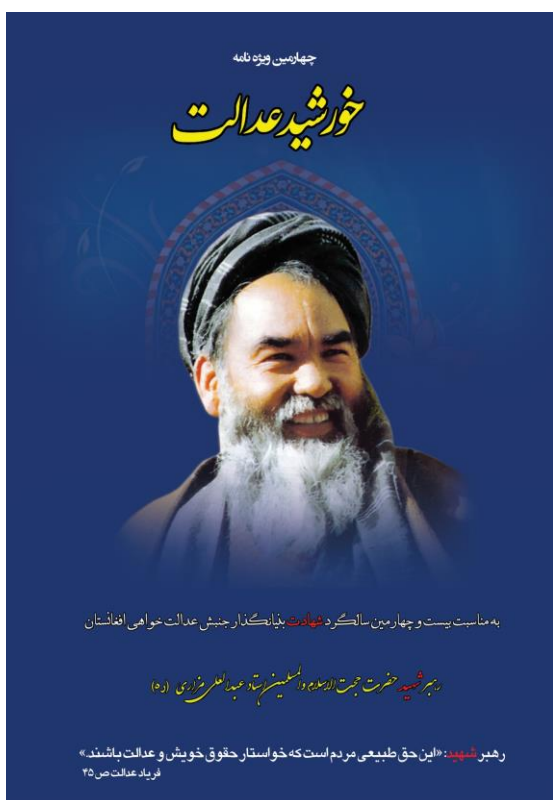


سلامت و سلامت



چهارمین ویژه‌نامه‌ی فورشید عدالت
به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد
شهادت رهبر شهید حجت الاسلام
والمسلمین استاد مزاری^(ره) و یارانش.
حوت ۱۳۹۷

صاحب امتیاز:

«مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت خواهی افغانستان»

مدیر مسؤول:

عبدالعظیم برهانی

جانشین مدیر مسؤول:

عمران حلیمی

سر‌دیور:

محمدعوض اعتمادی

مدیر اجرایی:

حسین صالحی

طراح و صفحه آرا:

محمدهادی رحیمی

هیأت علمی (به ترتیب الفبا):

محمد صادق ابراهیمی، محمد حجتی، حیات الله
رسولی، حمید زکی، علی دوست سبحانی، علی اکبر
شریفی (رهگذر)، یوسف عارفی، روح الله فرهنگ،
غلام عباس فیاضی، محمد عارف محبی، محمدجواد
محسنی، خالق داد ناصری، سلمان نوری

▪ **یادآوری:**

- ✓ مطالب مندرج در ویژه‌نامه «خورشید عدالت»
بیان‌گر نظریات و دیدگاه نویسنده‌گان است.
- ✓ اداره ویژه‌نامه، در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد
است.
- ✓ استفاده از ویژه‌نامه، با ذکر منبع بلامانع است.

نشانی:

ایران - قم: خیابان کلهری، کوچه ۳۲ پلاک ۱۱
ایمیل: adalatkhahi95@gmail.com

این شماره از ویژه نامه با حمایت مالی «بنیاد اندیشه» به چاپ رسیده است

سرمقاله؛ چهل سالگی بحران افغانستان و دورنمای صلح با طالبان..... ۶

بیانیه‌ها

بیانیه استاد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور در بیست و چهارمین سالگرد شهادت

شهید وحدت ملی ۱۶

بازنشر بیانیه تاریخی مرحوم صبغت‌الله مجددی، ۲۵

مقالات / الف) شخصیت

مزاری بازتاب عینی آموزه‌های علوی - یوسف عارفی ۳۸

ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری^(۵) - عبدالقیوم آیتی ۷۵

جاذبه و دافعه رهبر شهید - خالق داد ناصری ۸۸

ب) اندیشه

شهید مزاری و مهندسی نظام سیاسی عدالت‌محور - محمد نوری ۱۰۸

چالش‌ها و راهکارهای انتخابات عادلانه در اندیشه شهید مزاری^(۵) - حسین صالحی

مالستانی ۱۲۳

«رهبر شهید؛ نظام اعتقادی و احیای هویت هزارگی» - محمدعارف محبی ۱۴۴

شهید مزاری و عبور از انقطاع تاریخی - عمران حلیمی ۱۵۹

شهید مزاری^(۵) و احیای هویت سیاسی و فرهنگی هزاره‌ها - محمدعوض اعتمادی ۱۷۸

ج) اقدامات و راهبردها

منطق قرآنی مقاومت و عمل‌کرد دفاعی شهید مزاری^(۵) - سلمان نوری ۱۹۶

مدیریت بحران همبستگی در اندیشه و سیره شهید مزاری^(۵) - عصمت‌الله احمدی ۲۱۷

شهید مزاری و مدیریت بحران‌ها - روح‌الله حمیدی ۲۳۵

نیم‌نگاهی به فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شهید مزاری^(۵) محمدعلی احمدی

..... ۲۴۵

د) آسیب‌شناسی جنبش عدالت‌خواهی

حزب وحدت اسلامی از فراز تا فرود؛ - محمدشریف عظیمی ۲۵۴

آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی افغانستان از دیدگاه شهید مزاری^(۵) - خادم‌حسین احمدی

..... ۲۷۵

تخریب سیمای رهبر شهید و تحریف تاریخ مقاومت غرب کابل در «دانشنامه هزاره»

عبدالعلیم برهانی ۲۹۷

خورشید در آینه گفت و گو و خاطرات

- ۳۲۲..... مصاحبه اختصاصی با جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد انصاری ارزگانی
- ۳۳۸..... همه جا، اشک بود، ناله بود، فریاد و...!
- ۳۴۱..... سرباز خط اول «حزب وحدت اسلامی افغانستان»!
- ۳۴۳..... وارخ شو ابوذر...!
- ۳۴۵..... خاطره‌ای جنرال علی اکبر قاسمی از رهبر شهید استاد مزاری^(۵)
- ۳۴۶..... خاطره‌ای محمد علی فاضل (دیپلمات)
- ۳۴۸..... به یاد قوماندان قنبرمظلوم یار معروف به «قنبر لنگ» تکسواری که...

یاران خورشید

- ۳۵۴..... زندگی‌نامه استرجنرال مرحوم حاجی علی یار
- ۳۶۶..... بخش‌های از زندگی‌نامه مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی
- ۳۸۶..... زندگی‌نامه‌ی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین استاد جان علی عارفی
- ۳۹۵..... زندگی‌نامه‌ی شهید سید محمد امین سجادی
- ۳۹۹..... آشنایی با زندگی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های حجت الاسلام شهید محمدعلی فیاض

خورشید در آینه هنر و ادب

- ۴۰۸..... سردار
- ۴۰۹..... بابه یعنی...
- ۴۱۰..... پامیر پایدار
- ۴۱۱..... هویت سبز
- ۴۱۲..... چلچراغ
- ۴۱۳..... مرثیه نا تمام
- ۴۱۶..... بیاد استاد زنده یاد جان علی عارفی معروف به «عارفی ریش»
- ۴۱۷..... افشار برای ما قداست دارد
- ۴۱۷..... برگ دیگر از جنایت‌ها در فاجعه افشار!
- ۴۱۹..... شلیک آخر

سرمقاله

چهل سالگی بحران افغانستان و دورنمای صلح با طالبان

اگر کودتای کمونیستی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در سال ۱۳۵۷ را نقطه آغاز بحران و جنگ داخلی در افغانستان، به حساب آوریم، اکنون بحران ویرانگر کشور ما وارد چهارمین دهه خود شده است. روزهای پایانی سال ۱۳۹۷ حاکی از چهل سالگی بحران و جنگ فراگیری است که اینک چهل سال کامل افغانستان را در چنگال خون آلود خود اسیر و گرفتار کرده است؛ بحرانی که جان میلیون‌ها نفر را ستانده، میلیون‌ها کودک را یتیم، صدها هزار خانواده را بی سرپرست و بیش از پنج میلیون نفر را از کشور آواره دیار غربت کرده است. در اثر این بحران، اقتصاد کشور فلج، استقلال نابود، سیاست کشور بیمار، جامعه و فرهنگ در آستانه اضمحلال و فروپاشی قرار گرفته، آبادی‌ها به ویرانه، امیدها به یأس و شادی‌ها به اندوه‌های تلخ و کشنده مبدل شده است. آری! اینک چهل سال است که سایه سیاه و تاریک این بحران وحشتناک و جنگ ویرانگر بر کشور ما هم‌چنان سنگینی می‌کند. در فصل پایانی سال ۱۳۹۷ از یک سو شاهد داغ شدن تنور مذاکرات صلح میان طالبان و آمریکا هستیم و از سویی دیگر شاهد شکل‌گیری تیم‌های انتخاباتی ریاست جمهوری برای اداره کشور در سال‌های آینده. طبیعی است که تداوم چهل سال بحران ویرانگر و دهشت آفرین، نخستین سوالی که در ذهن هر افغانستانی وطن دوست ایجاد می‌کند این است که علل و عوامل این بحران چیست؟ بحرانی چنین ویرانگر، دهشتناک و به ظاهر پایان‌ناپذیر از کدام نوع است؟ دیگران چه راه‌ها و مسیرهایی را برای پایان دادن به بحران ملی تجربه کرده‌اند؟ چرا در افغانستان دموکراسی سازی و مشارکت مردمی به ختم بحران نینجامید؟ آیا راهی برای پایان دادن به این بحران خونبار وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، آن راه کدام است؟ آیا صلح با طالبان می‌تواند به بحران افغانستان پایان ببخشد؟ صلح با طالبان با چه چالش‌ها و موانعی مواجه است؟



ادامه این نوشتار پاسخی کوتاه، در حد یک سرمقاله، به پرسش‌های مذکور است که با نظر کرد به واقعیت‌های تاریخی و عینی جامعه افغانستان در دو بخش تدوین شده است.

الف) علل و عوامل بحران

کشور عزیز ما افغانستان، همچون بسیاری از کشورهای جهان و منطقه، یک کشور چند قومی - فرهنگی است. کشورها و جوامع چند قومی - فرهنگی، به دلیل تنوع و تمایزات نژادی، زبانی، مذهبی، سمتی، و امثال آن، همواره در معرض تنش‌ها و بحران‌های بالقوه قرار دارند. البته باید توجه داشت که تفاوت و تنوع قومی - فرهنگی یا به تعبیر قرآن کریم «اختلاف السنه و الوان» (روم، ۲۲) در ذات خود، امری پسندیده، مثبت و ناشی از اراده تکوینی الهی است. بنابراین، تفاوت قومی - فرهنگی بخودی خود، علت و عامل بحران نبوده و نیست، بلکه صرفاً زمینه‌ای مناسب برای ظهور و بروز بحران‌های اجتماعی است که همچون آتش فشان خاموش، با دخالت عوامل دیگر از قبیل اعمال تبعیض نسبت به گروه‌های فرودست قومی - مذهبی، استبداد، انحصارطلبی و ...، به یک باره فعال می‌شود و با انفجار خود هستی جامعه و کشور را بر باد فنا می‌دهد. به همین علت، بسیاری از کشورهای که از تنوع قومی - فرهنگی بسیاری برخوردارند، ولی گرفتار بحران اجتماعی نیستند و یا کم‌تر با آن مواجه‌اند. پرسشی که در این جا باید به آن پاسخ داده شود این است که چرا تفاوت‌های قومی - فرهنگی در جوامعی چون افغانستان، ترکیه، سوریه، میانمار و...، به بحران اجتماعی ویرانگر می‌انجامد؟ پاسخ به این سؤال با توجه به تجربه تاریخی کشورهای مختلف، متفاوت است و نمی‌توان برای همه کشورهای درگیر بحران ملی، پاسخی واحد ارایه داد. لذا در این نوشته می‌کوشیم جواب این پرسش را با تکیه بر پیشینه تاریخی افغانستان، از زمان تأسیس نخستین حکومت افغان / پشتون‌ها در خراسان پی بگیریم.

پس از قتل نادرقلی خان افشار در سال ۱۷۴۷م. در قوچان، احمدشاه ابدالی که یکی از فرماندهان برجسته او بود، در اسرع وقت خود را به هرات و قندهار رسانید و نخستین حکومت مستقل قومی افغان در شرق خراسان را تأسیس کرد. او با تمسک به سنت قبیله‌ی «لوی جرگه» (اجلاس سران قبایل) نظامی را پدید آورد که بنیان آن بر ۱. ماهیت قبیله‌ی حکومت و نظام سیاسی، ۲. بی‌عدالتی و تبعیض قومی - نژادی و مذهبی در سطوح و ساحت‌های مختلف حیات

جمعی، ۳. نظامی گری (کشورگشایی و نهب و غارت) و ۴. انحصار قومی - قبیله‌ای قدرت سیاسی، ۵. وابستگی نخبگان قدرت به قدرت‌های استعماری بین‌المللی و دخالت آنان در امور داخلی افغانستان و تشدید اختلافات داخلی، ۶. هویت‌سازی ملی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی - قبیله‌ای، ۷. استبداد مطلقه‌ی سیاسی، استوار شده بود. دست‌آورد این نظام قبیله‌ای انحصارطلب تبعیض‌آمیز وابسته به قدرت‌های استعماری و مستبد، چیزی جز شقاق و چندپارچگی وسیع ملی نبود که در اثر آن، زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی شکل‌گیری نظام و دولت ملی به کلی منتفی گردید و بحران هویت ملی به‌سان منبع یک آتش‌فشان خاموش، اما ویرانگر و آماده انفجار همچنان در لایه‌ها و سطوح زیرین جامعه افغانستان ادامه پیدا کرد تا این که در سال ۱۳۵۷ شمسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان وابسته به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) با انجام یک کودتای خونبار نظامی زمام قدرت سیاسی را به دست گرفتند. این کودتا انفجار آن آتش‌فشانی بود که کشور را به آوردگاه نظامی دوازدگانه متضاد دولت کمونیستی کابل و احزاب جهادی تبدیل کرد. از آن روز تا کنون، سایه شوم این بحران و جنگ و تباهی، همچنان بر افغانستان مستولی است و بسان اژدهایی گرسنه و خشمگین، کشور را در کام خود فرو برده و همه چیز را به نابودی کشیده است. پس از فروپاشی حکومت کمونیستی افغانستان در سال ۱۳۷۱، انتظار به حق مردم جهان و افغانستان بر این بود که با پیروزی جهاد و تشکیل دولت و حکومت اسلامی، جنگ در افغانستان پایان یافته و صلح و ثبات و آرامش سراسری در کشور استقرار می‌یابد. متأسفانه گذشت زمان نشان داد که این انتظار، خیال خامی بیش نبوده و با پیروزی مجاهدان نه تنها صلح و ثبات و آرامش در افغانستان مستقر نشد، بلکه بحران مذکور تشدید یافته و به یک جنگ خانمان سوز داخلی همه علیه همه، تبدیل شد. در این جنگ سراسری، سه جبهه با سه هدف متفاوت علیه یکدیگر می‌جنگیدند:

۱. جبهه انحصارطلبی قومی - قبیله‌ای با هدف اعلام ناشدهٔ احیای سلطه انحصاری قوم افغان با محوریت حزب اسلامی حکمتیار. این جبهه بعداً در قالب گروه تروریستی طالبان تداوم یافت و اینک در قالب حلقاتی در درون دولت و پارلمان، طالبان، داعش و برخی حلقات دیگر که در داخل افغانستان با محوریت حامد کرزی و در خارج از کشور با محوریت زلمی خلیل‌زاد به فعالیت مشغولند. تازه‌ترین حرکت این جبهه در راستای این هدف طرح صلح با طالبان است که این روزها در سطح وسیع بر سر زبان‌ها افتاده است.

۲. جبهه حفظ و تداوم سلطه انحصاری تازه به دست آمده تاجیکان با محوریت حزب جمعیت/شورای نظار و هم‌پیمانانش (حرکت اسلامی و اتحاد سیاف). با سقوط کابل به دست طالبان در سال ۱۳۷۵ و انتقال دولت نام نهاد ربانی به شمال افغانستان، رویای سلطه انحصاری تاجیکان از سر رهبران این جبهه پرید و در ائتلاف با احزاب دیگر، اتحاد شمال را پدید آوردند.

۳. جبهه عدالت‌خواهی با محوریت حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین استاد شهید مزاری^(ره) که برای استقرار یک نظام عادلانه سیاسی که در آن حقوق همه اقوام ساکن افغانستان رعایت شود، مبارزه می‌کرد. شهید مزاری^(ره) با استفاده از نارضایتی گروه‌های قومی ستم‌دیده از وضع اجتماعی-سیاسی‌شان، گفتمان خاص خود را پدید آورد و به‌صورت هوشمندانه‌ای جنبش عدالت‌خواهی افغانستان را حول محورها و مطالبات ذیل ساماندهی نمودند:

۱. رسمیت یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی (نفی فرقه‌گرایی)؛
۲. تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی همه گروه‌های قومی محروم (نفی انحصار)؛
۳. توزیع برابر امکانات و فرصت‌های جامعه برای همه اقوام کشور (تأمین عدالت اجتماعی)؛
۴. استبدادستیزی و تأکید بر نظام مردمی برآمده از مشارکت مردم در انتخابات (نفی نظام استبدادی)؛
۵. اصلاح واحدهای اداری و تقسیمات کشوری بر مبنای نفوس (عدالت اداری)؛
۶. مشارکت شیعیان و دیگر گروه‌های قومی در تصمیم‌گیری‌ها و تعیین سرنوشت کشور؛
۷. تغییر نظام سیاسی متمرکز انحصاری به: (۱) نظام سیاسی فدرال، یا (۲) نظام تقسیم قدرت بر مبنای نفوس اقوام/احزاب (عدالت سیاسی)؛
۸. هم‌پذیری و حفظ وحدت ملی در سایه عدالت و تأمین حقوق همه اقوام.

نبرد و تخاصم میان حق و باطل، عدل و ظلم، برابری و تبعیض، و انحصارطلبی و عدالت‌خواهی، نبرد و تخاصمی واقعی، دایمی و آشتی‌ناپذیر است که جز با نابودی یکی و پیروزی کامل دیگری تحقق نمی‌یابد. بدین جهت، تضاد و نبرد واقعی و آشتی‌ناپذیر میان جبهه

حق و عدالت خواهی از یک سو، و جبهه باطل و تبعیض و انحصارطلبی از سوی دیگر، محور اصلی تمام جریان تاریخ بشر است. از آنجایی که باطل و ظلم چهره‌ها و نمودهای متخاصم و متضادی دارد و از آنجایی که ستم‌گران، هرکدام، از وجهی از این وجوه متضاد و متخاصم نمایندگی می‌کنند، همیشه به تکالّف و جنگ و ستیز با یکدیگر نیز مشغولند. اما، در تقابل و تضاد با جبهه حق همیشه در کنار هم قرار گرفته و به نفع یکدیگر وارد عمل می‌شوند. بدین سان، جبهه عدالت خواهی اگرچه در سال ۱۳۷۳ در اثر توافق میان دو جبهه انحصارطلب فوق‌الذکر، با شهادت رهبر شهید، استاد مزاری^(۵) توسط گروه تروریستی طالبان، به ظاهر فروپاشید، اما به زودی قوی‌تر از گذشته و نیرومندتر از کابل با محوریت بامیان احیاء گردید و با مقاومت‌ها و رشادت‌های مثال‌زدنی در مزار شریف، بلخاب و بامیان، بارها از سقوط قطعی افغانستان به کام هیولای انحصار و تروریسم طالبانی و بین‌المللی جلوگیری کرد.

این جبهه، به دلیل برخورداری از گفتمانی روشن و تعقیب اهداف اسلامی و انسانی، در واقع تبدیل به یک جنبش اجتماعی پربرت گردید که اینک سال‌ها پس از شهادت رهبر شهید، استاد مزاری^(۶)، گفتمان عدالت خواهی او به گفتمان مسلط سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان مبدل شده، امواج خروشان این جنبش با برکت در قالب‌های کاملاً مدنی، صلح‌آمیز و خشونت‌پرهیز - مانند دادخواهی تبسم، تبعیض‌ستیزی روشنایی، تظاهرات شبانه امنیت خواهی در جلو ارگ - هر روز به کالبد بی‌تحرك جامعه افغانستان، جانی تازه می‌بخشد. بدین جهت است که امروزه افغانستان به صحنه مبارزه واقعی و آشتی‌ناپذیر میان دو جبهه عدالت خواهی و انحصارطلبی قومی - قبیله‌ای تبدیل شده است؛ اگرچه مبارزه جنبش عدالت خواهی از فاز جنگ نظامی به فاز مبارزه مدنی و تقابل سیاسی و فرهنگی منتقل شده، اما پاشنه در جبهه انحصارطلبی قومی - قبیله‌ای هم‌چنان بر محور خشونت، ترور، کشتار و خلق فجایع انسانی می‌چرخد. نبرد و تقابل میان این دو جبهه، تداوم همان نبرد واقعی آشتی‌ناپذیر و تعیین‌کننده‌ای است که در گذشته تاریخ کشور همیشه جریان داشته و همین نبرد است که سرنوشت افغانستان و مسیر آینده تاریخ را نیز رقم می‌زند.

ب) پیشینه و دورنمای صلح در افغانستان

در سال ۱۳۷۲ گروه تروریستی طالبان با طرح و نقشه انگلیس و آمریکا، حمایت مالی عربستان و دیگر کشورهای عربی، و پشتیبانی نظامی و لجستیکی پاکستان، به تعقیب هدف

نخستین، وارد معرکه نظامی - سیاسی افغانستان شد. پیشروی سیل آسای این گروه متحجر در صحنه نظامی و شعارهای فریبده آنان مبنی بر استقرار صلح و امنیت و اجرای شریعت، اگرچه یکبار دیگر امیدواری به استقرار صلح و امنیت را در دل افراد ساده لوح زنده کرد، اما تفسیر پشتون‌والیزه (= قومی - قبیله‌ای) و ضداسلامی آنان از شریعت مقدس اسلام و عمل کرد خشن‌شان در قبال اقوام دیگر ماهیت پلید و شوم این گروه تروریستی را بر همگان آشکار نموده و نشان داد که صلح و امنیت مطلوب این گروه از نوع صلح و امنیت حاکم بر گورستان‌ها و مغایر و متضاد با صلح و امنیت مطلوب و مورد قبول مردم افغانستان است. امروزه که با پدید آمدن نسخه روزآمدتر تروریسم فرقه‌ای - بین‌المللی به نام داعش و انتقال آن از سوریه و عراق به افغانستان، طالبان به علت ناتوانی در گسترش جغرافیای جنگ در افغانستان، در آستانه فروپاشی نظامی قرار گرفته و کارآیی لازم را برای ارباب قدرت - اعم از قدرتهای بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی - از دست داده است، از هر گوشه و کنار جهان، از واشنگتن تا تهران، از قطر تا مسکو و از اسلام آباد تا کابل، بوق و کرنای صلح با این گروه تروریستی و جنایتکار به گوش می‌رسد!

اما مردم رشید، فهیم، هشیار و با درایت افغانستان، به جای آن که از این بوق و کرنای صلح خوشحال و یا به آن امیدوار باشند، به شدت از آن نگرانند؛ نه تنها نگرانند بلکه بالاتر، حتی از آن می‌ترسند. چرا؟

مهم‌ترین دلایل نگرانی و ترس مردم افغانستان از صلح با گروه خونریز طالبان را می‌توان به قرار زیر فهرست کرد:

۱. عدم تضمین پایان جنگ؛ نخستین دلیل نگرانی و ترس مردم افغانستان از صلح با طالبان این است که این صلح به معنای پایان جنگ در افغانستان نیست، بلکه به دلایل زیر به معنای آغاز جنگی تازه با ابعاد گسترده‌تر و ویران‌گرتر است: اولاً هیچ تغییری در ماهیت حامیان تداوم و گسترش جنگ در افغانستان مشاهده نمی‌شود؛ نه انقلابی در ماهیت قدرت‌های استعماری رخ داده، نه منافع همسایگان و کشورهای منطقه تغییر یافته و نه ماهیت تروریستی و ضد انسانی و انحصارطلب طالبان عوض شده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که دفتر سیاسی طالبان در قطر، از کل طالبان نمایندگی کرده و صلح با دفتر قطر مورد قبول همه جناح‌های طالبان باشد. ثالثاً همان‌گونه که قبلاً اشاره شد با پدیدآیی داعش و انتقال آن به افغانستان،

سکه طالبان دیگر از رونق افتاده، لذا ارباب قدرت و ایادی منطقه‌ای و داخلی آن‌ها می‌کوشند با طرح صلح و آشتی با طالبان از جنایات ضدبشری آنان چشم‌پوشی نموده و کارزار جنگ را با گروه تروریستی داعش، که از انرژی و توان بیش‌تری برخوردار است، پیش ببرند.

۲. روشن نبودن بهای صلح با طالبان؛ بدون شک مردم مقاوم و شجاع افغانستان، بیش از هر ملت دیگر از جنگ و خشونت و تخاصم آسیب دیده‌اند، بنابراین، بیش از دیگر ملت‌ها ارزش صلح و امنیت را درک می‌کنند. اما مهم‌ترین پرسشی که از ندای صلح با طالبان در ذهن مردم افغانستان نقش می‌بندد این است که برای این صلح چه بها و قیمتی باید پردازند؟ مردم افغانستان، مردمی صلح دوست هستند، اما صلح و امنیت را به هر قیمت و هر بهایی نمی‌خواهند. صلحی که در سایه آن ارزش‌های انسانی از قبیل کرامت و برابری انسانی، عدالت اجتماعی، آزادی اندیشه و بیان، آزادی مذهبی و امثال آن محترم شمرده نشود، صلحی که در آن منافع ملی و استقلال و تمامیت ارضی افغانستان منظور نشده باشد، مطلوب و مورد قبول مردم افغانستان نخواهد بود. از ظواهر امر چنین بر می‌آید که صلح با طالبان در شرایط کنونی، بدون آن که توجهی به خواسته‌ها و مطالبات مردم افغانستان داشته باشد، در راستای تأمین خواسته‌ها و منافع قدرت‌های استعماری و عوامل منطقه‌ای و داخلی آنان صورت‌بندی می‌شود؛ بدین معنا که صلح با طالبان، به لحاظ بیرونی به معنای پایان حمایت قدرت‌های استعماری و منطقه‌ای از نیروهای فرسوده و خسته طالبان است و به لحاظ داخلی هم چیزی جز احیای سلطه انحصاری قومی - قبیله‌ای گذشته در قالب امارت استبدادی طالبان نیست! مردم افغانستان به تجربه زیسته تاریخی خویش دریافته‌اند که در سایه استبداد و انحصار هیچ یک از ارزش‌های انسانی و دینی محترم شمرده نمی‌شود.

۳. چشم‌پوشی از اجرای عدالت در قبال جنایات ضدبشری طالبان؛ بزرگترین نگرانی که در ذهن و زبان مردم افغانستان و عظیم‌ترین ترسی که در دل و جان این مردم جریان دارد، این است که در سایه مذاکرات صلح، از اجرای عدالت در قبال جنایات ضدبشری این گروه چشم‌پوشی شود و سرکردگان جنایتکار و خون‌آشام این گروه ضداسلامی بدون عقوبت کیفری حقوق بشری و مجازات بین‌المللی و اسلامی به حال خود رها شوند. گروه ضدانسانی طالبان در طول ۲۶ سال جنگ در افغانستان جنایت‌های بی‌شماری را مرتکب شده‌اند که بسیاری از این جنایات، طبق اسناد حقوق بین‌الملل جنایت جنگی شمرده می‌شود: کشتار مردم

غیرنظامی، قتل عام و نسل کشی مردم ملکی هزاره، ازبک و تاجیک در مزار شریف، بامیان، یکه‌اولنگ و ...، شهادت رهبر شهید استاد مزاری^(۹)، گروگان‌گیری و آدم‌ربایی در مسیرهای ارتباطی و قتل عام گروگان‌های مذکور، کشتار خبرنگاران، قتل عام عساکر دولتی اسیر شده، قتل و کشتار عساکر در غیر شرایط جنگی، قتل و کشتار کارمندان دولتی، آتش زدن مزارع، خانه‌ها و اموال مردم ملکی، تجاوز به حقوق زنان، تخریب آثار باستانی و تاریخی - از آن جمله تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان و نابودی آثار باستانی موزه کابل - تخریب زیرساخت‌های عمرانی و مدارس و مراکز آموزشی، و امثال آن.

با توجه به این حجم گسترده و انبوه جنایات ضدبشری گروه خون‌ریز طالبان در افغانستان، مهم‌ترین و اساسی‌ترین خواسته مردم افغانستان از همه وجدان‌های بیدار جهان و از همه سازمان‌ها و مراجع مشروع ملی و بین‌المللی، مجازات و عقوبت کیفری سران خون‌آشام طالبان، طبق قوانین و اسناد حقوقی بین‌المللی و اسلامی است. مردم افغانستان عاشق صلح و آشتی با این گروه خون‌ریز که در طول ۲۶ سال وجود نحس و پلید خود، جز ویرانی و کشتار و فاجعه به بار نیاورده، نیستند، بلکه قاطعانه خواهان اجرای عدالت در حق این جنایت‌کاران جنگی‌اند. اگر گروه جنایت پیشه طالبان بدون مجازات کیفری و پاسخ‌گویی به جنایات ضدبشری‌شان، وارد جامعه افغانستان و شریک قدرت سیاسی شوند، در این صورت چه تضمینی برای جلوگیری از نقض حقوق بشر و چه تضمینی برای حفظ کرامت و دیگر ارزش‌های انسانی در جامعه انسانی باقی می‌ماند؟ و در نهایت سرنوشت عدالت در جامعه بشری چه می‌شود؟ آیا دیگر وجدان شرمگین بشر توان سخن گفتن از حق و عدالت را خواهد داشت؟

حتی اگر جبهه انحصارطلبی قومی - قبیله‌ای به کمک قدرت‌های استعماری و کشورهای منطقه و همسایگان، صلح و امنیت گورستانی را با قدرت سر نیزه بر مردم افغانستان تحمیل کنند، اما چنین صلحی بدون شک ناپایدار بوده و نه تنها بحران کشور را حل نمی‌کند، بلکه آن را هم‌چون گذشته به آتشی پنهان در زیر خاکستر استبداد و انحصار تبدیل می‌کند تا روز و روزگاری دیگر، به اقتضای منافع قدرت‌های استعماری و منطقه‌ای و ...، بار دیگر زبانه کشیده و کشور عزیز ما را به ویرانه‌ای مبدل خواهد کرد. بدون شک، مردم افغانستان خواهان صلح‌اند، اما صلحی پایدار که بتواند بحران افغانستان را به‌صورت چنان اساسی و ریشه‌ای حل نماید که دیگر با وزش اندک نسیمی از بیرون یا درون، تبدیل به آتش‌فشانی ویران‌گر نشود.

چنان صلحی پایدار جز در سایه تأمین عدالت اجتماعی همه جانبه در افغانستان به دست نمی آید و عدالت اجتماعی جز با نفی تبعیض و انحصار حاصل نمی شود. بنابراین، تنها راه وصول به صلح پایدار و پایان دائمی جنگ و بحران در افغانستان، همان راه حلی است که رهبر شهید، حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد مزاری^(ره) از متن جنگ‌های تحمیلی ظالمانه از سوی شورای نظار و اتحاد سیاف بر مردم غرب کابل، فریاد می کرد: نفی تبعیض و انحصارطلبی و اجرای عدالت اجتماعی که در آن اولاً حقوق اقوام مختلف افغانستان به رسمیت شناخته شده و همه آنان در تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت کشور، مشارکت داده شوند.

■ محمدجواد محسنی

سانه

...



بیانیه استاد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور در بیست و چهارمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی

(کابل - ارگ، قصر سلام خانه - چهارشنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلالت مآب محمد اشرف غنی، رئیس جمهوری اسلامی افغانستان، جلالت مآب داکتر



عبدالله رئیس اجراییه حکومت وحدت ملی،
رؤسای مجلسین شورای ملی، جناب سید
یوسف حلیم قاضی القضاات و رئیس ستره
محکمه، اعضای کابینه، اعضای شورای ملی،
رهبران احزاب سیاسی، نهادهای مدنی، علما،
استادان، جوانان، مهمانان عالی قدر، حضار
گرامی، خانم ها و آقایان! السلام علیکم و
رحمت الله و برکاته.

در ابتدا بیست و چهارمین سال یاد شهادت

شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری^(ه) و یارانش را به همه مردم افغانستان، مخصوصاً به
یاران و پیروان مکتب فکری شهید مزاری^(ه) و به شما حضار گرامی تسلیت می گویم و درود
می فرستم به روان پاک شهدایی که در پنجشنبه گذشته، در مراسم سالگرد شهادت استاد
مزاری در حملات راکتی بر مصلاهی شهید مزاری^(ه) در دشت برچی به شهادت رسیدند؛ و
هم چنین به همه شهدای نیروهای دفاعی و امنیتی کشور که در راه عزت و استقلال افغانستان
جان خود را قربانی ساختند. به جا است یاد کنم از شهدای بزرگ ملت افغانستان؛ شهید صلح
استاد ربانی و قهرمان ملی مسعود شهید، شهید عبدالحق، شهید حاجی قدیر، شهید سید مصطفی
کاظمی و هم چنین بزرگان دیگری که به رحمت حق پیوستند و امروز در محفل ما حضور



ندارند هم چون حضرت صبغت الله مجددی، پیر سید احمد گیلانی و مارشال محمد قسیم فهمیم؛ یاد همه شان گرامی باد!

حضار گرامی!

این سومین برنامه است که برای بزرگداشت از شهید وحدت ملی در طی سال‌های اخیر در ارگ ریاست جمهوری برگزار می‌گردد. در ۲۱ حوت ۹۴، به مناسبت صدور فرمان رییس جمهور برای اعطای لقب شهید وحدت ملی و در ۲۳ حوت ۹۶، و امروز در ۲۲ حوت ۹۷ به مناسبت بیست و چهارمین سال گرد شهادت شهید وحدت ملی. من از طرف خود و از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان و از طرف همه علاقه‌مندان شهید مزاری^(ره) از جلال‌ت‌مآب رییس جمهور تشکر می‌کنم که به همه شخصیت‌های ملی کشور ارج می‌گذارند و از آن جمله به استاد مزاری، که یکی از رجال مبارز، مجاهد و از سیاست‌مداران برجسته کشور بود و از نگاه فکری و سیاسی میراث بزرگ و جاودانه و تأثیرات عمیق و شگرفی در جامعه از خود به جا گذاشت. این سپاس‌گزاری از جلال‌ت‌مآب رییس جمهور از یک جهت دیگر نیز لازم است و آن درک عمیق رییس جمهور از شخصیت و اندیشه شهید مزاری^(ره) است. شما می‌دانید که ایشان در طی پیام‌ها و سخنان خود در سال‌های گذشته، شهید مزاری^(ره) را با زیباترین و پرمحتواترین جملات معرفی کرده‌اند؛ جملاتی که هر کدام آن‌ها ژرف‌ترین معانی را با خود دارد. مجموعه این پیام‌ها و سخنرانی‌ها خوش‌بختانه اکنون، امسال در مجموعه‌ای به نام «یادنامه شهید وحدت ملی» توسط هم‌کاران ما نشر شده که امروز برای مهمانان این مراسم توزیع شده است. چند روز پیش که در باره این مراسم و در باره شخصیت شهید مزاری^(ره) با رییس جمهور صحبتی داشتم، ایشان گفتند: که محور اصلی تمام افکار شهید مزاری^(ره) را اصل مهم «حقوق شهروندی» تشکیل می‌دهد که آن را شهید مزاری^(ره) به ساده‌ترین ادبیات بیان کرده، آن هم در آن سال‌هایی که در افغانستان خبری از این سخنان و افکار نبود.

من هم با اِغتنام از فرصت و به تأسی از برداشت جلال‌ت‌مآب رییس جمهور، بخشی از ابعاد مرتبط به حقوق شهروندی از دیدگاه شهید مزاری^(ره) را متناسب با شرایط و اوضاع کنونی کشور با شما در میان می‌گذارم. البته بحث حقوق شهروندی زوایای بسیاری دارد که در این فرصت نمی‌توان به همه آن‌ها پرداخت و به مناسبت سال پیش رو، که سال صلح و انتخابات در

افغانستان است، تنها سه محور را انتخاب کرده ام که شهید مزاری^(۹) بیش تر از هر چیزی دیگر بر آنها تأکید داشت.

اول- دولت مدرن ملی

دولت سازی اساس تفکر سیاسی شهید مزاری^(۹) است. اولین نکته مهم در این تفکر ایجاد یک تغییر بنیادی در دولت داری است. اساس این تغییر این است که باید ساختار و ماهیت دولت از شکل سنتی، قبیله‌ای، میراثی و یا حالت استبدادی و دیکتاتوری آن، به یک دولت مدرن ملی تغییر یابد. در دولت مدرن ملی حداقل وجود سه عنصر شرط اصلی است. تهداب دولت مدرن ملی را عنصر «عدالت و برابری» تشکیل می‌دهد. بدین معنا که به سیاست حذف و برتری طلبی‌های قومی، نژادی، زبانی، جنسیتی، مذهبی و به هر نوع انحصار طلبی باید خاتمه داده شود و همه شهروندان به طور عادلانه از حقوق برابر در برابر قانون برخوردار گردند.

عنصر دوم در دولت مدرن تأسیس «دولت شهروندمحور» است. دولت شهروندمحور بدین معنا است که ملاک همه چیز شهروند بودن و فردیت فرد است به دور از تعلق قومی، نژادی، جنسیتی، زبانی، سیاسی و اجتماعی و مانند آن. در چنین دولتی، قومیت و نژاد شخص و زبان و جنسیت و جایگاه اجتماعی او در هیچ امتیازی نقش ندارد و تنها همین که شهروند آن کشور است، مستحق همه حقوق و امتیازات و مسئول در برابر همه تکالیف شهروندی است. عنصر سوم در چنین دولتی ابتدای آن بر اراده و آرای مردم یعنی «انتخابات» است که بعدتر در باره آن جداگانه سخن خواهیم گفت.

استراتژی اصلی و شعار محوری استاد مزاری «عدالت» بود؛ عدالت فردی و عدالت اجتماعی. منطق سیاسی شهید مزاری^(۹) دقیقاً این بود که چرا رنگ و نژاد و قومیت و زبان افراد معیار همه چیز دانسته می‌شود؟ چرا مردم به گروه‌های فرودست و فرادست تقسیم می‌شوند؟ چرا برخی از زمامداران با سیاست حذف و انحصار طلبی برخورد می‌کنند؟

شهید مزاری^(۹) در یکی از سخنان خود گفت: «راه حذف در افغانستان تمام شد و کسی نمی‌تواند ملیتی، حزبی و یا مذهبی را حذف کند. من به صراحت می‌گویم که هر کس برای

حذف و دشمنی ملیت‌ها حرف بزند خاین ملی است. هر کسی که بیاید تضاد ملی را به وجود بیاورد ما او را خاین ملی می‌دانیم و علیه او هستیم».

هم‌چنین گفت: «ما معتقد هستیم مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند؛ در صدد حذف یکدیگر نباشند. چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب. روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم، برای همه احزاب و ملیت‌ها احترام قایلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می‌خواهیم و بر همین اساس برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر». در جای دیگر گفت: «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور انحصار طلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است. دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی در افغانستان است»

شهید مزاری به تکرار در سخنان خود تأکید می‌کند که اگر در تاریخ افغانستان یک فرد یا گروه و یا خاندانی که در رأس دولت بوده، بر دیگر گروه‌ها و اقوام ستم روا داشته است، نباید ظلم او بر همه یک قوم تعمیم داده شود و نباید در میان اقوام روحیه بدبینی و نفرت ایجاد شود. او به صراحت می‌گوید: که، اگر امیر عبدالرحمن بر قوم هزاره ظلم روا داشته و یا در دوره حکومت استاد ربانی جنگ‌هایی اتفاق افتاده است، نباید این رویدادها به نام قوم پشتون و قوم تاجیک و قوم هزاره تمام شود. زیرا معیار همه چیز فردیت خود فرد است و نه تعلقات قومی و زبانی او. شهید مزاری^(ره) دشمن سرسخت قوم گرایی، قانون گریزی، غارت بیت‌المال، انحصاری ساختن قدرت و ثروت و یا میراثی و خانوادگی ساختن آن بود. و می‌گفت: «ما حقوق همه ملیت‌ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنای برابری و برادری است. اگر ملیتی حقوق خود را طلب نموده و خواستار عدالت باشد به معنای تجزیه طلبی نیست». او به این عقیده بود که: «حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد خاص به وجود آید» و خواست او تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان بود.

او همان‌طور که در سخنانش به صراحت آمده وحدت ملی را یک اصل می‌دانست. شهید مزاری^(ره) اگر از قوم هزاره و یا مذهب تشیع سخن گفت، هدفش قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی نبود؛ بلکه او می‌گفت: هزاره بودن در این کشور یک جرم و عامل تحقیر تلقی نشود و رنگ و زبان و عقیده نباید ملاک و معیار برتری محسوب شود؛ بلکه همگی باید از حقوق برابر برخوردار باشند. برابری حقوقی چیزی است که قرآن، کتاب آسمانی ما بر آن تأکید دارد و

همه انسان‌ها را آفریده شده از یک پدر و مادر و ملاک برتری افراد را در میزان تقوای آنان می‌داند. این همان منطقی است که پیامبر عظیم‌الشان ما در باره آن گفت: انسان‌ها مانند دندانه‌های شانه با همدیگر برابرند و عرب بر عجم و سفید بر سیاه هیچ امتیازی ندارد. خوش‌بختانه امروز در ماده ۲۲ قانون اساسی فعلی نیز بر همین منطق تأکید شده: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد، در برابر قانون، دارای حقوق و واجبات مساوی می‌باشند».

دوم- جنگ و صلح

با تأسف باید بگوییم: که، سرنوشت ما در دیروز و امروز با جنگ گره خورده است. سال‌هایی که شهید مزاری^(ره) در آن می‌زیست، متأسفانه سال‌های جنگ و آتش بود و مخصوصاً سه سالی که بعد از پیروزی مجاهدان او در کابل به سر برد، بدترین سال‌هایی بود که هنوز هم یاد آن سال‌ها کام‌های همه ما را تلخ می‌سازد.

شهید مزاری^(ره) در سخنانش هم دلایل و عوامل جنگ را تشریح کرده است و هم راه‌های خاتمه جنگ و برقراری یک صلح عادلانه و پایدار را. شهید مزاری^(ره) بر این باور بود که صرف وجود اقوام و زبان‌ها و مذاهب گوناگون در افغانستان عامل جنگ نیست و تنوع قومی و فرهنگی مایه غنامندی و قوت و زیبایی این کشور است. او معتقد بود که عامل اصلی جنگ «سیاست حذف و انحصارطلبی» در افغانستان است و به همین جهت جنگ زمانی خاتمه پیدا می‌کند و زمانی صلح حاکم می‌شود که ما سیاست حذف را از سیاست خود حذف کنیم و برای همه اقوام و گروه‌های سیاسی به تناسب نفوس و جایگاه شان حق قایل باشیم و به حقوق شان احترام بگذاریم.

در یکی از سخنرانی‌های خود چنین گفت: «خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرفدار جنگ نبودم و نیستم و بعد از این هم نخواهم بود ... من تعهد کرده‌ام که از مردم خود دفاع کنم و حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم. حالا اگر کسی یا کسانی بیاید و تبلیغ کند مرا جنگ طلب بگوید هیچ باکی ندارم. من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من دادید. ما این تعهد را به شما سپردیم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند دفاع می‌کنیم».

در یک مصاحبه با خبرنگار ایتالیایی گفت: «هیچ گاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای تأمین آن نبوده ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود ولی هرگاه بر ما تجاوز شود و دیگران بخواهند مواضع انحصارطلبانه‌شان را بر ما تحمیل کنند آماده دفاع از مردم خویش هستیم».

هم‌چنین در مصاحبه با بی بی سی گفت: «یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چهارده سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند صلح و آرامش است و راه ایجاد صلح و امنیت در کشور احترام گذاشتن به حق و حقوق تمام ملیت‌های باهم برادر و کسب رضایت تمام قوت‌ها است». در این رابطه باید علاوه کنم که صلحی که امروز در شرایط کنونی مطرح شده نیز باید با همین منطق مورد توجه و ارزیابی قرار گیرد. صلح نباید به یک‌نوع انحصار و برتری طلبی منجر شود و نباید کسانی به این اندیشه باشند که به نام صلح به‌عنوان یک قدرت مسلط بر سرنوشت همه مردم و اقوام کشور حاکم شوند. ما با این تصورات هرگز به یک صلح پایدار و مطمئن دست نخواهیم یافت و جنگ و خشونت به شکل دیگر ادامه خواهد یافت.

سوم- حق مردم در تعیین سرنوشت یا انتخابات

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، یکی از عناصر اصلی دولت مدرن ملی این است که مردم در تعیین سرنوشت خود به‌طور مستقیم سهم باشند. در این رابطه سازوکار تثبیت شده در سطح بین‌المللی اصل انتخابات است. مردم باید از طریق آرای خود در تعیین زمام‌دار و شکل‌گیری قوای سه‌گانه دولت سهم بگیرند.

شهید مزاری^(ره) حتی از سال‌های قبل از پیروزی مجاهدان، تنها انتخابات را راه حل اصلی و اساسی بحران کشور می‌دانست و می‌گفت: «دولت مردمی وقتی به‌وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند».

در این جا بسیار بجا است که یک سند تاریخی در باره انتخابات را برای شما معرفی کنم. در سال ۱۳۶۹ که هنوز حزب وحدت در بامیان مستقر بود، استاد مزاری طرح جامعی را به نام «طرح انتخابات افغانستان» ارایه کرد. این طرح در زمانی تهیه شده بود که هنوز حکومت نجیب بر سر قدرت بود و احزاب جهادی در پاکستان بر ادامه جنگ پافشاری می‌کردند و هنوز کسان زیادی یا انتخابات را از اساس قبول نداشتند و یا مکانیزم‌های اهل حل و عقد و لویه‌جرگه را

مطرح می کردند و یا در مورد رأی دهندگان، مشارکت زنان و برخی از گروه های اجتماعی دیگر را مجاز نمی دانستند. حزب وحدت به رهبری شهید مزاری^(۵) در همان زمان طرح انتخابات را تهیه کرد. این طرح را به من که مسئول نشرات حزب وحدت در خارج بودم فرستادند که در باره آن با صاحب نظران دیگر مشوره بیش تر کنیم و من متن این طرح را در اولین شماره ماهنامه «میثاق وحدت» که مسئولیت آن را داشتم در ماه عقرب ۱۳۶۹ نشر کردم. در این طرح ایجاد کمیسیون مرکزی انتخابات و کمیسیون های فرعی ولایتی و شرایط رأی دهندگان و کاندیدان و هم چنین حوزه های انتخاباتی و نظام انتخاباتی و نقش احزاب سیاسی و کاندیدان مستقل به تفصیل و ماده وار بیان شده و این که انتخابات عمومی، آزاد و سراسری باشد و زنان در انتخابات حق برابر با مردان داشته باشند و هم چنین تعداد وکلای شورای ملی باید به تناسب نفوس مردم از هر ولایت انتخاب شوند و این که سازمان ملل و کشورهای همسایه از این انتخابات نظارت کنند و حتی طرحی را که امروز جمعی از احزاب در باره نظام انتخاباتی و سهم احزاب در انتخابات مطرح می کنند، شهید مزاری^(۵) با دقت و جامعیت بیش تر در آن سال ها مطرح کرده بود. ترجمه انگلیسی این طرح در همان سال به سازمان ملل متحد و به سرمنشی این سازمان، خاویر پریرز دکوئیار در نیویورک سپرده شد و ایشان از این طرح کاملاً استقبال کرده بودند.

شهید مزاری^(۵) رعایت دموکراسی و انتخابات را نه تنها در نظام سیاسی و شکل گیری دولت، بلکه در سایر فعالیت های سیاسی، مانند ساختارهای حزبی نیز لازم می دانست و به سازماندهی دموکراتیک در تشکیلات حزبی باورمند بود و این یک خلاء بزرگی است که هم دیروز و هم امروز در همه یا اکثریت احزاب سیاسی ما وجود دارد و بلکه اکثر احزاب امروزی شکل میراثی و خانوادگی را به خود گرفته اند و رهبران آنها به رهبران مادام العمر تبدیل شده اند. اما استاد مزاری سخت مخالف این شیوه غیر دموکراتیک بود و به همین جهت در دوره ای که ایشان رهبری حزب وحدت را به عهده داشت، برای تعیین مقامات حزبی چندین بار انتخابات درون حزبی را برگزار کردند و خود ایشان هم از طریق انتخابات درون حزبی برای دو دوره پیایی به عنوان رییس یا دبیرکل حزب برگزیده شدند و بار آخر در اوج تنش ها و جنگ ها در کابل بود که انتخابات درون حزبی برگزار شد و ایشان به حیث رهبر حزب برگزیده شدند.

حضار گرامی!

ما بر این باوریم که افکار استاد مزاری برای امروز ما هم راهگشا است. امروز هم باید بگوییم که انتخابات یک عنصر بنیادی در روند دولت‌سازی است و این روند یعنی دولت‌سازی باید تداوم یابد و تقویت شود و نباید حتی مسأله مهمی مانند صلح، باعث توقف دولت‌سازی شود. کسانی اکنون شعار می‌دهند که گویا دستیابی به صلح باید در اولویت قرار گیرد و این که برای تحقق صلح باید از انتخابات صرف نظر کرد، ولی این یک تفکر سطحی و ناشی از تخیلات زودگذر و یا منافع مقطعی برخی از سیاست‌گران است. اگر انتخابات به بهانه صلح کنار گذاشته شود، روند دولت‌سازی متوقف خواهد شد و در این صورت نباید هیچ‌گونه ثبات و صلح پایدار را انتظار کشید.

بر مبنای همین دیدگاه است که رهبری حکومت وحدت ملی با تمام توان کوشش می‌کند که انتخابات ریاست جمهوری در وقت تعیین شده آن برگزار گردد و این خواست مردم افغانستان است و نباید هیچ مسأله دیگری مانع این خواست مردم شود و گرنه با توقف روند دولت‌سازی یک‌بار دیگر کشور ما به عقب خواهد رفت و دستاوردهای ۱۸ ساله مردم افغانستان را از دست خواهیم داد.

حکومت وحدت ملی هم‌چنان خود را متعهد می‌داند که در مسیر تحقق اهداف و آرمان‌های عدالت‌خواهانه شهید مزاری^(۵) حرکت کند. حکومت وحدت ملی انتخابات، صلح پایدار و عادلانه، تأمین عدالت اجتماعی، مشارکت عادلانه و انکشاف متوازن را یک ضرورت ملی می‌داند. تعدیل واحدهای اداری نیز جزء پالیسی حکومت وحدت ملی است. ما با تأکید بر دیدگاه شهید مزاری^(۶)، وحدت ملی را یک اصل می‌دانیم و تأمین حقوق شهروندی و احترام به همه اقوام و هویت‌های تشکیل دهنده هویت کلان ملی، جزء پالیسی‌های اصلی ما است.

حضار گرامی!

در پایان لازم می‌دانم از حضور گرم شما مردم و همه شخصیت‌های سیاسی و ملی در این مراسم و هم‌چنین از همه کسانی که در داخل و خارج کشور سال‌یاد شهید وحدت ملی را گرامی داشتند، تشکر کنم و از جناب استاد خلیلی رهبر حزب وحدت اسلامی نیز تشکر می‌کنم که به‌عنوان یک تجلیل فرهنگی، هزینه تعدادی بورسیه برای بازماندگان شهدا را به نام شهید مزاری^(۷) متقبل شدند.

هم چنین تشکر می‌کنم از هم‌کارانم در بنیاد اندیشه که هم برای برگزاری این مراسم تلاش شبانه‌روزی داشتند و هم در طول دو سال اخیر بیش از ده قلم محصول فرهنگی و علمی در باره شخصیت و اندیشه شهید وحدت ملی تولید و نشر کردند. ما در چوکات بنیاد اندیشه واحد ویژه‌ای را به «مزاری شناسی» اختصاص داده‌ایم که پس از این آثار مرتبط به شهید مزاری^(ره) را جمع‌آوری، نگهداری و نشر می‌کند و به معرفی علمی اندیشه شهید مزاری^(ره) در چارچوب یک گفتمان ملی می‌پردازد. از همه علاقه‌مندان و اندیشمندان انتظار داریم که در این امر مهم ما را یاری کنند.

هم چنین به‌طور خاص تشکر می‌کنم از دفتر مقام عالی ریاست جمهوری و اداره امور ریاست جمهوری و همه هم‌کاران در بخش‌های امنیتی، تشریفات، خدمات و مطبوعات و سایر بخش‌ها که در برگزاری این مراسم صادقانه هم‌کاری کردند.

تل دی وی افغانستان

نفرین بر جنگ و زنده باد صلح و عدالت و برابری.

تشکر از توجه شما

السلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

بازنشر بیانیه تاریخی مرحوم صبغت‌الله مجددی، رئیس شورای جهادی و ممثل دولت اسلامی افغانستان، در مراسم انتقال قدرت (۷ سرطان ۱۳۷۱ ش / ۲۸ جون ۱۹۹۲ م - کابل)

◀ اشاره:

مجمع علمی - فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، ضمن عرض تسلیت درگذشت مرحوم صبغت‌الله مجددی، اولین رئیس و ممثل دولت اسلامی افغانستان، به خانواده، همسنگران و کافه ملت مسلمان افغانستان! به دلیل انصاف سیاسی ایشان، متن بیانیه تاریخی اش در هنگام انتقال به شورای قیادی (رهبری) و شورای جهادی را در چهارمین شماره از «ویژه‌نامه خورشید عدالت» نشر می‌نماید. بیانیه‌ی که عوامل اصلی ایجاد و نیز تداوم بحران پس از پیروزی مجاهدان را تا حدودی آشکار ساخته و به مثابه سند رسمی، مرجع مناسب برای تحلیل جنگ‌های کابل و تداوم فاجعه در کشور محسوب می‌گردد. چه این‌که؛ مرحوم مجددی شخصیت بی طرف نبود او در اردوگاه گروه‌های جهادی هفت گانه اهل سنت تعریف می‌گردید، بر مبنای توافق همین گروه‌ها در پیشاور پاکستان و با هدایت مستقیم دولت پاکستان و عربستان، برای مدت دو ماه به عنوان رئیس دولت اسلامی افغانستان تعیین گردیده بود. با درنظرداشت موقعیت و موقف سیاسی اوست که می‌توان داوری منصفانه او را نسبت به جنگ‌های کابل و حقانیت حزب وحدت اسلامی، مهم و جدی تلقی نمود.

مرحوم مجددی در ترکیب هیئت ۵۱ نفره در شرایطی وارد کابل گردید که نبرد قدرت میان حزب اسلامی به رهبری حکمتیار صدر اعظم مجاهدان و شورای نظار به رهبری احمدشاه مسعود، وزیر دفاع دولت مجاهدان، از همان لحظه‌های نخست ورود مجاهدان به کابل، شعله‌ور گردیده بود. آقای مجددی بر اساس توافق گروه‌های جهادی هفت گانه، هرچند بر اریکه قدرت تکیه زد اما اداره کابل و امکانات دولت و ابزار حکومت عملاً در دست او نبود. مجددی در نخستین اقدام حکومتی اش عفو عمومی اعلام کرد که با واکنش تند سیاف، رهبر اتحاد



اسلامی مواجه گردید. سیاف به صراحت اعلام کرد که: «خاک کابل نجس شده، باید کابل باید کاملاً تخریب شود و خاک آن به توبره کشیده شود تا عمق ۴ متر و چون این خاک نجس شده، از خاک خوب و حلال شهر تازه برپا شود.» (عظیمی، ۱۳۷۷: ۶۱۸). مجددی نگاه نسبتاً ملی به قضایای افغانستان داشت و در صدد بود که بر مبنای واقعیت و انصاف وضعیت بحرانی کشور را مدیریت نماید با چنین نگرشی بود که باب گفت و گو با حزب وحدت اسلامی را گشود.

حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری^(۵)، با آقای مجددی به توافقات مهمی دست یافتند؛ سه وزارت مهم، از جمله وزارت امنیت ملی به حزب وحدت اسلامی تعلق گرفت. اما این توافق برای برخی جریان‌های انحصارطلب، قابل تحمل نبود و با کارشکنی و صحنه‌سازی -



های مختلف، اتحاد اسلامی به رهبری سیاف را وادار و وارد جنگ‌های متوالی علیه حزب وحدت اسلامی نمودند. شکست‌های مداوم نیروهای سیاف، قدرت حزب وحدت اسلامی را بیش از پیش تثبیت نمود. سرانجام، نیروهای شورای نظار در قالب نیروهای وزارت دفاع، به حمایت از نیروهای اتحاد، وارد جنگ

گردیدند و صفحه جدیدی از تحولات سیاسی و نظامی در افغانستان رقم خورد؛ توافقات حزب وحدت اسلامی با مسعود در جبل‌السراج و نیز توافقات حزب وحدت اسلامی با مجددی عملاً زیرپا گذاشته شد. با پافشاری آقای محسنی و آقای ربانی، وزارت امنیت ملی که طبق توافق آقای مجددی به حزب وحدت اسلامی واگذار شده بود، به کلی منحل و تبدیل به ریاست گردید. جنگ در کابل شدت یافت و مرحوم مجددی در پایان حکومت دوم‌ماه‌اش، بیانیه تاریخی خود را برای قضاوت تاریخ ارایه نمود و در آن حقایقی بسیاری را برای نسل امروز و فردا بازگو نمود و اینک، با نشر مجدد آن، یاد و خاطره‌اش را گرمی می‌داریم!

متن بیانیه:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و السلام على سيدنا الانبياء و المرسلين و على آله و اصحابه اجمعين
فضيلت مآبان محترم رهبران تنظيم های جهادی اعضای محترم شورای جهادی ولايات
کشور علمای کرام، قوماندانان محترم و ساير هموطنان عزيز السلام عليكم و رحمت الله و
برکاته!

طوری که همه اطلاع داريد اين جانب بر اساس فيصله که میان رهبران هفت گانه جهادی
در پيشاور صورت گرفت و همه تنظيم ها متفقاً آن را تصويب و تأييد نمودند، به حيث رئيس



شورای جهادی ممثل دولت اسلامی افغانستان تعيين گردیدم. قبل از طرح و تصويب مصوبه
مذکور چون دیدم رهبران جهادی در مورد تعيين دولت و حکومتی که باید قدرت را از رژیم
گذشته تسليم گردد، به نتیجه نمی رسند، حدود ده روز قبل از اين که وارد کابل شوم، تصميم
گرفته بودم تا داخل کشور شده خود را از نزدیک در خدمت هموطنانم قرار دهم و از
هموطنانم به خصوص علمای کرام، بزرگان اقوام و قوماندانان و مجاهدان دلیر که در داخل
کشور انتظار من بودند، تقاضا نمایم تا خود در مورد سرنوشت و آینده کشور و نظام اسلامی
افغانستان تصميم بگیرند. اما عده ای از اعضای شورای سرتاسری، قوماندانان که از اين موضوع
اطلاع یافته بودند به منزل من آمدند و مصرانه تقاضا نمودند که منتظر بمانم و آنان با رهبران

مفاهمه می‌نمایند و آن‌ها را وادار می‌سازند تا به فیصله برسند. وقتی باز هم دیدم با جلسات متعدد و پی‌هم خویش آنان به نتیجه نمی‌رسند، رهبران محترم جهادی را در دفتر ریاست دولت دعوت و اعلام نمودم که اگر تا یک‌روز دیگر به نتیجه نرسند، بیش‌تر منتظر نمی‌مانم و عازم میهن می‌شوم و اگر آنان به هر نتیجه برسند حاضرم آن‌را بدون ملاحظه بپذیریم. در جلسه که فردای آن روز در دفتر استاد سیاف واقع در چمکنی پیشاور تشکیل شد متن مصوبه پیشاور که توسط استاد سیاف آماده گردیده بود به این جانب ارایه شد که با احترام به فیصله رهبران محترم بدون هیچ ملاحظه آن را پذیرفتم. همین که از پاکستان وارد کابل شدم بعد از تسلیم شدن قدرت از رژیم سابق در اولین فرصت عفو عمومی را طبق فیصله قبلی تنظیم‌های جهادی اعلام نمودم و از همه هم‌وطنان خواهش نمودم که دیگر کینه و کدورت‌های گذشته را فراموش نموده و دست دوستی و برادری با هم بدهند و آنانی که مرتکب خطا و اشتباهاتی شده‌اند به درگاه رب‌العزت (ج) توبه نمایند، دیگر زمان جنگ نیست؛ زمان آبادی و عمران وطن ویرانه‌ها و تسکین آلام بی‌شماری یتیمان و بیوه‌ها و بازماندگان شهدای ماست.

در حالی که ما در پاکستان برای ورود به وطن آمادگی می‌گرفتیم و تمام زمینه‌ها برای تسلیم قدرت به دولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود و مسئولان نظامی و سیاسی نظام گذشته که در سرنگونی رژیم دکتر نجیب‌الله نقش بزرگی داشتند، در انتظار ما بودند از جانب برخی از برادران با همدستی عده از خلقی‌ها در کابل کودتایی صورت گرفت و باعث کشته شدن تعدادی از هم‌وطنان بی‌گناهی ما گردید. هرچند کودتای خائنانه مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان روبه‌رو گردید و با هم‌کاری مجاهدان و افسران اردو ناکام شد ولی در اثر چور، چپاول، غارت و وحشت آنان نظم دولتی از هم گسست و خسارات هنگفتی به کشور وارد گردید. با آن هم سعی و تلاش دولت اسلامی افغانستان در طی چند روز برق و آب در کابل دوباره فعال گردید و نرخ مواد غذایی و سوختی و سایر اشیا به سرعت پایین آمد.

موقعی که ما وارد کابل شدیم اوضاع کشور بحرانی و در اثر برخی از دسته‌های استفاده‌جو و دست‌های مرموز خارجی احساسات سمّی، لسانی، قومی و مذهبی فضای بی‌اعتمادی و

تشنج شدیدی را در سراسر کشور و حتی در دیار هجرت به وجود آورده بود. برخی از قوماندانان در زیر تأثیر چنین تبلیغات زهرآگین، در روزهای اول حاضر نبودند به کابل بیایند. کشور در آستانه جنگ داخلی شدید و بزرگی قرار داشت و حتی خطر تجزیه و پارچه پارچه شدن افغانستان را تهدید می نمود. در چنین شرایطی دشوار و وضع بحرانی با تمام نیرو و هم کاری برادران مخلص از جمله اعضای محترم شورای جهادی سعی و تلاش نمودم تا فضای اخوت و اعتماد را در میان اقوام و ملیت های کشور که شدیداً تخریب گردیده بود، دوباره احیا نمایم.

گذشته از احساساتی که در جنوب و شرق کشور برانگیخته شده بود، مردم صفحات شمال و مناطق مرکزی کشور نیز خواسته های داشتند که با مذاکرات و تماس های پی در پی با همه جوانب و سفری به شمال کشور و با دعوت حزب وحدت و جنبش ملی افغانستان در دولت آهسته آهسته فضای مناسبی برای حل پرابلم های کشور ایجاد گردید.

در این جا وظیفه خود می دانم از حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی که با وصف عدم تأمین شرکت شان در دولت، در راه حفظ وحدت و همبستگی ملی و تأمین امنیت هم کاری نمودند، اظهار تشکر نمایم. هم چنان از برادران شورای نظار، نیروهای جنبش ملی اسلامی، قوت های جهادی سایر تنظیم ها و نیروهای مسلح، که در مراحل خطیری به دفاع از شهر کابل و اهالی آن پرداخته، نیروهای متجاوز را به عقب راندند، قدردانی به عمل آورده از خداوند لایزال^(ج) برای شان اجر دارین را استدعا می نمایم.

هرچند مدت دوماهی که برای این جانب تعیین گردیده بود، برای حل هیچ یک از مشکلات عظیمی که افغانستان با آن روبه رو است کافی نبود، ولی در ظرف چند روز اول سرپرست وزارت خانه ها و برخی معینان مقرر و شروع به کار نمودند. از پیروزی جهاد مقدس ملت افغانستان در صحنه بین المللی به گرمی استقبال به عمل آمد، پیام های دوستانه گرم و پر حرارت رهبران کشورهای اسلامی و سایر ممالک موصلت نمود، نظام جدید افغانستان به سرعت از جانب ممالک مختلف جهان به رسمیت شناخته شد، وعده کمک های وسیع از

جانب کشورهای دوست به افغانستان داده شد و افغانستان به حیث یک کشور آزاد و سربلند و قهرمان که یک ابر قدرت بزرگ جهانی را به شکست مواجه ساخته و مسیر تاریخ منطقه و جهان را با جهاد شکوه‌مند چهارده‌ساله خویش عوض نموده، در میان ممالک جهان تبارز نمود.

سفر جلالت‌مآب نواز شریف، صدر اعظم پاکستان به افغانستان و سفر این جانب به پاکستان باعث تحکیم هرچه بیش تر مناسبات میان دو کشور همسایه و مسلمان گردید. قوانین و آداب اسلامی در کشور به منصفه اجرا گذارده شد، تمام قوانین منافی اسلام ملغی گردید و از تولید و فروش مشروبات الکلی جداً جلوگیری به عمل آمد. والیان برخی از ولایات کشور در اثر پیشنهاد شوراهای ولایات تعیین و ادارات دولتی در ولایات فعال گردید. در اثر پیشنهادات تنظیم‌های محترم جهادی با صدور فرامین ترفیعات، از قوماندانان جهادی که در دوره جهاد فداکاری نموده‌اند در این زمینه قدردانی گردید. بودجه سال ۱۳۷۱ که تا حال منظور نگردیده بود، از جانب دولت اسلامی افغانستان منظور و در معاش مأموران و اجیران صد فی صد ازدیاد به عمل آمد.

در نخستین گام، تأمین امنیت کامل در کشور و تهیه مواد اولیه مورد ضرورت مردم و توسعه روابط بین‌المللی و جلب کمک‌ها، طرح و پلان بازسازی کشور و اسکان دوباره مهاجران شامل برنامه کار ما بود.

کشور برادر و همسایه پاکستان به مقدار پنجاه تن غله و معادل ده میلیون دالر کمک نقدی به افغانستان نمود و انتقال پنجاه هزار تن گندم که قبلاً با جمهوری قزاقستان قرارداد گردیده بود آغاز گردید و کشور عربستان سعودی برای ارسال ادویه و مواد غذایی از طریق هوا اظهار آمادگی نموده و عنقریب وصول مواد مذکور آغاز می‌گردد.

اما با تأسف باید گفت: که، عدم همکاری، کارشکنی و تخلفات برخی از تنظیم‌ها و برادران ما باعث گردید تا طوری که آرزو داشتیم، نتوانیم به اهداف خویش (در تطبیق برنامه

های حکومت) نایل گردیم در این جا به طور ناگزیر برای آگاهی هم وطنان برخی از مسایل را به عنوان مثال یادآوری می نمایم:

۱) بر اساس ماده دوم مصوبه پیشاور، که محترم استاد سیاف تا الحال از سپردن نسخه ای از آن به این جانب خودداری نموده، شورای رهبری بعد دو ماه ختم کار شورای جهادی منعقد می گردید. اما جلسات شورای رهبری بر خلاف فیصله مذکور چند روز بعد از تشکیل دولت اسلامی از جانب محترم استاد برهان الدین ربانی دایر گردید در حالی که فیصله های شورای رهبری در جلساتی که اکثراً دو تن از اعضای اصلی و یا سه الی چهار تن به شمول اعضای اصلی یا سه الی چهار تن به شمول اعضای علی البدل حاضر بوده اند صورت گرفته است. بیش تر این فیصله ها در تضاد با تصاویر شورای جهادی قرار گرفته و این طرز اجرائات دوگانگی در اداره کشور و تعدادی از مراکز قدرت به وجود آورد و به شکل خطیری باعث پراکندگی امور گردید.

۲) با وجود اعلان عفو عمومی که قبلاً از جانب دولت اسلامی افغانستان اعلان گردیده بود، تشکیل محکمه اختصاصی از جانب بعضی از رهبران اعلام گردید که باعث تشویش مردم شد و زمینه را برای عناصر استفاده جو و فرصت طلب آماده نمود که اگر از جانب ریاست دولت اسلامی بر عفو عمومی تاکید نمی گردید و وظیفه محکمه مذکور مختص به اشخاصی که بعد از تاسیس دولت اسلامی در کشور باعث اخلال نظم و امن عامه گردید، نمی گردید معضلات زیادی را ایجاد می نمود.

۳) برای جلوگیری از پیش برد امور، دفاتر ریاست دولت از جانب وزارت دفاع اشغال و بعداً طی نامه ای به دور از صلاحیت خویش و مغایر تمام موازین شرعی و قانونی وزیر محترم دفاع (احمدشاه مسعود) انضمام آن را به وزارت دفاع اعلام کرد.

۴) در حالی که قبلاً سلاح گارد ریاست دولت از جانب وزارت دفاع و وزارت امنیت ملی را شورای نظار متصرف شده بود، با وجود ضرورت شدید گارد ریاست دولت و با مراجعات مکرر مسئولان و تأکید این جانب، وزیر محترم دفاع با وصف وعده که داده بود حاضر نشد حتی یک میل سلاح به گارد ریاست دولت بسپارد.

۵) در همان نخستین روزهایی که دولت اسلامی افغانستان تشکیل گردیده بود، عده‌ای از برادران به کمک و هم‌کاری یک تعداد از خلقی‌ها با فیر راکت‌ها و سلاح ثقیل بر شهر کابل حمله نمودند که باعث خسارات بزرگ جانی و مالی گردید.

۶) با آن که محترم استاد سیاف خود، طراح و بنیادگذار فیصله نامه پیشاور بود اما بعد از ورود به کشور به‌جای هم‌کاری با دولت در اطراف شهر کابل مرکز گرفته به تبلیغات و تخریبات علیه دولت اسلامی آغاز نمود و از آن هنگام تا حال یک‌بار حاضر نشد برای ابراز نظریات و خواسته‌های خویش با این جانب ملاقات نماید.

۷) محترم استاد سیاف به این همه اکتفا ننموده به همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمان‌سوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی به راه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارک حمله دیگری بر برادران اهل تشیع می‌باشد.

۸) شورای نظار که تأکید بر تصرف و دست داشتن وزارت امنیت ملی را داشت، هرگز حاضر نشد به مسئولان آن وزارت که از جانب ریاست دولت اسلامی و شورای جهادی افغانستان تعیین گردیده بودند، اجازه دهد به وظایف خویش در آن وزارت آغاز نماید.^{۱)}

۹) تعداد زیادی از منازل شخصی به‌خصوص آپارتمان‌های مکروریان، بدون اجازه وزارت شهرسازی و معایر اصول و موازین شرعی توسط اعضای بعضی از تنظیمات غصب گردید.

۱۰) در جریان سفرهای این جانب به داخل و خارج کشور از جانب وزارت دفاع هیچ نوع تدابیر امنیتی اتخاذ نگردید و موقعی که طیاره‌ی این جانب و اعضای هیات معیتی‌ام در موقع بازگشت از پاکستان مورد اصابت راکت قرار گرفت هیچ اقدام لازمی در تحقیقات و دستگیری عاملان آن حادثه توسط وزارت‌های دفاع و داخله به‌عمل نیامد.

۱- رهبر شهید در این زمینه می‌گوید: «آقای مجددی از شورای قیادی هیأت تعیین کرد که با ما مذاکره کند. به هشت نفر در شورای جهادی موافقت کردیم، به دو وزارت و یک وزارت کلیدی (که وزارت امنیت بود)، به محض موافقت روی این مسأله، تا هنوز در بیرون اعلام هم نشده بود که آقای سیاف بر ما حمله کرد. بعد از آن که جنگ اول خاتمه پیدا کرد، این توافق از رادیوی بی‌بی‌سی اعلام شد، بلافاصله در چهل‌ستون شورای قیادی دایر گردید، در این جلسه آقای محسنی پیشنهاد کرد که وزارت امنیت باید منحل شود و همان بود که منحل شد.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۷۹).

۱۱) در بر خورد میان حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بی طرفانه اتخاذ ننمود بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت.

۱۲) جمعیت اسلامی و شورای نظار به این همه اکتفا ننموده و وزارت اطلاعات و کلتور و رادیو تلویزیون را مانند وسایل و ملکیت شخصی و حزبی در خدمت اهداف حزبی و شخصی خویش قرار داده اند. اکثر بیانیه های این جانب و اخبار مربوط به ریاست دولت در رادیو و تلویزیون سان سور و یا از نشر آن ممانعت به عمل آمده است. برای جلوگیری از تبلیغات یک جانبه رادیو و تلویزیون شورای جهادی مجبور گردید کمیسیون با صلاحیتی را که نمایندگان همه تنظیم ها در آن شامل اند تعیین نماید، که در اثر اصرار و پافشاری آن کمیسیون، مصاحبه مطبوعاتی این جانب راجع به شمولیت حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی افغانستان در دولت اسلامی که از نشر آن ممانعت به عمل آمده بود، دو روز بعد از آن نشر گردید.

۱۳) به تاریخ اول سرطان اعلامیه ای از جانب ریاست دولت اسلامی افغانستان برای نشر به رادیو و تلویزیون سپرده شده، که طی آن پنج تن از اعضای شوراهای هرو لایت برای اشتراک در مجلس امروز دعوت شده بودند، تا به نمایندگی از ولایات خویش شاهد انتقال قدرت باشند. وقتی که کمیسیون مسئول در مورد نشر آن اصرار نمود، در اثر هدایت و مداخله شخص وزیر دفاع از نشر اعلامیه مذکور جلوگیری به عمل آمد. با آن که من به آقای صدیق چکری وزیر اطلاعات و کلتور جریان را گوش زد نمودم، موصوف در حضور من تأسف عمیق خود را اظهار نمود ولی متعاقباً طی مصاحبه با رادیو بی بی سی از حدوث این جریان اسف بار و بلکه از تمام مداخلات جمعیت اسلامی و شورای نظار در امور رادیو و تلویزیون، با کمال تأسف انکار نمود.

۱۴) در این اواخر استاد ربانی با طیاره مخصوص به معیت هیأت بزرگی بدون اطلاع و استیذان دولت اسلامی افغانستان و شورای جهادی عازم خارج گردید و ما بعداً اطلاع یافتیم که به کشور عربستان سعودی سفر نموده اند. در حالی که از اهداف و اغراض سفر مذکور تا حال هیچ نوع اطلاعی به ما داده نشده است.

۱۵) وزیر دفاع که در عین حال ریاست کمیسیون امنیتی شهر کابل را به عهده داشت و نیز وزارت داخله و قوماندانی عمومی ژاندارم و پلیس با وصف آن که وظایف شان بود، در برقراری امنیت هیچ فعالیت مؤثری ننمودند و حتی در خصوص موارد متعدد نقص امنیت، به

شمول حمله بر اموال دولت و مردم که به اطلاع‌شان رسانیده شده و پیغام و هدایت شخص من برای اجرائات لازم و فوری به آن‌ها ابلاغ گردید هیچ اقدامی به عمل نیاورده‌اند.

برای جلوگیری از خودسری و کارشکنی‌ها در حد توان، من و اکثر اعضای محترم شورای جهادی سعی و تلاش نمودیم، اما متأسفانه برادران حاضر به هم‌کاری نشدند. با وجود اصرار و تأکید زیاد قوماندانان و گروه‌های جهادی برای مقابله و مقاومت با این چنین اعمال، چون خطر خون‌ریزی و برادرکشی متصور بود، از اقدام نظامی در این زمینه‌ها ابا ورزیدم و رنه قدرت و توان آن را داشتیم و اکثریت هم‌وطنان از ما جانب‌داری می‌نمودند.

حاضرین محترم، هم‌وطنان عزیز!

الحمد لله این جانب به یاری و استعانت خداوندی، با تحمل و قبول تمام خطرات، به هم‌کاری سایر برادران مسئولیت بزرگ انتقال قدرت از رژیم گذشته به دولت اسلامی افغانستان را انجام دادم. در این مرحله حساس و تاریخی کشور، آن‌چه که این جانب برای تأمین صلح و جلوگیری از یک جنگ داخلی در کشور برای حفظ و تحکیم وحدت ملی، استقلال و آزادی وطن انجام داده‌ام به هم‌کاران صادق دولت اسلامی و آرزومندان صلح و آرامش در کشور عزیز هویدا بوده و نیز تاریخ و نسل‌های آینده کشور در این مورد قضاوت خواهند نمود.

عدم هم‌کاری و نقض تعهدات باعث گردید تا در طول دو ماه گذشته چند بار تصمیم کناره‌گیری از مسئولیت تمثیل ریاست دولت را اتخاذ نمایم؛ اما با در نظر حساسیت و نازکی اوضاع و تقاضاهای مصرانه هم‌وطنان به خاطر مصالح علیای کشور منتظر شدم تا دو ماه تعیین شده به اتمام برسد.

با این‌که من تصمیم خویش را در مورد کناره‌گیری از عهده تمثیل ریاست دولت، به اعضای محترم شورای جهادی ابراز نموده بودم، ولی با تأسف در این مورد از جانب برخی از تنظیم‌ها و اشخاص، تبلیغات و تبصره‌های دور از واقعیت به عمل آمد و امروز مسرت دارم که این مسئولیت عظیم تاریخی را به شما می‌سپارم.

چون مدت دو ماهی که بر اساس فیصله تنظیمات هفتگانه جهادی در پیشاور برای این جانب تعیین گردیده بود، رو به اختتام است، با در نظر داشت عدم هم‌کاری، کارشکنی‌ها و عدم رعایت، مخالفت و نقض مصوبه مذکور از جانب برخی از رهبران و تنظیم‌های جهادی و با توجه به مسئولیت خطیر و بزرگی که در برابر ملت مسلمان افغانستان دارم، همان‌طوری‌که

قدرت را از رژیم گذشته تسلیم گردیده‌ام، طی این جلسه خجسته آن را به شوراهای محترم رهبری و جهادی می‌سپارم تا رهبران محترم شورای رهبری مشترکاً با شورای محترم جهادی، که طی دو ماه گذشته رسماً مسئولیت امور وزارت خانه‌ها را به عهده داشته‌اند، به هر شخصی و یا هیئتی که آنان پس از غور و تعمق لازم انتخاب نمایند، تسلیم دهند.

حضار محترم، هم‌وطنان عزیز و دلیر!

حال اگر شوراهای محترم رهبری و جهادی که با پایان یافتن مسئولیت من از تمثیل دولت اسلامی، متصدی امور کشور می‌باشند، صواب ببینند که بازهم زمام امور را به هیئتی که ترکیب آن را مصوبه شورای پیشاور تعیین نموده بسپارند، مخیرند، ولی مسئولیت عواقب خطیر آن‌را من پیش‌بینی نموده‌ام، باید خود متحمل گردند.

هم‌چنان با درک این حقیقت که اداره محترمی که در همین یکی دو روز آینده مسئولیت زمام امور کشور را عهده‌دار می‌گردد، آن‌هم موقتی می‌باشد، وظیفه خود می‌دانم به توجه این مجمع خجسته برسانم که برای بقای یک دولت محکم و پایدار اسلامی، حفظ وحدت ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور عزیز و به‌منظور جلوگیری از یک جنگ و درگیری خونین داخلی لازم است تا جرگه متشکل از علما و قوماندانان جهادی، بزرگان اقوام و نمایندگان تمام طبقات و اقشار کشور بر اساس مطالبه و تأکیدی که توسط شورای محترم جهادی، علمای کرام، روحانیون، قوماندانان، مجاهدان و جمع کثیری از هم‌وطنان به‌عمل آمده است، در اسراع وقت تشکیل یابد تا از این طریق، طبق دستورات دین مبین اسلام، ملت مسلمان ما موقع یابد در مودر تعیین زعامت آینده کشور خود تصمیم بگیرند.

حضار محترم، هم‌وطنان عزیز، خواهران و برادران مؤمن!

در این شرایط حساس و خطیر که شخصیت پرستی و تنظیم‌گرایی به حد اعلای خویش رسیده و عده می‌خواهند با دامن زدن به اختلافات تنظیمی، قومی و مذهبی از این آب گل آلود ماهی بگیرند و مصالح علیای کشور را فدای اغراض سیاسی و منافع خویش نمایند، از همه علما، قوماندانان، مجاهدان، بزرگان اقوام و تمام آحاد ملت مسلمان افغانستان تقاضا می‌نمایم تا حساسیت موضوع را درک نموده برای تأمین صلح سراسری و امنیت در کشور، حفظ استقلال، حاکمیت ملی و استحکام وحدت ملی در افغانستان دست به دست هم داده، اتحاد و همبستگی را در صفوف خود ایجاد و تحکیم نمایند، تا به یاری خداوند بزرگ و مهربان^(ج)

باشد که ملت و کشور اسلامی ما از این ورطه هولناکی که در کنار آن قرار گرفته‌ایم، نجات یافته ما و نسل‌های آینده بعدی شاهد آینده خوش و با سعادت و درخشانی باشیم.» (افسرده‌خاطر، ۱۳۷۱: ۹۱-۱۰۴ و عظیمی، پیشین: ۶۲۴-۶۲۶)

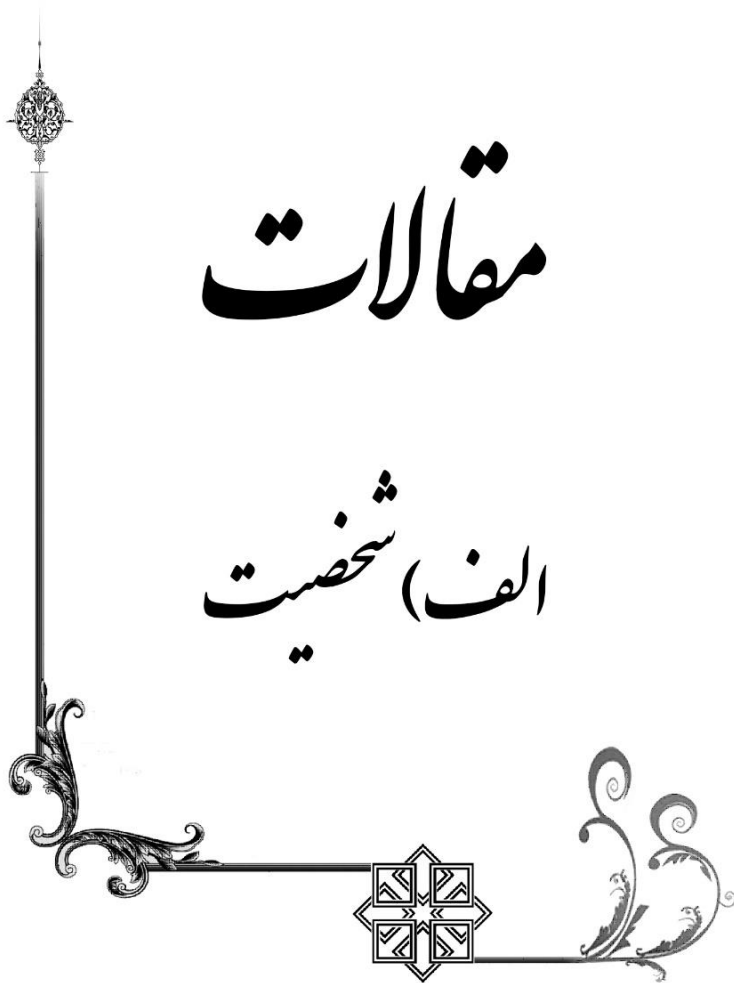
و ما ذالک علی الله بعزیز

منابع

- ۱) افسرده‌خاطر، ع. (۱۳۷۱)، نبرد هزاره‌ها در کابل، بی‌جا، چاپ دوم.
- ۲) مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴) احیای هویت، به کوشش مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انتشارات سراج، قم.
- ۳) عظیمی، محمدنبی (۱۳۷۷)، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، مرکز نشراتی میوند، پشاور، چاپ دوم.

مقالات

الف) شخصیت



مزاری بازتاب عینی آموزه‌های علوی

■ یوسف عارفی*

۱- اشاره

از واقعیت‌های عینی غیر قابل انکار تغییر و تحول موجودات اطراف ما تحت تأثیر عوامل و شرایط محیطی است. حتی سخت‌ترین و نفوذ ناپذیرترین موجودات، همچون سنگ‌ها و صخره‌هایی که ضرب‌المثل سختی‌اند، در گذر زمان، از تابش نور آفتاب، وزش بادهای بارش باران‌ها و...، تأثیر می‌پذیرند. تأثر از محیط اطراف، در نباتات و حیوانات بسیار بیش‌تر، ظریف‌تر و عمیق‌تر از موجودات بی‌جان و جامد است و این واقعیت اما در انسان، به علت وجود نیروی عقل و اختیار، وضعیت دیگر و صورت ژرف‌تر دارد و تحت تأثیر آگاهی و اختیار، رنگ «عالمانه» و شکل «عامدانه» به خود می‌گیرد. تأثیرپذیری این چینی را در علم اخلاق و تربیت «الگوپذیری» و «الگوگیری» می‌نامند. الگوپذیری به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن رفتار یک فرد یا گروه به مثابه محرکی برای افکار، نگرش‌ها یا رفتارهای شخص یا اشخاصی دیگر به کار گرفته شود. به عبارت دیگر، الگوپذیری یعنی فرآیند پیروی از یک مدل عینی و راهنمای عمل در رفتار و کردار. (محمدی، ۱۳۹۳)

انتخاب الگو در آدمی، بر اساس افکار، عواطف و ارزش‌های حاکم بر ذهن و ضمیر او شکل می‌گیرد و بسته به نوع تعلیم، تربیت، افکار و ارزش‌ها است که به اتخاذ و انتخاب الگوی مناسب و متناسب اقدام می‌شود. حتی کیفیت الگوپذیری و محدوده آن نیز تحت تأثیر تعلیم و تربیت و افکار و ارزش‌ها، صورت‌بندی و مشخص می‌گردد؛ چراکه الگو نمونه عینی و قابل رؤیت ارزش‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای نهفته در نهان و نهاد آدمی است. بر این اساس، نقش الگو، در تربیت انسان و رسیدن او به کمالات، آشکار و بنیادین است. ویژگی‌هایی مانند اختیار، تغییرپذیری، انعطاف‌پذیری و کمال‌جویی، از آدمی موجودی استثنایی در میان دیگر موجودات ساخته است. خصیصه «کمال‌جویی» آدمی را از درون به حرکت وادار می‌دارد تا خود

* دانش‌پژوه دوره دکتری اندیشه معاصر مسلمین

را به کسانی که مظهر کمالات اخلاقی هستند، نزدیک کند و از طریق اقتباس صفات و ویژگی‌های شخصیتی آنان به نوعی «هماندسازی» و «همسانی» دست یابد. چنان‌که ویژگی «تغییرپذیری» به‌عنوان یک اصل ثابت در روابط انسانی، محرک اصلی الگوبرداری در افراد است. (رفیع فلاح، ۱۳۹۱)

امیرمومنان^(ع) با عبارات و تعبیرات مختلف به این حقیقت اشاره کرده است؛ از جمله در نامه ۴۵ نهج البلاغه، داشتن «امام» و «الگو» را یک امر فراگیر و ضروری معرفی می‌کند: «أَلَا وَإنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ، وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند، و از نور دانشش روشنی می‌گیرد.» (رضی، نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ص. نامه ۴۵) از این بیان استفاده می‌شود که اولاً، نیاز فرد و جامعه به «الگو» و «آگاهی» گریزناپذیر است و تأثیر این دو، در توفیق انسان و رشد و تکامل فرد و جامعه از مسلمات جامعه انسانی محسوب می‌گردد و ثانیاً، میان «الگو» و «آگاهی» نوعی همبستگی یا رابطه لزومی وجود دارد، به این معنا که «الگوی رفتار» و «اسوه حسنه» قبل از اینکه راهنمای عمل باشد، ناگزیر باید آگاهی‌بخش و معرفت‌آفرین باشد. الگوهای کامل و معصوم چنین هستند، یعنی نه تنها راهنمای «عمل» بلکه مسیر مطمئن برای کسب «آگاهی» است. معصوم، راهبری است که با علم خداداد و لدّنی کاملاً با پیچ و خم راه سعادت آشناست و به علاوه اینکه خودش این راه را تا آخر پیموده‌است، با علم و قدرت الهی، توانایی تام‌دستی و راهنمایی رهروان این راه را نیز دارد. از طریق آگاهی‌دهی، موفقیت‌ها و دستیابی به اهداف و مقاصد را تضمین می‌کند و از طریق راهنمای عمل واقع‌شدن، به تسهیل و تسریع رشد و تکامل و ایجاد تغییرات بنیادین در فرد و جامعه، مدد می‌رساند. در واقع، الگوی معصوم، هم بهترین الگوی عینی عمل است و هم مطمئن‌ترین مسیر دستیابی به آگاهی‌های لازم. شاید بتوان از فحوای عام بیان امیرمومنان^(ع) استفاده کرد که گرایش به الگو و تأثیرپذیری از آن در امور مختلف زندگی فردی و اجتماعی، از جمله گرایش‌های فطری انسان است و فطرت کمال‌جوی انسان او را و می‌دارد تا برای رسیدن به هدف و کمال از بهترین الگوها استفاده کند. این مطلب به تجربه نیز ثابت شده است و می‌بینیم که هر انسانی به دنبال الگو می‌گردد و در پی شخصیت ممتازی است که به او دل‌بند و ارادت‌بورزد و جانش را در معرض تأثیرات ارزنده و تابش نور وجودی

او قرار دهد. وجود الگوهای رفتار و شخصیت‌های نمونه، نقش و تأثیر آشکار در سازندگی انسان‌ها و جامعه انسانی دارد.

اگر داشتن «مقتدا» و «الگوی عملی»، یک واقعیت فراگیر و ضرورت فطری در زندگی انسانی است و عامل توفیق و یا شکست افراد به حساب می‌آید و اگر نوع تعلیم و تربیت افراد و افکار و ارزش‌های ایشان، نشان دهنده الگو یا الگوهای آنان در زندگی است، این سوال مطرح می‌شود که الگو و مقتدای شهید مزاری^(د) چه کس یا کسانی بوده است و رفتار و شخصیت او تحت تأثیر اندیشه‌ها و آموزه‌های کدام الگوی عملی شکل گرفته است؟ اساساً، نقطه مرکزی شخصیت اخلاقی رهبر شهید و محور ارزش‌های اخلاقی ایشان که بتواند ما را در شناخت الگوی عملی و مقتدای ایشان کمک کند، چیست؟

۲- نوع زندگی رهبر شهید نشان‌دهنده الگوی اوست

تربیت خانوادگی و تحصیلات از زمینه‌های است که می‌تواند در سمت و سو دادن ذهن و ضمیر و افکار و اندیشه‌ها، نقش آفرین باشد و در تعیین ارزش‌ها و ایده‌آل‌ها، گزینش الگوهای زندگی و شکل دهی نوعی خاصی از روابط و مناسبات، آدمی را مدد کند. از این سو، اگر بنگریم، تولد و تربیت رهبر شهید^(د) در یک خانواده مذهبی و تحصیل او در حوزه‌های علمیه و در حوزه علوم دینی، می‌تواند تا حدودی از خط فکری، باورها و ارزش‌های زندگی او خبر دهد اما آنچه که در کنار این واقعیت‌ها، می‌تواند ما را در پاسخ به پرسش‌های مزبور به خوبی مدد رساند، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و الگوهای رهبر شهید^(د) را آشکار سازد، دقت و تأمل در رفتارها، سخنان و عینیت زندگی رهبر شهید^(د) است. اطلاعات و داده‌های موجود از عینیت زندگی و رفتارهای ایشان، به طور شگفت‌انگیزی، تأثیر پذیری‌اش از آموزه‌های اسلامی، و آموزه‌های علوی را تایید می‌کند. سخنان ساده و زندگی زاهدانه او لبریز از دلدادگی و عشق و صف ناپذیر به امام خوبان و پیشوای خوبی‌ها، امیرمومنان^(ع) است و از تواضع و تسلیم ناگزیر او در برابر آن عظمت بی‌نهایت پرده بر می‌دارد. براین اساس، اجمالاً می‌توان مدعی شد که الگوی عملی و راهنمای علم و عمل رهبر شهید^(د) امیرمومنان^(ع) است و رفتارها و شخصیت او تحت تأثیر شخصیت و آموزه‌های علوی شکل گرفته است. برای اینکه این ادعا اثبات شود و عملاً نشان دهیم که مواضع، اندیشه‌ها و شخصیت او از این آموزه‌ها متأثر است، چاره‌ای جز تطبیق اصول آموزه‌های علوی با واقعیت زندگی رهبر شهید و رفتارها و اندیشه‌های او نیست.

بدین منظور تعدادی از آموزه‌های بنیادین علوی با داده‌های که از واقعیت زندگی رهبر شهید (ره) در دسترس است، مقایسه می‌شود تا تطابق یا عدم تطابق‌شان به روشنی آشکار شود:

۲-۱ آزادی و کرامت نفس

از اصول آموزه‌های علوی آزادی و حفظ «کرامت نفس» است. امیر مومنان^(ع) خطاب به فرزند بزرگوارش امام حسن^(ع) او را به حفظ «کرامت نفس» و پرهیز از حرص و آز، سفارش می‌کند و از هر چیزی که کرامت و آزادی انسان را مخدوش کند با تأکید بر حذر می‌دارد و خاطرنشان می‌سازد که هیچ موهبت دنیایی نمی‌تواند بهای آزادی و کرامت انسانی باشد:

«وَأَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ وَيَسَّرَ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ وَإِيَّاكَ أَنْ تُوْجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ دُوْ نُعْمَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسْمِكَ وَآخِذُ سَهْمِكَ وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ نَفْسٌ خُودَ رَا از آلودگی به فرومایگی، گرامی دار، هر چند تو را به آروزی برساند. زیرا آنچه از وجود خویش مایه می‌گذاری دیگر به دست نخواهد آمد. بنده دیگری مباش، خداوندت آزاد آفریده است. خیری که جز به شر حاصل نشود، در آن چه فایده و آسایشی که جز به مشقت به دست نیاید، چگونه آسایشی است پرهیز از این که مرکب‌های آزمندی تو را به آبخور هلاکت براند. اگر توانی صاحب نعمتی را میان خود و خدای خود قرار ندهی، چنان کن. زیرا تو بهره خویش خواهی یافت و سهم خود بر خواهی گرفت. آن اندک که از سوی خدای سبحان به تو رسد بزرگتر و گرامی‌تر است از بسیاری که از آفریدگانش رسد، هر چند، هر چه هست، از اوست.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

بر مبنای انسان‌شناسی اسلامی، هر فردی از دو خود و خویش متضاد و درگیر ترکیب شده است؛ یکی «نفس اماره» یا خود دانی، یعنی خودی که به بدی‌ها فرمان می‌دهد و دیگری «نفس لوامه» یا خود متعالی، و آن خودی که آدمی را به خاطر انجام کار بد سرزنش می‌کند و راه را به تعالی می‌گشاید. اخلاق، در قدم اول ناظر به تنظیم رابطه‌ی این دو خود با یکدیگر و حفاظت از «کرامت» دومی در برابر «دنائت» اولی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴) گو این که

کرامت انسانی همواره در معرض تهدید و همواره نیازمند مراقبت و محافظت است. این کرامت از دو سو مورد تهدید است؛ یکی از سوی «دیگرانی» که ممکن است کرامت او را نادیده بگیرند و با او مانند یک شی رفتار کنند و دیگری از سوی «خود» او، به این معنا که خود آدمی نیز ممکن است کرامت خود را نادیده بگیرد. از خود استفاده‌ی ابزاری کند. انسانی که اسیر خود است، ناگزیر اسیر دیگران نیز خواهد شد و این دیگرانند که سرنوشت او را در دست می‌گیرند و برای او و به جای او تصمیم می‌گیرند، لذا آزادی واقعی با قیومیت دیگران شکل نمی‌گیرد. در حالی که او به پندار آزادی دلخوش است و در این گمان باطل به سر می‌برد که سرنوشتش را خودش تعیین می‌کند. تا وقتی که آدمی به آزادگی نرسد و از درون و صفات و ویژگی‌های پست آزاد نشود، از آزادی واقعی بیرونی نیز برخوردار نخواهد شد؛ از این رو، اخلاق و آموزه‌های اسلامی به دنبال این است که افراد از نگاه شخصیتی و درونی آزاده و آزاد بار آیند. اگر آزادگی در درون و نهاد آدمی شکل نگیرد ممکن است انسان آلت دست دیگران شود. از این جاست که نیاز به الگو و راهبر کامل و معصوم پدید می‌آید، رهبری که خود آزاده به تمام معنا است، راه را پیموده است، بر پیچ و خم راه آگاه است و می‌تواند دیگران را دستگیری کند. شاید به همین جهت است که حضرت^(ع) تکیه بر الگوی مناسب علم و عمل را به عنوان یک واقعیت فراگیر و ضرورت مسلم معرفی می‌کند: «أَلَا وَ إِنَّ لِّكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند، و از نور دانشش روشنی می‌گیرد» (رضی، نهج‌البلاغه، ۱۳۸۴) بدون شک امام علی^(ع) همان الگوی کامل و مناسب علم و عمل است: «وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَكُمْ؛ به راستی می‌دانم داروی درد شما چیست و این کژی را چگونه راست توان کرد» (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۹) آدمی به حکم این که بالفطره کمال‌خواه و تعالی‌دوست است و می‌خواهد به بهترین‌ها بار یابد، اگر فرد یا افرادی را مظهر ارزش‌ها و ایده‌آل‌های خویش بیابد و یا مظهر کمالاتی که به دنبال دستیابی به آن‌ها است، در انتخاب‌شان به عنوان الگو و راهنمای عمل، درنگ روا نمی‌دارد و در تطبیق خود با آن، با تمام وجود تعجیل می‌ورزد و می‌خواهد هرچه زودتر خود را به رنگ و صورت او درآورد و همانند او بسازد، تمام حرکات و سکنات الگو را در رفتار و گفتارش پیاده کند، چونان الگو، رفتار کند، سخن بگوید و حتی هم‌چون او بیندیشد. چنین الگویی ممکن است هم‌چون خون در رگ و جان آدمی جاری شود و انسان با تمام وجود به

او عشق ورزد و تمام تلاش خود را صرف کند تا همه آنچه را که از الگو سر می‌زند، در عمل نمایش دهد.

شناخت الگوهای رشد یافته و بالنده، موجب به کار افتادن استعداد های را کد و ظرفیت های پراکنده وجود آدمی می‌شود. حالت جذب و انجذابی که در پرتو تماس و آشنایی با الگوها به آدمی دست می‌دهد، آن‌چنان نیرومند است که توانایی به جریان انداختن توانایی های مکنون و بلااستفاده را دارد. (رفیع فلاح، ۱۳۹۱)

در حقیقت دستیابی به منزلت رفیع الگوها است که آدمی را از هدف های محدود و زندگی روزمره فراتر می‌برد و به سوی آزادگی و حیات معقول و معنوی، سوق می‌دهد. شاید به همین جهت است که حضرت^(ع) در ادامه این سخن، پس از بیان گوشه‌ای از زندگی خویش، خاطر نشان می‌کند که شما نمی‌توانید از هر جهت مثل من باشید و همانند من زندگی کنید، تنها کاری که می‌توانید این است که با پارسایی، تلاش های پیگیر و همه جانبه، پیمودن راه صحیح و درستکاری مرا یاری رسانید و با این شیوه خود را به آزادگی آراسته و به من نزدیک و شبیه نمایید: «أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ ، وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ ، أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ ، وَلَكِنْ أَعَيْنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است. البته شما از عهده چنین کاری بر نمی‌آید، اما با پارسایی و سخت کوشی [در عبادت] و عِفَّت و درستکاری مرا یاری رسانید.» (رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵)

بنابراین، در الگوپذیری از انسان کامل اولاً، هدف همانندی و عینیت نیست؛ بلکه تسریع و تسهیل دستیابی به آزادگی و شبیه او شدن در پرتو پیروی مطلق است. ثانیاً، با چنین الگوپذیری‌ای است که تحقق آزادگی تضمین و از «کرامت نفس» در برابر «دنائت نفس» و «تمایلات دانی» محافظت می‌شود. در یک کلام می‌توان گفت که پارسایی، پاک دامن، سخت کوشی و درستکاری، راهکارهای رسیدن به آزادگی و حفاظت از کرامت نفس است. روی هم‌رفته، بر مبنای این آموزه علوی، آزادگی و کرامت نفس، ویژگی بنیادینی است که ویژگی های مهم انسانی دیگر را موجب می‌شود:

۱-۱-۲ صداقت و تعهد

از ویژگی‌های که آزادی می‌شود، صداقت و تعهد و امتناع از آلوده ساختن خود به خیانت و فریب و هر چیزی است که خیانت و فریب را نتیجه دهد. انسان‌های آزاده هرگز به خود اجازه نمی‌دهند که عزت و کرامت خویش را قربانی منافع زود گذر مادی کنند، حتی اگر منافع مادی فراوانی در کار باشد؛ از همین رو خیانت کار نیستند. و به هیچ قیمتی حاضر نیست که دست به معامله و خیانت شوند. کسانی که از نزدیک با رهبر شهید^(ره) در ارتباط بوده است بدون استثنا به حضور پر رنگ چنین ویژگی‌های در وجود رهبر شهید^(ره) اعتراف و اذعان دارند و می‌گویند که ایشان از مواضع و رفتارهای که می‌توانست به عزت و کرامت او و مردمش لطمه زند به شدت تنفر داشت و بیزار بود. به مردم و اهداف و مطالبات انسانی مردم خود، وفاداری، صداقت و تعهد وصف‌ناپذیر داشت. این ویژگی‌ها در سخنان او نیز انعکاس و بازتاب گسترده دارد. از خیانت‌پیشگان بیم می‌دهد، جامعه و مردم خویش را به هوشیاری در برابر خیانت‌پیشگان و آگاهی تاریخی فرا می‌خواند و خیانت را مهم‌ترین عامل تاریخی درد و رنج و به حاشیه راندن مردم و جامعه هزاره می‌داند.

رؤیت عوام فریبی‌ها، خیانت‌ها و دناات‌ها و آگاهی عمیق تاریخی بود که ترس رهبر شهید^(ره) از خیانت و خیانتکار را مضاعف و از او یک وجود لبریز از هوشیاری و فطانت ساخته بود. در یک کلام، او مظهر درد و رنجی بود که خیانت‌ها در قرون گذشته به هزاره تحمیل کرده بود. استاد حیات‌الله بلاغی غزنوی نقل می‌کند: بعد از آن که قرار شد بنده به عنوان وزیر تجارت از سوی حزب وحدت در دولت ربانی معرفی شوم، نگران و مضطرب شدم نگرانی‌ام از این بود که نتوانم وزارت را به خوبی رهبری کنم. تصمیم گرفتم نگرانی‌ها و دغدغه‌هایم را با استاد شهید^(ره) در میان بگذارم. آمدم خدمت ایشان و گفتم که بنده تخصص و تجربه‌ی وزارت تجارت را ندارم و می‌ترسم نتوانم این وزارت را به نیکی و آن‌طوری که شایسته‌ی مردم ماست اداره کنم. در این صورت اعتبار حزب و آبروی مردم ما به خطر می‌افتد. پس بهتر است کسی را که تجربه و تخصص کافی برای اداره بهتر وزارت دارد معرفی نمایم تا بهانه به دست دشمنان مردم خود ندهیم. استاد شهید در پاسخ، به من روحیه داد و برای پذیرفتن وزارت ترغیب و تشویق نمود و گفت: ما وظیفه داریم به مردم خود خدمت نمایم و عمداً خیانت

نکنیم. با این نیت خدا کمک می کند و توفیق می دهد و ادامه داد: «من با خدا تعهد کرده‌ام که عمدا و آگاهانه به مردم خود خیانت نکنم.» این سخن استاد شهید که از روی صداقت بود، بنده را مجاب ساخت و صداقت ایشان، متاثرم نمود و این خاطره را برایم ماندگار ساخت. (بلاغی، مصاحبه با نگارنده)

در مقابل، بودن افرادی که قبل از شکل گیری حزب وحدت، دم از وحدت می زدند و با چاشنی از عوام فریبی و تزویر، بدون اینکه حتی یک گام عملی برای شکل گیری وحدت بردارند، مدعی نذر هزار رکعت نماز در کعبه برای شکل گیری وحدت بودند تا بتوانند در اذهان مردم، خادمان و دل سوزان مردم را «دیگری» تصویر کند که همواره مقصراند و مانع همبستگی و «خود» را لوح سفید، بی غل و غش و حافظ منافع مردم جلوه دهند. تمام تلاش شان متمرکز بر تحمیق جامعه و استفاده ابزاری از جامعه هزاره بود. به همین خاطر وقتی که وحدت شروع به تکوین کرد و مطمئن شدند که وحدت شکل می گیرد، پا پس کشیدند، به مانع تراشی و سنگ اندازی رو آوردند، موجی از تبلیغات سوء راه انداختند، دست به تولید دروغ، تهمت و افترا شدند. از آن طرف، برای فریب افکار عمومی، برای پیوستن به وحدت هر روزی شرطی اضافه می ساختند. چنین کاری می تواند چیزی جز خیانت به اعتماد مردم و جامعه باشد؟ این جماعت همان های بودند که هزاره را فقط برای خدمت به خود می خواستند و از هزاره انتظار داشتند که در خدمت و اختیار آنان باشد، چون دیدند که هزاره، مطالبه حق دارند و اراده کرده اند خود را انسانی در تراز انسان های دیگر ببینند، بی درنگ در صف منکران حق هزاره و در کنار قاتلان افشار و آفرینندگان فجایع غرب کابل قرار گرفتند و توجیه گر جنایت جانیان شدند و بدترین و متصلب ترین قانون اساسی کشور نسبت به شیعه را با سکوت و همراهی با دولت ربانی امضا کردند و حتی در تدوین چنین قانونی سهم گرفتند. به این هم اکتفا نکردند و تا صدور فتوای قتل و کشتار مدافعان حق و ناموس هزاره به اتهام محارب، پیش رفتند تا خوش خدمتی خویش به دشمنان شیعه و هزاره را به نهایت رسانند. آیا این کار چیزی جز هزینه ساختن تمام انسانیت و آزادی، برای دست یافتن به قدرت و ثروت است؟ خیانتی از این بزرگتر قابل تصور هست که از اعتماد یک کتله مظلوم، برای به حاشیه راندن بیش تر آنان و جلب منافع شیطانی خویش بهره گیریم؟

دیدن این بازی‌ها، عوام فریبی‌ها، خیانت‌ها و دنائت‌ها بود که هراس از خیانت و خیانت‌کاران را برای رهبر شهید^(ع) به «هراس بنیادین» تبدیل کرده بود. به هربهانه و هر فرصتی از خیانت و خیانتکار می‌گفت و از تزویر، شیطنت و خطر آنان بیم می‌داد. مردم را به هوشیاری و فطانت و بصیرت فرا می‌خواند. درد و رنجی را که در قرون گذشته به هزاره رفته بود، ره آورد خیانت و خیانت‌کار می‌دانست. رهبر شهید^(ع) نه تنها خود از خیانت و دنائت پرهیز داشت و مردم را از این جماعت ریاکار و خطرناک بیم می‌داد، که در برابر خائنان و کسانی که عزت و کرامت خود و مردم خود را در مقابل ثمن بخش به حراج می‌گذاشتند، با صلابت می‌ایستاد: «من مخالف خیانت‌کاران و معامله‌گران هستم و اگر خائن و معامله‌گر از هر قشر و هر طایفه و هر مردمی باشد، هیچ مراعات ندارم.» (مزاری، ۱۳۷۳) از این گذشته، به اعتقاد او وظیفه مقابله با خیانت و دنائت، محصور و منحصر در سمت، قوم و جای خاص نبود، بلکه یک وظیفه همگانی، ملی و فرهنگی بود: «این وظیفه‌ی ملی ماست، که در برابر کسی که تخلف و خیانت می‌کند ایستاده شویم» (مزاری، ۱۳۷۳) و همه را به مقابله و مبارزه با خائن فرا می‌خواند: «از خائنین و از کسانی که در خیانت دست داشته‌اند، هیچ وقت حمایت نکنید.» (مزاری، ۱۳۷۳)

۲-۱-۲ بزرگی و بلند همتی

مردان آزاده از همت بالا و عزت وافر برخوردارند. بلند همتی و عزت نفس همان راهی است که به تکریم گوهر انسانی می‌انجامد و طمع و تمنا از دیگران، شخصیت و بزرگی آدمی را به ذلت و خواری می‌کشاند. اهمیت این ویژگی در مناسبات فردی و اجتماعی، بویژه مناسبات سیاسی آشکار می‌شود. کسی که عزت نفس و بزرگی دارد، هیچ‌گاه برای تأمین نیازهای شخصی، عزت و کرامت جامعه و مردمش را هزینه نمی‌کند همانگونه که در مناسبات فردی و خرد به هیچ وجه رضایت نمی‌دهد که پیش دیگران خوار و کوچک گردد در مناسبات کلان نیز رنج کرنش و کوتاه آمدن از مطالبات حق‌خواهانه جامعه‌اش را بر خود هموار نمی‌کند. اساساً، مادیات و مناصبی که در مناسبات قدرت ارزش‌مند است بسیار حقیرتر از آن است که بتواند آزاد مردان را بفریبد، توجه‌شان را به خود جلب کند و آنان را به خضوع و کرنش وادار سازد. نمی‌توان با ثروت و قدرت در وجودشان تزلزل ایجاد کرد، و سوسه‌شان نمود و یا در بندشان کشید. ثروت و قدرت به هیچ صورت و به هر پیمان‌ه‌ای که باشد نمی‌تواند

بهای عزت و کرامت انسان محسوب شود. استاد بلاغی می گوید: سال ۷۶ فرصتی پیش آمد تا به مکه مشرف شوم در این سفر آقای نجفی سفیر سابق ایران در افغانستان را دیدم. سخن از شهید مزاری به میان آمد. نجفی با حالت خاص و با تأثر گفت که مردان سیاست و مبارزان صاحب نامی زیادی را دیده ام اما شهید مزاری از جنس دیگر و یک استثنا بود به اهداف و آرمان هایش ایمان قاطع داشت. طمع به پول و ثروت در وجود او جایی نداشت. اساساً پول و ثروت چیزی نبود که بتواند او را متزلزل و مردد سازد و بعد این خاطره را تعریف کرد: شیندم که خانواده (مادر، همسر و دختر) ایشان سخت تنگ دست و نیازمند است به نحوی که حتی در تأمین مایحتاج اولیه زندگی مانند خوراک، پوشاک و مسکن، مشکل دارد به همین جهت پس از اتمام دیداری که با ایشان داشتم مبلغ ده هزار دلار جلو ایشان گذاشتم و گفتم که کمکی برای تأمین مخارج خانواده تان است. ایشان با جدیت گفت که خانواده ام نیازی ندارد. به ایشان فهماندم که از تنگ دستی خانواده اش مطلعم. در پاسخ گفت که چیزی نیست با کار می تواند مشکلات شان را حل و مخارج شان را تأمین کند. هر چه اصرار کردم قبول نکرد. گفتم این پول هدیه ای به شما است، در هر جایی صلاح می دانید مصرف کنید. باز هم قبول نکرد. در آخر به شوخی گفتم: با این پول می توانید کسانی را تألیف قلوب کنید و همراه خود نمایید. او با جدیت گفت: که، نمی خواهم کسی به خاطر پول من را همراهی کند و دوست داشته باشد. (بلاغی، مصاحبه با نگارنده)

رهبر شهید^(ره) از جمله کسانی بود که توانسته بود خود را با این آموزه علوی تحقق بخشند و مصداق عینی این آموزه باشند: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا... وَإِيَّاكَ أَنْ تُؤْجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَاَفْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسَمِكَ وَآخِذُ سَهْمِكَ؛ بنده دیگری مباش، خداوندت آزاد آفریده است... پرهیز از این که مرکب های آزمندی تو را به آبشخور هلاکت براند. اگر توانی صاحب نعمتی را میان خود و خدای خود قرار ندهی، چنان کن. زیرا تو بهره خویش خواهی یافت و سهم خود بر خواهی گرفت. آن اندک که از سوی خدای سبحان به تو رسد بزرگتر و گرامی تر است از بسیاری که از آفریدگانش رسد، هر چند، هر چه هست، از اوست.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

این آموزه از مهم ترین و درخشنده ترین آموزه های علوی است، آموزه ای که همواره نصب العین پیروان راستینش بوده است. آزادی و آزادگی موهبت های ارزشمندی هستند که هیچ

بهای مادی‌ای نمی‌توان برای آن‌ها در نظر گرفت. تنگ دستی و گرسنگی در نظر مردان بزرگ بسیار برتر از داشتن ثروت با بردگی است. چه بسیار بودند ضعیف‌النفس‌های که آزادی و آزادگی خود را در برابر ثمن بخش و مختصر درآمدی فروختند و طمع رسیدن به پول، تعدادی از سفلگان را آنچنان در دام انداخته بود که چشم و گوش‌شان را بر حقایق بستند و تمام وجهه و ایمان‌شان را هزینه نفوذ و سلطه دشمن بر مردم خود ساختند اما رهبر شهید^(ع) و یاران ارجمند ایشان ترجیح دادند از جان خود بگذرند اما از عزت و آزادگی خویش محافظت کنند و اجازه ندهند سربلندی و آزادی مردمش آسیبی ببیند.

در واقع، رهبر شهید^(ع) به ظرافت اخلاقی که در این آموزه علوی انعکاس یافته است به خوبی عامل بود و می‌دانست که تا می‌تواند نباید زیر بار منت دیگران باشد، بلکه باید با نیروی خود و اعتماد به توان خویشتن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد. دستیابی به سهم کم و اندک با این شیوه، بسیار بهتر از آن است که با به حراج گذاشتن آزادگی خود به سهم بیش‌تری نایل شود. در واقع سهم کم‌تر از دنیا با حفظ کرامت نفس و آزادگی آن‌چنان ارزش و والایی دارد که نمی‌توان برای آن، بهای مادی قائل شد و با پول و سرمایه‌های مادی ارزش‌گذاری کرد. حجت‌الاسلام سید عبدالعظیم حسینی نقل می‌کند که اواخر سال ۱۳۵۲ زمانی که برای تحصیل به قم آمده بودیم، یک روز رفتیم محضر آیت‌الله العظمی مرعشی، علما و بزرگان حوزه‌ی علمیه اطراف ایشان را گرفته بودند، ما هم رفتیم با همان لباس‌های محلی داخل جمع آن‌ها شدیم و از آیت‌الله نجفی مرعشی خواستیم که برای ما یک استخاره بگیرد که در قم بمانیم یا برویم نجف برای تحصیل

ایشان استخاره کرد. استخاره که تمام شد گفت: استخاره خوب است این جا بمانید. بعد از آن که استخاره ما خوب آمد، آیت‌الله مرعشی خادمش را دستور داد که مقداری پول برای ما بیاورد. خادم پول را که آورد و به ما داد، به‌طور دقیق یادمان است که رهبر شهید استاد مزاری امتناع کرد و گفت: ما برای پول نیامده‌ایم، فقط آمده‌ایم که استخاره کنیم. فوری پول را به ایشان پس داد.

آیت‌الله مرعشی نجفی از رفتار ایشان تعجب کرد و این طرز برخورد به‌طور کامل استثنایی بود. چنین همت والا و بلند در عین تنگ دستی و نیازمندی، عجیب بود. ایشان گفت: ما به پول احتیاج نداریم، فقط برای تحصیل آمده‌ایم. این برخورد شهید مزاری موجب شد که

نگاه‌ها به ما تغییر کند و برخوردها همراه با احترام و تعظیم باشد به همین جهت وقتی که خدا حافظی کردیم با اشاره آیت‌الله العظمی مرعشی تعدادی از آقایان با احترام ما را بدرقه کردند. (فیاض، بی‌تا)

رهبر شهید^(ره) می‌توانست این پول را قبول کند. در واقع این پول برای او و حق او بود و یکی از موارد مصرف و تخصیص وجوهات شرعیه، طلاب علوم دینی است اما آن‌چه که مانع رهبر شهید می‌شود همان روحیه «آزادگی» و «بلند همتی» است که هدیه این آموزه‌ی علوی به او است: «اگر توانی صاحب نعمتی را میان خود و خدای خود قرار ندهی، چنان کن.» شاید یکی از دلایل که مانع او شد تا از شهریه یا وجوهات شرعیه در دوران تحصیل و حضورش در حوزه علمیه استفاده کند، نیز همین باشد. در واقع، مردان با ایمان و آگاه، دنیا را هزینه انسانیت و آزادگی می‌کنند نه انسانیت و آزادگی را هزینه رسیدن به دنیا: «وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرَهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛ دنیا منتهای دیده نابیناست، که نگاهش از آن در نمی‌گذرد و آنچه را، که در آن سوی آن است، نمی‌بیند. آن‌که اهل بصیرت است، دیدگان گشوده و می‌داند که در آن سوی آن، سرای آخرت است. اهل بصیرت از دنیا دل بر می‌کند و آنکه دیده باطنش نابیناست، از آن دل بر نمی‌کند. بینا برای آخرت توشه برمی‌گیرد و نابینا برای زندگی دنیا.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۴)

معیاری که امیرمومنان^(ع) برای شناخت آزادگان بصیر از طماعان کوردل، می‌دهد این است که دنیا و مواهب دنیایی برای آزادگان بصیر وسیله‌اند و آن را به عنوان وسیله می‌بینند، از همین رو، ثروت و قدرت را هزینه رسیدن به اهداف انسانی و الهی خویش می‌سازند اما طماعان کوردل، آزادی و آزادگی، انسان و انسانیت و دین و ایمان‌شان را هزینه رسیدن به دنیا و ثروت و قدرت می‌سازد.

۳-۱-۲ صرف نکردن فرصت‌های ارزشمند در امور بی‌ارزش

انسان‌های که تمام همت‌شان شکم و تلاش برای شکم است و به چیزی جز ثروت و قدرت نمی‌اندیشند حیواناتی را مانند هستند که شکم، آنان را از سرانجام و اهداف باز داشته‌اند و از آنچه که دشمن برای‌شان اندیشیده‌اند غافل‌اند: «فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُّهَا تَكْتَرِسُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا أَوْ

اُتْرَكَ سُدًى أَوْ أَهْمَلَ عَابِثًا أَوْ أَجَرَ حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ؛ مرا برای آن نیافریده‌اند که چون چارپایان در آغل بسته که همه مقصد و مقصودشان نشخوار علف است، غذاهای لذیذ و دلپذیر به خود مشغولم دارد یا همانند آن حیوان رها گشته باشم که تا چیزی بیابد و شکم از آن پر کند، خاکروبه‌ها را به هم می‌زند و غافل از آن است که از چه روی فربه‌اش می‌سازند. و مرا نیافریده‌اند که بی‌فایده‌ام واگذارند، یا بیهوده‌ام انگارند، یا گمراهم خواهند و در طریق حیرت سرگردانم پسندند.» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵) گروهی در این جهان همانند چهارپایانند؛ برخی را برخورداری‌های مادی و داشتن منزلت‌ها و موقعیت‌های برتر اجتماعی به وضعیتی گرفتار کرده‌اند که جز به خود و فربهی خود نمی‌اندیشند، تو گویی که همه عالم و آدم برای او و خدمت به او آفریده شده‌اند و از همه انتظار دارند که چون نوکران بی‌اختیار، در خدمت و اختیار آنان باشند و هوا و هوس‌های آنان را تحقق بخشند. این افراد همچون حیوانات پروارینند که غذاهای فراوان در اطراف آن‌ها ریخته شده است و کاری جز خوردن و خوابیدن ندارند. برخی دیگر اما تمام هم‌شان به بیگاری گرفتند دیگران و بهره‌کشی از آنان است و به چیزی جز ثروت و قدرت نمی‌اندیشند، فکر و هم‌شان مصروف جمع ثروت و به دست آوردن قدرت است ولو این که به قیمت آزادگی و عزت‌شان تمام شود هم چون حیواناتی که کاری جز جستجوی علف در چراگاه‌ها ندارند. هر دو گروه از سرانجام و سرنوشت خویش غافلند و هیچ‌یک به سرانجامی که در انتظارشان است و برای‌شان منظور شده است توجه ندارند. به همین جهت است که یا نابود می‌شوند و یا به بیگاری و بهره‌کشی دشمن تن می‌دهند. آنان که بهترین فرصت‌های تاریخی را با خیانت بر مردم ما حرام کردند و به جای این که در صف مردم باشند، در کنار دشمنان مردم ما قرار گرفتند، دقیقاً افرادی با همین ویژگی‌ها بودند. برای رسیدن به ثمن بخش و نام و عنوان، مردم و حقوق مردم را هزینه کردند و ما را در دام دشمنان خون‌خوار گرفتار ساختند. موجبات تولید افشار را با خیانت و کرنش در برابر طمع به ثروت و قدرت، فراهم نمودند.

بر اساس گفته‌های استاد بلاغی، تعدادی زیادی از جاسوسان مسعود در شورای مرکزی حزب رخنه کرده بودند، به نحوی که همه مصوبات شورا و سخنانی که در این شورا گفته می‌شد همان روز و لحظه به مسعود می‌رسید. ایشان تأکید می‌کرد که این جاسوس‌ها حتی در حلقات خصوصی نیز نفوذ کرده بودند. و فضای بی‌اعتمادی عجیبی در میان مسئولین حزب

حاکم شده بود. (بلاغی، در مصاحبه با نگارنده) آقای جلیل الرحمن رضایی در مصاحبه که با ایشان داشتم، متذکر می‌شود که تعدادی از اعضای شورای مرکزی از دولت ربانی ماهانه پول دریافت می‌کردند. از این معلوم می‌شود که تعدادی از اعضای شورای مرکزی، یعنی بالاترین نهاد تصمیم‌گیری حزب، جاسوس دشمن بودند و برای تأمین منافع دشمن کار می‌کردند، نه احقاق حقوق مردم‌شان. دقیقاً مانند حیواناتی که جز جستجوی علف برای خود، دیگر هیچ ارزش و معیاری انسانی را نمی‌شناسند و به آن پابند نیستند. این در حالی است که انسان هم چون حیوانات پروار یا بیابانی نیست که فقط به خورد و خوراک پردازد و هدفی از آفرینش او در کار نباشد یا به حال خود رها شود و به بازی و سرگرمی، سرگرم شود، یا این که عامل به بند کشیدن و گمراهی دیگران شود و یا خودش در وادی سرگردانی گام بگذارد. انسان برای اهدافی عالی آفریده شده که آن چیزی جز قرب به خدا، خدمت به خلق و تکامل فضایل انسانی نیست. به تصریح دوست و دشمن، رهبر شهید^(ه) هیچ‌گاه به فکر شکم و غذاهای لذیذ نبود با اینکه می‌توانست بهترین غذاها و زندگی را برایش تدارک کند.

مرحوم استاد یوسف واعظی شهرستانی از یاران رهبر شهید^(ه) می‌گوید: «شهید عزیز ما در طول زندگی‌اش خیلی ساده زندگی کرد و ساده زندگی کردن از ویژگی خاص او بود. در همه مراحل زندگی از غذاهای ساده استفاده می‌کرد و لباس ساده می‌پوشید و با دوستان و مردم برخورد خودمانی داشت و با تجملات و تشریفات جدا مخالف بود و هر غذایی گیرش می‌آمد، صرف می‌کرد و هر لباسی به دستش می‌آمد می‌پوشید و چه بسا لباس کهنه و مستعمل دوستان و هم‌زمان‌شان را می‌پوشید.

در این زمینه خاطره‌ای از سال ۶۴ دارم. ایشان برای مدتی به خاطر هماهنگی اعزام نیرو و نظم و نسق امور در دفتر سازمان نصر سابق در مشهد اقامت داشت، فقط یک لباس کهنه و مندرس در تن داشت. دوستان می‌گفتند لازم است که یک لباس برای خود درست کنید. در جواب می‌گفت مهم نیست. کدام لباس از برادران گیرم آمد می‌پوشم و یکی از برادران (آقای رحیمی مسئول دفتر کویت) لباس جدید درست کرد و لباس کهنه و مستعمل خود را انداخت. شهید عزیز گفت: چرا آن لباس را انداختی. آقای رحیمی گفت قابل پوشیدن نیست. ایشان گفت لباس شما خیلی کهنه نیست که قابل پوشیدن نباشد و اگر آن را دور بیندازی اسراف

می‌شود. بده برای من که بپوشم. آن لباس را از ایشان گرفت. خودش شست و بعد به‌عنوان بدل شویی از آن استفاده می‌کرد.

در غذا هم همین حالت را داشت و در سال ۶۳ اعزام نیرو داشتیم. موقع ظهر به منزل من می‌رفتیم. به خاطر عدم مزاحمت برای خانواده‌ام به شهید سیدعلی علوی سپرده بود از مسیر راه ماست و نان بگیرد و در هوای سرد زمستان از همان نان و ماست استفاده می‌کرد. از لباس‌های محلی هزارگی خیلی خوشش می‌آمد. خصوصاً برگ‌های دستباف دایزنگی برای او بهترین لباس بود و نمدهزارگی را دوست داشت و شب‌ها روی نمده می‌خوابید و در مسافرت‌ها و در جبهه با سایر مجاهدان یکسان برخورد داشت و ذره‌ای احساس برتری نداشت و در کارهای روزانه با سایر مجاهدان شریک و سهیم بود.

یادم است در سال ۶۴ وقت اعزام نیرو یک شب در مرز افغانستان با هم بودیم. نان تمام شده بود. ایشان آستین را بالا زد و از آرد موجود خمیر کرد و بچه‌ها آتش روشن کردند. بهترین نان جبهه را پخت، برای مجاهدان برخوردشان تازگی داشت. این گونه برخوردشان سبب شده بود که مجاهدان و همسنگران‌شان او را از صمیم قلب دوست داشته باشند و در جبهات لقب بابیه به او داده بودند که واقعا برای مجاهدان و مردمش بابیه بود. (فیاض، بی‌تا)

مسلمانا، فرزاندگی‌ها، والایی‌ها و این همه صداقت و بی‌آلایشی به آسانی به دست نمی‌آید، چه اینکه هیچ ارزشمندی را در این جهان، نمی‌توان به سادگی و آسانی تحصیل کرد، بلکه سال‌ها ریاضت، ساختن و سوختن لازم دارد. چه زیبا گفته است امیرخوبان و پیشوای خوبی‌ها^(۴) که فرزانه شدن و ثبات قدم در لغزشگاه‌ها، بدون ریاضت و تلاش‌های سخت و پیگیر شدنی نیست: «وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضَهَا بِالتَّقْوَى لَتَأْتِيَ أَمْنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزَلَقِ؛ و من امروز نفس خود را به تقوا می‌پرورم تا فردا، در آن روز وحشت بزرگ، ایمن باشد و بر لبه آن پرتگاه لغزنده استوار ماند.» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵)

حجت‌الاسلام محسنی چارکنت نقل می‌کند: «قبل از کودتای هفت ثور و در حدود سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ من در مزار شریف در مدرسه مرحوم شیخ سلطان مشغول به تحصیل بودم که رهبر شهید از ایران آمد. طلبه‌ها در آن زمان به ندرت کتاب غیر درسی مطالعه می‌کردند. به اخبار و تحولات سیاسی نیز عنایت و توجهی نداشتند. چنان‌که رسانه‌ها برای‌شان اهمیتی نداشتند. فصل زمستان بود که شهید مزاری به شهر مزار آمد و برای تشویق طلاب به مطالعه،

به خصوص کتب غیر درسی که خواندنش در آن زمان لازم بود، برنامه‌ای را برای کتابخوانی روی دست گرفت. برنامه از این قرار بود که کتابی را به طلبه می‌داد و بعد از یک هفته، امتحان می‌گرفت و برای کسانی که امتیاز لازم را می‌آوردند ماهانه مبلغ پانصد افغانی می‌داد. این مبلغ در آن زمان، برای یک طلبه پولی کمی نبود، می‌توانست مخارج ماهیانه‌اش را به خوبی پاسخ‌گو باشد به همین جهت طلبه‌ها تلاش می‌کردند که در هر هفته کتاب‌هایی را که ایشان پیشنهاد می‌کرد و به طلاب می‌داد به خوبی بخوانند. این در حالی بود که برای خودش در زمستان سرد و سوزناک مزار حتی یک بخاری که اتاقش را گرم کند نخریده بود. لحاف و تُشک نداشت. شب‌ها در همان اتاق سرد روی یک نمد می‌خوابید و از چپن خود به عنوان لحاف استفاده می‌کرد. وقتی به ایشان می‌گفتم که خوب است بخاری و لحاف و تُشک تهیه کنید تا در زمستان سرد مزار مریض نشوید. پاسخ می‌داد که بسیاری از مردم حتی همین نمد و چپن را ندارند تا گرم‌شان کنند و می‌گفت: برای روزهای سخت و دشوار باید آماده شویم. واقعیت این بود که می‌توانست همان سهمی را که برای یک طلبه در ماه اختصاص داده بود، برای خودش نیز در نظر بگیرد و با این مبلغ می‌توانست بخاری و سوخت زمستانش را تهیه کند و لحاف و تشک بخرد. از نظر شرعی اشکالی هم نداشت. اما او چنین کاری نمی‌کرد و به خود سخت می‌گرفت.» (محسنی، مصاحبه با نگارنده)

این چنین رفتاری دقیقاً همان رفتار علی گونه است. علی^(ع) در تاریخ، همان چهره درخشانی است که می‌توانست بهترین زندگی را برای خود تدارک کند اما به‌خاطر همنوایی با تهی‌دستان از چنین کاری به شدت پرهیز می‌کرد، نه تنها پرهیز می‌کرد، بلکه به خود سخت می‌گرفت. مسلماً، بازتولید رفتارهای شبیه رفتار آن بزرگوار متأثر از آموزه‌ها و بلندای شخصیت ایشان است: «وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنْ هِيَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوْدَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْإِمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْعِ أَوْ أَيْتَ مَبْطَأًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَّتْنِي وَ أَكْبَادٌ حَرَّى أَفْقَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؛ اگر بخواهم به عسل مصفا و مغز گندم و جامه‌های ابریشمین، دست می‌یابم. ولی، هیئات که هوای نفس بر من غلبه یابد و آزمندی من مرا به

گزینش طعام‌ها بکشد و حال آن‌که، در حجاز یا در یمامه بینوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد و هرگز مزه سیری را نچشیده باشد. یا شب با شکم انباشته از غذا سر بر بالین نهم و در اطراف من شکم‌هایی گرسنه و جگرهایی تشنه باشد. آیا به همین راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند و با مردم در سختی‌های روزگارشان مشارکت نداشته باشم؟ یا آن‌که در سختی زندگی مقتدای‌شان نشوم؟» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵)

آقای حسین اسحاقی راننده رهبر شهید می‌گوید: «ظاهراً سال ۱۳۵۹ بود که رهبر شهید از افغانستان برگشت، من یک ماشین پیکان داشتم. با نشست و برخاستی که با رهبر شهید داشتم، شیفته‌ی اخلاق و رفتار ایشان شدم و با ماشینم در خدمت ایشان قرار گرفتم، کارهای زیادی داشت و دایم در حال فعالیت و تلاش بود، آن چنان پرکار بود که شانزده ساعت در روز کار معمولی‌اش بود و گاهی وقت‌ها تا هجده و یا بیست ساعت را هم در فعالیت و تلاش بود، به همین دلیل نمی‌توانست خواب کافی داشته باشد، در فاصله‌ی مسیرهایی که باید می‌رفتم ایشان از فرصت استفاده کرده خواب خود را داخل ماشین تکمیل می‌کرد یا چشمانش را فرو می‌بست و به فکر عمیق فرو می‌رفت.

بعد از نماز صبح دیگر نمی‌خوابید. این عادت ایشان بود. شروع می‌کرد به مطالعه و گاهی که کارهای زیاد داشت، صبحانه هم نمی‌خورد و بیرون می‌رفت. ایشان هیچگاه به فکر آسایش شخصی خود نبود و با آن‌که پول زیادی پیشش بود؛ ولی حاضر نبود که یک قران از بیت المال، بی‌جا مصرف شود. زمانی که ایشان پس از یک سفری به ایران آمد، من در بخش اموال متروکه در تهران کارمند دولت بودم. آن زمان برای کارمندان بلیط اتوبوس را به مدت یک سال رایگان می‌داد، من چون این بلیط‌ها را نیاز نداشتم، آن‌ها را به رهبر شهید دادم. ایشان با آن‌که یک رهبر سیاسی و مبارز بود، برای انجام کارهایش تاکسی سوار نمی‌شد، با اتوبوس واحد رفت و آمد می‌کرد و از همین بلیط‌ها استفاده می‌کرد. وقتی از افغانستان برگشته بود یک کفش روسی داشت. همین کفش را می‌پوشید و عوض هم نمی‌کرد، هرگز به فکر تجملات و لوکس زندگی کردن نبود، سرانجام، من خودم یک کفش برایش خریدم. به فکر لباسش هم نبود که نو است یا کهنه. با این‌که شلوارش وصله داشت ولی همان را می‌پوشید. لباس‌هایش را خودش می‌شست. من و سید غلام که به صورت افتخاری و بدون مزد راننده‌اش بودیم، وضع مالی بدی نداشتیم، می‌رفتم بیرون غذا می‌خوردیم. اما او چنین کاری نمی‌کرد

و حاضر نمی‌شد بیرون غذا بخورد ما که اصرار می‌کردیم که استاد بیا بیرون غذا بخوریم، می‌گفت: خدا را خوش نمی‌آید که من از پول بیت‌المال چلو کباب بخورم و بچه‌ها در دفتر از این غذا نخورند حتی اگر کارش تا ساعت چهار و پنج طول می‌کشید باز هم راضی نمی‌شد بیرون چیزی بخورد. در دفتر نیز از همان غذای می‌خورد که دیگران می‌خوردند و در کنار بچه‌ها می‌نشست و با هم غذا می‌خورد. (فیاض، بی‌تا)

مرحوم آیت‌الله صادقی پروانی از یاران شهید مزاری معتقد است که رهبر شهید^(ره) این کارها را از روی عقیده انجام می‌داد و برای خودش دلیل داشت و استدلال می‌کرد که علی ابن ابی طالب^(ع) می‌توانست غذای خوب بخورد؛ ولی همیشه نان جو می‌خورد و این به این دلیل بود که مستضعفین و رنج دیدگان که در گوشه و کنار مملکت اسلامی زندگی می‌کنند، آن‌ها یک وقتی آهی نکشند که علی^(ع) غذای خوبی می‌خورد و ما چیزی نداریم، همان علی^(ع) چیزی را می‌خواست که برای پایین‌ترین فرد مردمش میسر بود. ما هم پیروی چنین کسی هستیم، باید از همان چیزهایی استفاده کنیم که در افغانستان مردم ما بتوانند از آن استفاده کنند. (همان)

۴-۱-۲ همت خویش را صرف به‌دست آوردن منافع شخصی دنیایی نمی‌کنند

ویژگی آزادگی موجب می‌شود که انسان آزاده با وجود در اختیار داشتن بهترین فرصت‌ها و زمینه‌ها برای جمع مال و ثروت، توجهی به مال و ثروت نکند. امیرمومنان^(ع) این گونه بود و از آموزه‌های عملی ایشان در اوج «منزلت» و «قدرت» همین واقعیت است. آن حضرت در زمانی که دیگران سرگرم تجمع مال و ثروت و ملک و املاک بودند، به چیزی که اصلاً توجه نداشت، مال و ثروت بود. این درحالی بود که با در اختیار داشتن موقعیت و منزلت اجتماعی ممتاز، می‌توانست بهترین‌ها را صاحب شود: «فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبَرَّأً وَلَا ادْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا اَعْدَدْتُ لِإِلَالِي ثَوْبِي طِمْرًا وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْرًا؛ به خدا سوگند، از دنیای شما پاره زری نیندوخته‌ام و از همه غنائم آن مالی ذخیره نکرده‌ام و به جای این جامه، که اینک کهنه شده است، جامه‌ای دیگر آماده نساختم‌ام.» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵)

پیروان راستین امیرمومنان^(ع) نیز چنین‌اند. دوست و دشمن اعتراف دارند که مزاری در عمل به این آموزه‌ی علوی، یگانه بود. او با اینکه می‌توانست مانند بقیه رهبران جهادی و آنانی که که خود را تیکه‌داران انحصاری دین و مذهب می‌دانستند و می‌دانند، به جای پرداختن به مردم

محروم‌ش به حساب‌های بانکی در کشورهای غربی و سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی اهتمام بورزد، ملک و املاک فراهم کند، خانواده و نزدیکانش را بهره‌مند سازد اما هرگز چنین نکرد که هیچ، بلکه به خود نیز سخت گرفت، رضایت داد که خانواده‌اش در اوج تنگ دستی و فقر زندگی بگذرانند اما آزادگی و پیروی‌اش از امیر خوبی‌ها خدشه نبیند. خانواده‌اش در اوج اقتدار او آنچنان تهی دست بود که حتی نمی‌توانست منزل مناسبی را اجاره کند و یا وسایل مورد نیاز و متعارف یک زندگی فقیرانه را تهیه نماید.

از مرحوم استاد واعظی و خانواده محترم‌ش شنیدم: «پس از اعلان خبر شهادت رهبر شهید^(ره) به منزل استیجاری که مادر، همسر و دختر خردسالش ساکن بودند رفتیم تا به ایشان تسلیت بگوییم. تعداد زیادی از مهاجرین جلو منزل و کوچه تجمع کرده بودند و برای اظهار هم‌دردی آمده بودند. فضای سنگین و عجیبی حاکم شده بود. همه می‌گریستند و سخت می‌گریستند. به سختی وارد منزل شدیم. چیزی را که می‌دیدیم حیرت‌آور بود. منزل رهبر بلند آوازه هزاره فرش نداشت. فقط یک طرف پذیرایی کوچک این منزل با یک تکه موکت فرسوده فرش شده بود، نه از قالی خبری بود و نه حتی موکت نو و با کیفیت. وسایل پذیرایی نداشتند تا از مهمانان‌شان پذیرایی شود، اصلاً باورکردنی نبود، دقیقاً مانند مولایش امیرمومنان(ع) که گفت: «به خدا سوگند، از دنیای شما پاره زری نیندوخته‌ام و از همه غنایم آن مالی ذخیره نکرده‌ام و به جای این جامه، که اینک کهنه شده است، جامه‌ای دیگر آماده نساختم». مرحوم استاد واعظی می‌گفت حتی دو دست پیاله‌ی چای خوری در خانه‌اش نبود، و... ما چند دست پیاله‌ی چای خوری و مقداری فرش تدارک کردیم تا پذیرایی از مهمانان تسهیل گردد. اما پس از این که یکی از مقامات وزارت خارجه ایران برای تسلیت آمد و وضعیت خانه و خانواده رهبر شهید را چنین دید، دستور داد که یک منزل مناسب از بنیاد شهید در اختیارشان قرار گیرد. رهبر شهید هیچ وقت، از پول بیت‌المال و اموال حزب برای مصارف خانواده‌اش هزینه نمی‌کرد. خانواده رهبر شهید و همسر مکرم ایشان از طریق قالی بافی و دوخت و دوز، مصارف خورد و خوراک خویش را به سختی تأمین می‌کردند و درآمدی دیگری نداشتند.»

سخی، معروف به ابغه که در سوریه از همراهان رهبر شهید^(ره) بوده است و بعد از تشکیل حزب وحدت و از زمانی که هیئت حزب وحدت برای ادغام دفاتر احزاب منحل به ایران

آمدند تا زمانی که رهبر شهید از طریق زابل به افغانستان برگشتند راننده ایشان بوده است، نقل می‌کند: «شهید مزاری نسبت به بیت‌المال بسیار سخت‌گیر بود. در اوج نیازش به پول از بیت‌المال مصرف نمی‌کرد. در این مورد از ایشان خاطره زیاد دارم، به عنوان نمونه؛ وقتی که سفر رهبر شهید در سال هفتاد به افغانستان قطعی شد برای مدتی دو شب از تهران آمدم قم. برای خدا حافظی با مادر و همسرش آمده بود. من مادر ایشان را ندیده بودم و نمی‌شناختم. نمی‌دانم روز اول ورود ما به قم بود یا دومین روز، پیش رهبر شهید نشسته بودم یک زن پیر آمد و گفت: عبدالعلی! کمی پیسه (پول) بده تا برایت یک نذری کنم. من پرسیدم ایشان کیه؟ رهبر شهید گفت: مادرم است. رهبر شهید نگاهی کرد و گفت: مه پیسه ندارم. مادر رهبر شهید انگار متوجه شده بود که ساک دست من پر از پول است به همین جهت به آن ساک نگاه می‌کرد. رهبر شهید متوجه نگاه مادر شد و گفت: این ساک دست اُبغه پر از پوله ولی بیت‌المال است و نمی‌توانم به شما بدهم. من آدم تند و داغی بودم کمی ناراحت شدم و گفتم: استاد! چطور یک بندل (بسته) از این پول‌ها به مادر بدهم؟ شما این مقدار حق دارید. گفت: اُبغه! اُبسقله نکن. آن پول مال مردم است، من کار نکرده‌ام و کلنگ نزده‌ام که مال من و دست‌مزد باشه و به مادرم بدهم تا برایم نذر کند. در حال بحث و جنجال بودیم که دوتا شیخ آمدند. برای دیدن رهبر شهید آمده بودند. رهبر شهید گفت: آقایان پول ندارید دو سه هزار تومان به من قرض بدهید؟ و آیه‌ای از قرآن خواند و گفت: شرطش این است که اگر من پیش از ادای قرض گرفتار مرگ شدم، ببخشید. گفتند: هرچه پول بخواهید می‌دهیم. یکی از آقایان دست به جیب شد و دوهزار تومان بیرون آورد. رهبر شهید گفت: بده به اُبغه. من دو هزار تومان را گرفتم و به دست مادر ایشان دادم. گفت: مادر جان! همین دوهزار تومان را نذر کن.» (اُبغه، در مصاحبه با برهانی)

به اعتراف و اذعان اطرافیان و دوستان رهبر شهید، سخت‌گیری نسبت به بیت‌المال و سخت گرفتن به خود برای رهبر شهید^(ع) یک امر لازم و عادی بود. مرحوم آیت‌الله پروانی در خاطره‌ای یاد آور می‌شود که در سال ۱۳۶۵ شهید مزاری با یک کاروان سنگین به هزارستان آمده بود، در طول راه سختی و مشکلات فراوانی را متحمل شده بود و با مشکلات بسیار طاقت فرسا وارد هزارستان شده بود و در همین سفر به پنجاب رسید. در پنجاب شهید مزاری خرج و مصرف نداشت. ما یک مقدار تهیه کردیم. آن زمان، زمستان بود و ایشان کفشی داشت که

پشت پای آن تکه شده بود و درست شبیه چبلک شده بود. کهنه‌ای کهنه بود. کف آن نیز تقریباً از بین رفته بود. یکی از برادران گفت: استاد، اجازه بده از بازار برایت کفش بخرم. گفت: نه، نه همین خوب است، می‌توانم با این راه بروم. خصوصیتش این بود که استنکاف می‌کرد و اکراه داشت از این که کسی برایش چیزی بخرد. بعد کفش‌هایش را از پایش در آورد و به آن مرد گفت: کفش نو هیچ نخر، برو همین کفش را به موجی (کفاش) بده تا میخ‌هایش را در بیاورد که پاهایم را اذیت میکند.

ایشان یک ماما (دایی) در «زرد سنگ» پنجاب داشت که از مرکز پنجاب تا آن‌جا یک روزه راه با اسب بود. ما پیاده حرکت کردیم تا به زرد سنگ برویم. در زمستان راه‌ها هم یخ زده بودند، شهید مزاری با همان کفشش راه افتاد در مسیر راه پاهایش‌هی، می‌لغشید و زمین می‌خورد. من به شوخی می‌گفتم: کفش هم نداری، با این کفش‌های کهنه‌های ماما هم می‌روی این مشکلات را دارد دیگر! ایشان خصلت‌های استثنایی داشت. زحمات زیادی را می‌توانست تحمل کند اگر پاهایش آزرده می‌شد یا آبله می‌زد، هیچ به رخس نمی‌آورد. در بین راه به منطقه‌ی «غورغوری» پنجاب، یکی از برادران گفت: حالا سردی هم هست، یک مرغ طلب کنیم و همین‌جا بکشیم چه طور است؟ شهید مزاری جواب داد: شما مرغ گرفته و بکشید و بخورید، من نمی‌خورم. من گفتم: چه می‌خوری؟. گفت: نان و چای. ظاهراً کمی ناراحت شده بود و ادامه داد: اگر مرغ بخوریم این قدر پولش میشود. حالا مجاهدان ما در سنگرها مرغ می‌خورد؟ گوشت گوسفند می‌خورد که ما بخوریم؟»

ساده زیستی رهبر شهید و عدم توجه او به تجملات و شور و شیرین دنیایی چیزی نیست که یاران و همراهانش از آن خاطره نداشته باشد. حاجی غلام حیدر کاظمی، خاطره‌اش از زیست به غایت ساده و سخت‌گیرانه‌ی رهبر شهید را چنین بیان می‌کند: «در سال ۱۳۷۰، یعنی همان سالی که غیابا به دبیر کلی حزب برگزیده شد همراه رهبر شهید از ایران راهی وطن شدیم کاروان نسبتاً بزرگی داشتیم. در فراه متوجه شدم که کفش‌هایش پاره شده و قسمت رویی آن از قسمت کفی‌اش کاملاً جدا شده است، طوری شده بود که وقتی راه می‌رفت، گویی هرچه خاک و خار بود می‌بلعید. خاک و خار هم که ماشاءالله کم نبود، هرچه می‌دید دشت‌ها و تپه‌ها پر بود از خاک و خار. وضعیت رهبر شهید به نحوی بود که اگر به سر و صورت و لباس و کفش‌هایش نگاه می‌کردی، فکر می‌کردی فقیرتر و مظلوم‌تر از او در

کاروان پیدا نمی‌شود! دلت به حالش می‌سوخت. این در حالی بود که چهار هزار کفش با خود داشتیم و برای مجاهدین می‌بردیم. هرچه اصرار می‌کردیم، قبول نمی‌کرد که یکی از آن کفش‌ها را بپوشد! جوابش این بود: «بابه مه، اونا مال مجاهدینه، مه حق پوشیدنه ندارم! اگر می‌گفتیم شما هم مجاهد هستید، استاد، می‌گفت: مه اگه مجاهدم، باید قانع باشم» (کاظمی، در مصاحبه با برهانی)

۵-۱-۲ اهل منطق‌اند نه فحش و دشنام

آزادگان اهل فحش و دشنام نیستند، اهل روشنگری و آگاهی بخشی‌اند و دغدغه آگاهی و روشنگری دارند. فحش و دشنام و دریدن با زبان، ضد اخلاق است و اغلب از چشمداشت‌های پست دنیایی ناشی می‌شود، واقعیتهایی که با صفت آزادگی و آزادمردی در تقابل کامل قرار دارد: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ؛ دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. ولی اگر به توصیف اعمال و بیان حال‌شان بپردازید، سخن‌تان به صواب نزدیکتر و عذرتان پذیرفته‌تر است.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۶) امام^(ع) این کلمات را در جنگ صفین و در زمانی ایراد کرد که دید تعدادی از یارانش به شامیان دشنام می‌دهند. «سَبَّاب» به کسی گفته می‌شود که بد زبان است و بسیار بدگویی می‌کند و حقیقت «سَبَّ» بدگویی کردن و دشنام دادن توأم با هتک طرف است. امام^(ع) چنین کاری را در شأن یک مسلمان معتقد نمی‌داند و یارانش را از چنین کاری نهی می‌کند اما بیان ویژگی و صفات زشت و نقد اعمال بد را نوعی اتمام حجت و کاری می‌داند که هم تأثیر بیشتری دارد و هم بهانه به دست دشمن برای مقابله به مثل نمی‌دهد. این در حالی بود که معاویه با دروغ و تهمت و بافتن و ساختن و تحریف حقایق، در صدد تخریب امیرمومنان^(ع) و پیروانش بود و می‌خواست نفرت از آن حضرت و پیروانش را در دل‌ها بکارد تا از این طریق بتواند سلطه خویش را دوام دار سازد. سلطه معاویه بر شام در حقیقت، بر پایه دروغ بر امام^(ع) و اسلام و به کمک تحریف حقایق مستقر شده بود. پس از شهادت حضرت^(ع) برای این که نفرت از آن بزرگوار را در میان مسلمانان فراگیر سازد، رسماً بخشنامه کرد تا امام^(ع) و پیروانش را لعن کنند. بدین ترتیب می‌توان گفت که این آموزه، هم یک راهبرد است و هم یک معیار. راهبردی است برای بیان حقایق و معیاری است که پیروان

واقعی علی^(ع) را از حزب اموی تفکیک می‌کند. کسانی که با تکیه به دروغ و تهمت به تخریب دیگران اشتغال دارند، از حزب اموی و پیروان معاویه‌اند ولو این که ادعای پیروی از امیرمومنان^(ع) را داشته باشند و ظاهرشان را با ظواهر مذهب و دین بزرگ نمایند. پیروان امیرمومنان^(ع) کسانی‌اند که حتی در دشمنی‌های‌شان آزاده و جوانمرد هستند. هرگز از حربه دروغ و تهمت بر ضد دشمنان‌شان استفاده نمی‌کنند. هیچ گاهی از حق و حقیقت فاصله نمی‌گیرند و به بیان حقایق و آگاهی بخشی متمرکزاند.

رهبر شهید^(ره) شخصا چنین بود و با تمام وجود به این آموزه عمل می‌کرد. او به کسی تهمت و دروغ نمی‌بست و لب به «سب» و دشنام باز نمی‌کرد. تلاشش این بود که با بیان ساده اما مستدل و محکم ویژگی‌ها و اعمال دشمنانش را بیان کند. از آگاهاندن و آگاهی‌بخشی خسته نمی‌شد. در برابر تخریب‌ها و تهمت‌ها صبور و مقاوم بود. حجت‌الاسلام عبدالقادر سعادت غزنوی می‌گوید: «در زمستان ۱۳۷۳ زمانی که وارد کابل شدم، کاملاً احساس کردم که رهبر شهید در میان اقشار مختلف مردم، از محبوبیت بسیار زیادی برخوردار است. با آن که جنگ بود و سه سال از مقاومت غرب کابل گذشته بود، مردم به رهبرشان عشق می‌ورزیدند و مردانه مقاومت می‌کردند. این در حالی بود که مخالفان، به خصوص کسانی که به دولت ربانی پیوسته بودند و به مقاومت عدالت‌خواهی پشت کرده بودند، از هیچ گونه تبلیغات سوء و تشویش اذهان دریغ نمی‌کردند. شب و روز تلاش داشتند ذهنیت مردم را نسبت به رهبر شهید تغییر دهند. روزی سوپج رادیو کابل را باز کردم، شنیدم که سید محمدعلی جاوید سخن می‌گوید. او از زندگی شخصی استاد مزاری سخن می‌گفت و رهبر شهید را یک انسان غیر مذهبی، خودخواه، جنگ طلب و آدم بی سواد، معرفی می‌کرد. دروغ‌ها و تهمت‌های را در باره رهبر شهید ذکر کرد که آدم از بیان آن خجالت می‌کشد. مردم و اعضای حزب وحدت و نیروهای رزمی از مصاحبه‌ی سید جاوید با رادیو کابل، بسیار خشمگین و عصبانی شده بودند. تعدادی از مسوولان پیش استاد شهید رفتند و گفتند، اجازه بدهید تا به این مصاحبه پاسخ بدهیم. در آن زمان شورای عالی هماهنگی مواضعش را از طریق رادیو تلویزیونی که متعلق به حزب اسلامی بود اعلان می‌کردند و این دوستان نیز از همین طریق می‌خواستند، به دروغ پراکنی‌های سید محمدعلی جاوید جواب بدهند. وقتی دوستان پیشنهاد پاسخ‌گویی را به رهبر شهید دادند، استاد گفت: بروید به دنبال این حرفا نگردید. جاوید با این

کارش آبروی خود را برده است، نه آبروی مرا و مردم حقایق را از ما بهتر می فهمند و می دانند.» (فیاض، بی تا)

سید جاوید یک نمونه است. دروغ پراکنی و تهمت از سوی یک جریان ساماندهی و رهبری می شد. همان جریانی که به دنبال هژمونی بر هزاره و بهره برداری از این کتله مظلوم بود و همی جز بیگاری گرفتن از هزاره و سوء استفاده از احساسات مذهبی این مردم نداشت. تخریب، تهمت و دروغ، برای این جریان یک راهبرد است، راهبردی که تصور می کنند آنان را به مقاصدشان می رسانند. فتوای که در آن مردم غرب کابل و رهبر شهید^(د) مفسد فی الارض و محارب دانسته شد نیز از همین راهبرد سرچشمه می گرفت. این در حالی بود که رهبر شهید مزاری با تأسی از مولایش امیر مومنان^(ع) در مواجهه با این گونه اتهامات و دشنام ها و فتوا فروشی ها، تلاش می کرد، حقایق را بدون کدام «سب» و دشنامی به مردم برساند و قضاوت را به عهده افکار عمومی و خود مردم می گذاشت، از همین رو است که در سخنرانی های رهبر شهید، حتی یک کلمه رکیک و دشنام پیدا نمی توانید.

۱-۲-۶ پرهیز از تزویر و وسیله قرار ندادن دین برای رسیدن به دنیا

مردان آزاده و پیروان صدیق امیر مومنان^(ع) هیچ گاه آخرت و دین را وسیله رسیدن به دنیا قرار نمی دهند. برای آنان دنیا و فرصت های دنیایی وسیله رسیدن به والایی ها و فرزاندگی ها است و هیچ چیز را از این بدتر نمی دارند که از دین و مذهب برای رسیدن به مطامع دنیایی هزینه کنند. به جهت شدت اعتقادی که به آخرت و آموزه های دینی دارند به هیچ روی به خود اجازه نمی دهند که مردم را بفریبند و آموزه های دینی را وسیله فریب و رسیدن به دنیا و پر کردن شکم سازند: «وَ اَیْمُ اللَّهِ یَمِیناً اُسْتَثْنِی فِیْهَا بِمَشِیئَةِ اللَّهِ لِأَرْوَضَ نَفْسِی رِیَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا اِلَی الْقُرْصِ اِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهِ مَطْعُوماً وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَا دَوْماً... اُتَمْتَلِی السَّائِمَةَ مِنْ رَعِیْهَا فَتَبْرُکْ، وَ تَشَبِعُ الرِّیْضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِیضَ، وَ یَا کُلُّ عَلِیٍّ مِنْ زَادِهِ فِیْهَجْعَ؟ قَرَّتْ اِذَا عَیْنُهُ اِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السَّنِیْنِ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِیْمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِیَةِ؛ به خدا سوگند - تا مشیت خداوند چه باشد- که نفس خویش را چنان پرورش دهم که چون قرص نانی یابد شادمان شود و به جای هر نان خورش به نمک قناعت ورزد... آیا به همان گونه که حیوان چرنده شکمش را با چریدن پر کند و بخوابد، و رمه گوسپند که از علف سیر می شود و به جانب خواب گاهش

می رود، علی هم از توشه خود بخورد و بخوابد؟ چشمش روشن که پس از سالیانی دراز به چهارپایان رها شده، و گوسپندان چرنده اقتدا کند» (رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵)

برای بندگان خدا، تمرکز به منافع شخصی و خانوادگی و هزینه کردن از دین و مردم برای به دست آوردن قدرت و ثروت، اقتدا به چارپایان است، از همین رو، بر خود سخت می گیرند تا مطامع و منافع شخصی آنان را از راه، بی‌راه نسازند. تمام هم و غم‌شان «حق»، «مردم» و «احقاق حق مردم» است. با خدای خود تعهد کرده‌اند که همراه مظلوم و علیه ظالم باشند: «کونا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا؛ همواره دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» (رضی، نهج البلاغه خطبه ۱۰۳) و مصمم‌اند که حق مظلوم را به هر نحوی می‌شود و لو با فدا ساختن خود از ظالم بگیرند: «وَاَيُّمُ اللّٰهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَأَقُوْدَنَّ الظَّالِمَ بِخِرَآمَتِهِ، حَتّٰى اُوْرِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَ اِنْ كَانَ كَارِهًا. سوگند به خدا، حق ستم‌دیده را از ستمگر می‌ستانم و مهار در بینی ستمگر کرده، چون شتر می‌کشانم تا او را به آیشخور حق برم، اگر چه، رفتن به آنجا را ناخوش دارد» (رضی، نهج البلاغه خطبه ۱۰۳) ظالم، ظالم است. فرقی ندارد از کدام قوم، قبیله، سمت، حزب و فرهنگ باشد و ایستادگی در برابر ظالم، آموزه‌ی علوی است. هر کس حقی را انکار کند و یا مانع مظلومی از رسیدن به حقش شود، ظالم است و مقابله با آن، پیروی از امیرمومنان^(ع) و الگوگیری از آن بزرگوار است. چنانکه تلاش برای احقاق حق مردمی که ظلم و ستم بر آن‌ها در نظام سیاسی یک کشور نهادینه شده است، اقتدا به امیر مومنان^(ع) است.

تمام هم و تلاش رهبر شهید^(ره) متمرکز به احقاق حق مظلوم بود و هدفی جز این نداشت. تمام وقت و توانش را بدین منظور به کار گرفته بود و از هیچ کوششی هم دریغ نمی‌کرد. شهید سید محمد سجادی در این زمینه می‌گوید: «او بجای این که به مسند بیندیشد، بجای این که به قدرت بیندیشد، بجای این که به بهره‌گیری از فرصت‌های بدست آمده بیندیشد و بجای این که چهار نعل به سوی مطرح شدن و بزرگ شدن و جاافتادن بتازد، سخن از حق و عدالت گفت، سخن از برادری اسلامی و برابری انسانی مردم مسلمان افغانستان گفت و سخن از مشارکت همه‌ی مردم در تعیین سرنوشت سیاسی شان گفت، سخن از شکستن انحصار قدرت در دست یک قوم و یک طایفه و یک قبیله گفت، او تنها برای هزاره سخن نگفت، او تنها سخن شیعه دردمند و مظلوم را فریاد نکرد که سخن همه‌ی مظلومین و محرومین افغانستان و سخن همه‌ی اقوام همیشه در بند افغانستان را گفت و از دل همه آنها حرف زد. مزاری تنها

به هزاره که پرچمدار اصلی نهضت تشیع در افغانستان در طول تاریخ این کشور بوده است عشق نمی ورزید بلکه به همه مظلومین و ستمدیدگان و پابرهنگان افغانستان عشق می ورزید و برای همه آن‌ها می تپید. در میدان‌های امتیاز همیشه دیگران را پیش می کشید، خودش همیشه عقب بود و هیچ گاه برای خود هیچ گونه امتیازی نخواست. تعلق مادی و دنیایی هرگز نداشت، من در طول سه سالی که همیشه و هر لحظه با او بودم و در تمام ثانیه‌ها در کنارش بودم ذره‌ای احساس دنیایی در او ندیدم، ذره‌ای، و این راز موفقیت و سربلندی و محبوبیت او در دل‌ها و حضور جاودانه او در دل‌ها بود.» (سجادی، ۱۳۹۳)

مرحوم استاد یوسف واعظی در این زمینه می گوید: «باید گفت که مزاری عزیز واقعا مظلوم بود و مخالفان از هیچ گونه تبلیغات سوء و تهمت برای خرد کردن شخصیت شان دریغ نکردند و یکی از چیزهایی که خیلی دامن زدند و تبلیغ می کردند این بود که فلانی جاه طلب و خود محور است در حالی که چیزی که در وجود و فکر او نبود جاه طلبی بود. او خود را وقف خدمت برای اسلام ناب و مردمش کرده بود و هیچ گونه منصب و چوکی نمی خواست. چنانچه در دور اول تعیینات اعضای هیأت رئیسه، دیگران بود و او به عنوان یک عضو عادی در جلسه حضور داشت و آقای حسینی به عنوان عضو هیات رئیسه ریاست جلسه را به عهده می گرفت. ایشان خیلی صادقانه و صمیمانه در جلسه‌ی شورای مرکزی شرکت می کرد و ریاست همه را قبول داشت. البته از لیاقت و شایستگی و کاردانی ایشان بود که با استدلال قوی و متین زمام جلسه را به عهده می گرفت و با منطق قوی و معتدل دیگران تحت الشعاع قرار می داد. در دور دوم تعیینات حزب وحدت خودش در مسافرت بود. اعضای شورای مرکزی ایشان را بر اساس لیاقت و صلاحیت‌شان در غیاب ایشان به عنوان دبیرکل حزب وحدت انتخاب کرده بودند که باز هم شخصا به این مسوولیت علاقه نداشت.

شهید عزیز ما در طول زندگی‌اش خیلی ساده زندگی کرد و ساده زندگی کردن از ویژگی خاص او بود. در همه مراحل زندگی از غذای ساده استفاده می کرد و لباس ساده می پوشید و با دوستان و مردم برخورد خودمانی داشت و با تجملات و تشریفات جدا مخالف بود و هر غذایی گیرش می آمد، صرف می کرد و هر لباسی به دستش می آمد می پوشید و چه بسا لباس کهنه و مستعمل دوستان و همزمان شان را می پوشید.» (فیاض، بی تا)

در مقابل این وارستگان که با اقتدا به مولای وارستگان، خود را وقف خدمت به خلق و اطاعت از خالق کرده‌اند و اساساً «خود» و منافع و مطامع شخصی و خانوادگی برای‌شان مطرح نیست، کم نیستند اما کسانی که با استفاده ابزاری از دین و مذهب، از زهد و خدمت به خلق سخن می‌کنند اما قصدشان فریب مردم است. دین را وسیله رسیدن به دنیا می‌سازند و مذهب را ابزار تحمیق مردم قرار می‌دهند: «وَ آخِرُ قَدْ تَسْمَى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جِهَالٌ مِنْ جِهَالٍ وَ أَضَالِيلٍ مِنْ ضَلَالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أُشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، ... فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصِدَّ عَنْهُ، وَ ذَلِكَ مِيتُ الْأَحْيَاءِ؛ دیگری کسی است که خود را دانشمند نامد و از دانش در او نشانی نیست. مشتی افکار جاهلانه از جاهلان و گمراهی‌هایی از گمراهان فرا گرفته، بر سر راه مردم دام‌های فریب گسترده و سخنان باطل گوید و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند و حقیقت را به مقتضای هوای خویش به این سو و آن سو متمایل سازد... صورتش صورت انسان است و دلش دل حیوان. درگاه هدایت را نمی‌شناسد، که بدان روی نهد، آستان کوری و جهالت را نمی‌داند، که از آن رخ برتابد. مرده‌ای است در میان زندگان.» (رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۷)

امام^(ع) در این سخن از کسانی می‌گوید که خود را دین‌دار و دین‌شناس وانمود می‌کنند اما به بهانه هدایت و راهنمایی، مردم را می‌فریبند. متأثر از خودخواهی، جاه‌طلبی و زیاده‌خواهی فزاینده، پندارهای پوچ و افکار باطل خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند، به جای این که خود را با معارف و آموزه‌های اسلامی تحقق بخشند، معارف قرآنی و آموزه‌های اسلامی را بر خواسته‌های خویش تطبیق می‌دهند و بخشی را که به سود خود می‌یابند، می‌پذیرند و معارف و احکامی را که با منافع و خواسته‌های‌شان سازگار نیست کنار می‌نهند. اینان صیادی را همانند است که پرندگان و حیوانات را از طریق دام و دانه، اسیر و گرفتار می‌کند تا بفروشد و یا بخورد. مژوران دین فروش نیز از طریق گستردن دام فریب و به بهانه دین و مذهب مردم را اسیر می‌کنند و با خون، مال و حقوق آنان، تنور منافع مادی خویش را داغ می‌کند: «وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أُشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَ قَوْلٍ زُورٍ او دام‌هایی از طناب‌های فریب و گفته‌های باطل بر سر راه مردم نصب کرده است تا از این طریق، صیدهای خود را به دام افکند.»

این حقیقت، مصداق‌های زیادی در طول تاریخ و در هر عصر و زمان داشته است که با دام دین، افراد را فریب داده اند. کسانی که دم از دین و حمایت از مذهب می‌زدند و خود را متولیان انحصاری مذهب می‌دانستند اما در روز مصاف، در کنار متعصب‌ترین دشمنان پیروان اهل‌بیت^(ع) قرار گرفتند و بازو به بازوی آنان علیه پیروان اهل‌بیت اقدام کردند و توطئه چیدند، مگر کاری جز استفاده ابزاری از دین و مذهب برای فریب مردم انجام داده‌اند؟! در زمین و زمانه‌ی ما کم نیستند کسانی که سخن معروف امیرمؤمنان^(ع) درباره عبدالله بن زبیر آنجا که گفت: «يَنْصِبُ حِبَالَةَ الدِّينِ لِاصْطِيَادِ الدُّنْيَا؛ او دین خدا را دام کرده، تا دنیا را صید کند» (این ابی‌جمهور، ۱۴۰۳، ص. ۱۰۴) در باره‌شان کاملاً صادق است؛ چرا که دقیقاً، دین را دام کرده‌اند و می‌کنند تا دنیا را به دست آورند: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مِيتَةُ الْأَحْيَاءِ؛ صورتش صورت انسان است و دلش دل حیوان. در گاه هدایت را نمی‌شناسد، که بدان روی نهد، آستان کوری و جهالت را نمی‌داند، که از آن رخ برتابد. مرده‌ای است در میان زندگان».

قلب در فرهنگ آموزه‌های اسلامی، به علاوه این که مرکز درک، شعور، فهم، محبت و اراده است، مهبط ایمان و هدایت نیز هست. انسانی که حقیقت انسانی خود را از دست می‌دهد و به شکل حیوان درنده منسوخ می‌شود، هم وجودش جولانگاه افکار و خواسته‌های پست حیوانی است و هم انتخاب‌ها و رفتارهایش حیوانی است؛ از همین رو، به راحتی دست به خیانت می‌شود و معامله با خون و جان مردم برای‌شان مثل آب خوردن است. برای تأمین منافع دنیایی خود دست به توجیه جنایت جانی می‌شود و تازه خود را طلب‌کار نیز می‌داند. با این وجود، شگفت آور این است که با ظاهر سازی‌های مشدد، تلاش می‌کنند خود را به عنوان انسان‌های وارسته و مذهب تحمیل کنند اما آنانی را که صادقانه و با تمام وجود، خود و زندگی خود را وقف مردم و احقاق حقوق آنان ساخته است، منحرف و مشکل دار نشان دهند. سواران و پیادگان‌شان را بسیج می‌سازند تا خوبان را از طریق دروغ و تهمت و تولید برجسپ‌های ناروا بدنام سازند. پس نه تنها خود در دام شیطان گرفتارند که تلاش می‌کنند همانند شیطان سد راه جویندگان حقیقت شوند و نگذارند مردم صورت را از معنا و ظاهر را از باطن بازشناسند. صورت‌های‌شان را می‌آرایند تا مردم متوجه دیوسیرتی‌شان نشوند.

تعبیری از این گویاتر و شفاف‌تر درباره این دین فروشان مَزُور پیدا نمی‌شود که گفته شود صورت، صورت انسان است اما حقیقت، حقیقت درندگی و دیو صفتی. ظاهر خویش را به شکل انسان‌های کامل، آگاه، پاک و پاکدامن، بَزک می‌کنند، در حالی که تمام وجودشان را رجس و جهل فرا گرفته است و آثار حیات انسانی از وجود آن‌ها رخت بر بسته است. از ویژگی‌های رفتاری این افراد این است که دیگران را به آخرت می‌خوانند اما توان و تمرکز خودشان مصروف کسب ثروت و امکانات دنیایی است حتی اگر از راه‌های نامشروع باشد نیز درنگ نمی‌کنند.

«إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلَ. كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَكَأَنَّ مَا وَتَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ». اگر به مزرعه دنیایش فراخوانند به کار پردازد و اگر به مزرعه آخرتش فراخوانند، اظهار ملالت و کاهلی کند، چنانکه گویی، کار مزرعه دنیا بر او واجب است و کار آخرت، که هر بار به تأخیرش می‌افکند، وظیفه او نیست. (رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳)

حقیقت این است که چنین افرادی در میان امواج جهل و بدبختی سرگردانند ولو این که خود را عالم وانمود کنند. جز مواهب مادی را به رسمیت نمی‌شناسند. دنیا را آب و آخرت را سراب می‌پندارند. حلال و حرام، و حق و باطل برای آنان یکسان است. ضد ارزش‌ها در نظرشان ارزش، و ارزش‌ها در نظرشان رنگ باخته و بی‌ارزش می‌شوند. چنان به دنبال مال و مقام می‌دوند که گویی از ضروری‌ترین ضروریات و واجب‌ترین واجبات است و چنان در برابر وظایف واجب خود سستی می‌ورزند، که گویی از محرمات است.

۷-۱-۲ تواضع و فروتنی

از ویژگی مهم و آشکار انسان‌های آزاده فروتنی و گشاده رویی با مردم، به ویژه در برابر افراد ناتوان و تهی دست است. ثروت و قدرت هرگز نمی‌تواند مانع فروتنی و خوش رویی‌شان باشد و هرگز نمی‌تواند آنان را به تکبر، تجمل و تبختر در برابر ضعفا و فقرا وادار سازد: «أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؛ آیا به همین راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند و با مردم در سختی‌های روزگارشان مشارکت نداشته باشم؟ یا آنکه در سختی زندگی مقتدای‌شان نشوم؟» (رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵) امیرمومنان (ع) در اوج قدرت نمونه تام فروتنی بود. بر خود سخت می‌گرفت،

نان خشک می‌خورد و لباس خشن می‌پوشید تا تحمل فقر بر فقرا سنگین نیاید. رهبر شهید^(ره) نیز با الگوگیری از امیر مومنان^(ع) از فروتنی و تواضع بهره وافر داشت. اصلاً خود را نمی‌گرفت. ظاهر بسیار ساده و موقر داشت. مقام و موقعیت هیچ‌گاه نتوانست در او تغییر ایجاد کند. اگر کاری پیش می‌آمد او برای انجامش پیش قدم می‌شد. هیچ‌گاه خود را بر نظامیان و همراهانش در هیچ چیزی، برتری نمی‌داد و برای خود حقی بیشتر از دیگران قائل نمی‌شد.

آقای ابراهیم زاده مسئول تدارکات کاروانی بود که در سال ۱۳۷۰ همراه رهبر شهید عازم کشور شده بود. ایشان نقل می‌کند که هنگام عبور از رودخانه فراه، ماشین‌ها متوقف شدند. آب زیاد بود و مانع عبور ماشین‌های سنگین باری گردید. بار ماشین‌ها مهمات، تسلیحات و وسایل چاپ، کاغذ و... بود که اغلب سنگین است. منطقه نیز نا امن بود؛ زیرا نیروهای حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که در منطقه حضور گسترده داشتند از حضور ما در منطقه آگاه شده بودند و در صدد بودند ما را غافل گیر کنند. چنان‌که نیروهای دولتی نیز به شدت مترصد بود تا مانع عبور مجاهدین از منطقه شوند. فلذا همه‌ی افراد نمی‌توانستند در تخلیه ماشین‌ها و عبور دادن بارشان به آن طرف رودخانه همکاری کنند. اکثر نظامی‌ها در اطراف منطقه سنگر گرفتند تا اگر حمله یا هجومی صورت گرفت، غافل گیر نشویم. از طرفی حفظ جان رهبر شهید که تازه از سوی شورای مرکزی و در غیاب ایشان به دبیر کلی حزب، برگزیده شده بود برای ما اهمیت فوق‌العاده داشت.

به هر حال، تعدادی از بچه‌ها که باقی مانده بودند، نمی‌دانستند چه کار کنند؟ با کمال ناباوری دیدیم رهبر شهید خود را برای تخلیه بار ماشین‌ها آماده کرده است. من گفتم استاد شما زحمت نکشید ما کار را انجام می‌دهیم. با خنده گفت شما چطور انجام می‌دهید در حالی که اصلاً نمی‌دانید، چه کار کنید؟! پیش قدم شد و به پایین آوردن صندوق‌های مهمات آغاز کرد. بچه‌ها نیز همراه استاد مشغول شدند. در حدود ساعت ۹ صبح ماشین‌ها متوقف شده بودند و تا ساعت ۴ عصر طول کشید تا توانستیم، ماشین‌ها را عبور دهیم. در این مدت، رهبر شهید^(ره) یکسره کار می‌کرد. وقتی که می‌گفتم استاد، اندکی استراحت کنید قبول نمی‌کرد. بچه‌ها در حین کار وقتی خسته می‌شدند استراحت می‌کردند و اگر گرسنه می‌شدند، نان

^۱ - آقای ابراهیم زاده از کسانی است که در اوایل انقلاب با رهبر شهید همراه شده است و همواره مشغول ماموریت‌های گوناگونی بوده است که از سوی رهبر شهید به ایشان محول می‌شده است و از افراد مورد اطمینان رهبر شهید بوده است.

می‌خوردند اما استاد نه استراحت کرد و نه نانی خواست. یکسره کار کرد. وقتی که کار تمام شد و ماشین‌ها را عبور دادیم نمازش را خواند و گفت اگر لقمه نانی دارید به من هم بدهید، چیزی جز نان خشک همراه ما نبود از همان نان به ایشان دادیم. عجیب این بود که متوجه شدیم در حین تخلیه ماشین‌ها، صندوق مهمات روی دنده‌اش آمده و به دنده ایشان آسیب زده است اما برای این که کار به تأخیر نیفتد، به رخ نیاورده و به کسی نیز نگفته است.

گشاده رویی و فروتنی با مردم از آموزه‌های اساسی و محوری امیرمومنان^(ع) است. امیرمومنان^(ع) خود متواضع و گشاده روی بود و یاران و پیروانش را نیز به تواضع و فروتنی با مردم و گشاده‌رویی در مناسبات اجتماعی سفارش می‌کرد: «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ اَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ اَبْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ اَسْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ؛ با مردم فروتن باش و با نرمی با ایشان برخورد کن و هنگام تلاقی چهره‌ات را باز کن و گشاده‌رو باش و همه را با یک چشم بنگر.» (رضی، نهج‌البلاغه، نامه ۲۷) اولین اثر نرم خویی، مهربانی و احترام به مردم، جلب محبت و جذب قلوب مردم است. وقتی قلوب مردم را با خود داشته باشی می‌توانی به راحتی مردم را بسیج نمایی و آنان را در انجام کارهای بزرگ سیاسی و اجتماعی با خود همراه سازی. برای مردان بزرگ، یعنی آنانی که می‌خواهند برای مردم و جامعه کار کنند و خود را وقف خدمت به مردم و احقاق حقوق آنان کرده‌اند، مردم، احساسات مردم، حق مردم و حتی جهت‌گیری‌های مردم اهمیت فوق‌العاده دارد؛ زیرا می‌خواهند از طریق ایجاد همراهی، همسویی و همبستگی میان مردم در جامعه پویایی و پایایی ایجاد کنند، آگاهی و بیداری تولید نمایند و از این طریق جامعه و مردم را در مسیر برابری و برادری و در نهایت پیشرفت و تکامل رهبری کنند.

نمونه‌ای از شخصیت استثنایی رهبر شهید را در فروتنی و خوش اخلاقی و این که چگونه با رفتارهای فروتنانه و بی‌چشمداشت خود، همه را مدیون جوانمردی، صفا، صمیمیت و انسان دوستی خود می‌کرد، سخی ابغه، چنین روایت می‌کند: «من در سوریه با رهبر شهید آشنا شدم. من، حاج طالب و حاج رمضان و دو نفر دیگر در یک اتاق بودیم. رهبر شهید در اتاق دیگر بود. ایشان در سوریه لباس افغانی می‌پوشید. واقعیت این بود که دوست نداشتیم با ایشان هم اتاق و هم کلام شویم. ما به کسانی که از افغانستان می‌آمدند و با هیئت و لباس افغانی راه می‌رفتند، میکزیک می‌گفتم لذا دوستان ما می‌گفتند، خوش نداریم که یک میکزیک را در

بین خود بیاوریم. مدتی گذشت، یکی از دوستان گفت که این آدم، آدم خوب و کار کن دیده می شود، خوب آشپزی می کند و اتاق را تمیز نگه می دارد، خوب است او را به اتاق خود بیاوریم. وقتی ایشان را آوردیم به اتاق خود، دیدیم که واقعا همین طور است. اتاق را تمیز می کرد، می گفت چه دارید که برای شما آشپزی کنم، رفقا می گفتند: این آقا خیلی کار بلد است!! ما، برای خوردن خیلی آماده بودیم ولی وقت درست کردن، بسیار تنبل. تایک هفته، همه کارهای اتاق را به او سپردیم، او بدون کدام ناراحتی یا تعللی انجام می داد، اتاق را جاروب می کرد، غذا درست می کرد، صحبت هایش گرم و جذاب بود. در آغاز دوست نداشتیم با او هم اتاق و هم کلام شویم، حتی از هیئت و لباس او خوش مان نمی آمد. اما پس از این، آن قدر مجذوبش بودیم و تسلیم صحبت های گرم و دل نشینش، که اگر می گفت: بهشت فلان جایه، شک نمی کردیم و خود را آن جا می رساندیم. او پیوسته از محرومیت و ظلم های که به هزاره رفته بود، سخن می گفت و می گفت که باید به فکر هزاره و گرفتن حقوق هزاره باشیم و از اسلام و حکومت اسلامی صحبت می کرد. صحبت های گرم و درک و دردمندی او بود که حاج طالب و حاج رمضان و عباس را وادار به قبول آموزش نظامی کردند. از همین جا بود که رهبر شهید، آنان را به وساطت شهید دکتر چمران و امام موسی صدر به ارتش سوریه معرفی کرد و آن ها در سوریه آموزش های پیشرفته نظامی دیدند. او مُدام می گفت که تلاش کنیم حکومت اسلامی درست شود و حقوق هزاره گرفته شود. می گفت: شما را از یک طریق به افغانستان می فرستم بروید جهاد کنید، تبلیغ کنید؛ اگر شیخ هستید کار شیخی کنید اگر دانشجو هستید کار مربوط به خود را انجام بدهید هر هنر که یاد دارید، مردم ما و افغانستان به شما نیاز دارند. ایشان آنچنان بچه ها را مجذوب خود ساخته بود که وقتی گفت می خواهم بروم ایران، رفقا به گریه افتادند و می گفتند این آقا از پدر هم، برای ما بهتر است، لباس وطنی اش را شسته، داخل ساک انداخت. بچه ها گفتند سوغات نگرفتی؟ گفت با ما سوغات را چه کنم، خودم سوغاتم.» (مصاحبه با برهانی)

۱-۸ تلاش فروتنانه برای رسیدگی به امور مردم و نیازمندان

رسیدگی فروتنانه به مردم و امور مردم الزامات خاص اخلاقی خود را دارد. وضعیت نباید به گونه ای باشد که نیازمندان نتوانند خواسته ها و مطالبات خویش را بیان کنند و دست به خود سانسوری بزنند. در منطق امام علی^(ع) و پیروان او، این مردم و نیازمندان است که حق دارند و

از جور ظلم در امان باشد، در آغاز باید خودش را از ظلم و جور پیراسته سازد و عدالت را در مناسبات انسانی خویش حاکم سازد.

توجه به نیازمندان و رسیدگی متواضعانه به امور مردم برای امیرمومنان^(ع) آنچنان اهمیت دارد که پس از ذکر ساز و کارهای بایسته تعامل با مردم، دو باره به تواضع و فروتنی در برابر نیازمندان توجه می‌دهد و تأکید می‌کند که حتی اگر نیازمندان تندی کردند تو تواضع و فروتنی نما و خشونت و کندی و ناتوانی آن‌ها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگ‌خویی و استکبار در برابر آن‌ها را از خود دور ساز، تا بتوانند حرف دل خود را بگویند. این گونه است که پیروان راستین امیرمومنان^(ع) نه تنها رسیدگی به امور مردم را وظیفه خود می‌دانند، بلکه فروتنی در برابر آنان را نیز یک تکلیف می‌دانند. فروتنی در برابر بندگان خدا و تلاش فروتنانه برای رسیدگی به امور آنان از آموزه‌های علوی است و هر کس، در برابر نیازمند فروتن باشد و برای رسیدگی به امور مردم و نیازمندان تلاش کند، به امام علی^(ع) اقتدا کرده و آن حضرت الگوی اوست. بر اساس آنچه که گفته آمد و خاطراتی که از یاران و همسنگران رهبر شهید^(ره) ذکر شد، مسجل گردید که آن بزرگوار خود را و زندگی خود را وقف مردم و جامعه‌ی خویش کرده بود تمام تلاشش این بود که مردم به آگاهی و بیداری و جامعه به پیشرفت و تکامل برسد. با این که می‌توانست سرمایه‌های کلانی به هم زند و ملک و املاک فروانی را مالک شود اما وقتی به شهادت رسید، جز همان زمین‌های که میراث پدری بود، هیچ ملک و املاک و پول و سرمایه‌ای از خود بر جای نگذاشت. از دنیا فقط همان لباسی را به همراه داشت که در تنش بود.

در این قسمت دو نمونه از تواضع و فروتنی او و تکاپویش برای رسیدگی به نیازمندان را از زبان یکی از هم‌زمانش می‌آورم:

الف) فروتنی رهبر شهید در برابر یک انسان فقیر: «آقای ابراهیم زاده می‌گوید: پس از اینکه با رهبر شهید در سال ۱۳۷۰ به بامیان رسیدیم ایشان به من اجازه داد تا به منطقه و به دیدار فامیل و خانواده‌ام بروم. پس از مدتی، برگشتم بامیان. در این سفر یکی از فامیل‌ها که مرد فقیری بود با من همراه شد، ایشان نیز در بامیان کاری داشت. باهم آمدیم بامیان. من باید به مقر رهبر شهید می‌آمدم اما به نحوی مجبور شدم ایشان را نیز به همراهم بیاورم. ولی به این دلیل که سرو وضع و لباس مناسبی نداشت، لباس‌هایش مندرس و سر و وضعش بسیار ژولیده

و تا حدودی چرکین بود، شرم شد او را با خود داخل مقر رهبر شهید ببرم، لذا به او گفتم جلو مقر رهبر شهید باشد تا من کارم تمام شود و بیرون شوم. نزدیک ظهر بود، رهبر شهید در مقررش نبود. اندکی منتظر ماندم که صدایش از بیرون شنیده شد. دیدم با همان رفیق من با گرمی و مهربانی آنچنان حال و احوال می‌کند که گویی سال‌ها است با همدیگر دوست هستند. بعد از مقداری حال و احوال و سوال و جواب، از دست ایشان گرفت و گفت که وقت نان چاشت است، بیا برویم با هم نان بخوریم و امروز چاشت مهمان ما باش. گو این که رفیقم رویش نمی‌شد و خودش نیز از وارد شدن به داخل مقر رهبر شهید^(ه) با آن سر و وضع ابا و شرم داشت. هر طوری بود، رهبر شهید از دستش گرفت و با خود به داخل آورد. وقتی داخل آمد و ما از جای خود بلند شدیم و به رهبر شهید احترام کردیم، تازه فهمید که عبدالعلی مزاری، دبیر کل حزب وحدت همین مرد است. از رنگ و رخس پیدا بود که شرمش بیشتر شده است. ظاهراً رهبر شهید نیز متوجه شده بود، لذا در کنار او نشست و با چنان صمیمیت، مهربانی و گرمایی با او صحبت می‌کرد و از او سوال می‌پرسید از اوضاع و احوال منطقه، زندگی مردم و... که او نیز کاملاً مجذوب شده بود و بدون توجه به اطراف و با تمام وجود، در پوشش همان حجب و حیا و صفا و صمیمیت روستایی خود به سوال‌های رهبر شهید پاسخ می‌داد.» (مصاحبه با نگارنده)

ب) تلاش فروتنانه رهبر شهید برای رسیدگی به نیازمندان: آقای ابراهیم زاده می‌گوید: بابۀ، در عین اینکه شجاعت، نترسی و شهامت وصف ناپذیر داشت بسیار رئوف، مهربان و نازک دل بود: همراه بابۀ مزاری به منطقه اناردۀ واقع در ولایت فراه رسیدیم. چند شبانه روز آن جا ماندیم. یک روز از طریق اطلاع یافته بود که خانواده‌ای که مردش در جنگ باروس‌ها شهید شده است در آن منطقه زندگی می‌کند و بسیار گرفتار فقر است. بابۀ، بسیار متأثر شده بود و بی‌قرار از چهره و وجناش پیدا بود. نزدیک بود گریه کند. چشمانش پر از اشک شده بود. راستش، تا آن زمان، بابۀ را در آن حال ندیده بودم. تصورم این بود که بابۀ مردی است خونسرد و به این چیزها توجه ندارد. شجاعت و خونسردی بی‌نظیر بابۀ در حملات هوایی و قرار گرفتن در شرایط سخت این تصور را ایجاد کرده بود. به ما دستور داد که تا حد توان خانواده‌های این‌چنینی را شناسایی کنیم. بعد از شناسایی چند خانواده‌ی بسیار فقیر به من که مسئول تدارکات بودم مأموریت داد تا به هر خانه یک بوجی برنج و یک بوجی آرد و یک

قوطلی روغن تحویل دهم. تاکید کرد که به صورت مخفیانه و در شب باشد. من و ابراهیم احسانی و یکی دیگر از برادران، مواد گفته شده را شبانه بردیم پیش در خانه های شان گذاشتیم. از بابۀ سؤال کردم که چرا به این ها که همگی اوغو و سنی هستند کمک می کنید؟ در حالی که این مردم قومندان های سرمایه دار و پول دار زیاد دارند، آن ها باید به خانواده های شهدا و محرومین شان کمک کنند، نه ما که خود مسافر و محتاج کمک هستیم. رهبر شهید گفت: آتمه شوی رهبرها و قومندان های افغانستان از مردم محروم خبری ندارند و به فکر مردم محروم نیستند بلکه مشغول قدرت و سرمایه خودشان است و آن را به رخ مردم می کشند و بس. گفتم ما نیز وظیفه ی کمک نداریم چون مسافریم. رهبر شهید به آرامی گفت: او بچه! بی تفاوت بودن به مردم و محرومان، گناهی بزرگ است. عدالت حق تمامی مردم محروم افغانستان است. و یکی از اهداف ما برقراری عدالت میان مردم است. ما نباید خودمان و قوم مان و یا قوم خاصی را مهم تر و برتر از دیگر نژادها و اقوام افغانستان بدانیم.

جمع بندی و نتیجه گیری:

سخن گفتن درباره شخصیت و ویژگی های شخصیتی مردان بزرگ کاری ساده ای نیست. یکی از راه های که می تواند ما را در فهم رفتار و درک شخصیت مردان بزرگ یاری رساند، شناخت الگوی آنان در زندگی است. با این شناخت می توان به درک و دریافت درست تر و عمیق تر از شخصیت و رفتار مردان بزرگ دست یافت؛ چرا که الگو، نمونه ی عینی و قابل رؤیت ارزش ها، آرمان ها و آرزوهای نهفته در نهان و نهاد آدمی است و با شناخت الگو، شناخت از این ارزش ها، آرمان ها و آرزوهای نهفته در درون، ممکن می شود و این شناخت، به درک واقعیت شخصیت و ویژگی های شخصیتی ره می برد. از دلایل، قراین و شواهد تردید ناپذیر زندگی رهبر شهید^(ه) چنان پیدا است که الگوی آن بزرگوار، امیر مومنان^(ع) بوده است؛ چرا که رفتارها و ویژگی های او با این ظرافت و بلندا نمی تواند از آموزه های اسلامی و علوی، رنگ نگرفته باشد، پس بدون هیچ تردیدی، وجود و شخصیت آن بزرگوار را تعالیم اسلامی و آموزه های علوی شکل داده است؛ فلذا در این پژوهش، ویژگی های شخصیتی رهبر شهید از طریق سخنان امیر مومنان^(ع) توصیف و رفتارهای ایشان با استفاده از آموزه های علوی تجزیه و تحلیل شده است.

اساساً، ویژگی‌های مانند ایثار، فداکاری و حق جویی کم نظیری رهبر شهید و توصیف شخصیت نادر و استثنایی آن بزرگوار که بدون هیچ نوع مبالغه‌ای، جامعه و مردم ما را مدیون جوان‌مردی، صفا، صمیمیت، انسان دوستی و تلاش‌های انسانی خود کرده است، جز از طریق سخنان شخصیتی که این مقامات و ویژگی‌ها به نحو کامل دارد و به خوبی توصیف کرده است امکان پذیر نیست، از همین‌رو چاره‌ای جز توسل به سر منشأ نبود و نمی‌شد به غیر از طریق الگوی عملی و علمی رهبر شهید، یعنی امیرمومنان^(ع) و سخنان آن حضرت، ویژگی شخصیتی و ظرفیت‌های عظیم وجودی ایشان را آن طور که باید به تصویر کشید.

منابع

۱. ابن ابی جمهور، شیخ محمد (۱۴۰۳) «عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة»، قم: سید الشهداء.
۲. سید رضی، (۱۳۷۸) «نهج‌البلاغه» ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳. — (۱۳۸۴) «نهج‌البلاغه» ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ بیست و پنجم، تهران: علمی فرهنگی.
۴. رفیع فلاح، علی (۱۳۹۱) «روش‌شناسی الگو در انتقال ارزش‌ها» مجله اسلام و پژوهش‌های تربیتی، ش ۸.
۵. فیاض، محمد اسحاق، [بی‌تا] «یادگل سرخ» [بی‌جا].
۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴) تفسیر نمونه، قم: دارالکتب الاسلامیه.
۷. محمدی، محسن (۱۳۹۳) «الگوپذیری ضرورت زندگی اجتماعی» jamejamonline.ir.
۸. سجادی، سید محمد امین (۱۳۹۳) «سخنرانی» <https://af.shafaqna.com>.
۹. مزاری، عبدالعلی (۱۳۹۰) «سخنرانی» www.ghorbat.wordpress.com.
۱۰. _____ (۱۳۸۸) «سخنرانی» www.ghorbat.wordpress.com.
۱۱. _____ (۱۳۹۴) «سخنرانی» <https://fa-ir.facebook.com/republicofsilence>.
۱۲. ابغه، سخی (۱۳۹۴) مصاحبه با برهانی.
۱۳. ابراهیم زاده (۱۳۹۵) مصاحبه با نگارنده.
۱۴. بلاغی، حیات‌الله (۱۳۹۶) مصاحبه با نگارنده.
۱۵. محسنی، محمد اسحاق (۱۳۹۵) مصاحبه با نگارنده.

ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری^(ه)

■ عبدالقیوم آیتی *

◀ چکیده

این مقاله با عنوان «ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید استاد مزاری^(ه)» تدوین شده است. ویژگی‌های شخصیتی استاد شهید به سه دسته کلی فردی، دینی و اجتماعی تقسیم می‌گردد. رهبر شهید باورمند به آرمان‌های دینی و اجتماعی است. در همه اقدامات ایشان رنگ دینی، کاملاً مشهود است. نتیجه این که رهبر شهید استاد مزاری^(ه)، در سایه‌ی تلاش‌های شبانه‌روزی توانست به خصلت‌های بالایی انسانی دست یابد و این گونه صفات و ویژگی‌های شخصیتی‌اش را در رفتار و کردارش پیاده سازد. ماندگاری استاد شهید را باید در ویژگی‌های شخصی و خصلت‌های اخلاقی و رفتاری ایشان جستجو کرد. پایبندی به اصول و ارزش‌های دینی، توکل به خدا، نظم و برنامه‌ریزی دقیق، مردم‌گرایی و فروتنی، جدیت و تلاش، زیست ساده، عدالت خواهی و عدالت اجتماعی از مهم‌ترین مولفه‌های ماندگاری شهید مزاری در دل مردم به حساب می‌آید.

واژگان کلیدی: شخصیت، هزاره، اقوام، افغانستان، رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری^(ه).

مقدمه

هدف اساسی، در این نوشته، تبیین ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید استاد مزاری است. بدیهی است که شخصیت‌های تاریخ‌ساز، در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نقش‌های تأثیرگذاری داشته‌اند و دارند. این گونه افراد، نقش تعیین‌کننده‌ی در تحولات و دگرگونی‌های جامعه و اصلاح آن، ایفا می‌کنند و نیز از پشتوانه‌ی گسترده‌ی مردمی برخوردارند. بدون تردید، یکی از این شخصیت‌های بزرگ افغانستان، شهید مزاری^(ه) است. استاد شهید، آگاهی را برای اقوام محروم و عدالت‌خواه به ارمغان آورد و از این نظر، به عنوان

* دانش‌پژوه دکتری اندیشه‌ی معاصر مسلمین



رهبر توده‌های محروم مطرح است. درواقع ویژگی‌های شکل‌دهنده شخصیت رهبر شهید استاد مزاری را می‌توان به سه دسته کلی، تقسیم‌بندی کرد که عبارت‌اند از: فردی، دینی و اجتماعی. در این تحقیق به این ویژگی‌ها اشاره خواهد شد.

۱- ویژگی‌های فردی شخصیت شهید مزاری (ه)

۱-۱. نظم و برنامه‌ریزی

نظم و برنامه‌ریزی در زندگی فردی و اجتماعی و در همه‌ی فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی، از ویژگی‌های بود که از ایشان یک چهره برجسته‌ی و موفق ساخته بود (دانش، ۱۳۹۲). استاد شهید در همه مراحل زندگی خویش دارای نظم خاص و برنامه‌ریزی دقیقی بوده است به‌طوری‌که در طی پنج سال درس‌های رایج حوزه را به پایان می‌رساند و علاوه بر آن بسیاری از کتاب‌های اندیشمندان اسلامی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این پنج سال از اتفاقات جاری در کشورهای اسلامی غافل نبوده است. با برخی از رهبران دینی و سیاسی دیدار و گفتگو داشته است. هیچ وقت بی‌کار نبود و وقت خود را بی‌هوده و در امور بی‌ارزش صرف نمی‌کرد و همواره برای خود برنامه داشت، یا مشغول مطالعه بود و یا رسیدگی به مسایل سیاسی و امور مراجعین و سازماندهی ارتباطات و فعالیت‌ها و مانند آن. چیزی که در وجود ایشان هرگز احساس نمی‌شد خستگی از کار بود. واقعا یک عنصر خستگی ناپذیر بود. در طول شبانه روز تنها ۵ یا ۶ ساعت می‌خوابید و در جلسات طولانی ۴ و ۵ ساعته خم به ابرو نمی‌آورد و گاهی تا دیر وقت شب‌ها را مصروف دیدارها و گفتگوها بود (دانش، ۱۳۹۶).

۱-۲. جدیت و شجاعت

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رهبر شهید (ه) شجاعت و جدیت بود. قاطعیت، صراحت و تزلزل‌ناپذیری در موضع‌گیری‌ها و دیدگاه، برانندگی دیگران بود که موجب اعتماد و اطمینان دیگران به ایشان می‌شد. (همان)

دیدگاه خویش را با صراحت، بیان می‌کرد و تصمیمات مقتضی را می‌گرفت. در مقاومت سه‌ساله‌ی غرب کابل، رهبر شهید در برابر زیاده‌خواهان شجاعانه مقاومت کرد. یکی از همراهانش، در این رابطه می‌نویسد: «هرگاه تصمیم به کاری می‌گرفت، قاطعانه پشت آن می‌ایستاد و با دلاوری تمام آن را دنبال و تعقیب می‌کرد و از پیامدهای آن تردید و تشویش

به دل راه نمی‌داد» (هفته‌نامه‌ی وحدت: ۱۹۶). استاد شهید، در همه برنامه‌هایش از جدیت و صراحت برخوردار بوده است.

۱-۳. ساده زیستی

یکی از بارزترین ویژگی، رهبر شهید، ساده زیستی بود. ساده زیستی در حیات شخصی، اجتناب از تجملات و مناعت طبع در قبال ثروت و سایر جاذبه‌های مادی، اولین خصوصیتی است که از او شخصیت بی‌نظیری ساخته بود. (همان) در بهره‌مندی از مواهب دنیوی قناعت را پیشه‌ی خود ساخته و در برخورد با دنیا پیشگامان الهی را الگوی خود قرار داده بود. در این خصوص یکی از یاران رهبر شهید^(ه) چنین می‌گوید: «در طول زندگی‌اش خیلی ساده زندگی کرد و ساده زندگی کردن از ویژگی خاص او بود. در همه‌ی مراحل زندگی از غذای ساده استفاده می‌کرد و لباس ساده می‌پوشید و با دوستان و مردم برخورد خودمانی داشت و با تجملات و تشریفات جداً مخالف بود و هر غذایی گیرش می‌آمد، نوش جان می‌کرد و هر لباسی به دستش می‌آمد می‌پوشید» (واعظی، ۱۳۷۸: ۹۵).

در باره ساده زیستی رهبر شهید، دولت‌آبادی، می‌نویسد: «استاد شهید ... همیشه با بچه‌ها یک‌جا غذا می‌خورد و در یک اتاق می‌خوابید. اگر در وقت جماعت حاضر می‌بود، پشت سر هر یک از بچه‌ها نماز می‌خواند و هیچ‌گونه امتیازی برای خود قائل نبود یادم نمی‌آید از کمیت و کیفیت غذا ایرادی گرفته باشد. غذای ساده تهیه می‌کردیم... استاد ظهرها دیر می‌آمد و ما غذا را سر ظهر می‌خوردیم و برای ایشان می‌گذاشتیم؛ زیرا عادت غذا خوردن در بیرون نداشت» (همان: ۸۳). ساده زیستی، تبدیل به رفتار رهبر شهید شده بود طوری که همگان می‌دانستند که استاد شهید با اسراف و تجملات به شدت برخورد می‌کرد.

۱-۴. مردم‌گرایی و فروتنی

یکی دیگر از خصلت‌های برجسته رهبر شهید^(ه)، فروتنی و تواضع با مردم بود. او با این که رهبری جامعه را به عهده داشت و از اقتدار و موقعیت اجتماعی و سیاسی بالایی برخوردار بود. اما با مردم رفتاری کاملاً متواضعانه و دلسوزانه داشت و به دردهای دل افراد، فروتنانه گوش می‌کرد. از این رو، همکاری و روابط دوستانه با زیردستانش در همه موقعیت‌ها ادامه داشت. در جای که احساس می‌کرد که امکانات فراهم شود، ایشان فراهم می‌کرد: این گونه برخوردها سبب شده بود که مجاهدان و هم‌سنگران شان او را از صمیم قلب دوست داشته باشند و در

جبهات لقب «بابه» به او داده بودند (واعظی، همان: ۹۵). در همه مراحل زندگی خویش، در میان مردم حضور داشت و حتی شهادت خود را در کنار مردم و در میدان رزم برای دفاع از مردمش خواست. همین‌گونه ویژگی‌های رهبر شهید^(ه) موجب شده بود که در میان همه مردم محبوبیت و صف‌ناپذیر پیدا کند و همگی او را صمیمانه دوست داشته و از عمق وجود به ایشان عشق بورزند و لقب «بابه»؛ یعنی دلسوز را تنها و تنها زینده‌ی او بدانند.

۲- ویژگی‌های دینی شخصیت شهید مزاری (ه)

۲-۱. پایبندی به ارزش‌های دینی

پایبندی به اصول و ارزش‌های دینی، یکی از کلیدی‌ترین ویژگی‌های رهبر شهید^(ه) است. استاد شهید، در خانواده‌ی مذهبی و متدین پا به عرصه وجود گذاشت. جهت‌آشنایی با احکام و ارزش‌های دینی راهی مکتب‌خانه گردیده و برای ادامه‌ی تحصیل علوم دینی هجرت کرده و در حوزه‌ی علمیه قم نزد اساتید به نام آن‌وقت تلمذ نمود. پایبندی به اصول و ارزش‌های اخلاقی و دینی و همچنین احترام به استعداد و شخصیت افراد، از خصلت‌های دیگر ایشان بود. مجموعه این اوصاف ذاتی و نفسانی، برازندگی و برجستگی خاصی را در شخصیت شهید مزاری ایجاد کرده و از او یک رهبر کارزماتیک ساخته بود (دانش، ۱۳۹۲).

استاد شهید^(ه) به اسلام به‌عنوان مکتب انسان‌ساز و نجات‌بخش نگریسته، سیاست و دیانت را در چارچوب قواعد، ارزش‌ها و هنجارهای دینی و مبتنی به دستورات شریعت اسلام و باورهای اعتقادی مردم ارزیابی می‌کرد. رهبر شهید دیدگاه خود را در این زمینه بیان می‌کند: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است». (خبرنامه‌ی وحدت، ش: ۷۳).

این سخنان رهبر شهید^(ه) و سایر خطابه‌ها و مصاحبه‌های ایشان، بیان‌گر خط فکری و سیاسی او است. این گونه رفتارهای رهبر شهید^(ه) نشان می‌دهد که هرگز او نسبت به دین، شریعت، ارزش‌ها و مقدسات اسلامی بی‌تفاوت نبوده است. یکی از آرزوهایش این بوده که حقوق مردم را بگیرد و پس از آن شهید شود، این حقوق را جدای از شریعت و ارزش‌های دینی نمی‌خواست، بلکه در چارچوب مبانی اسلامی خواستار آن بود. به عبارت دیگر نگاه او به سیاست از زاویه دین بود و چون نسبت به مسائل مذهبی متعهد و باورمند بود، همه رفتارها و

عمل کرده‌های خویش را با معیارهای شریعت می‌سنجید و هرگز حاضر نمی‌شد که باورهای دینی خویش را در داد و ستدهای سیاسی وجه‌المصالحه قرار دهد.

۲-۲. عدالت‌خواهی

خط عدالت‌خواهی شهید مزاری، خط شاخص همه هزاره هاست. مزاری هرچه را می‌خواست برای تمام هزاره‌ها و برای تمام اهل تشیع می‌خواست، نه فقط برای هزاره‌های ولایت و ولسوالی خود و یا هزاره‌های حزب خود. یکی از عناصر اصلی‌ای که مزاری را مزاری ساخت یعنی از او یک رهبر ساخت، همین شاخصه بود. او زندگی خویش را بر محور حق و حقیقت استوار کرده بود و منافع شخصی برایش مطرح نبود. از این رو، برخلاف بسیاری که پایه‌های فکری و مشی سیاسی آنان را منافع شخصی ترسیم می‌کند و خودمحور و خودمدارند، اما رهبر شهید، از نظر خط فکری و مشی سیاسی دارای اصول خاصی بود و تمام حرکات، ارتباطات و موضع‌گیری‌های خود را برمدار آن تنظیم می‌کرد و آن «منافع مردم محروم» در سایه‌ی عدالت اجتماعی بود و محور همه‌ی تلاش‌هایش تأمین منافع و دفاع از حقوق ستمدیدگان جامعه بوده است، چنان‌که ایشان بیان می‌کند: «ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم» (همان) و در سخن دیگر می‌گوید: «ما طرفدار برادری میان همه‌ی ملیت‌ها هستیم. برای ملیت‌های افغانستان حقوق مساوی قائل هستیم. حق‌خواهی برای یک ملت به معنای برادری است». (واعظی، همان: ۱۶) در کلام دیگر اشاره دارد که: «تعهد کرده‌ام که حق شمارا می‌خواهم و تعهد کرده‌ام که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ‌وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم» (مزاری، ۱۳۷۴: ۶۳). مطالعه‌ی زندگی سراسر افتخارآمیز رهبر شهید^(۵) نشان می‌دهد که او با توجه به آموزه‌های دینی در تمام مراحل زندگی و در مقاطع مختلف حیات سیاسی و جهادی، همواره بر محور حق‌خواهی، حرکت نموده و شعارش این بود که ما در پای حق و عدالت و حقوق مردم مقاومت می‌کنیم، گرچه ممکن است سرانجام این کار، اسارت یا شهادت باشد (واعظی، ۱۱۳).

براساس همین خصیصه‌ی عدالت‌خواهی رهبر شهید^(۵) بود که منافع شخصی برای او مفهومی نداشت و منافع خویش را در گروی منافع جامعه می‌دانست، در این باره به صراحت، بیان می‌کند: «من هیچ منفعتی غیر از منافع شما ندارم» (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۲۲۲). وجود این گونه

خصلت‌ها در شخصیت او سبب شده بود که مسئله‌ی حب و بغض شخصی یا دوستی و دشمنی شخصی در قاموس زندگی او از واژه‌های بی‌معنا و متروک به شمار رود. او به جهت مسائل شخصی نه حبی داشت و نه بغضی. دوستی‌ها و دشمنی‌های او بر محور آرمان، منافع و حقوق جامعه شکل می‌گرفت. هر فردی که در راه آرمان و مکتب و احقاق حقوق مذهبی، ملی و سیاسی‌شان قدمی و قلمی برمی‌داشت، از صمیمی‌ترین دوستانش بود و هرفردی که بر ضد آرمان، منافع و حقوق مردم گام بر می‌داشت، دشمن آشتی‌ناپذیر او شمرده می‌شد. بنابراین، مدار و محور مرکزی دوستی و دشمنی رهبر شهید، در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی، منافع، حقوق مذهبی، ملی و سیاسی مردم ستم‌دیده بود و ملاک و معیار همه‌ی موضع‌گیری‌ها و آشتی‌های او مکتب، تأمین منافع جامعه، محسوب می‌شد.

۳-۲. توکل

خداوند به همه‌ی انسان‌ها فرمان داده که در انجام کارهایشان به او توکل کنند (یونس: ۸۴). توکل به خدا و ایمان به یاری او یکی از ویژگی‌های برجسته رهبر شهید^(ره) بود. یکی از یاران رهبر شهید چنین، می‌گوید: «ایمان محکم و اعتقاد راسخ به خدا چنان نیرو و قدرت به او داده بود که در برابر همه‌ی حوادث و تحولات و ناملایمات همانند کوه استوار و مقاوم می‌ایستاد و غیر از خداوند از هیچ کس و از هیچ قدرتی هراس نداشت و همیشه تسلیم اراده‌ی خداوند و مشیت الهی بود و بارها می‌گفت آنچه خواست و اراده‌ی خداوند باشد، همان خواهد شد» (هفته‌نامه‌ی وحدت، ش ۱۹۶). یکی دیگر از یاران رهبر شهید، می‌گوید: «او در میدان مبارزه و جهاد با ایمان کامل و توکل به خداوند متعال قدم نهاد. او همیشه امدادهای غیبی را در کار جهادی‌اش مشاهده می‌کرد. او معتقد بود که خداوند به مؤمنین کمک می‌رساند» (همان). چنان‌که رهبر شهید، می‌گوید: «یک چیزی را که... اشتباه کرده بود و بررسی نکرده بود، آن قدرت خدا بود! ما در این جنگ بعد از آن دل‌شکستگی مردم ما، لطف الهی را با چشم سر دیدیم». (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۱۳).

رهبر شهید، به انجام کارهایش به خداوند بزرگ توکل می‌کرد و ایمان کامل به یاری حضرت حق داشت. در همه مراحل زندگی خویش ذره‌ای از این باورش کم نشد.

۲-۴. اخلاص و صداقت

یکی از ویژگی‌های رهبر شهید^(ره) که باعث ماندگاری او و تداوم راهش گردیده و علی‌رغم تبلیغات سوء دشمنانش، هرروز بر رهروان راه جاویدش افزوده می‌گردد، اخلاص و صداقت او است. به گفته‌ی یکی هم‌سنگران روزی که در وادی مبارزه قدم گذاشت، برای دفاع از دین، ناموس، وطن و احقاق حق محرومان کوشید. در دوران مقاومت، جانش را در کف گذاشت، مخلصانه گام نهاد و به مبارزه به‌عنوان مسئولیت دینی می‌نگریست تا بدون این که بخواهد از این راه، نام و نشان پیدا کند و به نان و نوایی برسد هرگز به مقام و مادیات به‌عنوان یک ارزش فکر نمی‌کرد و برای نام و نشان بهایی قائل نبود. در باره‌ی این خصیصه‌ی رهبر شهید استاد دانش چنین می‌نویسد: «مهم‌ترین برجستگی در شخصیت ایشان، عشق و خلوص نسبت به هدف و ایمان تزلزل‌ناپذیر به آرمان‌ها است. استاد مزاری^(ه) نسبت به اهداف مبارزه، احقاق حق، مبارزه با ستم و بی‌عدالتی، آن‌چنان عشق‌گدازان و ایمان اخلاص‌مندانه داشت که هیچ‌چیز دیگری نمی‌توانست مانع کار ایشان شود و یا در زندگی او جاذبه ایجاد کند و اصولاً ایشان زندگی خود را وقف مبارزه کرده بود و به‌عبارت دیگر ایشان زندگی را در مبارزه جست‌وجو می‌کرد و خاموشی مشعل مبارزه را مساوی با خاموشی چراغ زندگی می‌دانست و از همین جاست که نه پول و نه اندوخته‌ی مادی برای او ارزش داشت، نه زن و فرزندی، زندگی خانوادگی و علائق عاطفی برای او جاذبه داشت و نه از نام و شهرت و ریاست لذت می‌برد. شیرین‌ترین لحظات زندگی برایش وقتی بود که یک گام به هدف نزدیک‌تر می‌شد و یا یک مانع را از سر راه مبارزه و خدمت به مردم برمی‌داشت» (واعظی، همان: ۱۶۳).

در واقع استاد شهید، زندگی با برکت خویش را وقف خدمت به محرومان جامعه کرده بود و این کار را با اخلاص تمام و بدون کدام چشمداشت انجام می‌داد.

۳- ویژگی‌های سیاسی - اجتماعی شخصیت شهید مزاری^(ه)

۳-۱. توجه به آینده

یکی از ویژگی‌های مهم رهبر شهید^(ره)، توجه به آینده است. او با نگاهی به گذشته تاریخی و ستم، بی‌عدالتی در نظام سیاسی و اداری کشور و تبعیض نژادی و مذهبی که در دوران حاکمان گذشته برای اقوام محروم و بویژه هزاره‌ها روا داشته شده بود، برای حل مسائل آینده کشور، طرح‌هایی را برای رفع آن‌ها و ایجاد صلح و ثبات در کشور و زندگی مسالمت‌آمیز

همه‌ی اقوام در کنار هم، ارائه کرد. رهبر شهید^(ه) برای رفع بی‌عدالتی در نظام سیاسی کشور، نظام فدرالی را پیشنهاد نمود: «ما سیستم فدرالی را که در آن حقوق همه‌ی مردم افغانستان رعایت شده و سیستم انحصار قدرت را در هم می‌شکند، مناسب‌ترین ساختار سیاسی برای آینده سیاسی افغانستان می‌دانیم» (لعلی، ۱۳۷۳: ۱۱۳). در سخن دیگر دارد: «اصل اساسی و احیای حقوق ملیت‌ها تنها راهش سیستم فدرالی است که باید افغانستان بر اساس آن اداره شود» (دولت آبادی، ۴۲). استاد شهید، جهت برقراری عدالت اجتماعی، تقسیمات اداری کشور، تشکیلات ولایات و ولسوالی‌ها را بر اساس نفوس پیشنهاد کرده و می‌گوید: «مسئله‌ی دیگری که در اینجا مطرح است، مسئله‌ی تشکیلات اداری و آینده‌ی سیاسی افغانستان است. چون تشکیلات اداری قبلی تشکیلات ظالمانه بوده، حزب وحدت خواهان این مسئله است که تشکیلات سیاسی اداری افغانستان، باید تغییر کند. اگر انتخابات برگزار می‌شود، روی نفوس باشد، رأی ارزش داشته باشد، نه منطقه‌ی جغرافیایی. می‌بینیم که مناطق کشور را به شکل استعماری و استبدادی تقسیم کرده‌اند. شما می‌دانید که در مناطق شمال و مناطق مرکزی، ولسوالی‌هایی تا ۱۵۰ یا ۱۶۰ هزار نفوس دارد. از این مناطق هم یک وکیل در مجلس ملی می‌رفتند، از ولسوالی که ۵ هزار نفوس و یا بعضی از آن مناطق که ۲۸۰۰ نفر نفوس داشتند هم یک نفر وکیل به مجلس می‌رفت... این، از دید ما یک تقسیمات ظالمانه است و باید عادلانه روی نفوس، ولسوالی بندی شود و ولایات تقسیم و تشکیل شود» (واعظی، همان: ۷).

هرچند ایده‌های رهبر شهید^(ه)، در زمینه توسعه نظام سیاسی کشور کاملاً محقق نشده است. اما راه را برای پیروانش همواره کرده است. مشارکت سیاسی، صرف حضور افراد در نظام سیاسی نیست، بلکه در تصمیم‌سازی‌های کلان سیاسی باید مشارکت داشت. در زمینه اقدامات فرهنگی نیز رهبر شهید^(ه) برای توانمندسازی فرهنگی مردم هزاره در آینده، گام‌های مثبتی را برداشت. او در دوران جهاد، علاوه بر کارهای فرهنگی دیگر و راه‌اندازی مدرسه‌ی علمیه برای شکوفاسازی استعدادهای نهفته جامعه، مجله‌ی وزین حبل‌الله را تاسیس کرد تا عده‌ای از نویسندگان درد مند کشور در این حرفه مسلط شوند و تاریخ سیاسی و اجتماعی جامعه خویش را تدوین کنند.

یکی دیگر از اقدامات استاد شهید، در دوران مقاومت و در زمستان سال تحصیلی ۶۹-۷۰ با تأسیس مجتمع آموزش عالی شهید بلخی^(ه)، گام دیگری در عرصه‌ی دانش‌افزایی، برای

آینده جامعه خویش برداشت. مجتمع آموزش عالی شهید بلخی^(۵) با پذیرش حدود هشتاد دانشجو در رشته‌ی حقوق از میان طلاب، کارش را آغاز کرد که برخی از فارغ‌التحصیلان آن مجتمع، در سمت عالی دولتی قرار گرفته و برخی دیگر به‌عنوان استاد در مؤسسات تحصیلات عالی کشور ایفای وظیفه می‌کنند. رهبر شهید^(۵) به این مجتمع عالی، چنان اهمیت می‌داد که برای آشنایی دانشجویان، با قوانین افغانستان، کتاب‌های قوانین اساسی، جزایی، مدنی و سایر کتب قوانین را که با مهر شخصی عبدالواحد سرابی مهور بود، فرستاده شد. این در حالی بود که رهبر شهید در سنگر غرب کابل، مقاومت می‌کرد و از حیثیت مردم جانانه دفاع می‌نمود. اما متأسفانه با شهادت مظلومانه‌ی رهبر شهید^(۵) مجتمع آموزش عالی شهید بلخی^(۵) نیز تعطیل شد.

دیگر از فعالیت‌های استاد شهید را می‌توان به طرح راه اندازی دانشگاه بامیان اشاره کرد که طرح اولیه این دانشگاه را ارایه کرد. امروزه دانشگاه بامیان؛ پذیرای هزاران دانشجو، در رشته‌های مختلف است، طرح تأسیس آن از سوی رهبر شهید^(۵) ارایه گردیده است. اما چون رهبر شهید^(۵) به شهادت رسید، این کار به‌وسیله آقای خلیلی دنبال شد و دو سال بعد از شهادت رهبر، در سال ۱۳۷۵ افتتاح، و با پذیرش ۶۰۰ دانشجو و جذب ۳۴ استاد، عملاً کارش را آغاز کرد که فعلاً یکی از بهترین دانشگاه‌های علمی کشور به شمار می‌رود (حیلمی، ۷۱). بنابراین می‌توان گفت: یکی از یادگارهای ماندگار رهبر شهید^(۵) دانشگاه بامیان است که در محروم‌ترین نقطه‌ی کشور واقع شده است.

تلاش‌های رهبر شهید^(۵) در اخذ بورس تحصیلی برای تحصیل دانشجویان مستعد، در خارج از کشور، یکی از موارد آینده‌نگری ایشان است. بر اساس همین تلاش‌های استاد شهید بود که در بهار ۱۳۷۴ بعد از شهادت رهبر شهید^(۵) کشور آذربایجان ۵۰۰ نفر را در دانشگاه‌های خود بورسیه نمود و تا چند سال پیش این روند ادامه داشت (یاد یار مهربان، ۱۳۸۸: ۱۴).

توجه به مراکز فرهنگی و پشتیبانی از آن‌ها، یکی از کارهای رهبر شهید^(۵) بود. به‌عنوان نمونه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان یکی دیگر از یادگارهای رهبر شهید^(۵) است که در آن تعدادی از نخبگان کشور، مشغول کارهای پژوهشی و تحقیقاتی شده و به بازسازی تاریخ و به انتشار فصلنامه‌ی وزین «سراج» همت گماشتند. تلاش برای ایجاد رسانه و شبکه‌ی رادیویی در بامیان، یکی از کارهای اساسی رهبر شهید^(۵) برای آینده جامعه بوده است.

۲-۳. استقامت و پایداری

استقامت و پایداری یکی دیگر از ویژگی‌های رهبر شهید^(ره) است. او از میان مردمی برخاسته بود که سال‌های سال بر آن‌ها ستم و تبعیض روا داشته شده و از حقوق اولیه و طبیعی خود محروم بودند و در برابر کسانی قرار داشت که برتری‌طلبی و زیاده‌خواهی جزء طبیعت و ذات آن‌ها گردیده بود. برای ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و به دور از تبعیض نژادی، مذهبی و سیاسی، صبری و استقامت و پایداری لازم بود. زندگی او چه در دوران مقاومت علیه اشغالگران و چه در دوران مقاومت در برابر زیاده‌خواهان برای تثبیت حقوق مردم، بیانگر صبری بی‌حد و حصر او در برابر حوادث سخت و طوفان‌های شدید و مشکلات طاقت‌فرسا است. همین خصیصه سبب شده بود که او از یک فرد مبارز به تبلور آرمان یک ملت تبدیل شود؛ زیرا او با پایداری و استقامت بی‌نظیرش شخصیت ملیت‌های محروم و زجرکشیده افغانستان، به‌ویژه شیعیان را احیا نمود و برای آنان آرمان و هدف ایجاد کرد و اعتماد به نفس داد و به محرومیت‌ها، رنج‌ها و دردهای تاریخی و مشکلات موجودشان، آشنا ساخت و انرژی عظیم نهفته در درون توده مردم را، جهت رفع تبعیض‌های ناروا و مناسبات ناعادلانه در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اداری و فرهنگی به کار انداخت و در راستای تحقق خواسته‌های مشروع و به حق ملیت‌های محروم و ستمدیده، آن‌ها را بسیج و به بهترین وجه ممکن سازمان‌دهی و متشکل ساخت. بدین‌سان پروسه‌ی وحدت توده‌های زجرکشیده و عدالت‌خواه افغانستان را به زیباترین شکل، طراحی و ساختمان آن را معماری نمود و چون از خود گذشته و در مردم و منافع و خواسته‌های آنان ذوب شده بود، امروزه به‌عنوان نماد پایداری، صبر و استقامت در میان مردم مطرح بوده و همه‌ی عدالت‌خواهان و انسان‌های آزاده به او عشق ورزیده و او را تجسم عینی صبر، استقامت و پایداری می‌دانند.

۳-۳. دقت در مصرف بیت‌المال

یکی دیگر از ویژگی‌های رهبر شهید^(ره) دقت در مصرف اموال عمومی است. او در طول مدت مسئولیت خویش، در دوره جهاد و در دوره مقاومت امکانات وسیعی از اموال عمومی را در اختیار داشت. برای خودش و خانواده‌اش زراندوزی نکرد و اصلاً به فکر تجمل و زندگی مرفه و تجملی نبود و حتی هیچ‌گاه از او نشنیدیم که به فکر غذای لذیذتر و لباس نوتر برای خودش باشد و حتی به دلیل این که شرعاً مستطیع نیست در طول عمرش به زیارت حج نرفت،

با این که در سال های مهاجرت هر سال صدها نفر از مجاهدین و مهاجرین را رایگان به حج می فرستاد، اما خودش از این امکانات استفاده نکرد. تنها در سال های پیش از ۱۳۵۷ پدرش برای او و برادرش پول فرستاده بود که به حج بروند، ولی در آن سال هم نتوانست ویزای عربستان را به دست بیاورد. شهید مزاری در دوره تحصیل در مدرسه دینی نیز برخلاف عرف و رویه حوزات علمیه شیعه، از بیت المال یعنی از خمس و سهم امام استفاده نکرد و پدرش شخصاً هزینه او را تأمین می کرد (دانش، ۱۳۹۶). اما به گفته ی یکی همراهان شهید مزاری^(۹) در مصرف آن بسیار دقیق و سخت گیر بوده است: برخلاف تبلیغات بدخواهان و حسودان ایشان در مصرف بیت المال بسیار سخت گیر بود به گونه ای که معروف شده بود پول گرفتن از مزاری کاری ساده ی نیست. همین سخت گیری ایشان موجب گلایه ی خیلی از دوستان و هم سنگران شان شده بود. ولی اگر تشخیص می داد که مصرف آن به مصلحت جامعه اسلامی تمام می شود، از خرج آن ابایی نداشت (واعظی، همان: ۹۴).

رهبر شهید^(۹) هیچ وقت حاضر نبود تا امکانات جهت منافع شخصی اش مصرف شود. یکی از یاران رهبر شهید چنین می گوید: در یکی از مسائل که دشمن در آن برای درهم کوبیدن عزت مردم ما علیه رهبر شهید^(۹) زیاد سرمایه گذاری کرده بود، با دو دوست دیگر نزد ایشان رفتیم و تقاضای پول برای خنثی کردن توطئه دشمن کردیم. چون مسئله کمی مربوط به ایشان می شد، علی رغم اصرار و توجیه ما، صریحاً جواب داد و با ناراحتی گفت: «امکانات که در اختیارم است، مربوط به حزب است و به عنوان امانت در دست من است و باید در جهت مصالح حزب و مردم مصرف کنم نه این که برای مصالح شخصی خود. آیا وجدان سالم این را قبول می کند که من به کسی از پول بیت المال بدهم تا برایم رأی بدهد هرگز این کار را نمی کنم» (همان).

۳-۴. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی یک عنصر بسیار مهم دیگر در تفکر استاد مزاری بود. اصولاً شهید مزاری بدین باور بود که وحدت ملی بین مردم افغانستان هم زمانی به صورت مؤثر و واقعی تأمین می شود که عدالت هم تأمین شود، یعنی همه اقوام و حتی همه افراد به حقوق اساسی و آزادی های مشروع خود به صورت برابر دست پیدا کنند. زیرا با وجود تبعیض و محرومیت و یا استبداد

و انحصار نمی‌توان از وحدت ملی سخن گفت. بدون عدالت اجتماعی ادعای وحدت ملی تنها یک شعار پوچ و بی محتوا خواهد بود.

در این رابطه نکته قابل تأکید این است که در مورد اصل وحدت ملی همه مردم افغانستان مخاطب استاد مزاری هستند که باید کوشش کنند که به وحدت ملی مردم افغانستان ارج بگذارند. اما در اصل عدالت اجتماعی، مخاطب شهید مزاری عمدتاً اقوام دیگر و مخصوصاً حکومت‌ها هستند که نسبت به هزاره‌ها عدالت را تأمین کنند. چون هزاره‌ها بر دیگران ظلمی نکرده‌اند تا مخاطب این شعار باشند. هزاره‌ها نه قدرت داشته‌اند و نه ثروت. همه قدرت و ثروت و امکانات و منابع کشور در اختیار دیگران بوده است. اما در وحدت ملی ما مکلف هستیم که در کنار دیگران باشیم و در غم و شادی آنان شریک باشیم (دانش، ۱۳۹۶).

نتیجه‌گیری

رهبر شهید^(ه) از نظر ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی یک انسان نمونه بود و تمام خصلت‌های انسانی، یک‌جا در او جمع شده بود. وجود همین خصیصه‌های انسانی، از او رهبری مقتدر و نمونه ساخته بود، نام و یاد استاد شهید در دل بسیاری از مردم تاهنوز جای دارد. امروزه کمتر رهبری را سراغ داریم که متصف به این اوصاف باشد. در حقیقت رهبر شهید، خصلت‌هایی انسانی را در سایه پرهیزکاری و زهد، ریاضت و اقتدا به پیشوایان دینی کسب کرده بود. از این‌رو، به شخصیت قابل احترام برای همگان تبدیل گردید. استاد شهید خود و اندیشه خویش را وقف خدمت رسانی به جامعه محروم و کشورش کرده بود و بهترین حالت برای رهبر شهید، رفع مشکل جامعه و سرانجام شهادت در کنار مردمش بود.

رهبر شهید، راهبردهای را برای رفع تبعیض‌های ناروا و مناسبات ناعادلانه در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اداری و فرهنگی طراحی کرد. در راستای تحقق خواسته‌های مشروع و تأمین حقوق ملیت‌های ستمدیده، آن‌ها را بسیج و به بهترین وجه ممکن سازمان‌دهی کرد. بدین‌سان پروسه‌ی وحدت توده‌های عدالت‌خواه افغانستان را به زیباترین شکل، طراحی کرد و چون از خود گذشته و در مردم و منافع و خواسته‌های آنان ذوب‌شده بود، امروزه به‌عنوان نماد پایداری و استقامت، همه‌ی عدالت‌خواهان و انسان‌های آزاده به او عشق ورزیده و او را تجسم عینی زهد، صبر، استقامت می‌دانند.

منابع

قرآن کریم.

۱. حلیمی، علی «شیعیان افغانستان، فرصت‌ها و تهدیدها»، فصلنامه سخن صبا، سال دوم، شماره سوم.
۲. خبرنامه وحدت، ش ۷۳.
۳. دانش، سرور (۱۳۹۲)، ویژه‌نامه راه ناتمام، جامعه باز، سال اول، ش ۱۹۷، ۲۳ حوت.
۴. _____ (۱۳۹۶)، «شهید مزاری؛ پیوند امروز، دیروز و فردا»، کابل، روزنامه افغانستان ما، ۲۲ حوت.
۵. دولت‌آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش.
۶. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، به کوشش: مرکز نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول
۷. _____ (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری)، به کوشش: عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.
۸. واعظی، حمزه (۱۳۷۸) زنده‌تر از تو کسی نیست، کمیسیون فرهنگی، هفته‌نامه وحدت.
۹. هفته‌نامه وحدت، ش ۱۹۶.
۱۰. یاد یار مهربان (۱۳۸۸)، ویژه‌نامه پانزدهمین سالگرد رهبر شهید، اصفهان.

جاذبه و دافعه رهبر شهید

■ خالق داد ناصری*

◀ چکیده

جاذبه و دافعه دو نیروی متضادی است که در وجود یک انسان جای می‌گیرد اما میزان آن بستگی به نوع روابطی دارد که فرد دارای جاذبه و دافعه با هم نوعان خود برقرار می‌کند؛ زیرا جذب و دفع، برپایه‌ی سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت استوار است. پس جاذبه و دافعه گویای شخصیت هر شخصی است که از این دو نیرو برخوردار است اما مقدار جاذبه و دافعه و نیز مثبت بودن و یا منفی بودن شخصیت آن‌ها بستگی به این دارد که چه عناصری را به خود جذب می‌کند و چه عناصری را از خود دفع می‌کند. عوامل تأثیرگذار در جذب و دفع، نقش اصلی را در مثبت بودن و منفی بودن شخصیت انسان‌ها دارند. بررسی سیرتاریخی از زندگی رهبر شهید و نیز بعد از گذشت بیست و چهار سال از شهادتش نشان داده است که وی از میزان جاذبه و دافعه بالایی برخوردار بوده است. عوامل تأثیرگذار در جاذبه و دافعه رهبر شهید، هم میزان جذب و دفع وی را بالا برده است و هم عناصر مثبت را در جاذبه و عناصر منفی را در دافعه او قرار داده است. احیای هویت، عدالت خواهی، ساده زیستی، دین مداری، انسجام تشکیلاتی و کاریزمایی، از ویژگی‌های برجسته‌ی هستند که عوامل جاذبه و دافعه شهید مزاری قرار گرفته‌اند و با همین ویژگی‌ها، چهره‌های مثبت را به خود جذب نموده است و نیروهای انحصار طلب، قوم‌گرا، منفعت طلب و خیانت کار را از خود دفع کرده است.

واژگان کلیدی: شهید مزاری، جاذبه، دافعه، احیای هویت، عدالت خواهی، انحصار طلبی، قوم‌گرایی.

* کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی



طرح مسئله

شخصیت‌های تاریخ ساز در هرملتی از جاذبه و دافعه‌ی نسبی برخوردارند اعم از این که نقش مثبت ایفا کرده باشند و یا منفی. میزان جاذبه و دافعه‌ی شخصیت‌ها بستگی به عواملی دارد که در جاذبه و دافعه‌ی آنها تأثیرگذارند و از همین طریق جایگاه مثبت و منفی آن‌ها نیز مشخص می‌گردد. رهبر شهید یکی از این شخصیت‌هاست. وی در تاریخ معاصر افغانستان از جاذبه و دافعه‌ی بالایی برخوردار است هر چه زمان می‌گذرد این واقعیت بیش‌تر معنی پیدا می‌کند. این مقاله در مقام پاسخ دادن به این پرسش است که چه عواملی در جاذبه و دافعه‌ی استاد مزاری بنیانگذار جنبش عدالت‌خواهی نقش داشته است؟ برای پاسخ صحیح به این پرسش، مقاله حاضر ابتدا به مفهوم شناسی این دو واژه می‌پردازد و به دنبال آن، میزان و عوامل جاذبه و دافعه‌ی رهبر شهید را مورد بررسی قرار می‌دهد. بدیهی است که از این رهگذر، عمل کرد مثبت وی نیز به خوبی روشن خواهد شد.

۱. مفهوم شناسی

جاذبه و دافعه در معانی متعددی به کار می‌رود. اما یکی از معانی این دو واژه فقط برای انسان کاربرد دارد. در این صورت جاذبه عبارت است از «خصوصیت یا حالتی در کسی که توجه و علاقه دیگران را به خود جلب می‌کند.» (انوری، ۱۳۸۱: ۳؛ ۲۰۵۹) در مقابل، دافعه عبارت از «مجموعه صفات و خصوصیتی است که افراد ناهمگون و بدخواهان و مخالفان را پس می‌زند» (انوری، ۱۳۸۱: ۴؛ ۲۹۷) مراد از جذب و دفع در این مقاله به همین معنا است یعنی «جذب و دفع‌هایی هستند که در میان افراد انسان در صحنه حیات اجتماعی وجود دارد» (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۶؛ ۲۲۴) در نتیجه «قسمت عمده‌ای از دوستی‌ها و رفاقت‌ها، و یا دشمنی‌ها و کینه‌ها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع‌ها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی‌ریزی شده است.» (مطهری، پیشین: ۲۲۴)

۲. دسته بندی انسان‌ها از نظر جاذبه و دافعه

در یک دسته بندی کلی، انسان‌ها از نظر جاذبه و دافعه به چند گروه تقسیم می‌شوند: افرادی که نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه موج مخالف ایجاد می‌کنند و نه موج موافق. یک دسته

موجوداتی هستند بی‌ارزش و انسان‌های پوج و تهی» (مطهری، پیشین: ۲۲۶). افرادی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند؛ اینگونه افراد کوشش می‌کنند با هر کسی بسازند ولی موفق نیستند زیرا کسانی که با همه می‌سازند معمولاً آدم‌های بی‌هدف هستند. اگر انسانی دارای هدف باشد طبعاً افرادی هم فکر را به خود جذب می‌کند و افرادی که هم فکر نیستند از خود دفع می‌کند. (مطهری، پیشین: ۲۲۷). افرادی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند؛ اینگونه افراد دشمن سازند نه دوست ساز. اینگونه افراد «فاقد خصایل مثبت انسانی می‌باشند زیرا اگر از خصایل انسانی بهره‌مند بودند گروهی ولو عده قلیلی طرفدار و علاقه‌مند داشتند» (مطهری، پیشین: ۲۳۱). افرادی که هم جاذبه دارند و هم دافعه دارند؛ این افراد «انسان‌های هستند با مسلک که در راه عقیده و مسلک خود فعالیت می‌کنند، گروه‌هایی را به سوی خود می‌کشند، در دل‌های به عنوان محبوب و مراد جای می‌گیرند و گروه‌هایی را هم از خود دفع می‌کنند و می‌رانند؛ هم دوست سازند و هم دشمن ساز؛ هم موافق پرور و هم مخالف پرور» (مطهری، پیشین: ۲۳۲) افرادی که هم جاذبه و هم دافعه دارند دو گونه هستند: عده‌ای دارای جاذبه و دافعه ضعیف هستند؛ این گونه افراد آدم‌های معمولی هستند که در یک محیط کوچک نقش ایفا می‌کنند. دسته دیگر؛ دارای جاذبه و دافعه قوی هستند؛ البته میزان جاذبه و دافعه اینگونه افراد بستگی به این دارد که «پایگاه‌های مثبت و پایگاه‌های منفی در روح آن‌ها چه اندازه نیرومند باشد» (مطهری، پیشین: ۲۳۲) به طور کلی افراد مهم کسانی هستند که از نظر جاذبه و دافعه قوی هستند. بهر میزانی که جاذبه و دافعه یک فرد قوی باشد دلیلی بر بزرگی اصل شخصیت اوست و تمام رهبران و لیدرهای جهان حتی جنایتکاران حرفه‌ای از چنین نیرویی برخوردار هستند زیرا «تا در روح کسی نقاط مثبت نباشد هیچ گاه نمی‌تواند هزاران نفر سپاهی را مطیع خویش سازد» (مطهری، پیشین: ۲۳۲) اما محور شدنش هیچ وقت دلیلی بر خوب بودن او نیست و نمی‌تواند معیار برای ستایش کردن او باشد. ستایش افرادی با جاذبه و دافعه بستگی به این دارد که این افراد چه عناصری را دفع و یا جذب می‌کنند. «هر شخصیتی هم سنخ خود را جذب می‌کند و غیر هم سنخ را از خود دور می‌سازد» (مطهری، پیشین: ۲۳۳)

۳. رهبر شهید از نظر جاذبه و دافعه

رهبر شهید دارای جاذبه و دافعه قوی بود. این نوع از جاذبه و دافعه در ایشان هم در دوران حیات (و به خصوص در زمان رهبری حزب وحدت و مقاومت غرب کابل) قابل درک است

و هم بعد از شهادتش جدی تر و محسوس تر است. شاید بتوان گفت در تاریخ افغانستان اگر جاذبه و دافعه رهبر شهید بی نظیر نباشد قطعاً کم نظیر است. هم چنین رهبر شهید از این نظر که نسبت به چه عناصری جاذبه و دافعه دارد، در تاریخ افغانستان بی نظیر و استثنا است برای این که برخی از شخصیت های تاریخ ساز افغانستان مانند عبدالرحمن و یا مسعود و... اگر چه از نظر جاذبه و دافعه قوی بودند اما عناصری را که جذب و یا دفع کرده اند متفاوت از آن عناصری است که در جاذبه و دافعه رهبر شهید وجود دارد. عواملی که در جاذبه و دافعه عبدالرحمن و مسعود دخیل هستند بیشتر معیار مذمت برای آن ها قرار گرفته اند برای این که قبیله گرایی، انحصار طلبی، خوش خدمتی برای اجانب، غصب، تبعیض، ظلم و... از جمله عواملی هستند که در کارنامه آن ها ثبت گردیده اند. (صدیق فرهنگ، ۱۳۷۴: ۱؛ ۳۹۱؛ شهید مزاری، ۱۳۸۶: ۲۷۲) و بر اساس همین عوامل منفی، عناصر جاذبه و دافعه در آن ها شکل گرفته اند. در مقابل، عوامل شکل دهنده در جاذبه و دافعه رهبر شهید بر پایه عدالت، دفاع، انحصار شکنی، ظلم ستیزی و وحدت طلبی قرار دارند.

ناریان مر ناریان را جاذب اند // نوریان مر نوریان را طالب اند (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۶۴)
جنبش هر کس به سوی جاذب است // جذب صادق نه چو جذب کاذب است (مولوی، ۱۳۸۶: ۵۴۶)

۴. ابعاد جاذبه و دافعه رهبر شهید

ابعاد جاذبه و دافعه رهبر شهید با گذشت زمان بیشتر معنا پیدا می کند. این ابعاد در آغاز شکل گیری حزب وحدت که قدرت هزاره ها جوانه زده بود، زیاد محسوس نبود فقط در غرب کابل، در دهه هفتاد و توسط هزاره های کابل مطرح بود. مقاومت غرب کابل و شهادت بابه مزاری همه چیز را تغییر داد. اکنون که در آستانه ی بیست و چهارمین سالگرد شهادت رهبر شهید قرار داریم ابعاد جاذبه و دافعه ی وی به مراتب روشن تر شده است که در سه مورد، جای می گیرد:

۴-۱. بُعد جمعیتی

بُعد جمعیتی جاذبه و دافعه رهبر شهید شامل طیف وسیعی از اقوام و ملیت ها است. این بُعد در میان همه اقوام و ملیت های افغانستان و خارج از افغانستان و در میان روشنفکران و مردم عادی و نیز در بین شیعه و سنی وجود دارد. رهبر شهید به میزان جمعیتی که او را می شناسند،

حُب و بُغض ایجاد کرده است. عده زیادی از طرفداران بابۀ مزاری در فضای مجازی، مجلات، روزنامه‌ها، سخنرانی‌ها از او به عنوان یک شخصیت فراملّی یاد می‌کنند که برای اجرای عدالت و احیای هویت مبارزه نمود. هنرمندان نیز به قدر توان از طریق کارهای هنری مثل نقاشی، خطاطی، شعر، اجرای سرود، دکلمه، حکاکی و...، همه ساله در تلاش هستند الگوی عدالت خواهی و شیوۀ هویت سازی رهبر شهید را برای نسل آینده به نمایش بگذارند. اما عده‌ای هم تلاش می‌کنند که از رهبر شهید یک چهره‌ی منفی بسازند. این عده بیشتر از طریق ایراد ابهامات و شبهات در شیوۀ مبارزاتی رهبر شهید، بغض خود را ابراز می‌دارند و چه بسا رهبر شهید را به قوم گرایی متهم می‌کنند. به همین خاطر، میلیون‌ها نفر در کاروان حُب و بُغض رهبر شهید در حرکت هستند و روز به روز به جمعیت آن افزوده می‌شود.

۴-۲. بُعد زمانی

گذر زمان، مقاومت غرب کابل به رهبری بابۀ مزاری را به درستی تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که وی آن‌چه را که داشت در طبق اخلاص گذاشت و یکجا برای عدالت خواهی و احیای هویت مردم خود و همه‌ی محرومان تقدیم کرد. به دنبال آن هر چه زمان سپری می‌شود وزن جاذبه و دافعه رهبر شهید سنگین تر می‌شود زیرا تنها در بستر زمان است که قدرت درک واقعیت‌های تاریخی فراهم گردیده و داده‌های تاریخ به شکل مداوم و پیوسته از عصری به عصر دیگر و از نسل امروز به آیندگان منتقل می‌شود. به همین خاطر است که دشمنان و دوستان رهبر شهید دوشادوش زمان در حرکتند و هر چه زمان طولانی می‌شود جاذبه و دافعه نیز پررنگ تر می‌شوند.

۴-۳. بُعد مکانی

غرب کابل دهۀ هفتاد با همان شکل زمانۀ خودش ارزش فوق العاده برای معرفی رهبر شهید و نیز ایجاد حُب و بُغض برای دوستان و دشمنانش دارد. در واقع رهبر شهید باید با غرب کابل زمانۀ خودش معرفی شود و از این طریق است که جاذبه و دافعه به معنای واقعی کلمه برای رهبر شهید متبلور می‌شود و صفوف واقعی دوستان و دشمنان وی به درستی از همدیگر تفکیک می‌شود به خاطر این که «جغرافیا زادگاه تاریخ است، مادر و پرورنده آن است و خانه- ای است که تاریخ در آن انضباط می‌پذیرد» (ویل دورانت، ۱۳۷۴: ۱۷۴) غرب کابل دهۀ هفتاد زادگاه تاریخ مقاومت و شیوۀ رهبری بابۀ مزاری است. ریشه‌های حُب و بُغض و میزان جاذبه

و دافعه رهبر شهید را باید در جغرافیای غرب کابل مربوط به زمان خودش جستجو کرد. همین جغرافیایی کوچک از آن جای که تاریخ معاصر هزاره‌ها را به رهبری شهید مزاری به صورت قهرمانانه و متفاوت از تاریخ گذشته هزاره‌ها در درون خود جای داده است، همزادپنداری را با جغرافیایی خارج از خودش به وسعت پنج قاره به وجود آورده است. لذا مقاومت غرب کابل به رهبری شهید مزاری باعث همزادپنداری بین هزاره‌های استرالیا، اروپا، آمریکا و آسیا گردید چون هویت آن‌ها برخواسته از احیای هویت هزاره‌ها در غرب کابل است. هزاره‌ها بدون مقاومت غرب کابل و بدون رهبری شهید مزاری نه شناخت درست از خود پیدا می‌کردند و نه به جایگاه جهانی می‌رسیدند و نه پیوند همدردی میان شان به وجود می‌آمد. در واقع خلق جغرافیای جدید ریشه در احیای هویتی دارد که در غرب کابل دهه‌ی هفتاد ریشه دوانده و پیوند درونی بین هزاره‌ها ایجاد کرده است نه در تذکره و شناسنامه که از این حیث هرگز شباهت حاصل نمی‌شود.

۵. عوامل جاذبه رهبر شهید

شناخت عوامل جاذبه رهبر شهید، بخش مهمی از تاریخ مقاومت دهه هفتاد غرب کابل را تشکیل می‌دهد. شناخت این عوامل به ما کمک می‌کند که هم شیوه‌های مبارزاتی او را بشناسیم و هم ویژگی‌های رهبری او را درک کنیم. و هم چالش‌ها و نیازهای درون قومی خود را به درستی تحلیل نمائیم. در یک نگاه کلی، این عوامل عبارتند از:

۵-۱. احیای هویت

«هویت» از مسائل مهم در مطالعات فرهنگی است؛ «زیرا مطالعات فرهنگی به بررسی بافت‌های می‌پردازد که در آن‌ها و به واسطه‌ی آن‌ها، افراد و گروه‌ها هویت یا درک خود از خویش را می‌سازند، پیرامون آن به توافق می‌رسند و از آن دفاع می‌کنند» (ادگار، ۱۳۸۷: ۲۹۵). هویت «بر بنیاد شاخه‌های فرهنگی نظیر زبان، مذهب، آداب و رسوم و پیشینه تاریخی» تعریف می‌گردد. (صالحی، ۱۳۸۸: ۶۶) هویت دارای ابعاد فردی، اجتماعی، قومی و دینی است. هویت اجتماعی ناظر به «توقعات و انتظاراتی است که دیگران در باره ما دارند» (بارکر، ۱۳۹۱: ۳۹۲) و «این که چه کسی هستیم و دیگران کیستند و درک دیگران از خودشان و افراد دیگر چیست». (صالحی، ۱۳۸۸: ۳) هویت فردی بر بنیاد شرح حال و ویژگی‌های شخصی بنا شده (صالحی، ۱۳۸۸: ۶۱) و «تصورات شفاهی است که در باره خود به کار می‌بریم» (بارکر، ۱۳۹۱: ۳۹۲).

هویت قومی هزاره‌ها عبارتند از: «قیافه‌ی زرد، شکل بادامی، لهجه هزاره‌گی، کلاه عرق چینی، گت برکی و...» اما هویت دینی هزاره‌ها با «مسلمان بودن، شیعه بودن و دوازده امامی بودن و...» قابل تعریف است. با توجه به این ویژگی‌ها، هویت هزاره‌ها ارزش معنایی برای فرد و جامعه هزاره پیدا می‌کند. حاکمان قبیله‌ای افغانستان در طول سه قرن و به خصوص بعد از دوره‌ی عبدالرحمن تلاش نمودند که هویت دینی و هویت قومی هزاره‌ها را زیر سؤال ببرند تا تمام ارزش‌ها و افتخارات مادی و معنوی که دارند، مایه‌ی ننگ و حقارت برای انسان هزاره به حساب آیند؛ به دلیل این که حاکمان قبیله‌گرا در جغرافیای افغانستان با گذشت زمان پیوسته از یک طرف ادبیات هژمونی برای خود تولید می‌کردند آن‌هم به نمایندگی از یک قوم. از طرف دیگر مرتب رعیت‌مداری را برای دیگر اقوام و به خصوص برای هزاره‌ها فرهنگ‌سازی می‌کردند. در این میان، عمل کرد استبدادی عبدالرحمن با استفاده از خود باختگی اربابان هزاره و فتوای ملاهای احساساتی سنی مذهب، نقش اصلی در هویت زدایی هزاره‌ها داشت. عبدالرحمن بعد از سرکوب هزاره‌ها، کوشش کرد انسانیت قوم هزاره را زیر سؤال ببرد. در چنین بستر است که انسان هزاره متصف به بهایم صفت، بوزینه هیئت و خرس صورت، می‌گردد (صدیق فرهنگ، ۱۳۸۴: ۱؛ ۳۰۴).

هزاره‌ها با چنین وضعیتی ادامه‌ی حیات داده و باور نمودند که افغانستان سرزمین افغان‌ها است و از این طریق هویت خود را از دست دادند. به این معنا که هم نگاه حکومت قبیله‌گرا نسبت به هزاره‌ها نگاه تحقیرآمیز بود و هم نگاه خود هزاره‌ها به خودش تحقیرآمیز بود. مثلاً در میان پدران ما که از پدرکلان‌های خود یاد گرفته بودند، معروف بود که می‌گفتند: «بچه هزاره به پادشاهی نمی‌رسد» و یا می‌گفتند «هزاره به مجتهدی نمی‌رسد» با این حرف‌ها خود باوری از هزاره‌ها سلب شده بود. حتی در برخی موارد هزاره‌ها در فراموشی هویت خود به جایی رسیده بودند که از طریق نمادهای قوم حاکم برای خود کسب افتخار می‌کردند به عنوان مثال، در نام‌گذاری فرزند به جای حسین علی، عوض علی و... نام‌های زلمی، توریالی و... را انتخاب می‌کردند و یا از طریق پوشش لباس‌های قوم حاکم برای خود کسب غرور می‌کردند. رهبر رشید در چنین موقعیتی در میان هزاره‌ها آمد و هویت مذهبی و قومی هزاره‌ها را احیا کرد و نگاه تحقیرآمیزی را که دیگران نسبت به هزاره‌ها داشتند تغییر داد. در واقع رهبر شهید هم ارزش‌ها و نگرش‌های مثبت برای هزاره‌ها احیا کرد و هم نگرش‌ها و ارزش‌های کاذب

دیگران نسبت به خود آن‌ها و هزاره‌ها را تغییر داد. این چنین بود که خود تبدیل به آینه هویت نمای هزارگی گردید:

این خانه بی حضور تو نور و نمک نداشت // آینه‌ای برای «هویت» درک نداشت
تو آمدی که سهم همه سنگ و سُرَب بود // آینه‌ای برای «هویت» درک نداشت
(عزیزی، ۱۳۹۶: ۳۵۵)

رهبر شهید برای احیای هویت مذهبی و قومی هزاره‌ها، اقدامات ذیل را انجام داد:

۵-۱-۱. دفاع از موجودیت هزاره‌ها

یکی از ترفندهای اساسی حاکمان قوم‌گرای افغانستان، دادن اطلاعات غلط از نفوس هزاره‌ها بود. براساس همین اطلاعات غلط، موجودیت فیزیکی تأثیرگذار هزاره‌ها را انکار می‌کردند. در کتاب گیتاشناسی کشورها در بیان جمعیت اقوام افغانستان آمده است: «۶۰٪ مردم افغانستان پشتون، ۳۰٪ تاجیک، ۵٪ ازبک، ۵٪ هزاره و غیره هستند» (محجوب، ۱۳۶۴: ۳۰) بر مبنای همین اطلاعات غلط است که تصمیم‌گیری‌های غلط صورت می‌گیرد. رهبر شهید در این زمینه می‌گوید: «برادرانی که در پیشاور نشسته بودند، گفتند که شیعه‌ها در افغانستان، دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه‌ی دو درصد یا سه درصد حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد» (مزاری، ۱۳۹۳: ۸۴) بر بنیاد چنین واقعیت تلخ است که تغییر جدی در شیوه و راهبرد مبارزاتی رهبر شهید ایجاد می‌شود: «پس ما که تا حالا در سر و صورت هم می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد، وقتی که ما در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی‌خودی است. باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم. ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم؛ روی این مسئله بود که حزب وحدت تشکیل شد.» (مزاری، ۱۳۹۳: ۸۴) رهبر شهید گام اول احیای هویت را از همین نقطه شروع کرد و تمام قد از موجودیت هزاره‌ها دفاع نمود و جان خود را در همین مسیر فدا نمود:

این هویت و امدار خون توست // آفتاب آسیا مرهون توست (جوادی، ۱۳۸۷: ۵۲)

۵-۱-۲. شعار «هزاره بودن ننگ نباشد»

تنوع رنگ و نژاد افراد در جوامع بشری یکی از زیباترین پدیده‌های خلقت است اما هیچ‌گاه معیار برتری قرار نمی‌گیرد و صرفاً بیانگر تمایزات ظاهری است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ

مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»؛ (حجرات/۱۳)

ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. اما متأسفانه؛ حاکمان استبدادی افغانستان و به خصوص عبدالرحمن به جای این که از ظرفیت تنوع قومی برای پیشرفت کشور استفاده نمایند، تفاوت نژادی را ابزار سرکوب و تحقیر قرار داده بودند. به همین خاطر است که رهبر شهید براساس اسناد قطعی تاریخ می‌گوید: «... هزاره‌ها نه تنها متواری شدند، بلکه هویت و عزت‌شان هم محو شد و به یک ملت بسیار ذلیل، حقیر و حتی به ننگ اجتماعی تبدیل شد» (مزاری، ۱۳۹۳: ۲۲۰) رهبر شهید به خوبی درک کرده بود که باید هزاره‌ی کنونی تغییر کند و هویت خودش را احیا کند زیرا آدم بی‌هویت به خودش باور ندارد تا چه رسد به حقوقش باور داشته باشد. به قول داستایفسکی «آدم بیچاره از یک گلیم پاره پوره هم بی‌ارزش‌تر است و نمی‌تواند امیدی به جلب احترام دیگران داشته باشد» (یفسکی، ۱۳۸۹: ۱۲۱) به همین خاطر است که رهبر شهید می‌گوید: «حالا درست است که ما در این جا کاری نکردیم، جایی نگرفتیم، حکومت تشکیل ندادیم؛ ولی با مقاومت، با برکت جهاد، با فداکاری مردم خود، یک عزت و هویت پیدا کردیم آن عزت این است که می‌گوییم: ما یکی از اقوام افغانستان هستیم، در این خانه مشترک، دیگر هزاره بودن ننگ نباشد؛ اگر افغان‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها به اسلام فخر می‌کنند، ما هم مسلمان هستیم و به اسلام فخر می‌کنیم» (مزاری، ۱۳۹۳، ۲۲۱) این گام دومی بود که هزاره‌ها از طریق باورهای دینی و قومی خودش به هویت دینی و قومی رسیدند.

همان که خواند سرود ستم شکستن را // شکست ظلمت «جرم هزاره گفتن را»
همان که داد به نسل خموش «قرن خموش» // هزار حنجره جرئت گلوی گفتن را (عزیزی، ۱۳۹۵: ۳۳۴)

۵-۱-۳. عدالت‌خواهی

بهترین تعریفی که می‌توان برای عدالت داشت تعریفی است که امام علی^(ع) در نهج البلاغه دارد. امام علی^(ع) می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»؛ (صبحی صالح، ۴۳۷، ۵۵۳) عدل عبارت است از هرچیزی در جای خود قرار گرفتن. وقتی گفته می‌شود شهید مزاری عدالت خواه بود به همین معنا است. از نگاه رهبر شهید همه اقوام افغانستان باید از حقوق مساوی

برخوردار باشند؛ لذا می‌گوید: «ما معتقد هستیم در این‌جا، مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب، همدیگر را تحمل نکنند؛ در صدد حذف یکدیگر نباشند. چه از نگاه اقوام چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب، و روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم، برای همه احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس‌شان می‌خواهیم» (مزاری، ۱۳۹۳: ۲۵۹) در واقع وقتی که رهبر شهید، هزاره‌ها را به خودباوری رساند و آن‌ها را در عرض اقوام دیگر قرار داد در گام سوم، مردم هزاره را به عنوان یک قوم تصمیم‌گیرنده در کنار دیگر اقوام مطرح نمود و خواهان اجرای عدالت گردید.

عدالت را تو نقش لوح دل‌ها کردی و رفتی // شهامت را به زیبا شرح و معنا کردی و رفتی (فیاضی، ۱۳۹۶: ۳۵۸)

۵-۱-۴. مرجعیت دینی

مرجعیت دینی از دو جهت برای یک ملت اهمیت دارد: اول این که همان‌گونه که ظهور مرجعیت سیاسی از درون یک قوم نشان از استعداد، قدرت و صلابت آن قوم در دنیای سیاست است، پیدایش مرجعیت دینی که برخاسته از یک ملت و یک قوم باشد نیز بیان‌گر توانائی، اقتدار و پیشینه دینی برای آن قوم است. دوم این که تاثیر جهان‌بینی و ادراک ضرورت، نقش اساسی در فتوای یک مرجع دینی دارد. به قول شهید مطهری «فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان‌بینی‌اش در فتوایش زیاد تأثیر دارد... اگر کسی فتوای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آن‌ها در مسائل زندگی توجه کند می‌بیند که چگونه سوابق ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتوایش تأثیر داشته به‌طوری که فتوای عرب بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می‌دهد و فتوای شهری بوی شهری.» (مطهری، ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۸۲) حزب وحدت به رهبری بابا مزاری با در نظر داشت اهمیت فوق، مسئله مرجعیت را به‌صورت رسمی از درون قوم هزاره‌ها مطرح نموده و رسمیت داد و این کار نقش مهمی در احیای هویت دینی هزاره‌ها داشت.

۵-۱-۵. ایجاد تشکیلات فراگیر سیاسی

اگر چه رهبر شهید زمان کمی، رهبری هزاره‌ها را به عهده داشت ولی در عین حال توانست در گام اول، طیف وسیعی از هزاره‌ها را زیر چتر یک تشکیلات رسمی قرار دهد و

در گام دوم، این امکان را به وجود آورد که همکاری منسجم تشکیلاتی را برای اولین بار در تاریخ هزاره‌ها تمرین نماید. شهید مزاری، وحدت عملی برای هزاره‌ها به جود آورد و در چارچوب یک تشکیلات منظم هم اعتماد به نفس بالا برای پیروانش ایجاد کرد و هم ظرفیت بالای هزاره‌ها را به رخ دیگران کشاند. رهبر شهید نشان داد که اگر یک محوریت درستی بین هزاره‌ها وجود داشته باشد برای رسیدن به خواسته‌هایش از هر مانعی عبور خواهند کرد.

هدف تو سربلندی قومونا بود // بسی خدمت تورا د یاد مو آسته (مرادی، ۱۳۸۷، ۱۳۰)

۲-۵. ساده زیستی

رهبر شهید هرگز ثروت را پلی برای رسیدن به قدرت قرار نداد. با تمام ساده زیستی، رهبری مردم خودش را به عهده گرفت چون درد مردم خودش را از نزدیک حس کرده بود. بعد از رسیدن به رهبری نیز هیچ‌گاه از امکانات حزب برای زندگی شخصی استفاده نکرد. دوست و دشمن به ساده زیستی رهبر شهید اعتراف دارند. هیچ کسی نمی‌تواند زندگی ساده او را انکار کند. وی حتی نخواست یک خانه محقر برای مادر، همسر و دخترش تهیه نماید بدیهی است چنین رهبری در قلب مردمش جای می‌گیرد.

هرچند خلاصه بود و پر پینه، ولی // در باطن خود هزار و یک گلشن بود (موحد بلخی،

۱۳۸۷: ۱۳۸)

آن مرد که جز لباس پشمینه نداشت // در سینه بغیر زخم دیرینه نداشت

در زندگی از مال و منال دنیا // جز رنج من و تو هیچ گنجینه نداشت (رحیمی، ۱۳۹۶: ۳۵۶)

۳-۵. دین‌مداری

دین‌مداری در فرهنگ هزاره‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد. به همین خاطر، از قدیم الایام تحصیل کرده‌های دینی هزاره‌ها از مقبولیت اجتماعی فراوانی برخوردار بودند. رهبر شهید نیز از آن جایی که تربیت یافته‌ی مراکز دینی بود، عزت را برای مردم خود با زبان دین بیان نمود. تمام خواسته‌های باب‌ه مزاری، مبنای قرآنی دارد. وی بر اساس متون دینی برای مردم خود مطرح نمود که «ما عاشق قیافه‌ی کسی نیستیم» (مزاری، ۱۳۹۳: ۱۰۶) زیرا تفاوت‌های ظاهری صرفاً برای این است که انسان‌ها همدیگر را بشناسند. «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»؛ (حجرات/ ۱۳) و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. یا «هزاره بودن برای ما ننگ نباشد» (مزاری، ۱۳۹۳: ۲۷۴) زیرا «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ (حجرات/ ۱۳) گرامی‌ترین شما

نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. یا «واحدهای اداری باید عادلانه باشد» (مزاری، ۱۳۹۳: ۱۹۰) زیرا قیام به عدالت از اهداف ارسال پیامبران است «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ (حدید/ ۲۵) به یقین ما پیامبران خویش را با معجزات به رسالت فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به دادگری برخیزند. یا «وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می دانیم» بر اساس آیهی شریفه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (نساء/ ۱۴۶) و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید. در پرتو چنین آرمانهای متعالی بود که بسیاری دلباخته استاد شهید شدند.

رهبر شهید با همین منطق قرآنی در گفتار و رفتار خود در میان پیروانش جاذبه ایجاد نمود.

۴-۵. قدرت رهبری

رهبر شهید در دوران رهبری هزاره‌ها در غرب کابل علاوه بر این که از تجربه‌ی کافی برای رهبری برخوردار بود او یک چهره کاریزما و دارای جاذبه‌ی شخصیتی بود. منشأ اقتدار فرمندی یا شخصیتی «همان جاذبه یا امتیاز شخصیتی فرد است که او را از افراد عادی متمایز ساخته، در مقام رهبری قرار می‌دهد. پیروان یا زیردستان، بر مبنای همین امتیاز از او اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند» (علاقه‌بند، ۱۳۹۲: ۱۷۳) به همین خاطر بود که رهبر شهید خیلی زود و در مدت کوتاهی تبدیل به یک چهره‌ی مطرح در بین قوم و کشور خود و تا حدودی در سطح جهان مطرح شد. به قول رویش «مزاری به عنوان یکی از مهندسان طرح حزب وحدت، استعداد و توانایی مدیریت سیاسی خود را در گیرودارهای دشوار به اثبات رسانید. او در عرصه‌ی عمل، از همه‌ی همراهان خود پیش افتاد و در واقع الگویی از رهبری و مدیریت را اختیار کرد که او را از جنبه‌های مختلف در میان همتایان تشکیلاتی و رقبای سیاسی اش در عرصه‌ی ملی متمایز ساخت» (رویش، ۱۳۹۱: ۸۹) چنین شیوه‌ی رهبری بود که وی را در قلب یکایک مردم مناطق مرکزی و در خانه‌های محقر و در دورترین نقاط هزاره‌جات جای داد. شیوه‌ی رهبری بابه مزاری جاذبه‌ی را خلق نمود که همانند امواج در درون خانه‌ها نفوذ کرده بود و ثمره آن در نسل جدید و فرزندان فردای بابه محسوس است.

کوه و دشت و جنگل و انبوه، سبز // آرمانت کوه اندر کوه، سبز (جوادی، ۱۳۸۷: ۵۱)

۶. عوامل دافعه

رهبر شهید قبل از رسیدن به مقام رهبری هزاره‌ها اگرچه برای خود دشمن ساخته بود اما بیش‌ترین دشمنان را بعد از رهبری حزب وحدت ساخت و نیروی دافعه را بالا برد. دشمن سازی و تقویت دافعه رهبر فقید، ریشه در چهار عامل اساسی دارد. اوج شخصیت رهبر شهید، زمانی نمایان می‌شود که این چهار عاملی تأثیرگذار در دافعه‌ی وی را به خوبی بشناسیم. مبارزه با این عواملی چهارگانه که ریشه در سه قرن دارد، کار سخت و دشوار بود اما وی توانست عملی نماید. شناخت این عوامل در شناخت دشمن و تاریخ منفی هزاره‌ها نقش اساسی دارد. این عوامل عبارتند از:

۶-۱. انحصار گرایی

سلسله حاکمان افغانستان بر اساس عمل کردی که از خود به جای گذاشته‌اند، نشان می‌دهد که در واقع حکومت از آن یک تعداد آدم‌های جاه طلبی بوده است که به نام قوم و ملت خاصی مطرح می‌کردند. در زمان رهبری بابه مزاری حکومت نامشروع و غیر قانونی ربانی از این نوع حکومت به حساب می‌آید زیرا حلقات تصمیم گیرنده در حکومت وی بیش از این که تاجیک تبار باشد پنجشیری و بدخشانی بود که در تشکیلات شورای نظار جای گرفته بود. رهبر شهید، حکومت ربانی و مسعود را نمونه بارز انحصار گرایی می‌دانست و معتقد بود که جاه طلبی‌های آن‌ها عامل اصلی درگیری‌های کابل گردید و رفتار آن‌ها هیچ ربطی به قوم تاجیک ندارد. (مزاری، ۱۳۹۳: ۱۴۶) بدیهی است روحیه عدالت خواهی هرگز با استبداد که زایده انحصار گرایی است، سازگاری ندارد. روحیه عدالت خواهی که سهم عادلانه برای همه اقوام را پایه ریزی می‌کند تنها راهی است که انحصار گرایان را از صحنه بیرون می‌کند. رهبر شهید با همین روش ساختار انحصار گرایی را بهم ریخت و انحصار گرایان را با خود دشمن ساخت.

۶-۲. قوم گرایی

متأسفانه در افغانستان در طول تاریخ، شعارها دینی بوده اما عمل کردها، قومی است رهبر شهید در سخنرانی ۵ جدی ۱۳۷۳ به همین نکته اشاره می‌کند و چند نمونه را برای اثبات این مطلب بیان می‌کند.

نمونه اول

آقای محسنی (شیخ آصف) در سخنرانی خود مکرر می گفت و اعلان می کرد که اگر روزی در افغانستان آتش بس شود، من در مکه رفته دو صد رکعت نماز می خوانم! و اگر روزی در بین شیعیان وحدت شود، من در مکه رفته هزار رکعت نماز می خوانم!... اما روزی که ما به خاطر حفظ موجودیت تشیع و هزاره در افغانستان تصمیم گرفتیم که وحدت کنیم، آقای محسنی می گفت که اولین شرط ما در وحدت، بی شرط بودن وحدت است؛ یعنی کسی شرط قائل نشود. شش نفر از اعضای شورای مرکزی اش در بامیان آمد، وحدت را امضا کرد و برگشت. آقای محسنی که تا حالا خلاف مبنای فکری اش شعار می داد، فکر کرد که تا حالا که جنگ را تقویت می کردم و اختلاف بود، من وحدت را شعار می دادم؛ حالا که این ها آمده وحدت کرده اند دیگر چه بگویم؟ این بود که از بی شرط بودن وحدت گذشت؛ سه شرط ماند! اعضای شورای مرکزی در بامیان نشستند هر سه شرط را قبول کردند؛ اما وقتی خارج رفتیم، نه شرط شد، دوازده شرط شد؛ ... بعد آقای محسنی می رود پاکستان و کسانی که موجودیت ما را در افغانستان نفی کرده بودند، می گوید که این حزبی که در بامیان تشکیل شده، حزب هزاره هاست و در آینده از شما حقوق می خواهد. (مزاری، ۱۳۹۳: ۲۸۱)

نمونه دوم

آقای محسنی به آن ها (احزاب اهل سنت در پاکستان) می گوید: «شما باید مرا تقویت کنید؛ من از نگاه تشکیلاتی چهارده سال مبارزه کرده ام، آیت الله هم هستم، امکانات بدهید! از این که وحدت جا بیفتد جلوش را می گیرم؛ من با شما هیچ اختلاف ندارم. وقتی که این مسئله پیش می آید، در پاکستان به تقویت آقای محسنی می پردازند، مولوی خالص هم قبلاً شعارهایش داده است، (من با شیعه ها نمی نشینم) در یک مصاحبه ای که با خبرنگار انگلیسی دارد؛ آقای محسنی در کنارش نشسته است. این خبرنگار، از مولوی خالص بازخواست می کند که تو می گفتی من شیعه ها را قبول ندارم؛ حالا که آقای محسنی در کنارت هست، چطور است؟ مولوی خالص واضح می گوید که محسنی از ماست» (مزاری، ۱۳۹۳: ۲۸۲)

نمونه سوم

وقتی که حزب وحدت تشکیل شد، جناب آقای جاوید - بعد از آن که میثاق وحدت را در بامیان امضا کرد- خارج رفت و بنای مخالفت گذاشت. بعداً ما هم به عنوان هیئت خارج رفتیم، آقای سیرت طالقانی - که معتقد است ازبک و هزاره و این‌ها همه یک قوم‌اند و در این مورد مصاحبه هم کرده- نزد جاوید می‌رود و می‌گوید که صلاح در این است که شما یک‌جا باشید؛ چون یک قوم هستید، یک مردم هستید. در این‌جا آقای جاوید برای او می‌گوید که ما این‌ها را چنگیز می‌دانیم؛ اگر این‌ها مجتهد شوند، از این‌ها تقلید نمی‌کنیم! (مزاری، ۱۳۸۳: ۳۰۲)

براساس نمونه‌های فوق، فاکتور قوم‌گرایی یک عامل مهم در ایجاد نیروی دافعه برای رهبر شهید بود چون وی با طرح عدالت‌خواهی و سهم عادلانه برای همه اقوام، اصل سیستم قوم‌گرایی را زیر سؤال برد. قوم‌گرایی هرگز با اجرای عدالت سازگاری ندارد. در واقع با قوم‌گرایی، عدالت قربانی می‌شود و انسانیت انسان‌ها زیر سؤال می‌رود. بابه مزاری با طرح عدالت‌خواهی، قوم‌گرایی را به شدت به چالش کشاند و قوم‌گرایان را از خود دور کرد.

۶-۳. منفعت طلبی

تشکیل حزب وحدت به رهبری بابه مزاری برای این بود که هزاره‌ها برای رسیدن به حقوق خود باید از مرجعیت واحدی پیروی نمایند. عده‌ای از رهبران احزاب منحل که موقعیت قبلی خود را در حزب وحدت از دست داده بودند، مخالفت درون حزبی را دامن زدند و به جای این که منافع جمعی را لحاظ نمایند به منفعت شخصی پرداختند. البته دلیل عمده‌ی این رفتار در این است که نخبه‌های هزاره سبقه‌ی سیاسی ندارند و صرفاً در حال تمرین کردن در امور سیاسی هستند. به جزء از رهبر شهید که یک چهره‌ی استثنائی بود و با درک درست از تاریخ، زمان و جغرافیای افغانستان توانست نسخه نو برای زندگی اقوام محروم و به خصوص برای هزاره‌ها تولید نماید، بقیه رهبران هزاره نتوانستند درک درست از رهبری شهید مزاری، خواسته‌ها و دوستان و دشمنان مشترک مردمش داشته باشند. به قول مولوی:

نقش او را کی بیابد هر شغال // بلکه فرع نقش او یعنی خیال (مولوی، ۱۳۸۶: ۶۴۳)

چنین چهره‌های جهادی که بر اساس منافع جمعی حرکت نکردند نیز در ردیف مخالفان رهبر شهید قرار گرفتند.

۶-۴. خیانت

یکی از عوامل مهمی که در دافعه‌ی رهبر شهید جای دارد، خیانت است. رهبر شهید نقش خاینان و ستون پنجم را به مراتب خطرناک‌تر از جنگ می‌داند و می‌گوید: «دوران عبدالرحمن وقتی که مردم ما در مقابل این حکومت ظالم و جابر ایستادند، هفت سال جنگیدند و عبدالرحمن تمام توطئه‌هایی که بلد بودند، در این دوره علیه مردم ما کار گرفتند. لشکر از تمام نقاط افغانستان جمع کردند؛ از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستادند. شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کردند، فتوا گرفتند برای این مسئله که این‌ها رافضی‌اند و کافرند! کارساز نشد. ولی آمدند از بین ما خاین تربیت کردند و وادار کردند که به ملت خیانت کنند. این مسئله کارساز شد» (شهید مزاری، ۱۳۹۳: ۳۴۲) رهبر شهید در باره جنگ افشار می‌گوید: «باز یکبار دیگر تاریخ تکرار شد و کسانی پیدا شدند که برای منصب و برای پول، سرنوشت شما را به معامله کشاند و در حق شما خیانت کردند» (شهید مزاری، ۱۳۹۳: ۱۴۳) رهبر شهید در موارد مختلفی از سخنرانی‌هایش تأکید می‌کند که مواظب خیانت کاران باشید و نگذارید با سرنوشت شما معامله شود. متأسفانه عده‌ی بودند که پیام رهبر شهید را به درستی دریافت نکردند و با خیانت خود بر پیکره‌ی جامعه هزاره ضربه زدند و مصداق این شعر قرار گرفت:

ترا کی می‌شناسد حق فروشان؟ // تو را یاران سرو پا می‌شناسد (رضایی، ۱۳۸۷: ۸۳)

نتیجه

داده‌های این مقاله نشان می‌دهد که رهبر شهید در بالاترین حدی از جاذبه و دافعه در میان شخصیت‌های تاریخ ساز افغانستان و تا حدودی در ردیف شخصیت‌های مبارز مطرح جهان قرار دارد و هرچه زمان سپری می‌گردد عوامل تاثیرگذار در جاذبه و دافعه‌ی وی بیش‌تر نمایان می‌شود. هرچند رهبر شهید در زمان حیات خود و نیز بعد از شهادتش طرفداران زیادی را با خود، همراه کرده است و روز به روز همراهان دیگری نیز بر طرفدارانش افزوده می‌شود اما دشمنان زیادی را نیز برای خود خلق کرده است زیرا جذب دوستانی بدون دشمن سازی تنها هنرش در این است که تربیت چاپلوسان را رونق می‌دهد. در مقابل، دشمن سازی بدون توجه به جاذبه دوستی، آموزشگاه جلادان را گسترش می‌دهد. شهید مزاری چاپلوسان و جلادان را در صف دشمنان خود قرار داد تا هم حصار تاریخ سه قرن گذشته را بهم بریزد و هم زنجیره‌ی خوش خدمتان را سست نماید و عاملان آن را به پیروانش معرفی نماید. بر این اساس، جاذبه و

دافعه خود را در چارچوب عدالت تعریف کرد تا انسانیت انسان را که در سه قرن در افغانستان به فراموشی رفته بود بازگرداند. بدون تردید تز عدالت خواهی رهبر شهید در گذر زمان تفسیر خواهد شد برای این که زمان حیاتش گنجایش و ظرفیت تفسیر اندیشه عدالت خواهی او را نداشت. هدف از طرح عدالت خواهی رهبر شهید، مشارکت همه ی اقوام در تصمیم گیری بود. او به خوبی درک کرده بود که اگر قدرت صرفاً برای هزاره ها باشد باز هم عدالت قربانی خواهد شد. از طرف دیگر شهید مزاری با احیای هویت هزاره ها بر طرفداران درون قومی و دشمنان بیرون قومی خود افزود لذا در تز مبارزاتی شهید مزاری، احیای هویت نقش کلیدی در جاذبه و دافعه ی وی دارد زیرا هویت دینی و مذهبی هزاره ها مسیر تاریخ دوستان و دشمنان شهید مزاری را به کلی تغییر داد. نگاهی هزاره ها را هم نسبت به خودش و هم نسبت به دیگران تغییر داد و نگاهی دیگران را نیز نسبت به هزاره ها تغییر داد. چنین شیوه ی مبارزاتی رهبر شهید برای جزیره های قدرت انحصاری قابل قبول نبود.

منابع

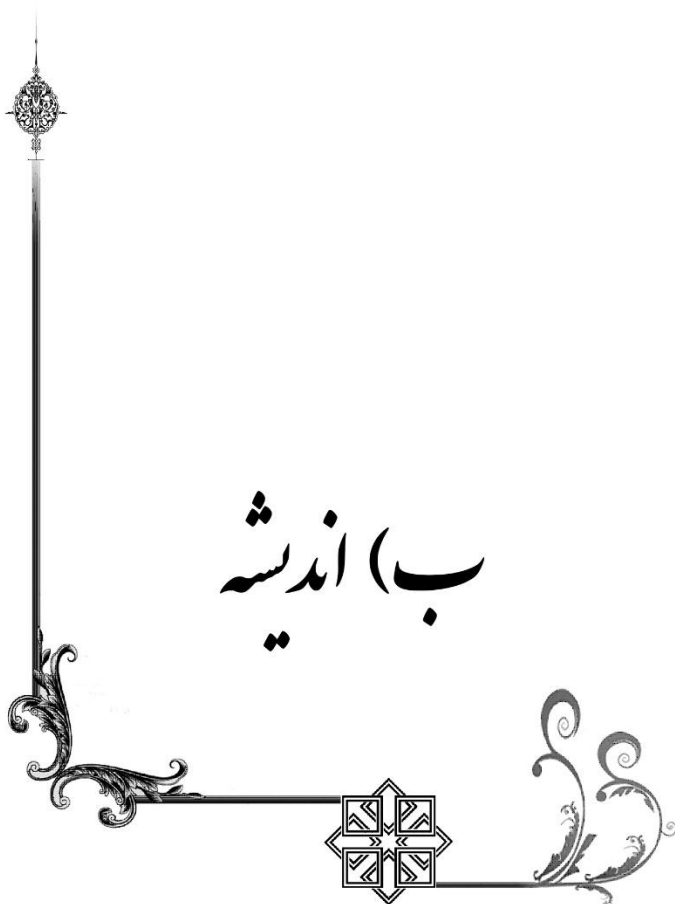
قرآن کریم.

نهج البلاغه

۱. آنتون، چخوف (۱۳۵۳)، هنر درک زمانه، ترجمه: مرتضی حقیقت، تهران، انتشارات چکیده، چاپ اول.
۲. ادگار، اندرو، پتر سچ و یک (۱۳۸۷)، مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی، ترجمه: مهران مهاجر، محمد نبوی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ اول.
۳. انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
۴. بارکر، کریس (۱۳۹۱)، مطالعات فرهنگی (نظریه و عمل کرد)، مترجمان: مهدی فرجی / نفیسه حمیدی، تهران، انتشارات پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم.
۵. بلخی، مولانا جلال‌الدین (۱۳۸۶)، مثنوی معنوی، تهران، انتشارات اردیبهشت، چاپ دوم.
۶. جوادی، غلام‌علی، باغبان (۱۳۸۷)، تبر و باغ گل سرخ، قم، انتشارات معصومین (ع)، چاپ اول.
۷. داستایفسکی، فیودور (۱۳۸۹)، بیچارگان، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
۸. رحیمی، بشیر (۱۳۹۶)، آن مرد که جز لباس پشمینه نداشت، سومین ویژه‌نامه خورشید عدالت، مجمع علمی- فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان.
۹. رضایی، محمدعارف (۱۳۸۷)، شعر خونین، تبر و باغ گل سرخ، قم، انتشارات معصومین (ع)، چاپ اول.
۱۰. رویش، عزیز (۱۳۹۱)، بگذار نفس بکشم، کابل، انتشارات تاک، چاپ اول.
۱۱. صالحی، سید رضا (۱۳۸۸)، انسجام ملی و تنوع فرهنگی، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، چاپ اول.
۱۲. صدیق فرهنگ، میر محمد (۱۳۷۴)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، انتشارات محمد وفائی، چاپ اول.
۱۳. عبیدی، حسین و انصاری، عبدالمعبود (۱۳۸۷)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، نشر دانژه، چاپ سوم.
۱۴. عزیزی، محمد (۱۳۹۵)، چه شام‌های سیاه سپیده خوانی کرد، دومین ویژه‌نامه خورشید عدالت، مجمع علمی- فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان.
۱۵. _____ (۱۳۹۶)، سپیدار ستبر، سومین ویژه‌نامه خورشید عدالت، مجمع علمی- فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان.
۱۶. علاقه‌بند، علی (۱۳۹۲)، مدیریت عمومی، تهران، نشر روان، چاپ بیست و ششم.
۱۷. _____ (۱۳۹۴)، مبانی نظری و اصول مدیریت آموزشی، تهران، نشر روان، چاپ بیست و ششم.

۱۸. فیاضی، عباس (۱۳۹۶)، بطلان چلیپا، سومین ویژه‌نامه خورشید عدالت، مجمع علمی- فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان.
۱۹. محبوب، محمود و یآوری، فرامرز (۱۳۶۴)، گیتاشناسی کشورها، تهران، انتشارات گیتاشناسی، چاپ سوم.
۲۰. مرادی، ضامن‌علی (۱۳۸۷)، وصیت‌نامه، تبر و باغ گل سرخ، قم، انتشارات معصومین (ع)، چاپ اول.
۲۱. مزاری، عبدالعلی [۱۳۹۳]، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید مزاری)، کابل، انتشارات امیری.
۲۲. _____ (۱۳۸۶)، منشور برادری (مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و پیام‌های رهبر شهید)، قم، مرکز فرهنگی- اجتماعی سراج، چاپ اول.
۲۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱)، مجموعه آثار ۱۶، قم، انتشارات صدرا، چاپ ششم.
۲۴. _____ (۱۳۹۵)، مجموعه آثار ۲۰، قم، انتشارات صدرا، چاپ نهم.
۲۵. موحد بلخی، سید حسین (۱۳۷۸)، تبر و باغ گل سرخ، قم، انتشارات معصومین (ع)، چاپ اول.
۲۶. ویل و آریل دورانت (۱۳۷۴)، درآمدی بر تاریخ تمدن، ترجمان: احمد بطحایی، خشایار دیهیمی، محمود مصاحب، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

ب) اندیشه



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۶

شهید مزاری و مهندسی نظام سیاسی عدالت‌محور

■ محمد نوری *

◀ چکیده

افغانستان در حیات سیاسی خود تجربه‌های خون‌باری را پشت سر گذاشته است. این کشور همواره دست‌خوش بی‌ثباتی، استبداد، انحصار، کشتار و قساوت بوده؛ حاکمان مستبد و قبیله‌سالار بر آن فرمان رانده است. ریشه‌های بحران از کجا ناشی می‌شود؟ علل و عوامل این بحران چیست و چگونه می‌توان از آن عبور کرد؟ به نظر می‌رسد ریشه‌های اساسی بحران، نظری و تئوریک است تا صوری و روبنایی. نظام‌های سیاسی در افغانستان فاقد یک الگوی اخلاقی و به دور از واقعیت‌های اجتماعی بوده است. بناءً راه‌حل پناه بردن به نظریات و الگوهای هست که هم اخلاقی باشد و هم مطابق واقعیت‌های اجتماعی افغانستان. ادعای این مقاله این است که آراء و اندیشه‌های شهید مزاری^(ره) از چنین ظرفیتی برخوردار است. از این رو تلاش می‌کند با واکاوی اندیشه سیاسی رهبر شهید گفتمانی را از ایشان فراروی شما قرار دهد و «مهندسی نظام سیاسی عدالت‌محور» را به نمایش گذارد. در این گفتمان، عدالت دال مرکزی و سایر مفاهیم سیاسی دیگر دال شناور در گفتمان شهید مزاری^(ره) قلمداد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عدالت، قومیت، قوم‌گرایی، فرهنگ سیاسی، اندیشه سیاسی و...

مقدمه

افغانستان کشوری است که در طول حیات سیاسی خود با فراز و فرودهای زیادی مواجه بوده است. بی‌ثباتی، ناامنی و جنگ جزء لاینفک تاریخ سیاسی این سرزمین بوده است. در این سرزمین سیاست و قدرت با قتل و کشتار و غارت عجین شده است. استبداد، انحصار، خشونت و تبعیض مولد قدرت بوده است. نظام‌های سیاسی در این کشور به جای خدمت به مردم و شهروندان، ابزار برای غارت یک قشر و طبقه‌ای و گروه قومی و قبیله‌ای خاص بوده است. از این رو پرسش از نوع نظام سیاسی که بتواند امنیت، ثبات، توسعه و رفاه را برای مردم و شهروندان تامین کند، یک پرسش اساسی و کلیدی و در عین حال ضروری و مهم تلقی

*. دانش آموخته علوم دینی، فوق لیسانس علوم سیاسی و استاد دانشگاه نا صرخ‌سرو بلخی - دایکندی

(eisa_mn@yhoo.com).



می‌شود. چرا که فقط در سایه یک نظام سیاسی مقتدر، فراگیر و مشروع هست که امید به امنیت، ثبات، توسعه و رفاه بوجود می‌آید. و نظام‌های سیاسی فاقد اقتدار، نامشروع و فاقد عدالت نه تنها معضلی را از کشور حل نمی‌کند که خود نیز به عنوان یک عامل بازدارنده عمل خواهد کرد. از آنجای که نظام‌های سیاسی در افغانستان فاقد مشروعیت لازم، نا عادلانه، مردم-ستیز و فاقد اقتدار لازم بوده‌اند، در نهایت ما با بی‌ثباتی، نا امنی، بحران، جنگ و در کل با خشونت‌های متوالی روبرو بوده‌ایم. از این رو در وضعیت کنونی این پرسش که چه نظام سیاسی می‌تواند افغانستان را از این وضعیت نجات داده و خشونت‌های متوالی را به حد اقل برساند یک پرسش حیاتی است. تجربه‌های تاریخی در جوامع مختلف بیان گر آن است که نظام سیاسی می‌تواند به چنین موفقیت دست پیدا کند که در ضمن پذیرفتن واقعیت‌های اجتماعی آن سرزمین، فراگیر، مشروع و مقتدر هم باشد. به عقیده ما در شرایط کنونی افغانستان، تنها نظام سیاسی که می‌تواند به چنین موفقیتی دست یازد «نظام سیاسی عدالت محور» است. مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با واکاوی در اندیشه سیاسی شهید مزاری^(۵) چنین نظام سیاسی را مهندسی کند. چرا که ما معتقدیم که در عصر تاریکی تاریخ معاصر افغانستان تنها روزنه‌ای که می‌توان به آن امید بست، حیات سیاسی، اجتماعی و فکری شهید مزاری^(۶) است. با مدد گرفتن از اندیشه‌ها و تفکر سیاسی شهید مزاری^(۷) می‌توان به چنین نظام سیاسی دست یافت.

پرسش‌های تحقیق

این مقاله تلاش می‌کند تا به این پرسش کلیدی پاسخ دهد که شهید مزاری با توجه به ساختار قومی و مذهبی افغانستان چه نوع نظام سیاسی را مهندسی می‌کند؟ مبنای او برای مهندسی نظام سیاسی که با واقعیت‌های اجتماعی افغانستان منطبق باشد، چیست؟ و چه مؤلفه‌های اساسی را می‌توان در ارتباط با مبنای که دارد، صورت بندی کرد؟

فرضیه تحقیق

فرضیه‌ای که مورد آزمون قرار گرفته است، این است که شهید مزاری با توجه به ساختار قومی و مذهبی و نیز با توجه به پیشینه‌ای تاریخی و اجتماعی که مملو از استبداد و انحصار بوده است؛ در این سرزمین نظام سیاسی عدالت محور را مهندسی می‌کند. او نه تنها از لحاظ تئوریک

به این نظام سیاسی وفادار هست، بلکه فراتر از آن برای احیاء و توسعه این نظام سیاسی دست به اقدامات عملی نیز زد و برای تحقق آن حیات خود را نیز قربانی کرد.

روش و چارچوب تحلیل

چارچوبی که برای تحلیل از آن استفاده شده است، روش گفتمان است. گفتمان را چه به عنوان یک نظریه، چه به عنوان یک پارادایم و چه به عنوان یک روش در نظر بگیریم در تحلیل پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی کاربردی زیاد پیدا کرده است (مارش، ۱۳۸۴: ۱۹۶). افراد و اشخاص زیادی از آن سود جسته‌اند که ما نیز برای تحلیل این مقاله آن را مناسب یافتیم. در نظریه گفتمان زبان نقش کلیدی دارد. در واقع زبان است که دست‌رسی به واقعیت را امکان پذیر می‌سازد. گفتمان‌هاست که واقعیت را معنی‌دار می‌سازد.

گفتمان و نظریه‌های گفتمانی قرائت‌های متفاوتی دارد. از کسانی که در این خصوص شهرت خوبی به دست آورده و دیدگاهش هم تا حدودی مورد پسند و کاربرد قرار گرفته است لاکلا و موف است. از نظر لاکلا و موف گفتمان منظومه معنایی است که واژه‌ها و نشانه‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند و در پیوند با یکدیگر مجموعه‌ای معناداری را می‌آفرینند. هر گفتمان از دو نوع دال تشکیل شده است. یکی دال مرکزی و دیگر دال‌های شناور. دال مرکزی نشانه‌ای هست که دیگر نشانه‌ها در پیوند با آن شکل می‌گیرد و معنی‌دار می‌شود. در هر گفتمانی مجموعه‌ای از نشانه‌ها در یک زنجیره‌ای هم عرض، در کنار هم و در مقابل یک غیر قرار می‌گیرد. هژمونی، غیریت، بی‌قراری و قدرت مهم‌ترین عناصر یک گفتمان را تشکیل می‌دهد. (حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۸۴) در واقع گفتمان حوزه‌ای است که مجموعه‌ای از نشانه‌ها در آن شبکه‌ای را به وجود می‌آورد و در درون آن شبکه‌ای معانی ثبت می‌شود. هر نشانه‌ای که وارد این شبکه می‌شود و در آن جا به واسطه عمل مفصل بندی با نشانه‌های دیگر یک شبکه‌ای معنایی را بوجود می‌آورد. این شبکه‌ای معنی‌دار تا زمانی که قدرت توجیه را در اختیار دارد و می‌تواند در برابر گفتمان‌های رقیب ادبیات لازم را بازتولید کند و هژمونی خود را حفظ کند ادامه خواهد یافت و در غیر آن ممکن است که مغلوب گفتمان‌های رقیب شده، جای خود را به یک آلترناتیو بدهد. براساس این چارچوب از منظر شهید مزاری «مهندسی نظامی سیاسی» به گونه‌ای مفصل بندی می‌شود که عدالت به عنوان دال مرکزی و سایر مولفه‌های سیاسی به عنوان دال‌های شناور فضایی را به وجود می‌آورد که نظام سیاسی عدالت محور شکل می‌گیرد.

در این مفصل بندی عدالت مبنا و اساس و دال های شناور و در ار تباط با عدالت معنی و مفهوم پیدا می کند، که اگر عدالت وجود نداشته باشد دال های دیگر نیز تهی خواهد شد.

مفاهیم

(۱) قومیت

بر اساس کاوش های انجام شده می توان اذعان کرد که تعریف دقیق و مورد توافق برای مفهوم قومیت، ارائه نشده است. در یک تعریف: قومیت میراث فرهنگی مشترک است. مفهوم قومیت اشاره به مردمی دارد که ریشه و اصل و نسب مشترک، اجداد مشترک و خصیصه ها و ویژگی های فرهنگی مشترک و قابل تشخیص دارند (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۲۸۷) و شبیه همین تعریف را گیدنز ذکر می کند. گیدنز می نویسد: «قومیت گروهی از انسان هاست که دارای ویژگی های فرهنگی مشترک هستند که این ویژگی ها آن ها را از سایر گروه های جمعیتی جدا می سازد. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۹۲).

در یک نگاه کلی می توان دو نوع تفسیر از قومیت را از هم دیگر تفکیک کرد. در یک تفسیر قومیت با نژاد و خون قرابت پیدا می کند در حالیکه در برداشت دیگر بیشتر با ارزش های فرهنگی قرابت و هم خوانی پیدا می کند. در کل امروزه تعریف قومیت بیشتر با بعد فرهنگی هم خوانی دارد. براین اساس قومیت به گروه های انسانی اطلاق می شود که دارای زبان، تاریخ، مذهب، فرهنگ و حتی خاطرات مشترک هستند.

(۲) قوم گرایی

مفهوم قوم گرایی ارتباط مستقیم با مفهوم قومیت دارد. قوم گرایی مفهومی است که نماد عینی آن را می توان در افغانستان مشاهده کرد. قوم گرایی به رفتار و قضاوت و اعتقادی اطلاق می شود که براساس آن فرد و گروه هنجارها و ارزش های قومی خود را در مرکز قرار می دهند و هنجارهای قومی خود را برتر از هنجارهای و ارزش های قومی دیگران می دانند (احمدی، ۱۳۸۲: ۹۳).

(۳) عدالت

عدالت یکی از مفاهیم پیچیده ای است که در طول تاریخ دچار دگردیسی زیادی شده است. تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است. در حوزه اندیشه سیاسی اسلام حد اقل تعاریف زیر را می توان از هم دیگر متمایز ساخت: عدالت به معنی تساوی، برابری، تعادل، توازن اعطای کل ذی حق حقه، وضع کل شیء فی موضوعه (اخوان کاظمی، ۱۳۸۱: ۱۷). این تعاریف ضمن

این که تعاریف خوبی هستند، اما ممکن است ابهاماتی داشته باشد که نیازمند واکاوی بیش‌تر خواهیم بود (نوری، ۱۳۸۸: ۳۹). مقاله حاضر بیش‌تر با تعریف «اعطاء کل ذی حق حقه» هم‌خوانی دارد، به شرط این که مراد از حق، حق فطری و طبیعی باشد. این که انسان به حکم انسان بودن از آن برخوردار است و عدالت نتیجه‌ای است که می‌توان بر اساس آن برای تشخیص حق اقدام کرد.

اساسی‌ترین معیارهای عدالت برای سنجش حق، آن‌طور که در منابع مختلف ذکر گردیده؛ برابری، انصاف، اعتدال و آزادی است. اما حق، عبارت از آن چیزی است که یک بازی‌گر بر اساس استحقاق باید از آن برخوردار شود. اما معیارها، معیار اعتدال و موزون بودن به معنای قرارداد هر چیزی در جای خود و مطابق با شرایط و شأن آن است. معیار برابری به معنای نفی هرگونه تبعیض و رعایت استحقاق‌ها است. انصاف به منزله سومین معیار، جوهره عدالت است. انصاف وضعیتی است که در آن قدرت و ثروت به صورتی متناسب بین اعضا توزیع شده باشد. از سویی به معنای آن است که اعضا از دست‌آوردهای جامعه به صورت منصفانه بهره‌مند شده باشند. آزادی به مثابه آخرین معیار و قاعده سنجش عدالت به معنای رفع محدودیت و آزادی عمل برای رسیدن به حق یا ادای تکلیف به شمار می‌رود (خانی، ۱۳۷۴: ۳۳).

۴) فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی را تلقی مردم از نظام سیاسی و قدرت تعریف می‌کنیم. فرهنگ سیاسی یک جامعه عبارت است از: مجموعه باورها، گرایش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، معیارها و عقایدی که درطول زمان شکل گرفته و تحت تاثیر و قایع و تجربیات تاریخی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در قالب آن‌ها، نهادها، رفتارها، ساختارها و کنش‌های سیاسی برای نیل به هدف‌های جامعه شکل می‌گیرد (کاظمی، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

۵) اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی یک مفهوم عام و کلانی است که اصطلاحاً به هرگونه تلاش و فعالیت فکری در باره سیاست و پدیده‌های سیاسی گفته می‌شود. گاهی با فلسفه‌ای سیاسی هم‌خوانی دارد؛ هرچند که اندیشه سیاسی عام‌تر از فلسفه‌ای سیاسی است.

اهم مؤلفه‌های اساسی در اندیشه سیاسی شهید مزاری^(ه)

مؤلفه‌های اندیشه سیاسی شهید مزاری^(ه) به موارد زیر محدود نمی‌شود. علاوه بر موارد که ذکر می‌شود، مواردی دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد که در اندیشه سیاسی مزاری ضمن این که جایگاه دارد اهمیت نیز دارد. اما این جا تنها به چند مؤلفه‌ای مهم اشاره می‌کنیم که در این مؤلفه‌ها، عدالت نقش کلیدی دارد و سایر مفاهیم در ارتباط با مفهوم عدالت معنی و مفهوم پیدا می‌کند.

۱. عدالت اجتماعی

عدالت کانون مرکزی اندیشه شهید مزاری است. همه ادبیات سیاسی شهید مزاری^(ه) پیرامون مفهوم عدالت مفصل‌بندی می‌شود. عدالت اجتماعی در اندیشه سیاسی شهید مزاری^(ه) همه ابعاد حیات اجتماعی را در برمی‌گیرد. در بعد سیاسی؛ عدالت تمرکززدایی از قدرت و توزیع عادلانه قدرت میان همه شهروندان، اقوام و گروه‌های اجتماعی است. در بعد فرهنگی؛ عدالت توزیع عادلانه ارزش‌های فرهنگی جامعه مراد است. عدالت اقتصادی؛ توزیع برابر ثروت‌ها فرصت‌ها و امکانات جامعه است و در بعد اجتماعی؛ عدالت توزیع عادلانه منزلت اجتماعی میان همه شهروندان است. شهید مزاری در همه ابعاد مفهوم عدالت حرف دارد و سخن و اندیشه اش را بر مبنای عدالت توصیف و تبیین می‌کند.

۲. حاکمیت

حاکمیت لازمه یک نظام سیاسی است. به گونه‌ای که می‌توان گفت وجه ممیزه یک نظام سیاسی با سایر کانون‌های قدرت مربوط به حاکمیت می‌باشد. حاکمیت چیست؟ از آن کیست؟ از پرسش‌های اساسی است که در طول تاریخ مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به صورت جدی اما به عنوان یک مفهوم مدرن و آکادمیک اولین بار توسط ژان بدن مطرح گردید. ژان بدن حاکمیت را قدرت فایقه‌ای می‌داند که فراتر از آن قدرتی وجود ندارد. از نظر او حاکمیت دو رکن اساسی دارد. یکی دایمی بودن و دیگری مطلق بودن است (ژاک شوالیه، ۱۳۸۹: ۶۳). از این رو می‌توان گفت حاکمیت به مثابه رکن رکن قدرت از اصول اساسی یک نظام سیاسی است که اگر وجود نداشته باشد نهاد دولت با مجموعه‌ای از راهزنان چندان تفاوتی نخواهد کرد. اینکه حاکمیت از آن کیست و این حاکمیت چگونه اعمال می‌گردد؟ از پرسش‌های هست که در طول تاریخ بحث‌های زیادی شده است. نظریه مسلط این است که

حاکمیت از آن مردم است. با این گفته‌ها می‌توان همین پرسش را معطوف به اندیشه سیاسی شهید مزاری^(۳۰) مطرح کرد که از نظر شهید مزاری^(۳۱) حاکمیت از آن چه کسی است؟ با مراجعه به متون که از شهید مزاری^(۳۲) به یادگار مانده است می‌توان اذعان کرد که او حاکمیت را از آن مردم می‌داند و براین نکته سخت تاکید می‌کند: «این مردم است که باید بگویند که چه کسی باید حکومت کند. اگر مردم هم از گذشته‌ها شکایت دارند حق شان است؛ چرا که حاکمان حق طبیعی مردم را به نام قوم و قبیله از آنان غصب کرده است.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۱)

مزاری اعمال حاکمیت را یک حق برای مردم می‌داند و بر آن تاکید دارد که هیچ کسی نمی‌تواند این حق را به نام قوم، به نام رئیس قبیله، به نام مذهب و غیره از مردم غصب کند. مزاری به آن هم بسنده نمی‌کند که مردم این حق را دارند و باید از آن استفاده کنند، فراتر از آن برای این حق مبنای فلسفی و اخلاقی بیان می‌کند و آن اصل عدالت است. او می‌گوید: «ما مردم افغانستان هستیم، هیچ کسی را نفی نمی‌کنیم و هر کسی باید به حقوق شان برسد و هر کس در باره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ماست. اگر کسی بیاید نژاد خود را حاکم بسازد دیگران را نفی بکند این فاشیستی است و خلاف رسوم بین‌المللی» (همان، ۳۳).

مزاری بر حق تعیین سرنوشت تاکید می‌کند و بر این باور است که مردم حق تعیین سرنوشت خود را دارند. (همان: ۲۱)

۳. مشروعیت

مشروعیت به معنی توجیه قدرت است. در مشروعیت می‌توان از دو مبنا سخن گفت. یکی مبنای فلسفی و دیگری مبنای جامعه‌شناختی. در مبنای فلسفی ما بیش‌تر با مفهوم حقانیت مواجهیم، در حالی که در مبنای جامعه‌شناختی که مشروعیت از سوی اتباع لحاظ می‌شود با مقبولیت مواجهیم. (بشریه، ۱۳۸۲: ۳۲) در اندیشه شهید مزاری^(۳۳) هردو نگاه به وضوح پیداست. شهید مزاری^(۳۴) به عدالت که اساساً یک مفهوم فلسفی است، توجه نموده؛ نشان دهنده اهتمام او به مبنای فلسفی است و از این جهت که به نقش مردم در سهم‌گیری و رضایت و مشارکت در تصمیم‌گیری توجه جدی نموده، نشان دهنده اهتمام او به مبنای جامعه‌شناختی است. می‌توان اذعان کرد: شهید مزاری^(۳۵) ضمن این که مشروعیت نظام سیاسی را معطوف به عدالت می‌داند، عدالت را بنیان و اساس مشروعیت نظام سیاسی قلمداد می‌کند، رضایت مردم را نیز پایه و اساس مشروعیت نظام سیاسی می‌داند. در یکی از صحبت‌هایش می‌گوید: «هدف ما

تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی است. ما می‌خواهیم که ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به‌وجود بیاید که در آن از تبعیض، برتری‌طلبی، تفاخر، افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و هر رنگ و زبان که باشد برادرانه و برابانه زندگی کنند.» (مزاری، ۱۳۷۳: ۹) پس می‌توان گفت: از نظر شهید مزاری^(۷) رکن مشروعیت نظام سیاسی عدالت به مثابه یک مبنای فلسفی و مقبولیت نظام که ناشی از اعمال حق انتخاب و انتخاب شدن بدون تبعیض از ارکان اساسی در باب مشروعیت است. ضمن این که مبنای فلسفی و اخلاقی مقدم بر مبنای جامعه‌شناختی آن است. از این رو از نظر شهید مزاری هرچند که ممکن است یک نظام سیاسی رضایت بخشی از مردم را داشته باشد اما اگر در آن عدالت وجود نداشته باشد، مشروعیت نخواهد داشت. بنابراین، می‌توان گفت از نظر شهید مزاری مشروعیت نیز در پیوند با عدالت قابل تفسیر است و عدالت دال مرکزی برای یکی از دال‌های شناور مثل مشروعیت است. چرا که مزاری به کرات از حکومت فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی سخن گفته است. شهید مزاری در خصوص شورای حل و عقد که ربانی دایر کرده بود می‌گوید: این شورا مشروعیت نمی‌آورد چون نمی‌تواند از قاطبه‌ای مردم نمایندگی کند. (مزاری، پیشین: ۷۱)

۴. انتخابات

در دنیای جدید «هژمونی» دموکراسی چنان بسط و گسترش یافته است که حتی دیکتاتورها نظام‌های سیاسی خود را در لفافه‌ای دموکراسی به رخ دیگران می‌کشند. در نظام‌های دموکراسی و مردم‌سالار، انتخابات جایگاه خاصی دارد. می‌توان اذعان کرد که در دنیای جدید انتخابات موتور نظام‌های مردم‌سالار است. خوش‌بختانه شهید مزاری نیز در مورد انتخابات با فراست و دقت خاصی سخن گفته است. ایشان مواردی را در انتخابات برجسته نموده است که با نظام سیاسی عدالت محور انطباق دارد. شهید مزاری از انتخابات آزاد، مردمی، بدون تبعیض سخن گفته است: «ما تنها راه حال مسأله افغانستان را در انتخابات می‌دانیم. انتخابات باید کاملاً آزاد باشد و همه مردم اعم از زن و مرد حق شرکت در انتخابات را داشته باشند و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را داشته باشند، ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه‌ای باشد رد می‌کنیم و در برابر آن می‌ایستیم.» (مزاری، پیشین: ۲۵) این فراز از گفته‌ای شهید مزاری^(۸) بسیار روشن و دقیق بیان شده و دیدگاه او را در مورد انتخابات به وضوح بیان

می‌کند. وی از انتخابات آزاد همه مردم اعم از زن و مرد در انتخاب کردن و انتخاب شدن که مبتنی بر عدالت باشد دفاع می‌کند.

از خواسته‌های اساسی شهید مزاری^(ه) که به کرات بیان کرده است، تعدیل در واحدهای اداری است. تاکید او بر تعدیل در واحدهای اداری برچیده شدن بساط تبعیض است که در سیستم اداری وجود داشته است. شهید مزاری^(ه) نمونه‌هایی ذکر می‌کند که چگونه ساختار اداری بسترهایی را بوجود آورده و تبعیض در ساختار کشور نهادینه شده است. به صورت کمی نشان می‌دهد که در دوره‌های متوالی در انتخابات به‌خاطر تبعیض سیستماتیک نمایندگان پشتون‌ها نسبت به هزاره‌ها ۳ به ۴ بوده است. شهید مزاری^(ه) می‌گوید:

«که ما در زمان ظاهرشاه چهار دوره رأی‌گیری داشتیم. وکیل در پارلمان می‌آمدند، از هزاره‌جات از برخی ولسوالی‌هایش که ۱۶۰ هزار نفر جمعیت داشت یک وکیل می‌آمد و از برخی ولسوالی‌های جنوبی و مشرقی که نفوسش ۱۵ هزار نفر بود هم یک وکیل می‌آمد.» (مزاری، پیشین: ۳۷) ایشان روی مساله سرشماری تاکید زیادی داشت.

۵. مشارکت سیاسی

در جهان امروز روی مشارکت سیاسی هزینه‌های زیادی صورت می‌گیرد؛ چرا که مشارکت حداکثری بیان‌گر رضایت حداکثری است و رضایت حداکثری به‌نحوی مشروعیت نظام را افزایش می‌دهد. در گفتمان سیاسی شهید مزاری^(ه) نیز مشارکت سیاسی اهمیت زیادی دارد. نکته‌ای اساسی که باید بدان توجه کرد این است که ما می‌توانیم از دو نوع مشارکت سخن بگوییم: یکی مشارکت نمادین و دیگری مشارکت در تصمیم‌گیری. در مشارکت نمادین صرف حضور فیزیکی هم می‌توانند ممثل مشارکت باشد در حالی که در مشارکت از نوع دوم کسانی که مشارکت دارند، سازنده تصمیمات کلیدی هستند. به عبارتی در مشارکت نمادین کسی که صرفاً حضور فیزیکی دارد، خود ابژه سیاست است. در حالی که در مشارکت از نوع دوم کسانی که حضور در قدرت دارند در مقام سوژگی قرار دارد.

شهید مزاری^(ه) با دقتی که دارد وقتی از مشارکت سخن می‌گوید روی مشارکت در تصمیم‌گیری عنایت خاص دارد تا از این طریق مشارکت نمادین را نفی و از مشارکت نوع دوم دفاع کند. او می‌گوید: «افغانستان خانه مشترک همه اقوام و مذاهب است. تا زمانی که همه اقوام و مذاهب در تصمیم‌گیری نقش نداشته باشند معضل کشور حل نخواهد شد.» روی همین

مسأله است که شهید مزاری^(ه) خواهان یک وزارت کلیدی برای حزب وحدت است؛ چون تصمیمات اساسی در وزارت خانه‌های کلیدی گرفته می‌شود. علی‌جان زاهدی در کتاب شکست روایت اقوام محکوم در افغانستان موردی را ذکر می‌کند که این گفته شهید مزاری^(ه) را تایید می‌کند. او می‌گوید: به نمایندگی از حزب وحدت با ربانی مذاکره داشتیم و در روند مذاکرات به توافق رسیدیم. ربانی برای حزب وحدت چند تا وزارت و چند تا معاونت داد. آمدیم خدمت شهید مزاری^(ه) که امضا کند و ایشان امضا نکرد و گفت: ما می‌خواهیم در قانون تصمیم‌گیری‌های مهم حضور داشته باشیم. مساله ما مسأله مشارکت در تصمیم‌گیری است نه مشارکت نمادین در قدرت. (زاهدی، ۱۳۷۹: ۴: ۴۵) این گونه تلاش‌ها نمایان‌گر این است که شهید مزاری^(ه) وقتی از مشارکت سیاسی سخن می‌گوید، مرادش مشارکت در تصمیم‌گیرهای سیاسی است.

۶. وحدت ملی

وحدت ملی در افغانستان یک جنین نارس و یک اصطلاح کلیشه‌ای است. نمی‌توان در این کشور از وحدت ملی سخن گفت؛ چرا که وحدت ملی فرع بر شکل‌گیری ملت است. باید ملت شکل گرفته باشد تا بتوان از وحدت ملی سخن گفت. در حالی که شواهد نشان می‌دهد، هنوز چیزی به نام ملت در این سرزمین شکل نگرفته است. ملت را چه به مفهوم فرانسوی و چه به مفهوم آلمانی آن لحاظ کنیم مخرج مشترک آن را حس مشترک مردم آن سرزمین نسبت به منافع علیای مملکت و اسطوره‌های ملی است. چیزی که در افغانستان شاهدش نبوده‌ایم. تاریخ سیاسی این کشور نشان می‌دهد هیچ‌گاه چنین حس مشترک نبوده است. علاوه بر آن بسترهای سیاسی و تاریخی که بتواند پروسه ملت‌سازی را تقویت کند نیز به وجود نیامده است. پروسه ملت‌سازی زمانی گام‌های موفقیت‌آمیز خود را سپری خواهد کرد که مسأله‌ای شهروندی به رسمیت شناخته شود. دولت به‌عنوان یک ناظر بی‌طرف حضور داشته باشد و عدالت در تمام ابعاد آن مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه چنین چیزی در افغانستان اتفاق نیافتاده است. مسأله‌ای شهروندی هنوز در هاله‌ای از ابهام هست. دولت‌ها نیز بی‌طرف نبوده و همیشه قومی عمل کرده است. از همه مهم‌تر عدالت هم وجود نداشته است. اما این بدین معنی نیست که در اندیشه شهید مزاری^(ه) از وحدت ملی سخن گفته نشده است. بلکه برعکس در اندیشه سیاسی شهید مزاری^(ه) ظرفیت‌های وجود دارد که می‌تواند وحدت ملی

را محقق سازد. اگر وحدت ملی را حس مشترک همه شهروندان و اتباع افغانستان قلمداد کنیم که نسبت به منافع والای مملکت و اسطوره‌های ملی دارند در اندیشه سیاسی شهید مزاری^(۹) ظرفیت‌های وجود دارد که می‌تواند این حس را به وجود بیاورد و تقویت کند. شهید مزاری^(۹) می‌گوید: «مسئله‌ای افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب هم‌دیگر را تحمل بکند درصدد حذف یکدیگر نباشند چه از نظر احزاب، چه از نظر اقوام و چه از نظر مذاهب. حذف راه حل نیست دیگر پذیری راه حل هست. ما وحدت ملی را یک اصل می‌دانیم.» (مزاری، پیشین: ۱۴۷)

۷. دولت و مکانیزم تشکیل آن

دولت در جامع‌ترین مفهوم، مجموعه‌ای از افراد و نهادهای است که قوانین را وضع و با پشتوانه‌ای قدرت اجرا می‌کند. از لحاظ تئوریک حداقل دو دیدگاه کلان را می‌توان برای آن شناسایی کرد. نظریاتی که آن را یک مسئله ارگانیک قلمداد می‌کند و نظریاتی که آن را یک مسئله مکانیکی می‌داند. از نظر شهید مزاری^(۹) دولت یک امر مکانیکی هست که توافق جمعی آن را به وجود می‌آورد. مبنای این توافق عدالت است. شهید مزاری^(۹) برای تشکیل ساختار سیاسی یا همان دولت از دو نوع مکانیزم نام می‌برد. یکی مکانیزم نمایندگی و دیگری مکانیزم انتخاباتی. این بخش در بخش بعدی تکمیل‌تر می‌شود.

۸. نوع سیستم سیاسی

متنی که از شهید مزاری^(۹) به یادگار مانده گویای این واقعیت است که در قدم نخست آن‌چه برای شهید مزاری^(۹) اهمیت دارد مشارکت عادلانه در قدرت است. می‌توان گفت: شهید مزاری^(۹) به‌طور مشخص برای عبور از بحران دو طرح را پیشنهاد می‌کنند. یکی نظام فدرالی و دیگری طرح چهارجانبه اقوام. شهید مزاری^(۹) نظام فدرالی را در سال ۱۳۷۱ ارائه و از آن دفاع کرد. بر اساس این طرح، قدرت میان مرکز و ولایات تقسیم و از تمرکز جلوگیری می‌شود. استدلال مزاری برای نظام فدرالی این است که چون در گذشته دولت‌ها قومی و قدرت نیز متمرکز بوده از قدرت سوء استفاده شده است. اگر نظام فدرالی بوجود بیاید از قدرت دولت مرکزی کاسته می‌شود. در نهایت حوادثی که قبلاً پیش آمده، تکرار نمی‌شود: «ما معتقدیم که سیستم فدرالی می‌تواند افغانستان را اداره کند. این سیستم ضمن این که می‌تواند از تجزیه افغانستان جلوگیری کند مردم هم می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها نقش فعال داشته باشند

و سیستم انحصاری قدرت را درهم می‌شکند.» تاکید بر نظام فدرالی به‌خاطر نگرانی از تمرکز قدرت است. در این خصوص می‌گوید: «اگر نظام متمرکز باشد و دولت بیاید همه مردم را خلع سلاح کند؛ ممکن است تاریخ تکرار شود. مردمی که محروم بوده‌اند و تحت فشار، بازهم به سرنوشت گذشته دچار شوند. اگر قانون فدرالی نیاید چه تضمینی وجود دارد که در آینده نیز قتل عام نشوند؟ ما در طول تاریخ چهار بار قتل عام شده‌ایم. دروان عبدالرحمن ۶۲ درصد مردم هزاره نابود شد. چگونه می‌توان اطمینان پیدا کرد که یک حکومت مرکزی بوجود بیاید و ما خلع سلاح شویم، این مسئله دوباره تکرار نشود. بنابراین، تنها اطمینان‌اش این است که ما سرنوشت خودمان را خودمان رقم بزنیم.» (مزاری، پیشین: ۳۸)

دومین طرح شهید مزاری^(ره) طرح چارچانه یا تقسیم قدرت میان چهار گروه قومی بود. که به دموکراسی مشارکتی شهرت دارد. در کشورهایی که ساختار قومی دارد دموکراسی مشارکتی کم‌هزینه‌ترین و راه‌گشایترین نوع نظام سیاسی است. به خصوص برای کشورهای مثل افغانستان که ساختار قومی آن موزائیکی است و هیچ قومی اکثریت نیست. مهم‌تر از آن برای کشورهای پسا منازعه با میانجی‌گری بین‌الملل. شهید مزاری^(ره) با شناختی که از وضعیت تاریخی و اجتماعی افغانستان دارد برای عبور از بحران و به وجود آمدن نظم سیاسی در این کشور بعد از نظام فدرالی طرح چهارجانبه و یا دموکراسی مشارکتی را مطرح می‌کند و خواهان تقسیم قدرت میان چهار گروه قومی است. آبخور معاهده «بن» نیز همین طرح شهید مزاری^(ره) بود.

۹. هویت

امروزه مسأله‌ای هویت در کانون منازعات سیاسی قرار دارد. از لحاظ فلسفی، هویت پاسخی است که انسان به پرسش من کی هستم؟ می‌دهد. هویت‌های گروه‌های قومی و مذهبی در کشورهای جهان سوم به شدت فعال شده است و این گروه‌ها به دنبال هویت خواهی هستند. به موازات نزاع‌های هویتی، نظریات و رویکردهایی نیز برای مهار نزاع‌های هویتی در جریان بوده است که در کل نظریه ادغام، حذف و نظریه کثرت در وحدت از مهم‌ترین دیدگاه‌های هست که در باب هویت و هویت‌یابی می‌توان عنوان کرد. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد نظریه اخیر در کشورهای که قومیت‌های مختلف زندگی می‌کنند تجربه موفقی برای کنترل نزاع‌های هویتی بوده است. خوش‌بختانه شهید مزاری^(ره) از کسانی است که این دیدگاه را

برجسته نموده است و آن را صورت بندی می‌کند. در گفتمان سیاسی شهید مزاری^(۹) هویت‌های قومی و مذهبی به رسمیت شناخته می‌شود و آن را حق طبیعی شهروندان قلمداد می‌کند. شهید مزاری^(۹) همان‌گونه که تاکید دارد: «در این سرزمین نباید دیگر هزاره بودن جرم باشد، تاکید می‌کند که ما هیچ‌کسی را نفی نمی‌کنیم. او می‌گوید: در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه است.» (مزاری، پیشین: ۸۷)

۱۰. حقوق زنان

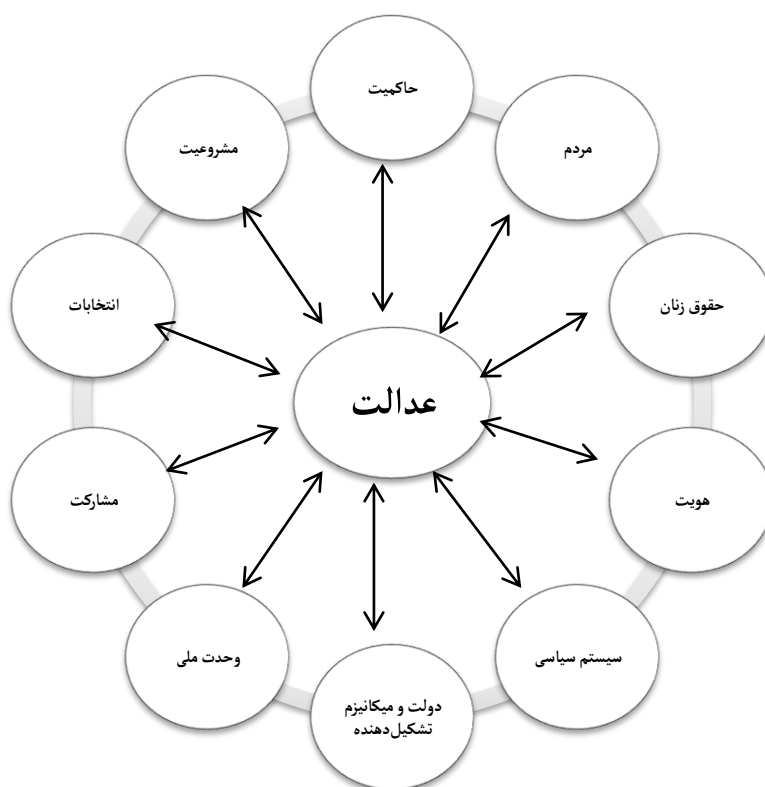
مسئله زنان یک مسئله کاملاً سیاسی است. تا جایی که برخی افراد مسأله‌ای کنترل بدن زنان را یکی از میدان‌های نبرد در قدرت قلمداد می‌کنند. (بابی سعید، ۱۳۷۹: ۱۸) امروزه حقوق مدنی زنان از مسایل مهم دنیای جدید به ویژه در حوزه اندیشه‌های دینی است. افغانستان نیز از این مساله متأثر بوده است. زنان در افغانستان در طول تاریخ جزء محروم‌ترین قشر اجتماعی و از صحنه‌های اجتماعی غایب بوده‌اند. علی‌رغم فشار جامعه‌ای جهانی، در وجدان جمعی مردم افغانستان زن هنوز یک برده جنسی است. متأسفانه نسبت به آنان خشونت‌های زیاد اعمال می‌شود.

در این میان تنها شهید مزاری^(۹) است که دیدگاه انسانی و اخلاقی در باره زنان داشته و از حقوق مدنی آنان دفاع کرده است. شهید مزاری^(۹) از تبعیض علیه زنان انتقاد کرده است و دفاع از حقوق مدنی زنان را جزء اهداف سیاسی خود قلمداد کرد: «متأسفانه بعد از ۱۴ سال مبارزه تعدادی از رهبران می‌گویند که زنان حق ندارند.» (مزاری، پیشین: ۱۳۴) از نظر ما زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و باید از تمام حقوق سیاسی و مدنی برخوردار باشند. حق دارند انتخاب کنند و حق دارند که انتخاب شوند. کسی نمی‌تواند زنان را به حکم زن بودن از حقوق سیاسی و مدنی شان محروم کند. این گفته‌های شهید مزاری^(۹) در حالی بیان شده است که سایر رهبران جهادی هیچ‌گونه حقی برای زنان قایل نبودند.

۱۱. مردم

علی‌رغم نظریه‌های نخبه‌گرایانه به مردم، نگاه بدبینانه‌ای هم وجود دارد؛ امروزه اما مردم در ادبیات سیاسی جایگاه بس رفیع پیدا کرده است. تاجایی که نظام‌های سیاسی معتبر دنیا با مردم تعریف می‌شود. در یکی از تعاریف که برای دموکراسی ارایه شده است. دموکراسی یعنی این که نظام سیاسی چقدر به مردم بها می‌دهد؟ در نظام‌های مردم سالار و دموکراتیک

مردم از اهمیت زیادی برخوردار است. بدین جهت جا دارد در این بخش نیز، جایگاه مردم را در اندیشه شهید مزاری^(ره) روشن کنیم. شهید مزاری^(ره) می‌گوید: «باور من این است که مردم کارساز است. حزب به هر اندازه هم که مسلط باشد و سلاح و قدرت داشته باشند در برابر قدرت مردم مؤثر نخواهد بود.» (مزاری، ۱۳۸۸: ۳۷)



جمع بندی

مؤلفه‌های اندیشه سیاسی شهید مزاری^(ره) به موارد فوق محدود نمی‌شود. در این جا فقط به صورت فشرده به اهمّ آن اشاره گردیده است. نکته‌ای مهم و اساسی این است که شهید مزاری^(ره) با توجه به شرایط و وضعیت تاریخی و شناختی که از جامعه‌ای افغانستان داشت، بحران زمانه‌اش را شناسایی و برای عبور از آن راه حل پیشنهاد کرد. شهید مزاری^(ره) بحران زمانه‌اش را بحران تئوری و نظری قلمداد کرد. این که سیاست در افغانستان از اخلاق تهی شده است. به زودترین فرصت ممکن مورد سوء استفاده حاکمان مستبد و انحصارگر قرار می‌گیرد. کسانی که به بهانه قومیت و قبیله مردم را از حق طبیعی شان محروم می‌کنند. در نهایت ایشان

به گفته علی امیری «طرح انسانی کردن سیاست» را مطرح می‌کند. شهید مزاری^(ره) تلاش می‌کند با خلق یک گفتمان، نظام سیاسی عادلانه را مهندسی کند که در کانون آن عدالت قرار می‌گیرد و سایر مفاهیم سیاسی در ارتباط با مفهوم کلیدی عدالت معنی و مفهوم پیدا می‌کند. شهید مزاری^(ره) واقف است که نظام سیاسی عدالت‌محور پادزهر وضعیت اسفناک افغانستان است چرا که گذشته تاریخ افغانستان، تاریخ ظلمت است و درست به همین خاطر است که با چراغ و شمع اندیشه عدالت‌محور قدم به وادی قدرت می‌گذارد. او می‌داند اولاً عدالت یک مفهوم اخلاقی است و چون از مفاهیم اخلاقی هست جزء اصول نخستین نیز هست. فراتر از آن عدالت رضایت می‌آورد و رضایت مشروعیت به بار می‌آورد و مشروعیت بحران و ناامنی را کنترل می‌کند و تعادل ایجاد می‌کند. عدالت به عنوان جوهره سیاست برای شهید مزاری^(ره) خط قرمز است که در هیچ شرایطی از آن دست نمی‌کشد. با عنایت به همین نکته‌هاست که شهید مزاری^(ره) عدالت را مرکز گفتمان سیاسی خود قرار می‌دهد و در عمل نیز برای تحقق آن با فشاری می‌کند.

منابع

۱. احمدی، حمید (۱۳۸۲)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
۲. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۴)، عدالت در اندیشه سیاسی اسلام، قم: بوستان کتاب.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
۴. حقیقت، صادق (۱۳۸۷)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: دانشگاه مفید، چاپ دوم.
۵. شوالیه، ژان ژاک (۱۳۸۹)، کتاب‌های بزرگ سیاسی، حسین شهید زاده، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.
۶. مارش، دیوید (۱۳۸۴)، روش و نظریه در علوم سیاسی، امیر محمد حاج یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
۷. مزاری، عبدالعلی (۱۳۸۸)، چراغ راه، به کوشش: رضا ضیایی، بنیاد شهید مزاری، نمایندگی اروپا.
۸. _____ (۱۳۷۴)، احیای هویت، به کوشش: مرکز نویسندگان افغانستان، قم: انتشارات سراج.
۹. نوری، محمد [بی‌تا]، «رابطه عدالت و امنیت»، نشریه جامعه‌ای فردا، ...

چالش‌ها و راهکارهای انتخابات عادلانه در اندیشه شهید مزاری (ره)

■ حسین صالحی مالستانی*

چکیده

پروژه انتخابات در افغانستان تاکنون با چالش‌های زیادی مواجه بوده است؛ تهدیدهای امنیتی، قوم‌گرایی، عدم تعیین دقیق جمعیت و رأی دهندگان در کشور، تمرکز قدرت، عدم تعدیل واحدهای اداری، وجود فساد اداری، شایعه دست‌برد و تقلب در آرای مردم و دخالت کشورهای خارجی در روند انتخابات، عمده‌ترین چالش‌های است که پروژه انتخابات را با آسیب‌هایی جدی مواجه ساخته و اعتماد عمومی را نسبت به برگزاری یک انتخابات سالم و عادلانه در افغانستان سلب کرده است.

این مقاله برخی آسیب‌های فراوی انتخابات، به ویژه انتخابات ریاست جمهوری را بررسی کرده، طرح‌ها و راه‌حل‌های ارائه شده از سوی رهبر شهید استاد مزاری (ره) را در باره کلیت مسئله انتخابات، به عنوان راهکارهای یک انتخابات سالم و عادلانه بازخوانی کرده است. به باور نگارنده در میان رهبران سیاسی، رهبر شهید تنها کسی است که هم ریشه مشکلات را به خوبی درک کرده و هم در برابر مشکلات و چالش‌ها، راهکارهای عملی، منطقی و عادلانه ارائه داده است. اکنون نیز معتقدیم که رعایت دقیق و به کار بستن راهکارهای انتخاباتی رهبر شهید، راه حل بسیاری از چالش‌های سیاسی کشور می‌باشد.

واژگان کلیدی: انتخابات، افغانستان، آسیب‌ها، ریاست جمهوری، شهید مزاری، راهکارها، مردم.

مقدمه

پروژه انتخابات در افغانستان، از گذشته تا کنون با مشکلات جدی مواجه بوده است. انتخابات پارلمانی افغانستان در سال ۹۷ به صورتی برگزار گردید که به جای اعلام نتایج واقعی و راستین آرای مردم، هرروز پرده‌های جدیدی از فساد، رشوت، تقلب و حتی فساد اخلاقی

* محقق و پژوهش‌گر



برخی اعضای کمیسیون انتخابات در رسانه‌ها به نمایش گذاشته شد. دولت افغانستان و کمیسیون‌های انتخاباتی سرنوشت انتخابات را به گونه رقم زدند که مردم را نسبت به برگزاری یک انتخابات سالم در کشور بیش از پیش بی‌باور و بی‌اعتماد ساخت. در این میان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در سال جدید را با تردید جدی مواجه کرده است. تمرکز قدرت در افغانستان و مشکل تأمین امنیت سراسری، تأکید بر مسئله قومیت و سیاست قبیله‌گرایی، اختلافی بودن روند و شرایط برگزاری انتخابات در برخی مناطق و ولایات ناامن کشور، حساسیت‌ها، شک‌ها و تردیدهایی را متوجه پروسه انتخابات کرده است. از سویی، برگزاری انتخابات عادلانه، در مطابقت با قوانین اساسی و انتخاباتی کشور یک فرصت طلای و بی‌بدیل برای ملت، جهت گردش سالم قدرت مطرح است؛ در صورتی که آسیب‌شناسی نشود و آسیب‌ها برطرف و برای چالش‌ها راه حل جستجو نگردد، انتخابات می‌تواند خود به یک تهدید جدی و جدید در کشور تبدیل گردد. بر این اساس، ضرورت شناخت چالش‌های موجود انتخابات، به منظور طرح راه حل‌های معقول و منطقی و پیش‌گیری از بروز ناهنجاری‌های احتمالی برای آگاهان سیاسی پوشیده نیست. مسئله کیفیت و شفافیت و احتمال عدم برگزاری انتخابات در بخش‌های از کشور، به دلایل امنیتی، شایعه و مطرح بودن تقلب و بسیاری از مشکلات بالفعل و بالقوه دیگر، به سلامت پروسه انتخابات و در نتیجه به اعتماد عمومی در کشور لطمه زده است.

در این نوشتار، مهم‌ترین آسیب‌های فراروی انتخابات کشور از دیدگاه رهبر شهید، به صورت گذرا مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف، شناخت آسیب‌ها و آرایه راه حل‌های مناسب و تبدیل تهدیدها به فرصت است؛ تا در نتیجه انتخابات زمینه حاکمیت ملی و تمثیل اراده مردم از طریق یک انتخابات سالم فراهم شود و خواست و نظر مردم، از طریق انتخاب نمایندگان واقعی در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری تمثیل گردد.

روی کرد مقاله تبیین آسیب‌ها و راهکارهای انتخابات، از دیدگاه رهبر شهید استاد مزاری (ره) است؛ زیرا در میان رهبران سیاسی و جهادی افغانستان، شهید مزاری (ره) تنها رهبری است که هم آسیب‌های تاریخی و چالش‌های نظام‌های سیاسی را در تاریخ این کشور به درستی شناخته و هم راه حل‌های عملی، منطقی و مبتنی بر واقعیت‌های عینی جامعه ارائه داده است. در این میان، یکی از موضوعات مهمی که رهبر شهید به عنوان یک راه حل عمومی

مشکلات، همواره بر آن تأکید داشته است، برگزاری انتخابات عادلانه در افغانستان است. رهبر شهید در هرشرایطی، انتخابات را یک راه حل برای عبور از بحران‌ها می‌دانست و بر آن تأکید داشته و راهکار عملی برای برگزاری انتخابات آزاد، فراگیر و عادلانه ارائه کرده است.

به لحاظ زمانی، این مقاله پس از برگزاری انتخابات جنجال برانگیز پارلمانی سال ۹۷ و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۱۳۹۸ نوشته شده است. رویکردی مقاله آسیب شناسی کلی مسأله انتخابات، از منظر رهبر شهید است. به باور نگارنده، شرایطی را که رهبر شهید در آن روزگار برای برگزاری یک انتخابات سراسری، آزاد و عادلانه مطرح کرده است، امروز نیز می‌تواند به عنوان راهکارهای قابل انطباق با وضعیت و شرایط عمومی و عینی جامعه مورد بازخوانی قرار گیرد و در عرصه عمل مورد اجرا گذاشته شود. شهید مزاری انتخابات صوری و گزینش‌های غیر معیاری توسط حاکمان را عامل تداوم بحران و دوام تبعیض و تمامیت‌خواهی تلقی می‌کرد و بر انتخابات عادلانه، آزاد و انتخابات بر معیار نفوس و فراهم شدن زمینه و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای تمامی اتباع کشور، اعم از زنان و مردان تأکید داشت و امروز نیز، راه حل برای بحران‌های موجود در کشور، انتخابات سالم، شفاف و طبق معیارهای رهبر شهید است؛ که در همین راستا، این مقاله برخی نکات کلیدی نظام انتخاباتی رهبر شهید را مورد بازخوانی قرار داده است.

۱. مفهوم شناسی و کلیات

۱-۱. مفهوم انتخابات

انتخابات جمع انتخاب، به معنای جریان عمومی برگزیدن نمایندگان است (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۹۵۸) و انتخابات به جریان سازمان یافته‌ای گفته می‌شود که در آن مردم یا گروهی برای انتخاب یک یا چند نفر رأی می‌دهند تا نماینده آنان باشند (انوری، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۸۶) و در اصطلاح، فرایندی است که از طریق آن، کسانی یا چند تن را، برای انجام کار معین، بر می‌گزینند (آشوری، ۱۳۸۳: ۴۳) و سیستم انتخابات (*Electoral system*) عبارت است از ترتیبی که در یک کشور به موجب قوانین و نظامنامه انتخاباتی خاص برای انتخابات، ارگان‌های انتخاباتی کشور و تعیین نتایج رأی‌گیری مقرر گردیده است (علی بابایی، ۱۳۸۳: ۳۱). فرایند انتخابات ابزاری است که اراده شهروندان را در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و عوامل آن دخالت می‌دهد (بزرگمهری ۱۳۸۵: ۱۵) و چهار عامل انتخاب کنندگان، انتخاب شوندگان،

محدوده انتخاباتی و ابزار و نیروهای برگزاری انتخابات، عوامل مورد نیاز برای رسمیت یافتن به‌شمار می‌آیند (حقیقی ۱۳۷۰: ۳-۴). در کشورهایی که قانون اساسی بر آن‌ها حاکم است و جدایی قوای سه‌گانه (تفکیک قوا) وجود دارد، قوه قانون‌گذاری، با رأی آزاد، مخفی و مستقیم مردم انتخاب می‌شود (آشوری، پیشین: ۴۳). در تقسیم‌بندی انتخابات می‌توان آن را به «یک درجه‌ای» (انتخاب مستقیم نمایندگان با رأی مردم)، و «دو درجه‌ای» (انتخاب نمایندگان که نمایندگان اصلی را از میان خود برمی‌گزینند) تقسیم کرد (همان، ۴۴).

۱-۲. پیشینه انتخابات در جهان

انتخابات از شاخصه‌های حکومت دموکراتیک است و از پیشینه‌ای طولانی برخوردار است (آشوری ۱۳۸۲: ۱۵۷-۱۵۸؛ عالم ۱۳۸۷: ۲۹۷) و دموکراسی به «حکومت مردم بر مردم برای مردم» تعریف شده است که نوع مستقیم آن را می‌توان در یونان و روم باستان مشاهده کرد (نقیب‌زاده ۱۳۸۸: ۷). از آن‌جا که در طول تاریخ، مردم برای دخالت در امور سیاسی فاقد صلاحیت پنداشته می‌شدند و حق دخالت و انتخاب امور سیاسی، تنها به عده معدودی از افراد داده می‌شد، انتخابات و مشارکت عمومی و آزاد در عرصه سیاسی، امری نسبتاً جدید محسوب می‌شود (عیوضی ۱۳۸۵: ۳۵)؛ چنان‌که در سده ششم پیش از میلاد، شهروندان آتن در یونان برای انتخاب مقامات و بحث در مورد سیاست‌های عمومی، مجلس عمومی تشکیل می‌دادند و البته در آن تنها مردان آزاد حق رأی داشتند و زنان و بردگان از آن محروم بودند (استیل، ۱۳۹۰: ۷).

دموکراسی در غرب، با انقلاب ۱۶۸۸م و از میان‌رفتن نظام سلطنتی مطلقه در انگلستان وارد مرحله جدیدی شد؛ اما در این دوره نیز حق رأی تنها متعلق به اشراف بود (نقیب‌زاده، پیشین: ۵ و ۸۷-۸۸). به‌طور کلی تا پیش از انقلاب‌های آزادی‌خواهانه ۱۸۳۰م حق رأی همگانی وجود نداشت و این حق بر اساس میزان خاصی از مالیات بود. برای نمونه در فرانسه تا پیش از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰م تنها حدود صد هزار تن و پس از آن ۱۷۰ هزار تن، از حق رأی برخوردار بودند و تنها پس از انقلاب ۱۸۴۸م در جمهوری دوم فرانسه بود که شمار رأی‌دهندگان به نه میلیون نفر افزایش یافت که مختص مردان بود. در انگلستان نیز پس از اصلاح قانون انتخابات در سال ۱۸۳۲م هفت درصد مردم حق رأی پیدا کردند و در اصلاحات بعدی در سال‌های ۱۸۶۷م و ۱۸۸۵م شش به ترتیب شانزده و ۲۸ درصد مردم به حق رأی دست یافتند (همان، ۱۲-۱۳).

در بیش تر کشورها، زمان انتخابات عمومی و دادن حق رأی به مردان، به سال‌های پایانی قرن نوزدهم و جنگ جهانی اول باز می‌گردد؛ اما تاریخ حق رأی برابر برای زن و مرد، پس از آن آغاز شد، به گونه‌ای که زنان نیوزیلند در سال ۱۸۹۳م حق رأی کسب کردند و پس از آن این حق در فنلاند در سال ۱۹۰۵م در آلمان در سال ۱۹۱۹م در سوئد ۱۹۲۰م در فرانسه ۱۹۴۵م در بریتانیا ۱۹۴۸م در سوئیس ۱۹۷۱م و در لیختن‌اشتاین ۱۹۸۴م داده شد (باتامور، ۱۳۸۷: ۳۰؛ استیل، پیشین: ۳۱؛ نقیب‌زاده، پیشین: ۱۳ - ۱۵).

۳-۱. پیشینه انتخابات در افغانستان

افغانستان کشوری است که سالیان زیادی حکومت تک قومی و استبدادی بر آن حکم رانده و قدرت در انحصار چند خاندان مشخص و عمدتاً از میان قوم پشتون بوده و به‌طور میراثی دست به دست شده است. اقوام دیگر به‌خصوص هزاره‌ها از هیچ امتیاز و حق اجتماعی و سیاسی بهره نداشته و همواره مورد تبعیض سیستماتیک قرار داشته است. برای اولین بار در سال ۱۳۰۳ش. لوی جرگه جلال آباد تشکیل شد که نشانه‌ای و لو کم‌رنگی بود از دخالت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی (دانش، ۱۲۷۴: ۶۱-۶۲). البته در این لوی جرگه نیز تبعیض به شکل آشکار عملی شد؛ زیرا از مناطق مرکزی و هزارستان حدود ۵۰ نفر بیش تر دعوت نشده بودند که بین حدود ۱۰۵۰ نفر شرکت کننده، تعداد اندکی به حساب می‌آمد (نایل، ۱۳۷۹: ۴۴۴). در ۱۴ سنبله ۱۳۰۷ش. لوی جرگه پغمان، با ریاست امان‌الله خان، تشکیل شد. وی در این جلسه تأسیس پارلمان را پیشنهاد کرد که با توجه به فضای حاکم و حکومت قبیلوی، با مانع تراشی - های اعضای لوی جرگه رو به رو گردید و در نهایت این طرح، با مشکلاتی به تصویب رسید ولی تشکیل پارلمان در این دوره عملی نگردید (طاهری ۱۳۹۰: ۳۲-۳۳). در مرحله بعد، اولین انتخابات شورای ملی در سال ۱۳۰۹ش. برگزار شد که باز هم از مجموع ۱۱۱ کرسی که برای این مجلس در نظر گرفته شده بود، از مردم هزاره، فقط ۷ نماینده بیش تر دعوت نشده بود (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۲۷۵). این روند تبعیض هم‌چنان ادامه داشته است تا در دوران پیروزی مجاهدان. در این دوره نیز مشکلاتی پدید آمد که انحصارطلبی با چهره نوین در حال شکل‌گیری بود. جمعیت اسلامی و شورای نظار، به تمامی تعهدات پشت کرد، تمامی توافقات را زیر پا گذاشت و جنگ‌ها و بحران‌های داخلی را در کشور پدید آورد.

شهید مزاری^(ره) در یک مقطع حساس از تاریخ، زمانی که متوجه شد انحصارطلبی با چهره جدید در افغانستان بر ملت تحمیل می‌گردد و سیاست حذف و تبعیض تداوم پیدا می‌کند، مصمم و قاطعانه ایستاد و به ملت افغانستان به‌ویژه هزاره‌ها هشدار داد که اگر هوشیاری خود را حفظ نکنند، تاریخ در حال تکرار شدن است. اما در آن شرایط کم‌تر کسی متوجه این سخن‌گردیدند و دولت نام‌نهاد وقت، به بهانه‌های مختلف و در فرصت‌های مختلف، جنگ‌های پی‌در پی را بر حزب وحدت اسلامی به رهبری استاد مزاری، تحمیل کردند. استاد مزاری در عین حالی که در مقابل جنگ تحمیلی به دفاع از مردمش و در مقابله با روحیه انحصارطلبی ایستاد، بر تأمین عدالت اجتماعی، احقاق حقوق همه اقوام و ملیت‌های محروم کشور پای فشرده. مشارکت عادلانه مردم در تصمیم‌گیری و تعیین حق سرنوشت از طریق انتخابات عادلانه را راه حل بحران در کشور دانسته و تصریح کرده است: «اگر اقوام افغانستان هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق کسی را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۶۷).

شهید مزاری هرآن‌چه را مطالبه داشت، در چارچوب عدالت مطرح می‌کرد. ادبیات شهید مزاری^(ره) عدالت‌طلبانه و برآمده از متون دینی است. شهید مزاری، انتخابات را نیز در چارچوب عدالت، برای تمامی اتباع کشور اعم از زن و مرد، راه حل بحران افغانستان می‌دانست. اگر امروز انتخابات افغانستان با چالش مواجه گردیده است، معیارهای را که شهید مزاری مطرح می‌کرد و در قانون اساسی نیز تبلور یافته است، به صورت دقیق تطبیق نشده و رعایت نگردیده است.

۳. ضرورت ارزیابی آسیب‌های انتخابات

آسیب‌شناسی هرپدیده‌ی، مقدم بر راه حل آن است. انتخابات در کشوری مانند افغانستان یک پدیده نوپا است که آسیب‌های مختلف ثابت و سیال این پدیده را در معرض تهدید قرار داده است. افغانستان در طول تاریخ سیاسی خود، نظام‌های سلطنتی و پادشاهی یک طایفه و یک خاندان را تحمل کرده است که در واقع، بی‌خاصیت‌ترین نظام سیاسی دنیا به حساب می‌آید. پادشاهان این کشور جز فقر، ویرانی، جهل و بی‌سوادی، ستم، استبداد بر مردم و فتنه و نفاق بین اقوام کشور چیزی از خود به میراث نگذاشته‌اند. اکنون که پس از چند قرن، حکومت مبتنی بر قانون اساسی و نسبتاً مطلوب و مدرن، شکل گرفته و تفکیک قوا مطرح گردیده و بر

اساس قانون باید رای و نظر مردم معیار حکومت باشد و مردم حاکمان را تعیین کنند، اما پدیده انحصارطلبی و قبیله گرایی، هنوز در لایه‌های مختلف سیستم حکومتی نوعی از تناقض در شیوه حکومت‌داری، در سایه شعار دموکراسی را به نمایش گذاشته است و از همین جهت است که دولت تا کنون در برنامه‌های حکومتی و حکومت‌داری و در به دست آوردن اعتماد مردم ناموفق بوده است. در این میان، حکومت وحدت ملی که خود بر اثر خدشه‌دار شدن نظام انتخاباتی و با دخالت مستقیم وزارت خارجه آمریکا شکل گرفت، روز به روز، بر بی‌اعتمادی و فاصله بین مردم و دولت افزوده است.

۴. آسیب‌های نظام انتخاباتی در افغانستان

عمده‌ترین آسیب‌ها و چالش‌های فراروی انتخابات در افغانستان را می‌توان چنین برشمرد:

۱- ۴. فقدان امنیت سراسری

امنیت (*security*)، بستر برگزاری یک انتخابات سالم و شفاف است؛ بالتبع، فقدان امنیت از آسیب‌های اصلی انتخابات در افغانستان به حساب می‌آید. امنیت ملی (*security* National) در افغانستان امروز با تهدیدهای جدی مواجه است و شاید عمده‌ترین دلیل آن است که حکومت با مسئله امنیت در ۱۸ سال گذشته، با سهل‌انگاری، مماشات و قبیله‌منشانه برخورد کرده است. حامد کرزی در دو دوره ریاست جمهوری خود، همواره بر آزادسازی دهشت افکنان و عوامل تروریسم اصرار داشت و با این رویه، گروه طالبان را دوباره زنده و بر بخش‌های از کشور و سرنوشت ملت مسلط کرد. او هیچ‌گاه انتظار مردم از دولت را در سرکوب گروه‌های تروریستی طالبان پاسخ نداد. این منش و روش در دولت وحدت ملی نیز به گونه‌ای استمرار یافت و دهشت افکنان هرروز فرصت مانور بیش‌تری در افغانستان پیدا کردند. تروریست‌ها هرروز، در هر گوشه از کشور، مردم زجر دیده افغانستان را به خاک و خون کشیدند و امنیت عمومی را از آنان سلب کردند. اکنون در آستانه انتخابات، تروریست‌ها از موضع برتر سخن می‌گویند و مناطق مختلف، به‌ویژه ولایت‌های شرقی و جنوبی کشور، تحت تأثیر فعالیت‌های تروریستی طالبان قرار دارد. طالبان در انتخابات‌های گذشته، تمام تلاش خود را به کار بردند تا با ایجاد رعب و وحشت، پروسه انتخابات را به چالش بکشند، این بار نیز از برکت دلجویی‌های برخی حلقات طرفدار طالبان و برخی قدرت‌های خارجی و منطقوی، تلاش خواهند کرد تا بر روند انتخابات اخلاص ایجاد کرده و تأثیر بگذارند. از هم اکنون قابل

پیش بینی است که طالبان از هراقدامی برای برهم زدن انتخابات یا حداقل برگزاری یک انتخابات ضعیف بهره خواهند برد. زیرا حکومت وحدت ملی با این رویکرد موفقیتی نخواهد داشت. رویکرد مقامات آمریکایی نیز در برخورد با طالبان ناامید کننده و به نوعی عقب‌نشینی مقامات آمریکا در مبارزه با طالبان است. به‌ویژه اظهارات اخیر دونالد ترامپ مبنی بر این که پاکستان و روسیه باید با طالبان بجنگند ما چرا با آنان بجنگیم؟! عاژانه است و این ادبیات کشوری است که با پشتیبانی جهانی وارد افغانستان شد تا تروریسم را مهار کنند و اکنون در غیاب دولت و ملت افغانستان با همین گروه پشت درهای بسته به مذاکره نشسته‌اند. بدیهی است که این موضع‌گیری‌های متناقض، تنها تروریست‌های طالب و داعش را جرأت بیش‌تر می‌بخشد و ملت، حکومت و نیروهای نظامی و امنیتی افغانستان را ناامید و ناامنی‌ها را تشدید می‌کند و در این میان برگزاری انتخابات در افغانستان را با چالش و پرسش‌های جدی مواجه ساخته است.

۲.۴. تفکر قومی و قبیله‌ای

از زمان شکل‌گیری جغرافیای سیاسی به نام افغانستان سیستم سیاسی در این کشور مبتنی بر قبیله سالاری بوده است و تا کنون نیز عملاً همین سیستم بر نظام اداری افغانستان حاکم است. در دوره جدید، نزدیک به دو دهه است که شعار دموکراسی داده می‌شود، اما عملاً حکومت با تفکر قبیله‌ای و سلطه قومی اداره می‌شود. هنوز انتخابات، معنا و نقش واقعی خود را ندارد. در صورت برگزاری انتخابات، مردم مطمئن نیستند که خروجی انتخاب‌شان، آن چیزی باشد که آنان می‌خواهند. اما مردم ناگزیرند و معتقدند باید این راه را با همه چالش‌های آن پیمود؛ زیرا هیچ بدیلی برای انتخابات وجود ندارد. بدیل انتخابات چیزی جز جنگ یا تسلط نظام‌های استبدادی و بازگشت به گذشته نیست. به همین دلیل شهید مزاری همواره بر انتخابات تأکید داشت و برگزاری انتخابات عادلانه، فراگیر و آزاد از طرح‌های کلیدی شهید مزاری برای حل بحران افغانستان و قطع جنگ در کشور بود. شرایط انتخابات در منطق شهید مزاری، منطبق با معیارهای بین‌المللی و مطابق با واقعیت عینی جامعه افغانستان است. فلسفه برگزاری چنین انتخاباتی، سپردن حاکمیت به مردم و جمع کردن بساط قوم و قبیله‌گرایی و مشارکت واقعی مردم در اداره و سیستم حکومتی است. اما وقتی به قانون اساسی عمل نمی‌شود، قانون انتخابات

کارآیی خود را ندارد، انتخابات، نه تنها مشکلی را حل نمی کند که خود به مشکل و چالشی دیگری تبدیل می شود.

۳- ۴. مهندسی انتخابات

از آسیب های جدی انتخابات افغانستان، دخالت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای خارجی در روند انتخابات است. وضعیت به گونه است که آمریکا، کشورهای غربی و کشورهای منطقه در تمامی مسایل سیاسی افغانستان به خود حق می دهند تا در تمامی تصمیم ها و فرایندهای سیاسی اعمال نفوذ نمایند. آگاهان سیاسی معتقدند که اراده ایالات متحده، در تعیین خط و مشی سیاسی افغانستان، بر فرایندهای مسایل سیاسی و از جمله انتخابات تأثیر جدی دارد. این باور در میان مردم افغانستان روز به روز تقویت می گردد که انتخابات تأثیر در تعیین سرنوشت آن ها ندارد و این اراده کشورهای خارجی، به ویژه آمریکا است که سرنوشت انتخابات را تعیین می کند. برخی کشورهای منطقه، به خصوص پاکستان نیز در برهم زدن روند انتخابات از طریق تقویت و دخالت دادن گروه های تروریستی مانع برگزاری یک انتخابات شفاف، آزاد و مردمی می گردد. حکومت افغانستان و دولت مردان این کشور در امر مهندسی انتخابات و دست کاری در نتایج انتخابات و آرای مردم متهم است. در این راستا تیم های مشخصی در ترکیب دولت حضور دارند که در هر دوره انتخاباتی نتایج آن را تحت تأثیر قرار می دهند. علاوه بر دخالت مستقیم و غیر مستقیم حکومت در انتخابات، فساد اداری، فساد اخلاقی و تقلب گسترده در کمیسیون های انتخابات از چالش های مهم انتخابات است و این پدیده ها مردم را نسبت به یک انتخابات سالم و شفاف بدبین ساخته است. وقایع و حوادثی که در انتخابات ریاست جمهوری پیشین و انتخابات پارلمانی سال ۹۷ پیش آمد و موجب برکناری اعضای کمیسیون های انتخاباتی گردید، شاهد بر این مدعا است.

۴- ۴. عدم سرشماری دقیق جمعیت افغانستان

امروزه تمام سیاست گذاری ها بر مبنای آمار و ارقام است. تعیین دقیق تعداد نفوس و جمعیت کشور، پایه و اساس سیاست گذاری های اقتصادی و برنامه های اجتماعی و فرهنگی است. مبهم بودن تعداد نفوس مردم افغانستان، سرنوشت بسیاری از مسایل و تصمیم گیری ها را در ابهام فرو برده است. با توجه به حاکمیت فرهنگ سیاسی قومی در کشور، مبهم بودن تعداد دقیق واجدان شرایط رأی دهی و دادن آمار و ارقام متناقض و بر اساس تخمین و گمان،

سرنوشت انتخابات را نیز در ابهام فرو برده و زمینه هرگونه سوء استفاده را برای اربابان قدرت و ثروت فراهم ساخته است. وجود آرا و کارت‌های تقلبی عاملی‌اند که تقریباً در هرات انتخابات وجود داشته و زمینه جدال‌های سیاسی پسا انتخابات و در نتیجه زمینه سلب اعتماد عمومی بر نتایج انتخابات را فراهم کرده است.

تأخیر و ممانعت در سرشماری جمعیت و ارائه موردی سرشماری‌های غیرقابل اعتماد و هدایت شده از سوی حکومت، ناشی از یک بازی سیاسی تاریخی در کم‌رنگ جلوه دادن حضور برخی اقوام، از جمله هزاره‌های افغانستان است. سیاستی که ناشی از اعمال تبعیض تاریخی و حذف سیستماتیک این مردم از سوی حکومت است. این سیاست در گذشته نیز در برهه‌های از تاریخ، مانند دوره عبدالرحمن جابر، به شکل تصفیه قومی علیه هزاره‌ها به کار رفته است (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵: ۱۰۴، ۱۱۴). امروزه در حکومتی به ظاهر دموکراتیک و مبتنی بر اصول قانون اساسی، نیز این تفکر در درون دولت به شکل سیستماتیک دنبال می‌شود. تا زمانی که تفکر قومی در فضای سیاسی کشور به تفکر و سیاست ملی تبدیل نگردد، برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه دور از انتظار است و در نتیجه مشروعیت و اقتدار دولت نیز مخدوش و مورد پرسش خواهد بود. ضروری است حکومت کنونی، به جای تکرار تاریخ و سیاست‌های ناکام گذشته، عاقلانه و خردمندانه به سمت وحدت ملی حرکت کرده و به سیاست‌های ملی در تمامی ابعاد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بیندیشد. اما با تأسف که چنین نگاه ملی در سطوح مختلف برنامه‌های حکومت کم‌رنگ است. در این میان، سرشماری نفوس در افغانستان به یک معضل تاریخی تبدیل شده است. در حالی که با تکنولوژی و فناوری پیشرفته امروزی، هرنوع آمارگیری سهل و آسان و در کشورهای دیگر به سادگی قابل انجام است. اما در افغانستان به دلیل نیت‌های سوء و سیاست‌های قومی و سلطه‌طلبانه، این مهم هرگز به صورت شفاف انجام نشده است. قومی همیشه ادعای اکثریت داشته و به دلیل همین اکثریت و اقلیت خودساخته، خود را مستحق و میراث‌دار دایمی حکومت بر تمام مردم افغانستان می‌پندارند.

شهید مزاری^(ه) با اشاره به این مشکل بنیادین، بنیاد انتخابات در کشور را معیوب و برگزاری انتخابات بدون تعدیل واحدهای اداری و تعیین دقیق جمعیت کشور را ناقص می‌دانست. تعدیل واحدهای اداری در رأس سیاست‌ها و مطالبات سیاسی شهید مزاری بود و ایشان سهم متناسب با نفوس هر قوم و هر ولایت را خواستار بود: «ما معتقدیم که باید سرشماری دقیق

و زیر نظر سازمان ملل از جمعیت افغانستان صورت گرفته و میزان جمعیت‌های انسانی ساکن در کشور مشخص گردد... به همان اندازه که هستیم خواهان سهم‌گیری و مشارکت در ساختار سیاسی کشور هستیم» (مزاری، ۱۳۷۳: ۱۱۴). اما متأسفانه این خواست منطقی و برحق شهید مزاری^(د) نه در زمان حیات ایشان برآورده شد و اکنون با گذشت بیست و پنج سال از شهادت ایشان نیز مسأله سرشماری و توزیع تذکره الکترونیک به صورت یک معضل سیاسی و اجتماعی باقی مانده است. عمده دلیل هراس از شفافیت نفوس اقوام، افشای دروغ تاریخی اکثریت بودن قوم پشتون است و گر نه دلیل منطقی برای این همه جنجال و نزاع برای تعیین دقیق جمعیت و توزیع شناسنامه الکترونیکی برای مردم افغانستان وجود ندارد. با توجه به عدم سرشماری نفوس در کشور و سیاست‌گذاری مبتنی بر اکثریت‌سازی دروغین، سیستم انتخابات و نیز بهره‌مندی از خدمات اداری و رفاهی بر اساس همان سیستم معیوب، تبعیض و بی‌عدالتی در کشور دوام دارد. به نظر شهید مزاری، تبعیض در تقسیمات اداری از چالش‌ها و مشکلات سر راه مردم از جمله در عرصه انتخابات سالم در افغانستان است. در حالی که تقسیمات اداری بر مبنای نفوس، زمینه و بستر یک انتخابات عادلانه و حکومت مشروع و مردمی را فراهم می‌سازد.

۵- ۴. بی‌اعتمادی بین دولت و ملت

اصول دموکراسی و مردم‌سالاری می‌طلبد که پست‌های دولتی بر معیار شایسته‌سالاری و پایبندی حکومت به میثاق ملی و قانون اساسی، جدا از علایق قومی، سمتی، مذهبی و دیگر بنیان‌های تبعیض‌آمیز، تخصیص یابد. اما متأسفانه در افغانستان با توجه به فقدان عناصر تفکر ملی و پیشینه تاریخی تفکر قومی و مذهبی حکومت‌ها، این اعتماد هنوز به وجود نیامده است. تقسیم قدرت بر معیار قوم، قبیله، اقلیت و اکثریت از مسایل جدی در این کشور است و مسئول این بی‌اعتمادی کسانی هستند که هنوز بر خلاف اصول اولیه دموکراسی و معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی و بر اساس برتری‌طلبی‌های قبیله‌ای، انتخابات را جهت می‌دهند و با همین ذهنیت‌ها به سراغ انتخابات می‌آیند. تقسیم‌سمت‌های ریاست جمهوری و معاونت‌های آن بر معیار قومیت، یک تفکر بی‌بنیاد و بر خلاف روند دموکراسی است. چنین اندیشه‌های برتری طلبانه، که گذشته سیاه و ننگینی را برای افغانستان رقم زده است، از چالش‌های اساسی انتخابات محسوب می‌شود. جامعه باید تدریجاً به سمت حضور همه مردم افغانستان، با سهم‌گیری به اندازه شعاع وجودی و مشارکت شان در انتخابات و حق تعیین سرنوشت حرکت

کند. اما «گستراندن بساط دموکراسی به عنوان یک پدیده جامعه مدرن که لوازم واقتضائات خاص خود را دارد، در جامعه به شدت سنتی و قبیله‌گرای افغانستان یک پارادوکس سیاسی تلقی می‌گردد؛ زیرا دموکراتیزه شدن یک کشور، طی یک فرایند دوام‌دار سیاسی و فرهنگی امکان پذیر است و حتی کشورهای که بیش از یک قرن پیشینه دموکراتیک دارند هنوز مرحله مطلوب از دموکراسی را تجربه نکرده است. در حالی که افغانستان تا کنون در آغاز کار قرار دارد. یکی از پیش زمینه‌های یک جامعه دموکراتیک، داشتن فرهنگ سیاسی و اجتماعی است که ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک را بیپذیرد. آماده سازی افکار عمومی برای پذیرش فرهنگ کثرت‌گرایی سیاسی یکی از پیش فرض‌های جامعه دموکراتیک است، در حالی که افکار عمومی در کشور به این باور است که برای برخی گروه‌های اجتماعی باید اولویت‌های سیاسی لحاظ گردد، به خصوص برای به عهده گرفتن سمت‌های در هرم قدرت باید به برخی ترتیب‌های قومی، ملاحظه جدی صورت بگیرد. این باور کاذب سیاسی مخالف با برابری حقوق شهروندی است و عملاً جامعه را به شهروند درجه یک و درجه دوم تقسیم می‌کند. برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه در راستای گزینش نمایندگان مردم، ریاست جمهوری و سایر حوزه‌های انتخاباتی، شالوده اصلی یک حرکت دموکراتیک است». (جعفری، ۹۲)

۵. راهکارهای انتخابات سالم از منظر شهید مزاری

راهکارهای انتخابات عادلانه و فراگیر از دیدگاه رهبر شهید، مبتنی بر چند مؤلفه است:

۵-۱. فراگیر و آزاد بودن انتخابات

شهید مزاری^(ده) راه حل بسیاری از چالش‌ها و مشکلات اداری و سیاسی کشور را برگزاری انتخابات سالم می‌داند و بر مؤلفه‌هایی مانند عادلانه بودن، آزاد بودن، فراگیر بودن، همگانی بودن و مشارکت زنان و مردان در انتخابات تأکید دارد: «ما معتقدیم که انتخابات باید کاملاً آزاد باشد و همه مردم افغانستان بتوانند در آن شرکت کنند. ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و...، برای تعیین سرنوشت سیاسی شان هستیم. این عادلانه نیست که مردان حق دارند در انتخابات شرکت داشته باشند، ولی زنان از این حق مسلم انسانی، اسلامی شان محروم باشند. همه حق دارند در انتخابات شرکت نمایند» (مزاری، ۱۳۷۳: ۳۲). اما متأسفانه پس از گذشت ۲۵ سال از شهادت رهبر شهید و گذشت قریب دو دهه از تأسیس نظام جدید و تدوین قانون اساسی

جدید، هنوز به دلایل فقدان امنیت و تهدیدها و مخاطراتی که وجود دارد، در خیلی از نواحی افغانستان، از جمله در ولایات مشرقی و جنوبی افغانستان هنوز تفکر طالبانی حاکم است و تا کنون زمینه برگزاری یک انتخابات آزاد و فراگیر مورد نظر رهبر شهید در افغانستان تأمین نگردیده است.

۲- ۵. مشارکت زنان در انتخابات

زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان از محروم‌ترین قشر جامعه بوده‌اند، بدین جهت، رفع ستم‌های تاریخی از زنان مورد توجه رهبر شهید قرار داشته است. شهید مزاری^(د) در شرایطی بر حضور و مشارکت زنان به عنوان نیمی از پیکره جامعه اصرار و تأکید داشت که تفکر ضد حضور زنان در اجتماع در بین برخی جریان‌ها و رهبران سیاسی و سران تصمیم‌گیرنده سیاسی در کشور پررنگ و پرتطرفدار بود. رهبر شهید استاد مزاری^(د) با اشاره به طرح انتخاباتی حزب وحدت اسلامی افغانستان می‌گوید: «مسئله دیگری که در این طرح گنجانیده شده است، رعایت حقوق همه مردم، اعم از زن، مرد، پیر و جوان است. شاید بسیاری از تنظیم‌ها و رهبران، تا حالا نتوانسته باشند یک‌بار، اعتراف کنند که نصف این جامعه را زن‌ها تشکیل می‌دهند و حق دارند که در تعیین سر نوشت آینده شان شرکت کنند و تصمیم بگیرند. در طرح حزب وحدت، این مسئله رعایت شده است» (ارزگانی و رویش، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۹). امروزه نیز گرچه به ظاهر این حق به زنان داده شده است ولی عملاً حضور این قشر از جامعه در مشارکت‌های اجتماعی و عرصه‌های تصمیم‌گیری با مشکلات و چالش‌های زیادی مواجه است. رهبر شهید حضور و مشارکت زنان را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان بخشی از سیاست‌های حزب وحدت اسلامی می‌دانست و تأکید می‌نمود: «ما معتقدیم که زنان نصف جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند و در طرح انتخاباتی که ما داشتیم، گفتیم که، زن‌ها هم حق دارند انتخاب شوند و هم حق انتخاب کردن را دارند» (مزاری، ۱۳۸۸: ۲۷۸). از نظر شهید مزاری زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردارند و می‌توانند در همه عرصه‌های حیات اجتماعی- سیاسی کشور فعال باشند؛ انتخاب شوند و انتخاب کنند (مزاری، ۱۳۷۳: ۵۵).

۳- ۵. نفوس‌شماری و تعدیل واحدهای اداری

شهید مزاری^(د) تنها رهبر جهادی است که در دهه هفتاد برای آینده نظام سیاسی و برنامه های حکومت، از جمله سیستم انتخابات طرح‌های مشخص ارائه داد. او که سودای دفاع از

حقوق اقوام محروم و دغدغه پیاده شدن عدالت در جامعه را داشت، در برابر زورگویی و استبداد و انحصارطلبی‌ها و سیاست‌های فاشیستی مقاومت کرد. از جمله راهکار ایشان، برای تحقق عدالت و حل معضل استبداد تاریخی، شکل‌گیری نظام حکومتی بر مبنای انتخابات آزاد و عادلانه و مبتنی بر واقعیت‌های عینی جامعه چندقومی افغانستان بود. شهید مزاری معتقد است که پس از این باید رأی، نظر و خواست مردم تعیین‌کننده باشد و از نگاه بین‌المللی نیز حکومت باید توسط مردم تعیین شود و از منظر ایشان، در منطقه آسیا و کلا در شرق، رأی مردم تعیین‌کننده نیست بلکه قدرتی که حاکم است تعیین‌کننده است و رأی مردم را صرفاً برای مشروعیت حکومتگران می‌خواهند ولی سرنوشت را قدرت‌مندان تعیین می‌کنند (مزاری، ۱۳۷۴: ۳۵).

شهید مزاری در مسأله انتخابات، بر تحقق دو امر تأکید دارد: ۱) نفوس شماری و برگزاری انتخابات بر معیار نفوس؛ ۲. تعدیل واحدهای اداری. از منظر شهید مزاری، تعدیل واحدهای اداری توأم با نفوس شماری، معیاری برای یک انتخابات عادلانه محسوب می‌شود؛ و ایشان همین معیار را به‌عنوان بخشی از نظام انتخاباتی حزب وحدت اسلامی مطرح کرده و می‌گوید: «ما طرح خود را برای حل این مسایل به کمیسیون انتخابات دادیم و در آن طرح ما گفته بودیم که باید احزاب و افراد مستقل کاندید شود، کسی که تابع افغانستان است اعم از زن و مرد در رأی‌گیری شرکت داشته باشد و به این طریق هم موضوع نفوس و هم واحدهای اداری حل می‌شود؛ چون اگر واحدهای اداری معیار باشد حقوق تعداد زیادی از مردم ضایع می‌شود و اگر بگوییم که زن‌ها شرکت نکنند بدین ترتیب نصف مردم در انتخابات حاضر نبوده و انتخابات ناقص خواهد بود و اگر نفوس را معیار قرار بدهیم باز هم سرشماری دقیق وجود ندارد» (مزاری، ۱۳۷۳: ۲۰۲-۲۰۳).

از منظر شهید مزاری، سیستم اداری گذشته ظالمانه بود از این جهت، ایشان تداوم این سیستم را به‌عنوان یک چالش جدی در گذشته و آینده افغانستان مطرح کرده است «ما در زمان ظاهر [آخرین پادشاه افغانستان] چهار دوره رأی‌گیری داشتیم. وکیل در پارلمان می‌آمدند؛ از تمام هزاره‌جات که هر ولسوالی اش یک‌صد و شصت هزار نفر داشت، سی نفر وکیل می‌آمد و از جنوبی و مشرقی که نفوس هر ولسوالی اش پانزده هزار نفر بود، یک وکیل می‌آمد. تا دوهزار و ششصد نفر هم یک وکیل داشت» (مزاری، ۱۳۷۴: ۳۶) معلوم است که این

سیستم و ساختار اداری با این کیفیت معیوب، نمی‌تواند تصمیم و نظر مردم را در پارلمان منعکس کند ایشان در ادامه می‌گویند: «یک بار، روی موضوعی که در پارلمان طرح شد و فارسی زبان‌ها یک‌جا شدند، اکثریت را در پارلمان تشکیل دادند ولی بلافاصله در دوره دوم هرچه علاقه‌داری بود، به ولسوالی تبدیل شد تا اکثریت را افغان‌ها (پشتون‌ها) تشکیل بدهد».

(پیشین: ۳۵-۳۶).

هر دو نکته که شهید مزاری^(ره) مطرح کرده، به تقسیمات نامتعادل و ناعادلانه اداری بر می‌گردد؛ معضلی که تا کنون حل نشده و از مشکلات بنیادین سیستم انتخابات در کشور به‌شمار می‌آید. این پدیده شوم، از یک‌سو، تفاوت فاحش واحدهای اداری را نشان می‌دهد، از سوی دیگر نشان می‌دهد که دست حکومت در تقسیمات اداری بی‌قاعده و قانون و یک‌طرفه باز بوده است که علاقه‌داری‌های مربوط به مناطق پشتون‌نشین را صرف برای اکثریت سازی جعلی و برخلاف قانون و عدالت، بدون طی مراحل قانونی، به ولایت و ولسوالی ارتقا می‌دادند. این عمل، خود فساد آشکار در روند مردم‌سالاری و چالشی برای یک انتخابات عادلانه است. بر اساس این سیستم معیوب، معلوم است که خروجی انتخابات، ممثل رأی و اراده مردم نخواهد بود. این سیستم معیوب و به شدت ظالمانه، برای تأثیرگذاری در انتخابات پارلمانی است، اما در انتخابات ریاست جمهوری نیز تأثیر و پیامدهای خاص و منفی خود را بر جا گذاشته است. بر بنیان همین اکثریت سازی جعلی و تعدد ولایات در حیطه نفوذ یک قوم خاص، به‌لحاظ روانی، ریاست جمهوری همیشه حق یک قوم پنداشته می‌شود و تیم حاکم از طریق ایجاد وحشت و ترور، شرایط را طوری سامان داده است که دیگر اقوام، با بیم، هراس و ناامیدی وارد مبارزات انتخابات ریاست جمهوری می‌شوند. در شرایط کنونی و انتخابات ریاست جمهوری پیش‌رو، که بنا است در سال ۱۳۹۸ برگزار شود، شخصیت‌های سیاسی از اقوام غیر پشتون، بیش‌تر برای معاونت‌ها مسابقه گذاشته‌اند. این خود یک روند معیوب، خلاف عدالت و مخالف روند دموکراسی است. شهید مزاری^(ره) از همان دهه هفتاد که بنیان نظام نوین در افغانستان بنا بود گذاشته شود، عدالت را در تمامی عرصه‌ها به‌عنوان محور و معیار تصمیم‌سازی‌ها مورد توجه قرار داده و برگزاری انتخابات را نیز از زاویه عدالت اجتماعی نگاه کرده است. با توجه به تقسیمات اداری ظالمانه که به مصادیقی از آن اشاره شد، حوزه‌های انتخاباتی را بر معیار نفوس، با تعدیل واحدهای اداری، به‌عنوان راه حل بحران‌های جاری

پیشنهاد کرده و می‌گوید: «حزب وحدت اسلامی طرحی را تدوین کرده است برای انتخابات که همه اقشار ملت از مرد و زن، از آن که که مهاجر است، از آن که مجاهد است، [همه] حق دارند در این انتخابات شرکت کنند و آن هم رأی‌گیری روی نفوس باشد نه جغرافیا؛ [زیرا] که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و بر ملیت‌های محروم در افغانستان ظلم کردند و حق‌کشی کردند» (مزاری، ۱۳۹۳: ۱۹۰-۱۹۱، ۶۸-۷۰).

شهید مزاری^(ده) در موارد مختلف بر تعدیل واحدهای اداری در کنار معیار نفوس تأکید می‌کند و می‌گوید: «... طبق همین سروی ناقصی که صورت گرفته است، یک واحد اداری را از سه هزار گرفته تا صد و شصت هزار نفر تشکیل کرده اند. بر این مبنا، اگر بنا باشد انتخابات [روی حوزه بندی واحدهای اداری] دایر شود، نتیجه اش این می‌شود که از سه هزار نفر (در مناطق پشتون نشین) هم یک نماینده بیاید و از صد و شصت هزار نفر (در هزارستان) هم یک نماینده! شما ببینید که این معیار [واحدهای اداری] از نگاه عدالت اجتماعی و عرف سیاسی مورد قبول نمی‌باشد. برای دایر شدن انتخابات، باید مسئله نفوس و واحدهای اداری مورد بحث قرار گیرد تا حقوق مردم به طور عادلانه در نظر گرفته شود و ضایع نگردد» (پیشین: ۱۹۲-۱۹۳). امروزه اگر چه به لحاظ نظری و قانونی، برخی خواسته عدالت‌خواهانه رهبر شهید تا حدودی برآورده شده است؛ قانون پوه سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری در این باره می‌گوید: «در قانون اساسی فعلی که در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید، در ماده ۱۳۶ چهار معیار برای تقسیمات واحدهای اداره محلی، پیش بینی شده است. این چهار معیار عبارت است از تعداد نفوس، وضعیت اجتماعی، وضعیت اقتصادی، و موقعیت جغرافیایی. اما متأسفانه این حکم قانون اساسی... عملی نشده است. امروز در سطح کشور، ولایات و ولسوالی‌های زیادی وجود دارد که باید مجدداً و بر اساس چهار معیار ذکر شده، تعدیل شوند» (دانش، ۱۳۹۲: ۱۷۲). این سخن معاون ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲ و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بود؛ اما با تأسف که تا کنون (زمستان ۱۳۹۷) نیز تعدیل واحدهای اداری انجام نشده است و انتخابات هم‌چنان به صورت ناقص و معیوب آن برگزار می‌شود.

۴-۵. سرشماری نفوس کوچی‌ها

کوچی‌گری با پیشینه و رفتار خشونت‌آمیز آن در افغانستان، یک معضل تاریخی و برای هزاره‌ها یک معضل ساختگی است که پس از قتل عام ۶۲٪ مردم هزاره توسط عبدالرحمن،

کوچی گری به عنوان ابزار سیاسی و اهرم فشار اجتماعی و اقتصادی بر مردم رنج کشیده هزاره تحمیل گردید و پس از آن نیز تا کنون این پدیده تداوم پیدا کرد و تا امروز راه حل منطقی برای ختم کوچی گری از سوی دولت‌ها پیشنهاد نگردیده است. یکی از مشکلات جدی کوچی گری، مبهم بودن تعداد نفوس و تأثیر آنان بر روند انتخابات است. همین اکنون، ده کرسی پارلمان به کوچی‌ها اختصاص یافته است، بدون این که میزان دقیق نفوس آنان معلوم باشد. شهید مزاری^(۵) از همان زمان متوجه این توطئه گردیده بود و ضمن پرداختن به مشکل واحدهای اداری ظالمانه و عدم سرشماری دقیق نفوس، به مشکل دیگری که بر سر راه انتخابات وجود دارد اشاره می‌کند و آن معضل نامعلوم بودن نفوس کوچی‌ها در افغانستان است. شهید مزاری^(۶) در این باره می‌گوید: «مشکلات دیگر در راه برگزاری انتخابات که در طول تاریخ افغانستان موجود بوده، مسأله کوچی‌ها است؛ یعنی در افغانستان تا کنون تعداد نفوس کوچی‌ها سروی نشده و دولت‌های گذشته از این‌ها به عنوان یک اهرم سیاسی استفاده می‌کردند» (مزاری، ۱۳۷۳: ۲۲۷-۲۲۸). شهید مزاری در ادامه از سرشماری تقریبی کوچی‌ها توسط دولت دکتر نجیب یادآوری کرده که تعداد کوچی‌ها را هشتاد هزار نفر تخمین زده بود در حالی که در طول تاریخ کشور بدون کدگذاری، تعداد آن‌ها را دویلمیون نفر اعلام کرده اند (پیشین: ۲۲۸).

۵-۵. مشارکت مهاجران در انتخابات

در اثر تداوم بحران و بیش از چهل سال جنگ تحمیلی بر مردم افغانستان، میلیون‌ها انسان از کشور مهاجر شده‌اند. در این میان، ایران و پاکستان، بیشترین حضور مهاجرین را شاهدند. البته در سال‌های اخیر، حضور مهاجران در کشورهای اروپایی نیز گسترش یافته است. با آن که تقریباً یک پنجم جمعیت افغانستان مهاجر و در خارج کشور حضور دارند، اما این جمعیت معتنابه در تعیین سرنوشت سیاسی کشورشان هیچ نقش و سهمی ندارند و در این میان، از حق مشارکت در انتخابات محرومند. شهید مزاری^(۷) در راستای همگانی شدن و فراگیر بودن انتخابات، روی حق مشارکت مهاجران به‌طور ویژه تأکید داشت و استدلال می‌کرد: «اگر بیایم مطرح کنیم که مهاجران حق نداشته باشند که در انتخابات شرکت کنند، مسلماً ظلم است. او [مهاجر] با مهاجرتش، با کمک کردنش در جهاد، با فرستادن فرزندانش، با فرستادن پول و...، این انقلاب را پیروز کرده و مشکلات جنگ را تحمل کرده است. حالا مگر می‌شود که نظام

اسلامی و انقلابی به وجود بیاید اما چهار میلیون مردمش در انتخابات سهم نداشته باشند؟ مسلماً این حرف ظالمانه است و عادلانه نیست» (ارزگانی و رویش، پیشین: ۶۶). اما متأسفانه پس از ۲۵ سال از طرح این مسأله از سوی رهبر شهید، تا هنوز مسأله و مشکل حضور مهاجران در انتخابات سرجایش باقی است و عملاً میلیون‌ها شهروند افغانستانی از مشارکت در پروسه انتخابات محرومند. به‌ویژه چهار تا پنج میلیون مهاجر مقیم کشور ایران و پاکستان که در همسایگی افغانستان و در کنار دولت افغانستان قرار دارند. اگر دولت افغانستان می‌خواهد تمامی اتباع افغانستان در اداره کشور و در تصمیم‌گیری‌ها شریک باشند، ناگزیر باید زمینه مشارکت مهاجران را حداقل در انتخابات ریاست جمهوری فراهم سازند و این محرومیت، نباید بیش از این تداوم پیدا کند.

۵-۶. عدم دخالت کشورهای خارجی در امر انتخابات

امروزه برای هیچ فرد افغانستانی پوشیده نیست که کشورهای مختلف در افغانستان حضور دارند و به ترتیب حضورشان در اداره و امر سیاست‌گذاری کشور مداخله نیز دارند. در این میان، دخالت مستقیم و غیر مستقیم کشورهای خارجی در مسأله انتخابات قابل انکار نیست. شهید مزاری^(ه) یکی از علل تداوم بحران در کشور را برخورد غیر واقع بینانه کشورهای خارجی و مجامع بین‌المللی با مسایل افغانستان می‌داند و معتقد است: «در گذشته متأسفانه نه رهبران جهادی با واقعیت و شرایط افغانستان، شرایط عینی‌اش برخورد داشته، نه کشورهای همسایه و نه هم مجامع بین‌المللی. روی همین مسأله بوده که در حل مسأله افغانستان هم موفق نبوده؛ هم کشورهای همسایه موفق نبوده و هم مجامع بین‌المللی و روی همین مسأله است که ما می‌گوییم باید مردم افغانستان خود تصمیم بگیرند و روی شرایط عینی جامعه‌شان اقدام کنند.» (مزاری، ۱۳۷۳: ۳۲۱). شهید مزاری بارها و بارها به قطع مداخلات کشورهای خارجی در تعیین سرنوشت سیاسی کشور هشدار داده است و عدم دخالت کشورهای خارجی را به‌عنوان بخش از راه حل بحران افغانستان مطرح کرده است: «هم‌کاری دولت‌های دوست و برادر در چهارده سال مبارزه مردم ما جای قدردانی و سپاس دارد ولی در امور داخلی ما نباید دخالتی صورت بگیرد دخالت خارجی‌ها موجب درد سر است... اگر دخالت خارجی‌ها قطع شود و رهبران جهادی از انحصار بیرون آمده و بپذیرند که این پیروزی مال همه مردم افغانستان است و آن‌ها حق دارند برای تعیین سرنوشت‌شان تصمیم بگیرند، دیگر مشکل وجود نخواهد

داشت.» (پیشین: ۴۵). ایشان در جای دیگری، ضمن تقدیر از کمک کشورهای همسایه، با صراحت و قاطعیت بیش تری از کوتاه کردن دست کشورهای خارجی سخن می گوید و تأکید می کند «۱۶ سال کشورهای اسلامی به ما کمک کرده سرجایش، ما از شان تشکر می کنیم؛ چه سعودی باشد، چه پاکستان باشد یا ایران باشد، یا کشورهای دیگر باشد، (اما) حق نمی دهیم بر این که در مسایل داخلی ما دخالت کند.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۵۷).

عکس العمل های جدی رهبر شهید، به عنوان یک رهبر سیاسی و مردمی باید الگوی تعامل دولت با کشورهای خارجی باشد. اما متأسفانه دخالت های مستقیم کشورهای خارجی، به ویژه دخالت آمریکا در پروسه انتخابات ریاست جمهوری گذشته، توسط جان کری، وزیر خارجه پیشین این کشور و تشکیل حکومت به نام وحدت ملی، ملت را نسبت به سرنوشت ساز بودن انتخابات بدبین و بی اعتماد ساخته است. امروزه بسیاری از مردم معتقدند که این خارجی ها، به ویژه امریکا هستند که سرنوشت حکومت و ریاست جمهوری را تعیین می کنند نه انتخابات و انتخابات زیر سایه و سلطه بادران خارجی تنها پوششی برای دموکراسی مورد ادعا است و نتیجه مطلوب و عادلانه برای مردم افغانستان نخواهد داشت. اگر دولت افغانستان می خواهد اعتماد مردم را نسبت به انتخابات جلب کند، چاره جز کوتاه کردن دست خارجی ها و دخالت آشکار آن ها در انتخابات ندارد.

نتیجه

توجه و اهتمام به دیدگاه های مشخص شهید مزاری^(د) در رابطه به مشکلات و چالش های انتخابات، می تواند دولت و ملت افغانستان را به سوی یک انتخابات سالم هدایت و اعتماد ملی را نسبت به نتایج انتخابات به ارمغان بیاورد. سرشماری دقیق نفوس کشور، تعدیل واحدهای اداری، سرشماری و تعیین نفوس کوچی ها، فراهم ساختن زمینه مشارکت زنان به عنوان نیمی از پیکره جامعه و میلیون ها مهاجر دور از وطن در انتخابات راهکارهای تحقق یک انتخابات سالم و شفاف است. قطع مداخلات کشورهای خارجی در امر انتخابات می تواند بی باوری را نسبت به نتایج انتخابات از ملت برطرف سازد. اگر به آسیب ها توجه جدی شود و به راهکارهای عقلانی مطرح شده از سوی رهبر شهید، برای برگزاری انتخابات سالم و شفاف، عمل شود، حکومت مشروع و مردم سالار و مورد رضایت عمومی به وجود خواهد آمد و مشکلات کشور نیز حل خواهد شد.

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۳)، دانشنامه سیاسی، فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، مروارید، تهران، چاپ دهم.
۲. استیل، فیلیپ (۱۳۹۰)، *تاریخچه انتخابات در جهان*، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران، سبزان، چاپ اول.
۳. انوری، حسن (۱۳۸۲)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، نشر سخن، چاپ دوم.
۴. باتامور، تام (۱۳۸۷)، *جامعه شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، کیهان، چاپ چهارم.
۵. بزرگمهری، معجد (۱۳۸۵)، *بررسی تطبیقی نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری فرانسه (مجالس قانون‌گذاری ملی و ریاست جمهوری)*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۶. جعفری، نسیم (۲۰۱۴)، *انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۲۰۱۴ و چالش‌ها و گزینه‌های پیش‌رو*، ۲/۴/۲۰۱۴م. www.jaghori.bl.ogfa.com
۷. حقیقی، محمد صادق (۱۳۷۰)، *انتخابات، تعاریف و اصطلاحات*، تهران، دفتر انتخابات وزارت کشور.
۸. دانش، سرور (۱۳۷۴)، *متن کامل قوانین اساسی افغانستان*، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۹. _____ (۱۳۹۲)، *مصاحبه*، چاپ شده در فصلنامه سخن صبا، ویژه‌نامه انتخابات، سال چهارم، شماره ۱۲ و ۱۳.
۱۰. دولت‌آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، *هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت*، قم، ابتکار دانش، چاپ اول.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، دانشگاه تهران؛ موسسه لغت‌نامه دهخدا.
۱۲. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، *احیای هویت*، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید عبدالعلی مزاری^(ده)، تهیه و تنظیم مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج.
۱۳. _____ (۱۳۹۳)، *احیای هویت*، (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید عبدالعلی مزاری^(ده))، به کوشش محمد جاوید جاوید، کابل، انتشارات امیری.

۱۴. _____ (۱۳۷۳)، فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری... ۱۳۷ - ۱۳۷۲)، به کوشش؛ عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه شهید سجادی، چاپ اول.
۱۵. _____ (۱۳۷۹)، منشور برادری (مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های رهبر شهید^(ره))، بنیاد رهبر شهید، قم.
۱۶. _____ مزاری، عبدالعلی، (۱۳۷۴)، سخنانی از پیشوای شهید^(ره) تهیه کنندگان، ارزگانی و رویش، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید^(ره)، چاپ اول.
۱۷. طاهری، غلام یحیی (۱۳۹۰)، مجلس شورای ملی افغانستان و صلاحیت نمایندگان، پژوهش‌نامه حقوق، سال اول شماره ۱، موسسه آموزش عالی علوم انسانی، قم.
۱۸. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۷)، بنیادهای علم سیاست، نی، تهران، چاپ پنجم.
۱۹. علی بابایی، غلامرضا (۱۳۸۳)، فرهنگ روابط بین‌الملل، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، تهران، چاپ سوم.
۲۰. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول.
۲۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲.
۲۲. نایل، حسین (۱۳۷۹)، سرزمین و رجال هزاره‌جات، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۲۳. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، سیاست و حکومت در اروپا (انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا)، سمت، تهران، چاپ هفتم.

«رهبر شهید؛ نظام اعتقادی و احیای هویت هزارگی»

■ محمدعارف محبی*

◀ چکیده

استاد شهید، عالم متعهدی بود که خود را در ارتباط با خدای متعال فهم می نمود. از چنین خاستگاه بود که وارد عرصه مبارزاتی گردید، هدفش انجام تکلیف الهی بود. منظومه فکری و اعتقادی او در چوکات اصول سه گانه؛ «خودآگاهی»، «خداباوری» و «ولایت‌مداری»، قابل منطق‌سازی است. بر بنیاد چنین اصول اعتقادی؛ به ترمیم، تصحیح و احیای هویت هزارگی پرداخت. هزاره‌ها در چوکات تجربه‌های تلخ تاریخی هویت خویش را باخته بودند. شهید مزاری برای احیای هویت هزارگی با سه بن‌بست جدی مواجه بود: «بن‌بست انکار»، «بن‌بست چندپارگی هویتی» و «بن‌بست دلبستگی به قدرت و خودمداری». او با اتخاذ استراژی‌های مناسب، مسیر تاریخ افغانستان را تغییر داد، بن‌بست‌ها را شکست و هزاره‌ها را وارد بازی قدرت نمود، چندپارگی هویتی هزارگی را منطبق با منطق قرآن تصحیح و ترمیم نمود؛ بر مبنای اصل خدامحوری، از خود عبور نموده، تبدیل به «بابه قوم»، «رهبر مقتدر» و «شهید همیشه زنده در تاریخ مبارزاتی کشور» شد و به روشنی نشان داد که مبارزات عدالت‌خواهانه، صرفاً در چوکات دین و دین‌داری آگاهانه، ممکن می‌گردد، این چنین بود که جنبش عدالت‌خواهی را در افغانستان تمهید، تعمیق و فعال‌تر نمود.

کلیدواژه‌ها: استاد مزاری، دین‌داری، خودآگاهی، خداباوری، ولایت‌مداری، هویت، هویت هزارگی،

*. محقق و پژوهش‌گر



مقدمه

حکایت استاد مزاری، حکایت غصه‌های فروخورده انسان افغانستانی است. رهبر شهید را زمانی می‌توان به درستی فهم و تفسیر نمود که ساختارهای لبریز از تحقیر و تبعیض نژادی حاکم بر جامعه و تاریخ افغانستان را درک نمود. زیرا؛ ما در تاریخ زندگی می‌کنیم و نه تنها تاریخ را همراه خویش داریم که تاریخ ما را می‌سازد. امروز ما روایت از دیروز ماست، هم اکنون در حال ساختن تاریخ برای فردای خویش می‌باشیم. تاریخ امر خود بنیاد نیست، تاریخ را انسان‌های تاریخ ساز می‌سازد، لذاست که تاریخ با مردان تاریخی معنا گردیده و با فراموش شدن آن‌ها تاریخ نیز فراموش می‌گردد. شهید مزاری قهرمانی بود که مسیر تاریخ کشور را تغییر داد و تحول عظیم در ذهنیت و باورهای مردم افغانستان ایجاد نمود. مزاری در تقدیر جامعه‌ای آفتابی گردید که در منگنه سلطنت ساطور و قبیله آدم‌خوار، هویت انسانی خویش را باخته بودند. ماندگاری استاد شهید ناشی از تعبیر انسانی و فراقومی او از مناسبات سیاسی و اجتماعی در افغانستان بود، او از خاستگاه عقیده برخاست و در چوکات نوع تعریفی که از خود، خدا و خلق خدا داشت، می‌خواست با نفی منطق قبیله، مشق زندگی را در مدار دین استوار نماید، استاد شهید به این دلیل ماندگار گردید که سرمشق جدید و ماندگار برای زیست انسانی در کشور ارائه نمود.

شخصیت استاد مزاری دارای ابعاد برجسته فراوان است که متأسفانه در فضای احساسی و سیاسی جامعه افغانستان بیشتر به بعد مبارزاتی ایشان تأکید گردیده و کمتر به جوهر اصلی که مزاری را تبدیل به مبارز ایثارگر و شجاع نمود، پرداخته شده است. پرسش جدی این است؛ در فضای تجارتي و قدرت‌طلبي که بسیاری با منش تجاری در عرصه مبارزه به دنبال کسب و کمایی نمودن ثروت و قدرت بودند، چه چیز باعث گردید که مزاری تمام داشته‌هایش را در طبق اخلاص بگذارد و نه تنها از مسند و منصب خویش «خویش خوری» ننمود که صادقانه از جانش گذشت تا حیات دیگران بهبود یابد؟ سخن بنیادی‌تر این که افق نگاه مزاری در کجا می‌تابید که هرگز دلبسته به دنیا نشد و در عین تسلط بر امکانات مادی، نه تنها عارفانه زندگی نمود که حتی زندگی خانواده خود را نیز در چوکات الگوی زاهدانه هدایت می‌کرد؟ پرسش اصلی و نهایی اینکه؛ رهبر شهید چگونه و در چوکات چه منطقی توانست هویت هزارگی را احیا نماید؟ برای فهم این مطلب نخست به رسالت انسان در منطق دین، اشاره می‌گردد، آنگاه

چگونه دین‌ورزی رهبر شهید با استناد به گزاره‌های اعتقادی و رفتاری ایشان، منطق‌سازی شده و در پایان نشان داده خواهد شد که رهبر شهید چگونه توانست بن‌بست‌های هویتی هزارگی را بشکند.

الف) چیستی دین و دین‌داری

خداوند خالق هستی و انسان مخلوق محوری در جهان خلقت است. ارتباط انسان با خداوند در واقع ارتباط محوری عالم ماده و ناسوت با عالم معنا و ملکوت می‌باشد، داشته‌های زمین برای معیشت انسان تمهید شده است (اعراف/۱۰). انسان دارای منزلت خلافت الهی بوده (بقره/۳۰) و تنها موجود است که از گوهر و سرشت خداوندی برخوردار می‌باشد (حجر/۲۹). از چنین خاستگاه است که در قرآن کریم، صمیمانه‌ترین و نزدیک‌ترین رابطه میان انسان و خدا تصویر می‌گردد. ارتباط انسان با خدای متعال بر بنیاد اصول سه گانه خالقیت، ربوبیت و عبودیت استوار می‌باشد (نسا/۱)، خداوند خالق و پرورش دهنده انسان است و انسان‌ها در برابر حق تعالی باید متقی و منقاد باشند، اوامر او را امتثال، نواهی وی را ترک کنند و هیچ عذری برای خضوع نکردن بشر پذیرفته نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۱۷، ۹۸). انسان حقیقت سیالی است که مدام در حال شدن و ساختن خویش می‌باشد. عامل اصلی در این خودساماندهی انسانی، عنصر انتخاب و اختیار است که در متن هستی آدمی تمهید و تعبیه گردیده است و انسان با هر انتخابی که انجام می‌دهد چگونه بودن و چگونه شدن خود را انتخاب می‌نماید (کهف/۲۹) و در بستر ذره، ذره‌ای از اقدامات و رفتارهای خود است که ذرات وجودی و شخصیت خویش را می‌سازد (زلزله/۷-۸). انسان در منطق دین مسئول تلقی گردیده و پاسخ‌گوی کردارهای خود شناخته می‌شود.

در نگرش قرآنی؛ انسان‌ها بر مبنای نوع نسبتی که میان خود، خدا و دنیا تعریف نموده و به تبع آن، انتخاب‌های که انجام می‌دهند، سه دسته هستند. دسته‌ای از افراد در وادی غفلت اسیرند و آنگاه که از امکانات دنیوی برخوردار می‌شوند، مغرور و متکبر گردیده و از حق، روی می‌گردانند اما وقتی دچار سختی می‌شوند، رو به درگاه الهی می‌آورند (فصلت/۵۱)، یا کاملاً مأیوس می‌گردند (اسراء/۸۳). گروهی دیگر که در سطح زبان، خداوند را عبادت نموده و ایمان قلبی‌شان ضعیف می‌باشد، وقتی دنیا به آن‌ها روی می‌آورد حالت اطمینان می‌یابند اما وقتی با مشکلات مواجه می‌شوند، دگرگون گردیده و کفر می‌ورزند (حج/۱۱). قرآن کریم خطاب به

آنانی که رابطه خود با خداوند را بر مبنای نیاز مالی فهم می‌کنند، می‌فرماید: از روزی‌های پاکیزه استفاده نموده و در آن طغیان نکنید که گرفتار خشم الهی می‌گردید (طه/۸۱). بیاد داشته باشید؛ اموال و فرزندان آن هرگز موجب تقرب شما به من نمی‌گردد مگر اینکه ایمان آورده و عمل صالح انجام دهید که در این صورت از پاداش مضاعف برخوردار خواهید شد (سباء/۳۷). جمعی دیگر از انسان‌ها، کسانی هستند که آخرت را در متن دنیا پالیده و بر مبنای ایمان واقعی که دارند از امکانات دنیوی به نفع تعالی و جود و تقرب خویش به خداوند متعال بهره‌برداری می‌نمایند (حج/۴۱). بنا بر این؛ در منطق دین، اراده آزاد و انتخاب آگاهانه، عنصر مهم و محوری محسوب گردیده و انسان‌ها در قبال تمام عمل‌کردها و عمل‌نکردن‌های خود را مسئول و پاسخگو می‌دانند. دین منطق چگونگی دین‌داری کردن و چوکات رشد و تکامل انسان‌ها در قاف و قامت عبودیت و بندگی می‌باشد.

دین منطق عبور از تنگناهای زندگی مادی و رهایی روح و جان آدمی از کام تباهی، درماندگی و انحطاط و رسیدن به حیات متعالی و انسانی می‌باشد (انفال/۲۴). دین دعوتی به نور و روشنایی است (ابراهیم/۱)، مراد از نور، نوریست که انسان بدون وجود هرگونه نور مادی، توان دیدن حقایق را دارد و نه تنها با چشم باز که با چشم بسته نیز می‌تواند نادیدنی‌ها را به روشنی ببیند. هدف نهایی پیامبران، آن است که انسان از نورانیت برخوردار شود که از گذشته و آینده دور و نزدیک باخبر باشد. قرآن این راه را به بشر نشان داد و به پیمودن آن تشویق کرده است. همچنان که برخی به این مقام بار یافتند دیگران نیز می‌توانند ابتدا اهل نظر و سپس اهل بصر شوند و حقایق عالم را مشاهده نمایند (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۷۹-۷۸). شکوفایی چنین استعدادی در انسان‌ها ناشی از قرب الهی است یعنی به هر میزان که افراد به مقام قرب خداوند نزدیک گردد به همان میزان دل و جانش نورانی می‌شود. زیرا؛ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره/۲۵۷). بنابراین؛ هدف غایی دین، نورانی ساختن حیات انسانی است و دین‌داران واقعی کسانی هستند که برای رسیدن به چنین مقام و منزلتی التزام عملی به دین داشته و بر بنیاد تقوا و رعایت ارزش‌های اخلاقی، زندگی خود را صبغه الهی می‌دهند.

ب) منظومه اعتقادات دینی رهبر شهید

انسان موجود اجتماعی است و جامعه حقیقت فراتر از مجموعه افراد می‌باشد. قرآن کریم در ارتباط به تأثیرات متقابل افراد و ساختارهای اجتماعی به روشنی بیان می‌نماید که خداوند

سرنوشت هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان، آنچه را در خودشان است تغییر دهند (رعد/۱۱)؛ یعنی اراده‌های فردی برای تغییر کافی نیست و چنین اراده‌ای باید در متن جامعه و قوم به وجود آید. به همین دلیل؛ افرادی را که در مقابله با ساختارهای گمراه کننده عاجز می‌گردند، مکلف به هجرت و ترک ساختار می‌داند (نساء/۹۷)؛ ساختارهای اجتماعی به قدری قدرتمند هستند که انسان‌های معمولی را براحتی محکوم و مغلوب خود می‌سازند. ساختارها بر بنیاد نظام فرهنگی استوار می‌باشند. فرهنگ؛ منطق حیات جمعی جامعه است. فرهنگ قبیله، میدان‌دار در تاریخ و جامعه افغانستان محسوب گردیده و فرهنگ عقیده در چوکات ساختارهای متصلّب قبیله تحریف می‌گردد. در چنین بستر مسموم و معیوب است که دیانت‌های قبیله‌ای از قبیله «تفکر طالبانی» به وجود آمده، دین‌داری در قالب شعار و شعارهای قبایل تحریف و وارونه می‌شود. شهید مزاری شخصیت ممتاز و متمایزی بود که با تعهد و آگاهی از خاستگاه دین و عقیده برخاست، در برابر الزامات ساختاری ایستاد، نقاب مذهب را از چهره قبیله گرفت که: در افغانستان شعارها مذهبی و عمل کردها نژادی است (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۷۶) و در چوکات «خودآگاهی دینی»، «خداآبوری» و «ولایت‌مداری»، علیه تبعیض، تحقیر، تکبر و حقارت قومی رزمید، مطالبات عدالت‌خواهانه خود را در سطح ملی تعقیب نموده و هویت برباد شده هزاره‌ها را احیا نمود.

۱) خودآگاهی دینی

استاد شهید شخصیتی بود که «خود» را در چوکات منطق دین فهم نموده و بر بنیاد رسالت دینی، در عرصه مبارزه فعال می‌گردد. در چارچوب تفکر دینی؛ خود حقیقی انسان همان وجود ربطی و اتصال وجودی انسان با حقیقت هستی است. انسان در پیوند با خدا است که به حقیقت انسانی خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌گردد. خودآگاهی یعنی درک انسان از نحوه ارتباطی که با منبع هستی بخش خود دارد. درک این ارتباط قبل از این که از سنخ علم حصولی و اقناع عقلانی از ارتباط خالقیت و مخلوقیت میان خدا و انسان باشد، برخاسته از شهود و دریافت علم حضوری است. همان‌گونه که خود حقیقی، رابطه عینی و واقعی انسان با خدا است، نه تصویر این رابطه، خود آگاهی واقعی نیز یافتن و یابیدن قلبی و شهودی این ارتباط می‌باشد. بنابراین، هرگاه انسان به لحاظ منطقی و عقلی خود را مخلوق خداوند دانسته و قانع

کننده‌ترین استدلال‌ها را نیز در این ارتباط داشته باشد اما در صورتی که از درک و دریافت حضور خداوند در متن هستی و زندگی خویش عاجز باشد از «خودآگاهی دینی» محروم خواهد بود. لذاست که در منطق دین؛ عالم بی‌عمل آفت حیات جمعی جامعه معرفی گردیده، علمی که در خدمت خودسازی انسان نباشد حجاب دانسته می‌شود.

استاد شهید، عالم متعهدی بود که خود را در ارتباط به خداوند متعال فهم نموده و حضور حق تعالی را در متن هستی و حیات انسانی می‌دید. بر مبنای چنین درک و دریافتی از خود و «خودیابی دینی» بود که هرگز از بیت‌المال استفاده شخصی نکرد و حتی در ایام تحصیل از وجوهات شرعی استفاده ننموده و با تمام وجود معتقد بود؛ چنین مصارفی مسئولیت داشته و انسان باید در قبال آن پاسخگو باشد و این یعنی خود را در اتصال و پیوند به حق تعالی فهم نمودن، و تکاملش را در تقرب الهی دیدن. بر مبنای چنین دریافتی از خود و ایمان راستین به لطف الهی بود که مؤمنانه می‌گفت: یک چیزی که دشمن بررسی نکرده بود قدرت خدا بود، ما در این جنگ، لطف الهی را «با چشم سر دیدیم»، باید هیچ وقت خدا را و قدرت خدا را فراموش نکنیم. دشمن چهار تا بمب در قلعه شاده در دشت برچی انداخت؛ در یک خانه که کسی نبود بمب منفجر شد، سه تا بمب در خانه‌ای که نفر موجود بود منفجر نشد، این را غیر از لطف الهی هیچ چیز دیگر نمی‌شود تصور کرد. لهذا برای مسعود می‌گوییم؛ تا آن وقتی که مردم ما خدا دارد راه خدا را فراموش نکرده تو توانایی‌شان را نداری (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۱۳). با چنین خودشناسی، اطمینان و اتکای که به حق تعالی داشت، هرگز از دشمن نترسید و در متن خطرها و دشواری‌های مبارزه، صرفاً به انجام رسالت و تکلیف خویش می‌اندیشید.

۲) خداابوری

خدای متعال در متن هستی آدمی حضور دارد. انسان از خدا نشأت گرفته و به سوی خداوند باز می‌گردد (بقره/۱۵۶). خداآگاهی هسته مرکزی نظام آگاهی انسان‌ها نسبت به خود و جهان هستی است. خداآگاهی، اولین گام در ایجاد ارتباط میان انسان با خداوند است و دینداری با خداشناسی آغاز می‌شود: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (رضی، ۱۴۱۴: خ: ۱، ۳۹). خدا به انسان آن‌چنان نزدیک و با او یگانه است که آگاهی انسان به خدا عین آگاهی او به خود می‌باشد، انسان زمانی می‌تواند به خودآگاهی رسد که خداآگاه شود. محال است انسانی «خودآگاه» باشد ولی «خداآگاه» نباشد (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۳، ۳۱۳). خداآگاهی سنگ بنای خودآگاهی بوده

و خود فراموشی نتیجه خدا فراموشی است؛ چون هرکس خدا را فراموش کند، خودش را فراموش کرده است (بقره/ ۱۵۲). انسان وقتی خودش را باز می‌یابد که خدای خودش را باز یافته باشد (همان). عامل اصلی فراموشی خدا، فسق است و معنای این که خداوند آن‌ها را فراموش می‌نماید این است که از رحمت الهی آن‌چنان محروم می‌شوند که گویا به دست فراموشی سپرده شده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۲، ۳۱۸). بر مبنای نوع معرفت انسان نسبت به خدای متعال است که نحوه ارتباط انسان با خداوند در ساحت‌های دیگر نیز تنظیم می‌گردد. استاد شهید بر بنیاد اصل خدا باوریست که وارد میدان مبارزه گردید، اصل توکل به خداوند را به مثابه تکیه‌گاه اصلی مبارزات خویش انتخاب نموده و سعی داشت که همراهان خویش را نیز در همین چوکات هدایت نماید.

رهبر شهید، شخصیت متعبد و دین‌داری بود که زندگی را در چوکات دین فهم می‌نمود و تمام داشته‌های خود و جامعه هزاره را با ارجاع به دین تفسیر نموده و معتقد بود که: تمام آنچه ما داریم، عزت و شرف و حیثیت ما از مسجد و دین‌داری ماست (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۲۵). غرور برای‌تان دست ندهد که خداوند تبارک و تعالی با همه لطفش، با همه‌ی رحمتش، غرور بی‌جا را برای بندگان‌ش دوست ندارد. شما وقتی در مسجد جمع می‌شدید، ختم می‌گرفتید، دعا می‌کردید، ما مطمئن بودیم برای این که پیروزی از شما است (همان: ۱۱۴). با ارجاع دادن جنگ به عنصر مبنایی نظام فرهنگی، می‌گفت؛ جنگ یا ناشی از خودخواهی است و یا معطوف به ایمان و باورهای الهی: شما مردم خداجو برای خدا قیام نمودید (همان: ۲۴). عده‌ای در کابل برای قدرت طلبی و خودخواهی، جنگ براه انداختند. کسانی که قدرت طلبند و کسانی که موجودیت شما را قبول ندارند، کسانی که شما را از افغانستان نمی‌دانند، این خودخواهان هرروز سی‌الی‌چهل موشک در کابل می‌فرستند (همان: ۱۹). من را اگر خدا و مردم به عنوان سرباز قبول کنند و مردم بپذیرند، این برایم افتخار است (همان: ۲۴). چنین گزاره‌های به روشنی حاکی از این است که استاد شهید هویت فردی و جمعی افراد را در نحوه تعیین نسبت آن‌ها با خدا فهم نموده، تعبد و التزام به تکالیف الهی را به عنوان اصل راهبردی تلقی می‌نمود.

۳) ولایت مداری

در کانون گفتمان اسلام، مسئله «ولی شناسی» قرار دارد. «ولی» عینیت یافتگی دین در جان آدمی است. «ولی» همان انسان نمونه و الگوی است که انسان، تیپ ایده آل و غایت انسانیت خویش را در او می بیند، خود را در آینه او نگرسته و به او اقتدا می نماید، دیانت و انسانیت خویش را متناسب با نگرش او معنا می کند. به این معنا که انسان در حقیقت انسانی و واقعیت زندگی خویش متأثر از پیشوایی است که به او اقتدا کرده و به عنوان مرجعیت دینی و انسانی خویش انتخاب نموده است. از چنین خاستگاه است که ولایت مداری در متن تحولات اجتماعی جاری می گردد. رهبر شهید در چوکات چنین نگرشی نسبت به امر ولایت است که همیشه نسبت به نشر معارف اهلیت^(۷) اهتمام داشته و حتی در شدیدترین شرایط اجتماعی می فرمود: همین افتخار بزرگ برای ما و شما کافی است که پیرو علی و حسین^(۸) هستیم، بگذار هرچقدر که دشمن می تواند برای این عقیده و بخاطر این پیروی بر سر ما فشار بیاورد و ما را نابود کند، با این، افتخار خواهد بود (همان: ۴۹-۴۸). ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می خواهیم؛ یکی رسمیت مذهب ما، دیگری تغییر تشکیلات ظالمانه و سوم این که شیعه در تصمیم گیری شریک باشد (همان: ۷۵). فراموش نکنیم که چنین صحبت های در شرایطی ابراز می گردید که عده ای چنین رویکردی را تمهید کننده جنگ های مذهبی در کشور دانسته و به راحتی کتمان مذهب تشیع در قانون اساسی دولت ربانی را پذیرفته بودند اما استاد شهید نه تنها مخالف خودسان سوری مذهبی بود که برای تقویت هویت مذهبی شیعیان و رسمیت یافتن مذهب تشیع در افغانستان تأکید نموده و معتقد بود که هویت آدمی بدون هویت مذهبی او ناقص، مبهم و مخدوش می باشد.

ج) رهبر شهید و احیای هویت هزارگی

معنای هویت از یک سو ساده و به معنای کیستی انسان، گروه ها و جامعه انسانی است و از سوی دیگر تحلیل احیای هویت به مثابه صورت بندی گفتمان ها در مبدأ و نقاط گسست تاریخی، دشوار می باشد. نقاط گسست در تحولات تاریخی امر ساده و صامت نیستند که بتوان با ارجاع به عوامل مشخص، تغییرات را معنا نمود بلکه جهانی مغشوش، مبهم و نامنظم بوده و محقق باید بتواند از متن چنین متنی مستندات جدی برای صورت بندی آن وضعیت بیابد. بنا براین؛ تغییرات هویتی در جامعه هزاره در متن داده های نامنظم و پراکنده صورت گرفته و مقاومت

غرب کابل ریشه در دل انبوهی از گزاره‌ها و احکام پنهان و هویدا در فضای ذهنی و عمومی جامعه دارد. شاهکار و اقدام ماندگار رهبر شهید این بود که اولاً خود به خودیابی دست یافته، دارای منظومه فکری و اعتقادی منسجمی بود و ثانیاً در چوکات نظام اعتقادی که داشت به تحلیل وضعیت موجود پرداخته، به روشنی مسئله اصلی زمانه‌ی خود را فهم نمود و دال‌های سرگردان در حوزه مطالبات مردمی را صورت‌بندی نموده و مواجهه منطقی با تاریخ و زمانه‌ی خویش نمود. از این رو؛ مقاومت رهبر شهید در غرب کابل را می‌توان اولین اقدام جدی هزاره‌ها در صورت‌بندی مسایل زمانه‌ی‌شان و احیای هویت هزارگی دانست. برای تحلیل این امر؛ ضروریست موضوعات سه‌گانه: چیستی هویت، هویت فروپاشیده هزاره‌ها و چگونگی احیای هویت هزارگی، مورد توجه قرار گیرد.

(۱) چیستی هویت

مراد از هویت همان خود و کیستی انسان است. خود برنیاد دو تصویر شکل می‌گیرد: تصویری که انسان از خود دارد و تصویری که دیگران از انسان دارند. بر بنیاد این دو تصویر است که هویت انسان در چوکات سه‌گانه: خود واقعی، آرمانی و نمایشی ساخت می‌یابد. خود واقعی نزدیک به تصویر انسان از خودش و تصور تصویری که دیگران از او دارد، شکل می‌گیرد. خود آرمانی حاکی از آرمان‌ها و ایده‌آل‌های است که انسان‌ها می‌خواهند به آن‌ها دست یابند. خود نمایشی قالب و چوکات تبارز آدمی بوده و ناظر به حالت است که افراد خود را برای دیگران می‌نمایانند. به تعبیر دیگر؛ خود واقعی معطوف به چگونه بودن انسان است و این که چه هست، خود آرمانی انعکاس چگونه شدن آدمی می‌باشد و خود نمایشی تصویری است که از خود برای دیگران می‌سازد. بر مبنای نوع این تصورات و ترکیبی این خودهاست که هویت دارای حالات سه‌گانه مرگ، حیات و بیماری می‌گردد. مرگ هویت؛ هرگاه انسان و گروه‌های اجتماعی تصویری منفعل از خود داشته و احساس نمایند که دیگران نیز او را این گونه تصور می‌کنند و خود آرمانی‌شان نیز در سطح حفظ حیات معنا یابد، چنین فرد و جامعه‌ای دچار مرگ هویتی بوده و همیشه تابع وضع موجود می‌باشند. هویت زنده؛ اگر انسان و جامعه‌ای خود را فعال تصور کرده و بدانند که دیگران نیز او را این گونه تصور می‌نمایند و خود آرمانی‌شان نیز هدایت کننده به سمت تعالی بیش‌تر باشد، چنین فرد و مردمی دارای هویت زنده هستند، همیشه منتقد وضعیت جاری بوده و مدام برای تحقق وضعیت مطلوب

تلاش می‌کنند. هویت بیمار؛ بیماری هویتی ناظر به تصورات نا هماهنگ از خود است؛ اگر انسان و جامعه‌ای خود را به گونه‌ای تصور کنند و گمان نمایند که دیگران او را به گونه دیگر می‌شناسند و خود آرامانی آن‌ها نیز تناسبی با این تصورات نداشته باشد، چنین فرد و جامعه‌ای دچار بیماری هویتی می‌باشند، به عنوان مثال؛ فردی خود را درمانده می‌بیند اما تصور می‌کند که دیگران او را فعال می‌دانند در چنین حالت است که انسان گرفتار هویت مضطرب و مبهم گردیده و نمی‌داند، در قبال وضعیت موجود چگونه موضع‌گیری نماید.

۲) هویت فروپاشیده هزارگی

هزاره‌ها به دلیل تحمل ستم‌های تاریخی، دچار مرگ هویتی شدند به این صورت که نه تنها دیگران، هزاره‌ها را حقیر می‌دیدند که خود نیز تن به حقارت داده بودند و خود آرامانی هزارگی در سطح زنده ماندن تنزل یافته بود. چنین تحول هویتی در یک فرایند هولناک تاریخی و در چوکات فرهنگ غارتی اتفاق افتاد. فرهنگ غارتی در متن فرهنگ قبیله ساخت می‌یابد. فرهنگ قبیله در قالب «من و برادرانم علیه پسرعموهایم، من و پسرعموهایم علیه بیگانه» منطق سازی می‌گردد. منیت در متن این تفکر قرارداد، پدیده‌های پیرامونی با معیار قبیله ارزش‌گزاری شده و قبایل رقیب غارت‌شدنی دانسته می‌شوند. عبدالرحمن از خاستگاه قبیله برخاسته بود و مواجهه غارتی با قبایل رقیب بخصوص هزاره‌ها داشت، از چنین خاستگاه بود که پس از نسل‌کشی و غارت هزاره‌ها و دیگر قبایل معترض، مناسبات اجتماعی در افغانستان غارتی گردید. فرهنگ غارتی فراتر از یک فاجعه و تباهی مقطعی اشاره به منطق زندگی غارتی دارد. بر مبنای فرهنگ غارتی است که هستی هزاره‌ها غارت گردیده و ناموس هزاره لیلان می‌شود. در تداوم چنین روند است که هزاره‌ها نیز در کام خود غارتگری غرق گردیده و با پذیرش حقارت و زندگی در نکبت، داشته‌های خویش را نابود می‌نمودند. سران هزاره از موقعیت مهتری و خانی، مردم را غارت کرده و حاکمیت غارتی را فربه‌تر می‌ساختند. بر بنیاد چنین تاریخ تاریک است که هزاره‌ها سه صد سال در تنور اسارت و نابودی (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۰)، درماندگی را زندگی می‌نمایند. با مرگ هویت هزارگی است که هزاره‌ها وضعیت موجود را عادی تلقی کرده و هرگز اقدام مؤثر برای عبور از تباهی و غارت‌شدگی نمی‌نمایند، تا اینکه رهبر شهید در تقدیرشان مقدر گردید. استاد شهید برای احیای هویت هزارگی با سه بن‌بست

جدی مواجه بود و شکستن این بن‌بست‌هاست که از شهید مزاری شخصیت بی‌بدیل در تاریخ کشور ساخت.

۳) بن‌بست‌های احیای هویت هزارگی

یک) بن‌بست بازی: فضای اجتماعی عرصه بازیست و در میدان بازی؛ قواعد، موضوع رقابت، بازیگران و مدیران بازی، عناصر اصلی محسوب گردیده و میدان بازی توسط نظام سیاسی مهندسی می‌شود. حاکمان سیاسی در تاریخ افغانستان، نه تنها قواعد بازی، کالاهای مورد رقابت و بازیگران را معین می‌کردند که حتی برندگان بازی را نیز مشخص می‌نمودند، بر همین مبناست که هزاره‌ها از میدان بازی حذف گردیده و هرگز اجازه نداشتند که در میدان‌های سیاست، علم و اقتصاد وارد رقابت شوند. با حذف هزاره‌ها از میدان بازیست که هزاره دارای هویت حاشیه‌ای و تحقیر شده گردیده و هرگز فرصت نمی‌یابند تا در متن بازی و رقابت‌های ملی وارد شوند. شهید مزاری اولین کسی است که هزاره را از موضع برابر وارد بازی نمود. وقتی حضور هزاره‌ها در دولت موقت نفی گردید. دیدگاه‌های سه‌گانه: تسلیم، تکدی‌گری و مقاومت در حوزه هزارگی و شیعی شکل گرفت. عده‌ای که دلبستگی به سرنوشت هزاره‌ها نداشته و اقتدار حزب وحدت اسلامی را مانع ارتقای منزلت اجتماعی خود می‌دیدند، از موضع تسلیمی با اداره مسعود - ربانی به همکاری پرداخته، برای شکستاندن مرکزیت سیاسی هزاره‌ها تلاش می‌کردند. دسته‌ای دیگر که هرچند دلبستگی به سرنوشت هزاره‌ها داشتند اما از موضع ضعف وارد تعامل با مسعود گردیده و می‌خواستند، با تکدی‌گری، چوکی‌های را برای مردم هزاره کمایی نمایند. اما شهید مزاری بر مبنای فهم دقیقی که از هویت برپاد شده هزاره‌ها داشت، از موقعیت برابر، مطالبات خود را مطرح نموده، سیاست تسلیم را خیانت و رویکرد تکدی‌گری را موجب درماندگی مداوم هزاره‌ها می‌دانست. دال مرکزی در مطالبات شهید مزاری عدالت اجتماعی بود (مزاری، ۱۳۷۳: ۶۸) او از نابرابری و تبعیض رنج برده و خواهان مشارکت در تصمیم‌گیری بود (مزاری، ۱۳۷۴: ۷۵) چون تنها با چنین حضوری، هویت مخدوش و غارت شده هزاره‌ها تصحیح و احیا می‌گردید. رهبر شهید با اتخاذ چنین موضعی، کامیابی جدی را کمایی نمود، هزاره و رقبای هزاره فهمیدند که هزاره‌ها یکی از بازیگران اصلی بوده و بدون آن‌ها بازی در افغانستان ناکام می‌باشد.

دو) بن بست چند پارگی و تعارض هویتی: هویت هزارگی غیر از حقارت و بارمنفی که پیدا کرده بود دچار تعارض نیز گردیده بود و هزاره‌ها نمی‌توانستند به درستی میان هویت قومی و مذهبی خود تعیین نسبت نمایند. به همین دلیل؛ هزاره بودن نه تنها از سوی دشمنان هزاره ننگ و جرم تلقی می‌گردید که حتی خود هزاره‌ها نیز از هزاره بودنشان فراری بوده و هویت قومی خود را در پس هویت مذهبی خویش کتمان می‌کردند. هزاره گفتن در تقابل جدی با ارزش‌های مذهبی فهم گردیده و از سوی خود هزاره‌ها گناه تلقی می‌گردید، اما شهید مزاری شخصیت مذهبی و روحانی متعهدی بود که بدرستی نسبت این دو بخش هویتی را بر پایه نظام اعتقادی و بر مبنای آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) و در منظومه مفاهیمی؛ خلقت، نسب، شعبه، قبیله و معرفت، تعریف نمود، برای احیای هویت هزارگی تلاش کرده (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۶۴) و با جدیت، موضوع رسمیت یافتن مذهب جعفری در افغانستان را تعقیب و دنبال می‌نمود (مزاری، ۱۳۷۴: ۷۵). در چوکات چنین منطقی بود که او نه تنها احیای هویت هزارگی را منطبق با منطق دین می‌فهمید که اساساً آن را به مثابه وظیفه و تکلیف دینی خود تلقی می‌نمود (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۲۱)، چون دین الهی برای شکوفایی ظرفیت‌های انسانی و احیای انسانیت انسان‌ها آمده است، افراد و گروه‌های اجتماعی که از هویت انسانی‌شان متنفر و فراری هستند، هرگز نمی‌توانند بندگان شایسته برای خداوند باشند.

سه) بن بست دلبستگی به قدرت: یکی از بن‌بست‌های جدی که در حوزه احیای هویت اجتماعی مطرح است «خود محوری» و دلبستگی به قدرت است. «خود»، امر فرهنگی است و در چوکات نظام‌های فرهنگی متفاوت، معانی متفاوت می‌یابد. خود در فرهنگ قبایلی بر بنیاد اصالت خود و خون استوار است و قدرت ملک سلطان و قبیله سلطان محسوب می‌شود. خود در فرهنگ مدرن بر بنیاد اصالت خود و لذت‌های مادی معنا گردیده و افراد به دلخواه خود قدرت را رها نمی‌کنند چون قدرت، امکانات فراوان برای کامجویی‌های بیشتر فراهم می‌کند. اما خود در فرهنگ دینی بر بنیاد خدامحوری استوار بوده و انسان هویت از اوایی و به سوی اوایی دارد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶)، در چنین نگرشی تنها خدا حضور دارد و تنها خدا شایسته پرستش و استعانت دانسته می‌شود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه/۵)، لذا؛ مبارزه برای خدا و رهایی خلق خدا معنا یافته و قدرت در همین چوکات فهم می‌گردد.

متأسفانه در جامعه افغانستان بسیاری از افراد وقتی وارد میدان بازی می‌شوند، متأثر از فرهنگ «مدرنیته قبایلی!» قدرت را برای خود و خانواده خود می‌خواهند. رهبر شهید با توجه به همین مسئله معتقد بود: عده‌ای جنگ کابل را برای قدرت طلبی و خودخواهی، براه انداخته‌اند (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۹). اما خود که از خاستگاه دین و عقیده برخاسته بود، قدرت را صرفاً برای انجام رسالت بندگی و بهبود بخشیدن به حیات دیگران تعقیب و دنبال می‌نمود، به همین دلیل؛ مدام از دفاع و صلح سخن گفته و نه تنها جنگی را آغاز نکرد (مزاری، ۱۳۷۴: ۵۰) که آگاهانه از هستی خود گذشت تا مناسبات قدرت در کشور انسانی گردد.

مقاومت غرب کابل هرچند حضور شیعیان در عرصه تعاملات سیاسی کشور را تثبیت نمود. اما فرهنگ قبیله اجازه نمی‌داد که منطق اعتقادی رهبر شهید بازتاب یابد. زیرا؛ در ذهنیت متصلب قبایل، صعود مزاری به معنای صعود هزاره‌ها تفسیر می‌شد، به همین دلیل؛ منطق رهایی‌بخش او که می‌توانست افغانستان را نجات بخشد در فضای قبایل بازتاب نمی‌یافت و همه در صدد بودند که مقاومت مزاری را بشکنند. از همین جاست که دشواری کار برای رهبر شهید تشدید می‌گردد. او برای نفوذ در ذهنیت قبایل و اثبات حقانیت خویش مجبور گردید تا حماسه شکوه‌مندی را تصویر نماید. غرب کابل لبریز از خون و آتش بود اما او در آخرین تصمیم پرشکوهش می‌گوید: «از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جای بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم. از خدا خواستیم که در کنار شما خونم این‌جا بریزد، در بین شما کشته شوم، در خارج از کنار شما زندگی برایم ارزشی ندارد. از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را از همه بگیرم. آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق دهد توفیق شهادت که در بین شما شهید شوم» (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۲۲). او ایستاد و مردانه هم ایستاد! چون در محضر خدا با مردمش عهد و پیمان بسته بود که از حقوق آن‌ها دفاع نماید (مزاری، ۱۳۷۴: ۶۳). به عهدش وفا کرد، از جانش گذشت تا زندگی مردمش بهبود یابد. شکنجه‌ها را تحمل کرد تا جامعه از رنج حقارت آزاد شود. مزاری شهید شد تا شاهد آزادگی دیگران باشد. این چنین بود که داستان مزاری در طلیعه‌ی تاریخ جدید کشور نقش بست و با گرفتن پاداش بندگی از خدا، «مرگ کاکه» نصیب شد، با نیک نامی رفت و تبدیل به نماد عدالت‌خواهی در افغانستان شد.

نتیجه

رهبر شهید، از خاستگاه دین و عقیده برخاست و در چوکات نوع تعریفی که از خود، خدا و خلق خدا داشت، می‌خواست با نفی منطق قبیله، مشق زندگی را در مدار دین استوار نماید. استاد شهید به این دلیل ماندگار گردید که سرمشق جدید و ماندگاری را برای زیست انسانی در کشور ارائه نمود. شخصیت استاد مزاری دارای ابعاد برجسته فراوان است که متأسفانه در فضای احساسی و سیاسی جامعه افغانستان، بیش‌تر به بعد مبارزاتی ایشان تأکید گردیده و کمتر به جوهره اصلی که مزاری را تبدیل که مبارز ایثارگر و شجاع نمود، پرداخته شده است. به باور این قلم؛ تعهد و تقیدی شهید مزاری چیزی جز بازتاب اعتقاد و التزام عملی او به دین نمی‌تواند باشد. رهبر شهید هرچند در راستای انسانی ساختن مناسبات قدرت در افغانستان تلاش می‌کرد اما به دلیل اینکه او از متن مردمی برخاسته بود که هویت انسانی‌شان برباد گردیده بود، هدف اولیه او احیای هویت هزارگی بود. پرسش اصلی که در این تحقیق، تعقیب گردید این بود که رهبر شهید چگونه و در چوکات چه منطقی توانست هویت هزارگی را احیا نماید؟ برای فهم و تحلیل این مطلب؛ نخست به رسالت انسان در منطق دین اشاره گردید، آنگاه منظومه اعتقادی و چگونگی دین‌داری رهبر شهید با استناد به گزاره‌های اعتقادی و رفتاری ایشان، منطق سازی شد و در نهایت؛ به تفصیل بیان گردید که استاد شهید چگونه توانست بن‌بست‌های هویتی هزارگی را بشکند. پیوند این محورها را می‌توان به صورت ذیل تلخیص نموده و یکپارچگی هویتی و عملی رهبر شهید را نشان داد.

دین منطق عبور از تنگناهای زندگی، نجات جان آدمی از کام تباهی و رسیدن به حیات متعالی است. منظومه اعتقادی رهبر شهید در چوکات اصول سه‌گانه: خودآگاهی دینی، خداباوری و ولایت‌مداری قابل منطق سازی است. بر مبنای چنین منطقی بود که عالم را محضر خدا دانسته و هرگز از بیت المال استفاده ننمود. در عرصه مبارزه، اعتقاد جدی به یاری خداوند داشت و مدام به مردم و یارانش تذکر می‌داد که خدا را فراموش نکنند. در چوکات چنین نظام اعتقادی؛ وارد عرصه مبارزه گردیده و سعی می‌نمود تا مناسبات سیاسی در کشور را بر بنیاد عدالت استوار نماید، بر همین مبنا؛ به تعقیب احیای هویت هزارگی و رسمیت مذهب جعفری در کشور پرداخت. در ارتباط

به احیای هویت هزاره‌ها، با بن‌بست‌های سه‌گانه؛ انکار هویت، چندپارگی هویتی و منطق خودمداری، مواجه بود.

رهبر شهید برای عبور از بن‌بست انکار، مطالبات خویش را از موضع برادری و برابری مطرح نموده و خواهان حضور هزاره‌ها و دیگر اقلیت‌های قومی در مرکز تصمیم‌گیری بود و با اتخاذ چنین استراتژی بود که هویت انکار شده هزارگی را در ذهنیت عمومی احیا نمود. چندپارگی هویت هزارگی را با ارجاع به منطق قرآن تصحیح و ترمیم نموده، هویت انسانی را در منظومه مفاهیمی؛ خلقت، تولید مثل، شعبه، قبیله و معرفت انسانی تفسیر کرد و انسانیت را مقدمه دیانت معرفی نمود. در نهایت؛ خود را در پیوند با خدای متعال دیده و قدرت را در راستای انجام مکلفیت‌های دینی و رسالت انسانی می‌دید و از همین خاستگاه بود که نه تنها دلبسته به قدرت نگردید که از هستی خود برای بهبودی حیات دیگران گذشت و شهادت پاداش بندگی بود که به شایستگی نصیب گردید.

منابع

قرآن کریم

۱. آملی جواد، عبدالله (۱۳۸۸)، اسلام و محیط زیست، محقق عباس رحیمیان، قم، نشر اسراء، چاپ پنجم.
۲. _____ (۱۳۹۵)، تفسیر تسنیم، ج، ۲، ۷، قم، اسراء.
۳. شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، قم، چاپ: اول.
۴. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، به کوشش: مرکز نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول.
۵. _____ (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، گردآوری؛ عبدالله غفاری لعلی، قم، مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.
۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار ۲۳، تهران - قم، صدرا، چاپ: هشتم.

شهید مزاری و عبور از انقطاع تاریخی

■ عمران حلیمی *

مقدمه

از میان رهبران جهادی، درخشان‌ترین کارنامه‌ی سیاسی را شهید مزاری از خود به یادگار نهاده است. او موفق‌ترین رهبر جهادی بود که تصمیمات و اقدامات جسورانه‌اش، دگرگونی‌های عمیق، در روند تاریخی کشور پدید آورد. نه تنها، در میان رهبران جهادی شیعی، بلکه در میان کل رهبران جهادی افغانستان، به لحاظ دست آوردها و پیروزی‌ها، شهید مزاری، در رأس قله‌ی افتخارات قرار می‌گیرد. این که اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان می‌گوید: «شهید مزاری، مسیر تاریخ افغانستان را تغییر داد»، صرفاً یک تعارف سیاسی نیست، بلکه عین واقعیت تاریخی کشور را بیان می‌کند. مزاری با تلاش‌ها و مجاهدت‌های بی‌نظیر خود، هشت حزب جهادی شیعه را، در زیر چتر یک حزب قدرتمند به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گرد آورد و برای اولین بار در تاریخ، جامعه‌ی هزاره را به عنوان یک نیروی تأثیرگذار در معادلات سیاسی افغانستان مطرح کرد.^۱ او جامعه‌ی هزاره را از یأس و تقدیرگرایی و نیز انقطاع تاریخی - که در اثر بیش از یک قرن محرومیت و حاشیه نشینی اجباری دامن‌گیرش شده بود - نجات داد و به یک نیروی فعال و تأثیرگذار تبدیل کرد. مقاومت شجاعانه‌ی مزاری بود که به انحصارگرایی و برتری طلبی در افغانستان نقطه‌ی پایان

* دانش‌پژوه دکتری اندیشه معاصر مسلمین

^۱ این که نقش رهبر شهید در این جا برجسته می‌گردد، به معنای نادیده گرفتن تلاش‌های مخلصانه و فداکاری‌های سایر رهبران و فرماندهان جهادی نیست. همه‌ی آن‌ها در این دست آوردهای عظیم سهم داشته‌اند. بدون شک اگر همراهی و فداکاری‌های مؤمنانه و مخلصانه‌ی آن‌ها نبود، گوهر وجود رهبر شهید چنین زیبا و خوش نمی‌درخشید. باید به پاس خدمات و فداکاری‌های آن‌ها، به روح همه‌ی شان درود فرستاد.



نهاده و گروه‌های طرفدار انحصار قدرت در نهایت ناگزیر شدند که ایده‌ها و طرح‌های سیاسی ایشان را پس از یک دهه از شهادت مظلومانه‌اش، به عنوان کارسازترین راه‌حل معضلات کشور به رسمیت بشناسند. «رسمیت یافتن مذهب شیعه»، «سهم متناسب همه‌ی اقوام در قدرت»، «مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور»، «تعدیل نظام اداری»، «نظام سیاسی مبتنی بر انتخابات آزاد» و «مشارکت زنان در امور سیاسی»، از کلان طرح‌های پیشنهادی شهید مزاری^(۹) بود. شهید مزاری، این کامیابی‌های درخشان تاریخی را در حالی از آن خود کرد که از کمک‌های بین‌المللی و مساعدت جدی منطقه‌ای برخوردار نبود (دولت آبادی، ۱۳۸۹: ۱۴۰). یکی از برجستگی‌های که رهبر شهید را از دیگر همتایان جهادی وی متمایز می‌کرد، آگاهی گسترده و دقیق ایشان از تاریخ بود. «بابه مزاری علاقه‌ی زیادی به تاریخ داشت. او اسامی جاسوسان تاریخی را به خوبی می‌دانست.» (دولت آبادی، ۱۳۹۲: ۱۵۰) شهید مزاری با جزئیات حوادث و تحولات تاریخی افغانستان آشنایی داشت و رویدادهای تاریخی بسیاری از کشورها را نیز مطالعه کرده بود. استنادات و ارجاعات مکرر ایشان، به رویدادهای تاریخی کشور و نیز برخی کشورهای دیگر، گویای صدق این مدعا است.

همان گونه که اشاره شد، جامعه‌ی هزاره پس از فاجعه‌ی هولناک و ویرانی‌های گسترده‌ی دوره‌ی عبدالرحمان، دچار یک انقطاع و گسست تاریخی شده بود؛ بدین معنا که حوادث این دوره، تمام داشته‌های تاریخی جامعه‌ی هزاره را ویران کرد و این مردم بعد از آن، حافظه‌ی تاریخی خود را یکسره از دست داد و دچار نوعی نسیان و فراموشی تاریخی شد؛ به نحوی که نمی‌توانست بین گذشته و شرایط اکنون خود نسبتی برقرار سازد. شهید مزاری جامعه‌ی هزاره را از این انقطاع تاریخی عبور داد و میان اکنون و گذشته‌ی او پیوندی روشن برقرار کرد.

نگارنده، در نوشتار حاضر، می‌خواهد این نکته را مورد واکاوی قرار دهد که آگاهی تاریخی شهید مزاری، چه تأثیری بر موفقیت‌های ایشان داشت و چگونه به ایشان کمک کرد تا بتواند جامعه‌ی هزاره را از این بن‌بست و انقطاع تاریخی عبور دهد؟

^۹ بصیر احمد دولت آبادی می‌گوید: کمک‌های ایرانی‌ها به گروه‌های جهادی هزاره، در کل دوران جهاد، به اندازه یک بار کمک جمهوری اسلامی، به مسعود و ربانی نبود.

۱- تاریخ

واژه‌ی «تاریخ» دو مفهوم متفاوت را در ذهن القا می‌کند. (۱) مجموعه‌ی حوادث فرهنگی، طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و رویدادهایی که در گذشته و در زمان و مکان زندگی انسان‌ها و در رابطه با آن‌ها رخ داده است. این رویدادها شامل اموری می‌شود از قبیل کردارها و دستاوردهای مادی و معنوی بشر و هرآنچه که گفته، اندیشیده و عمل کرده است. (۲) معرفتی ناظر به وقایع جزئی و درک پدیده‌های ذکرشده که در ذهن تاریخ‌نگار شکل می‌گیرد و از نوع معرفت درجه یک است. علم تاریخ، اعمال گذشته‌ی انسان را بازگو و روایت می‌کند و نیز ما را نسبت به روابط اجتماعی انسان در گذشت روزگار آگاه می‌سازد. به گونه‌ای که نه تنها در جریان وقایع قرار می‌گیریم، بلکه علت وقوع آن حوادث را نیز بازمی‌شناسیم. منظور از «اجتماعی» کل اموری است که در حیات آدمی مؤثر است، نظیر امور اقتصادی، مذهبی، سیاسی، هنری، حقوقی، نظامی و علمی (ویکی‌پدیا، ۲۰۱۹). به بیان دیگر مراد از تاریخ به معنای اول، موضوع علم تاریخ است، (علی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰) که همه‌ی رویدادهای علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی و نظامی یک ملت یا گروه اجتماعی را در بر می‌گیرد. رویدادهایی که هم شامل موفقیت‌ها، کامیابی‌ها، افتخارات و دست آوردها می‌شود و هم شامل شکست‌ها، ناکامی‌ها، محرومیت‌ها و رنج‌ها و محنت‌ها.

مراد از تاریخ در این نوشته، مجموعه حوادث و رویدادهای تاریخی است که از طریق علم تاریخ و مطالعه‌ی کتاب‌های ناظر به این حوادث و رویدادها بدست می‌آید.

۲- خودآگاهی تاریخی

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که آگاهی تاریخی، با مفهوم «خودآگاهی تاریخی» فرق می‌کند. خودآگاهی تاریخی، به معنای درک و تحلیل صحیح مشکلات و ارزیابی موقعیت فعلی خود، در پرتو آگاهی‌های تاریخی و تأمل در اوضاع و احوال پیرامون، با ارجاع به مستندات تاریخی است. خودآگاهی تاریخی، اگرچه بدون مطالعه‌ی تاریخ و آگاهی از رویدادهای گذشته، بدست نمی‌آید، اما این دو را نباید یکسان و مترادف تلقی کرد. کسی که به خودآگاهی تاریخی می‌رسد، نه تنها از رویدادهای گذشته‌ی جامعه و تاریخ خود آگاهی دارد، بلکه شرایط جاری و روند کلی کنونی جامعه و محیط پیرامونی را نیز بدرستی درک و تحلیل کرده و در برابر آن موضعی مشخص می‌گیرد. شاید بتوان خودآگاهی تاریخی

را، به لحاظ مفهومی، به «خودآگاهی طبقاتی» در اندیشه‌ی مارکسیستی نزدیک دانست که بر آگاهی افراد یک طبقه از سرنوشت، منافع و مصالح مشترک‌شان دلالت دارد، (کوزر، ۱۳۸۵: ۸۲) «در جامعه‌های طبقاتی خواه ناخواه هر فرد در یک قشر خاص و یک طبقه خاص از نظر زندگی و برخورداری‌ها و محرومیت‌ها قرار دارد. درک موضع طبقاتی و مسئولیت طبقاتی، خودآگاهی طبقاتی است. بر اساس برخی نظریه‌ها انسان ماورای طبقه‌ای که در آن است «خود»ی ندارد؛ خود هرکسی «وجدان» اوست؛ مجموعه احساس‌ها، اندیشه‌ها، دردها و گرایش‌های اوست و این‌ها همه در «طبقه» شکل می‌گیرد.» (مطهری، ۱۳۷۸: ۳۱۱)

۳- خود آگاهی تاریخی و تأثیرات آن بر رفتار انسان

قبل از بررسی مسئله‌ی اصلی مقاله، به توضیح این نکته می‌پردازیم که، آگاهی تاریخی، به صورت کلی، چه تأثیری بر رفتار و عمل کرد و طرز تفکر هر فرد می‌تواند داشته باشد؟ به صورت مشخص می‌توان، آثار و نتایج، زیر را محصول خودآگاهی تاریخی و «تذکر تاریخی» (استنفورد، ۱۳۸۲: ۴۲۱) دانست.

۳-۱ خودباوری و اعتماد به نفس

برای آن که دریابیم آگاهی تاریخی چگونه غرور و خودباوری ایجاد می‌کند، باید توجه داشته باشیم که تاریخ هر مردم، جزء عناصر هویتی آن‌ها به حساب می‌آید. «هویت» به مجموعه اوصاف و ویژگی‌های اطلاق می‌گردد که یک فرد یا یک گروه را از دیگر افراد و گروه‌ها متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها، با هستی افراد چنان یگانگی پیدا می‌کنند که تفکیک بین آن‌ها و خود آن افراد غیر ممکن می‌گردد. این ویژگی‌ها با عواطف و احساسات ما پیوند می‌خورند به گونه‌ای که نحوه‌ی تعامل ما با دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هویت میان ما و دیگران مرز ایجاد می‌کند و ما نسبت به مؤلفه‌های هویت، احساس تعهد و تکلیف و نیز احساس تعلق و دلبستگی می‌کنیم. (ابوالحسنی، ۱۳۸۸: ۲۵) هویت، مرکب از مجموعه عناصر و مؤلفه‌هایی است که همه‌ی آن‌ها، بسان قطعه‌های یک پازل، در کنارهم قرار گرفته و یک تصویر یگانه از ما ارائه می‌دهد. هویت دو قسم است، هویت فردی و هویت اجتماعی. مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت اجتماعی عبارتند از: فرهنگ، زبان، تاریخ، اعتقادات و باورها، و قومیت و نژاد. در این که تاریخ یکی از مؤلفه‌های هویت اجتماعی به حساب می‌آید تردیدی نیست. تاریخ «طبیعت آدمی را شکل می‌دهد، انسان فراورده‌ی تاریخ است و اگر تاریخ نبود انسان نیز نبود.» (کچوئیان

و قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۰) به همین دلیل روحیات، نگرش‌ها، طرز تفکر و شیوه‌ی عمل کرد ما از رویدادهای تاریخی متأثر می‌گردد.

با این توضیح که اگر جنبه‌های مثبت و افتخار آمیز تاریخ، برجستگی داشته باشد، به لحاظ روحی - روانی، ما احساس غرور و سربلندی می‌کنیم. افراد و گروه‌های اجتماعی که گذشته‌ی تاریخی افتخار آمیز و غرور آفرین دارند، به طور قطع، نگرش و طرز تفکرشان، چه نسبت به جهان و دیگر انسان‌ها و چه در برابر روند تحولات تاریخی، در مقایسه با کسانی که گذشته‌ی تاریخی غمبار دارند، فرق می‌کند. این گونه افراد، رویدادها و تحولات تاریخی را در تحت اراده و کنترل خود پنداشته و خود را مسلط بر حوادث تاریخی می‌دانند. در رفتار و عمل کرد نیز، افرادی که پیشینه‌ی تاریخی درخشان و افتخار آمیز، دارند، تلاش می‌کنند، اولاً رویدادها را در جهت اهداف خود مدیریت کرده و ثانیاً به گونه‌ای عمل کنند که آن پیشینه‌ی درخشان مخدوش نگردد. در مقابل افراد دارای پیشینه‌ی تاریخی غمبار و تاریک، نه تنها به گذشته‌ی خود افتخار نمی‌کنند، بلکه تلاش می‌کنند، آن گذشته‌ی غمبار و رنج آور را کتمان کنند. به لحاظ فکری، چنین افرادی تقدیرگرا، فاقد اعتماد به نفس و خود باوری و به لحاظ روانی، دارای روح شکسته و انزوا گرا خواهند بود. این گونه افراد در عمل، هیچ وقت به دنبال بهبود و تغییر اوضاع زندگی خود نخواهند بود. از این رو، نهادها و مجاری رسمی مثل رسانه‌ها و مدارس، که تاریخ را برای عامه‌ی مردم روایت می‌کنند، سعی می‌کنند تا جنبه‌های مثبت و افتخار آمیز تاریخ را بیش تر برجسته کنند.

افراد و گروه‌های دارای پیشینه‌ی تاریخی غم‌بار یا افتخار آمیز، دقیقاً به دو فردی می‌ماند که یکی در خانواده‌ی دارای نام و نشان و موقعیت بالای اجتماعی متولد و بزرگ می‌شود و دیگری در خانواده‌ای که نسل اندر نسل، در فقر و محرومیت به سر برده است و هرچه از گذشته‌ی خود به یاد می‌آورد، سراسر رنج و محنت است. این دو فرد، قطعاً به لحاظ جهان‌بینی و تفکر، به لحاظ روحی - روانی و به لحاظ شیوه‌ی تعامل با دیگران و عمل کرد در برابر رویدادهای زندگی متفاوت خواهند بود. در این جا بدنیست این نکته‌ی مهم را نیز اضافه کنیم که هرچند تاریخ به طور معمول و غالباً بر روحیات، منش و شیوه‌ی زندگی انسان چنین تأثیری دارد اما جامعه‌ای که به خود آگاهی تاریخی می‌رسد، به دلیل آگاهی از عوامل و ریشه‌ی

شکست‌ها و ناکامی‌ها، انگیزه جدی پیدا می‌کنند تا از فلاکت‌ها عبور نمایند. به دیگر، آگاهی تاریخی و فهم و درک تباهی، مجرای برای عبور از آن نیز می‌شود.

۲-۱۳ ایجاد همبستگی

همان‌گونه که توضیح داده شد، تاریخ به عنوان یکی از مؤلفه‌های هویتی، با عواطف و احساسات ما ارتباط برقرار می‌کند و از این طریق کسانی را که سرنوشت تاریخی مشترک دارند، با همدیگر پیوند می‌زند. باید دانست که در ایجاد همبستگی میان افراد یک گروه، دو دسته عوامل می‌توانند نقش تعیین‌کننده داشته باشند: عوامل عقلانی و عوامل عاطفی. عوامل عقلانی از قبیل اهداف و آرمان‌های مشترک، منافع و مصالح مشترک و ... هر قدر هم نیرومند باشند، تا با عوامل عاطفی تلفیق و ترکیب نشوند، نمی‌توانند همبستگی پایداری در یک جامعه ایجاد نمایند.

«همبستگی اجتماعی» در جامعه‌شناسی بحث مفصلی دارد که در این نوشته جای طرح آن نیست. اما به‌طور کلی می‌توان گفت: جامعه‌شناسان و متفکران اجتماعی، نقش عنصر عاطفی را در ایجاد انسجام و همبستگی اجتماعی، مؤثرتر از سازکارهای عقلانی می‌دانند. وجدان جمعی که در اندیشه‌ی دورکیم آمده است، (کوزر، پیشین: ۱۹۰) و نیز بحث وفاق ارزشی پارسونز، (ریتزر، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۹) بحث عصیت ابن خلدون و بحث محبت در اندیشه‌ی اخوان الصفاء، همگی مبین این واقعیت‌اند که آنچه باعث همبستگی پایداری اجتماعی می‌گردد، عنصر عاطفی است. «وجدان جمعی» در اندیشه‌ی دورکیم، همان ارزش‌ها و باورهای درونی شده اجتماعی است که تعاملات اجتماعی ما را تحت تأثیر قرار داده و به آن‌ها سمت و سو و جهت می‌دهد. (لوپز و اسکات، ۱۳۸۵: ۳۲-۳۳) این تعبیر در واقع، عبارت اخرای همان هویت است. می‌توان گفت، تاریخ نوعی وجدان جمعی است که عواطف و احساسات افراد دارای پیشینه‌ی تاریخی مشترک را به همدیگر پیوند زده و میان آنان وحدت و همبستگی ایجاد می‌کند. بدیهی است که بدون آگاهی تاریخی، شکل‌گیری چنین احساسی در میان افراد یک جامعه، ممکن نخواهد بود.

۳-۳ بیداری و تعهد

ایجاد درد و تعهد را می‌توان به عنوان یکی دیگر از آثار آگاهی تاریخی بر شمرد؛ تعهد در برابر سرنوشت مشترک و مظالم و ستم‌هایی که بر یک گروه ستم‌دیده روا داشته می‌شود. باید دانست که دنیای سیاست، دنیای فریب و نیرنگ، و دنیای حقه‌بازی‌ها و زورگویی‌ها و دنیای توطئه‌ها و دسیسه‌بازی‌های ناجوان مردانه است. در عرصه‌ی سیاسی رحم و مروتی وجود ندارد و هرکسی تلاش می‌کند با دسیسه و نیرنگ، رقیب خود را از عرصه‌ی رقابت حذف کند. این دسیسه‌بازی‌ها، اگرچه از دید معاصران تا حدودی پوشیده می‌مانند، اما تاریخ آن‌ها را فراموش نمی‌کند. کسانی که مطالعات تاریخی دارند و با حوادث و رویدادهای گذشته و سرنوشت پیشینیان خود ارتباط ذهنی برقرار می‌کنند، این فریب کاری‌ها و نامردی‌های جهان سیاست را باز می‌شناسند. جعل کاری‌ها، تقلب‌ها و تحریف‌ها و حذف کردن‌های تاریخی را با چشم مشاهده می‌کنند و هم‌چنین بر اثر ممارست با تاریخ و مطالعه‌ی حوادث تاریخی، ظلم‌ها و بیدادگری‌هایی که بر پدران و قبیله‌شان رفته است و این که چگونه اجدادشان درپای زیاده‌خواهی‌های افراد و گروه‌های قدرت‌طلب قربانی شده‌اند را، با تمام وجود لمس می‌کنند. بدین ترتیب و از این رهگذر، آگاهی تاریخی، یک نوع هوشیاری، روشن‌بینی و احساس مسئولیت و تعهد در قبال سرنوشت جمعی را در وجود این گونه افراد زنده می‌کند و باعث می‌گردد که با کسانی که سرنوشت تاریخی مشترکی دارند، احساس همدلی نمایند.

۳-۴ یافتن ریشه‌های مشکلات

هیچ جامعه‌ای عاری از مشکلات و گرفتاری نیست و نمی‌تواند باشد. با این تفاوت که هر شرایط تاریخی، مشکلات و گرفتاری‌های خاص خود را پدید می‌آورد و نیازمند تدابیر متناسب با خود است. بسیاری از مشکلات کنونی، ریشه در تاریخ و شرایط و رویدادهای پیشین آن جامعه دارند و بنا بر این، برای چاره‌جویی آن‌ها، نیازمند مطالعات تاریخی و جستجوی ریشه‌ی مشکلات در شرایط پیشین و رویدادهای گذشته خواهیم بود. اما افزون بر این، همان گونه که می‌دانیم، تاریخ هرملتی آمیزه‌ای از شکست‌ها و پیروزی‌ها و موفقیت‌ها و ناکامی‌های کوچک و بزرگ است. تاریخ را تنها حوادث و رویدادهای خوشایند و دست آوردهای افتخار آمیز پوشش نمی‌دهد. اگر در یک طرف تاریخ پیروزی‌ها، دست آوردها و افتخارات خود نمایی می‌کند، طرف دیگر آن، آکنده از شکست‌ها و ناکامی‌ها و حوادث تلخ

و ناگوار، قتل عام‌ها و فجایع خونین، آوارگی‌ها، محرومیت‌ها و توهین‌ها و تحقیرها است. این شکست‌ها به خودی خود پدید نمی‌آیند، بلکه ریشه در نوع عمل کرد و رفتار بازیگران تاریخ و شرایط اجتماعی آن‌ها دارند. به همین علت، حوادث و رویدادهای تاریخی معمولاً در طی دوره‌های متوالی تکرار می‌شوند. می‌توان با مطالعه‌ی تاریخ و شناسایی عوامل و زمینه‌های رویدادهای ناگوار گذشته، از تکرار آن‌ها در شرایط کنونی و آینده جلوگیری کرد.

۳-۵ عبرت آموزی

علاوه بر آن چه گفته شد، آگاهی تاریخی، یک دست آورد اخلاقی هم می‌تواند داشته باشد و آن پند و اندرز گرفتن از سرنوشت پیشینیان است. آگاهی تاریخی از این نگاه، مانع از تفاخر و تکبر و گردن فرازی در مقابل بندگان خدا می‌گردد و از دلخوش کردن و دلبستن به قدرت و موقعیت و متاع‌ها و نعمت‌های ناپایدار دنیوی جلوگیری کرده و انسان را برای مسافرت اخروی مهیا می‌کند. از منظر دینی توجه به تاریخ، از این زاویه اهمیتی شایان دارد و کسی که تاریخ می‌خواند به این نکته‌ی بنیادی تفتّن می‌یابد که در این دنیا هیچ‌کسی و هیچ نعمتی از نعمت‌های دنیوی جاویدانه نیست و پایان کار همگی مرگ و نابودی خواهد بود. پس نه زندگی این دنیا و نه متاع‌ها و نعمت‌های آن، ارزش دلبستن و دلخوش کردن ندارد. قرآن کریم، در آیات متعدد، به سرنوشت افراد و جوامع گذشته اشاره کرده و به ما توصیه می‌کند که به پایان زندگی و سرنوشت آن‌ها توجه کنیم و با تعقل و خردمندی راه خود را انتخاب نمائیم. «پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید). پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان آیات خدا چگونه بود. این، بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران.» (آل عمران: ۱۳۷-۱۳۸)

۴- نگاه فلسفه‌ی تاریخی شهید مزاری

در میان مجموعه گفتارهای رهبر شهید، یک بحث مهم فلسفه‌ی تاریخی به چشم می‌خورد که در موارد متعددی از سخنرانی‌های ایشان تکرار شده است. آن بحث، عبارت از: تغییرات و دگرگونی‌ها در جوامع انسانی و عوامل آن است. «فلسفه تاریخ؛ یعنی علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات.» (مطهری، پیشین: ۳۷۵) در فلسفه‌ی تاریخ این سؤال اساسی مطرح است که چه عواملی باعث

تغییرات و دگرگونی‌ها در جامعه‌ی انسانی می‌گردد؟ آیا این تغییرات و دگرگونی‌ها منشأ درونی دارند و به تغییر در اهداف و آرمان‌ها، نگرش‌ها، گرایش‌ها و اراده‌های اعضای یک جامعه، بستگی دارد یا عوامل بیرونی، سبب این تغییرات و دگرگونی‌ها می‌گردد؟ در این خصوص در میان فلاسفه‌ی تاریخ، مباحث مفصلی مطرح شده است.

رهبر شهید با توجه به باور عمیق دینی خود، گوئی به این باور رسیده است که تحول در اهداف، آرمان‌ها، نگرش‌ها و اراده‌ی انسان‌ها است که دگرگونی در جوامع انسانی و سرنوشت تاریخی یک ملت را رقم می‌زند. بر اساس همین باور، ایشان در طول دوران فعالیت‌های مبارزاتی و جهادی خویش، تلاش می‌کند، تا از راه ایجاد تغییر در نگرش‌ها و آرمان‌ها در توده‌ی مردم، زمینه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی را پدید آورد. شهید مزاری، با تکیه به آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) یاد آور می‌شود که راه تغییر سرنوشت، تنها از مسیر تغییر در اهداف و آرمان‌ها، نگرش‌ها و اراده‌ها می‌گذرد و اگر خود یک مردم، تصمیم بر تغییر سرنوشت خود نگیرند، خداوند متعال در سرنوشت آن‌ها تغییری ایجاد نخواهد کرد. «خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه که خدمت شما تلاوت کردم، به عنوان یک سنت الهی و خدایی - که تغییرپذیر نیست - برای بشریت اعلام می‌کند و می‌گوید که ما سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهیم مگر که آن قوم، خودش سرنوشت خود را تغییر بدهد. این مسأله برای تاریخ بشریت و مخصوصاً برای مردم ما بسیار جالب است. مردم ما اگر تاریخ خود را مطالعه کنند و دقت نمایند، خوب درک می‌کنند که این وعده الهی چطور تحقق پیدا کرده و چطور ملت‌ها، وقتی که حاضر می‌شوند خودشان سرنوشت‌شان را تغییر بدهند، خدا هم سرنوشت‌شان را تغییر می‌دهد.» (مزاری، بی‌تا: ۱۳۳)

۵- اهمیت تاریخ در اندیشه‌ی شهید مزاری

شهید مزاری، به مطالعه‌ی تاریخ افغانستان و انتشار و تکثیر متون تاریخی اهمیت خاصی قائل بود. البته برای شهید مزاری، تاریخ از آن بابت که داستان زندگی و سرگذشت پیشینیان را بازگو می‌کند، اهمیت چندانی نداشت. ایشان برای آگاهی تاریخی، نقش مهم‌تری قایل بود.

^۱ طبق نوشته‌ی مرحوم بصیر احمد دولت آبادی، رهبر شهید از همان آغاز فعالیت‌های سیاسی جهادی، به کارهای فرهنگی اهمیت خاصی قائل بود. از جمله کتاب خانه‌ای در مزار تأسیس کرده بود و به طلاب مدرسه کتاب می‌داد تا در قبال مطالعه‌اش پول بگیرند. این سیاست رهبر شهید، در طول فعالیت‌های جهادی ایشان ادامه پیدا کرد و

هدف اصلی و اساسی رهبر شهید آن بود که جامعه‌ی هزاره را به بیداری و خود آگاهی برساند. اما قبل از آن این مردم باید با دردهای خود آشنا گردد و بداند که در گذشته بر آن‌ها چه گذشته و پدران‌شان چه مصائب و رنج‌ها و چه محرومیت‌های طاقت فرسایی را تحمل کرده‌اند. به عبارت دیگر مقدمه‌ی لازم و ضروری خود آگاهی هزاره‌ها آن بود که می‌دانستند در تاریخ چه کسانی با آن‌ها دشمن بوده‌اند؟ چه کسانی در حق‌شان ظلم کرده و حقوق‌شان را غصب کرده‌اند؟ عوامل شکست تاریخی‌شان چه چیزی بوده است؟ و در یک کلام باید با سرنوشت غمبار تاریخی خود آشنا می‌شدند. بدهی است که این همه، بدون آگاهی تاریخی امکان پذیر نبود.

به‌خاطر همین نقش روشنگرانه‌ی تاریخ، در سخنرانی‌ها و بیانات خویش به‌طور مکرر، به سرنوشت اندوه بار تاریخی مردم هزاره اشاره می‌کند تا بدین وسیله، زمینه‌ی بیداری و همبستگی آنان فراهم گردد. شهید مزاری در تمام این سخنرانی‌ها، به‌صورت غیر مستقیم از آنان می‌خواهد که به گذشته‌ی غم انگیز تاریخی‌شان خوب فکر کنند و به این بیندیشند که اگر در برابر دشمن سستی نشان دهند، چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. «شما خوب می‌دانید که در آن وقتی که از طرف حکومت، یک نفر سپاهی به منطقه‌ی شما می‌آمد، تمام بزرگان و ریش سفیدان فرار می‌کردند! همه شما مردم بودید، ولی از نزد یک نفر عسکر فرار می‌کردند. اگر یک نفر از کسانی که بالای شما ظلم می‌کردند، می‌آمد و در خانه‌ی شما چای و پارچه و لباس را پایین می‌کرد و می‌گفت که سال دیگر من از اینجا پول اینها را می‌گیرم، شما جرأت نمی‌کردید که در مقابل آن نفر بایستید و بگویید که ما این چیز را ضرورت نداریم. سال دیگر آن نفر می‌آمد و آن را با قیمت بالا، دوباره بر سر شما و بر سر زمین و چیزهای دیگران حساب می‌کرد تا زمین‌های شما را بگیرد؛ شما در این جا طاقت مخالفت را نداشتید.» (مزاری، پیشین: ۱۳۴)

همین انگیزه بود که در دوران جهاد و قبل از مقاومت غرب کابل، شهید مزاری را واداشت تا در پیدا کردن، تکثیر و انتشار کتاب‌های تاریخی که مظلومیت و رنج تاریخی مردم هزاره و ستم‌گری‌ها و بیدادگری‌های حکام پیشین را آشکار می‌کرد، اهتمام ویژه به خرج دهد. کتاب سراج التواریخ ملا فیض محمد کاتب که تا آن زمان در بیرون از محافل دولتی، نایاب و ناشناخته بود و حاکمیت از انتشار آن در میان مردم می‌هراسید، با همت و تلاش‌های پی‌گیر

ایشان، تکثیر و در اختیار عموم قرار گرفت. در سفر سال ۱۳۶۵ خود به داخل کشور، گزیده‌ای از مطالب این کتاب را بدست آورده و برای چاپ به اداره جبل‌الله فرستاد. در سال ۱۳۶۹، فتوکی خطی و قسمت اخیر سراج‌التواریخ چاپ دولت، جلد سوم، توسط شخص فرهنگ دوستی، از کتابخانه ملی افغانستان بیرون کشیده و برای بازنویسی و چاپ، به ایران برای شهید مزاری فرستاد. به دستور ایشان آقایان بصیر احمد دولت آبادی، جعفری و رحمانی، وظیفه داده شد تا آن را بازنویسی کنند. قسمت اخیر سراج‌التواریخ چاپی، از سوی شهید مزاری در اختیار انتشارات بلخ گذاشته شد، تا دوره سراج‌التواریخ به طور کامل به چاپ رسیده و در اختیار مردم قرار گیرد.

تلاش شهید مزاری در این جهت، تنها به پیدا کردن و چاپ مجموعه‌ی سراج خلاصه نمی‌گردد. ایشان شکست تاریخی هزاره‌ها و سرکوب آنان را بدون همدستی و دسیسه‌های قدرت استعماری انگلیس و برخی کشورهای منطقه امکان پذیر نمی‌دانست؛ به همین خاطر سخت در تلاش بود تا اسناد این همدستی در جنایت را بدست آورده و افشا نماید. طبق نقل مرحوم بصیر احمد، رهبر شهید، به افراد خارج رفته توصیه می‌کرد که در کتابخانه‌های لندن دنبال سند بگردند و می‌گفت: هر وقت انگلیس سند سی ساله گذشته را فاش کرد ببینید در باره مردم ما چه گفته است. هم چنین ایشان دکتر ولایتی وزیر خارجه‌ی اسبق ایران را راضی کرده بود که اجازه دهد تا در آرشیو وزارت خارجه ایران دنبال اسناد و مدارک مربوط به کشور بگردند، اما با کارشکنی عده‌ای طرح شهید مزاری ناکام ماند. (دولت آبادی، ۱۳۸۹: ۳۸) شهید مزاری هم چنین «طرحی داشت برای تأسیس یک نهاد فرهنگی تا تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان را تدوین کنند، در این راستا با بعضی از برادران فاضل صحبت کرده بود و قرار بود آن را در جمع شورای مرکزی حزب در بامیان به شور بگذارند و بعد از تصویب کار شروع شود.» (شجاعی، ۱۳۷۴: ۲۴۲)

در اندیشه‌ی رهبر شهید، تاریخ به مثابه‌ی صندوق اسراری به حساب می‌آید که راز بسیاری از شکست‌ها و ناکامی‌های تاریخی ملت‌ها را در سینه‌ی خود نهفته دارد. تاریخ حیات سیاسی مردم افغانستان نیز آکنده از چنین شکست‌ها و ناکامی‌های دردناکی است. مردم افغانستان در عرصه‌ی رویارویی‌های نظامی با استعمارگران، همواره موفق عمل کرده است، اما در طول بیش از یک قرن مبارزه‌ی سیاسی و آزادی خواهانه‌ی خود برضد استعمار، همیشه شکست خورده

و نتوانسته است یک حکومت دلخواه ملی به وجود آورد. این ناکامی‌ها به گونه‌ای بوده که باعث شده است صاحب نظران و پژوهشگران خارجی، به این باور برسند که مردم افغانستان از تشکیل یک حکومت ملی عاجز است. «این اعتراف اگر چند تلخ است، ولی باید گفت و آن اینکه مردم دنیا باور داشتند و این باور را تبلیغ می‌کردند که مردم افغانستان از نگاه نظامی مردم شجاع و دلیر و شکننده همه ابر قدرت‌ها هستند و در تاریخ هم این مسأله اثبات شده است ... اما در عین حال یک باور دیگر هم داشتند و آن باور این بود که مردم افغانستان که در صحنه مبارزه نظامی پیروز اند، در صحنه سیاسی و تشکیل یک حکومت ملی در تاریخ شکست خورده‌اند. این برای دنیا و تاریخ نویسان یک باور است؛ ولی متأسفانه با عمل کرد یک‌ساله رهبران جهادی در افغانستان، دارد این باور راست می‌شود، یا این باور تحقق پیدا می‌کند که افغانی‌ها می‌توانند خوب بجنگند، ولی نمی‌توانند حکومت تشکیل بدهند؛ این باور است بسیار دردآور و این اعتراف است بسیار تلخ که باید به عنوان یک حقیقت و واقعیت بدان اعتراف کرد.» (مزاری، پیشین: ۱۳۶)

اما چه عواملی باعث این گونه ناکامی‌ها می‌گردد؟ در نگاه تحلیلی رهبر شهید، آنچه باعث می‌شود مردم یک جامعه به اهداف مبارزاتی خود نرسد، «غفلت» است. غفلت از توطئه‌های افراد و گروه‌های فرصت‌طلب و عوامل استعماری. غفلتی که با ساده اندیشی و نداشتن بینش و هوش سیاسی همراه است. براساس همین نگرش، ایشان در اولین روزهای سقوط دولت کمونیستی، به صورت مکرر خطر این عامل را به مردم گوشزد کرده و نسبت به توطئه‌های گروه‌های فرصت‌طلب و عوامل استعمار هشدار می‌دهد. در سخنرانی در جمع مردم مزار شریف، ضمن دعوت آنان به آینده نگری، از آن‌ها می‌خواهد که از تاریخ پند گرفته و تا برپایی حکومت اسلامی و تحقق عدالت اجتماعی، سلاح خود را بر زمین نگذارند: «تاریخ را ورق بزنید. مردمانی که انگلیس را شکست دادند و این تحول را در دنیا پدید آوردند کمتر از شما فدا کاری نکرده بودند، شاید هم بیش تر ولی با مختصر غفلت، نتیجه‌ای نگرفتند. فقط چهره عوض شد. فقط شعارها عوض شد. استعمار همان بود و امروز هم همان است. (پیشین: ۴۳)

در سخنرانی دیگری، در جمع مردم کابل به سرنوشت انقلاب روسیه و الجزایر اشاره کرده و توضیح می‌دهد که چگونه بر اثر غفلت و بی‌توجهی مردم، ثمره‌ی این دو انقلاب به کام

فرصت طلبان و استعمارگران افتاد. در روسیه که مردم برای رهایی از حکومت دیکتاتوری تزاری، دست به انقلاب زده بودند و در آن نقش اساسی داشتند، پس از پیروزی، حزب کمونیست با تر دستی، نه تنها ثمره‌ی انقلاب آن‌ها را مصادره کرد، بلکه بعد از بدست گرفتن قدرت و تسلط بر سرنوشت مردم، دست به قتل عام و کشتار بی‌رحمانه‌ی آنان زده و فرهنگ و عنعنات ملی‌شان را به نابودی کشاند. در انقلاب ضد استعماری الجزایر نیز، این مردم بود که در مبارزه برضد فرانسوی‌ها، با تقدیم بیش از یک میلیون شهید، هزینه‌ی اصلی انقلاب را به دوش کشیدند، اما پس از خروج فرانسوی‌ها، بر اثر ساده لوحی و غفلت مردم، ثمره‌ی انقلاب توسط یک عده سیاست مدار حرفه‌ای که در حقیقت مزدور فرانسوی‌ها بودند مصادره شد. (پیشین: ۴۵)

۶- شهید مزاری، خودآگاهی تاریخی و استراتژی مقاومت

شهید مزاری را می‌توان عصاره‌ی تمام دردهای تاریخی هزاره‌ها دانست. او داغ قتل عام‌ها، اسارت‌ها، بردگی‌ها و بی‌خانمانی‌های آبا و اجداد خود را در سینه داشت؛ قصه‌ی غم انگیز چهل دختران و شهادت مظلومانه‌ی عبدالخالق و آوارگی‌های ابراهیم خان گاو سوار و صدها داستان غم انگیز دیگر، مزاری را رنج می‌داد. درد مزاری، تنها درد یک شخص نبود؛ درد یک ملت بود؛ درد یک تاریخ سراسر ستم و بی‌عدالتی و تبعیض؛ درد فریادهای فرو خفته‌ی نسل اندر نسل مردمی که قرن‌ها به فراموشی سپرده شده بود. او بازتاب ناله‌های اطفال معصومی بود که در زیر چکمه‌های جلادان تاریخ مظلومانه جان سپردند اما نه گوش شنوایی بود که ناله‌های دلخراش آنان را بشنود و نه وجدان بیداری که به فریادشان گوش فرا دهد. او در کوره گدازان این دردها می‌سوخت؛ دردهایی که از آگاهی تاریخی وی نشأت می‌گرفت.

آگاهی تاریخی، هم در وجود رهبر شهید درد ایجاد کرده بود و هم ایشان را به درک عمیق از مشکلات جامعه و مردم افغانستان رسانده بود. در حقیقت سرّ موفقیت مزاری، همین درک عمیق و تحلیل واقع‌بینانه‌ی ایشان از وضعیت جامعه و شرایط تاریخی افغانستان بود. در حالی که دیگر رهبران، به فکر تصاحب قدرت و بدست آوردن چوکی‌های بیش‌تر بودند او به راه‌حل‌های اساسی در باره معضلات افغانستان و جامعه‌ی هزاره می‌اندیشید. در تفکر شهید مزاری، افغانستان و جامعه‌ی هزاره، در آن شرایط تاریخی، هر کدام از مشکلات خاص خود رنج می‌بردند که باید برای هر کدام راه‌حل جداگانه اندیشیده می‌شد.

براساس تشخیص شهید مزاری، مشکل اصلی افغانستان در آن شرایط، مشکل زورگویی، سلطه‌طلبی و انحصارگرایی بود. «تنها مسئله‌ای که در افغانستان باعث اختلافات و درگیری‌ها شده است انحصارطلبی‌ها و عدم پذیرش یک‌دیگر است.» (مزاری، ۱۳۷۳: ۲۲۵)؛ مشکلی که اجازه نمی‌داد رهبران واقع بینانه فکر کنند. در چنین جامعه‌ای منطق مذاکره و گفتگوی مسالمت آمیز امری نامفهوم به نظر می‌رسید. ائتلاف هشتگانه‌ی احزاب جهادی شیعی، قبلاً، این شیوه‌ی تعامل را با گروه‌های هفتگانه‌ی سنی مقیم پشاور، به کار گرفته بودند؛ اما نتیجه‌ی سودمندی نصیب‌شان نشده بود. تنها منطقی که در چنین جامعه‌ای برای همگان قابل فهم بود و نتیجه‌ی مفید به بار می‌آورد، منطق مقاومت و حق خواستن از موضع قدرت بود. منطق مقاومت به این معنا است که اگر کسی بخواهد با زور، اراده یا سلطه‌ی خود را بر ما تحمیل کند، برای پاسخ‌گویی متقابل آمادگی داشته باشیم. تنها این منطق، می‌توانست منطق انحصار را درهم بکوبد.

رهبر شهید به‌خوبی دریافته بود که اگر مردم هزاره در این فرصت تاریخی نتواند موجودیت خود را تثبیت نماید، دیگر هرگز چنین فرصتی، نصیب‌شان نخواهد شد. بر این اساس، انتخاب «استراتژی مقاومت» مناسب‌ترین راهبرد در آن شرایط تاریخی، به حساب می‌آمد. با وجود این، شهید مزاری، هرگز شکیبایی و خویش‌داری خود را از دست نداد و در هیچ موردی در به کارگیری از زور پیش گام نشد. هیچ وقت، نرمش و ملایمت و گفتگو را برای خود ضعیف تلقی نمی‌کرد. اما تسلیم شدن بدون قید و شرط را در شأن و شخصیت مردم خود نمی‌دانست. شهید مزاری، دفاع از حقوق و موجودیت هزاره را وظیفه‌ی دینی و انسانی خود می‌دانست و با صراحت و قاطعیت از مردم دعوت می‌کرد که برای حق گرفتن و دفاع از موجودیت خود، آمادگی داشته باشند و مقاومت کنند. «همگی باید یک حقوق بخواهند و یک هدف داشته باشند؛ باید آگاه بود که حق داده نمی‌شود، بلکه حق گرفته می‌شود؛ لذا برای حق گرفتن باید آماده بود.» (مزاری، بی‌تا: ۶۲)

اما جامعه هزاره در آن زمان، نه با یک مشکل بلکه با مشکلات عدیده دست و پنجه نرم می‌کرد. علاج و چاره‌جویی همه‌ی آن‌ها، در آن فرصت و مدت کوتاه، واقعاً نیازمند معجزه و دم مسیحایی بود. بزرگ‌ترین مشکل هزاره‌ها در آن شرایط، یأس و ناامیدی و ترس از دشمن بود که روح و روان این مردم را رنج می‌داد. هزاره‌ها هرگز تصور نمی‌کردند که بتوانند طلسم

قدرت و ابهت کسانی را بشکنند که به درازای یک تاریخ، هم چون بردگان برای شان خدمت کرده و از آن‌ها امر و نهی شنیده بودند. رهبر شهید، همزمان با مقاومت در برابر زورگویی‌ها، باید به لحاظ ذهنی، روحیه‌ی درهم کوبیده شده‌ی مردم را خود را ترمیم می‌کرد. با تکیه و استناد به همان آیه‌ی قرآن (رعد: ۱۱) و نیز سه سال تجربه‌ای که مردم در نتیجه‌ی رویارویی با دشمن به دست آورده بود، بدین صورت مردم را به پایداری و دور ریختن ترس از وجود خود فرا می‌خواند: «شما وقتی که تاریخ تان را مختصراً مورد مطالعه و تفکر قرار دهید می‌بینید که ادوار مختلفی از زندگی را طی کرده‌اید و در این دو سال و هشت ماه مقاومت کابل هم ثابت کردید که وقتی مصمم شدید از حیثیت تان دفاع کنید خدا هم شما را یاری کرد و شما توانستید همه‌ی زورگویان را بر سر جای شان بنشانید و آنها را وادار کنید که بعد از جنگ‌های بسیار خطرناک بیایند و معذرت بخواهند که اشتباه کردیم من معتقدم که این مساله در تصمیم و اراده و ایستادگی و حساس بودن شما بخاطر سرنوشت تان نهفته است.» (مزاری، پیشین: ۳۴۲)

این تقویت روحیه‌ی مقاومت در مردم هزاره، یکی از محورهای اصلی تمام تلاش‌های فکری و عملی شهید مزاری بوده است.

طبق نگاه آسیب‌شناسانه‌ی شهید مزاری، جامعه‌ی هزاره، بر اثر بیش از صدسال تحقیر و سرکوب، احساس خودباوری و اعتماد به نفس خود را به کلی از دست داده و یک نوع خود کم‌بینی مزمن و رنج‌آور بر آن‌ها حاکم شده است. براساس همین تشخیص، رهبر شهید، قبل از هر چیزی می‌بایست دست به اقدامی می‌زد که بتواند روحیه‌ی مقاومت و خود باوری را در این مردم زنده کند؛ بر طرف کردن اختلافات درونی و تشکیل حزب وحدت، اولین کاری بود که رهبر شهید باید انجام می‌داد. به رغم مخالفت‌ها و سنگ اندازی‌های زیاد، ایشان با قدرت تمام توانست هفت گروهی که سال‌ها با هم جنگیده بودند را منحل کرده و همه‌ی آن‌ها را، در زیر چتر گروه قدرتمندی به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گرد آورد. بعضی گروه‌های فرعی‌تر و کوچک دیگر هزاره‌گی، بعدها به این حزب پیوسته و در آن ادغام شدند.

روحیه‌ی خود کم‌بینی و عدم اعتماد به نفسی که هم چون کابوس وحشت‌ناک، سایه‌ی سنگین خود را بر روح و روان انسان هزاره گسترانده بود، نیز باید از ذهن این مردم پاکسازی می‌شد. رهبر شهید، در سایه‌ی سال‌ها تجربه‌ی فعالیت سیاسی خود این درد را نیز به خوبی

تشخیص داده بود و مجدانه تلاش می‌کرد تا سایه‌ی شوم این ابر تیره را از روح جامعه‌ی هزاره برطرف کند. همان‌گونه که اشاره شد، این بیماری ریشه در سنت ظالمانه‌ی حاکمان پیشین داشت و در اثر القائات و تبلیغات بیش از یک قرن همان‌ها، در روح و روان جامعه‌ی هزاره، نهاده‌ی آن‌ها تبدیل به یک باور تاریخی شده بود. بهترین راه برای ساختگی و جعلی نشان دادن چنین باوری، استناد به شواهد و نمونه‌های تاریخی بود. براساس همین تشخیص، رهبر شهید، با پیدا کردن نمونه‌های زنده و عینی تاریخی، تلاش می‌کند به مردم خود بیاوراند که هزاره‌ها به لحاظ استعداد و شایستگی‌های ذهنی، نه تنها نسبت به دیگر اقوام در درجه‌ی پائین‌تر قرار ندارند، بلکه نسبت به آن‌ها استعدادهای درخشان‌تری دارند. ایشان از «احمدعلی خان بابہ» سرباز کهنه کار هزاره در گردیز که به خاطر شایستگی ذاتی خود تا درجه‌ی لم‌ری بریدمن پیش رفته بود، به عنوان نماد استفاده می‌کند، تا آن باور نادرست شکل گرفته در ذهنیت تاریخی مردم هزاره را باطل کند. احمدعلی خان بابہ، در تویچی‌گری چنان مهارت داشت و دقیق بود که نشانه‌گیری‌اش خطا نمی‌رفت. شهید مزاری، پس از نقل یکی از ماجراهای عجیب^۱ این پیره مرد هزاره و یادآوری لیاقت و شایستگی بی‌نظیر او، می‌فرماید: «لیاقت و استعداد این چنین بود ولی این هزاره، یک عمر را لم‌ری بریدمن بود و محمدعیسی خان، از کاتبی تولی رفته بود ستر جنرال شده بود، چهار چوکی را کار می‌کرد. در آن جا هم قومندان قول اردو بود، هم والی بود و پروژه‌ی ... ریاستش را به عهده داشت ... این استعدادهای گذشته‌های شما هم داشتند.» (پیشین: ۳۲۶) شهید مزاری تصریح می‌کند که

^۱ ماجرا از این قرار بوده است که در قوای ۳ گردیز، طبق قانون نظامی و دستور از قبل تعیین شده، در روزهای تمرین گروه تویچی، بدون معاینه و نظارت احمدعلی خان بابہ، کسی اجازه‌ی شلیک نداشته است. از قضا، شخصی به نام ستر جنرال محمدعیسی خان که تحصیل کرده‌ی آلمان و بسیار آدم مغرور و متکبری بوده، رئیس ارکان قول اردوی نمبر ۳ ارکان حرب بوده است. یک روز قبل از آمدن احمدعلی خان بابہ، این فرد در میدان تمرین حاضر شده و نشان را می‌بندد؛ اما طبق قانون نظامی، قبل از آمدن محمدعلی خان بابہ، جرئت نمی‌کند، به تویچی‌ها اجازه‌ی شلیک دهد. وقتی محمدعلی خان به میدان تمرین می‌رسد، نشان‌های بسته شده را که ملاحظه می‌کند، می‌گوید این نشان‌ها، اشتباه بسته شده‌اند. سخن محمدعلی خان بابہ، به ستر جنرال محمدعیسی خان خیلی بر می‌خورد و نسبت به وی توهین می‌کند. اما محمدعلی خان به او می‌گوید که می‌توانیم در همین جا، مهارت خود را محک بزنیم، یکبار نشان را تو ببند و شلیک کن و نوبت دوم من نشان را بسته و شلیک می‌کنم. خواهیم دید که تیر کدامیک به هدف می‌خورد. طبق فیصله هردوتا، همین کار را می‌کنند و سرانجام تیر محمدعلی خان، به هدف اصابت کرده و برنده‌ی رقابت می‌شود.

جوانان هزاره به لحاظ استعداد و شایستگی، هیچ کمبودی ندارند، اما تا زمان داوود به آنها اجازه داده نمی‌شد که استعداد آنها شکوفا گردد.

«این که در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارند، سیاست این طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد از مادر جنرال تولد شود و یک مردم دیگر در طول تاریخش، یک جنرال نداشته باشد. حالا در اثر لیاقت و شایستگی مردم ما، دارای سی - چهل ژنرال می‌باشیم. پس طبیعت این طور نیست، سیاست‌ها است که چنین می‌کنند که یکی باید پادشاه باشد، یکی جنرال باشد، یکی باید خدمتکار و عملی این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد.» (مزاری، بی تا: ۷۴)

شهید مزاری به مسئله‌ی عوامل شکست‌های تاریخی مردم هزاره نیز اندیشیده بود. ایشان در پرتو مطالعات تاریخی خود دریافته بود که عامل اصلی که در طول تاریخ، مقاومت جامعه‌ی هزاره در برابر جباران خون آشام تاریخ را ناکام گذاشته و آن همه فجایع و بدبختی را برای این مردم به بار آورده، جبهه‌ی خیانت بوده است؛ خیانت کسانی که در مذهب خود را جزء از این جامعه وانمود کرده و از دسترنج و حاصل زحمات این آنها ارتزاق می‌کنند. اما زمانی که پای دفاع و رویا رویی با دشمن به میان می‌آید، این‌ها، همه‌ی وجدان و تعهدات دینی و انسانی خود را زیر پا گذاشته و از پشت به هزاره‌ها خنجر می‌زنند. «تاریخ اثبات کرده که در دوران عبدالرحمن، وقتی مردم ما در مقابل این حکومت ظالم و جائز ایستادند و هفت سال جنگیدند. عبدالرحمن هم تمام توطئه‌های را که بلد بود، در این دوره علیه مردم ما به کار گرفت از تمام نقاط افغانستان لشکر جمع کرد و از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستاد. شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کرد و فتوی گرفت که این‌ها (هزاره‌ها) رافضی و کافراند. اما این توطئه‌ها، هیچکدام کارساز نشدند تا این که آمدند و از بین مردم خاین تربیت کردند و آنها را وادار نمودند که به مردم ما خیانت کنند، این مسأله کارساز شد چگونه کارساز شد؟ یعنی که در اثر این خیانت شصت و دو درصد از مردم ما نابود شدند.» (پشین، ۳۴۲)

رهبر شهید، در سه سال مقاومت مظلومانه‌ی هزاره‌ها در غرب کابل، خطر این عامل ویران گر را بارها و بارها به مردم گوشزد می‌کند، تا آنها هوشیار باشند و بدانند که تاکنون از کجا ضربه خورده‌اند. طبق تحلیل و تشخیص به حق رهبر شهید، اگر جامعه هزاره، همبسته و منسجم باشد، هیچ قدرتی توان آن را ندارد که مقاومت عدالت‌خواهانه‌ی آنها را درهم بشکند. تنها

خطری که جامعه‌ی هزاره را تهدید می‌کند و اگر جبهه‌ی عدالت‌خواهی، به‌طور دایم مراقب آن نباشد، هر آن احتمال این که که فجایع و مصائب دوری عبدالرحمان یا فاجعه‌ی افشار، بر سر مردم هزاره تکرار گردد، خطر جبهه‌ی خیانت است. در آخرین سخنرانی که به مثابه وصیت نامه‌ی ایشان برای جامعه هزاره به یادگار مانده است، می‌فرماید: «ما برای شما در این جا می‌گوئیم که به زور نمی‌تواند کسی این کار را بکند؛ (شما را شکست دهد). اما اگر کسی بیاید خیانت بکند، خائن شود از مردم ما، امکان دارد تاریخ تکرار شود. شما می‌دانید در افشار خیانت شد، ضربه دیدیم؛ در ۲۳ سنبله توطئه بود، ضربه دیدیم؛ و الا یک وجب سنگر شما را و مردم ما را کسی نمی‌تواند به زور بگیرد.» (پیشین: ۲۴۸)

خلاصه و جمع‌بندی

در مجموع می‌توان گفت، رهبر شهید، در سایه‌ی مطالعات تاریخی، به یک نوع خود آگاهی تاریخی و درکی عمیق از معضلات اساسی جامعه‌ی هزاره و افغانستان رسیده بود. در سایه‌ی همین درک عمیق از وضعیت، در تعامل با گروه‌های انحصارگرا و زورگو، استراتژی مقاومت را برگزید. البته انتخاب این استراتژی، متأثر از نگاه فلسفه‌ی تاریخی ایشان نیز بود. این استراتژی، با وجود تحمیل هزینه‌های زیاد، برای جامعه‌ی هزاره، دستاوردهای سترگ و مبارکی داشت. در حقیقت از برکت استراتژی مقاومت بود که در کالبد بی‌جان جامعه‌ی هزاره روح دوباره دمیده شد و جامعه‌ی از هم گسیخته و متلاشی شده‌ی هزاره، حیات دوباره یافت. رهبر شهید، در پرتو این تحلیل، بادرایت و هوشمندی توانست، هویت ویران شده هزاره را بازسازی کرده و به لحاظ روحی - روانی احساس اعتماد به نفس و خودباوری را به این مردم برگرداند. اگر مطالعات تاریخی رهبر شهید نبود، شاید ایشان نه به این درک عمیق از معضلات جامعه‌ی خود دست می‌یافت و نه با چنان درد گدازانی، به عرصه‌ی مبارزات سیاسی پا می‌نهاد؛ مثل هر فرد عافیت طلب دیگر، عطای کارسیاسی را به لقایش می‌بخشید و به عنوان یک آخوند مدرسه دیده، برای آباد کردن زندگی اخروی خود، به تسبیح و دعا و مناجات پناه می‌برد.

منابع

۱. ابوالحسنی، سیدرحیم (۱۳۸۸)، تعیین و سنجش مؤلفه‌های هویت ایرانی، تهران، پژوهشکده‌ی تحقیقات استراتژیک.
۲. استفورد، مایکل (۱۳۸۲)، درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران، نشرنی.
۳. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۹۲)، مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها، کابل، انتشارات امیری.
۴. _____ (۱۳۸۵ و ۱۳۸۹) ناگفته‌هایی بصیر احمد دولت‌آبادی از زندگی و مبارزات رهبر شهید.
۵. ریتزیر، جورج (۱۳۸۴)، نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران.
۶. شجاعی، سید اسحاق (۱۳۷۴)، مجله سراج، «ویژه‌نامه سال‌گرد شهادت شهید مزاری» ش ۳، سال اول.
۷. علی‌پور، محمدعلی (۱۳۸۴)، «تاریخ، تعاریف و معانی»، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، سال یازدهم، شماره ۴۲.
۸. کچوئیان، حسین و قاسمی (۱۳۸۸)، «ده‌گام اصلی روش‌شناختی در تحلیل تبارشناسانه‌ی فرهنگ»، راهبرد فرهنگ، شماره ۷.
۹. کورز، لوئیس (۱۳۸۵)، زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، علمی.
۱۰. لوپز، خوزه و اسکات، جان (۱۳۸۵)، ساخت اجتماعی، ترجمه: حسین قاضیان، تهران، نی.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، جامعه و تاریخ، قم، صدرا.
۱۲. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی - تحقیقاتی شهید سجادی.
۱۳. _____ [بی‌تا]، احیای هویت، به کوشش: محمدجاوید جاوید، کابل، انتشارات امیری.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب اسلامیه.
۱۵. ویکی‌پدیا، «تاریخ» ۹ ژانویه ۲۰۱۹.

شهید مزاری^(ره) و احیای هویت سیاسی و فرهنگی هزاره‌ها

■ محمد عوض اعتمادی*

◀ چکیده

هویت سیاسی و فرهنگی مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ملی را تشکیل می‌دهد. هرگاه در جامعه‌ی هویت ملی بخواهد شکل گیرد، ممکن نیست جز از رهگذر هویت سیاسی و فرهنگی. هویت ملی، از رهگذر مشارکت و حضور همه اقوام، نژادها و... در قدرت سیاسی و پذیرش خرده فرهنگ‌ها شکل می‌گیرد. از این رو، شهید مزاری^(ره) به عنوان یک عالم نواندیش دینی و متفکر سیاسی، انگشت روی هویت سیاسی و فرهنگی گذاشت و در صدد احیای هویت سیاسی و فرهنگی اقوام محروم به ویژه هزاره‌ها برآمد.

نگارنده معتقد است که شهید مزاری^(ره)، خط و مشی سیاسی (Policymacking) روشنی را برای آینده مردم هزاره ترسیم کرد و برای آنان خودباوری، هویت سیاسی و فرهنگی خلق نمود. بنابراین، می‌توان گفت: شهید مزاری^(ره) احیاگر هویت سیاسی و فرهنگی مردم هزاره است و نقش بنیادین و بی‌بدیلی در احیای هویت سیاسی و فرهنگی آن‌ها داشته است.

واژگان کلیدی: شهید مزاری، هویت، هویت سیاسی، هویت اجتماعی، هویت فرهنگی، هزاره‌ها، افغانستان.

مقدمه

در تاریخ سیاسی افغانستان همواره قدرت و جایگاه اجتماعی چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ جغرافیای در یک نقطه‌ی خاص متمرکز بوده است. با نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی این کشور، می‌توان بسیار به راحتی و سهولت به این موضوع پی‌برد که در مرکز و رأس هرم قدرت همواره خانواده و قوم خاص (سدوزایی‌ها، آل یحیی و محمدزایی‌ها) قرار داشته‌اند. هزاره‌ها و شیعیان علی‌رغم رشادت‌ها، فداکاری‌ها و جان نثاری‌های که در راه دفاع از دین،

* دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی



سرزمین، عزت، شرف و ناموس مردم افغانستان از خودها نشان داده‌اند اما در مقابل، بدترین فشارها، ظلم‌ها، قتل‌عام‌ها و نسل‌کشی‌ها را تحمل و تجربه کرده‌اند. با این که همواره در به قدرت رساندن حاکمان، نقش اصلی و اساسی را داشته‌اند ولی پس از تحکیم پایه‌های قدرت آنان، از سوی حاکمان مورد تجاوز و تعدی و ظلم و بیدادگری قرار گرفته‌اند و از همه‌ی حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی مشروع، اسلامی و انسانی خود محروم گردیده و بارها به سوی سقوط و اضمحلال تا مرز نابودی کشانده شده‌اند. برای نابودی و ساقط کردن این مردم از صفحه‌ی هستی، تلاش‌های همه‌جانبه صورت گرفته است. اما هربار مردان مبارز، مجاهد، فداکار و از جان گذشته‌ی هم‌چون؛ شهید ملا فیض محمد کاتب هزاره، شهید عبدالخالق هزاره، ابراهیم خان گاوسوار شهرستانی، علامه مجاهد شهید سید اسماعیل بلخی و رهبر جنبش عدالت‌خواهی کشور، شهید مزاری^(ده) با به خطر انداختن هستی و جان خود برای برای احیای هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و برای نجات آنان از سقوط حتمی برخاسته، با از جان-گذشتگی خویش، این مردم را از نابودی حتمی نجات داده‌اند. در این میان، شهید مزاری^(ده) از مرزبانان، مدافعان و احیاگران حقیقی هویت مردم هزاره و شیعه افغانستان به شمار می‌آید و کمتر کسی در طول تاریخ، به مانند او جان‌فشانی کرده و تأثیرگذار بوده است.

در این نوشتار نقش شهید مزاری در احیای هویت سیاسی و فرهنگی هزاره‌ها، تبیین و بررسی می‌شود. اما لازم به نظر می‌رسد که قبل از ورود به موضوع، مباحثی چون؛ مفهوم شناسی هویت، هویت سیاسی و...، گونه‌های مختلف هویت و بحران هویت سیاسی در افغانستان که در فهم درست و دقیق موضوع دخیل است، طرح و بررسی گردد.

۱. مفهوم شناسی

منظور از مفهوم شناسی یا ترمینولوژی، تعریف و تبیین مفاهیمی است که نقش محوری و کلیدی در فهم دقیق مسایل مطرح در پژوهش ایفا می‌کند. بنابراین، مفاهیم مانند هویت، هویت سیاسی، هویت اجتماعی، هویت قومی و...، تحت این عنوان مفهوم شناسی می‌شود.

۱-۱. هویت (Identity)

هویت در لغت به معنای تشخیص، گاه بر وجود خارجی اطلاق می‌شود، گاه بر ماهیت با تشخیص اطلاق می‌گردد که عبارت است از حقیقت جزئی. (دهخدا، ۱۳۴۱، ج ۴۹: ۳۴۹) و جزئی از ذات و از مصادیق ماهیت است، که در جواب ماهو؟ واقع می‌شود. (آملی، ۱۳۸۰: ۲۵۳) وقتی

واژه هویت در باره‌ی انسان مطرح می‌شود، منظور کیستی؟ و چیستی؟ او است. (شیخاوندی، ۱۳۷۹: ۶).

هویت در اصطلاح عبارت است؛ از مجموعه خصایص و ویژگی‌های زیستی، روانی و فرهنگی که، یک شخص، یک گروه، یک جامعه، یک فرهنگ و... را از دیگر اشخاص، گروه‌ها، جوامع، فرهنگ‌ها و... متمایز می‌کند. (همان) سرزمین، تاریخ، زبان، ادبیات، دین، ساختار سیاسی، فرهنگ و هنر مشترک از جمله عناصر تشکیل دهنده هویت شمرده می‌شود. (آقا بخشی، ۱۳۸۳: ۳۰۵).

بنابراین، در تعریف هویت باید به عوامل، عناصر و مؤلفه‌های آن، توجه کرد، زیرا در تعریف هویت علاوه بر تعریف خود، تصور دیگری نیز مطرح است، مثلاً هزاره‌ها در برابر پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و اقوام دیگر، عرب در برابر عجم و...

۲-۱. هویت سیاسی (Political Identity)

هویت سیاسی مهم‌ترین مؤلفه هویت ملی را تشکیل می‌دهد. منظور آن است، افرادی که از لحاظ فیزیکی و قانونی عضو یک نظام یا ساختار سیاسی هستند و داخل مرزهای ملی یک کشور زندگی می‌کنند، خود را از لحاظ روانی از اعضای سیستم بدانند. (حاجیان، ۱۳۸۹: ۷۰).

۳-۱. هویت اجتماعی (social Identity)

هویت اجتماعی، هویتی است که که انسان در فرایند اجتماعی شدن و ارتباط با دیگران در یک جامعه کسب کرده است و با ضمیر «ما» به آن اشاره می‌شود و خود را به لحاظ عاطفی متعلق به آن می‌داند مانند ما افغانستانی‌ها، ما پاکستانی‌ها و... (محسنی، ۱۳۸۱: ۲۵).

۴-۱. هویت قومی (Ethnic Identity)

هویت قومی مجموعه‌ای ویژه‌ای از عوامل عینی، ذهنی، فرهنگی و اجتماعی است که در گروهی از انسان‌ها تجلی می‌یابد و آن گروه را از سایر گروه‌ها متمایز می‌سازد. (آقا بخشی، پیشین: ۲۲۳).

۲. انواع و گونه‌های مختلف هویت

مطالعه هویت در دو حوزه مطالعاتی حیات و زندگی فردی و اجتماعی انسان، دو نوع کلی هویت انسانی را پدید آورده است.

۲-۱. هویت فردی

منظور از هویت فردی؛ ویژگی‌های فرد مشخص است که به او تشخیص می‌دهد و او را از دیگران متمایز می‌سازد که در علم روان شناسی از آن به شخصیت (Personality) تعبیر می‌شود. (اکبری، ۱۳۸۴: ۳۲۳-۳۲۵).

۲-۲. هویت جمعی یا اجتماعی

هویت جمعی تشکیل دهنده هویت گروه یا جماعت خاص است که از طریق ارتباط با گروه‌های دیگر و جماعت‌های دیگری آن را کسب می‌کند. (همان).

۳. سطوح مختلف هویت اجتماعی

هویت اجتماعی سطوح مختلف و گوناگونی دارد که پایین‌ترین و ابتدایی‌ترین سطح هویت جمعی، هویت خانوادگی و بالاترین سطح آن، هویت ملی است مانند هویت افغانستانی، عراقی، پاکستانی و...، که البته تبیین و تشریح این سطوح از حوصله این مقاله خارج است و صرفاً به آن‌ها اشاره می‌شود.

۳-۱. هویت خانوادگی

۳-۲. هویت قومی

۳-۳. هویت مذهبی

۳-۴. هویت دینی

۳-۵. هویت ملی. هویت ملی بالاترین و مهم‌ترین سطح هویت اجتماعی است که خود دارای عناصر و مؤلفه‌های است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۴. عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی

هویت ملی یکی از سطوح و شاخه‌های بسیار اساسی و مهمی هویت اجتماعی است و از عناصر و مؤلفه‌های تشکیل شده است که عبارتند از:

۴-۱. عنصر جامعوی

عنصر جامعوی هویت ملی، در ارتباط با کیفیت روابط اجتماعی فرد با نظام کلان اجتماعی است که در صورت تقویت مناسبات و روابط فرد با جامعه، هویت ملی شکل می‌گیرد.

۲-۴. عنصر تاریخی

عنصر تاریخی هویت ملی عبارت است از؛ آگاهی مشترک افراد یک جامعه از گذشته تاریخی خود و احساس دلبستگی به آن، که باعث پیوند افراد جامعه و نسل‌های مختلف می‌شود.

۳-۴. عنصر فرهنگی

عنصر فرهنگی هویت ملی، مجموعه‌ای ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، باورها، اعتقادات و احساسات مشترک است که، در گذشته تاریخی شکل گرفته و به نسل‌های بعدی منتقل گردیده است و نسل‌های نوین جامعه، آن‌ها را میراث پیشینیان خود می‌دانند. (حاجیانی، پیشین: ۶۶-۷۰)

۴-۴. عنصر سیاسی

عنصر سیاسی هویت ملی که یکی از مؤلفه‌های اصلی هویت ملی است، عبارت است از؛ نگرش نسبت به ساختار سیاسی حاکم، به لحاظ یک پارچگی یا ضرورت تجزیه و تفکیک آن. (حاجیانی، پیشین: ۱۴-۵۸)

بنابراین، هرگاه مناسبات و روابط افراد جامعه تقویت شود و همه نسبت به گذشته‌ی تاریخی خود و نیز ارزش‌ها، هنجارها، باورها و اعتقادات آگاهی مشترک و احساس دلبستگی مشترک داشته باشند و آن‌ها را میراث پیشینیان خود تلقی نمایند و نسبت به آن‌ها احساس بیگانگی، نداشته باشند، هویت ملی شکل می‌گیرد.

۵. بحران هویت ملی یا هویت‌سازی در افغانستان

بحران هویت ملی در یک نظام سیاسی هنگامی بروز می‌کند که مردم به‌جای وفاداری به دولت ملی و احساس تعلق به مجموعه‌ی یک پارچه‌ی به نام ملت، در دایره‌های کوچک تعلقات قومی، نژادی و محلی قرار گیرند. (آقابخشی، پیشین: ۳۰۵).

چیزی که متأسفانه مرد افغانستان در طول تاریخ همیشه آن را تجربه کرده است. حتی نام افغانستان تداعی کننده این نکته است که این کشور بر اساس هویت یکی از اقوام ساکن کشور، به‌وجود آمده است. به مرور زمان تلاش‌های از سوی دولت‌های حاکم صورت گرفته است که واژه «افغان» بر کلیه اتباع کشور اطلاق شود و هویت افغانی، هویت فرا قومی و هویت فرد شهروندان افغانستانی به حساب آید و این مسأله برای اولین بار در قانون اساسی محمد

ظاهرشاه به صراحت ذکر شد. (قانون اساسی، ۱۳۴۳: ماده ۱، بند ۳) نکته‌ی جالب این که پیشنهاد کننده آن، دکتر عبدالواحد سرابی بوده است (احمدی، ۱۳۷۶: ص ۳۲).

نهادهای آموزشی و فرهنگی کشور نیز در جهت تعمیم و تعمیق این هویت به عنوان هویت ملی و فرا قومی، تلاش‌های زیادی انجام دادند. حتی سیاست مبتنی بر رشد و انکشاف زبان پشتو و حذف زبان دری نه تنها در ادارات دولتی و مراکز آموزشی کشور بلکه در خانه‌ها نیز در دست گرفته شد. (همان: ۳۵). در سال ۱۳۸۲ش، نیز متأسفانه این ایده در قانون اساسی جدید افغانستان راه یافت. (قانون اساسی، مصوب ۱۳۸۲: ماده ۴، بند ۴)

علی‌رغم این تلاش‌ها این تلقی در عمق ذهن و شعور همه مردم افغانستان به ویژه اقوام غیر پشتون رسوخ نکرد و فراگیر، نگردید. بلکه در محاوره عمومی «واژه افغان» تنها بر قوم پشتون اطلاق می‌شود. از این رو، باید گفت: جستجوی هویت ملی بر بنیاد نژاد خاصی (پشتون) به لحاظ انسانی بسیار تنگ نظرانه و وحشت‌ناک است. و می‌تواند کشور را به چالش‌های عمیقی گرفتار سازد. چنان‌چه امروزه شاهد آن هستیم.

۶. شهید مزاری^(د) احیاگر هویت هزاره‌ها

بدون شک شهید مزاری^(د) به دنبال احیای هویت مسخ شده و تحریف شده‌ی انسان هزاره در همه‌ی ابعاد هویت اعم از هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و... بود اما در این نوشتار به بررسی دو مقوله؛ هویت سیاسی و فرهنگی به دلیل اهمیت مضاعف آن‌ها پرداخته می‌شود.

۶-۱. شهید مزاری^(د) و احیای هویت سیاسی

یکی از ویژگی‌های بارز شهید مزاری^(د) اعتماد به نفس و خودباوری بود و سخت از زبونی، خفت و ذلت سیاسی نفرت داشت. او علاقه‌مند بود که مردمش عزت و هویت سیاسی داشته باشند. این ویژگی موجب شد که رهبر شهید^(د) در شرایطی بحرانی دهه ۷۰ش، بتواند، هویت سیاسی مردم هزاره را احیا نماید و برای آنان این باور را ایجاد کند که آنان می‌توانند، در زندگی و حیات سیاسی کشور سهمیم باشند. سخنش این بود: «ما می‌خواهیم کلیه‌ی ملیت‌های این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده سازمانده‌ی گردد.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۹)

بنابراین، بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت: شهید مزاری (د) هزاره‌ها، این مردم فراموش شده را در کانون توجه جهانیان قرار داد و در سایه‌ی مقاومت و فداکاری‌های شهید مزاری (د)، هزاره‌ها جایگاه سیاسی واقعی خود را باز یافتند و دارای پایگاهی شدند که حتی نمایندگان سازمان ملل، نهادهای بین‌المللی و فرستادگان سیاسی کشورهای خارجی وقتی به کابل پا می‌نهادند، مجبور بودند که به غرب کابل نیز بیایند و نظر مردم هزاره و رهبری آنان را بشنوند. رهبر شهید (د) در این باره چنین می‌گوید: «امروز اگر مردم شیعه و هزاره عزت و هویت دارند و اگر از آن‌ها تبلیغ می‌شود و دنیا روی شان فصل جدیدی را باز کرده است، از برکت مقاومت، پشتبانی و ایستادگی شماس.» (ارزگانی و رویش، ۱۳۷۴: ۲۵۸)

یا در برنامه دیدار موسفیدان، بزرگان و متنفذان غرب کابل با ایشان به تاریخ ۱۳۷۳/۹/۱۷، به این نکته مهم و اساسی اشاره می‌کند: «... با مقاومت، با برکت جهاد، با فداکاری مردم خود، یک عزت و هویت پیدا کردیم و آن عزت این است که می‌گوییم: «ما یکی از اقوام افغانستان هستیم، در این خانه‌ی مشترک دیگر هزاره بودن ننگ نباشد. اگر افغان‌ها [پشتون‌ها]، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها به اسلام فخر می‌کنند؛ ما هم مسلمان هستیم و به اسلام فخر می‌کنیم، اگر آن‌ها به نژاد شان فخر می‌کنند، ما هم یک نژاد هستیم و به نژاد خود فخر می‌کنیم، در هر صورتش ما در این خانه، شریک هستیم.» (مزاری، بی‌تا: ۲۶۱)

در جریان مقاومت غرب کابل و در نتیجه تلاش‌های هویت بخش شهید مزاری (د)، جامعه هزاره، شناخت، آگاهی و ایده خودباوری را به دست آورد و به این نکته رسیدند که تنها خود می‌توانند بهترین حامی خویش باشند. از این رو، پروانه‌وار دور وجود مزاری بزرگ را گرفتند و او را به عنوان رهبر و پیشوای خویش انتخاب کردند. چنان‌که استاد شفق بهسودی در این مورد می‌گوید: «مسئله مزاری بزرگ، مسئله ریاست عادی، دبیر کلی یک حزب، فرماندهی یک نیروی منظم جهادی نبوده است بلکه حوادث کابل و سایر مناطق افغانستان این حقیقت را آشکار کرد که او رهبر مردم ما بود. مردم از پیر، جوان، زن، مرد، تحصیل کرده، بی‌سواد، غنی و فقیر و... او را به عنوان رهبر و مراد خود پذیرفته بودند.» (بنیاد شهید و امور ایثارگران ۱۳۸۹: ۳۵)

آقای زاهدی ناهوری نیز آگاهی و شعور سیاسی مردم هزاره را چنین بازگو می‌کند: «وقتی فریاد مزاری رهبر را شنیدم با خود آرام گریستم، این مسئله مزاری رهبر یعنی چه؟ یعنی

هزاره‌ها به این نقطه رسیده‌اند که روی یک نفر آگاهانه، عالمانه، فهمیده و بدون فشار دیگران توافق نمایند. برای من یک جهان ارزش دارد اگر بمیرم دیگر غمی ندارم. این برای من یک افتخار است نه به این دلیل که حضرت استاد مزاری رهبر می‌شود، به این دلیل که اراده ملی و آزاد برای مردم مقاوم ما به وجود آمده است. من به این موضوع افتخار می‌کنم. اگر بمیرم، دیگر آرزوی ندارم، کور شود چشم من که من مزاری رهبر را قبول نکنم.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۴۰)

شهید مزاری^(ه) با مقاومت خویش در غرب کابل آن‌هم در بحرانی‌ترین برهه‌ی از تاریخ (دهه ۱۳۷۰ ش) نقش بزرگی برای هویت بخشیدن به هزاره‌ها و شیعیان افغانستان ایفا کرد. او هرچند خود در این راه قربانی گردید، اما به مردم هزاره هویت سیاسی، انگیزه سیاسی و روحیه انقلابی بخشید و توان چانه زنی هزاره‌ها را در معادلات سیاسی افغانستان افزایش داد، به گونه‌ی که در طول مقاومت سه ساله‌ی غرب کابل، توجه بسیاری از محافل سیاسی و سیاست‌مداران داخلی و خارجی به سوی مرکز تصمیم‌گیری هزاره‌ها جلب گردید.

۲-۶. شهید مزاری^(ه) و احیای هویت فرهنگی

یکی از مهم‌ترین مقوله‌های هویتی در اندیشه‌ی شهید مزاری^(ه) مقوله فرهنگ و هویت فرهنگی است. بدون شک، شهید مزاری^(ه) از آغاز مبارزات عدالت‌خواهی همواره در اندیشه و عمل به دنبال احیای هویت فرهنگی مردم هزاره افغانستان بود. رهبر شهید با اشاره به ظلم تاریخی در حق مردم هزاره افغانستان، به یک نمونه‌ی عینی اشاره می‌کند: «در زمان شاه محمودخان رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب و پوهنتون [دانشگاه] و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرند!!» (مزاری، ۱۳۷۴: ۳۱۳) بنابراین، می‌توان گفت: شهید مزاری^(ه) احیاگر هویت فرهنگی مردم هزاره در افغانستان است و در این زمینه‌ها، باهمت بلند و عزم استوار، گام‌های مؤثری را برداشت.

۲-۷. شهید مزاری^(ه)، راهکارها و اقدامات هویت‌بخش

شهید مزاری^(ه) در راستای احیای هویت، عزت و غرور سیاسی هزاره‌ها از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. نه تنها در اندیشه، بلکه در عمل نیز تلاش‌های بسیار مفید و ثمربخشی را انجام داد که در زیر به مواردی از راهکارها و اقدامات عملی آن شهید والامقام در جهت احیای هویت سیاسی، اجتماعی هزاره‌ها به‌طور فشرده اشاره می‌کنم.

۷-۱. تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان

یکی از تاریخی‌ترین و سازنده‌ترین تصمیم‌ها، طرح‌ها و ابتکارات شهید مزاری (ره) برای هویت‌بخشی و احیای هویت سیاسی هزاره‌ها، ایجاد وحدت، هماهنگی و انسجام نیروهای پراکنده هزاره و تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان بود. شهید مزاری (ره) در مورد فلسفه تشکیل حزب وحدت در یکی از سخنرانی‌هایش چنین توضیح می‌دهد: «شما در جریان هستید که برادرانی که در پیشاور نشسته بودند، گفتند: شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و هیچ حق ندارند که در حکومت نقش داشته باشند! در این جا بود که ما فکر کردیم که ما باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای برادران ثابت کنیم که ما در افغانستان هستیم و روی این مسئله بود که حزب وحدت تشکیل شد.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۵۲-۵۳)

حزب وحدت پس از تشکیل، ظرف سه سال توانست تقریباً کل هزارستان اسلامی را تحت کنترل خود در آورد و در سطح بین‌المللی اعتبار یابد، که همبستگی واقعی هزاره‌ها در داخل و خارج، به خصوص در خارج نقش مهمی در معرفی حزب وحدت در محافل بین‌المللی داشت. حزب وحدت اسلامی افغانستان علاوه بر حضور در عرصه‌ی بین‌المللی، نشست‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی برای افغانستان مانند کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی در استامبول، کنفرانس چهار جانبه در اسلام آباد و تهران، کنفرانس ششم کشورهای اسلامی در سنگال، نشست سالانه سازمان ملل متحد و گفت و گوی نمایندگان آن، با دبیرکل سازمان ملل متحد در نیویورک آمریکا، موفق شد در چندین کشور اروپایی دفاتر نمایندگی داشته باشد و تحت رهبری شهید مزاری (ره) به صورت نیرومندترین حزب سیاسی درآمد و از هزاره‌ها و شیعیان افغانستان نمایندگی می‌کرد. این نیرو، علی‌رغم شکست در کابل، به یکی از چهار نیروی سیاسی مهم افغانستان تبدیل گردید (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۵۲-۲۶۱).

۷-۲. انتقال مرکزیت حزب وحدت به کابل

یکی دیگر از تاریخی‌ترین طرح‌ها و ابتکارات شهید مزاری (ره) برای هویت‌بخشی و احیای هویت سیاسی هزاره‌ها، انتقال مرکزیت حزب وحدت از بامیان به کابل بود. چرا که شهید مزاری (ره) نمی‌خواست هزاره‌ها از سیاست دور باشند و از پس تحولات ناخواسته کشانده شوند. بلکه رهبر شهید می‌خواست هزاره‌ها در متن حوادث، سازنده و مدیریت‌گر تحولات

باشند. انتقال مرکزیت حزب وحدت به کابل، هزاره‌ها را در قافله سیاست این سرزمین همراه کرد و زمینه و فرصتی شد برای مقاومت‌های بعدی و حضور قوی، توانمند و پذیرفته شده هزاره‌ها در سیاست. چنان‌که استاد شفق بهسودی در این مورد می‌گوید: «ما هزاره‌ها سیاست را با مزاری در غرب کابل آغاز کردیم، این یک حقیقت انکار ناپذیری است و هرکسی هم باور ندارد، باید با دلیل و مدرک ثابت کند که هزاره‌ها قبل از مزاری در کجا وارد بازی سیاست شده اند.» (دولت آبادی، ۱۳۹۰: ۱۳۴)

مردم هزاره همیشه مدافع صادق این مزر و بوم بوده و هستند؛ اما هیچ‌گاه از تلاش‌ها، فداکاری‌های صادقانه و خون شهیدانش ثمره و نتیجه‌ی نگرفته بودند و شهید مزاری^(ه) این سرنوشت محتوم را با ابتکار عمل و طرح خردمندانه‌ی انتقال مرکزیت حزب وحدت به کابل، تغییر داد. زیرا آن تصمیم سرنوشت‌ساز رهبر شهید، هزاره‌ها را در متن حوادث کشاند. البته این تصمیم، آن روزها از سوی دوست و دشمن بسیار به باد انتقاد و اعتراض گرفته می‌شد؛ می‌گفتند: به کابل رفتن داخل دیگ شدن است، رفتن به کابل مردم هزاره را درگیر جنگ کرد و ده‌ها اعتراض و انتقاد دیگری از این قبیل، اما این تصمیم، سرنوشت مردم ما را تغییر داد و نقطه‌ی عطفی شد در تاریخ مردم ما. چنان‌چه یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «مقاومت غرب کابل نقطه‌ی عطفی را در تاریخ معاصر افغانستان به‌طور کلی، به ویژه سرنوشت جمعیت شیعه و هزاره افغانستان رقم زد. حزب وحدت با دفاع و حفظ موقعیت خود در سه سال مقاومت، مبارزات هزاره‌ها را در معرض توجه قدرت‌های منطقه‌ی و بین‌المللی قرار داد. (موسوی، پیشین: ۲۵۷)

۳-۷. اعطای رتبه‌های نظامی

تصدی مشاغل و مناصب دولتی به ویژه مناصب نظامی، به‌طور مساوی و یکسان از پایه‌ها و اساس جامعه دموکراتیک است. اما متأسفانه در افغانستان مشاغل و مناصب دولتی و نظامی در اختیار قوم و مردم خاص قرار داشت و اقوام دیگر از حق تصدی مشاغل عمومی دولتی و حضور در اردوی کشور محروم بودند. شهید مزاری^(ه) در جای به این تبعیض و ستم اشاره نموده و می‌گوید: «در گذشته معمول بود که هر صاحب منصب، عسکری [را] از مردم هزاره به عنوان صادق‌ترین مردم، خدمت‌کار انتخاب می‌نمود و در پهلوی خانواده و ناموس

خود می‌برد؛ چطور بود که این مردم برای ناموس این‌ها صادق بودند، ولی برای یک کاتبی تَوَلّی صادق نبودند؟!» (مزاری، بی‌تا: ۷۴-۷۵)

از این رو، یکی از کارهای اساسی شهید مزاری (د) در دوران مقاومت غرب کابل، تهیه لیستی از فرماندهان و قوماندانان جهادی و اعطای رتبه‌های نظامی به آنان بود. هرچند در آن زمان دیگران از درک و فهم اهمیت این کار عاجز بودند و برخی هم بر شهید مزاری (د) اعتراض می‌کردند و خورده می‌گرفتند اما شهید مزاری (د) چون با تمام وجود تاریخ تبعیض‌آلود کشور را درک و محرومیت‌ها را با پوست و گوشت خود لمس نموده بود، این کارها و برنامه‌ها را در راستای احیای عزت، غرور، خودباوری سیاسی و هویت سیاسی مردم خود ضروری می‌دانست و ضمن بیان شجاعت، جنگ‌آوری و حضور تاثیرگذار مردم هزاره در صحنه‌های دفاع از کشور، در پاسخ این پرسش که چرا جنرال نداشتیم؟ با صراحت می‌گوید: «مردم هزاره در طول تاریخ ثابت کرده اند که مردم جنگ‌آور هستند و هم‌چنان در ظرف چهارده سال انقلاب هم در صف مجاهدین جهاد کرده اند. این که در طول تاریخ یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارند. سیاست این‌طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد، از مادر جنرال متولد شود و یک مردم دیگر، در طول تاریخش یک جنرال هم نداشته باشد. حالا در اثر لیاقت و شایستگی مردم، ما دارای سی، چهل جنرال می‌باشیم. پس طبیعت این‌طور نیست، سیاست‌هاست که چنین می‌کنند که یکی باید پادشاه باشد، یکی جنرال باشد؛ یکی باید خدمت کار و عملی این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد.» (مزاری، پیشین)

رهبر شهید در یک سخنرانی در جمع جنرالان حزب وحدت اسلامی در غرب کابل می‌گوید: «امروز عزت، شرف و حیثیت مردم ما مسلماً در گرو دفاع جانانه شما بوده و امروز برای مردم ما روز بسیار عزت بخش و عزت‌آفرین است. شما می‌دانید وارث مردمی هستید و وارث کسانی هستید که، در تاریخ افغانستان، از مقامات دولت گذشته، رسماً مکتوب نوشته می‌شد که از مردم هزاره و تشیع در وزارت دفاع و حربی پوهنتون (دانشگاه افسری) گرفته نشود. (پیشین: ۳۲۳)

رهبر شهید با اعطای رتبه‌های نظامی به قوماندانان به آنان، روحیه خودباوری داد و هویت و غرور لگدمال شده آن‌ها را احیا کرد و از سوی هم تعداد قابل توجهی از این فرماندهان و

قوماندانان، در دوران پسا طالبان با همان عناوین و رتبه‌ها جذب دولت شدند و در دوره‌های بعدی ترفیع نمودند. (برهانی شهرستانی، ۱۳۹۶: ۴۵)

۷-۴. تشکیل ولایات و ولسوالی‌ها در هزارستان

یکی از طرح‌ها و ابتکارات شهید مزاری^(ره) که در احیای عزت، غرور، خودباوری سیاسی و هویت سیاسی مردم هزاره و رفع تبعیض، بی‌عدالتی و زدودن گرد و غبار محرومیت سیاسی از چهره مردم هزاره نقش بسیار موثری داشت، ایجاد تشکیلات محلی ولایات و ولسوالی‌ها در سراسر هزارستان اسلامی بود.

رهبر شهید استاد مزاری^(ره) باور داشت که همه‌ی تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها ریشه در تشکیلات ظالمانه‌ی گذشته دارد، از این رو، راه حل و راهکار بیرون رفت از مشکل، را تعدیل واحدهای اداری کشور می‌دانست و خواستار تعدیل و تغییر آن بود. ایشان در این مورد می‌گوید: «حرف ما این است که نیروهای اداری و نفوس شماری و تشکیلات گذشته در افغانستان عادلانه نبوده و می‌خواهیم در آینده روی عدل و انصاف تشکیل شود و همه به حقش برسند. این حرف ماست.» (مزاری، پیشین: ۳۳۵) با کمال تأسف رهبر شهید بابه مزاری^(ره) توفیق نیافت تا این طرح را پیاده سازد. اما این طرح در دوران اقتدار حزب وحدت در بامیان جامه‌ی عمل پوشید و اجرایی گردید و مناطق مختلف هزارستان اسلامی به ولایات و ولسوالی (سابق هزارستان اسلامی) به تناسب نفوس و جمعیت شان به چندین ولسوالی تبدیل شد. ولایات و ولسوالی‌ها رسماً آغاز به کار نمودند. هدف رهبر شهید از این اقدامات حیاتی پایه‌گذاری اداره محلی و تغییر ساختار اداری محلی کشور بود.

۷-۵. تاسیس و ایجاد دانشگاه

دقیقاً در هنگامه‌های که دود و باروت فضای کشور را گرفته بود و مردم آخرین امیدهای خود را برای رسیدن به جامعه ایده آل از دست می‌دادند و کسی جز به جنگ، ویرانی‌ها و خانمان‌سوزی نمی‌اندیشید، تنها آن تک ستاره‌ای که از بلخ بامی درخشید و در غرب کابل، ماه مجلس مردم ما شده بود، طرحی ایجاد شاخه‌ای از دانشگاه کابل را در غرب کابل می‌دهد تا فرزندان ریسمان بدوش قومش از نعمت تعلیم و تحصیلات عالی اکادمیک که عمریست از آن‌ها گرفته شده بهره‌مند گردد.

رهبر شهید بابہ مزاری^(ره) در این راستا به درستی تلاش بلکه تقلا می‌کند و در ملاقاتی با هیئت رهبری دانشگاه کابل، آمادگی کامل خود را برای هم‌کاری و تامین امنیت این مکان اکادمیک نشان می‌دهد و متعهد به هم‌کاری‌های همه‌جانبه می‌گردد. اما متأسفانه آنانی که قدرت را در انحصار شان داشتند، علی‌رغم وعده‌های که به رهبر شهید سپرده بودند، از ایجاد شاخه‌ای از دانشگاه کابل، در غرب کابل طفره می‌روند و بار دیگر این جفای تاریخی را در حق مردم ما روا می‌دارند و فرصت تحصیل را از هزاران جوان مستعد ما می‌گیرند.

از این رو، طرح تاسیس دانشگاه در مرکز هزارستان اسلامی و بامیان باستان، به عنوان طرح بدیل بر سر میز رهبری حزب وحدت اسلامی رهبر شهید بابہ مزاری^(ره) با هدف و انگیزه‌ی پیش گفته، قرار می‌گیرد. هرچند مزاری بزرگ به این هدف والا و مقدس انسانی نمی‌رسد و دژخیمان بد نهاد او را از ما می‌گیرند. اما دوستان و پیروان این شهید شاهد دنباله کار را در این مورد پی می‌گیرند و سرانجام در دوران مقاومت و اقتدار حزب وحدت اسلامی افغانستان در بامیان، این ایده و ابتکار جامه‌ی عمل می‌پوشد و به تاریخ ۱۳۷۵/۳/۱۱ دانشگاه بامیان تاسیس گردید. این اقدام عاقلانه، بجای، موثر و مفید در زمانی که بذر مرگ و ناامیدی همه جا پاشیده شده بود، نهال امید و خودباوری سیاسی را در دل هزاران انسان دل‌شکسته و رنجور این سرزمین زنده کرد و به آینده درخشان آن‌ها نوید داد و امروزه یکی از دانشگاه‌های رسمی کشور است.

۶-۷. تاکید بر خودباوری سیاسی

زمانی در جمع اعضای شورای مرکزی و هواداران حزب وحدت در کابل این بحث وجود داشت که ما با کدام حزب هماهنگ و هم‌سو باشیم؟ عده‌ی از جمعیت و شورای نظار طرفداری می‌کردند و عده‌ی هم از حزب اسلامی، هردو طرف هم برای خود استدلال و دلایلی داشتند که حزب وحدت اگر در کنار فلان حزب قرار گیرد، به خیر و صلاح ماست. شهید مزاری^(ره) در یکی از سخنرانی‌هایش با ناراحتی و تلخی از این موضوع یاد کرده و اصل این طرز فکر را به چالش می‌کشد. (برهانی، پیشین: ۴۴) او با صراحت فریاد می‌زند و می‌گوید: «این مسئله، فکر انحرافی است. هرکس بیاید در این جا بگوید؛ تعدادی از حزب اسلامی دفاع بکند و تعدادی از جمعیت، برای مردم ما فاجعه است. ما این‌ها را خائنین ملی می‌شناسیم... چرا ما سرپای خود مان [نایستیم] این فکر را نکنیم و روی توان خود فکر نکنیم؟! این فکر، فکر

غلطی است و هر کس القا بکند، نادرست است. چرا ما این مسئله را مطرح می‌کنیم که ما در کنار کی باشیم خوب است؟! اصلاً چرا نگوییم که دیگران در کنار ما باشند خوب است.» (مزاری، پیشین: ۲۵۹)

شهید مزاری^(د) در جای دیگر از استقلال موضع سیاسی حزب وحدت اسلامی سخن گفته و دشمنی با حزب خاص را رد می‌کند: «هر کس بیاید این مسئله را این طور تلقی کند که ما طرفدار حزب اسلامی هستیم، ما علیه جمعیت هستیم؛ این به نفع ما نیست. این را غلط می‌دانیم چه بزرگ، چه کوچک؛ این طرز تفکر، طرز تفکر غلط است. ما در این جا موضع سیاسی داریم؛ ما علیه دولت که موضع می‌گیریم، از خاطر منافع مردم ما است.» (همان: ۲۶۲)

در یک کلام، می‌توان گفت: شهید مزاری^(د) از یک سو برای مردم هزاره، این باور را خلق کرد که آن‌ها می‌توانند، در قدرت سیاسی افغانستان شریک باشند و بر اساس این آموزه‌های سیاسی و هویت‌بخش رهبر شهید استاد مزاری^(د) اولین بار، در تاریخ سیاسی افغانستان یک هزاره (حاج محمد محقق) برای تصدی بالاترین مقام و منصب دولتی یعنی ریاست جمهوری، کاندیدا گردید. از سوی دیگر در افغانستان پس از دو صده پنهان سال تک‌صدایی و حکومت تک قومی، قانون اساسی جدید تدوین و تصویب شد و در آن از تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی، ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض، خشونت و مبتنی بر قانون‌مندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها، حقوق اساسی مردم و... سخن گفته شده است، (مقدمه قانون اساسی) از برکت مقاومت غرب کابل به رهبری شهید مزاری^(د) است که امروز هیچ کسی نمی‌تواند هزاره‌ها را در رسیدن به هرم قدرت سیاسی در افغانستان نادیده انگارد.

نتیجه

آن چه گفته آمد، نقش برانزده رهبر شهید استاد مزاری^(د) را در احیای هویت سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها نشان می‌دهد. زیرا جامعه‌ی هزاره افغانستان هویت و خودآگاهی که اکنون دارند، بدون شک مرهون تلاش‌ها و مجاهدت‌های آن بزرگ مرد تاریخ مردم ماست. رهبر مقاومت و پیشوا و پرچم‌دار جنبش عدالت‌خواهی کشور، شهید مزاری^(د) با سه سال مقاومت خود در غرب کابل نهال هویت سیاسی و فرهنگی مردم هزاره را که بانوک قلم «ملا فیض محمد کاتب هزاره» از خشکیدن نجات یافته و با خون شهیدان؛ عبدالخالق هزاره و علامه سید

اسماعیل بلخی آب یاری شده بود، به ثمر نشاند و آن را به درخت تنومندی تبدیل کرد. زیرا واقعیت این است که، اگر سه سال مقاومت جانانه‌ی غرب کابل نبود و رهبر شهید استاد مزاری^(ده) در برابر زیاده‌خواهی «مثلت فاشیسم» و توطئه‌های بیرونی ایستادگی و مقاومت نمی‌کرد، تمامی اقدامات قبلی بدون نتیجه و عقیم می‌ماند.

منابع

۱. احمدی ارزگانی، محمدامین (۱۳۷۶)، «در جستجوی هویت»، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، مجله سراج، شماره ۱۱، سال دوم.
۲. ارزگانی و عزیز رویش (۱۳۷۴)، سخنانی از پیشوای شهید، (مجموعه سخنرانی‌ها، گفتگوها و...، شهید مزاری)، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید.
۳. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران، انتشارات علمی، فرهنگی، چاپ اول.
۴. آقابخشی، علی و افشاری، مینو (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار، چاپ اول.
۵. آملی، محمد (۱۳۸۰)، نفایس الفنون، تهران، انتشارات فردوس، چاپ اول.
۶. برهانی شهرستانی، محمدعلی (۱۳۹۶)، روایتی از خورشید (شهید وحدت ملی در آینه اندیشه‌ها)، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، چاپ اول.
۷. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۹)، هویت ۲، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، چاپ اول.
۸. _____ (۱۳۸۸)، جامعه شناسی هویت ایرانی، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، چاپ اول.
۹. دانش، سرور (۱۳۹۴)، متن کامل مجموعه قوانین اساسی افغانستان (۱۳۰۱ - ۱۳۸۲)، کابل، انتشارات دانشگاه ابن سینا بلخی، چاپ دوم.
۱۰. دولت آبادی، بصیراحمد (۱۳۹۲)، مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌های افغانستان، کابل، انتشارات امیری، چاپ اول.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۱)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
۱۲. زاهدی، علی‌جان (۱۳۷۴)، زندگی‌نامه رهبر شهید استاد مزاری^(ده)، به کوشش؛ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول.
۱۳. شفیق، عزیزالله (۱۳۸۹)، «مزاری تجسم آرمان‌های مستضعفان افغانستان»، ماهنامه فرهنگی تاریخی شاهدیاران، یادمان شهید عبدالعلی مزاری، بنیاد شهید و امور ایثارگران، شماره ۵۹، تهران.
۱۴. شیخاوندی، داور (۱۳۷۹)، تکوین و تنفیذ هویت ایرانی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول.

۱۵. محسنی، محمد جواد (۱۳۸۱)، افغانستان و نظام سیاسی آینده (مجموعه مقالات) قم، زلال کوثر، چاپ اول.
۱۶. مزاری، عبدالعلی [بی تا]، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، به کوشش؛ محمد جاوید، جاوید، کابل، انتشارات امیری، چاپ دوم.
۱۷. _____ (۱۳۷۴)، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، به کوشش؛ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول.
۱۸. _____ (۱۳۹۳)، منشور برادری، (مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و ملاقات‌های رهبر شهید استاد مزاری)، کویت، انتشارات موسسه نشر فرهنگ هزاره، چاپ سوم.
۱۹. _____ [بی تا]، خاطرات سیاسی شهید مزاری^(ه)، به کوشش؛ حاج مصطفی محمدی، بی جا، مرکز تهیه و نشر آثار شهید مزاری^(ه).
۲۰. _____ (۱۳۷۳) فریاد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌های شهید مزاری)، به کوشش؛ عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه فرهنگی، آموزشی و تحقیقاتی شهید سجادی، چاپ اول.
۲۱. موسوی، سید عسکر (۱۳۸۷)، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفايي، قم، اشک یاس.
۲۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مصوب ۱۴/۱۰/۱۳۸۲ ش.
۲۳. قانون اساسی افغانستان، مصوب ۹ میزان ۱۳۴۳ ش.

ج) اقدامات و راهبردها



منطق قرآنی مقاومت و عمل کرد دفاعی شهید مزاری^(ه)

■ سلمان نوری*

◀ چکیده

آنچه در این نوشته به خوانش گرفته شده است، بررسی مبانی قرآنی عمل کرد دفاعی شهید مزاری^(ه) در مقاومت دهه هفتاد در غرب کابل است. برخی از آیاتی ناظر به جواز دفاع در برابر تعدی متجاوزان، تبیین و سپس عمل کرد رهبر شهید^(ه) بررسی گردیده است. تأمل و تفکر در گفتار و سیره عملی قائد شهید^(ه) بیانگر این حقیقت است که او جهت پایه گذاری نظام عادلانه در کشور و «تأمین حقوق همه مردم افغانستان» روش و شیوه توصیه شده در آیات قرآن کریم را در پیش گرفته و از منطق آن بهره برده است. او با پذیرفتن خواسته های نامشروع حلقه انحصارگرا و هم پیمانانش و تجاوز آن ها، از عدالت و حقوق مردم دفاع نموده و شهادت در راه عدالت و احقاق حقوق مردم ستمدیده کشور را بر ذلت و قربانی کردن عدالت و حقوق مردم برگزید.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، مزاری، عدالت، حق، مقاومت، مقابله به مثل، دفاع.

مقدمه

بدون تردید هر حرکت و جنبش اجتماعی که پدید می آید، مطالباتی دارد و برای تثبیت این مطالبات و متقاعد کردن گردانندگان قدرت و حکومت نسبت به آن، راهبردهای خاصی در پیش می گیرد و از شیوه های گوناگون بهره می جوید. جنبش عدالت خواهانه و حق طلبانه در افغانستان - که رهبر شهید؛ استاد مزاری، پرچم دار و بنیان گذار آن بود - یکی از جنبش های اجتماعی در تاریخ کشور است که با راهبرد مقاومت در برابر سلطه طلبی و انحصار، در صدد تحقق خواسته ها و مطالبات خود بود. این جنبش نقش مؤثری در دگرگونی نظام حاکم بر جامعه داشت، به طوری که مطالبات آن، امروزه تبدیل به یک مطالبه ی عام و فراگیر شده و از

* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام



آن به عنوان عامل تغییر مسیر تاریخ افغانستان یاد می‌شود. مطالبه‌ی اصلی و اساسی جبهه مقاومت شهید مزاری^(۵) عبور از گذشته‌ی تلخ، تاریک، تبعیض آمیز، انحصار قدرت، استبداد از یک سو، و پایه گذاری نظام عادلانه و تحقق عدالت اجتماعی در کشور، از جانب دیگر بود. پرسش اساسی این است که، استراتژی مقاومت و عمل کرد دفاعی شهید مزاری^(۵) بر اساس چه منطقی استوار بود؟ همان گونه که ملاحظه می‌گردد، این پرسش ابعاد و جنبه‌های مختلف دارد و در علوم گوناگونی می‌توان آن را مورد مطالعه قرار داد. از این رو، ناگزیریم، قلمرو بحث را محدودتر در نظر بگیریم. از آن جا که قرآن کریم در میان ما مسلمانان، منبع و مرجع مشترک و قابل قبول برای تمامی احکام و دستورات عملی و رفتاری به حساب می‌آید، در این نوشته تلاش خواهیم کرد، مقاومت و عمل کرد دفاعی رهبر شهید^(۵) در غرب کابل را بر اساس دلالت‌های صریح آیات قرآن کریم تبیین و تحلیل نماییم.

تأمل و تفکر در سخنرانی‌ها، پیام‌ها و مصاحبه‌های قائد شهید^(۵) این گونه می‌نمایاند که ایشان برای تحقق خواسته‌های خود، (عدالت اجتماعی) روی کرد تبیینی داشته و از همان شیوه‌هایی بهره برده است که قرآن کریم در آیات شریفه ۱۲۵ و ۱۲۶ سوره‌ی نحل توصیه می‌کند؛ شیوه‌های که خط مشی همه‌ی پیامبران و اولیای الهی بوده است؛ یعنی ابزارهای حکمت و برهان، خطابه و موعظه حسنه و جدال احسن. اما در صورت تجاوز طرف مقابل و عدم تمکین به خواسته‌ها و مطالبات به حق وی، آماده‌ی دفاع نیز بوده است. قبل از بررسی آیه‌ی شریفه و آیات دیگری که جنگ علیه دشمنان و مخالفان را به عنوان دفاع روا می‌داند، به مفهوم شناسی دفاع و ماهیت و... آن اشاره می‌گردد.

۲-۱ مفاهیم

الف) چیستی دفاع

دفاع مصدر دفع یا دافع است، در لغت به معنای دور کردن، همدیگر را راندن، رد کردن، حمایت و یاری کردن (الصالح اللغة، ۱: ۴۰۶) دفع شر و دفع تعرض و... (دهخدا، ۲۷: ۴۸ و ۵۸) آمده است. علمای فقه تعریفی از این مفهوم ارائه نکرده‌اند بلکه طبق روش معمول، در بررسی موضوعات و مسایل فقهی، به بیان احکام و تعیین شرایط و تبیین مصادیق جزیی دفاع اکتفا کرده و ضوابط و شرایط و نیز موارد جواز آن را مشخص کرده‌اند. گرچند دانشمندان حقوق به تعریف آن پرداخته‌اند که بیش تر ناظر به دفاع شخصی است که جهت رعایت اختصار از

ذکر آن‌ها خود داری نموده و به بیان تعریف مورد نظر اکتفا می‌گردد: «دفاع امتیاز یا حقی است که قانون و شریعت برای شخص که نفس، ناموس، آزادی معقول، ارزش‌های دینی، مال و سایر متعلقات او و یا شخص دیگری، مورد تهدید و حمله‌ی تجاوز کارانه قرار گرفته، مقرر شده است تا با استفاده از قدرت فیزیکی لازم در هنگام ضرورت با بهره‌گیری از وسایل متناسب، خطر فوری و نامشروع را دفع کند». بدین معنا که شخص، گروه یا قومی به همان شیوه و روشی که مورد تهاجم قرار گرفته، می‌تواند به حمله‌ی متقابل دست زده و فرصت را از دست مهاجم گرفته و همه‌ی توان رزمی خود را برای دفع متجاوز به کار گیرد.

ب) ماهیت دفاع

کسی که خود یا متعلقات او مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته و در راه دفاع، موجب خساراتی به شخص مهاجم یا مهاجمان شده است چنین شخصی در حال دفاع است و از کتب فقهی و حقوقی استفاده می‌شود که شخص یا اشخاص مدافع، مسئولیت کیفری و مدنی نداشته و قابل تعقیب نمی‌باشد.

ج. مبانی حقوقی، فقهی و قرآنی دفاع

قوانین آسمانی و بشری به شخص یا اشخاص و گروهی که مورد تهاجم و تجاوز قرار می‌گیرند، اجازه داده‌اند تا از خود در برابر مهاجم و متجاوز دفاع کند. این حق بر بنیان‌های عقلی و نقلی بنا نهاده شده است. از آن‌جای که موضوع اصلی بررسی مبانی قرآنی عمل کرد دفاعی رهبر شهید^(ره) و مقاومت غرب کابل است، ابتدا به‌طور گذرا به مبانی حقوقی و فقهی آن اشاره می‌شود، سپس به‌صورت تفصیلی آیات ناظر به دفاع مورد پژوهش قرار می‌گیرد.

۱) مشروعیت دفاع از منظر حقوق موضوعه

برخی حقوق‌دانان مانند گروسیوس هلندی، ولف آلمانی و کارا ایتالیایی برای مشروعیت دفاع به حقوق طبیعی استناد کرده و معتقدند که حفظ جان برای انسان یک حق طبیعی است. هرزمان و به هرعلتی این حق مورد تهدید قرار گیرد و حفاظت اجتماعی کافی نباشد، شخص مورد حمله، مجاز است از خود دفاع کند (علی‌آبادی، ۱۳۶۹: ج ۱: ۲۲۷).

روسو معتقد است که انسان هنگام تشکیل جامعه، حق دفاع از خود را به جامعه واگذار کرده است و جامعه نیز تعهد کرده است که در قبال حملات و خطرهای افراد حمایت کند. حال اگر کسی مورد حمله قرار گیرد، بیان‌گر آن است که جامعه تکلیف و وظیفه‌ی خود را

در قبال فرد انجام نداده و طبق قرار دادش عمل نکرده است. بدین جهت شخص مورد تهاجم و تجاوز حق دارد از خود دفاع کند. (روسو، ۱۳۶۶: ۱۸).

برخی دیگر دفاع را متضمن نفع اجتماعی دانسته و عقیده دارند که دفاع حقی است که نه تنها تأمین کننده منافع شخص مدافع است بلکه عملاً در جهت تأمین نفع جامعه نیز است. از این رو، دفاع نه تنها اعمال حق بلکه انجام وظیفه و یک تکلیف است. (علی آبادی، پیشین، ۲۲۸).

۲) مشروعیت دفاع از منظر فقه و حقوق اسلامی

دفاع در اندیشه‌ی متفکران مسلمان یک امر فطری تلقی شده است که ریشه در درون هراسانی دارد و مربوط به زمان خاص و مکان مخصوص و منطقه‌ی ویژه نمی‌باشد. علامه طباطبایی فطری بودن دفاع را یک امر مسلم دانسته و می‌نویسد: «دفاع و غلبه یک امر فطری هستند گرچند دفاع اختصاص به مورد دفاع مشروع ندارد، بلکه شامل همه انواع دفاع اعم از مشروع و به حق و عدل و غیر مشروع و ناحق می‌شود. اگر دفاع فطری نبود، هرگز از انسان صادر نمی‌شد، زیرا اعمال آدمی همه مستند به فطرت او است.» (طباطبایی، ۱۹۹۷، ج ۲: ۲۹۸).

از جانب دیگر دفاع از جان، ناموس، مال و سایر متعلقات یک ضرورت عقلی است؛ بدین معنا که عقل انسان حفظ این امور را می‌پسندد و تجاوز به آن‌ها را ناپسند و زشت می‌شمارد. پس عقل حکم می‌کند انسان در برابر تجاوز به این امور سکوت نکرده و در برابر تجاوز متجاوز، برای حفظ آن‌ها دفاع کند. این حکم مورد تأیید شرع نیز است. چنان‌که فاضل هندی می‌نویسد: «يجب الدفاع عن النفس و الحریم بما استطاع و لا يجوز الاستسلام لوجوب دفع الضرر عقلاً.» (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۶۴۹؛ و اعتمادی، ۱۳۹۳: ۸۰).

۳) مبانی و مشروعیت دفاع در قرآن کریم

قرآن کریم در پایان سوره نحل آیات ۱۲۵ و ۱۲۶ خطاب به رسول خدا (ص) می‌فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ». خداوند متعال در این آیات دستورات مهم در ارتباط به رویاروی با دیگران و نحوه‌ی گفتگو و بهره‌گیری از ابزارهای منطقی و معقول، چگونگی کفر و عفو و نحوه‌ی ایستادگی در برابر توطئه‌ها را بیان کرده است. این دستورات می‌توانند اصول تاکتیکی گفتگو و روش مبارزه با مخالفان تلقی گردند و به‌عنوان قانون کلی و فراگیر در

هرزمان و مکان مورد استفاده قرار گیرند. بر اساس همین آیه، می‌توان تمام شیوه‌ها و راهبردهای به کار گرفته شده، برای تحقق مطالبات عدالت‌خواهانه‌ی جنبش عدالت‌خواهی را تبیین و توجیه کرد، اما نگارنده در این مقاله، تنها به مسئله‌ی مقاومت و عمل کرد دفاعی رهبر شهید^(ره) در دوران تهاجم انحصار طلبان و جنگ‌های تحمیلی پرداخته و از ذکر سایر موارد صرف نظر می‌کند.

براساس آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی نحل: برای جلوگیری از برخوردهای فیزیکی و جنگ، جهت فراخوانی مخالفان به حق و حاکمیت ارزش‌های دینی و انسانی چون عدالت، اتحاد و...، در آغاز باید راه‌های منطق، عاطفه و یا مناظره معقول پیموده شده و با آن‌ها به گفتگو پرداخت. اما اگر آن‌ها برهان و موعظه و مناظره معقول را نپذیرفته و دست به تعدی و تجاوز و گردن فرازی زدند، خداوند متعال در آیه‌ی شریفه ۱۲۶ همین سوره، دفاع و حق مقابله به مثل را تجویز کرده و دستور داده است، با رعایت انصاف از خود در برابر تجاوز آنان، دفاع کنید. در قرآن کریم از تجاوز به عنوان عدوان (مأذبه: ۲ و ۶۲) یاد شده است که شامل هرنوع اجحاف، ظلم، تعدی، بی‌عدالتی، تضییع حقوق دیگران و ارتکاب جرایم عمومی می‌گردد و دفاع در برابر آن‌ها روا شمرده شده است. در قرآن کریم در موارد متعدد به برخورد مسلحانه با دشمنان مهاجم و متجاوز تصریح شده است که همه همراه با دلیل و مستند به شیوه‌های خصمانه‌ی دشمنان متجاوز است. در ادامه چند مورد از این دلایل و مستندات را متذکر می‌شویم.

مقابله به مثل «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (نحل: ۱۲۶)؛ و اگر به شما مسلمانان کسی عقوبت و ستمی رسانید شما باید به اندازه آن در مقابل، انتقام گیرید (نه بیش‌تر) و اگر صبوری کنید البته برای صابران بهتر خواهد بود.

ممکن است گفته شود گرچه کسی که مورد تجاوز و تعدی قرار می‌گیرد، حق دفاع و مقابله به مثل دارد، ولی به دنبال آن دارد که اگر صبر پیشه کنید و در صدد مقابله به مثل برنیایید خیر و بهتر است. بنابراین، باید صبر کرد و در برابر متجاوز تسلیم شد. ولی این احتمال وجود دارد که آیه‌ی شریفه قبل از صدور دستور جهاد دفاعی نازل شده باشد. (فخررازی، ۱۴۲۰، ۲۰: ۲۸۸) زمانی که مسلمانان بسیار ضعیف بودند و توانایی دفاع و مقابله به مثل را نداشتند، در حالی که اصل حق مقابله به مثل برای آنان ثابت بود ولی صبر جهت حفظ اسلام برای آنان بهتر

بوده است. ولی نمی توان از آن استفاده کرد که صبر در همه حال و در هر زمانی خیر و بهتر از دفاع و مقابله به مثل است، زیرا چنین چیزی با روح تعالیم آسمانی اسلام سازگاری ندارد، تسلیم در برابر متجاوز، پذیرش ظلم و ستم است که خود همانند ظلم و ستمگری گناه بزرگ است: «لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره: ۲۷۹) نه به کسی ستم کنید و نه ستم را بپذیرید.

پرسش دیگر نیز ممکن است به ذهن آید که مقابله به مثل نوعی تجاوز و بی عدالتی در برابر بی عدالتی است و در قرآن کریم از آن نهی شده است: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰) پاسخ این است که بی شک بی عدالتی را با عدالت نمی توان مقابله به مثل کرد. اگر مقابله به مثل در برابر بی عدالتی را بپذیریم خواه ناخواه مقابله به مثل در این صورت مصداق روشن غیرعادلانه خواهد بود. اما مقابله به مثل چون دفاع در برابر تجاوز و بی عدالتی است، بدین جهت نه تنها غیرعادلانه بلکه مشروع و عادلانه است و در حقیقت بین آن دو فقط یک نوع تشابه ظاهری است، در نتیجه دفاع که در برابر تجاوز به عنوان مقابله به مثل انجام گرفته نه تنها تجاوز نامشروع و ستم نیست بلکه روشی برای از میان بردن تجاوز متجاوزان و مشروع است. به عبارت دیگر؛ مقابله به مثل گرچه بنا به ماهیت خویش و خود به خود قانونی و مشروع نیست ولی چون در پاسخ گویی به نقض یک حق حمایت شده توسط قانون صورت گرفته است، خصوصیت غیر قانونی و غیر عادلانه بودنش را از دست داده و قانونی و عادلانه است. بدین جهت در منطق قرآن در آیات متعدد این حق به رسمیت شناخته شده است که در ادامه برخی از آن ها ذکر می شود.

در آیه ی دیگر نیز مقابله به مثل مجاز شمرده شده است. «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره: ۱۹۴)؛ ماه حرام، در برابر ماه حرام! (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.) و تمام حرام ها، (قابل) قصاص است. و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید!

و از خدا پرهیزید (و زیاده روی ننمایید)! و بدانید خدا با پرهیزکاران است!

در این آیه نیز جنگ به دلیل دفاع و مقابله به مثل تجویز و به مسلمانان اجازه داده شده است که اگر مشرکان قریش در ماه حرام جنگ را بر شما تحمیل کردند، شما نیز مجاز هستید

از خود دفاع کنید و در همان ماه با آنان بجنگید و در ادامه به صراحت با فرمان «فاعتدوا» دستور دفاع و مقابله به مثل را صادر کرده است. این مورد مصداق روشن مقابله به مثل است. ممکن است گفته شود که آیه در مورد تجاوز مشرکان قریش و دفاع در برابر آنها نازل شده است، نمی توان از آن مشروعیت دفاع در موارد دیگر را استفاده کرد. ولی براساس قاعده اصولی که مورد را مخصص نمی دانند، می توان گفت: مورد نزول آیه، موجب اختصاص نمی شود، آیه عام و شامل همه ی موارد و در هر زمانی و هر مکانی است که جنگ از سوی فرد یا گروهی بر دیگران تحمیل شود.

ممکن است به ذهن آید همان طوری که گذشت، مقابله به مثل دفاع و یک عمل قانونی و مشروع و عادلانه در برابر تعدی متجاوز است. چرا از آن در آیه ی شریفه تعبیر به کلمه ی «اعتدا» شده است؟ که بیان گر بار منفی است و در آیه ی شریفه ۱۹۰: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» از آن نهی شده است.

پاسخ این است که استفاده از این تعبیر، از باب مشاکله و مشابَهت است نه تقیید و تخصیص، زیرا قبح ظلم و تعدی عقلی است و تخصیص بردار نیست و مشاکله به عنوان یکی از محسنات، در علم بدیع شمرده شده است و معنایش این است که «مفهومی را با لفظی غیر از لفظ خودش بیان کنند». مصحح چنین تعبیر، قرار گرفتن یک مفهوم در همراهی لفظ دیگر است چنان که در آیه ی مورد بحث از مفهوم «مقابله به مثل» تعبیر به «فاعتدوا» شده، چون در کنار «اعتدا» قرار گرفته است. افزون بر آن، کیفر دادن متعدی و متجاوز در حقیقت اعتدال است نه اعتدا و تعدی، اما چون برای ظالم و متجاوز ناگوار است، تعبیر به اعتدا شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۹: ۶۴۷)

بنابراین، با دقت در مفهوم دو آیه ی یاد شده می توان در مقام جمع بین آن دو گفت: آن چه در آیه ی اول نفی شده بی عدالتی در مقابل بی عدالتی است، ولی مقابله به مثل بی عدالتی نیست و اگر به دفاع عادلانه در برابر بی عدالتی مقابله به مثل گفته می شود، صرفاً یک تشابه صوری و اسمی است.

در آیه ی سوم دارد: «ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرْهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» (حج: ۶۰). مطلب چنین است! و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده

مجازات کند، سپس مورد تعدی قرار گیرد، خدا او را یاری خواهد کرد یقیناً خداوند بخشنده و آمرزنده است!

در این آیه نیز دستور داده شده است که هر کس می‌تواند ستم کننده بر خود را به مثل عقاب ظالمانه‌ی او، مجازات کند. حق مقابله به مثل، به چند دلیل، عکس‌العملی منطقی، منصفانه و عادلانه است. اول؛ مقابله به مثل از آن‌جا که نوعی مجازات متجاوز محسوب می‌شود، عادلانه و منطقی است. زیرا متجاوز بر خلاف قواعد و قوانین حاکم بر جامعه و روابط اجتماعی و یا بین‌المللی، عمل مجرمانه انجام داده است. هر جرم مستلزم کیفر و مجازات است، پس باید متجاوز مجازات شود.

دوم؛ مقابله به مثل تنها راه قطعی ریشه‌کن نمودن اصل تجاوز و تعدی است در غیر این صورت متجاوز، دامنه‌ی تعدیاتش را گسترش داده و هرروز حقوق دیگران را نادیده گرفته و به آن تجاوز می‌کند، نظم اجتماعی را به هم ریخته و امنیت جامعه را به مخاطره می‌اندازد. از این رو، برای حفظ نظم اجتماعی و امنیت و آرامش جامعه باید در برابر متجاوز ایستاد و با آن مبارزه کرد.

سوم؛ مسئولیت ناشی از مقابله به مثل بر عهده متجاوز و تعدی کننده است. چرا که اقدام نامشروع او نظم جامعه را به هم ریخته و به امنیت اجتماعی آسیب رسانده و سبب ورود خسارت مادی و معنوی بر جامعه شده است، در نتیجه مسئول جبران خسارات ناشی از عمل غیر قانونی خود می‌باشد.

چهارم؛ مقابله به مثل دفاع است و دفاع افزون بر آن که حق طبیعی و فطری هر فردی است که از خود و آنچه متعلق به اوست، دفاع کند، از جانب شارع مقدس تجویز شده است: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (حج: ۳۹)؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آن‌ها تواناست.

شروع جنگ از جانب دشمنان؛ یعنی اگر دشمن تجاوز کرد و جنگ را تحمیل کرد، دفاع روا است و باید پاسخ متجاوز داده شود: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)؛ و در راه خدا با کسانی جنگ کنید که با شما

جنگ می کند و از حد (عدالت) خارج نشوید که خداوند خارج شوندگان از حد را دوست ندارد.

تعبیر به «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در این آیه شریفه، هدف اصلی جنگ های اسلامی را روشن ساخته است، در منطق اسلام جنگ باید در راه خدا، برای گسترش قوانین الهی، بسط توحید، عدالت، دفاع از حق و ریشه کن ساختن ظلم، فساد و تباهی باشد، نه به خاطر انتقام جویی، جاه طلبی، کشور گشایی یا بدست آوردن غنائم و اشغال سرزمین های دیگران. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲: ۱۸). از این رو، در آیه شریفه به صراحت دستور داده شده است که اگر دشمنان جنگ را شروع و بر شما تحمیل کردند، شما مجاز هستید در راه خدا از خود و حقوق خود دفاع کرده و با آنان به مقابله به مثل برخیزید.

در آیه ۱۹۱ دارد: «وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ و با آنها، در مسجد الحرام، جنگ نکنید! مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! جزای کافران چنین است. در این آیه نیز بعد از آن که از حرمت شکنی مسجد الحرام نهی شده است، دستور می دهد که جنگ را با جنگ پاسخ دهید و اگر آنان جنگ را بر شما تحمیل کردند، شما نیز مجاز هستید در مقام دفاع به مقابله به مثل پرداخته و با جنگیدن پاسخ آنان را بدهید.

دفاع در صورت نقض پیمان، شروع و تحمیل جنگ از جانب دشمن: «أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَلَئِنَّ أَهَقَّ أَنْ تَخْشَوْهُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (توبه: ۱۳)؛ چرا با گروهی که پیمان های خود را شکستند، و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی کنید؟! در حالی که آنها نخستین بار (جنگ با شما را) آغاز کردند آیا از آنها می ترسید؟! با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید!

در این که منظور از پیمان شکنان چه کسانی هستند میان مفسران اختلاف است برخی گفته است: آنها یهودیانی بودند که پیمان شکنی کرده و در جنگ احزاب به طرفداری از مشرکان قریش به جنگ مسلمانان آمدند، همان طوری که مردم مکه پیامبر اکرم (ص) را از مکه بیرون کردند، این ها نیز در صدد بیرون کردن آن حضرت از مدینه برآمدند، بعضی گفته است: مراد قبیله ی قریش است که بر خلاف تعهد خود در صلح حدیبیه، به قبیله ی خزاعه که در حوالی

مکه سکونت و به اسلام گرایش داشتند و با پیامبر اکرم^(ص) هم پیمان بودند، حمله کردند و آنان از حضرت استمداد کردند و پیامبر^(ص) مقدمات جنگ و دفاع از هم پیمانان خود را فراهم فرمود که سر انجام به فتح مکه منتهی شد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۵: ۱۸). به هر تقدیر دلالت آیه بر دفاع در صورت نقض پیمان و شروع و تحمیل جنگ روشن است

دفاع به دنبال شروع فتنه از جانب دشمنان: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۱۹۳)؛ و با آن‌ها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آن‌ها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

از تعبیر «فان انتهوا» استفاده می‌شود که دشمنان اسلام قبل از جنگ، به توطئه علیه اسلام و مسلمانان مشغول بوده‌اند و صرف کفر آنان علت وجوب جنگ نبوده است، چرا که پس از ختم فتنه هم چنان به کفر خود باقی بودند. (منتظری، ۱۳۸۸: ۶۳). بنابراین، می‌توان گفت: اگر افراد یا گروهی به خاطر قدرت طلبی موجب فتنه در جامعه گردد و با دامن زدن به اختلاف نژادی، قومی و مذهبی موجبات سلب آزادی و امنیت مردم را فراهم نموده تا از این طریق به اهداف شوم و پلیدشان دست یابند، مشمول آیه شریفه گردیده و به دلیل دفاع از منافع مردم و خاموش کردن آتش توطئه‌ها و فتنه‌گری‌های آنان مبارزه مجاز خواهد بود. افزون بر آن در آیه شریفه مبارزه جهت محو آثار شرک و بت پرستی مانند تضاد، تعارض، خودکامگی، خودمحوری و انحصارطلبی، بی‌عدالتی، تبعیض، ظلم و ستم و استبداد، که پدیده‌های ضد ارزش‌اند، مجاز شمرده شده است، چنان‌که دفاع و مقابله به مثل با متجاوزان و ظالمان را تجویز کرده است.

جنگ علیه سلطه‌طلبی و زیاده‌خواهی مستکبران که قصد به استضعاف کشاندن ملت‌ها و اقوام دیگر و تاراج منابع معنوی و مادی آنان را دارند: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء: ۷۵)؛ و چرا شما در راه خدا و مردان و زنان و کودکان که به ضعف کشیده شده‌اند قتال نمی‌کنید، آنان که همواره می‌گویند: خداوندا ما را از شهری که اهل آن ظلم می‌کنند، خارج کن و برای ما از پیش خودت دوست و یابوری قرار بده.

بر اساس این آیه شریفه، همان‌طوری که نبرد برای حفظ توحید و دفاع از آن واجب است، دفاع برای رهایی مظلومان از سیطره ظالمان نیز ضروری است، چرا که پاسخ مثبت به ندای فطرت است که همواره انسان را دعوت به دفاع از مظلوم می‌کند، مظلومان که قدرت شناخت حق از باطل را ندارند یا حق را می‌شناسند ولی توانایی دفاع از آن را ندارند و از هجرت نیز عاجز، و راهی برای رهایی ندارند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۱۹: ۵۱۵). در واقع جهاد و دفاع دو هدف جامع دارد؛ یکی «هدف الهی» و دیگری «هدف انسانی» و این دو در حقیقت غیر قابل تفکیک از هم و به یک واقعیت باز می‌گردند.

جنگ برای دفاع از مظلومان که از سوی کفار مورد ستم قرار گرفته‌اند، پس از استمداد آنان از مسلمانان: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (شوری: ۴۲-۳۹)؛ و کسانی که هرگاه ستمی به آن‌ها رسد، (تسلیم ظلم نمی‌شوند و) یاری می‌طلبند! کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هرکس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست، خداوند ظالمان را دوست ندارد! و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست

مطابق این آیه‌ی شریفه مجازات و انتقام گرفتن به‌عنوان دفاع و مقابله به مثل از ظالم، حق مظلوم و مجاز شمرده شده است، بدین جهت نه تنها کسی حق ممانعت از آن را ندارد بلکه باید چنین مظلومی را یاری کرد، چرا که انتصار و استمداد حق مسلّم هر مظلومی است، و یاری مظلومان وظیفه‌ی هرانسان آزاده، عدالت‌خواه و بیدار است (مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰: ۴۶۹).

جنگ برای دفاع از مسلمانان و مؤمنانی که در دیار کفر مورد ستم قرار گرفته‌اند، پس از استنصار و طلب کمک نمودن آن‌ها: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (انفال: ۷۲)؛ و آن‌ها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ‌گونه ولایت [دوستی و تعهدی] در برابر آن‌ها ندارید تا هجرت کنند! و (تنها) اگر در (حفظ) دین

(خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آن‌ها را یاری کنید، جز بر ضدّ گروهی که میان شما و آنان، پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آن‌چه عمل می‌کنید، بیناست. این قسمتی از آیه‌ی شریفه در باره‌ی مؤمنانی است که ایمان آورده‌اند ولی با پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت نکردند، در ابتدا خطاب به مؤمنان مهاجر و انصار مدینه دارد که هیچ‌گونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آن‌ها ندارید تا اقدام به هجرت کنند، بعد یک نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده و آن را در باره این گروه اثبات می‌کند و می‌گوید: هرگاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما به‌خاطر حفظ دین و آیین شان که از سوی دشمنان مورد تهدید و فشار قرار گرفته‌اند، استنصار و یاری طلبیدند، یاری شان کنید ولی به شرطی که با قومی سر جنگ داشته باشند که بین شما و آن قوم عهد و پیمانی نباشد. (طباطبایی، پیشین، ۹: ۱۴۵). در روایتی آمده است که وقتی «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَا يَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» نازل شد، زبیر گفت: آیا اگر در کاری از ما طلب اعانه کردند، می‌توانیم آن‌ها را کمک کنیم؟ سپس نازل شد: «وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ...» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۵: ۵۱۸). بنابراین، اگر مسلمانان که در کشورهای غیراسلامی هستند، استنصار کنند، دفاع از آن‌ها بر بقیه‌ی مسلمانان لازم است.

دفاع در برابر رفتار ظالمانه‌ی ستمکاران: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْجَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۳۹-۴۰)؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آن‌ها تواناست. همان‌ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز این که می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

این آیه‌ی شریفه بیان گر سه موضوع است؛ اول؛ فلسفه‌ی اذن قتال و جنگ به عنوان دفاع با مشرکان، دوم؛ چگونگی ستم مشرکان بر مؤمنان و سوم؛ فلسفه‌ی دفاع. در ارتباط به مطلب اول می‌فرماید: «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» چون آن‌ها مظلوم واقع شده‌اند، می‌توانند از خود در برابر ظالمان و ستم کاران دفاع کنند. حرف «باء» در جمله‌ی یاد شده به معنای سببیت است، و می‌رساند که مجوز دفاع مسلمانان، ستم مشرکان بر آنان و خواستار جنگ و نزاع بودن آن‌ها علیه مسلمانان است. در بیان چگونگی ستم مشرکان بر مسلمانان می‌فرماید: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ...» و این جمله، در واقع تفسیر جمله‌ی «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» است؛ یعنی مسلمانان را آن قدر شکنجه کردند و آزار دادند و علیه شان صحنه سازی کردند که مجبور شدند دست از شهر و خانه و اموال و ثروت شان بردارند و آن‌جا را ترک و در دیار غربت برخی در حبشه و جمعی در مدینه پس از هجرت رسول خدا (ص) به آن سامان، سکنی گزینند. در ارتباط به فلسفه و حکمت تشریع حکم قتال و جهاد دفاعی، می‌گوید: تشریع جهاد دفاعی به منظور حفظ جامعه‌ی دینی از شر دشمنان دین است که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، زیرا اگر جهاد نباشد همه معابد دینی و مشاعر الهی ویران گردیده و عبادات و مناسک از میان می‌رود.

یاد آوری؛ مراد از دفع خدا مردم را به دست یکدیگر، اعم از مساله جهاد است، چون دفاع مردم از منافع حیاتی خود و حفظ قوام وضع زندگی، امر فطری در میان مردم است، هرچند مبدأ این امر فطری نیز خداوند متعال است. زیرا او آدمیان را مجهز به قوه‌ی تعقل و تفکر نموده تا در پرتو آن وسایل و سلاح‌های دفاعی ساخته و از خود و هرشأنی از شؤون زندگی‌اش که مایه حیات و یا تکمیل حیات و تمامیت سعادت او است، دفاع کند.

آیه‌ی شریفه هرچند در مورد مهاجران مدینه که از جانب مشرکان مکه به آن‌ها ظلم شده و از دیار شان اخراج و در اثر شکنجه مجبور به ترک آن شده بودند، وارد شده است، ولی مورد مخصص نیست بلکه یکی از مصادیق روشن آن است. افزون بر آن سبب و علت مجاز بودن دفاع، مظلوم واقع شدن دفاع کننده ذکر شده است و این، افاده عموم می‌کند. یعنی هر فرد یا قوم و ملتی در هر زمان و مکانی که خود و حقوق و ارزش‌های دینی و حیثیت اجتماعی شان مورد تجاوز قرار گیرد، مجاز به دفاع است. در روایتی، راوی از امام صادق (ع) در مورد شمول این آیه سؤال می‌کند و می‌گوید: این آیه‌ی شریفه در باره‌ی مهاجران که از جانب مشرکان مکه به آن‌ها ظلم می‌شد، نازل شده است. پس جنگ آنان با کسری و قیصر و مشرکان

دیگر قبایل عرب به چه دلیل و مجوزی بوده است؟ امام^(ع) در جواب می‌فرماید: اگر اجازه‌ی آن‌ها تنها در مورد جنگ با اهل مکه باشد، در این صورت مجوزی برای جنگ با دیگران مانند کسری و قیصر و دیگر قبایل غیر مکی عرب نداشتند؛ زیرا کسانی که به مهاجران ظلم کردند غیر این‌ها بودند. به درستی که به مهاجران اجازه داده شد به جنگ با کسانی از اهل مکه پردازند که به آن‌ها ظلم کردند و آنان را از مکه اخراج کردند و اموال شان را به ناحق گرفتند. و اگر مراد آیه، فقط اهل مکه باشد بعد از آن نمی‌توان برای آن، موردی را فرض کرد. بعد حضرت می‌فرماید: و آن‌گونه که تو گمان و بیان کردی، نیست.

اما مهاجران از دو جهت مورد ظلم واقع شده‌اند؛ ظلمی که اهل مکه کردند و آنان را از دیارشان بیرون کردند و اموال شان را گرفته و به ناحق در آن تصرف کردند. پس آن‌ها با اجازه‌ی خداوند با آن‌ها جنگیدند و دیگر ظلمی بود که از جانب کسری و قیصر و قبایل عرب و عجم به آن‌ها می‌شد و خداوند در این مورد نیز به آن‌ها اجازه‌ای جنگیدن داد و بر اساس همین آیه است که مؤمنان تمام زمان‌ها با ظالمان و متجاوزان می‌جنگند و از حقوق شان دفاع می‌کنند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۶).

دفاع از یکی از دو طرف متخاصم مسلمان که درگیر جنگ شوند، باید در ابتدا با میانجی‌گری به صلح و آشتی فراخوانده شوند و پس از آن، اگر یکی از دو طرف تمرد و جنگ را علیه دیگری آغاز و بر او تحمیل کرد، سایر مسلمانان موظفند از طرفی که مورد تجاوز قرار گرفته و جنگ بر آن تحمیل شده، دفاع نموده و علیه متجاوزان وارد جنگ شوند: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹)؛ و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد.

بنابراین، دفاع و مقابله به مثل به‌عنوان یک روش عادلانه و منصفانه در برابر بی‌عدالتی، ستم و تجاوز مورد تأیید قرآن کریم و شریعت مقدس اسلام است. ولی باید توجه کرد که برابری و یکسانی بین تجاوز و دفاع که خود نوعی عدالت است، اساس مشروعیت مقابله به

مثل و دفاع می‌باشد و هرنوع تخطی از این شرط موجب آن خواهد بود که عکس‌العملی در برابر بی‌عدالتی، خود مصداقی بی‌عدالتی باشد، و اصل: «وَلَا تَعْتَدُوا» (بقره: ۱۹۰) هیچ‌گاه تجاوز از حد را روا نداشته، همواره حاکم بر مقابله به مثل خواهد بود.

مطالعه آراء و نظریه‌های فقها و اندیشمندان مسلمان نشان می‌دهند که آنان جهاد را به دو نوع ابتدای و دفاعی تقسیم کرده‌اند و بر هر کدام احکام خاصی مترتب نموده‌اند، ولی با توجه به آیات یاد شده و سایر آیاتی که مشروعیت جنگ را بیان می‌کنند، می‌توان دریافت همه‌ی آیات جهاد در صدد بیان جهاد دفاعی بوده و هیچ جنگی بدون دلیل در قرآن کریم مشروع شناخته نشده است و هیچ‌گونه تردیدی در مشروعیت جنگ به‌عنوان دفاع وجود ندارد. در اسناد بین‌المللی نیز بر مشروعیت آن تأکید شده است. از این رو، می‌توان گفت: دفاع هم یک قاعده فقهی مستند به آیات قرآن کریم است و هم یک قاعده حقوقی مستند به منشور ملل متحد و دیگر اسناد بین‌المللی. (حق مقاومت و دفاع در برابر زور و تجاوز را مجاز شمرده‌اند) می‌باشد.

۲-۴. عمل کرد دفاعی رهبر شهید مزاری^(د) در مقابل جنگ‌های تحمیلی

پیش از تبیین عمل کرد رهبر شهید^(د) در مقاومت علیه انحصارگرایان، ضروری است که بند شش بیانیه آقای مجددی در پایان دوران حکومتش و نیز برداشت برخی تحلیل‌گران از عوامل جنگ‌های تحمیلی کابل آورده شود تا به‌خوبی و بیش از پیش روشن گردد که مقاومت غرب کابل به رهبری رهبر شهید^(د) یک عمل دفاعی در برابر تجاوز متجاوزان بوده است.

صبغت‌الله مجددی رئیس حکومت موقت منتخب احزاب پیشاور، ضمن بیانیه‌ای هنگام تحویل قدرت به شورای قیادی در بند «۶» آن، اتحاد اسلامی را به‌عنوان متجاوز و وزارت دفاع که در اختیار کامل شورای نظام بود، به‌عنوان هم‌کار آن معرفی کرده و می‌گوید: «محترم سیاف به این همه (عدم هم‌کاری با دولت که طراح و بنیان‌گذار اصلیش بوده است) اکتفا ننموده به همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمان‌سوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی به راه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارک حمله‌ی دیگری بر برادران اهل تشیع می‌باشد». و در بند «۹» آن آمده است: «در برخورد میان حزب وحدت و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بی‌طرفانه اتخاذ نمود بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت. (عظیمی، ۱۳۷۷: ۶۲۳).

برخی از شاهدان عینی در باره‌ی علل وقوع جنگ‌های تحمیلی معتقدند که شیخ آصف محسنی قندهاری با همدستی ربانی و مسعود اولین درگیری و جنگ را در تاریخ ۱۴ جوزای ۱۳۷۱ میان حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف به وجود آوردند. نبی عظیمی می‌نویسد: «اولین عمل شورای نظار در جهت دستیابی به هدف خویش (تضعیف نیروهای حزب وحدت، حزب اسلامی حکمتیار و اتحاد اسلامی)، ترور چهار نفر از مربوطان حزب وحدت و اعلام آن به نام اتحاد اسلامی بود که سه نفر آن از شورای مرکزی حزب وحدت بود. عامل دیگر درگیری و آتش‌باری این معرکه، حرکت اسلامی به رهبری شیخ محمد آصف قندهاری بود. (همان: ۶۰۶).

ع. افسرده خاطر یکی از تحلیل‌گران وقایع و جنگ‌های کابل در علل پدید آمدن آن می‌نویسد: «حدود یک ساعت (قبل از کشته شدن اعضای مرکزی حزب وحدت اسلامی در محدوده‌ی امنیتی شورای نظار) آقای فیضی یکی از قوماندان‌های مشهور و پرآوازه حرکت، در منطقه‌ی «پل سرخ» می‌آید و در بین نیروهای شیعی مستقر در آن منطقه اعلام می‌نماید: درگیری در بین نیروهای اتحاد اسلامی و نیروهای شیعی در منطقه‌ی «دهمزننگ» به شدت جریان دارد و نیروهای اتحاد، هزاره‌ها را در هرکجا که بدست می‌آورند، دستگیر می‌نمایند.... این در حالی بود که هیچ‌گونه درگیری بین نیروهای شیعی مستقر در «دهمزننگ» و نیروهای «اتحاد اسلامی» مستقر در همان محل وجود نداشت. (افسرده خاطر، ۱۳۷۱: ۵ و ۶).

افسرده خاطر در باره‌ی هدف شیخ آصف قندهاری از ایجاد درگیری در میان دو گروه یاد شده چنین می‌نویسد: «هدف را که این گروه از این جنگ دنبال می‌کرد، بدبین نمودن شیعیان افغانستان نسبت به حزب وحدت اسلامی و جلب آن‌ها به جانب حرکت اسلامی بود. محسنی، قضیه را چنین تحلیل کرده بود که خرابی، غارت، کشتار و زخمی شدن از پیامدهای لاینفک جنگ به حساب می‌آید. وقتی آتش جنگ روشن شد، نیروهای حرکت اسلامی خود را عقب می‌کشند و نقش تماشاچی را بازی می‌نمایند و بعداً در بین مردم به تبلیغ می‌پردازند که آی مردم! تا زمانی که به دنبال حزب وحدت حرکت نمایید، نه به حقوق تان می‌رسید و نه به دولت موقت جایی دارید. علاوه بر آن خانه‌های تان خراب، اموال تان غارت، بچه‌ها و برادران تان زخمی و کشته می‌شوند. اگر می‌خواهید به حقوق تان دست یابید، بدون این که

خانه‌های تان خراب، اموال تان غارت و بچه‌های تان کشته یا زخمی گردد، از حرکت حمایت کنید. زیرا منم آن که رستم بود پهلوان.» (همان: ۱۹ و ۱۸).

عین همین دیدگاه را نبی عظیمی در باره هدف حرکت اسلامی و شیخ آصف قندهاری از ایجاد جنگ میان حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی دارد: «هدفی که این گروه در این جنگ دنبال می‌کرد، بدین نمودن شیعیان افغانستان، نسبت به حزب وحدت اسلامی و جلب آن‌ها به جانب حرکت اسلامی بود.» (عظیمی: پیشین، ۶۰۶). بنابراین، عامل اصلی تجاوز حزب اتحادی اسلامی در ساحه حزب وحدت اسلامی و تحمیل جنگ بر آن، اداره‌ی ربانی با همدستی شیخ آصف قندهاری است.

با توجه به مطالب یاد شده اینک به بررسی عمل کرد دفاعی رهبر شهید^(ده) در جنگ‌های تحمیلی کابل می‌پردازیم. تأمل در تفکر و اندیشه‌ی رهبر شهید^(ده) و توجه به سیره و مشی سیاسی او به‌خوبی روشن می‌سازد که یکی از اهداف مهم مبارزاتی او دفاع از حقوق مردم محروم و ستمدیده افغانستان و به ویژه ملیت هزاره که از بدو تأسیس کشور به نام افغانستان مورد انواع اذیت و آزار، تبعیض و بی‌عدالتی واقع می‌شدند، بوده است چنان که خود در تبیین این هدف می‌گوید و بر آن تأکید می‌کند: «همان‌طوری که در اول خدمت تان عرض کردم، خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرفدار جنگ نبودم و نیستم و بعد از این هم نخواهم بود، ولی این افتخار را دارم و تعهد گذاشته‌ام که از مردم خود دفاع کنم. این تعهد را به شما سپرده‌ام که تا آن روزی که زنده‌ام، از شما دفاع کنم. من تعهد کرده‌ام که از مردم خود دفاع کنم و حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم. حالا اگر کسی یا کسانی بیاید و تبلیغ کند، مرا جنگ طلب بگوید، هیچ باکی ندارم، من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من دادید. ما این تعهد را به شما سپردیم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم، ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند، دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم چنان که در این شش تا جنگ جواب دادیم.» (مزاری: بی‌تا، ۹۲).

در سخن دیگر به دفاع از حقوق همه‌ی اقوام افغانستان می‌گوید: «در جهاد چهارده ساله، تمامی اقوام و احزاب افغانستان شرکت داشتند، مبارزه کردند، شوروی را شکست داده‌اند و باید در حکومت نیز همه شریک باشند. این که در گذشته عده‌ای از پشتون‌ها حاکم بوده و ظلم کرده‌اند جای شکی نیست اما ظلم آن‌ها باعث نمی‌شود که حالا آقای ربانی که تاجیک

است باید قدرت را بگیرد و بر مردم ظلم کند و ما هم از او حمایت کنیم، نه، بلکه از حکومتی حمایت می‌کنیم که عدالت اجتماعی را مدّ نظر داشته باشد حالا هر کس که باشد فرق نمی‌کند.» (مزاری: ۱۳۷۳، ۱۳۳).

رهبر شهید^(ره) به خاطر همین روحیه‌ی ظلم ستیزی که داشت، در عین مذاکره با نمایندگان احزاب و مخالفانش، برای پیش‌گیری از وقوع حوادث پیش‌بینی نشده و دفاع از عدالت و مردم افغانستان، مقاومت غرب کابل و جنبش عدالت‌خواهی را بنیان نهاد. چرا که اجرایی شدن عدالت بدون ظلم ستیزی افسانه، و اعتدال بدون نفی و طرد تعادل شکنان و امتیاز خواهان پندار پوچ است.

تدبیر و آینده‌نگری رهبر شهید^(ره) کاملاً به جا بود، درست هنگامی که مذاکره با شورای جهادی مرکب از نمایندگان احزاب به نتیجه رسیده و همه در برابر منطق بر حق رهبر شهید^(ره) تسلیم شده بودند، در تاریخ ۱۴ جوزای ۱۳۷۱ نیروهای حزب وحدت در کابل توسط نیروهای اتحاد اسلامی با دسیسه‌ی شورای نظار و شیخ آصف محسنی، مورد حمله قرار می‌گیرد و اولین جنگ بر حزب وحدت و مردم غرب کابل تحمیل می‌گردد و نیروهای حزب وحدت به دفاع از مردم به مبارزه می‌پردازند. رهبر شهید^(ره) در سخنان متعدد به تشریح این مسأله می‌پردازد و در پاسخ به خبرنگار نشریه‌ی مجاهد که از علل جنگ‌ها و درگیرها سؤال می‌کند، به توضیح آن پرداخته، شروع جنگ را از جانب مخالف و تحمیلی خوانده و مقاومت غرب کابل را دفاعی می‌داند و می‌گوید: «باید علت جنگ‌ها از اتحاد اسلامی بازخواست شود. برای این که در دولتی که در پاکستان تشکیل شد، کلیه‌ی احزاب شیعه حذف شدند. ما اگر می‌خواستیم که از خاطر حقوق از دست رفته‌ی خود بجنگیم با این دولتی که در پاکستان تشکیل شده بود، باید می‌جنگیدیم، ولی جنگ نکردیم. با آقای مجددی وارد مذاکره شدیم. از طرف شورای جهادی که هیئت آمد، با همه‌ی احزاب به توافق رسیدیم. روزی که به توافق رسیدیم و اعلان آن مانده بود، فردایش جنگ بر ما تحمیل شد... برای ما هم این مسأله از نظر این که چرا این جنگ سر ما تحمیل شد، علتش روشن نیست.» (مزاری: پیشین، ۲۳۲).

رهبر شهید^(ره) در پاسخ به خبرنگار روزنامه هیواد که از ارتباط حزب وحدت با جمعیت اتحاد و حزب اسلامی سؤال می‌کند، نیز به تشریح مسایل پرداخته و می‌گوید: «... دو بار تنظیم‌های جهادی حقوق ما را نادیده گرفتند در سال ۱۳۶۷ و ۱۳۷۱، هیچ‌گونه اقدام خصمانه

ای علیه تنظیم‌های جهادی از طرف ما صورت نگرفت. به‌خاطر مصالح انقلاب و مصالح مردم فقط گلایه داشتیم و اعتراض داشتیم نظر هیچ‌گونه درگیری نداشتیم. متأسفانه در ۱۴ جوزای ۱۳۷۱ از طرف اتحاد اسلامی بالای مواضع ما حمله شد، آن هم در وقتی که ما با آقای مجددی مشوره کرده بودیم و به توافق رسیده بودیم که به دولت عمومی شرکت کنیم و این توافق با هیئت شورای جهادی صورت گرفته بود، ولی هنوز اعلان نشده بود که جنگ پیش آمد... همین‌طور چهار جنگ از طرف اتحاد سیاف علیه مردم ما تحمیل شد. (همان: ۲۰۵).

با این‌که آن روز حزب وحدت بخش عمده‌ی کابل را در اختیار داشت و از توان نظامی بالای برخوردار بود و می‌توانست برای احقاق حقوق اقوام افغانستان به ویژه حقوق مردمش، راه مبارزه مسلحانه را در پیش گیرد و از ورود تنظیم‌های جهادی مقیم پاکستان به کابل جلوگیری کند، ولی جهت رعایت مصالح عموم مردم افغانستان، بدون این‌که حکومت را به رسمیت بشناسد، راه مذاکره را برای اعاده حقوق مردم و اقوامی که نادیده گرفته شده بودند، در پیش گرفت. زیرا در فرهنگ اسلامی و بنیش توحیدی سیاست، جنگ، دفاع، صلح و... باید در خدمت هدایت و راهنمایی انسان‌ها و مصالح معنوی و مادی مردم باشد، نه وسیله برای رسیدن به قدرت، تکیه زدن به سریر حکومت و زعامت یا دست‌یابی به بیت‌المال و حیف و میل کردن آن. به همین جهت زمانی که در ابتدای ورود به کربلا، برای سالار شهیدان حسین بن علی^(ع) از سوی برخی اصحابش پیشنهاد جنگ با حربن یزید ریاحی می‌شود، امام در جواب فرمود: «من هرگز آغازگر جنگ نخواهم بود.» و قبل از آنان دست به قبضه‌ی شمشیر و چله‌ی کمان نخواهم برد. (خوارزمی، بی‌تا، ۱: ۲۳۴). با این‌که اگر آنان جنگ را آغاز می‌کردند بر حسب ظاهر احتمال پیروزی شان زیاد بود.

بنابراین، مبارزه و مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل به رهبری رهبر شهید استاد مزاری^(ده) در تمامی جنگ‌های تحمیل شده از جانب اتحاد اسلامی سیاف و اداره نامشروع ربانی و طرفداران آن، دفاع از مردم خود و حقوق اقوام افغانستان و اجرایی شدن عدالت اجتماعی و کاملاً مطابق با موازین شرعی و مشروع بوده است.

فرجام سخن

برآیند سخن این‌که مطالبه اصلی رهبر شهید استاد مزاری^(ده) بر قراری نظام عادلانه و تحقق عدالت اجتماعی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اداری و اقتصادی

بود تا در پرتو آن همه‌ی مردم و اقوام افغانستان بتوانند بعد از سال‌ها تحمل رنج و درد ناشی از استبداد، ستم، تبعیض و بی‌عدالتی، پس از پیروزی جهاد علیه اشغال‌گران و حکومت دست‌نشانده، زندگی مسالمت‌آمیز را در کنار هم تجربه کنند و در دفاع از آن، به تجاوز و تحمیل جنگ از سوی قدرت‌طلبان و انحصارگرایان، براساس منطق قرآن کریم به مقابله به مثل و دفاع پرداخته و علیه ظالمان برای تحقق عدالت در جامعه و تأمین حقوق مردم مبارزه کرده است.

منابع

قرآن کریم

۱. افسرده‌خاطر، ع (۱۳۷۱ش)، نبرد هزاره‌ها در کابل، [بی‌جا].
۲. اعتمادی، محمدعوض (۱۳۹۵)، «بررسی حقوقی دفاع مشروع با تأکید بر مقاومت غرب کابل»، ویژه‌نامه خورشید عدالت، شماره ۱.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ش)، تسنیم، قم، مرکز بین‌المللی نشر اسراء.
۴. خوارزمی، ابوالموید الموفق بن احمد المکی [بی‌تا]، مقتل الحسین، تحقیق شیخ محمد سماوی، مکتبه المفید.
۵. روسو، ژان ژاک (۱۳۶۶)، قرار دادی اجتماعی، تهران، انتشارات گنجینه.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق - ۱۹۹۷م)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۷. طبرسی فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو بلخی.
۸. عظیمی، محمدنبی (۱۳۷۷ش)، اردو و سیاست، پشاور، سبا کتابخانه.
۹. علی‌آبادی، عبدالحسین (۱۳۶۹)، حقوق جنایی، تهران، انتشارات فردوسی.
۱۰. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

۱۳. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌های رهبر شهید^(ره))، به کوشش: عبدالله غفاری لعلی، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی شهید سجادى.
۱۴. _____، احیای هویت [بی‌تا]، به کوشش محمد جاوید جاوید، کابل، انتشارات امیری.
۱۵. مکارم شیرازی ناصر (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۱۶. منتظری، حسین علی (۱۳۸۸ش)، حکومت دینی و حقوق انسان، نشر گواهان.

مدیریت بحران همبستگی در اندیشه و سیره شهید مزاری^(ه)

■ عصمت‌الله احمدی*

◀ چکیده

بحران‌ها تأثیرات فراوان بر زندگی بشری داشته و همواره زندگی بشر را دستخوش تغییرات ساخته‌اند. عناصر بحران‌ها فراوانند و بسته به تنوع و شرایط، تأثیرات متفاوت هم می‌گذارند. سوگمندان در افغانستان عناصر بحران فراوانند که از آن جمله است؛ اعتقادات ناهمگون، تضاد مذهبی، تنش‌های قومی، برتری‌طلبی، عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی، تحمیل فرهنگی، نابرابری فرهنگی و غیره که بحران همبستگی را تشدید کرده‌اند. از این رهگذر بخش عظیمی از توان و نیروی کشور صرف این بحران می‌گردد. شهید مزاری^(ه) با توجه به ساختار و ویژگی خاص جامعه‌ی چند قومی افغانستان، اتحاد اسلامی، ملت‌سازی، عدالت اجتماعی و توجه به هویت ملی را به عنوان راهکارهای ایجاد و استحکام همبستگی ارائه می‌کند. راهکارهای شهید مزاری^(ه) و تلاش‌های صادقانه اش پیامدهای ملموس داشته که رسمیت مذهب شیعه در افغانستان، هویت یابی ملی، احیای هویت هزاره‌ها، فرصت‌سازی و ماندگاری اندیشه و راه شهید مزاری از جمله‌ی آن است.

واژگان کلیدی: مدیریت بحران، بحران همبستگی، شهید مزاری، حل بحران همبستگی، ملت‌سازی، عدالت اجتماعی.

مقدمه

مطالعه‌ی تاریخ بشر نشان می‌دهد جوامع مختلف بشری تحت شرایط خاص، وضعیت عادی و معمولی خود را از دست داده و دچار بحران شده‌اند. در این که بحران‌ها پیامدهای ناگواری دارد تردیدی نیست اما در دل آن‌ها فرصت‌های بزرگ‌تر و عالی‌تری نهفته است. که از آن جمله‌اند؛ ظهور انسان‌های برجسته که از درون مشکلات برخاسته و قادر به حل

* کارشناسی ارشد مدیریت



مشکلات و تبدیل آن‌ها به فرصت‌های بزرگ اند. از این‌رو، یک بحران ضمن آن‌که حامل جنبه‌های مخرب و منفی است، اما از جهات دیگر می‌تواند منشأ اثرات سازنده‌ای باشد و نظم تازه‌ی را نوید دهد. یکی از اصول مؤثر در رجال برآمده از درون بحران‌ها، حفظ متانت و بردباری در شرایط حاد بحران است که می‌تواند اخذ تصمیم‌های احساسی و نادرست را تا حد زیادی کاهش دهد. رویارویی صحیح و واقع بینانه و تصمیم‌گیری مناسب، بهینه و به موقع، از لازمه‌ی این شرایط است. که می‌تواند فشارهای ناشی از بحران را برای مدیران جامعه تا حد زیادی کاهش دهد.

شهید مزاری^(ره) یکی از رجال منحصر به فرد کشور در بحران‌های پس از انقلاب است که دشواری‌ها را اغلب با خونسردی و آرامش مدیریت کرده است. ایشان هیچ‌گاه دچار سراسیمگی یا دست‌پاچگی در زمان وقوع بحران نشده‌اند که نشان از قدرت، تسلط و شایستگی بالای ایشان در مدیریت بحران‌ها دارد. از این‌رو، راه‌حل‌های ایشان نیز دارای پشتوانه‌ی منطقی بوده و سازگار با نیازهای جامعه است.

۱. تعریف همبستگی

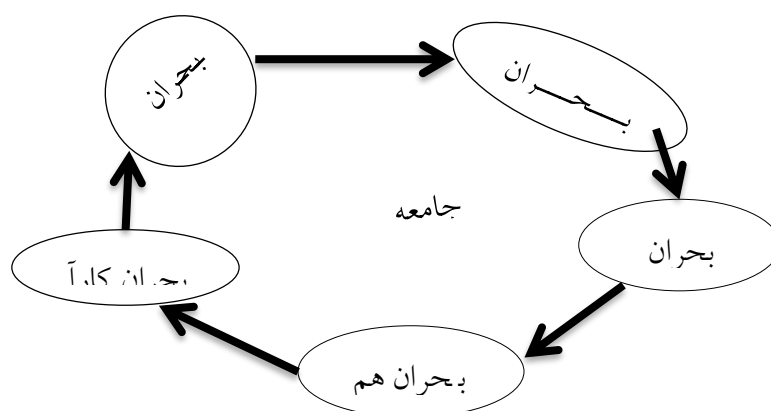
همبستگی یا وفاق اجتماعی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ی از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعامل اجتماعی (که خود موجد انرژی عاطفی است) به وجود می‌آید. انرژی عاطفی هم‌زمان نتیجه و موجد توافق اجتماعی است (فردرو و دیگران، ۱۳۷۸، ۹۰) در واقع همبستگی از ارتباط خاص نیروها و عوامل مرتبط با سیاست، با فرهنگ و باورهای مردمی می‌باشد. جوامع و اجتماعات بشری همواره شاهد دو جریان در عرصه جامعه بوده که ضامن انسجام و همبستگی آن بوده است. این دو نیرو عبارتند از ارزش‌ها و هنجارها به عنوان معرف نظام ارزشی جامعه از یکسو و ساختارها به عنوان نظام مبادلات اجتماعی از سوی دیگر، این دو رفتار افراد جامعه را شکل می‌دهد در این میان حکومت به عنوان یک زیر مجموعه جامعه، موظف به سامان دادن به تعارض‌های است که بین ساختارها و هنجارها به وجود می‌آید (کاظمی، ۱۳۷۶، ۶۳).

۲. بحران همبستگی نخبگان سیاسی یا طبقه حاکم

پیدایش شکاف و اختلاف هم در میان نخبگان سیاسی و مردم و هم در درون گروه‌های سیاسی حاکم که کارویژه‌های آن‌ها ضعیف باشد، بحران‌زا و در فروپاشی نظام سیاسی موثر

است. البته چنین شکافی موجب تشدید و حتی ایجاد بحران کارآمدی، مشروعیت و سلطه سه بعد دیگری بحران سیاسی - اجتماعی هم می گردد یکی از پیامدهای عمده پیدایش شکاف در درون طبقه حاکم، احتمال ائتلاف بخشی از آن با مخالفان رژیم را تقویت می کند. بالاخره اختلال در نظام کثرت گرایی و هم گرایی جامعه باعث بروز بحران همبستگی می شود. هرچند بحران های سیاسی به هم مرتبط بوده و ممکن است یک بعد از بحران موجب بروز یا تشدید بحران های دیگر شود چنان که برخی از محققان نمودار ذیل را نشانه تأثیر گذاری و تأثیرپذیری بحران های سیاسی - اجتماعی می دانند (همان)

منظومه بحران های اجتماعی



۳. عناصر بحران همبستگی در اندیشه های رایج

در ادبیات مدیریت بحران رایج موارد ذیل عناصر اصلی شکل گیری یک بحران در بعد همبستگی به حساب می آید:

۱. اعتقادات ناهمگون.
۲. تضاد مذهبی.
۳. تنش های قومی.
۴. برتری طلبی.
۵. عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی.
۶. تحمیل فرهنگی. (فرد رو و دیگران، پیشین: ۱۱۲)

۴. بحران همبستگی و افغانستان

وفاق و هم‌گرایی از مهم‌ترین مؤلفه‌های موفقیت یک حکومت و سازو کار برجسته مدیریت می‌باشد؛ اما این همبستگی بدلیل اعتقادات ناهمگون، تضاد مذهبی، تنش‌های قومی، برتری‌طلبی، عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی و تحمیل فرهنگی، در افغانستان هرگز به وجود نیامده است. از این‌رو، مردم افغانستان همیشه از بحران همبستگی رنج برده است.

شاید این اتفاق نظر وجود داشته باشد که مانع اصلی شکل‌گیری وفاق ملی و همبستگی اجتماعی، در افغانستان ساخت استبدادی حکومت در طول تاریخ بوده است؛ به هر تقدیر، افغانستان کشوری است با سابقه تاریخی خاصی و با ویژگی‌های مثبت و منفی. کشوری که در طول تاریخ به دلیل ساخت سیاسی حکومت، در روند شکل‌گیری همبستگی آن، گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی نمایان می‌باشد. در افغانستان، قشر سیاسی حاکم بر دستگاه مدیریتی، توجهی به خرده‌فرهنگ‌های مختلف و منافع و ارزش‌ها و هنجارهای خاص اقوام و فرهنگ و پایگاه‌های مختلف اجتماعی نداشته‌اند و زمینه لازم را برای مشارکت این فرهنگ‌ها و اقشار مختلف در فرایند تصمیم‌گیری، اجرا و نظارت در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی فراهم نکرده است. بنابراین، حکومت چنان‌که در نمودار بالا ذکر شد باید هماهنگ کننده بین رفتار و هنجارهای جامعه باشد اما حاکمان افغانستان نه تنها نسبت به تعدیل تنش‌های فرهنگی موجود بی تفاوت بوده، بلکه در ایجاد این شکاف‌ها نیز نقشی اساسی داشته‌اند. به عنوان نمونه در زمان مجاهدان و هنگامه نبرد با نیروهای شوروی در عین حال که اکثر اقوام مهم افغانستان نقش به‌سزایی در مبارزه ایفا کردند ولی مجاهدان مستقردرپیشاور نه تنها هیچ کاری برای شکل‌گیری هویت ملی نکردند بلکه بارها از زبان برخی از سران مجاهدان مثل حکمتیار و برخی دیگر بوق و کرنا می‌شد که افغانستان مربوط به پشتون‌ها است و بقیه اقوام ساکن افغانستان مهاجر هستند (حکمتیار، ۱۳۷۰، مصاحبه با رادیو بی بی سی).

آن‌چه ذکر گردید گویایی این واقعیت است که در کشور افغانستان هیچ وقت به هویت ملی نه تنها توجه نشده بلکه همیشه از شکل‌گیری یک هویت ملی افغانستان که موجب همبستگی ملی است، ممانعت به عمل آمده است.

همان‌گونه که بیان گردید در زمان جهاد علیه شوروی سابق، گروه‌های جهادی وابسته به قوم خاص، علاوه بر مصاحبه‌های که علیه اقوام دیگر می‌کردند و ارگان نشراتی‌شان بیان

می کردند که فقط قوم خاص است که از افغانستان دفاع می کند. حتی به خبرنگاران و روزنامه نگاران غربی که برای انعکاس وقایع جنگ افغانستان به افغانستان می آمدند به نحوی القا می کردند که گویا فقط در این کشور، قوم خاص زندگی می کند و همان ها هستند که از این کشور دفاع می کند، یک نگاه اجمالی به روزنامه ها و دیگر رسانه های دیداری و شنیداری غربی مؤید مطلب فوق است. (طنین، ۱۳۸۴، ۳۹۲).

عناصر بحران همبستگی در افغانستان

الف) ساختار قومی

افغانستان به علت تعدد اقوام، کشوری است که در آن قبایل مختلف و بعضاً ناهمگون زندگی می کند همین تنوع و ناهمگونی اقوام موجب شده است که روند ملت سازی و ساختار ملی نتواند بحران همبستگی را با موفقیت پشت سر گذارد و با گذشت سالیان متمادی از استقلال آن، هنوز هویت ملی شکل نگرفته است (سجادی، ۱۳۷۸، ۵۱) باید گفت: این بحران ریشه در ساختار سیاسی دارد؛ زیرا ساختار قدرت سیاسی در افغانستان بنا به ویژگی قوم محورانه ای که دارد نه تنها نتوانسته است تعارض های اجتماعی را کنترل کند بلکه عامل تشدید بحران همبستگی شده است همین در این باره می نویسد: رقابت و نفاق در نتیجه هرج و مرج مزمن در جامعه افغانستان ابتدا بین طوایف مختلف وجود داشته، حتی این رقابت بین طوایف بزرگ تر نفوذ کرده بود و قبایل پشتون نیز گرفتار نفاق و رقابت بین خود بودند (همین، ۱۳۶۷، ۵) این مسئله خود ریشه در عدم توجه به هویت جمعی و همبستگی ملی دارد از زمان استقلال افغانستان، حاکمان نتوانستند یا نخواستند که هویت ملی را به وجود آورند؛ از شواهد تاریخی این سرزمین مثل جنگ های طولانی مدت عبدالرحمن با اقوام دیگر این مطلب به دست می آید که هویت تاریخی این سرزمین نه تنها برای حاکمان این کشور مهم نبوده بلکه سعی در نابودی آن داشته و به جای آن هویت یک قوم خاص را به عنوان هویت ملی بر دیگر اقوام تحمیل کرده اند (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۲۵). هویت ملی بر اساس تعلق خاطر به موضوعات مشترک مثل سرزمین تاریخ و فرهنگ مشترک شکل می گیرد که متأسفانه هیچ کدام از مولفه های مذکور در افغانستان به نحوی تفسیر نشده است که کل جامعه افغانستانی به آن ها احساس تعلق و افتخار کند و برای آن سرزمین فداکاری کند. البته شایان توضیح است که مردم افغانستان در مقابل بیگانگان که قصد تجاوز به کشورشان را داشته اند در طول تاریخ مقاومت جانانه کرده اند ولی

در عین حال با شواهد و قرائن می‌توان ادعا کرد که در گذشته افغانستان برای شکل‌گیری هویت ملی و فرهنگی، نه تنها گامی برداشته نشده بلکه در راستای، تضاد و کشمکش قومی و حذف خرده فرهنگ‌ها، حرکت شده و به گسست همبستگی دامن زده شده است،

(ب) ساختار فرهنگی (مذهب)

جامعه افغانستان از نظر مذهبی به دو شعبه اصلی تشیع و تسنن تقسیم می‌گردد. شکاف و سیاست‌های فرهنگی بین این دو مذهب عامل بحران همبستگی می‌باشد فشار و رفتار متعصبانه با شیعیان به مثابه عامل مستمر تشدید کننده بحران همبستگی، نقش موثری در نابودی وفاق ملی به حساب می‌آید که به نمونه‌های آن اشاره می‌شود

یکسان‌سازی فرهنگی

اعمال سیاست توسعه فرهنگی یک سویه به منظور تعمیم اعتقادات و عنعنات گروه/ قوم حاکم و نابودی فرهنگ‌های دیگر رایج کشور، مولفه بزرگ بحران همبستگی در افغانستان به شمار می‌رود. گروه‌های قومی فرو دست که از مشارکت در قدرت محروم گردیده بودند از تبارز نمادهای فرهنگ خود نیز ممانعت به عمل آوردند. در دوران طولانی اقتدار قوم، اعتقادات قوم دیگر به اتهام «کفر»، «رافضیت» از اعتبار افتاده و تبارز آن‌ها در محافل عمومی نوعی جرم تلقی می‌شد. سیاست تضعیف فرهنگی با تجلی در نظام آموزشی، ضوابط اداری و مدیریتی به تدریج شکل حادثی به خود گرفت به اعتقاد شهید مزاری، در گذشته مردم ما از یک محرومیت در تمامی زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و عمرانی رنج برده است (مزاری، ۱۳۷۳: ۱۰۱) وجود کثرت گرایی فرهنگی می‌توانست نظام قبیله‌ای را به مخاطره بیندازد از این رو ناگزیر بود که از رشد فرهنگ‌های متنوع ممانعت به عمل آورد.

تحمیل فرهنگی (نابود سازی)

عبدالرحمن برای نابودی فقه جعفری، شیعیان را مجبور ساخت تا دعاوی حقوقی خود را بر اساس فقه حنفی انجام دهد کاتب در این باره می‌نویسد: «کوشش به عمل آمد تا جمعیت‌های از هزاره‌ها را به قبول مذهب اهل سنت وادار سازند لیکن این اقدامات نتیجه نداد» (کاتب،

۱۳۷۰: ج ۳، ۱۶۵)

نابرابری فرهنگی

تقریباً در تمام ادوار حکومت‌های افغانستان سیاست نابرابری فرهنگ حاکم بوده است و در هیچ قانونی مذهب تشیع به رسمیت شناخته نشده است. آشکارترین نابرابری در قانون

اساسی دولت ربانی به چشم می‌خورد که برخلاف تعهدات قبلی، مذهب حنفی را تنها مذهب رسمی کشور قلمداد می‌کند در ماده چهارم این قانون آمده است که مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است و در ماده شصت و یکم آمده است که رئیس جمهور و نخست وزیر باید مسلمان و حنفی مذهب باشد (سراج، سال اول شماره اول، ص ۳۳) بنابراین، شیعیان افغانستان بر اساس این قانون نه تنها در حیات سیاسی نقش ندارد بلکه در تمام ابعاد زندگی با کراهت باید از فقه حنفی پیروی کنند. چنین سیاست‌هایی موجب شد تا هویت ملی شکل نگرفته و بحران همبستگی سربر آورد.

راهبردهای شهید مزاری^(د) و بحران همبستگی

۱. راهبرد اتحاد اسلامی

شهید مزاری^(د) با گفتار، منش و رفتار خود راهبردهایی را برای حل بحران همبستگی ارایه نمود، به عقیده‌ی او، افغانستان در صورتی می‌تواند امنیت و آرامش را به آغوش بکشد که مردم این کشور به اتحاد اسلامی برسند و پدیده تنوع قومی را با دیدگاه قرآنی «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرو انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم». حل کند که می‌فرماید: «ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم». یعنی اگر مسیحی هستید اگر مسلمان اگر یهودی هستید... در خلقت تان هیچ تبعیضی نیست...» (مزاری، ۱۳۸۸، ۱۶۸). او در جای دیگری گوید: «اگر ما بیایم یک حکومت اسلامی که مردم ما می‌خواهند به وجود آوریم که در آن حق همه ملیت‌ها تعیین شده باشد، این باور، باور درستی می‌باشد (همان، ۶۸).

۲. راهبرد ملت‌سازی

شهید مزاری^(د) برای حل بحران همبستگی و رسیدن به وفاق ملی، ملت‌سازی واحد را به‌عنوان راهبرد مدیریتی خود اعلام نموده است. او از جمله رهبران دردمند سیاسی جامعه ما بود که با منش و رفتار خود به توسعه سیاسی در چوکات ملت واحد افغانستان همت گماشت و بر این باور بود که با کتمان هویت سیاسی و اجتماعی برخی اقوام، نمی‌توان بحران مدیریتی این کشور را حل کرد، به عقیده او، افغانستان در صورتی می‌تواند امنیت و آرامش را به آغوش کشیده و به سوی دنیای جدید، رفاه و آسایش و پیشرفت علم و دانش قدم بردارد که مردم این کشور به وحدت ملی برسند و هویت سیاسی یکدیگر را کتمان نکنند و «کلیه ملیت‌های

مسلمان این سرزمین اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، قزلباش و غیره هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده کشور ساماندهی شود» (مزاری، ۱۳۷۳، ۱۰۱) تا زمانی که روحیه‌ی همگرایی و باور به زندگی مشترک و احترام به شخصیت حقیقی و حقوقی یکدیگر، به‌خاطر عوامل حقیقی و یا معنوی در بین افراد جامعه احیا نگردد، بعید است که ملت واحد و مستقلى در افغانستان شکل بگیرد.

شهید مزاری^(ه) به این نقطه واقف بود و می‌خواست از طریق رعایت حقوق برابر افراد در جامعه، عرصه را برای ایجاد ملت واحد، انسجام ملی و تأمین حقوق شهروندی آماده نماید و ملتی را به‌وجود بیاورد که در آن تفاوت‌های زبانی و نژادی مطرح نباشد و «هیچ یک از اقوام افغانستان هیچ‌گونه خصومت و دشمنی را با اقوام دیگر نداشته باشد و پشتون‌ها را برادرش بدانند و ازبک‌ها را برادرش بدانند و هزاره را برادرش بدانند، همین‌طور بلوچ، نورستانی و باقی اقوام افغانستان، این‌ها برادرند، این‌ها در یک خانه مشترک زندگی می‌کنند، دست به دست هم بدهند و مشترکاً این خانه خراب و جنگ زده خودشان را بسازند و بر این جهت از گذشته کرده، حالا امیدوار هستیم که خصومت‌ها کم شده و به سوی ملت واحد اسلامی پیش می‌رود». (همان: ۳۳۹) اظهار چنین دیدگاه‌های نشان می‌دهد که شهید مزاری^(ه) با درک درست از دردهای تاریخی جامعه افغانستان به سرنوشت مشترک می‌اندیشید و باورمند بود. اگر ما خواسته باشیم سرزمین آباد و متحد و یکپارچه داشته باشیم، باید منطق اصالت زور و حکومت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم حکومت نمایند نابود گردد. این دیدگاه ایشان زیر ساخت‌های اولیه ملت‌سازی در افغانستان را که برخورداری افراد از حقوق عادلانه در جامعه باشد پی‌ریزی می‌کند.

در حوزه ملت‌سازی شهید مزاری، تفکر و اندیشه‌ای فراقومی و فرا جناحی را دنبال می‌کرد و لذا روی واژه‌های؛ حکومت ملی، عزت و کرامت ملی، منافع ملی، رعایت حقوق ملیت‌ها، عدالت اجتماعی و غیره اصرار داشت. چون می‌دانست که این واژگان علاوه بر بار معنوی و مادّی که دارد، حاوی اندیشه‌ی همبستگی و ملت‌سازی است، که می‌تواند بستر خیزش دموکراسی و روی کار آمدن یک حکومت ملی در افغانستان شود؛ زیرا او به این واقعیت پی‌برده بود که امروز جامعه ملی در بین تمام گروه‌های انسانی از همه محکم‌تر است، بدین معنی که در صورت وجود تعارض بین همبستگی چند گروه اجتماعی، علایق ملی بر دیگران

فایق می‌آید (عاملی، ۱۳۵۱: ۲۸۵). شهید مزاری اختلاف و نفاق ملی را مانع عمده در راه ایجاد ملت واحد، توسعه سیاسی و گسترش علایق ملی می‌دانست. شهید مزاری نهایت سعی خود را بکار برد تا برای تمام مردم افغانستان بفهماند که ما تاریخ، فرهنگ، ملیت و سرنوشت مشترک داریم و این مشترکات اقتضا دارد تا در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز و برادرانه داشته باشیم؛ یعنی در آینده کسی به خاطر تعلق داشتن به قومی خاصی مورد ستم و بی‌مهری قرار نگیرد و همانند دیگران از حقوق برابر و هویت ملی و سیاسی یکسان برخوردار باشد. این طرز تفکر استاد محدود به یک قوم، یک فرهنگ، یک نژاد یا یک محدوده سرزمینی خاص نشد بلکه تفکری فراگیر و جهانی بود که همه تشنگان عدالت و برابری را مخاطب قرار می‌داد.

۳. راهبرد عدالت اجتماعی

شهید مزاری از یک‌سوی به عنوان انسان آگاه و صاحب خرد و از جانب دیگر به عنوان فردی که در جامعه ستم زده زندگی می‌کند و خود رنج و درد ستم و بی‌عدالتی را تجربه نموده است، شیفتگی و دلبستگی عمیق و صادقانه به عدالت دارد. او به خوبی دریافته است که اولین چیزی که بر تمام زخم‌های تاریخی خودش و مردمش مرهم خواهد گذاشت عدالت است. به همین دلیل محور تمام اندیشه‌ها و ایده‌های شهید مزاری و جهت‌گیری‌های سیاسی و مبارزاتی اش عدالت به صورت عام و عدالت اجتماعی به گونه خاص می‌باشد. شهید مزاری همواره گفته‌ها و ایده‌هایش بر دردها و محرومیت‌های تاریخی و نابرابری‌های اجتماعی مبتنی بود که طی صدها سال، تمام دارایی‌ها و داشته‌های اعضای جامعه را بر باد داده بود و هستی و هویت ملی و اجتماعی آنان را در معرض تهدید قرار داده بود. مزاری شعاری را مطرح می‌کرد که مردم قرن‌ها پیش می‌خواست آن را فریاد بزنند، اما نتوانستند. بنابراین، ایده‌ها و باورهای شهید مزاری در رگ و ریشه هویت انسانی و مناسبات اجتماعی مردم افغانستان، پیشاپیش موجود بود، شهید مزاری تنها آن‌ها را شناسایی، اولویت بندی و برملا ساخت و برای عبور از بحران همبستگی به عنوان یک راهکار ارایه نمود.

ابعاد و گستره عدالت اجتماعی در دیدگاه شهید مزاری^(ده)

الف: عدالت در ساختار قدرت با استراتژی برد-برد

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در باب عدالت و برقراری عدالت اجتماعی مطرح است بحث توزیع عادلانه منابع قدرت و ثروت است. بر اساس دیدگاه نفع متقابل در باب عدالت اجتماعی

گفته می‌شود، گروه‌ها و افراد مختلف در جامعه تنها در صورتی که به منافع متقابل احترام گذاشته شود، عدالت اجتماعی تحقق یابفتنی است. از مراجعه به دیدگاه‌های شهید مزاری (ره) چنین می‌توان استنباط نمود که او این احترام متقابل و به رسمیت شناختن حقوق همه اقوام و قبایل در کشور را راه حل بحران همبستگی افغانستان می‌داند. اما نکته‌ای که نباید در این باب از نظر دور داشت این است که بر اساس این تلقی از عدالت اجتماعی، عدالت زمانی در جامعه تحقق خواهد یافت که همگان از توان چانه زنی‌های برابر برخوردار باشند و اگر نیستند باید تلاش نمایند این توانایی را با در اختیار گرفتن ابزار قدرت و ثروت یا تولید آن بدست آورند. شهید مزاری (ره) در این زمینه اعلام می‌دارد که به دنبال عدالت به معنای برتری طلبی قومی و گروهی و همین‌طور تصاحب حقوق حقه دیگران و تجاوز به حقوق و منافع گروه‌های قومی نبوده بلکه به همه گروه‌های قومی در افغانستان احترام می‌گذارد و هویت و حقوق شان به صورت عادلانه به رسمیت می‌شناسد. «کلیه‌ی ملیت‌های مسلمان این سرزمین [اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، قزلباش و غیره] هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها در ساختار قدرت حکومت آینده کشور ساماندهی شود.» (مزاری، ۱۳۷۴، ۱۰۱)

در واقع در سبک مدیریتی شهید مزاری برای حل تعارض‌های موجود در افغانستان، تنها استراتژی برد-برد از میان استراتژی‌های حل تعارض، کاربرد دارد چنان‌که در مباحث مدیریت تعارض نیز، حل واقعی تعارض زمانی امکان پذیر است که دلایل عینی و احساسی برای تعارض تشخیص داده شود و این دلایل منتج به ارایه راه حل‌هایی شود که طرفین تعارض، برد را برای خود محتمل بدانند.

روش‌های مدیریت مستقیم تعارض ابعاد چهارگانه دارد که عبارتند از:

- ۱- تعارض برد - برد
- ۲- تعارض باخت - باخت
- ۳- تعارض باخت - برد
- ۴- تعارض برد - باخت (روزنامه همشهری، دوشنبه ۱۳۸۴/۹/۱۴ مدیریت تعارض

سازمان)

تعارض برد - برد: این واقعیت هنگامی اتفاق می‌افتد که هر دو طرف از تصمیمات اتخاذ شده برای حل مشکل بهره کافی که متناسب با هدف‌های طرفین است به دست آورند.

تعارض باخت - باخت: این راه حل هنگامی اتفاق می افتد که مدیر (حاکمان) اقدام به اخراج طیف گسترده‌ی از ملت نماید.

تعارض برد- باخت یا باخت - برد: حالتی است که فرد (الف) از فرد (ب) یا بالعکس می برد که مسابقات و رقابت های ورزشی بر این پایه استوار است. (پیشین)

ب: عدالت در حقوق شهروندی

ممکن است گاهی چنین استنباط شود که عدالت در اندیشه شهید مزاری بیش تر ناظر بر بحث عدالت در حوزه سیاست می چرخیده است حال آن که هرگز این گونه نیست او عدالت را در یک چارچوب و بستر خیلی فراگیر و گسترده مد نظر داشت؛ حوزه ای که تمام ابعاد حیات اجتماعی انسانی را در برمی گیرد. در واقع شهید مزاری^(۵) علاوه بر بحث مشارکت سیاسی عادلانه اقوام، بر عدالت اجتماعی در حوزه حقوق شهروندی نیز همواره تاکید می کردند و به بر خورداری برابر و غیر تبعیض آمیز شهروندان از حقوق شهروندی تاکید می کردند. شهید مزاری^(۵) آشکارا از فراهم شدن بستر مناسب برای تحقق عدالت در این زمینه سخن می گوید و نسبت به جامعه زن افغانی حق انتخاب و انتخاب شدن را به رسمیت می شناسد. «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و... برای تعیین سر نوشت سیاسی شان هستیم این عادلانه نیست که مردان حق دارند که در انتخابات شرکت داشته باشند ولی زنان از این حق مسلم انسانی - اسلامی شان محروم باشند همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند.» (مزاری، ۱۳۷۳، ۳۲)

ج. عدالت بشری (انسانی)

شهید مزاری^(۵) عدالت را برای همگان می خواهد و از عدالت اجتماعی یک برداشت فرا قومی و فرا جناحی، سازگار با واقعیت های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه داشته. او مبارزه با استبداد و خود کامگی را یک رسالت و وظیفه همگانی می داند و مراحل مبارزاتش علیه استبداد و ظلم تنها به افغانستان نیز محدود نمی شود. البته او تا یک مرحله ای به روش های انقلاب و مبارزه سخت معتقد است. اما وقتی که پیروزی مجاهدان قطعی می شود، ایشان راهکارهای دیگری را در تحقق عدالت برای همه و شیوه های تازه برای عدالت پیشنهاد می کند. (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۷۱)

شهید مزاری یکی از شخصیت های برجسته ی بود که برای اجرای عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق شهروندان جان خود را فدای مردم کشورش کرد که همیشه تأکید می کرد: «... با برادری

زندگی بکند. این افغان باشد، تاجیک باشد، ازبک باشد، همه برادرند. [ما] حقوق مساوی می خواهیم» (همان: ۱۴۷) و در بیان دیگر نیز تأکید می کند: «ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آن ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند». (همان: ۳۳)

د) عدالت با رویکرد اسلامی

در قرائت طالبانی از شریعت و عدالت هرآنچه را که یک ملا یا مولوی عدالت بداند عدالت است و غیر آن ظلم؛ اما به باور شهید مزاری^(ه) عدالت می تواند شریعت را از ابزار در دست حاکمیت های استبدادی خارج و به ابزار مدافع منافع و حقوق مدنی شهروندان تبدیل کند. بنابراین، هرایده دینی می باید از عدالت رنگ پذیرد. اگر شریعت از مسیر عدالت نگذرد و چهره غیرعادلانه و یا ضد عدالت بخود بگیرد مردم نه تنها مسئولیتی در برابر چنین شریعتی ندارد بلکه حق مقابله با آن را نیز به دست خواهد آورد. زیرا در این صورت شریعت با تاثیرپذیری ارزش ها و افکار دیگر ماهیت مردمی و الهی خود را از دست خواهد داد و راه را برای شریعت گریزی و یا حتی شریعت ستیزی مردم نیز هموار خواهد کرد. (پایگاه انترنتی بابه مزاری). در واقع شهید مزاری این را نمی پذیرد که هرکسی یا گروهی که هرم قدرت را در اختیار گرفت مظهر عدالت و حقانیت است و دیگران باید همه از او وهر آن چه او خواست اطاعت کند. چنانچه در گذشته چنین بوده و اقوام در افغانستان به جرم تمرد از مجری به اصطلاح عدالت و حکم الهی از دم تیغ گذرانده شده و قتل عام می شدند. طرح ایجاد دولت چند قومی شهید مزاری در یک ساختار فدرال که همه در آن سهم مبتنی بر عدالت و ارزش های اسلامی داشته باشد به همین دلیل است که او آشکارا اعلام می دارد: «ما معتقدیم حکومت آینده نباید روی مذهب (قرائت و یا مذهب خاص) و نژاد به وجود بیاید. در حکومت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که یک معیار بین المللی [عقلانی] است معتبر می دانیم» (مزاری، ۱۳۷۳، ۲۴۱)

۴. راهبرد هویت ملی

هرچند که شهید مزاری به خوبی آگاه بود که نام کشور به سبب این که ناشی از نابرابری قومی است و اکثریت موهوم قوم خاص، نام تحمیلی بر کشور را سبب شده و تمامی افتخارات

خراسان را به تاراج برده است. ولی در عین حال واقعیت اجتماعی را پذیرفته بود و اصرار داشت که کل مردم افغانستان زیر چتر نام افغانستان جمع گردیده و به یک انسجام ملی برسند و جغرافیای افغانستان و نام آن دارای بار فرهنگی باید مطرح شود که همگان به آن افتخار کنند و احساس تعلق و وابستگی به کشور در وجود فرد افغانستانی به وجود آید، شهید مزاری در باره افغانستان و افتخارات دوران جهاد می فرماید: «جهان مشاهده کرد که در این سرزمین قهرمان پرور، شوروی شکست خورد. دنیا دید آن وقتی که انگلیس آمد سرزمین افغانستان را اشغال کرد و مردم قهرمان، شجاع و شهید پرور و اسلام دوست و قرآن خواه وقتی قیام کردند دنیا حیران بودند که در مقابل امپراتوری انگلیس مگر می شود قیام کرد... امپراتوری دوم قد علم کرد، دنیا که بسیار وحشتناک بوده هفتاد سال دور خاک روسیه را زنجیر کشیده بودند و دیوار آهنین درست کرده بودند که دنیا از روسیه و مردم روسیه خبر نداشته باشد... در هر نقطه ای که ارتش سرخ پا گذاشت و اشغال کرد دوباره برنگشت... روزی که در این سرزمین پا گذاشتند و اشغال کردند دنیا مأیوس شده بود از افغانستان، در فکر افغانستان بودند برای نجات پاکستان و خلیج فارس و ایران پول مصرف می کردند، ۱۴ سال مجاهدت شما، خون شهدای شما، بازوی پرتوان مجاهدین شما، تغییرات بزرگی در دنیا به وجود آورد». (همان: ۱۵۰)

در جای دیگر شهید مزاری می فرماید: «مردم قهرمان افغانستان نه تنها افغانستان را آزاد کرد که نصف جهان را آزاد کرد، اروپای شرقی را آزاد کرد آن ها مرهون مبارزه مردم افغانستان است که به آزادی رسیدند، آسیای میانه آزاد شد، خود مردم قبول کردند». (همان)

از دیدگاه شهید مزاری اسلام، باعث انسجام و اتحاد مردم افغانستان بوده و هم یک عامل تأثیرگذار در هویت ملی و ایجاد و بقا و استمرار آن می باشد و در همین راستا است که شهید مزاری مسئله رسمیت هر دو مذهب اسلامی حنفی و جعفری را جزء خواسته های اساسی خود و حزب وحدت می شمارد شهید مزاری در این باره می فرماید: «ما می گوئیم که باید هر دو مذهب تشیع و تسنن در قانون اساسی افغانستان رسمیت پیدا کند» (مصاحبه رهبر شهید با رادیو فرانسه؛ ۱۳۷۱/۲/۲۷). معلوم است که شهید مزاری اعتقاد به کارآمدی اسلام در عرصه های اجتماعی دارد و از جمله کارکردهای بسیار اساسی اسلام را عامل پیوند دهنده ای اقوام افغانستان می داند شهید مزاری در همین رابطه بارها تأکید می کرد که اسلام دین نجات بخش است و

می‌تواند به‌عنوان حبل‌المتین جامعه چند قومی افغانستان قرار گیرد و باید از هویت اسلامی جامعه افغانستان حفظ و صیانت شود و ایشان اعتقاد به اسلامی داشت که با عقلانیت، وحدت ملی و افتخارات تاریخی جامعه افغانستان، در تعارض نباشد ایشان می‌فرماید: «ما تابع سیاست اسلامی هستیم امیدواریم که در افغانستان سیاست اسلامی را پیاده کنیم، تا افغانستان اسلامی متکی به هیچ کشور و شخصی نباشد» (هفته نامه وحدت؛ شماره ۱۲/۹/۱۳۶۹)

جان کلام شهید مزاری در باره اسلام به‌عنوان یک عامل هویت‌ساز ملی این است که ما باید حکومت، قانون اساسی و ساختار سیاسی اجتماعی را بر اساس آموزه‌های اسلامی شکل بدهیم و اسلام، می‌تواند هویت ملی ما را تضمین کند و از تضادهای قومی جلوگیری نماید.

۵. راهبرد تثبیت جایگاه اقلیت‌های قومی

اثبات هویت و احیای هویت، یکی از دغدغه‌های اصلی اقلیت‌هاست، که چگونه هویت و موجودیت خود را اثبات کند؟ در افغانستان هم به‌خاطر وجود حکومت‌های ظالم در طول مدت‌های مدید اقلیت‌های قومی به کنار رانده شده بودند، موجودیت آن‌ها انکار می‌شد، دکتر سینا دلیری می‌نویسد: «از نخستین روز ایجاد حاکمیت سیاسی به رهبری احمد شاه درانی در سال ۱۱۶۰هـ ش، (۱۷۴۷م) بدین سو (به‌جز دو دوره کوتاه دوران پادشاهی امان الله خان ۱۹۱۹-۱۹۲۹م و دوران امارت حبیب الله کلکانی از جنوری ۱۹۲۹ تا اکتبر ۱۹۲۹م) تا سقوط حاکمیت داود خان، تمام امتیازات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در انحصار قوم پشتون قرار داشت. بر خلاف اراده تاریخی، حاکمیت منحصر به قومی گردید، که جوان‌تر از سایر اقوام دیگر افغانستان است» (دلیری؛ ۱۳۸۳: ۲۷۵). طنین از دولت داوود چنین وصف می‌کند: «داوود، تلاش کرد تا یک حکومت ملی مدرن را به‌وجود آورد. او می‌خواست یک ایدئولوژی ناسیونالیست نوین را پی‌ریزی کند که بر خصلت پشتون در افغانستان تأکید می‌کرد. در نتیجه مسأله پشتونستان بزرگ مطرح می‌شود و زبان پشتون به‌عنوان زبان دولتی معادل زبان فارسی قرار می‌گرفت» (طنین؛ ۱۳۸۴: ۱۱۳). شهید مزاری در مقابله با این اندیشه، و برای اثبات هویت و جایگاه اقوام که در اقلیت و محرومیت بود در طی سخنرانی در اجتماع مردم کابل بیان می‌کند: «برای همه‌ی احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می‌خواهیم شهید مزاری در واقع نه تنها احیاگر هویت برای جامعه‌ی هزاره و شیعه بود، بلکه احیاگر هویت برای تمام

اقوام محکوم در کشور به حساب می‌آید. ایشان مردم افغانستان را به این حقیقت رساند که هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن، ایماق، تاجیک و پشتون در این سرزمین حق دارند و باید برادروار در سرنوشت کشور و در حاکمیت شریک و سهمیم باشند. استاد شهید در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: (ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند ما نیاز به این همبستگی داریم) (مزاری، ۱۳۸۸: ۷۰).

۶. راهبرد احیای هویت و رسمیت مذهب شیعه

شهید مزاری می‌خواست در سرزمین افغانستان که خانه مشترک همه افغانستانی‌ها است و همه اقوام از مذاهب مختلف در زیر پرچم اسلام جمع شوند و همه به همدیگر احترام بگذارند. هیچ قوم، قوم دیگری را و مذهبی دیگری را حق ندارد انکار بکند چون که با زور اسلحه نمی‌توان مذهبی را نفی و نابود کرد، اگر امکان داشت، مذهب شیعه تا حالا با تمام تلاش‌های بنی امیه و بنی عباس و حکومت‌های ظالم و ستم کارشان که شیعه را همیشه در تحت ظلم ستم قرار داده بودند، باید نابود می‌شد، و لذا شهید مزاری بارها اعلام نمود که باید مذهب و هویت شیعیان هم به رسمیت برسد و کسی حق انکارش را ندارد گرچه در طول تاریخ گذشته، حکومت‌های ظالم بر ما ظلم‌های زیادی کرده است. (همان: ۲۶۹) «ما عاشق قیافه‌ی هیچ کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم:

۱- رسمیت مذهب ما ۲- تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند. ۳- شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد» (مزاری، ۱۳۷۴: ۷۵).

شهید مزاری می‌خواست که در افغانستان مذهب شیعه را به رسمیت بشناساند و به شیعه‌ها اجازه بدهند که در حکومت و تصمیم‌گیری شریک باشند و تا آخرین لحظه هم بر این مطلب تأکید داشتند، شهید مزاری طی مصاحبه‌ی با بی بی سی می‌گوید «حزب وحدت سیاست اصولی و ثابت دارد و معتقد است تا تمام ملیت‌ها، اقوام و مذاهب در تصمیم‌گیری شریک نباشد، معضل حل نخواهد شد» (مزاری، ۱۳۸۸: ۲۸۳). دو مفهوم هزاره و تشیع در نظام فکری ایشان مفاهیم مترادف بشمار می‌آمدند و آزادی‌های فکری و فرهنگی نمی‌توانست از آزادی‌های اجتماعی قابل تفکیک باشد.

۷. راهبرد کثرت‌گرایی فرهنگی

شهید مزاری از طریق راهبرد کثرت‌گرایی فرهنگی در پی احیای همه اقوام ساکن در کشور مخصوصاً هویت مذهبی و ملی بود. کثرت‌گرایی فرهنگی به این معنا است که همه‌ی اقوام و مذاهب با فرهنگ‌های مختلف بدون هیچ‌گونه تبعیض و محدودیت قانونی به حیات اجتماعی خود ادامه دهند. شهید مزاری با درک این واقعیت که جامعه‌ی افغانستان یک جامعه متکثر است و اقوام مختلف با فرهنگ‌های گوناگون در آن زندگی می‌کند و امکان دارد که دموکراسی اکثریت با چالش‌های فراوانی رو به رو شود، بحث‌ها و در نهایت کشمکش‌های فراوانی در باره اکثریت و اقلیت بروز کند چنان‌چه شواهد تاریخی افغانستان مؤید همین مطلب است، بحث دموکراسی چند قومی و بالاخره کثرت‌گرایی فرهنگی را مطرح کرد شهید مزاری در این باره می‌فرماید: «حل مسایل افغانستان از طریق جنگ اشتباه است باید مشکل افغانستان از راه تفاهم و پذیرفتن واقعیت‌های افغانستان حل شود». (همان: ۲۲۳)

مزاری از تکثرگرایی فرهنگی به مفهوم درست کلمه دفاع می‌نمود و نسبت به دو قطبی شدن جامعه بین دو جریان قومی به شدت هشدار می‌داد و برای حل بحران فرهنگی همواره تاکید می‌ورزید که در نظام آینده کسی تعصب نژادی و مذهبی را به کار نبرد. برداشت او از روابط فرهنگی قومیت‌های کشور این بود که «هر که در این مسئله پافشاری می‌کند که مذهب رسمی باید مذهب حنفی باشد و مذهب جعفری رسمیت نداشته باشد. این یک تصور غیرعادلانه است و درست نیست. (واعظی، ۱۳۸۴، ۸) همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ایشان همگان را به پذیرش واقعیت‌های اجتماعی افغانستان دعوت می‌کند که خود این پذیرش واقعیت در واقع یک نوع پذیرش کثرت و تنوع فرهنگی است.

۸. راهبرد مدارا و دیگرپذیری

راهکار دیگر شهید مزاری برای رسیدن به همبستگی ملی، مدارا و دیگرپذیری است. ایشان درباره تساهل و دیگرپذیری می‌گوید: «در این جا مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند؛ چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب. روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم، برای همه‌ی احزاب و ملیت‌ها احترام قایلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می‌خواهیم و بر همین اساس برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف

یکدیگر. لهذا هر کسی که می‌آید در این جا برای حذف یک ملت و برای حذف یک تنظیم فعالیت می‌کند سخت اشتباه می‌کند. هر کس روی تمامیت ارضی افغانستان، وحدت ملی افغانستان فکر بکند [و] کسی را حذف نکند. من می‌گویم هر کس برای نفاق و دشمنی ملت‌ها حرف بزند، خائن ملی افغانستان است. (مزاری، ۱۳۸۸: ۱۴۶ و ۱۴۸)

نتیجه

از آن چه که گفته آمد چنین بدست می‌آید که الگوی مدیریت بحران همبستگی در سیره شهید مزاری^(۵) با در نظر گرفتن عوامل انسانی، ساختاری، اجتماعی و خط مشی، دارای مبانی و عناصر شکل دهنده رفتار مدیریتی ایشان است که در قالب برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، سازماندهی، رهبری، انگیزش و کنترل برای حل بحران همبستگی و ابعاد آن، نمود پیدا می‌کند. اعتقادات ناهمگون، تضاد مذهبی، ساختار قومی، برتری‌طلبی، عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی و تحمیل فرهنگی، در افغانستان، از عوامل بحران همبستگی به حساب می‌آید از آنجایی که شهید مزاری^(۶) مانع اصلی شکل‌گیری وفاق ملی و همبستگی را ساخت استبدادی حکومت می‌داند، برای حل بحران تضاد مذهبی؛ اتحاد اسلامی و برای مدیریت بحران ساختار چند قومی، راهبرد ملت‌سازی و جهت حل بحران برتری‌طلبی، راه حل تحمل و دیگرپذیری و عدالت اجتماعی را پیشنهاد و برای تحقق آن از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند.

منابع

۱. پایگاه اینترنتی بابۀ مزاری (ره)، به آدرس:
۲. رادیو فرانسه، مصاحبه با شهید مزاری (ره)، ۲۷/۲/۱۳۷۱.
۳. رادیو بی. بی. سی، مصاحبه با گلبدین حکمتیار، ۱۳۷۰.
۴. روزنامه همشهری، دوشنبه ۱۳۸۴/۹/۱۴ «مدیریت تعارض سازمان»
۵. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۰)، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، انتشارات دفتر تبلیغات.
۶. سینا دلیری، جمال‌الدین (۱۳۸۳)، نقش و مقام روشنفکران در جامعه - جایگاه روشنفکران افغانستان در پایداری صلح، بی‌نا، بی‌جا.
۷. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، نشر عرفان، چاپ دوم.
۸. عاملی، حشمت‌الله (۱۳۵۱)، مبانی علم سیاست، تهران، انتشارات ابن سینا بلخی.
۹. فرد رو، محسن و دیگران (۱۳۷۸)، وفاق اجتماعی و فرهنگ عمومی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۱۰. کاتب، فیض محمد (۱۳۷۰)، سراج التواریخ، قم، نشر نمونه.
۱۱. کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران، نشر قومس.
۱۲. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید)، به کوشش: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج.
۱۳. _____ (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، به کوشش: عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.
۱۴. _____ (۱۳۸۸)، چراغ راه، اروپا، بنیاد فرهنگی رهبر شهید.
۱۵. موسوی، سیدعسکر (۱۳۸۷)، هزاره‌های افغانستان، تهران، انتشارات اشک یاس، چاپ اول.
۱۶. هفته‌نامه وحدت، شماره ۱۲/۹/۱۳۷۱.
۱۷. هیمن، آنتونی (۱۳۶۷)، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، انتشارات شب آویز، چاپ سوم، [بی‌جا].

شهید مزاری و مدیریت بحران‌ها

■ روح الله حمیدی*

◀ چکیده

افغانستان سرزمینی است که به‌عنوان گهواره بحران‌های متلاطم می‌توان از آن یاد کرد. بحران‌های افغانستان بعد از تجاوز شوروی سابق به این کشور، گسترده‌تر شد. در این بین شیعیان و هزاره‌ها از زمان‌های طولانی بدین سو همواره وضعیت‌های بحرانی را سپری کرده‌اند. از بحران قتل عام به‌وسیله عبدالرحمن تا جنگ‌های گروهی داخلی و سپس جنگ‌های مذهبی در کابل و قتل عام به‌وسیله شورای نظار و طالبان، همه این‌ها زندگی این گروه قومی را تباه کرده‌اند. بنابراین، مهم است که بحران‌های سابقه برای الگوگیری و یا عبرت‌آموزی بازخوانی شده و مورد بررسی عمیق قرار گیرند. مخصوصاً زندگی و سیره عملی شهید مزاری^(ره) در مقابله با بحران‌های مختلف و شدید و الگوگیری از آن ضروری‌تر به نظر می‌رسد. تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به هدف تبیین بحران‌های زمان شهید مزاری^(ره) و تحلیل شیوه‌ها و راهبرهای شهید مزاری^(ره) در جهت مقابله با آن‌ها، انجام یافته است. از مهم‌ترین یافته‌های آن می‌توان به دید استراتژیکی استاد شهید در رابطه به حل معضلات افغانستان اشاره کرد.

واژگان کلیدی: مزاری، مقاومت غرب کابل، بحران، مجاهدین، افغانستان.

۱. مزاری کی بود؟

شهید عبدالعلی مزاری^(ره) فرزند حاج خداداد، در سال ۱۳۲۶ش، در منطقه چهارکنت ولایت بلخ چشم به جهان گشود. وی دروس ابتدایی را در مدرسه نانوائی و سپس تعلیمات دینی را در مدرسه چهارکنت و مزار شریف به پایان رساند (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۴۰). این موضوع که او با شهید بلخی ملاقات داشته و از افکار آزاد اندیشی او تأثیر پذیرفته، موضوعی انکار ناپذیر است اما این که تمامی فعالیت‌های بعدی شهید مزاری^(ره) در چوکات افکار شهید

* دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت سیاست‌گذاری عمومی



بلخی بوده باشند را کسی نمی‌پذیرد. زیرا زمانه‌ی شهید مزاری^(د) با شهید علامه بلخی^(د) کاملاً متفاوت از هم بوده و قطعاً هر کدام می‌بایست مواضع مختلف و متناسبی با زمان خودش را اتخاذ می‌کردند.

شهید مزاری^(د) پس از اتمام دوران خدمت عسکری و آشنایی با سیستم تبعیض آلود کشور و ستمی که بر اقوام غیر پشتون روا داشته می‌شد، تصمیم به ادامه تحصیل برای مبارزه علیه بی‌عدالتی‌ها می‌گیرد. در سال ۱۳۵۰ ش، قم را به عنوان محل تحصیل خود انتخاب می‌کند. رهبر شهید در کنار فعالیت‌های سیاسی و هم‌فکری با شخصیت‌های رده اول انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۵ موفق شد تا درس سطوح حوزه‌ای را به پایان برساند (همان: ۱۴۱). ایشان بدلیل محوریت قم در جریان انقلاب اسلامی ایران در این شهر اقامت گزید. او با حضرت امام خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران نیز هم‌کاری داشته و به همین دلیل توسط ساواک دستگیر و روانه زندان شد. رهبر شهید بعد از سقوط حکومت کمونیستی مرکزیت حزب را به کابل انتقال داد و برای احقاق حقوق مردمش تا آخر تلاش کرد و هرگز تسلیم زر و زور نشد.

او تا آخرین لحظه در کنار مردم باقی ماند اما پس از آن که منطقه غرب کابل در محاصره شدید قوای متجاوز و کینه‌توز شورای نظار و اتحاد سیاف از یک طرف و قوای غدار و خیانت کار گروه مهاجم و عهد شکن موسوم به طالبان از طرف دیگر قرار گرفت، استاد تا آخرین نفس، مقاومت مردم را رهبری کرد و در مقابل قوای عهد شکن طالبان تا آخرین فشنگ خود نبرد بی‌امان را ادامه داد. اما بالاخره به تاریخ ۲۲/۱۲/۱۳۷۳ ش، همراه با سایر همراهانش به طرز فجیع و مظلومانه و با دست و پای بسته زیر رگبار مسلسل قرار گرفتند و به فیض بزرگ شهادت نایل آمدند و پیکرهای خونین و پاره پاره آنان در غزنی تحویل مردم داده شد (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۳۰).

۲. مدیریت بحران

۲-۱. چیستی بحران

بحران پیشامدی است که به صورت ناگهانی و گاهی فزاینده رخ می‌دهد و به وضعیتی خطرناک و ناپایدار برای فرد، گروه یا جامعه می‌انجامد. بحران باعث به وجود آمدن شرایطی می‌شود که برای برطرف کردن آن نیاز به اقدامات اساسی و فوق‌العاده است (ویکی پدیا، واژه بحران). البته دامنه‌ی بحران می‌تواند در سطح محله، شهر، کشور و یا هم جهانی باشد. از طرفی

نیز بحران ممکن است به اثر حوادث طبیعی و یا غیر طبیعی (به وسیله بشر) به وجود آید. هم چنین بحران‌ها گاهی به شکل ناگهانی و گاهی نیز به شکل دراز مدت اتفاق می‌افتد. از مهم ترین ویژه گی بحران‌ها می‌توان به آثار مخرب آن‌ها، ایجاد تحیر و سرگردانی، محدودیت و فشرده گی زمان، غافل گیری، استرس و نیز مخدوش شدن اطلاعات اشاره کرد.

۲-۲. مدیریت بحران

مدیریت بحران (Crisis management) به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها، چاره‌جویی‌ها و دستورالعمل‌هایی اطلاق می‌گردد که مدیریت یک سازمان، در چالش با بحران انجام می‌دهد و هدف آن کاهش روند، کنترل و رفع بحران است. به‌طور کلی مدیریت بحران به معنای سوق دادن هدفمند جریان پیش‌رفت امور، به روالی قابل کنترل و انتظار بازگشت امور در اسرع وقت، به شرایط قبل از بحران است (ویکی پدیا، واژه مدیریت بحران). وظیفه اصلی مدیران بحران در واقع تصمیم‌گیری در شرایط نامطمئن و ناپایدار برای رفع بحران و بازگرداندن اوضاع و احوال به وضع و حالت قبلی است.

۳. بحران‌های زمان شهید مزاری (ده)

افغانستان کشوری است با تاریخ مملو از بحران‌های متفاوت و متنوع. این بحران‌ها گاهی به دلیل تاخت و تازهای خارجی بوده و گاهی بدلیل استبداد حاکمان داخلی. در این گیرودارها هزاره‌ها به عنوان مردمان زحمت کش و بدون آزار بیش‌ترین صدمه را با وقوع بحران‌ها متحمل گردیده‌اند. از حملات چنگیز گرفته تا عبدالرحمن جبار و در نهایت طالبان خون‌خوار. عمق تأثر این قوم به حدی بوده است که تا بحال آثاری از آن را حتی در حکومت دموکراتیک فعلی نیز شاهد هستیم و تا هنوز آن زخم‌های کهن التیام نیافته هیچ که نمک پاشی هم می‌شوند. در این میان عصر شهید مزاری (ده) اوج بحران‌های رنگارنگ در کشور بود.

۳,۱. پراگندگی گروه‌های شیعی افغانستان

در زمانی که مزاری می‌زیست، شیعیان افغانستان و هزاره‌ها به چندین گروه و حزب تقسیم شده بودند و این‌ها عملاً با هم درگیر و در حال جنگ خانمان‌سوز بودند. این بحران داخلی در حدی فاجعه‌بار بود که دامنه جنگ‌های داخلی تقریباً در تمامی نقاط هزارستان رسیده بود

و حتی برادر را با برادر به نزاع کشانده بود. از آن هم بدتر این جنگ‌های گروهی حدود ده سال به طول انجامیده بود و هزاران جوان و نیروی فعال جامعه را به کام مرگ کشانده بود. استاد شهید پس از بازگشت از ایران و بررسی اوضاع جبهات و تغییرات وارده بر روحیه مجاهدان و موقعیت قوای اشغال‌گر روسی و رژیم خلقی و وضعیت برتری‌طلبی و انحصارگرایانه گروه‌های سیاسی مقیم پیشاور به این نتیجه رسید که گروه‌های شیعی، جز اتحاد کامل سیاسی تشکیلاتی هیچ راه دیگری برای ادامه حیات و حفظ موقعیت مردم خود ندارند و از این‌رو، تلاش وسیعی را برای تحقق این هدف آغاز کرد که سرانجام پس از تشکیل کنگره‌ها، سمینارها و نشست‌های متعدد در پنجاب، لعل، بهسود و جاغوری و بررسی دیدگاه‌ها و نظرات مسئولان، فرماندهان، مجاهدان و مردم، به تاریخ ۲۵/۴/۱۳۶۸ رهبران و مسئولان جهاد از سراسر مناطق شیعه نشین و از کلیه احزاب و گروه‌ها، در مرکز بامیان جلسات تاریخی و سرنوشت‌ساز خودشان را آغاز کردند. این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد و اعضای شرکت‌کننده پس از ۱۶ دور جلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروه‌ها اتخاذ نمود و کمیسیونی را مأمور نمودند که قطعنامه‌ای تحت عنوان «میثاق وحدت» آماده نمایند. این میثاق‌نامه در ۲۰ ماده تهیه گردید و در طی مراسم با شکوهی، همگی میثاق را امضا نموده و دست روی قرآن گذاشته و به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروه‌های قبلی را منحل و در راه تشکیلات جدید یعنی حزب وحدت اسلامی افغانستان، بذل مساعی نمایند (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، پیشین: ۲۰).

در بین گروه‌های مهم و فعال شیعه در آن زمان شیخ آصف محسنی، علی‌رغم این که افراد از مسئولان برجسته‌ی آن مانند سید محمدعلی جاوید، سید هادی، شهید سید ابراهیم شاه حسینی، فیاض و عصمت‌الهی در جلسات وحدت حضور داشتند و میثاق وحدت را هم امضا کرده بودند، حزبش را منحل نکرد و به وحدت نگروید که همین خود بعداً مسایلی را به وجود آورد. یکی از نویسندگان در این مورد می‌نویسد: «محسنی در ژانویه ۱۹۸۸ ایران را به قصد پیشاور ترک کرد، در حالی که از پیوستن به حزب وحدت که تازه تشکیل شده بود، امتناع ورزید» (روا، ۱۳۹۰: ۱۱۴).

شهید مزاری^(۹) معتقد بود که ما چاره‌ای جز اتحاد نداریم. این همه جهاد کردیم این همه مردم ما خون دادند، حالا از جانب همسنگران خود مان نادیده گرفته می‌شویم. آیا ما این همه

تلاش برای هیچ کرده‌ایم؟ برای همین لازم می‌دید که اول باید هویت و حضور خود را به این‌ها ثابت کنیم. وی در یکی از سخنرانی‌هایش در جمع مردم غرب کابل در مورد فلسفه تشکیل حزب وحدت اسلامی این‌گونه فرمودند: «به هرحال شما در جریان قضیه هستید که برادرانی که در پیشاور نشسته بودند گفتند که شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه‌ی دو درصد یا سه درصد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد و این حرف عقلایی است و غیر عقلایی نیست! در این‌جا بود که ما فکر کردیم پس ما که تا حالا در سر و صورت می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد و وقتی که ما در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی‌خود است. باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و روی این مسأله بود که حزب وحدت تشکیل شد» (مزاری، ۱۳۷۴: ۵۲ و ۵۳).

شهید مزاری^(۵) با دیگر هم‌فکرانش با رایزنی‌های فراوان و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر شان توانستند بحران فرسایشی و اسفناکی را مدیریت کنند که در حال بلعیدن ارزش‌ها و نیروها در جامعه ستم دیده بود. ایشان با ایجاد اتحاد میان گروه‌های متخاصم که منشأ این بحران بودند، در نهایت اتحاد مردم را سبب گردیدند و نگذاشتند که دشمنان مردم بلاهای عبدالرحمانی دیگری را روانه این مردم کنند و این‌بار اتفاقی همانند سرخ پوستان در آمریکا برای ساکنان اصلی افغانستان بیافند. این عمل ایشان کاری کمی نبود. زیرا اگر آن وحدت هم‌چنان ادامه پیدا می‌کرد حتی می‌توانست خود مختاری نسبی را برای جغرافیای شیعی در افغانستان کمایی کند. خود مختاری که در زمان عبدالرحمن از هزارستان گرفته شد. اما باز هم نمی‌توان اثرات نیک مدیریت این بحران را نادیده گرفت که از جمله‌ی آن‌ها توقف کامل جنگ‌های داخلی و فرسایشی، توان یافتن مقابله با رقبای سیاسی بیرونی، شناساندن جامعه هزاره و تشیع به جهانیان و برجسته شدن نقش این گروه در مسایل سیاسی افغانستان به‌طوری که دیگر گروه‌ها نمی‌توانستند جامعه هزاره و شیعه را نادیده بگیرند. نتیجه مجاهدت‌ها و از خودگذشتگی‌های شهید مزاری^(۵) و هم‌سنگرانش بود که بعدها و در دوره‌ی نوین افغانستان شیعه‌ها در افغانستان رسمیت یافتند هرچند این افتخار را برخی دیگر به دروغ به خود نسبت می‌دهند.

۳،۲. تعارض دیدگاه‌های درون حزبی

چنان‌چه بر هیچ قلم بدست و بزرگ‌سال افغانستانی پوشیده نیست و در صفحات قبلی نیز تذکر یافت؛ حزب وحدت اسلامی افغانستان از انحلال حدود ۹ گروه فعال شیعی تشکیل گردید. گروه‌های که با هم در تخصص و تقابل بودند و جنگ‌های فراوانی در مقابل همدیگر انجام داده بودند و قطعاً از یکدیگر افراد زیادی را کشته بودند. با این پیشینه زمان زیادی لازم بود تا کینه‌های قبلی به محبت و دشمنی‌ها به وحدت و هماهنگی تبدیل شوند. رهبران گروه‌های قبلی با تشکیل وحدت هر کدام موقعیت‌های مهم و اساسی را در این حزب یافتند و قطعاً هر کدام در ادامه فعالیت‌های شان در حزب جدید توقعات متفاوتی داشتند. دیدگاه‌های آن‌ها در مورد چگونگی خط مشی و گرایش‌های حزب و نیز نحوه فرماندهی آن از دیدگاه خیلی افراطی و چپی تا خیلی محافظه‌کار و انفعالی قرار داشتند. در این بین برخی عقیده داشتند که حزب و جامعه تشیع باید با هم‌زبانان تاجیک شان اتحاد کنند تا بتوانند اتحاد قدرتمندی را علیه پشتون‌های حاکم به‌وجود آورند. برخی نیز اعتقاد داشتند که به دلیل محاصره‌ی هزارستان در میان پشتون‌ها و سرنوشت مشترک با آن‌ان، باید با آن‌ها اتحاد ببندیم.

همه این‌ها مواردی بودند که دیدگاه‌های متعارضی را در درون کادر رهبری حزب به‌وجود می‌آورد و قطعاً این یک بحران بود. اما شهید مزاری^(ره) با دید وسیعی که داشت و با درک عمیق از آن‌چه در جریان بود می‌گفت: «ما عاشق قیافه‌ی هیچ‌کسی نیستیم، حقوق ملت خود را می‌خواهیم هرکس این حقوق را برای ملت ما قایل شود، ما دست او را می‌فشاریم» (مزاری، ۱۳۸۸: ۱۰۲). بنابراین، شهید مزاری^(ره) پیمان سه‌جانبه‌ی جبل‌السراج را با دوستم و مسعود بست. اما زمانی که نیروهای مجاهدان به کابل سرازیر شدند. طرف‌های پیمان منکر پیمان شده و به‌جای هم‌گرایی با اقلیت‌های همدردشان، نیش شان را برای انحصار قدرت تیز و کمر همت برای نابودی حق‌طلبان خارج از تبارشان از هفت جا بستند.

هرچند جای طرح و بحث این مباحث ذیل عنوان بعدی است اما در این‌جا به دلیل روشن‌سازی تفکر اشتباه «گرایش هم‌زبانی و هم‌فرهنگی» قابل بحث بود. اما شهید مزاری^(ره) با این بحران به‌وجود آمده که شایسته است تعارض دیدگاه‌ها خوانده شود، چگونه برخورد کرد؟ ایشان به دیدگاه همه احترام گذاشتند و راه‌های ممکن از نظر هر کدام آن‌ها را در

موقعیت‌های مناسب به کار بستند. منظورم ائتلاف جبل السراج و ائتلاف چهارجانبه متشکل از حزب اسلامی به‌عنوان نماینده پشتون‌ها، حزب جمعیت به نمایندگی از تاجیک‌ها، حزب وحدت نماینده هزاره‌ها، و حزب جنبش اسلامی به نمایندگی از ازبیک‌ها را طرح کرد. که البته به دلایلی این طرح عملی نشد و شورای هماهنگی تبدیل به ائتلاف سه جانبه گردید. هم‌چنین رهبر شهید برای مدیریت بحران تعارضات و خواسته‌های متفاوت داخلی حزب، در یک بیان ساده اما عمیق خواسته‌های شان را مطرح کردند و تا آخر برای تحقق آن‌ها جنگیدند که به هردو طیف متعارض توجه می‌شد. شهید مزاری^(۵) خواسته‌های مردمش را به روشنی بیان نموده و فرمودند: «ما عاشق قیافه‌ی کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما، و دیگر این که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند و سوم این که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد» (مزاری، پیشین: ۳۸).

۳,۳. تقابل مجاهدان

بعد از ورود مجاهدان به کابل و تقسیم آن شهر بین گروه‌های مختلف، حال نوبت اشتراک مساعی در روند دولت و ملت‌سازی بود. زیرا هدف از براندازی دولت نجیب، بی‌دین بودن آن و بی‌کفایت بودنش بود. حالا این مجاهدان بودند که فرصت یافته بودن تا دولت اسلامی را بنیان نهند که حضور همه گروه‌های قومی در آن به شکل عادلانه باشد و باعث هم‌گرایی ملیت‌های مختلف کشور به ملت گردند. اما از روز ورود آن‌ها به کابل پوشالی بودن اتحاد شان و سستی عزم شان برای ساختن دولت-ملت و نیز تفاوت عمل و گفتارشان هویدا گردید. در چند ماه اولی که حاکمیت به دست صبغت‌الله مجددی بود، اتفاق خاصی نیفتاد زیرا حقیقتاً حکومتی شکل نگرفته بود. بعد از او با روی کار آمدن ربانی و عمل کردش بر خلاف تعهدات قبلی‌اش کشمکش‌ها شروع شد زیرا گروهی که بیش‌ترین قدرت را داشت و دولت را در اختیار گرفت، همانند مصداق ضرب‌المثل «خدا چک چک پایه موزه نده ورنه با موزه بالای تشک میره» عمل کرده و با نادیده گرفتن دیگر گروه‌ها به انحصارگرایی رو آوردند.

اما در این بین شهید مزاری^(۵) بود که عمل و گفتارش یکی مانده بود و آن‌چه که برایش جنگیده بود با آن‌چه که طلب داشت تفاوتی نیافته بود. تمامی سخنان شهید مزاری^(۵) را اگر گوش داده و تحلیل کنیم، در می‌یابیم که او از اول تا آخر طالب تحقق عینی سه مسأله

(مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، رسمیت مذهب جعفری، و تعدیل واحدهای اداری) بود. او از همان آغاز مبارزاتش برای تحقق همین سه مسأله جهاد و تلاش کرد و تا آخر به محقق ساختن این سه مورد متعهد بود و بدین منظور از هیچ تلاشی دریغ نکرد.

شهید مزاری^(۵) واقعاً می‌خواست دولت اسلامی باشد و سیاست‌ها انسانی و توأم با صداقت و وفای به عهد اما فارغ از این واقعیت که رفتارها و عمل کردها همواره با شعارها و گفتارها تفاوت دارند. و این تفاوت‌ها بود که او را ناامید می‌ساخت و از تلاش‌ها و جهادهای مردمش که برای هیچ بوده است می‌سوخت. او چیز زیادی جز تأمین عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی که حق مردم خسته از جنگ افغانستان بود نمی‌خواست. چه زیبا بیان کرده است حالت آن مرد بزرگ را یکی از نویسندگان، آن‌جا که می‌نویسد: «شهید مزاری^(۶) وقتی به کابل آمد و نامرادی‌ها و نامردی‌های عالم سیاست را دید، دو راه بیش‌تر نداشت؛ یا باید می‌ماند و با همه بدی‌ها و نامرادی‌های کابل می‌ساخت و یا میدان را خالی می‌کرد و می‌رفت، مثل خیلی‌ها در یکی از شهرهای آرام خارج از کشور به تسبیح و کشیدن سجاده و مشغول می‌شد. اما او ماند و در کنار مردم و با کسانی که توانایی دفاع از مردم را داشتند» (مزاری، ۱۳۹۶: ۱۰).

۳،۴. جنگ‌های کابل

هرچند امروزه تمامی گروه‌هایی که در جنگ‌های داخلی افغانستان درگیر بوده‌اند، خود را بی‌گناه و دیگران را گناهکار جلوه می‌دهند. اما برای کشف حقیقت به تحقیقات وسیع و عمیق میدانی و کتابخانه‌ای نیازمندیم. با وجود این که حزب و حدت و از جمله رهبر شهید به عنوان جهت دهنده این حزب، به دلیل عدم معصومیت شان ممکن است اشتباهاتی را مرتکب شده باشند، اما حرف این قلم این است که اشتباهات و کارهای مفید و صحیح باید با هم سنجیده شوند آن‌وقت نتیجه‌گیری و قضاوت گردد. ضمن این که به نظر نگارنده بسیاری از دستاوردهای سیاسی فعلی حاصل تلاش‌ها و مقاومت‌های رهبر شهید است ورنه چنان‌چه خود ایشان در رابطه مخالفت شان با حکومت ربانی و مسعود چنین فرمودند: «ما سرزمین افغانستان را سرزمین مان می‌دانیم. این خاک را برای آزادیش بیش از یک میلیون شهید دادیم، و جب از این میهن را دفاع می‌کنیم و بدین معنی نیست که ما حق نداشته باشیم، ما سرنوشت

خود را تعیین نکنیم؟ اگر بی تفاوت باشیم، اتحاد خود را حفظ نکنیم، می‌توانند ما را ۳۰۰ سال دیگر باز حذف کنند، آن وقت برای «جوالی گری» باشیم!!» (مزاری، پیشین: ۲۱).

برای هیچ کسی پوشیده نیست که برخورد قاطع و تسلیم ناپذیری استاد مزاری در برابر سیاست انحصارگرایانه رژیم ربّانی برای هیچ یک از طرفداران رژیم کابل قابل تحمل نبود به خصوص برای آن‌هایی که به بیگانگان قول حذف جامعه شیعه از افغانستان را داده بودند! از این رو، وقتی نتوانستند از حضور شیعیان در کابل جلوگیری کنند، دست به طرح خطرناکی زدند تا از طریق جنگ این هدف را تحقق ببخشند و از این رو، در حالی که حزب وحدت اسلامی برای تجلیل از سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی^(۵) خود را آماده می‌ساخت در شب ۱۳۷۱/۳/۱۲ اولین جنگ با تحریک و توطئه شورای نظار توسط نیروهای متعصب و جنگ طلب سیاف بر حزب وحدت تحمیل گردید و پس از آن هرچند مدت یک بار جنگ خونینی بر مردم غرب کابل تحمیل می‌شد و سرانجام در ۲۲ دلو ۷۱ هم‌زمان با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، توطئه عمیقی که از طرف باند مسعود- سیاف چیده شده بود به منظور براندازی مرکزیت حزب و به شهادت رساندن استاد مزاری به اجرا گذاشته شد و فاجعه خونین «افشار» پیش آمد که تا ابد به عنوان یک لکه ننگ بر پیشانی پنجشیری‌ها و سیافی‌ها باقی خواهد ماند (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، پیشین: ۲۷).

حزب وحدت اسلامی افغانستان چرا با دولت ربّانی هم‌کاری نکرد؟ با این که حمایت گران ایرانی این حزب نیز از آن اتحاد را درخواست کرده بودند. این سئوالیست که مجالی دیگر می‌طلبد. اما آنچه که از بیانات دست اندرکاران حزب وحدت بر می‌آید این است که حقیقتاً این دولت ربّانی بوده که از تعهدات قبلی‌اش در قبال حزب وحدت عقب نشینی کرده و خواهان صلح و دریافت هم‌کاری این حزب نبوده است. درخواست‌های صلح همواره و در تمامی مراحل جنگ‌های کابل از سوی حزب وحدت مطرح گردیده است. حتی تا آخرین لحظات یعنی زمانی که به دلیل عدم هم‌کاری شهروندان غزنی با نیروهای حزب وحدت که برای مقابله با طالبان اعزام شده بودند تا از ورود آن‌ها به کابل جلوگیری کنند، نیز بنا به گفته مسئولان حزب وحدت، درخواست اتحاد در مقابل طالبان به مسعود داده شد، اما او به جای موافقت و دوراندیشی حملاتش را به غرب کابل تشدید کرد و در نهایت خودش و همه را به دست طالبان قلع و قمع کرد.

نتیجه

با توجه به بحران‌های تاریخی وارده بر مردم افغانستان و به‌طور خاص شیعیان و هزاره‌ها در این کشور و از طرفی کمابیش تداوم آن بحران‌ها به رنگی دیگر در زمان حاضر، لازم و ضروری است تا با تداوم آرمان رهبران چون شهید مزاری^(ره) در راستای احقاق حقوق اقلیت‌ها و تثبیت مشارکت مداوم در تصمیمات سیاسی در این کشور، جامعه افغانستان و شیعیان و هزاره‌ها تلاش مجدانه و متداوم نمایند. در این بین نقش آگاهان و اندیشمندان هزاره از همه بیش‌تر است چه این‌که آنان با روشن‌گری آرمان‌های شهیدان و تدوین خط‌مشی‌های مهم در راستای پوشانیدن جامه عمل به آنان دست‌بازتری دارند. بنابراین، با توجه به همه آن‌چه تذکر داده شد، مردم ما باید آگاهانه و مصرانه به تداوم جریان حق‌طلبانه‌شان پایبند باشند. این تنها راه احقاق حقوق مردمی است که بیش‌تر از ۲۵۰ سال حقوق‌شان پامال گردیده است.

منابع

۱. ارزگانی، سخی (۱۳۸۲)، «دیدگاه‌ها و نقطه نظرات شهید مزاری^(ره) در مورد حل بحران افغانستان»، نشریه ندای هزارستان، شماره ۳۵.
۲. بهبودی، مرتضی (۱۳۹۲)، مزاری‌نامه، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه.
۳. دایره‌المعارف ایرانکا (۱۳۸۷)، همسایه نزدیک‌تر از خویش تهران، نشر کتاب.
۴. دانش، سرور (سخنرانی در بیستمین سالروز شهادت شهید مزاری، ۱۵ حوت ۱۳۹۳).
۵. رواء، اولویوه (۱۳۹۰)، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی مترجم: علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
۶. مرکز نویسندگان افغانستان (۱۳۷۴)، زندگی‌نامه رهبر شهید استاد مزاری، قم، انتشارات سراج.
۷. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت، به کوشش؛ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، چاپ اول، انتشارات سراج.
۸. _____ (۱۳۹۶)، فریاد عدالت، به کوشش؛ غفاری لعلی، عبدالله، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه.
۹. _____ (۱۳۸۸)، چراغ‌راه، به کوشش؛ رضا ضیایی، اروپا، نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان.
۱۰. نبی زاده، محمدعوض (۱۳۹۰)، مجموعه مقالات، شرکت هوپس گرافیک دیزاین.

نیم‌نگاهی به فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شهید مزاری^(ه)

■ محمدعلی احمدی *

مقدمه

مردان بزرگ را در قلمرو و جغرافیای هیچ کشور و قومی نمی‌توان محصور نمود، زیرا وسعت ملک‌شان به اندازه‌ی وسعت نظرشان بوده و در واقع فرزندان تاریخ می‌باشند. مرور ایام ممکن است بسیاری از امور را به فراموشی بسپارد، اما کارنامه‌ها و سخنان بکر مردان نامی، هرگز فراموش نمی‌شود. رهبر شهید حجت‌الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری^(ه)، یکی از بزرگ‌مردان تاریخ است. هرچند از شهادتش زمان زیادی نمی‌گذرد اما هرچه این فاصله بیش‌تر می‌گردد، عظمت آن بزرگ‌مرد تاریخ آشکارتر می‌شود و عشق به او در اعماق قلب توده‌های مظلوم و رنج‌دیده بیش‌تر نفوذ نموده و خلأ و جود پربركش در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور بیش‌تر از گذشته احساس می‌گردد. آن‌چه بیش از هر چیز دیگر، استاد مزاری را محبوب دل‌ها ساخت، در کنار صفات، تفکرات و اهداف بلندی که داشت، عمل کرد مخلصانه و زندگی پاک و بی‌آلایش او بود. او گفتار و عمل را به هم آمیخته و آن‌چه را می‌گفت، خود قبل از دیگران عمل می‌کرد. در این مختصر مقال، به بهانه بیست و چهارمین سال‌گرد شهادتش، بخشی از فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی او را، مرور می‌کنیم تا برگی سبزی باشد برای ادای حقی بزرگی که شهدای ما به‌خصوص رهبر شهید بر گردن ما دارد.

الف: فعالیت‌های فرهنگی

شهید مزاری^(ه)، شخصیت فعال فرهنگی بود، او برای بیداری مردم خود و خدمت به جامعه، کارهای فرهنگی زیادی را انجام داد. سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های متعدد، تأسیس کتابخانه در مزارشریف و تأسیس مجله‌ی حبل‌الله در سال ۱۳۶۲، بخشی از فعالیت‌های او

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی (گرایش روابط بین‌الملل) (ahmadi315@yahoo.com)



می‌باشد. (دولت آبادی، ۱۳۷۳: ۴۷۴-۴۷۵) رهبر شهید برای فعالیت‌های فرهنگی اهمیت خاصی قایل بود: «وقتی جلد اول «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» منتشر گردید و یک نسخه‌ی آن در سال ۱۳۶۸، در مرکز بامیان باستان، به دست استاد مزاری رسید، او بعد از مطالعه‌ی آن؛ اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی را طلب کرده، کتاب را به آنان نشان داده می‌گوید: حزب وحدت اسلامی عصاره و چکیده‌ی نه حزب جهادی می‌باشد. با این که همه‌ی ما در عرصه‌ی جهاد فرهنگی ادعاهای عریض و طویلی داریم، اما واقعیت آن است که هیچ کدام ما به اندازه‌ی یک نفر که جناب حاج کاظم یزدانی باشد کار بنیادی انجام نداده ایم. او با این که یک نفر مجروح و جانباز انقلاب است و سال‌ها علیه نیروهای اشغال‌گر روسی مبارزه کرده است، اینک با این تألیف گرانبها نه تنها تاریخ هزاره‌ها را زنده کرده بلکه به این مردم اصالت و هویت داده است. استاد مزاری پس از این سخنرانی کوتاه، در همان مجلس نامه‌ی تشویق‌آمیزی تحریر نموده، برای یزدانی ارسال می‌کند، و در بخشی از آن نامه چنین آمده است: «... جناب آقای حاج کاظم یزدانی ... اثر بسیار ارزنده شما به نام (پژوهش‌های در تاریخ هزاره‌ها) به دستم رسید و تا آخر مطالعه نمودم. ایجاب می‌نماید، اظهار قدردانی و سپاس‌گزاری نمایم از زحمت و اقدام نیک شما در مورد احیای فرهنگ مردم هزاره و نقش آن‌ها در جامعه‌ی افغانستان. (جمهوری سکوت: ۱۳۸۹/۷/۲۶ش <http://urozgan.org>).

ب: فعالیت‌های سیاسی

۱- تحولات منطقه و تشکیل سازمان نصر

رهبر شهید مانند دیگر علمای مبارز در کنار کسب علم و دانش، به فعالیت‌های سیاسی هم می‌پرداخت تا بتواند حق مظلومان و ستم‌دیدگان را از مستکبران بگیرد، به همین منظور با هم‌کاری و هماهنگی جمع کثیری از مبارزان شیعه و هزاره، در سال ۱۳۵۱ سازمان نصر افغانستان را بنیان‌گذاری کردند. (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۴۶۲) سازمان نصر از قدیمی‌ترین گروه‌های بود که اعلام موجودیت کرد. در هزاره‌جات، هرات و جنوب غرب افغانستان نفوذ زیادی داشت. فعالیت‌های سیاسی، نظامی و مسلحانه آن از حمل (فروردین) ۱۳۵۸ شروع شد. نشریات آن از قبیل «پیام ستم‌دیدگان، پیام خون و پیام سنگ‌نشینان» بود که بعد از کودتای هفت ثور آغاز به کار کرد (علی‌آبادی، ۱۳۷۳: ۲۱۳-۲۱۴) «در سال ۱۳۵۷ تحولات بزرگی در منطقه روی داد. در ایران انقلاب اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی به پیروزی رسید و در افغانستان کودتای

هفت ثور اتفاق افتاد. به دنبال کودتای هفت ثور و قیام سه حوت ۱۳۵۷ مردم چهارکنت، «رهبر شهید» به زادگاهش برگشت و در کنار مجاهدان به جنگ مسلحانه با دولت خلق و پرچم و متجاوزان شوروی پرداخت. (وب سایت مردم هزاره: ۸۹/۷/۱۹
(www.mardomhazara.mihanblog.com).

۲- تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان در بامیان

رهبر شهید با این که سازمان نصر را تشکیل داده بود برای دفاع از مردم در کنار دیگر احزاب افغانستان، اما همیشه در تلاش بود یک وحدت ملی بین مردم افغانستان به وجود آورد تا بتواند از حقوق مردم دفاع نماید، هم چنان در مقابل دشمنان خارجی موفق عمل کنند، از این جهت رهبر شهید در سال ۱۳۶۰ش، برای اکمال و تدارکات جهات دوباره مجبور گردید تا به خارج سفر کند. بعد در سال ۱۳۶۵ به افغانستان بازگشت و این بار تلاش نمود تا جبهه‌های گوناگون و بعضاً متخاصم را متحد سازد. در این راستا تقریباً از تمام جبهه‌های مجاهدان هزاره بازدید کرد. ثمره‌ی تلاش او و بسیاری از دیگر فرماندهان و رهبران جامعه هزاره در سال ۱۳۶۸ به ثمر نشست. (مزاری، ۱۳۷۴: ۵۱-۵۳) تقریباً تمام احزاب سیاسی هزاره در بامیان با امضای «میثاق وحدت» حزب وحدت اسلامی افغانستان را بنیاد گذاشتند. تشکیل حزب وحدت اسلامی همان گونه که در تاریخ جامعه هزاره برجسته و ماندگار است، «رهبر شهید» را نیز وارد مرحله‌ای تازه از زندگی سیاسی فکری اش نمود.

۳- معرفی حزب وحدت در خارج

در سال ۱۳۶۸ش، با تثبیت جایگاه حزب وحدت در داخل، «رهبر شهید» همراه دیگر رهبران جامعه هزاره برای معرفی بیش تر حزب وحدت و مشاوره با مردم و مسوولان خارج از کشور به پاکستان و بعد به ایران سفر کردند. این سفر تقریباً تا سال ۱۳۷۰ش، ادامه یافت. (دولت آبادی، پیشین: ۴۷۴) در این مدت، هیأت حزب وحدت با استقبال پرشور و بی سابقه‌ی مهاجران خارج از کشور روبه رو شدند و اکثر مسوولان خارج از کشور احزاب جامعه‌ی هزاره از تشکیل حزب وحدت استقبال و حمایت کردند. (وبسایت مردم هزاره: ۱۹ / ۷ / ۱۳۸۹
(www.mardomhazara.mihanblog.com).

«رهبر شهید» در سال ۱۳۷۰ تصمیم گرفت که از طریق ولایت فراه به هزاره‌جات باز گردد. در مسیر راه کاروان «رهبر شهید» در ولایت فراه مورد حمله دشمن قرار گرفت و برای مدت

طولانی از سرنوشت ایشان اطلاعی در دست نبود. در این مدت، شخصی از علمای پشتون به نام محمد علی فراهی از دوستان دوران عسکری «رهبر شهید» به ایشان پناه می‌دهد تا زمینه برای رفتن به بامیان فراهم شود.

۴- دبیر کلی حزب وحدت

شورای مرکزی حزب وحدت در سال ۱۳۷۰ش، شهید مزاری^(ره) را رسماً به عنوان دبیر کل شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی انتخاب کرد. این انتخاب در وقتی صورت گرفت که از سرنوشت ایشان در ولایت فراه اطلاع دقیقی در دست نبود. در اوایل زمستان ۱۳۷۰ش، «رهبر شهید» بعد از پشت سر گذاشتن خطرات بسیار از طریق ولایت فراه خود را به بامیان رساند (دولت آبادی، پیشین: ۴۹۰).

۵- ورد به کابل

رهبر شهید، پس از پیروزی مجاهدان در ۸ ثور ۱۳۷۱، در ۱۳۷۱/۲/۱۹ از بامیان به مزار شریف رفت و بعد از توقف کوتاهی در روز ۱۳۷۱/۲/۲۱ وارد کابل شده و در غرب کابل مستقر می‌گردد. (همان) استقرار مزاری در کابل، سر آغاز مقاومت پر افتخاری جامعه‌ی هزاره است. پیروزی مجاهدان و به قدرت رسیدن دولت ربانی محصول هم‌کاری و هماهنگی سه جریان حزب وحدت، شورای نظار و نیروهای جامعه ازبک و ترکمن بود. اما شورای نظار بعد از جابه‌جایی در کابل بر خلاف تصور همه در صدد حذف متحدان دیروز خود- حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی- برآمد. هزاره‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها با جان نثاری و قبول خطرات بسیار، زمینه را برای به قدرت رسیدن دولت ربانی فراهم کردند و شورای نظار با تکیه به این دو نیرو جایگاه خویش را در کابل در برابر حزب اسلامی و دیگر رقیبانش تحکیم بخشید. اما با این وجود، انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی شورای نظار به حدی اوج گرفته بود که از درک این واقعیت عاجز بوده و نمی‌توانست درک کند که بدون نیروهای که آنان را به قدرت رسانیده بود، توان اداره‌ی کشور را ندارد. (دولت آبادی، پیشین: ۲۵-۳۳) در نتیجه، مزاری بر خلاف تصورات پیشین شان در غرب کابل رهبری مقاومت بر ضد دولتی را بر عهده گرفت که در پیروزی آن خود نقش محوری و تعیین کننده داشت. مقاومت حزب وحدت بر ضد تهاجمات دولت ربانی تقریباً سه سال به درازا کشید. در این مدت، تشکیل شورای هماهنگی متشکل از حزب وحدت، جنبش ملی- اسلامی، حزب اسلامی و جبهه‌ی نجات از ابتکارات

«رهبر شهید» بود. حزب وحدت در برابر تهاجمات سنگین دولت ربانی که عموماً از هوا و زمین صورت می گرفت یکی از بی نظیرترین مقاومت های تاریخ کشور را در برابر دولت های مزدور و خودکامه به یادگار گذاشت. دولت ربانی علاوه بر تحمیل جنگ های خونین و تصفیه ی قومی در بعضی محله های غرب کابل، تلاش نمود تا حزب وحدت را از درون متلاشی کند. با هزینه ی بسیار عناصری را در درون حزب وحدت پرورش داد که منجر به جنگ ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ شد. ۲۳ سنبله با تمام سختی ها و تلخی هایی که برای مقاومت غرب کابل داشت در فرجام عملیاتی ناموفق برای دولت ربانی بود. (همان: ۶۸-۶۹)

۶- به وجود آمدن طالبان و اقدامات مزاری

به گفته ی کریس جانسون، بعد از تصرف کابل توسط مجاهدان جنگ افغانستان به مرحله ی جدید کشانده شد. تفرقه و اختلاف بین گروه های مسلح و بروز جنگ شدید، باعث تخریب کلی شهر کابل گردید و افغانستان را در شرف از هم پاشیدگی قرار داد. تا این که نیروهای نوظهور طالبان روی صحنه آمدند. (جانسون، صص ۲۷-۲۸) در بهار سال ۱۹۹۶ میلادی ۶ میزان (مهر) ۱۳۷۵، شهر کابل پایتخت افغانستان را به تصرف خود در آوردند. برای اداره کشور یک شورای ده نفره تشکیل دادند با توجه به این که مقر اصلی طالبان قندهار بود چون رهبرش ملا عمر در آن شهر بود. طالبان شکل حکومت افغانستان را «امارت اسلامی افغانستان» نام نهاد و ملا عمر رهبری خود را به عنوان امیر المؤمنین یاد می کرد. (علیزاده، بی تا: ۴۴۰) به گفته ی احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی، بهای پیروزی طالبان در افغانستان عبارت بود از قطعی شدن منطقه و تعمیق اختلافات منطقه ای قومی که کشور را صرفاً به مناطق گروه های قومی تقسیم کرده بود. (احمد رشید: ۹۵) طالبان که با شعار نجات مردم افغانستان از چنگال گروه های شر و فساد به تعبیر خود شان وارد صحنه ی سیاسی نظامی گردیده بود. مرحله به مرحله نیات پشت پرده ی خود و اربابان خارجی خود را پیاده می نمودند که تمام معادلات قدرت در افغانستان و مخصوصاً در کابل و اطراف آن را دگرگون نمود «رهبر شهید» در آغاز با فرستادن بخشی از زبده ترین نیروهای خویش به ولایت غزنی به مقاومت در برابر پیشروی طالبان پرداخت. نیروهای اعزامی حزب وحدت در آغاز موفق شدند مواضع طالبان را در اطراف شهر غزنی متصرف شوند. اما به دنبال عدم هم کاری نیروهای محلی آنان نتوانستند جبهه ای موثر بر ضد طالبان در غزنی فعال سازند. با شکست طرح فعال ساختن جبهه در ولایت غزنی، «رهبر شهید»

مذاکرات با طالبان را که از چندی پیش آغاز شده بود جدی‌تر دنبال نمود. در عین حال در تلاش بود تا به توافقاتی با دولت ربانی نیز دست یابد با کنار رفتن حزب اسلامی و مستقر شدن طالبان در چهار آسیاب غرب کابل در محاصره‌ی کامل قرار گرفت. «رهبر شهید» تلاش بسیار نمود تا با یکی از دو طرف به توافق برسد. تلاش‌ها در راستای توافق با دولت و پیشنهاد دفاع مشترک بی‌نتیجه بود. در آخرین روزهای مقاومت غرب کابل، نیروهای دولتی حملات بسیار شدیدی را از مناطق مختلف بالای غرب کابل از زمین و هوا آغاز کردند. در این جنگ‌ها بر خلاف گذشته از یک‌سو حزب وحدت در محاصره و تمام راه‌های مواصلاتی را از دست داده بود و از سوی دیگر در برابر حملات دولت تنها دفاع می‌کرد. حزب اسلامی کاملاً از خطوط اول عقب نشینی کرده بود و نیروهای جنبش نیز کارآیی سابق خود را نداشتند. سرانجام با وجود تلاش‌های مداوم سیاسی و مقاومت بی‌نظیر نظامی، حزب وحدت اسلامی در غرب کابل شکست خورد و «رهبر شهید» در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ توسط طالبان در چهارآسیاب به شهادت رسید. (وبسایت مردم هزاره: ۱۹/۷/۱۳۸۹ www.mardomhazara.mihanblog.com). در این که طالبان کیست؟ و از کجا نشئت گرفت؟ جان کریس می‌گوید: «نام طالبان به محصلان مذهبی (طلبه) اطلاق می‌شود و اعضای اصلی طالبان (هسته‌ی مرکزی رهبری) اش عبارت بود از مراجع اسلامی سنتی قبایل جنوبی پشتون و طلبه‌های افغانی و پاکستانی که در مدارس سنی پاکستان تحصیل می‌کردند. رهبر طالبان محمد عمر یک ملا از اهالی قندهار و از مجاهدان سابق به شمار می‌رفت. در سال ۱۹۹۵م طالبان از طریق شورا ملا عمر را امیرالمؤمنین (رهبر مؤمنان) نامید عنوانی که به او قدرت زیادی در قبال مسلمانان مکلف می‌دهد. اعضای آنان متنوع بودند، به‌ویژه جوانان پشتونی مناطق قبیله‌ای که اغلب هیچ‌گونه تعلیمات دینی ندیده بودند و این نهضت را برای باز یافتن قدرت پشتونی می‌دیدند - برداشت آنان از اسلام سخت و متعصبانه است و بیش‌تر با «پشتون والی» قوانین قبیله‌ای پشتون مطابقت دارند، تا با «قرآن» مجازات بدون هیچ‌گونه اغماض توسط آنان در شرایطی که هم «متهم کننده و هم قاضی» خود شان بودند اعمال می‌شود». (جانسون: ۵۷-۵۸) لذا طالبان همین‌طور که بعد از تصرف کابل، و ولایات دیگر مانند: مزار شریف، بامیان و... به تصرف در می‌آوردند مردمش را قتل عام می‌کرد». (احمد رشید، ۶۱) نیز احمد رشید می‌نویسد: «اکثر این سربازان طالبان بر خلاف انتظار، جوانان ۱۴ تا ۲۴ ساله هستند و بسیاری از آنان اگرچه مانند هر پشتونی طرز استفاده سلاح را می‌دانند، اما هرگز

تاکنون در جنگی شرکت نکرده اند. بسیاری هم طول عمرشان را در اردوگاه‌های آوارگان در بلوچستان و ایالات مرزی پاکستان گذرانده و در مدارس پاکستانی که در طول مرز با افغانستان پراکنده است، صرفاً تحصیلات ساده قرآنی داشته اند. طالبان در این مدارس قرآن، حدیث و مبانی حقوقی اسلامی را بر اساس تفسیر معلمان کم سوادشان، می‌آموزند. نه مدرسان نه طلاب در ریاضیات، علوم تجربی، تاریخ و جغرافیا هیچ زمینه‌ای (اطلاعات) ندارند. آنان در باره‌ی تاریخ کشور خود و یا حتی در باره‌ی دهه جهاد علیه شوروی چیزی نمی‌دانند. این جوانان چون کف‌های روی آب سوار بر امواج جنگ، در ساحل تاریخ افتاده اند، آنان نه‌خاطره‌ای از گذشته دارند و نه طرحی برای آینده، برای آن‌ها همه چیز زمان حال است. این جوانان بی‌ریشه، بی‌تکیه‌گاه و فاقد شغل و از نظر اقتصادی محروم در دانش بی‌مایه اند از جنگ استقبال می‌کنند، زیرا تنها جنگ شغلی است که می‌توانند خود را با آن تطبیق دهند. اعتقاد ساده شان درباره برتری و خلوص اسلام که از ملایان ساده آموخته اند، تنها تکیه گاهی است که تا حدودی به زندگی شان معنی می‌بخشد. آنان داوطلبانه در زیر چتر برادر خواندگی تلقین شده توسط رهبران طالبان درآمده اند.» (همان: ۶۰-۶۱) در واقع طالبان با همان شیوه دشمن ساز و قبیله گرای مانند دوره‌ای جنگ‌های صلیبی وصف‌آرایی کشورهای مسیحی علیه دنیای اسلام نوع ارتش به‌وجود آورده است.

ج: شهادت

از آنجایی که مزاری جان خود را وقف آرمان‌های ملی و هموطنان خود نموده بود، همواره تلاش می‌نمود تا مصیبت را از مردم دور نگه‌دارد. سرانجام در همین راستا، جهت مذاکره با جنایت‌کاران طالب که آن روزها در قالب اجرای شریعت و دستورات قرآن خدا برای قتل عام مخلوق خدا پیش می‌آمدند، با انگشت شماری از یاران و فرماندهان روزهای خطر و ضررش هم‌چون؛ شهید ابوذر غزنوی، اخلاصی جاغوری، ابراهیمی بهسودی، سیدعلی علوی، جان محمد ترکمنی و عباس جعفری لومانی رهسپار چهار آسیاب شد که طالبان تروریست فرصت طلب، بر خلاف رسم انسانیت و فرهنگ دیرینه و پرپیشنه‌ی افغانیت؛ با اشاره‌ی (اربابان) برون مرزی خویش، او و یاران با وفایش را در یک مذاکره‌ی سیاسی به اسارت گرفتند و در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ با بدترین شکنجه‌های وحشیانه و عجولانه به شهادت رساندند. (دولت آبادی، پیشین: ۵۰۱) آنگاه با هراس از عواقب آن، برای توجیه روسیاهی این عمل

ننگین و شرم‌آور، پیکرهای پاک و پاره پاره آن‌ها را در هلیکوپتری گذاشتند و در نزدیکی‌های غزنی با صحنه سازی و فریب کاری، بر زمین خوابانند و شهید مزاری^(ره) و یارانش را به درگیری در درون هلیکوپتر، متهم کردند. (وب امید وطن ۱۹/۷/۱۳۸۹) (www.omidevatan.com). بدن مطهر شهید مزاری^(ره) را مردم از غزنی تا بامیان و یکاولنگ بردوش‌های خود حمل کردند در شهر مزارشریف به خاک سپردند. (دولت آبادی، پیشین: ۵۰۳-۵۰۴)

نتیجه

به‌عنوان نتیجه بحث می‌توان گفت: رهبر شهید استاد مزاری^(ره) با توجه به آشنایی و درک عمیق که از درد و رنج ملت و مردم خود در جامعه‌ای افغانستان داشت تلاش و زحمات، فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی، اجتماعی و مبارزات علیه بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌های موجود انجام می‌داد، تلاش زیادی برای تحکیم و پیش‌برد افغانستان و برقراری ثبات و عدالت و صلح امنیت نمود و هم‌چنین در راه مبارزه علیه استبداد و بی‌عدالتی و دفاع از حق و حقوق ملت افغانستان جان خود را فدا نمود.

منابع

۱. احمد، رشید؛ طالبان- اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، مترجمان، اسدالله شفایی و صادق باقری، تهران، نشر دانش هستی، چاپ اول.
۲. جانسون، کریس (۱۳۸۲)، افغانستان، کشوری در تاریکی، ترجمه، دکتر نجله خندق، تهران، نشر موسسه انتشاراتی آیه.
۳. دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، چاپ اول.
۴. علی آبادی، علیرضا (۱۳۷۳)، افغانستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
۵. عزیزاده، غلام‌سخی (۱۳۸۸)، حماسه‌های ماندگار در سرپل، قم، انتشارات نصایح، چاپ اول.
۶. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت، به‌کوشش: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول.
۷. وبسایت امید وطن ۱۹/۷/۱۳۸۹ (www.omidevatan.com).
۸. وبسایت جمهوری سکوت: ۲۶/۷/۱۳۸۹ (http://urozgan.org).
۹. وبسایت مردم هزاره: ۱۹/۷/۱۳۸۹ (www.mardomhazara.mihanblog.com).

د آسیب شناسی جنش عدالت خواہی



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۶۶

حزب وحدت اسلامی از فراز تا فرود؛ کنکاشی در عوامل تنزل اجتماعی حزب وحدت اسلامی

■ محمد شریف عظیمی*

چکیده

حزب وحدت اسلامی افغانستان عنوان معروف سال‌ها مقاومت منسجم و منظم هزاره‌ها در برابر جریان‌های انحصار، انکار و استکبار قومی است، حزبی که هم بر تشّت و تفرقه‌ی خون‌بار درون قومی فایق آمد و هم در جریان منازعات فاجعه‌بار قبیله‌ای احزاب جهادی افغانستان، منادی عدالت انسانی و مدافع هویت سیاسی و اجتماعی یک قوم محروم گردید. منطق عدالت طلبانه و مقاومت عزّت‌مندانه‌ی حزب وحدت، باعث ارتقای عیار ملی و کسب اعتبار بین‌المللی برای آن شد. حزب وحدت در دوره‌ی سه ساله‌ی رهبری «استاد شهید عبدالعلی مزاری» در کابل و چندین سال مقاومت دلیرانه به رهبری «استاد محمد کریم خلیلی» در بامیان به مثابه‌ی تنها تکیه‌گاه مطمئن دفاعی و سیاسی هزاره‌ها گردیده و از مقبولیت بالای اجتماعی در این دوره بر خوردار شده و به بلندای محبوبیت مردمی دست یافت. با تبدیل حال و هوای سیاست افغانستان از شرایط جنگی به فصل نوین سیاسی پس از سقوط طالبان و انتقال آن به نقش سیاسی، روند افول منزلت اجتماعی حزب وحدت نیز آغاز شد به گونه‌ای که دیگر مانند دهه‌ی ۱۳۷۰ ش، نه یکی از چهار حزب اثرگذار کشور بلکه یکی از احزاب کم‌اثر درون قومی است. نگاشته‌ی حاضر، پس از مرور بر پدیداری حزب وحدت و تشریح دوره‌های چهارگانه‌ی احزاب افغانستان، حضور تاریخی آن را در دو دوره‌ی منازعات قبیله‌ای و پساطالبان، به اختصار شرح داده و سپس با مرور در چهار دوره از تاریخچه‌ی حزب وحدت، موقعیت آن را بررسی کرده و در نهایت در قالب دو دسته عوامل درونی و پیرامونی، عوامل افول را ناظر به سه سطح ساختار، کارکرد و هدف در حوزه درونی و تغییر شرایط، انتقال به نقش سیاسی، واگذاری نقش‌های خدماتی به دولت، فاصله از متن مردم، ظهور احزاب و جریان‌های رقیب و فاصله

* دانش‌پژوه دوره‌ی دکتری قرآن و علوم سیاسی



شخصیت‌های آرمانی و مقبول از حزب را در حوزه پیرامونی، به‌عنوان عوامل افول منزلت اجتماعی حزب وحدت معرفی نموده است تا اگر حزب وحدت در صدد باز ایستادن و در تقلاّی باز یابی مقداری از منزلت اجتماعی خویش است، ضمن عیار ساختن خود مطابق استانداردهای دموکراتیک و زدودن نقاط ضعف، در شأن یک حزب عام و فراگیر سیاسی، باید خود را بازسازی کند.

کلیدواژگان: حزب وحدت، افغانستان، شهید مزاری، محمد کریم خلیلی، هزاره، شیعه، مقاومت، احزاب افغانستان.

مقدمه

«حزب وحدت اسلامی افغانستان» یکی از چهار حزب عمده افغانستان در دهه ۱۳۷۰ش و تنها حزب مهم، اثرگذار و فراگیر هزاره‌ها در دوران جنگ‌های قومی و نیز در رویارویی با امارت متحجر قومی - مذهبی طالبان بود. حزب وحدت هم به جنگ‌های خانمان‌سوز احزاب کوچک جهادی درون قومی، پایان داد و هم هویت قومی، موجودیت اجتماعی و موقعیت سیاسی یک قوم همواره مظلوم و ستم‌دیده را در برابر طرح انکار و انحصار جریان‌های فاشیستی و تمامیت‌خواه در سطح ملی تثبیت کرد و هم در پرتو مبارزات عدالت طلبانه خود، اعتبار بین‌المللی را کسب نمود. نقش‌ها، آثار و پیامدهای ارزنده عمل کرد آن برای هزاره‌ها، موجب اوج محبوبیت و مقبولیت این حزب در نظرگاه اجتماعی گردید. موفقیت‌ها و دوره‌ی فراز و سرفرازی حزب وحدت در دو دوره‌ی متوالی، دوره‌ی سه ساله‌ی رهبری مدبرانه‌ی «استاد شهید عبدالعلی مزاری» در کابل و نیز دوره‌ی چندین ساله‌ی رهبری «محمد کریم خلیلی» در بامیان، عیار اعتبار و جایگاه ملی و بین‌المللی مردم هزاره را بالا برد. توقّعات و انتظارات جامعه‌ی هزاره نیز متناسب با اهمیت سابقه‌ی حزب وحدت، از کارکرد سیاسی آن در ما بعد اجلاس «بُن» و در فصل نوین سیاسی افغانستان بالا بود، اما شروع این حزب در نقش سیاسی صرف، آغازی بر روند افول منزلت اجتماعی آن نیز بود و این قلم در ادامه‌ی این نگاشته، عوامل وقوع این افول را در حدّ وسیع مقال و توان این قلم جوییده و معرفی می‌کند تا اگر حزب وحدت به‌عنوان میراث گران‌قدر شهید مزاری و تنها مدافع و محافظ هویت، مذهب و موقعیت سیاسی یک قوم و پرچم‌دار سال‌ها مقاومت حق طلبانه و عدالت‌خواهانه مردم هزاره، در تقلاّی باز یابی نقش گذشته و یا حداقل دستیابی به مقداری از منزلت و محبوبیت عصر فراز

خویش است، با رفع یا کاستن از دامنه عوامل افول، خود را مطابق استانداردهای سیاسی امروزی عیار نموده و در شأن یک حزب مقتدر و مؤثر سیاسی، بازسازی کند.

۱- پدیداری حزب وحدت

«حزب وحدت اسلامی افغانستان»، نام آشنای بزرگ‌ترین پدیده سیاسی، مهم‌ترین حزب و مؤثرترین مجرای مشارکت سیاسی - اجتماعی قوم «هزاره» در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان است. حزبی که داعیه‌های نخستین ایجاد آن، بر بنیان ضرورت اتحاد احزاب جهادی هزاره و تقویت هم‌دلانه نقش و موقعیت قومی در عرصه‌ها و مناصب‌های سیاسی و نظامی، از سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۶۶ش، فراگیر گشته و کنگره چهار روزه سران مناطق مرکزی دو حزب عمده: «سازمان نصر» و «سپاه پاسداران» از ۲۱ تا ۲۴ سرطان ۱۳۶۷، در مرکز ولسوالی «پنجاب» ظهور اول این انگیزه مهم بود. توکد همبستگی هزاره‌ها، جاذبه و جشنی را در دل‌های امیدوار به همدلی هزاره‌ها ایجاد نمود که تاریخ اجلاس دوم در مرکز ولسوالی «لعل» تعیین شد. گردهمایی چند روزه سران دو جریان رقیب جهادی و سیاسی «سازمان نصر» و «سپاه پاسداران» در مرکز لعل، موجب اعلام اتحاد کامل این دو حزب و انتشار منشور اتحاد در تاریخ ۱۶ سنبله ۱۳۶۷ در دوازده ماده گردید. چهار روز پس از آن در تاریخ ۲۰ سنبله ۱۳۶۷، اجلاسی فراگیرتر با حضور سران احزاب نیرو، نهضت، حرکت، نیروی صلح و دو حزب تازه متحد شده نصر و پاسداران در حصه اول «بهسود» برگزار گردیده و در منشور جدید وحدت احزاب، نام دو حزب نیروی اسلامی و نیروی صلح نیز افزوده شد. نشست برنامه‌ریزی شده شهرستان برگزار نشد، اما اجلاس سنگماشه جاغوری، مرحله کمال وصل احزاب و جمع بندی تکاپوهای هم‌دلانه هزاره‌ها بود که هم منشور اتحاد به امضای نمایندگان احزاب به جز حرکت اسلامی رسید و هم تعییناتی نظیر مرکزیت «بامیان» انجام شد. اینک شور و شعور مردم پس از ماه‌ها تعامل سران احزاب جهادی، در انتظار اعلام ظهور یک حزب متحد شیعی بود که فراخوان تجمع مسئولان احزاب و بزرگان قومی در بامیان، به سیزده ولایت هزاره نشین پخش شد و اجلاس مهم و تاریخی بامیان با حضور شخصیت‌های مهم سیاسی و حزبی قوم «هزاره» پس از تأخیر چهل روزه به دلیل تقارن با ارتحال امام خمینی در ۲۵ سرطان ۱۳۶۸ش، برگزار و ظهور تشکیلات جدید «حزب وحدت اسلامی افغانستان» با انحلال و سپس ادغام هشت حزب شیعی، با صدور بیانیه‌ی فوق‌العاده مهم به نام «میثاق وحدت» در ۲۰ ماده به همگان ابلاغ شد.

(دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲۴۰-۲۴۵). از سرطان ۱۳۶۸ (تولد حزب وحدت) تا جوزای ۱۳۷۱ (نقل مکان حزب به کابل) را می‌توان دوره سه ساله تکامل سازمانی حزب برشمرد زیرا انحلال احزاب مهم و ادغام آن‌ها در حزب تازه تأسیس شده‌ی وحدت اسلامی، اگرچه رخداد بی‌نهایت مهم و اساسی بود اما احزاب و جریان‌های خرد و ریز یا شاخه‌ها و انشعاب‌هایی از احزاب مدغم در حزب وحدت، هنوز در «شورای ائتلاف اسلامی» مستقر در پیشاور، باقی مانده و کاملاً در حزب وحدت، هضم نشده بود و در بهار ۱۳۷۱ بود که اینان نیز به کابل منتقل شده یا در حزب وحدت ادغام شده و یا هم‌چون حزب «حرکت اسلامی» شاخه آصف محسنی به رغم اعلام انحلال آن به نفع حزب وحدت در ۱۳ حوت ۱۳۶۹ اما هرگز پیوستگی عملی آن به حزب وحدت معنا نیافته و به‌صورت موازی و بلکه مخالف حزب وحدت باقی ماند (بینش و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۷۲-۱۷۴).

ویراسته و پیراسته‌ی فوق، گذری بر روند ظهور عمده‌ترین حزب هزاره‌ها است که پس از حزب بازی‌های خونین دهه‌ی انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۶۸) که عدد زیان‌بار آن‌ها به سی و دو حزب (دولت‌آبادی، همان: ۵۵) و به روایتی به پنجاه گروه، حزب و جریان خرد و کلان می‌رسید (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۳۸) در تابستان ۱۳۶۸، در بامیان به بار نشست و به رغم یک دهه یکه‌تازی (۱۳۶۸-۱۳۷۸) و دو دوره سرفرازی (دوره رهبری شهید مزاری (۱۳۶۸-۱۳۷۳) در بامیان و کابل و دوره رهبری استاد خلیلی (۱۳۷۴-۱۳۷۸) در بامیان) و خلق آثار ارزنده و بی‌نظیر در عرصه‌های نظامی، اداری، فرهنگی و سیاسی، اما از دهه دوم عمر و دوره سوم تحول خود دچار فرسایش و افول شد و اینک نه تنها یگانه حزب اثرگذار که فقط یکی از احزاب کم‌اثر در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور و سرنوشت سیاسی هزاره‌ها به شمار می‌آید.

۲- حزب وحدت و دوره‌های چهارگانه‌ی احزاب افغانستان

«حزب» بنا به تعریف آن: «گردهمایی پایداری گروهی از مردم که دارای عقاید مشترک و تشکیلات منظمی هستند و به دنبال کسب قدرت سیاسی از طریق قانونی و با پشتوانه‌های سیاسی می‌باشند» (عالم، ۱۳۹۰: ۳۴۵) ماهیت دموکراتیک دارد. چرا که ویژگی‌های: (۱) مردمی بودن، (۲) اختیاری بودن عضویت، (۳) اشتراک عقاید، (۴) تشکیلات سازمان یافته، (۵) قانون‌مندی، (۶) دارای پشتوانه‌های سیاسی و اجتماعی، (۷) هدف‌مندی معطوف به کسب قدرت، فقط در شرایط دموکراتیک، توان ظهور دارند.

اگر حزب را ناظر به سه ساحه: ساختار، کارکرد و هدف تحلیل کنیم، در نظام و وضعیت دیکتاتوری، اگرچه ممکن است، تشکیلات سری رخ داده و هدف‌های سیاسی نیز منظور شوند اما کارکرد نظری و عملی که مهم‌ترین و مؤثرترین سطوح وجودی یک حزب است، دشوار و یا ناممکن است. یک: در ساحه نظری، حزب می‌تواند در سه سویه، اثرگذار باشد: الف) در جامعه: از طریق ارایه برنامه و ایدئولوژی، موجب تضاد و یا حل آن گردد ب) در نظام سیاسی: موجب بسیج مردم گشته و یا از مطالبات جامعه، نمایندگی کند. ج) در روند روز مره زندگی مردم: اقشار و طبقات اجتماعی را به مشارکت فعال و حضور در عرصه سیاسی ترغیب نموده و یا جذب نیرو نماید. دو: در ساحه عملی نیز: الف) تجمع منافع از راه طرح ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های فراگیر ب) ادغام و ادخال در نظام سیاسی با پیشه ساختن تحریکات و تحرکات سیاسی - اجتماعی و مسالمت‌آمیز نمودن رقابت‌های قدرت. ج) جامعه‌پذیری سیاسی به مفهوم آموزش‌های لازم در حوزه‌های گوناگون مشارکت‌ها و فعالیت‌های حزبی و سیاسی د) بسیج رأی دهندگان که به ارتقای سویه مشروعیت و کارآمدی نظام سیاسی منجر می‌شود. (نوذری، ۱۳۷۹: ۷۵-۷۷)

عطف به آنچه از تعریف، ویژگی‌ها و کارکردهای نظری و عملی «حزب» مرقوم شد و بنا بر آنچه در پدیداری حزب وحدت، سخن رفت و آنچه از تطور تاریخی تکامل احزاب در افغانستان و به‌ویژه ظهور احزاب شیعی، در می‌یابیم و هم آنچه را که ناظر به ماهیت فکری و رفتاری احزاب، می‌توانیم استنباط کنیم آن است که احزاب و به‌طور خاص احزاب متعلق به ملیت «هزاره» چهار دوره تاریخی را با چهار روی کرد عملی تا امروز طی نموده اند:

۱) دوره‌ی قبل از کودتای مارکسیستی هفت ثور ۱۳۵۷ش، با روی کرد مبارزاتی و ضد استبدادی: از ۱۳۲۴ شمسی که نخستین سازمان شیعی به نام «مجتمع فرهنگی اسلام» توسط علامه سید اسماعیل بلخی در هرات بنیان نهاده شد و سپس با فراهم شدن فضای سیاسی در کابل، نام «سازمان ارشاد» (۱۳۲۹-۱۳۲۴) را به خود گرفت؛ «سازمان جوانان اسلام» (۱۳۲۹-۱۳۳۶) تحت رهبری علی اصغر شعاع؛ شاخه شیعه «حزب وطن» (۱۳۲۹-۱۳۳۱) با رهبری محمد سرور جويا؛ «تنظیم نسل نو هزاره مغول» (۱۳۳۹ش) که با افکار مائوئیستی و ناسیونالیستی، وارد فعالیت‌های سیاسی شد؛ «حزب اسلامی رعد» (۱۳۴۸-۱۳۶۸) مرکب از شخصیت‌های دینی و علمی؛ «حزب حسینی» (۱۳۵۳-۱۳۵۷) متشکل از طلاب روشن فکر و

مبارز؛ «سازمان مجاهدین خلق افغانستان» متعلق به گروهی از دانشجویان مبارز که ملهم از «سازمان مجاهدین خلق ایران» (۱۳۵۶-۱۳۶۷) مبارزه با استبداد و مقابله با سستی‌ها را سر لوحه آرمان‌ها و رفتار خویش قرار داده بودند و سپس به «سازمان مجاهدین مستضعفین» تغییر نام داد و بعد هم باقی‌مانده آن به حزب وحدت پیوست و «انجمن صبح دانش» شیخ محمد آصف محسنی در قندهار، «جمعیت سیاسی» وابسته به استاد اسماعیل مبلغ و دسته‌ی از عالمان و روشن‌فکران دینی در کابل و «سازمان امت» در کابل، غزنی، هرات و...؛ (بینش و دیگران، همان: ۱۳۶-۱۴۵ و دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ذیل نام هر حزب و سازمان) در این دوره، ایدئولوژی و عمل احزاب، ماهیت مبارزاتی صرف داشته و برداشتن یا حداقل کاستن سایه استبداد، مقصد مشترک و غرض غایی آن‌ها بوده است.

۲) دوره‌ی پس از کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ش، یا دهه انقلاب با روی‌کرد مبارزاتی - سیاسی و ضد استعماری: جریان‌ها و احزاب این دوره که آمار حیرت‌انگیز دارند، علاوه بر صبغه و وجهه مبارزاتی که علیه تهاجم و اشغال داشتند، معطوف به امر سیاست نیز گشته و اگر «قدرت» را جوهر سیاست بدانیم، احزاب این دوره، ضمن پیش‌برد جهاد در برابر استعمار کمونیستی، اما کارکرد نظری و عملی منفی را در قلمرو داخلی بروز داده و بر سر کسب قدرت‌های محلی و دور اصطلاح سرخ «سیطره» با هم نیز جنگیدند؛ غرض مبارزه نیز از مرحله نخست آن در مقابل کودتای ۱۳۵۷، اوج گرفته و از کاستن سایه استبداد به براندازی و داعیه دست‌یابی به حکومت، ارتقا یافت. مستند این مدعا را می‌توان هم در پلان‌ها، شعارها و مبارزات پی‌گیر مجاهدین علیه دولت کمونیستی و هم در جنگ‌های خونین داخلی یافت که براندازی حکومت در سطح ملی و گسترش قدرت و قلمرو احزاب در منازعات خون‌بار محلی، به‌ویژه از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ مثبتات این ادعایند.

۳) دوره‌ی منازعات قبیله‌ای در دهه ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ با روی‌کرد قومی - سیاسی و ضد انحصار: با فراغت از جهاد اما همبستگی ملی، طعمه‌ی منازعات قومی گردید. «تمامیت‌خواهی قومی» مفهوم جذاب برای سران احزاب جهادی گردیده و به جنگ‌های خونین بر سر انحصار قدرت، منجر شد. جنگ‌های قومی، برای کل ملت افغانستان، یک نفع و هزاران زیان را به بار آورد؛ نفع آن، کاهش تعداد احزاب درون قومی و ادغام آن‌ها در حزب بزرگ‌تر برای تقویت جبهه جنگ‌های قومی بود و زیان آن بی‌شمار فاجعه‌هایی که ناامنی و بی‌آسایشی آمیخته با

هزاران رنج و اندوه را نصیب اقوام افغانستان نمود. احزاب هزاره نیز به اقتضای شرایط و الزامات آن دوره، کم کم با سرخوردگی از درگیری‌های داخلی، تحت فشار افکار عمومی و فراهم شدن زمینه‌های داخلی و بیرونی اتحاد و تهاجم دشمنان مشترک، لزوم وحدت را در دفاع از خویش احساس نموده و در حزب وحدت اسلامی، به هم رسیدند، حزبی که متناسب با شرایط رقت‌بار آن دوره، برای تثبیت هویت هزاره‌ها و دخیل نمودن این قوم بزرگ کشور در تصمیمات، تعیینات و تقسیمات با تمام توان، استقامت و ایثار نمود. احزاب جهادی سرگرم منازعات خونین بودند که «طالبان» این تحریک معجون از عصیت قومی و مذهبی، چهره‌ای دیگری از جنگ را وارد رزمگاه افغانستان نمود. تصفیه نژادی و مذهبی آن هم در حد مبالغه‌آمیز آن، سرلوحه کشتار و قساوت آنان گردید. تفسیر طالبانی از حکومت، گفتمان سیاسی سنی - پشتونی بود که بدون کوچک‌ترین تساهل و انعطافی، هر غیرپشتون و هر غیر سنی را بر نمی‌تابید. «مطروdit مشترک»، حلقه اتصال احزاب غیرپشتون بود که جبهه متحد شمال را به مقاومت علیه تیره رادیکال طالبانی برانگیخت (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۱۸۷، ۲۰۸ و ۳۰۷ و احمد رشید، ۱۳۷۹: ۸۸ - ۱۱۰) تا با تبری مصلحت‌جویانه از گذشته نکبت‌بار جنگ‌های قومی، بر سر دفاع از خود اتحاد کنند و حزب شیعی و قومی وحدت اسلامی نیز دو شادوش احزاب دیگر، علیه تصفیه قومی مذهبی، ایستادگی را از کوهپایه‌های بامیان تا دشت‌های سبز شمال پا به پای سایر اقوام مورد عصیت، تعقیب نمود.

۴) دوره پسا طالبان و یا پس از بیانیه «بن» (۱۳۸۰ شمسی) به بعد، با روی کرد سیاسی - مشارکتی و ضد استکبار: تحول سیاسی ناشی از شکست طالبان و دخالت معیارهای جهانی در سیاست افغانستان، «احزاب» نیز در تعریف افغانی خود، متحول شدند. کم کم به ماهیت دموکراتیک خود بازگشته و از تنظیم‌های مجهز جنگی و جهادی فاصله گرفتند. در این دوره هرچند از پشتوانه‌های احساسی - مردمی احزاب به لحاظ خاصیت دوران صلح و ماهیت سازمان‌های جهادی کاسته شد اما شروع آن‌ها در فصل سیاسی افغانستان، آن انتظارات دموکراتیک از حزب را نیز برآورده نکرد. لذا این دوره را باید دوره زوال کاریزماتیک و عملی احزاب دانست. که «حزب وحدت» نیز از این ضابطه، مستثنا نبوده و با تحول آن از روی کرد مبارزاتی - سیاسی به سیاسی صرف، دچار تنزل و فروکاست منزلت اجتماعی گردید.

۳- هزاره‌ها و چهار دوره‌ی تاریخی حزب وحدت

«حزب وحدت اسلامی» با درک دو دوره: الف) دوره منازعات قبیله‌ای با روی کرد قومی - سیاسی و بر ضد انحصار ب) دوره‌ی پسا طالبان با روی کرد سیاسی - مشارکتی بر ضد استکبار قومی، خود نیز چهار مرحله و دوره تاریخی را پیموده است:

۱) دوره حلول (۱۳۶۸ - ۱۳۷۱): این دوره، آغاز گاه حزب بوده و از لحاظ ساختاری و ترکیبی، حالت سیال و متغیر داشته است، تمام توان کادر و سران حزب در این دوره، صرف تثبیت و رشد کمی و کیفی حزب گردیده است. چنین تشکیلاتی و عملیاتی و فراهم نمودن زیر ساخت‌های سیاسی و اقتصادی در این دوره را می‌توان مقدمه‌ای بر موفقیت‌های دوره‌ی تکامل و بلوغ، تلقی نمود. ۱) تحکیم اتحاد و جلب اعتماد عمومی از طریق فعالیت‌های هم‌گرایانه سیاسی، فرهنگی و تبلیغاتی ۲) ساماندهی و فعال نمودن بخش رزمی - دفاعی حزب متشکل از ۱۷ فرقه نظامی در سطح ولایات کشور ۳) تثبیت جایگاه سیاسی و کسب اعتبار ملی با مشارکت در اجلاس‌ها و رخدادهای ملی و بین‌المللی ۴) ایجاد و معرفی مرکزیت تصمیمات سیاسی - نظامی متعلق به قوم «هزاره» ۵) افتتاح دفاتر حزب در خارج از کشور و فعالیت‌های فرهنگی - تبلیغی و تبیین احوال و تحولات سیاسی و ارائه طرح‌ها و نظرات حزب در سطح جهان ۶) راه اندازی گفتگوهای بین‌الاقوامی جهت مدیریت تحولات پسا کمونیستی با اعزام هیئت‌های عالی رتبه به جبل‌السراج، پنجشیر و شمال کشور برای مذاکره با «احمدشاه مسعود» و جمعیت اسلامی تاجیکان به سرپرستی وکیل اکبر خان نرگس پنجاب و محمد اکبری و امضای معاهده‌ی تشکیل دولت فراگیر ملی؛ مذاکره با «جنرال دوستم» و بزرگان قوم ازبک و ایفای نقش حزب وحدت در تأسیس جنبش ملی اسلامی ازبک‌ها ۷) مشارکت در ایجاد شورای نظامی موسوم به «شورای نظامی چاریکار» مرکب از سه ملیت هزاره، تاجیک و ازبک با دو هدف: اسقاط رژیم کمونیستی و جلوگیری از مصادره جهاد به نفع قوم حاکم در جریان کودتای «شهنواز تنی» ۸) توسعه قلمرو و پایگاه‌های نظامی و سیاسی حزب از بامیان و مناطق مرکزی تا صفحات شمال و غرب کابل (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۱: ۱۹۱-۲۰۰)

۲) دوره تکامل (۱۳۷۱ - ۱۳۷۳): چنان‌چه سید عسکر موسوی، نگاشته است: «الف) همبستگی هزاره‌های شهری و روستایی ب) خروج هزاره از انزوای سیاسی ج) برخورداری جامعه هزاره از سه عامل: شرایط مناسب اجتماعی، رهبری مستحکم و سازمان سیاسی» (موسوی،

همان: ۲۴۹) موجب تحول شگرف و سریع در رشد سیاسی - اجتماعی هزاره‌ها گردید. چنین موجباتی همگی حاصل اتحاد موفق هزاره‌ها در ساختار سیاسی - نظامی حزب وحدت و هم‌افزایی‌های پیش‌گامان مبارزه و به‌ویژه تدبیر و درایت دبیر شهید این حزب استاد شهید مزاری بود. هرچند انکار و نادیده انگاری موجودیت قوم هزاره در طرح حکومت موقت مجاهدان، ارائه شده توسط «رسول سیاف» در پیشاور (همان: ۲۵۶) ناعاقلانه و غیرانسانی و غیرقابل قبول بود اما سه شاخصه رهبری قومی، مذهبی و سیاسی (همان: ۲۵۵) موجب مقبولیت و سپس موفقیت شهید مزاری در ساماندهی و انسجام بی‌سابقه‌ی قوم هزاره با غلبه بر نفاق‌های حزبی و رهبری خردمندانه‌ی او در مناقشات و منازعات نظامی و سیاسی با انحصارگران و انکار کنندگان قومیت و هویت هزاره گردید. به رغم چالش‌های طاقت فرسا و کمرشکن ناشی از مثلث: یک) فشارهای نظامی بیرونی از جانب دولت ربانی، اتحاد سیاف و شورای نظام احمدشاه مسعود و در پایان نیز تهاجم طالبان (دو) توطئه‌ها، دشمنی‌ها و خیانت‌های درونی افراد و احزاب شیعی نظیر حرکت اسلامی به رهبری آصف محسنی و جناح متعلق به محمد اکبری (سه) محاصره نظامی و اقتصادی و کمبود امکانات دفاعی و حیاتی حزب و مردم هزاره، اما مقاومت دلیرانه هزاره‌ها (ثور ۱۳۷۱ - حوت ۱۳۷۳ ش) تحت درایت و تدبیر شهید مزاری چونان پاد زهری در برابر تمام این ناروایی‌ها و نامردی‌ها، نه فقط هویت سیاسی و قومی «هزاره» را معرفی نموده و اثبات نمود که منطق و راهبردهای سیاسی و نظامی آن، مایه‌ی کسب اعتبار ملی و بین‌المللی و افتخارات بزرگ قومی با دستاوردهای بسیار ارزنده اجتماعی، فرهنگی، نظامی و سیاسی شد. مواجهه هزاره‌ها با انحصار و انکار دولت مجاهدین، به رغم تمام هزینه‌های خونین آن یک موفقیت بی‌بدیل و سرنوشت‌ساز بود. جنایات تمامیت‌خواهانه دولت «ربانی و کارزار نظامی مسعود» و شورای نظام و ازجمله خلق فاجعه «افشار»، موجب نزدیکی و اتفاق حزب وحدت با دو حزب قومی دیگر در قالب تشکیل «شورای عالی هماهنگی» مرکب از چهار حزب: حزب وحدت، حزب اسلامی، جنبش ملی - اسلامی و جبهه نجات ملی مجددی در برابر دولت جنایت‌کار گردید. (موسوی، همان: ۲۵۹) کارنامه‌ی حزب وحدت تا این‌جاى ماجرا، کاملاً معقول، مثبت و مفید برای هزاره‌ها بود. ظهور طالبان در ۱۳۷۲ از قندهار و رسیدن آنان در دلو ۱۳۷۳ به دروازه‌های کابل، نیز موجب غفلت حزب وحدت از رویارویی با دولت نگشته و مبارزه هزاره‌ها علیه انحصار چنان به پیش رفته بود که حزب وحدت، حتی حاضر

شده بود در این رویارویی خصمانه، یکبار با حزب اسلامی پشتون، ائتلاف نماید (بینش و دیگران، همان: ۲۸۹) و باری دیگر طالبان را بر دولت ربانی ترجیح داده و سلاح خود را به طالبان واگذار کند تا خود را از صحنه بیرون کشیده و طالبان را با دولت، رو به رو کند (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۱۸۲) شاید ساده انگاشتن طالبان و فروکاستن آنان در حد یک حزب پشتونی و نه امارت و حکومت طالبانی، با هدف تمرکز بر جنگ با دولت بود که حزب وحدت به سازش و مصالحه با طالبان روی آورد. آثار چنین ائتلاف و مصالحه، برای حزب وحدت ناگوار بود زیرا حزب اسلامی در رویارویی با طالبان صداقت نشان نداده و نقش جاده باز کن طالبان را چه در ائتلاف با حزب وحدت و چه در اتحاد با دولت ربانی، ایفا کرد؛ از اعتماد هم پیمانان خود سوء استفاده نموده و جبهه‌ها را به طالبان هم‌تبار خود هم در غرب کابل در ۱۳۷۳ زمان ائتلاف با حزب وحدت و هم در شرق کابل در ۱۳۷۵ دوره اتحاد با «احمدشاه مسعود» واگذار نموده و آنان را ناچار به شکست در برابر طالبان نموده و زمینه پیشروی طالبان را در کابل فراهم کرد (بینش و دیگران، همان: ۲۸۹ و اندیشمند، همان: ۲۰۰). طالبان نیز بر پیمان سازش با حزب وحدت وفادار نماند و حزب وحدت در مضیقه بی‌سلاحی و بی‌دفاعی قرار گرفت و مقابله آن دسته از فرماندهانی که از تسلیم سلاح، ابا ورزیده و هم‌چنان در برابر طالبان، می‌رمزیدند را بر سوء نیت حزب وحدت حمل نموده و فشار را بر آن افزایش داد (اندیشمند، همان: ۱۸۷)؛ این مصالحه، نه تنها موجب تقویت حزب نشد که به روایت تاریخ، سبب خلع سلاح و از دست دادن توان مقاومت و در نتیجه منجر به شکست حزب در درگیری‌های دوسویه علیه دولت و طالبان گردیده و زمینه‌ساز شهادت رهبر و فرماندهان برجسته‌ی حزب گردید (موسوی، همان: ۲۶۰ و بینش و دیگران، همان: ۲۹۰). هرچند برخی چنین مصالحه‌ی خطرناک و ضرر بار با طالبان را، اقدام و یا خیانت افراد خود سر و منسوب به حزب وحدت و نه استراتژی مورد قبول و اتفاق هیئت تصمیم‌گیری حزب عنوان می‌کنند (جمعی از نویسندگان، همان: ۲۰۳) اما نفس وجود چنین افرادی خود معضل و ضعفی در حزب به شمار می‌آید و تاوان این تصمیم یا خودسری، برای مردم هزاره جبران ناپذیر بود.

۳) دوره تحول (۱۳۷۴-۱۳۷۸): با شهادت استاد شهید عبدالعلی مزاری در حوت ۱۳۷۳ ش، و سقوط کابل به دست طالبان، پایان حضور نظامی و سیاسی هزاره‌ها در کابل رقم خورد. (موسوی، همان: ۲۶۰) سه سال حضور دشوار اما مقتدر هزاره‌ها در کابل، تجربه استقامت را به

این قوم یاد داده بود تا این بار به رهبری استاد محمد کریم خلیلی در میزان ۱۳۷۴ ش، دوباره پس از «بابه» قامت در کنار «بابا» راست نماید. بازسازی سازمانی و نظامی یک حزب شکست خورده و باز تنظیم و تجهیز آن حتماً دشوارتر از روزهای تأسیس این حزب مهم بود، زیرا مهم ترین عنصر در راه افتادن حزب وحدت، انگیزه نیرومند مبتنی بر همبستگی و معطوف به مقاومت بود که اینک هم محوریت رهبری حزب با شهادت رهبر و سران آن از میان رفته بود و هم انرژی های استقامت این مردم زیر فشار انواع ظلم و خیانت، لگدمال و افسرده شده بود، اینک باز تولید مقاومت آن هم با حدود سی تا چهل نفر نیروی نظامی بی روحیه و بدون امکانات (جمعی از نویسندگان، همان: ۲۰۷- به نقل از سید اعلارحمی) در برابر دولت مجهز و نیروهای هم پیمان هزارگی آن همانند نیروهای حزب محمد اکبری، حرکت سید انوری و سید مصطفی کاظمی (همان: ۲۱۰) معجزه ی خون مزاری و حاصل تکاپوهای استوار خلیلی و همزمان او در آغاز دوباره ی یک جریان بود که بامیان و نواحی اطراف آن در تصرف حزب وحدت درآمد و موجی از امید، غرور و نشاط در دل های میلیون ها هزاره بار دیگر ایجاد شد. این دوره را به دو جهت، دوره ی تحول باید نام نهاد: نخست آن که حزب وحدت به رغم خاطرات ناخوشایند از فجایع تحمیلی توسط شورای نظار و لشکر تا جیک تبار مسعود در کابل و نیز در بامیان، اما اینک متأثر از شرایط وخیم جنگی و در اثر عناد و به غاوت طالبان، به درک دقیق و عمیق تر از استراتژی امارت گستر طالبان دست یافته و با تحول در موضع سیاسی، دوباره از تمایلات پشتون گرایانه فاصله گرفته و ائتلاف و اتحاد با تاجیک های رانده شده را علیه دشمن مشترک پذیرفته و به بازسازی رابطه هزاره ها با تاجیکان پرداخت. دوم آن که به رغم ضعف های ساختاری حزب هم چون؛ تمرکز قدرت در ریاست شورای مرکزی، نبود تشکیلات تخصصی و فقدان نیروهای متخصص، ناهماهنگی ها و برخی خودسری ها اما تحول توسعه ای حزب، چنان وسیع بود که حزب وحدت، در این دوره، به یک دولت خود مختار قومی بیش تر شباهت داشت تا یک حزب معمول قومی. این مدعا به مفهوم اثبات کاستی حزب در دوره کابل نیست بلکه اثبات اثر بخشی حزب وحدت و نتیجه و حاصل سیاست ورزی های آن در دو دوره تکامل و تحول است. حزب وحدت در این دوره، به رغم مصروفیت همیشگی به جنگ با دولت و خائنان داخلی در سال ۱۳۷۴ و به مقاومت در برابر طالبان در جبهات شیخ علی، دره میدان، شیر و صفحات شمال در سال های متوالی اما با راه اندازی کمیته های ده گانه که هر یک

چونان وزارت مستقل در بخش‌های گوناگون اندیشه، پلان و عمل می‌کردند و برنامه‌های رفع محرومیت را روی دست گرفته و با اعمار چندین میدان هوایی در «بامیان»، «شیرتو» و «یکه اولنگ»، خریداری دو هواپیمای باری و مسافربری، نیز چهار فروند هلی کوپتر رزمی، سی عدد تانک غول پیکر جنگی، چاپ پول، احداث شهر جدید بامیان، تأسیس دانشگاه، حوزه علمیه، کتابخانه در مرکز حزب و بازگشایی مکاتب، ترمیم و اعمار جاده‌های مواصلاتی و احداث مساجد و برگزاری نماز جمعه و مناسبات مذهبی و ملی و راه اندازی نشریات و... و ایجاد ادارات حکومتی و نظام قضایی مستقل و محاکم قضایی (جمعی از نویسندگان، همان: ۲۱۱-۲۲۳) گام‌های مهم در راستای رشد، پیشرفت، خود کفایی و تولید اقتدار قومی برداشت به گونه‌ای که یک قطب مهم قدرت سیاسی و نظامی در معادلات پیچیده افغانستان گردیده و به قامت و قواری یک دولت خود مختار و مقتدر قومی در مرکز و قلب هزارستان ظاهر شد. ضمن آن که اقداماتی را نیز برای تصحیح ساختارهای نظامی و سیاسی و اصلاح خودسری‌ها روی دست گرفته بود. پرونده‌ی پر شکوه این دوره اما با گسترش حاکمیت و قلمرو طالبان و شکست‌های پیاپی جبهه متحد، از دست رفتن حدود دوهزار نیروی جنگی جان برکف حزب در جنگ‌های مزار و شمال کشور (خلیلی: ۱۷ / ۸ / ۱۳۹۷) و در نتیجه، محاصره و ضعف رزمی و تجهیزاتی، ضعف روحیه رزمی، و احتمال معامله در جبهه «آق رباط» (جمعی از نویسندگان، همان: ۲۳۲) و سپس شکست نظامی حزب وحدت، در بامیان بسته شد. با سقوط بامیان به دست طالبان در ۲۳ سنبله ۱۳۷۷ ش، مرکزیت سیار حزب و سران فراری آن دیگر نتوانستند، شکوه حدود چهارساله بامیان را در مرکزیت دیگری احیا نمایند تا آنکه در قالب ناهمگون جبهه متحد باقی مانده و در فصل نوین سیاسی، با خلع لباس نظامی وارد فضای سیاسی کشور شد.

۴) دوره افول (۱۳۸۰ به بعد): حادثه تروریستی تخریب برج‌های دو قلوی تجارت جهانی در نیویورک (یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ / بیستم سنبله ۱۳۸۰) و ائتلاف آمریکا با جبهه متحد شمال (۱۳۷۶ - ۱۳۸۰) برای شکست طالبان، زمینه سرآشویی و سقوط امارت طالبان را فراهم نمود. چندین سال مقاومت سرافرازانه‌ی حزب وحدت تحت رهبری محمد کریم خلیلی (۱۳۷۴ - ۱۳۸۰) در مقابل طالبان، چه به صورت مستقل و چه در قالب «شورای عالی دفاع از افغانستان» (پاییز ۱۳۷۵ - تابستان ۱۳۷۶) تحت فرماندهی «عبدالرشید دوستم» (پهلوان، ۱۳۷۷: ۳۰۵) و یا در ساختار نا متجانس «جبهه متحد» به فرماندهی «احمدشاه مسعود» (تابستان ۱۳۷۶ - ۱۳۸۰)، این

حزب را وجهه جذاب قومی داده و عیار محبوبیت آن را بالا برده بود. تشکیل دولت موقت به ریاست «حامد کرزی» بعد از توافق کنفرانس «بُن»، تجربه‌ی پس از سقوط دولت کمونیستی در سال ۱۳۷۱ را که «مسعود و ربانی» جهاد مردمی را به نفع دولت انحصارگرایی خود مصادره نمود، در ذهن‌ها تازه کرد. حزب وحدت در اجلاس تاریخی «بُن» شرکت نموده و رهبری حزب، محمد کریم خلیلی با استفاده از فرصت سقوط امارت قومی - مذهبی طالبان، برای جلوگیری از تکرار انحصارخواهی‌های قومی اطراف مفاهیم و مشارکت و سهم‌گیری فعال در تحولات سیاسی افغانستان، مانند سایر اعضای جبهه متحد و احزاب مخالف طالبان، حمایت خود را با صدور بیانیه‌ای از ریاست «حامد کرزی» در دوره انتقالی اعلام کرد (هفته‌نامه مشارکت ملی، ۱۳۸۱: ش ۴۲). رحل اقامت حزب وحدت پس از شکست طالبان به کابل در ۱۳۸۰ و آغاز صفحه‌ی صرفاً سیاسی حزب، هرچند با برآوردن خواسته‌ها و موقع برداشت حاصلات سال‌ها مبارزه و مقاومت عدالت‌طلبانه مردم هزاره مقارن شد اما شروع از هم‌گسیختگی حزب واز هم‌گسستگی و بی‌تدبیری سران آن بود که افول مقبولیت این حزب در میان پشته‌های مردمی نیز از آن زمان آغاز گردید. گسست‌ها در سطح سران حزب که منجر به انشعاب حزب وحدت به پاره‌های جداگانه تحت رهبری «محمد محقق» مسئول سابق صفحات شمال حزب و «قربان‌علی عرفانی» معاون سابق دبیر حزب شد؛ فاصله‌ی مواضع محمد محقق با محمد کریم خلیلی به سرحدی رسید که به رغم حکومتی شدن خلیلی، اما محقق به‌عنوان اپوزیسیون دولت، وزارت پلان و برنامه ریزی را ترک گفته و در انتخابات ۱۳۸۴ در رقابت با «حامد کرزی» و تیم خلیلی او، به‌صورت مستقل خود را کاندیدا نموده و واجد حدود دوازده درصدی کل آراء و نفر سوم انتخابات آن سال و نیز نفر نخست انتخابات پارلمانی در کابل شد (بینش و دیگران، همان: ۳۳۸). محبوبیت محقق، علامت آشکار از تنزل موقعیت سیاسی خلیلی هم بود و اما به مرور زمان، ظهور احزاب متعدد سیاسی دیگر، بازهم از قله‌ی مقبولیت حزب وحدت تراشیده و جایگاه آن را در نظرسنجی اجتماعی فروکاست. تولد احزاب رقیب سیاسی در کنار حزب وحدت، یادآور تعدد بی‌رویه‌ی احزاب جهادی در دهه‌ی ۱۳۶۰ش، بود و چنان‌چه آن تعدد فاجعه بار، ضمن شکستن همبستگی قومی مردم، موجب خون‌ریزی‌های ننگین دهه‌ی شصت گردید، تکرار احزاب سیاسی در دهه دموکراسی نیز موجب گسست پیوند قومی گشته و شکاف‌های فکری و سیاسی را باری دیگر دامن زده و بزرگ کرد و چند دستگی را در میان

هزاره‌ها موجب گردید، شأن قومی و اجتماعی «حزب وحدت اسلامی» چنان در این کشاکش دموکراتیک، تنزل یافته است که از تنها حزب موفق و بی‌بدیل هزاره‌ها در دو دوره رهبری شهید مزاری در کابل و رهبری محمد کریم خلیلی در بامیان، فقط نام آن باقی مانده و از کیفیت مردمی و اجتماعی خود تخلیه شده است. (۱) کاهش آشکار آرای نامزدان مورد حمایت حزب وحدت در مقایسه با سایر نامزدان در انتخابات شورای ملی و ریاست جمهوری در میان هزاره‌ها (۲) شکوه‌ها و نافرمانی‌های مدنی هزاره‌ها از پیشنهادات و سیاست‌گذاری‌های حزب (۳) اقبال بیش‌تر به شخصیت‌ها، احزاب و جنبش‌های رقیب (۴) ناکامی در بسیج مردم و (۵) عدم دستیابی به اهداف سیاسی - ملی، معیارهای واضح و نشانه‌های آشکار این افولند. البته که این نگاشته، حزب وحدت را به افول مقاصد و یا عدم کارآیی‌های جاری سیاسی متهم نمی‌کند چه بسا به رغم پی‌گیری آرمان‌های نخستین حزب و کسب موفقیت‌های سیاسی و حزبی اما به صورت غیرقابل انکار و تردید می‌توان ادعا نمود که اقبال هزاره‌ها به حزب وحدت در دوره پسا طالبان، طبق دوره بندی چهارگانه احزاب افغانستان و در چهارمین مرحله تاریخی سرگذشت این حزب و به تعبیری در عهد سیاسی خود، به شدت پایین آمده و منزلت حزب بی‌هیچ تردیدی و ناشی از هر عاملی، در نظرگاه اجتماعی فروکاسته شده است که عوامل و دلایل آن را در ادامه این مقال، بر می‌رسیم.

۴- عوامل افول منزلت اجتماعی حزب وحدت

برای یافتن عوامل افول، باید شرایط و عوامل دخیل در محبوبیت حزب وحدت در دوره‌های تکامل و تحول و به تعبیری عصر فراز و یکتازی آن را دریافته و با الهام از آن عوامل، موانع امروزی محبوبیت اجتماعی‌اش را کشف و فهم کنیم. حزب را طبق آن‌چه در پیش، اشاره رفت اگر از سه لایه‌ی ساختار، کارکرد و هدف، مرکب و متشکل بدانیم، فراز و فرود حزب وحدت را نیز بایست ناظر به همین سه لایه، تحلیل کنیم؛ ضمن آن‌که عوامل محیطی و پیرامونی را نیز به عنوان زمینه‌های اثرگذار در تعیین جایگاه حزب وحدت نباید از نظر دور داشت.

۱-۴ عوامل درونی

الف) در ساحه‌ی ساختار

ساختار حزب وحدت در دوره‌ی فراز و محبوبیت آن، ساختاری هرچند متمرکز اما فراگیر هزارگی داشت و تمام هزاره‌ها از نقاط و سمت‌های مختلف و تقسیم بندی‌های جغرافیایی گوناگون، در آن حضور داشتند. در نخستین کنگره حزب وحدت در سال ۱۳۷۰ در بامیان، «شهید عبدالعلی مزاری» از طریق مکانیزم دموکراتیک به‌عنوان رئیس شورای مرکزی و دبیر حزب برگزیده شد. شرایط دشوار روزهای جنگ در کابل نیز مانع برگزاری انتخابات برای تعیین رهبری حزب نگردید و باری دیگر استاد مزاری در جریان انتخابات پرچالش، به‌عنوان دبیر و رهبر حزب وحدت، انتخاب شد. ساز و کار تعیینات در اساسنامه‌ی حزب وحدت، مصوب ماه میزان سال ۱۳۷۰ نیز چنان مترقی و دموکراتیک بود که هیچ ملاکی جز صلاحیت‌های علمی، اخلاقی و دینی در آن لحاظ نشده بود. تمهید شرایطی نظیر: «عادل، متقی، نداشتن سوء سابقه، عالم به زمان و آگاه به مسایل اجتماعی و سیاسی، از نظر مدارج علمی نیز اعضای روحانی حد اقل گذراندن دوسال دروس خارج فقه و اصول و اعضای غیر روحانی، حداقل داشتن فوق لیسانس در علوم انسانی، داشتن سابقه مبارزاتی، سابقه روشن در طول انقلاب، شجاع و قاطع، مدیر و مدبر و منضبط و مخالفت با استبداد و...» (اساسنامه حزب وحدت اسلامی افغانستان) نشان‌گر مشی و اهتمام حزب به ایجاد یک ترکیب صالح و لایق بود. در تعیینات حزب وحدت که چونان دولت خود مختار محلی، واجد تمام قوا و ارگان‌های تقنینی، قضایی، نظامی و اجرایی بود، احراز و اعمال این شرایط در تعیینات مسئولان رده بالای حزب در هر دو دوره فراز، اعم از دوره رهبری شهید مزاری در کابل و دوره رهبری محمد کریم خلیلی در بامیان لازم بوده و در صورت امکان مراعات می‌شد؛ حضور سیدابوالحسن فاضل، محمد اکبری، سید مصطفی کاظمی، صادق مدبر، سجادی، سیدحسین انوری، افکاری، احسانی یکه اولنگی، صابری لعلی، هدایتی از فراه، رضایی از هرات، خدري از نیمروز، قربان‌علی ارزگانی از هلمند، عزیزاده مالستانی از مالستان، مبلغ و مقصودی از ناهور، عباس جعفری از قندهار، هاشمی لولنجی، فیاض و زاهدی و بسیاری از سران احزاب دهه شصتی در کادر حزب وحدت و در کنار شهید مزاری، محمد کریم خلیلی، شهید ابوذر، محمد محقق، عرفانی، شفق و سید حکیمی و دیگران، مستندی مبسوط از فراگیر بودن این حزب و رعایت

اصول شایستگی است. با پدیدار شدن دوره نوین و از هم گسیستگی حزب و ریزش‌های عصر افول، نه فقط مخالفان سنتی حزب که اعضای شورای مرکزی، شورای نظارت و بسیاری از فرماندهان نظامی و سران حزب نیز از کادر و کابینه‌ی آن منفک شدند. در عصری که باید مجرای تعیینات حزبی، دموکراتیک‌تر می‌شد، اما سیستم ارباب رعیتی مبتنی بر معاملات مقطعی میان رهبر و نخبگان سیاسی، اساس تعیینات گردیده و حزب از شمایل یک حزب سیاسی و ضابطه‌مند، بیرون آمده و هم‌چون؛ نهاد و شرکت شخصی، چنان وابسته به رهبر گردیده که جذب و طرد اعضای حزب، فقط یک ضابطه دارد و آن، انقیاد به فرمان رهبر حزب است.

(ب) در ساحه‌ی کارکرد

انفصالی که میان ساحه نظری از ساحه عملی در حوزه کارکرد حزب رخ داده است، حزب وحدت را دچار ناکارآمدی نموده است. (۱) عدم ارائه برنامه مدون وایدئولوژی خاص، (۲) عدم توان بسیج مردم و فقدان شأن نمایندگی از مطالبات آنان، (۳) عدم توان ترغیب به مشارکت سیاسی و نداشتن راهبرد معقول و قانون‌مند برای جذب نیرو، ساحات عملی کارکرد را متأثر نموده و اینک با ظهور احزاب و واحدهای کوچک سیاسی و صداهای فزاینده‌ی رقیب، حزب وحدت نه (۱) توان تجميع منافع قومی را دارد (۲) نه قدرت ادغام جامعه در نظام سیاسی را دارا است. (۳) نه به لحاظ مکانیزم‌های حاکم بر حزب شخصی، بر جذب و بسیج رأی دهندگان و ارتقای سویی‌ی مشروعیت و کارآمدی خود و نظام مورد حمایت خود، قادر است. (۴) آموزش‌های سیاسی حزب هم به صورت تیمی و جناحی بوده و بیش از آن که معطوف به کسب قدرت ملی باشد، صرف رقابت‌های درون قومی می‌شود. (۵) در کنار انفصال المبار ساحه نظری از ساحه عملی کارکرد، ویژگی‌های شخصیتی شخص نخست حزب هم‌چون؛ محافظه کاری، نداشتن خلاقیت و ابتکار، مقام و مسندخواهی شخصی، عدم توجه به کادرسازی و به روز نکردن سیاست و ساختار حزب و... موجب ناکارآمدی و افول این حزب سیاسی گردیده است. به خلاف دوران فراز که کارکردهای مدیریتی و سیاستی حزب، دلسوزانه، پدران و معطوف به مسایل کلان قومی - ملی بود و ضمن آموزش‌های سیاسی فرا جناحی، توان‌های لازم برای جذب، بسیج و مشارکت سیاسی و نظامی مردم را نیز دارا بود.

ج) در ساحه‌ی هدف

بر قراری عدالت، ایجاد نظام عادلانه، رسمیت مذهب، مشارکت در تصمیمات سیاسی کشور از اهداف اعلا و دفاع و حفاظت از حیثیت، هویت، مکتب، موقعیت و موجودیت شیعیان و هزاره‌ها، دستورالعمل غیرقابل معامله‌ی حزب وحدت بود. اما عمل کرد حزب وحدت در دوره‌ی افول، نشان گر آنند که این حزب از ایده‌آل‌های سیاسی قومی - ملی، فعلاً یا صرف نظر نموده و یا کم‌تر بدان‌ها اهتمام دارد و انرژی سیاسی آن، مصروف کسب قدرت جناحی و تیمی برای هم حزبی‌های آن می‌شود. پیشه ساختن چنین دکترینی از هر حزبی، طبیعی است اما چنین روی‌کردی برای حزبی به قامت بلند و سابقه مردمی و اجتماعی حزب وحدت، از آن جهت مصیبت بار است که این حزب در عصر رهبر شهید خویش خواستار مشارکت در تصمیمات سیاسی افغانستان بود «... سوم این که شیعه در تصمیمات سیاسی کشور شریک باشد» (رهبر شهید، ۱۳۷۴: ۷۵) و نه مشارکت حزبی، جناحی و سمبلیک در کابینه و دستگاه حاکمیت کشور. انحصارخواهی حزبی، خود معضل داخلی امروز هزاره‌ها گردیده است که هر حزبی با غفلت از سیاست‌های کلان کشوری، فقط در صدد تأمین منافع محدود خود در ترکیب کابینه و غلبه بر رقبای قومی است. فروکاستن اهداف قومی - ملی به اهداف داخلی - قومی، آفت فاجعه‌بار برای تمام احزاب مهم افغانستان به ویژه حزب وحدت بود که هم انسجام قومی، به پای آن قربانی شد و هم یک قوم از دستیابی به آرمان‌های ملی از مجرای سالم و مدنی احزاب باز ماند.

۲-۴ عوامل پیرامونی

ناکارآمدی و کاهش مقبولیت حزب وحدت، فقط متأثر از عوامل داخلی حزب نبوده بلکه زمینه‌های بیرونی و پیرامونی نیز دارد.

الف) پیش آمدن شرایط سیاسی

دوام حیات برای حزبی که صبغه نظامی داشته و سیاست‌های خود را از طریق منطق ایستادگی و مقاومت نظامی - دفاعی تثبیت می‌کرد، در عصر سیاسی، بدون به روز کردن ساختار، ساز و کار و محتوای آن دشوار است. بنابراین، برخی از ناکار آئی‌های حزب وحدت به خصوص در حوزه کار کرد عملی و ناتوانی در بسیج و تهییج مردم و اندوختن محبوبیت

قومی، ناشی از شرایط سیاسی کشور و عدم تناسب حزب با الزامات عصر آرام اما پرتلاطم سیاست است.

ب) چشم پوشی از حالت مبارزاتی و پیشه ساختن منش سیاسی صرف

احزاب مبارزاتی، قطعاً به لحاظ جانفشانی‌های دوره مقاومت، از توجه و پشتوانه‌ی مردم طرفدار خود، برخوردار می‌شوند. اما با فروکش کردن جنگ و شروع رقابت‌های سیاسی و انتقال از راهبرد جنگی به نقش سیاسی، از عیار محبوبیت آن‌ها کاسته شده و مورد کم‌توجهی و چه بسا نقد و نقض مردم می‌شوند. حزب وحدت نیز با پیش آمد عرصه سیاسی، محبوبیت‌های دوران مقاومت را از دست داده و چونان حزبی در کنار سایر احزاب، انگاشته می‌شود.

ج) واگذاری نقش‌های خدماتی به دولت

میزان بالای محبوبیت حزب وحدت ناشی از دفاع مبارزان آن از مردم و نیز خدمات رسانی‌های گوناگون نظامی، اداری، اقتصادی، علمی، فرهنگی و... بود اما با ظهور دولت مرکزی، این نقش‌های محبوبیت‌ساز که در قالب کمیته‌ها، ستادها، نهادها و ارگان‌های وابسته به حزب، به دولت منتقل شده و لذا عوامل سازنده‌ی محبوبیت از دسترس و توان حزب خارج شده و موجب کاهش نقش حزب در جامعه و به تبع آن سبب کاهش محبوبیت آن می‌گردد.

د) ظهور احزاب و جریان‌های رقیب

جهش توده‌ای به سیاست هم علامت رشد بوده و هم مشکل آفرین است. تعدد بی‌رویه احزاب، موجب از هم گسستن هم‌بستگی گشته و رویارویی‌ها را تشدید می‌کند. رقابت سیاسی به‌ویژه در جوامعی که زیر ساخت‌های دموکراتیک و فرهنگی سیاست فراهم نیست، آمیخته با طرد و تخریب بوده و گوی سبقت در مسابقه‌ی تخریب نیز در تصرف دسته‌ها و جریان‌هایی است که سابقه‌ی کم‌تر کاری دارند و مطابق ضرب‌المثل مشهور «سفره‌ی کشیده را هزار عیب و سفره‌ی ناکشیده ویا تازه پهن شده، بی‌عیب است» احزاب با سابقه، بیش‌تر در معرض نقد، نقض، تخریب و طرد واقع می‌شوند. در بوق و کرنا‌ی تبلیغاتی این فضا اگر حقایق تاریخی بدون تأمل و تحقیق، فهم شوند، زوال محبوبیت اشخاص و افول مقبولیت احزاب کهن و جریان‌های با سابقه و دست‌دراندرکار، بالاترین احتمال است. چهار پاره‌ی حزب وحدت در کنار پاره‌های احزاب حرکت، اقتدار ملی، انسجام، ملت و... و جنبش‌های تبسم، روشنایی و...

همگی در تضعیف حزب وحدت و کوتاه نمودن اعتماد مردمی از آن و پخش محبوبیت حزب در اعداد رو به فزاینده‌ی جریان‌های سیاسی، هر کدام متناسب با تأثیر اجتماعی خود نقش داشته و دارند.

ه) فاصله از متن مردم

هرگاه رابطه حزب با مردم، مشروط به صبغه‌های جناحی و حزبی گردد و دسترسی به کادر و کارهای حزب، منوط به طی تشریفات و مقدمات تعریف شده‌ی حزبی شود، خود به خود پایگاه و پشتوانه مردمی آن، رو به تنزل خواهد رفت. شفافیت، سادگی، صداقت و مردمی بودن رهبران به ارتفاع میزان محبوبیت هر نهادی اثرگذار است اما اشرافیت، فاصله تشریفاتی از مردم، دیوار کشی‌های حزبی و جناحی، موجب تعمیق شکاف‌ها و فروکش نمودن محبوبیت می‌شود. به خصوص در شرایط افغانستان که کانون‌های قدرت و ثروت هم‌نشینند و فاصله طبقاتی میان متن و صدر مردم، به وضوح زیاد است، رهبران ثروتمند و صدر نشین ضمن فاصله از مشکلات مردم از متن و نوع حیات آنان نیز به دورند، تأثیر این عامل بر تنقیص محبوبیت حزب تشدید می‌شود.

و) خالی شدن حزب از شخصیت‌های آرمانی

تا قبل از دوره‌ی افول، ترکیب اعضا و مسئولان عالی حزب، اغلب از زبندگان اجتماعی جامعه شیعه و هزاره بود، نخبگانی که واجد جایگاه کاریزماتیک در محل و منطقه خود بودند و این خود به محبوبیت و مقبولیت حزب منجر شده بود اما با ارتحال یا خانه نشین شدن شخصیت‌های محبوب و دارای منزلت اجتماعی و ورود افراد کم‌سابقه و کم‌تر شناخته شده به حزب، روز به روز به کاهش محبوبیت حزب وحدت منجر شده و از عمق و وسعت پایگاه مردمی آن کاسته شد. شخصیت‌هایی هم‌چون؛ استاد شفق بهسودی، استاد سید حکیمی، مصطفی اعتمادی، واعظی، علیزاده مالستانی و بسیاری از اعضای شوراهای نظارت و مرکزی و یا مسئولان رده بالای حزب، مثال‌هایی از این فاصله‌ی زوال‌آور برای حزب است.

حال با تأمل بر واقعیت تلخ افول، اگر حزب وحدت در تقایب بازیابی جایگاه و نقش گذشته و یا حداقل در صدد جلوگیری از غروب و در رصد رفعت موقعیت اجتماعی خویش است باید موانع این اعتلا که همان عوامل افول است را مد نظر قرار داده و با بازتعریف از هدف، کارکرد و تغییر در ساختار خود متناسب با شرایط و الزامات امروزی در صدد رفع و یا

کاستن از شدت درجه‌ی عوامل افول برآمده و به اقتضای بایسته‌های دموکراتیک، از یک شرکت شخصی شده خود را متمایز نموده و مطابق معیارهای سالم و در حد و شأن یک حزب فعال و اثرگذار سیاسی بازسازی نماید.

جمع بندی و نتیجه گیری

حزب وحدت اسلامی افغانستان که به خواست مردم و اقتضای شرایط و خیم اجتماعی و سرخوردگی احزاب جهادی از جنگ‌های خانمان سوز داخلی، در ختم جنگ‌های فاجعه‌بار حزبی و آغاز منازعات قبیله‌ی از ۱۳۶۸ ش، پا گرفت، با ساختن ساختار مستحکم، منضبط و هدفمند، دوره‌ی اسفبار تمامیت‌خواهی دولت مجاهدان را که بر انکار موجودیت هزاره‌ها طرّاحی شده بود، به رغم هزینه‌های خونین و فاجعه‌بار، با موفقیت و سرافرازی تحت رهبری «استاد شهید عبدالعلی مزاری» پشت سر گذاشت و پیامدهای ارزشمند هویتی، سیاسی، نظامی و اجتماعی را در سویی ملی و شناسائی و اعتبار بین‌المللی را در سطح جهانی، نصیب قوم هزاره نمود. تجدید حیات سیاسی حزب وحدت در ۱۳۷۴ ش، و پس از شهادت شهید مزاری و ایجاد تحوّل در مواضع سیاسی، باری دیگر موجب نمایش قامت استوار هزاره‌ها علیه تهاجم و حشانه‌ی طالبان و استکبار قومی آنان شد. سال‌ها مقاومت دلیرانه‌ی حزب وحدت در دفاع از مردم، هم عیار مقبولیت و محبوبیت او را به عنوان تنها پناه گاه مطمئن سیاسی و نظامی مردم، بالا برد و هم تحوّل در توسعه کیفی و کمی حزب، جایگاه و شأن ملی و بین‌المللی آن را در حدّ دولت خود مختار محلی و انمود کرد. اما شروع فصل نوین سیاسی پس از سقوط امارت طالبان و رحل اقامت حزب وحدت به کابل در ۱۳۸۰ ش، آغاز افول اجتماعی آن را رقم زد. با مقایسه دو دوره‌ی فراز و فرود حزب وحدت، عوامل افول آن را می‌توان در دو دسته عوامل درونی یا محاطی و پیرامونی یا محیطی گروه بندی نمود که در حوزه درونی عوامل افول، نقص کیفی و تنزّل یافته‌ی حزب در سه سطح ساختار، کارکرد و هدف و در حوزه پیرامونی عوامل افول نیز تغییر شرایط، انتقال به نقش سیاسی، واگذاری نقش‌های خدماتی به دولت، فاصله از متن مردم و ظهور احزاب و جریان‌های رقیب، فاصله گرفتن و با تعویض نسل افراد و اعضای اثرگذار حزب، موجب تنزّل موقعیت اجتماعی و زوال منزلت مردمی آن شده است. با تأمل بر این واقعیت تلخ، اگر حزب وحدت در تقلّای بازبایی جایگاه و نقش گذشته و یا لا اقل در صدد رفعت موقعیت اجتماعی خویش است باید موانع عروج که همان عوامل افول آن

است را مدّ نظر قرار داده و با باز تعریف از هدف، کارکرد و تغییر در ساختار خود متناسب با شرایط و الزامات امروزی و رفع ویا کاستن از شدّت درجه‌ی عوامل افول، باید خود را بازسازی نماید.

منابع

۱. اساسنامه حزب وحدت اسلامی افغانستان: پایگاه اینترنتی سرور دانش: SARVAR DANESH.AF
۲. اندیشمند، محمد اکرم (۱۳۸۴) سال‌های مقاومت و تجاوز، کابل، میوند.
۳. ینش و دیگران (۱۳۹۰) شیعیان افغانستان، تهران، موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۴. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۷) افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران، نشر قطره.
۵. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۱) سیاست و حکومت در بامیان، کابل، مرکز فرهنگی و اجتماعی سلام.
۶. خلیلی، محمد کریم (۱۳۹۷/۸/۱۷). قم به نقل از صفحه شریف عظیمی: [FACEBOOK/M.SHARIFAZIMI](https://www.facebook.com/m.sharifazimi)
۷. دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۷۱) شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، فرانشر.
۸. رشید، احمد (۱۳۷۹) طالبان؛ اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه امان الله شقایب وصادق باقری، تهران، دانش هستی.
۹. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۰) بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
۱۰. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴) احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید)، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۱۱. مشارکت ملی (۱۳۸۱) (هفته‌نامه‌ی وابسته به حزب وحدت اسلامی افغانستان)، شماره ۸۱.
۱۲. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹) هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شقایب، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرخ.
۱۳. نوذری، حسین‌علی (۱۳۷۹) «کارکردهای احزاب سیاسی» نشریه: بازتاب اندیشه، شماره ۲-۱، فروردین و اردیبهشت.

آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی افغانستان از دیدگاه شهید مزاری^(ده)

■ خادم‌حسین احمدی*

◀ چکیده

براساس دیدگاه‌های شهید مزاری، جنبش عدالت‌خواهی افغانستان با چه آسیب‌هایی روبرو بوده است؟ نگاه توصیفی و تحلیلی به مجموعه سخنان، موضع‌گیری‌ها و سیره سیاسی و اجتماعی شهید مزاری نشان می‌دهد که حداقل ده آسیب اساسی ممکن است جنبش عدالت‌خواهی افغانستان را تهدید کند. «مبهم بودن هدف، شعارزدگی و نداشتن برنامه»، «نداشتن عزم، اراده و تعهد لازم»، «بی‌تفاوتی و عدم حساسیت نسبت به اهداف»، «بی‌مبالاتی و سوء استفاده از ارزش‌های دینی»، «فریب خوردن از شعارها و توطئه‌ها»، «روحیه تسلیم‌پذیری، خودباختگی و معامله‌گری»، «نفاق و خیانت درونی»، «گم کردن هدف و درگیر شدن به مسائل حاشیه‌ای»، «استفاده نکردن از تمامی ظرفیت‌ها و ابزارها» و بالاخره «تقدم منافع فردی بر منافع جمعی»، آسیب‌های هستند که از کلمات و سخنان شهید مزاری استخراج شده است.

کلیدواژه‌ها: شهید مزاری، عدالت‌خواهی، مقاومت غرب کابل، جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی.

مقدمه

جنبش عدالت‌خواهی افغانستان که با مقاومت غرب کابل به رهبری شهید استاد مزاری^(ده) در دهه‌ی ۷۰ خورشیدی به صورت عینی ظهور یافت و سپس در قالب جنبش روشنائی در دهه‌ی ۹۰ خورشیدی تداوم یافت، به عنوان یک جریان ناتمام عدالت‌خواهی در کشور افغانستان همواره مطرح بوده و دگرگونی‌ها و تحولات زیادی را به خودش دیده است. بخصوص مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل به رهبری مدبرانه‌ی رهبر شهید، استاد عبدالعلی مزاری^(ده) تأثیرگذاری‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زیادی را بر جامعه افغانستان گذاشت

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی (گرایش روابط بین‌الملل).



و امروزه نیز بخش مهمی از فضای سیاسی و اجتماعی کشور متأثر از آن بوده و به تعبیر رئیس جمهور اشرف غنی، مقاومت رهبر شهید در غرب کابل، مسیر تاریخ سیاسی کشور را تغییر داد. جنبش عدالت‌خواهی همانند هر پدیده‌ای اجتماعی، ممکن است آسیب‌هایی آن را تهدید کند که هر کدام باعث ناتمام ماندن مبارزات عدالت‌خواهان گردیده و آنان را از رسیدن به اهداف و تحقق برنامه‌های عدالت‌خواهی‌شان باز دارند. در این نوشتار، تلاش شده است که این آسیب‌ها را براساس دیدگاه‌ها و نظریات رهبر جنبش عدالت‌خواهی، رهبر شهید استاد مزاری (ره) کسی که در متن و نقطه‌ی کانونی تحولات جریان عدالت‌خواهی در حساس‌ترین برهه آن قرار داشته است، بررسی نماییم.

۱- مبهم بودن هدف، شعار زدگی و نداشتن برنامه

عدالت‌طلبی بدون توجه به مصادیق آن، مفهومی بسیار کلی و مبهم است؛ هرکسی با هر انگیزه‌ای می‌تواند ادعای عدالت‌خواهی کند، حتی شخص ظالم و مستبد و ستمگر نیز خود را جوینده و مجری عدالت می‌داند. پیروان جنبش عدالت‌خواهی نیز اگر با هدف روشن و با مصادیق مشخص آن، پی‌گیر عدالت نباشند، خود گرفتار شعارهای کلی، موهوم و مبهم خواهند گردید. شعارزدگی و ابهام هدف، از بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی به شمار می‌رود.

جنبش عدالت‌خواهی مقاومت غرب کابل، تحت رهبری شهید مزاری با درک این امر مهم، اهداف مشخصی را تعقیب می‌نمود. در گفتار و رفتار شهید مزاری موضوعاتی چون «هویت‌خواهی مجموعه‌های محروم»، «حق‌طلبی اقوام مورد ستم» و «شکستن انحصارگرایی قومی و مذهبی» به عنوان اصلی‌ترین اهداف و روشن‌ترین مصادیق عدالت‌خواهی، خودنمایی می‌کند: «ما عاشق قیافه هیچ کسی نیستیم، حقوق ملت خود را می‌خواهیم؛ هرکس که این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم ... حقوق ملت خود را خواهیم و عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم و انحصار طلبی را نفی می‌کنیم.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۷۸) وی در جایی دیگر، «هویت طلبی» را برای هزاره‌ها، یکی از اهداف اصلی مقاومت غرب کابل می‌داند: «تقاضای ما این است که در این شرایط حساس، همبستگی و وحدت بیشتری داشته باشید تا از ثمرات خونی که در این راه داده‌ایم، بهره‌برداری کنیم و از این اسارت و از این ذلت بیرون بیاییم، هویت واقعی خود را به دست بیاوریم. اگر در اینجا به دست آوریم، در

همه نقاط جهان سرافراز هستیم.» (همان: ۳۴) و «این مسأله که ما طی سه صد سال محکوم بودیم، در تاریخ افغانستان محو شده بودیم و کسی ما را با هویت هزاره قبول نداشت و هزاره گفتن و هزاره بودن در این مملکت به زعم بعضی ها ننگ بود، امروز الحمد لله از بین رفته است.» (همان: ۲۵) طرح تشکیل نظام سیاسی با ساختار عادلانه در افغانستان که تمام اقوام کشور به صورت عادلانه و فراگیر در آن مشارکت داشته باشند، یکی از اهداف اصلی و اساسی مقاومت غرب کابل بود که به منظور شکستن انحصارگرایی سیاسی، در سخنان شهید مزاری به خوبی بیان شده است: «حزب وحدت اسلامی ... خواهان حقوق اجتماعی و سیاسی برای همه‌ی مردم افغانستان است که یک حکومتی تشکیل شود که اراده همه‌ی مردم افغانستان در آن حکومت دخیل باشد و حقوق همه در نظر گرفته شود... این خواست مردم ما است.» (مزاری، ۱۳۸۸: ۲۶۶-۲۶۷) در جایی دیگر، اهداف سیاسی و حقوقی جنبش عدالت‌خواهی غرب کابل را به صورت عینی‌تر و مشخص‌تر از قبل بیان می‌کند: «سه چیز در این مملکت می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما، دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند. سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» (همان: ۱۰۰) هم‌چنین، ایشان در مصاحبه با هفته‌نامه کابل، از این هدف به عنوان بزرگ‌ترین آرزویش یاد می‌کند: «بزرگ‌ترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه‌ی ملیت‌ها طبق اسلام به آن‌ها اعاده شود و ما برای این خواست مبارزه می‌کنیم و آن را دنبال می‌کنیم و اگر موفق شویم، خوش وقت هستیم.» (همان: ۲۴۵)

طرح این اهداف مشخص در سخنان رهبر شهید، اهمیت و جایگاه ترسیم اهداف روشن و دوری از شعارزدگی و کلی‌گویی برای جنبش عدالت‌خواهی را به خوبی روشن می‌کند. این امر، مفهوم کلی «عدالت‌خواهی» را برای جبهه مقاومت عدالت‌خواهانه‌ی غرب کابل، از حالت شعارزدگی و ابهام درآورد و چشم‌انداز روشن، پیش‌روی مبارزان عدالت‌خواه قرار داد که دستاوردهایی نسبتاً خوبی را برای مردم عدالت‌خواه کشور به بار آورد و تا امروز، همین اهداف ترسیم شده، به عنوان چراغ راه عدالت‌خواهان کشور نور افشانی می‌کند.

علاوه براین، نداشتن برنامه و طرح مناسب برای مبارزات عدالت‌خواهانه، در کنار مبهم بودن هدف، بزرگ‌ترین آسیب برای جنبش به شمار می‌آید. نبود طرح و برنامه مناسب مبارزاتی باعث سردرگمی رهروان و به هدر رفتن توان عدالت‌خواهان خواهد شد. در نگاه شهید مزاری و مقاومت غرب کابل، به این مهم توجه شده و برای رسیدن به اهداف

عدالت‌خواهانه‌شان، طرح فدرالی کردن سیستم سیاسی کشور، سرشماری نفوس، رسمیت یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی، مشارکت هزاره‌ها در تصمیم‌گیری قدرت سیاسی، تقسیمات عادلانه اداری و... همه نمونه‌هایی از داشتن طرح و برنامه‌های روشن و مشخص مقاومت غرب کابل بود که تا امروز چراغ راه و برنامه کاری عدالت‌خواهان به شمار می‌آید.

۲- نداشتن عزم، اراده و تعهد لازم

بدون تردید، مهم‌ترین عنصر موفقیت و دستیابی به اهداف در یک جنبش عدالت‌خواهی، عزم، اراده، پابندی و تعهد به آرمان‌های ترسیم شده است. در برابر آن، نداشتن اراده و عزم راسخ و تعهد لازم از سوی عدالت‌خواهان، بزرگترین آسیب برای مبارزه عدالت‌خواهانه است که عدالت‌خواهی را تنها در حد شعار و تبلیغات صرف، به صورت بسیار مقطعی و فرصت‌طلبانه باقی می‌گذارد. عدالت‌خواهی، سراسر مبارزه است و خطر کردن، به خصوص در کشوری مثل افغانستان که عدالت‌خواهان مستقیماً با نظام سیاسی ظالمانه، آن‌هم با وحشی‌ترین شکل آن، روبه‌رو است. در چنین وضعیتی که مبارزه کردن برای عدالت، چشم‌پوشی از منافع شخصی، مواجه با خطرها و از جان گذاشتن‌های زیادی را در پی دارد، تا عزم و اراده‌ی پولادین و تعهد محکم نباشد، عدالت‌خواهی و رسیدن به اهداف عدالت‌خواهانه، شعار بیش نبوده و ره به جایی نخواهد برد؛ زیرا در هنگامه‌های خطر کردن، پای بسیاری‌ها به لرزه خواهد افتاد.

رهبر شهید، استاد مزاری با درک چنین واقعیتی بود که خطاب به مردم عدالت‌خواه می‌گفت: «من معتقدم که این مسأله (پی‌گیری حقوق پایمال شده)، نهفته است به تصمیم شما و اراده شما و ایستادگی شما و حساس بودن برای اینکه در سرنوشت‌تان حساس بودید.» (همان: ۲۱۲) در جایی دیگر، به نتایج و دستاوردهای عزم، تصمیم و اراده‌ی محکم مردم در جهاد افغانستان اشاره می‌کند که این تصمیم و اراده محکم، علی‌رغم نبود امکانات، باز هم دستاورد بسیار مهم و بزرگ داشته است: «مردم ما با دست خالی، با داس، قیچی و بیل توانستند که مناطق شان را ظرف سه ماه آزاد بکنند، این مسلم بود که اراده شما بود و تصمیم شما بود.» (همان: ۲۱۴) و هم‌چنین از مقاومت در راه هدف جنبش مقاومت غرب کابل می‌گوید: «باید این مردم محروم حق زندگی کردن، حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند و خواهند داشت. روی این مسأله می‌ایستیم و پافشاری می‌کنیم.» (همان: ۲۱) در جایی دیگر، عزم، اراده و تعهد محکم و پولادین خود را به صراحت تمام‌تر بیان می‌کند: «این افتخار را دارم و تعهد گذاشته‌ام

از مردم خود دفاع کنم، این تعهد را به شما سپرده‌ام که تا آن روزی که زنده‌ام، از شما دفاع کنم. من تعهد کرده‌ام که از مردم خود دفاع کنم و حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم، حالا اگر کسی، یا کسانی بیاید و تبلیغ کند، مرا جنگ طلب بگویند هیچ باکی ندارم! من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من دادید. ما این تعهد را به شما سپرده‌ایم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند، دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم... من این افتخار را دارم و با این افتخار خود به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم.» (همان: ۶۲ و ۶۳)

رهبر شهید علاوه بر نتایج ظاهری عزم و پابندی به آرمان‌ها و اهداف عدالت‌خواهانه، بر آثار و برکات معنوی و امدادهای الهی اشاره می‌کند و با استناد به آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم؛ خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که سرنوشت‌شان را خودشان تغییر بدهد»، می‌گوید: «این آیه مصداق اکملش، تفسیر صحیحش در زندگانی مردم ما تفسیر شده است، شما مختصر در تاریخ تان وقتی که فکر بکنید، می‌بینید که دوران مختلف زندگانی را طی کرده‌اید و دو سال و هشت ماه هم ثابت کردید در این جا [کابل] که وقتی مصمم بودید، از حیثیت تان دفاع بکنید خدا یاری کرده و شما توانستید تمام زورگویان را سر جای شان بنشانید و بعد از جنایات، بعد از جنگ‌های بسیار خطرناک، آمدند معذرت خواستند که اشتباه کردیم.» (همان: ۲۱۱-۲۱۲)

مزاری در عمل نیز چنین اراده و عزم راسخ و تعهد خود را به خوبی ثابت کرد و توانست جبهه مقاومت غرب کابل را تا آخرین لحظات حیات خود، محکم و استوار در مسیر اهداف عدالت‌خواهانه‌اش نگهدارد و خود در راه همین اهداف، با تعهد پولادینش، عروج خونین داشت. در واقع، مزاری با گفتار و کردار خود به عدالت‌خواهان فهماند که جنبش عدالت‌خواهی کشور بدون عزم، اراده و تعهد محکم و صرفاً شعار دادن، ره به جایی نخواهد برد و نبود اراده پولادین و تعهد محکم بزرگ‌ترین آسیب برای یک جنبش عدالت‌خواهی خواهد بود.

۳- بی تفاوتی و عدم حساسیت نسبت به اهداف

یکی از محورهایی که شهید مزاری بسیار روی آن تأکید داشته و به گونه‌ای نگرانی نسبت به آن را می‌توان در سخنان ایشان دید، بی تفاوتی و عدم حساسیت مردم عدالت‌خواه نسبت به اهداف و مبارزات عدالت‌خواهانه است: «شما باید این را در خاطر داشته باشید که در تاریخ بعد از محرومیت‌های زیاد، بعد از رنج‌های زیاد، یک بار شانس برای مردم داده می‌شود که سرنوشت خود را خودشان تعیین بکنند؛ این شانس الآن برای شما داده شده است. شما مردمی که در اینجا تحقیر می‌شدید، توهین می‌شدید مسخره می‌شدید و برای شما داستان درست کرده بودند.» (همان: ۲۱۴) در جایی دیگر می‌گوید: «مردمی که در سرنوشتش حساس نباشد، حزبی که موضع سیاسی نداشته باشد، این دیگر حزب سیاسی نیست؛ این مرده است.» (همان: ۱۵۳)

در نگاه مزاری، بی تفاوتی، غفلت و عدم حساسیت جامعه عدالت‌خواه، آسیب‌های زیادی را به مبارزه و فداکاری‌های عدالت‌خواهان خواهد زد: «اگر بی تفاوت باشیم و اتحاد خود را حفظ نکنیم، می‌توانند ما را ۳۰۰ سال دیگر باز حذف کنند، آن وقت برای جوالی‌گری باشیم.» (همان: ۲۱) و «تأکید می‌کنم که توجه داشته باشید، غفلت نکنید، خدای ناکرده به سرنوشت گذشته دچار نشوید. خدا را باید شکر نمائیم و قدر این پیروزی را بدانیم. نشود خدای نخواست که این عزت و این سرافرازی در اثر غفلت، به ذلت و زبونی و بدبختی تبدیل گردد. لذا هوشیار باشید.» (همان: ۲۳) «اگر لحظه‌ای غفلت کنیم، باز سه صد سال به اسارت و نابودی قرار می‌گیریم.» (همان: ۲۰)

به خوبی روشن است که در نگاه شهید مزاری، بی تفاوتی و عدم حساسیت نسبت به اهداف عدالت‌خواهانه از بزرگترین آسیب جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان به شمار می‌آید که پیامدهایی ناگوار و وحشتناکی را در پی خواهد داشت.

۴- بی‌مبالاتی و سوء استفاده ارزش‌های دینی

در نگاه شهید مزاری، عدالت‌خواهی بدون توجه به ارزش‌های دینی و اعتقادی و بی‌مبالاتی در برابر آموزه‌های دینی، یکی از آسیب‌های مهم برای جنبش عدالت‌خواهی افغانستان به شمار می‌آید. توجه به خدا و قدرت بی‌انتهای او، مغرور نشدن از پیروزی‌های خود در برابر قدرت خداوند و پرهیز از بی‌مبالاتی نسبت به ارزش‌های دینی و معنوی، همواره در گفتار و رفتار

رهبر شهید تأکید و رعایت می‌شد و عدالت‌خواهان را مرتب به آن گوشزد می‌کرد: «توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه قوی است. هیچ کس در مقابل قدرت او، قدرت نیست.» (همان: ۲۲۰)

ایشان در سخنرانی‌اش در ماه مبارک رمضان، ضمن بررسی تحولات جبهه عدالت‌خواهی غرب کابل، توجه مردم را به قدرت بی‌کران الهی و استمداد از ذات لایزال خداوند جلب نموده و می‌گوید: «ماه رمضان است ... ماه خداست، ماه رحمت است و ماهی است که همه بندگانش را خدا به مهمانی دعوت کرده و ماه اجابت دعاست، ما از شما تقاضا می‌کنم که در مسجدها، شب‌ها جمع شوید، احیاء بدارید و دعا بکنید که خدا شما را یاری بکند و ذلت گذشته سر شما تکرار نشود.» (همان: ۲۲۳) هم‌چنین در جایی دیگر، مطالبه‌ی جنبش عدالت‌خواهی غرب کابل را یک حق الهی دانسته و عدالت‌خواهان را در مسیر پی‌گیری این حق، از غرور بی‌جا، غفلت و بی‌توجهی به لطف و رحمت خداوند بر حذر داشته و می‌گوید: «حق شما، حق سیاسی شما، این یک حق الهی است که برای شما داده‌اند. شما اگر از جمعی در مملکتی حق تان را می‌خواهید، این حق تان، حق مسلم تان است و خداوند حمایت تان می‌کند و هیچ وقت قدرت لایزال الهی را فراموش نکنید. غرور برای تان دست ندهد که خداوند تبارک و تعالی با همه لطفش، با همه رحمتش، غرور بی‌جا را برای بندگانش قبول ندارد.» (همان: ۱۱۴)

رهبر شهید در جایی دیگر، پیروان جبهه مقاومت عدالت‌خواهی را به پیروی کردن و تمسک جستن به گفتار و سیره امامان معصوم^(ع) توجه داده و می‌گوید: «اما در آینده اگر شما دست مخالفین را در بین تان راه ندهید و وحدت تان را حفظ کنید و به حرف این و آن گوش نکنید و پیرو علی و امام حسین باشید که می‌گوید: حیات عقیده و جهاد است، هیچ کس شما را شکست داده نمی‌تواند.» (مزاری، ۱۳۸۸: ۱۰۴) هم‌چنین، ایشان چشم‌انداز روشن پیروی از ارزش‌های دینی و سیره معصومان^(ع) را برای مبارزان راه عدالت‌خواهی بیان می‌کند: «ما مفتخریم از این که پیرو کسی هستیم که می‌گوید: «مرگ در زیر لحاف ذلت است» و این افتخار برای ما بس است، یا پیرو پسر عزیزش، امام حسین هستیم که می‌گوید: «حیات عقیده است و جهاد» و حیات انسانی را برای این می‌داند که باید آدم عقیده داشته باشد و در راه آن عقیده جهاد کند. آن عقیده چیست؟ ولایت علی است که شما دارید و در راه این عقیده جهاد

کردید. اگر ما پیروی علی را داشته باشیم و پیروی امام حسین را داشته باشیم، معتقدیم که مسلماً پیروزی و جاودانه خواهیم ماند.» (همان: ۸۱-۸۲)

شهید مزاری در جایی دیگر به گوشه‌ای از نتایج توجه و عدم توجه به ارزش‌های دینی و الطاف الهی اشاره نموده و می‌گوید: «[در جنگ دهم‌زنگ و پیروزی مقاومت غرب کابل] یک چیزی را که آقای مسعود اشتباه کرده بود و بررسی نکرده بود، آن قدرت خدا بود! ما در این جنگ، بعد از آن دل‌شکستگی مردم ما (به خاطر فاجعه افشار)، لطف الهی را با چشم سر دیدیم. و این را آقای مسعود محاسبه نکرده بود. و به شما مردم هم می‌گویم که این پیروزی از لطف خدا بود و از دعاها و تکبیرهای شما که من در صحبت قبلی به شما گفتم؛ درست است که مسأله افشار بسیار غمگین است در مسجد پل سوخته یک تعداد از برادران بود صحبت کردم. و هیچ‌وقت فراموش هم نمی‌کنم. هیچ‌وقت دلم نبود که بعد از آن فاجعه صحبت کنم؛ ولی آنجا برای شما گفتم که یک مقدار این مسأله و این شکست از بی‌بندوباری بود، و باید هیچ‌وقت خدا را و قدرت خدا را فراموش نکنیم. هر سلاح و نیرویی در مقابل قدرت خدا هیچ است.... به شما مردم هم می‌گویم آن وقت شما پیروزی، سر دشمن موفق هستید که در راه خدا حرکت کنید. حق شما، حق سیاسی شما، این یک حق الهی است که برای شما داده اند. شما اگر از جمعی در مملکتی حق‌تان را می‌خواهید، این حق‌تان است. حق مسلم‌تان است و خداوند حمایت‌تان می‌کند و هیچ وقت قدرت لایزال الهی را فراموش نکنید. غرور برای‌تان دست ندهد که خداوند تبارک و تعالی با همه لطفش، با همه رحمتش، غرور بیجا را برای بندگانش قبول ندارد. این جاست که شما وقتی (در جنگ دهم‌زنگ) در مسجد جمع می‌شدید، ختم می‌گرفتیم، دعا می‌کردید ما مطمئن بودیم برای این که پیروزی از شما است!» (همان: ۱۲۷)

شهید مزاری^(ره) در کنار این که نسبت به ارزش‌ها تقید و توجه داشت و بی‌مبالاتی نسبت به آن را برنمی‌تابید، نسبت به سوء استفاده از ارزش‌های دینی نیز حساس بود و سوء استفاده‌کنندگان از دین و ارزش‌های دینی را مورد نکوهش قرار می‌داد. ایشان نسبت به فتوای دینی که ربانی علیه جنبش ملی اسلامی داده بود، این گونه موضع گرفتند: «ربانی آمده در اینجا علیه جنبش فتوا داده! اولاً، ربانی اهل فتوا دادن نیست، اسلام را به مسخره گرفته. بعد، سمت شمال کیست؟ جنبش از کجی تشکیل شده. بر علاوه، این منطقه یک مردمیست ازبک و ترکمن که جهادی و غیر جهادیش عالم و غیر عالمش در جنبش آمده، کل احزاب جهادی

در سمت شمال عضو جنبش است، خود جمعیت عضو جنبش است، مگر می شود به نام جنبش کسی بیاید فتوا بدهد علیه اش ما بی تفاوت باشیم اینجا حق داریم که از خودمان دفاع بکنیم حزب وحدت معاون جنبش است در سمت شمال. این چه فتوای مسخره ایست که ربانی می دهد علیه ملت! ده برابر ربانی جنبش در سمت شمال عالم دارد. این فتوا نه از نگاه شرعی درست است، از نگاه سیاسی درست است، نه از نگاه ملی درست است.» (همان: ۱۵۳-۱۵۴)

ایشان در جایی دیگر، ضمن اشاره به فتوای شیخ آصف محسنی مبنی بر محارب بودن مقاومت عدالت خواهانه غرب کابل، این فتوا را از روی بی معیاری، بی قانونی و لجام گسیختگی حاکم بر کشور می داند که در آن فتوا دادن یک چیز معمولی و رایج شده است، نسبت به سوء استفاده محسنی از ارزش های دینی و اسلامی در راستای منافع قومی، می گوید: «اول که انقلاب شروع شد و حرکت اسلامی به وجود آمد، (خود برادران قندهار این مسأله را بمن گفتند و اکنون به عنوان یک امانت برای شما بازگو می کنم تا در تاریخ شما ثبت باشد)، از هزاره های قندهار رفته بودند پیش آقای محسنی که خوب، حالا جنگ شده، تکلیف ما چیست؟ آیا ما از آنجا بیرون شویم یا بمانیم؟ ایشان شش قسم آیه و روایت برای شان می خواند که دفاع واجب است. اگر شما از آنجا بیرون بیایید عنعنات مذهبی از بین می رود، رسومات دینی از بین می رود، باید مقاومت کنید. اما از قومای آقای محسنی که هزاره نبوده، پیش ایشان می رود، ایشان می گویند که من برایت کمک می کنم، از قندهار بیرون بیا، آنجا جنگ است، اولاد و زندگی تو تلف می شود!!» (همان: ۱۸۲-۱۸۳)

۵- فریب خوردن از شعارها و توطئه ها

یکی از آسیب هایی که جنبش عدالت خواهی را با چالش و خطر مواجه می کند، ساده لوحی، فریب خوردن از شعارها و توطئه های مستبدان و ظالمان و افتادن در دام توطئه های آنها است. آنان با به کار بردن انواع توطئه ها و نیرنگ هایی که در دست می گیرند، ممکن است توده های عدالت خواه را فریب دهند. رهبر شهید، عدالت خواهان را نسبت به توطئه ها و تظاهرهای فریبنده دشمن همواره هشدار داده است: «در ظاهر می گویند هیچ جنگ نداریم با شما، شما رعایت بکنید. شما می دانید که اینها زیاد توطئه کردند و دسیسه زیاد کرده، از این جهت باید مواظب بود.» (همان: ۲۲۲) ایشان به نمونه کلی تری این نوع از شعارهای فریبنده نیز اشاره می کند: «در افغانستان شعار مذهبی است، اما عمل نژادی است.» (همان: ۱۷۶)

در جایی دیگر، شهید مزاری^(۵) عدالت‌خواهان را نسبت به دام‌ها و توطئه‌های دشمنان آگاه می‌کند تا در دام آن نیفتند؛ ایشان در جواب خبرنگاری که از وی درباره اعلامیه‌ای منسوب به حزب اسلامی حکمتیار در کابل پخش شده و در آن مردم خود را تشویق کرده که علیه شیعیان دست به جهاد بزنند، می‌گوید: «این اعلامیه از طرف خاد پخش شده و از طرف حزب اسلامی نیست. چون این‌ها تلاش زیادی می‌کنند و پول‌های زیاد مصرف می‌کنند برای این که رابطه‌ی حزب اسلامی و وحدت اسلامی را به هم بزنند. چون وجودشان بستگی به نفاق جامعه دارد و این‌ها با ایجاد نفاق بین مردم به قدرت رسیدند. ما معتقدیم که این اعلامیه از طرف حزب اسلامی نیست بلکه از طرف خاد که متعلق به شورای نظار است، می‌باشد. و این‌ها پول می‌دهند که افراد حزب اسلامی اختطاف شود و ایجاد درگیری شود و نفاق بین ملیت‌ها ایجاد شود تا خودشان حکومت بکنند و برای بقا و چپاول‌شان، به راحتی ادامه بدهند... فریب توطئه‌ها را نخورید این اولین توطئه نیست، توطئه‌هایی را از قبل انجام داده و این‌هایی که تشنه قدرتند و جز قدرت هیچ چیزی را نمی‌بینند به این توطئه اکتفا نمی‌کنند و مردمی که چهارده سال جهاد کردند و در یک سنگر خون دادند، این توطئه برای آن‌ها کارگر نیست و مردم باید هوشیار و بیدار باشند و توطئه‌های دشمن را با هوشیاری‌شان خنثی بکنند.» (مزاری، ۱۳۸۸: ۲۶۷-۲۶۸)

شهید مزاری با درک این موضوع بود که نسبت به خلع سلاح جبهه مقاومت غرب کابل از سوی اداره ربانی، به عدالت‌خواهان هشدار می‌دهد که: «چطور می‌شود که ما این را اطمینان بکنیم که یک حکومت مرکزی به وجود بیاید، ما خلع سلاح شویم و دوباره این مسأله تکرار نشود و کسانی که در دفعه قبل [کشتار و قتل عام ما را] تجویز کرده بود، امروز هم تجویز نکند.» (همان: ۳۹) لذا، ایشان برای این که جبهه عدالت‌خواهی را از دام توطئه‌ها و شعارهای فریبنده، محفوظ دارد، طرح نظام فدرالی را مطرح می‌کند: «ملیت‌هایی که محروم بوده و تحت فشار بوده اگر قانون فدرالی نیاید هیچ‌گونه تضمین وجود ندارد که در آینده قتل عام نمی‌شوند، در آینده کشته نمی‌شوند و در آینده تحت فشار قرار نمی‌گیرند. تنها اطمینانش اینست که سرنوشتش را خود باید تعیین کند. ما در طول تاریخ سه چهار بار قتل عام عمومی شده‌ایم که در دوران عبدالرحمان شصت و پنج درصد مردم ما از بین رفت ... تنها راه آرامی

در افغانستان و تنها راهی که تجزیه نشود، راهی که ملیت‌ها همبستگی خود را حفظ بکند و تمامیت ارضی افغانستان حفظ شود، ایجاد سیستم فدرالی در افغانستان است.» (همان: ۳۹)

۶- روحیه تسلیم‌پذیری، خودباختگی و معامله‌گری

بدون تردید، عدالت‌طلبی چون در مقابل جریان‌های مستبد، ظالم و بی‌رحم قرار دارند، شجاعت، پایداری و آلوده نشدن به فساد مالی و ثروت‌اندوزی، از شرایط اولیه و اساسی مبارزان راه عدالت است؛ زیرا دشمنان عدالت‌خواهی از هر نیرو و ابزاری برای سرکوب عدالت‌خواهان بهره می‌برند تا آنان را به زانو درآورند؛ از تهدیدات نظامی و امنیتی گرفته، تا معامله‌های پست، مقام و پول. در چنین شرایطی، روحیه تسلیم‌پذیری، خودباختگی و معامله‌گری عدالت‌خواهان از آسیب‌های اساسی و جدی جنبش عدالت‌خواهی به شمار می‌آید. شهید مزاری^(د) در صحبتی با مردم، از تلاش دشمنان جبهه مقاومت غرب کابل در یکی از توطئه‌های‌شان برای ایجاد روحیه تسلیم‌پذیری میان نیروهای عدالت‌خواه پرده برداشته و چنین می‌گوید: «[دشمنان] از هیچ‌گونه امکانی در جهت تخریب و تضعیف حزب وحدت اسلامی چشم‌پوشی نمی‌کردند. نیروهای نظامی حزب را با پول‌های گراف و وعده و وعیدهای چشم‌پرکنی در کنار خود می‌کشیدند و به عناوین گوناگون، روحیه‌ی مذموم تسلیم‌طلبی را در میان مردم گسترش می‌دادند و جداً تلاش داشتند که از هر طریق ممکن برای ایجاد فاصله میان مردم و حزب و نیز ایجاد تفرقه میان مسئولین و قومندانان حزب وحدت، استفاده کنند. (همان: ۳۱۵)

ایشان هم‌چنین به تبلیغات و تلاش‌های دشمنان نسبت به مرعوب ساختن مردم عدالت‌خواه و تسلیم آنان اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که نباید مرعوب آنان شوند: «تبلیغات دشمن باز دوباره اوج گرفته است. باز دوباره همان راهی را در پیش گرفته که [در فاجعه] افشار پیش گرفته بود. باز پول پخش می‌کند. باز به نام قوماندان‌ها پول می‌فرستند، ایادیش تبلیغ می‌کند که به آن هدف شوم‌شان برسد که شما کابل را تخلیه کنید. ... برای شما مردم می‌گویم، یکبار دیگر هم گفتم: کابل خانه شما است، غیر از کابل شما جایی ندارید که بیروید، با تبلیغات دشمن کابل را تخلیه نکنید، این خواست دشمن است... تحت تأثیر تبلیغات دشمن قرار نگیرید.» (همان: ۱۲۸)

ایشان در جایی دیگر، ضمن طرح مسأله خودباوری و خود اتکایی جریان عدالت‌خواهی، به صورت غیر مستقیم مسأله‌ی روحیه خودباختگی را مطرح می‌کند که امری فاجعه‌باری برای جنبش عدالت‌خواهی به شمار می‌آید. خطاب به مردم می‌گوید: «در این جا فکری به وجود آمده که بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، ما در کنار کدامیک باشیم خوب است؟ ... حتی نسبت داده شده این مسأله در بین مردم برای مسئولان حزب وحدت. این باور، باور غلطی است شما را هم اگر کسی می‌آید این جا القا می‌کند این مسأله را، قبول نکنید. این را دوستان شما القا نمی‌کند. [این] برای گمراه کردن و انحراف فکریست. هر مردمی، هر ملتی و هر تنظیم سیاسی باید روی مسأله‌ی خودش و مردمش فکر بکند؛ برای کسی دیگر فکر کردن غلط است. ما با همه تنظیم‌ها سرچنگ نداریم، دوست هستیم، با همه ملت‌ها سر دشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم ... چرا ما این مسأله را نگوئیم که دیگران در کنار ما باشند خوب است، که ما بیایم در بین مردم القاء بکنیم که ما در کنار کی باشیم خوب است. این مسأله فکر انحرافی است [که] هرکس بیاید در این جا بگوید تعدادی از حزب اسلامی دفاع بکند و تعدادی از جمعیت، برای مردم ما فاجعه است. ما این‌ها را به عنوان خائنین ملی می‌شناسیم. مردم ما یک مردم سرافراز است؛ ما با برادری با همه ملیت‌ها می‌خواهیم زندگی بکنیم؛ چه افغان باشد، تاجیک باشد، ازبک باشد، همه برادرند حقوق مساوی می‌خواهیم. چرا ما سر پای خودمان این فکر را نکنیم و روی توان خود ما فکر نکنیم. این فکر، فکر غلطی است و هرکسی القا بکند، نادرست است.» (همان: ۱۵۶)

رهبر شهید در جایی دیگر، به روحیه معامله‌گری به عنوان یک آسیب خطرناک برای جنبش عدالت‌خواهی هشدار داده و هوشیاری مردم را به آنان گوش‌زد کرده و می‌گوید: «تعدادی از مسئولین جهاد رفتند و با برادران تسنن ما نشستند و گفتند: که حق هزاره‌ها را از شما نمی‌خواهیم بیاید با من کنار؛ ولی با حزب وحدت که مسئولش فلائی (مزاری) است و او حق هزاره‌ها را می‌خواهد، هیچ وقت شما جور نمی‌آید. بلی من [مزاری] این افتخار را دارم و با این افتخار خود به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم. ... با این بیداری که به شما می‌بینم، امیدوارم که در آینده هیچ کس نتواند سر شما معامله کند و حق شما را ضایع نماید.» (همان: ۹۲)

۷- نفاق و خیانت درونی

بر هیچ کسی پوشیده نیست که وجود نفاق و خیانت درونی در هر مجموعه‌ای و هر ملت و قومی باعث فُشل شدن نیروها و شکست فاجعه‌بار می‌گردد. تجربه تاریخی ملل و امم مختلف به خوبی این مسأله را نشان داده است. ویرانی و تباهی بسیاری از جوامع ریشه در گسترانده شدن بذر نفاق و خیانت درونی آنها داشته است. شهید مزاری^(ره) یکپارچگی درونی و دوری از نفاق را مهم‌ترین راه تحقق خواسته‌های عدالت‌خواهان می‌داند و خطاب به مردم عدالت‌خواه می‌گوید: «در مقابل همه مردم هزاره یک راه وجود دارد و آن وحدت و یکپارچگی آنهاست. چه آن‌هایی که در اروپا هستند، چه آن‌هایی که در پاکستانند و چه آن‌هایی که در افغانستان اند، باید یکی شوند. یک حقوق بخواهند و یک هدف داشته باشند.» (همان: ۲۸) هم‌چنین بعد از پیروزی مجاهدان و شکست دولت کمونیستی کابل، خطاب به مردم تأکید می‌کند که «توجه داشته باشید، غفلت نکنید، خدای ناکرده به سرنوشت گذشته دچار نشوید. خدا را باید شکر نمائیم و قدر این پیروزی را بدانیم. نشود خدای نخواست که این عزت و این سرافرازی در اثر غفلت، به ذلت و زبونی و بدبختی تبدیل گردد. لذا هوشیار باشید، فقط وحدت و اتحاد تضمین‌کننده این پیروزی است. (همان: ۲۳) و در جایی دیگر نسبت به نفاق درونی جامعه هزاره هشدار می‌دهد: «مواظب باشید که امروز از وحدت شما می‌ترسند... امروز هیچ چیز ندارید غیر از وحدت و همبستگی، این همبستگی را رهبران احزاب بوجود نیاوردند. ... مسأله خطرناکی که در اینجاست و در تاریخ مردم ما هم تکرار شده و باز هم تکرار می‌شود، مسأله نفاق است. دشمن از رویارویی با شما عاجز شده است، دشمن تمام توان خود را برای کوبیدن شما بخرج داد ولی امروز دو تارياست را فعال کرده و پول هنگفتی را در اینجا صرف می‌کند، برای اینکه بین حزب وحدت و حرکت اسلامی نفاق ایجاد کند.» (همان: ۹۶)

ایشان هم‌چنین بر لزوم برخورد با برهم‌زنندگان وحدت و یکپارچگی و نفاق‌افگنان جامعه اشاره کرده و می‌گوید: «امروز هم دشمن که از رویارویی با این مقاومت و شهادت عاجز آمده است و می‌خواهند که از این راه شما را بشکنانند، مواظب باشید، تعهد بسپارید که یکی هستيد هر کس بیاید در بین شما مسأله گروه، قوم، نژاد، تفرقه را تبلیغ بکند، جلوش را بگیرید.» (همان: ۶۹)

رهبر شهید هم‌چنین با درک خطر خیانت درونی برای جبهه مقاومت عدالت‌خواهی افغانستان، ضمن مرور تاریخ شکست‌های جامعه هزاره، به پیامدهای خیانت در میان آنان اشاره کرده و می‌گوید: «تاریخ اثبات کرده است [که در] دوران عبدالرحمن وقتی که مردم ما در مقابل این حکومت ظالم و جائز ایستادند، هفت سال جنگیدند و عبدالرحمن تمام توطئه‌هایی که بلد بود در این دوره علیه مردم ما به کار گرفت؛ لشکر از تمام نقاط افغانستان جمع کرد، از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستاد، شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کرد، فتوا گرفت برای این مسأله که اینها رافضی است و کافرند، کار ساز نشد؛ ولی آمد از میان مردم ما خائن تربیت کرد و وادار کرد که به ملت خیانت کنند؛ این مسأله کارساز شد.» (همان: ۲۱۲) ایشان در ادامه به نتایج این خیانت درونی جامعه اشاره می‌کند که غیر از نابودی ۶۲ درصد از مردم هزاره، چه پیامدهای ناگوار دیگری برای برجامانده‌های آنان داشته است: «وقتی که ۶۲٪ مردم ما نابود شد، از آن تاریخ تا حالا (دهه هفتاد) که بیش از صد سال می‌شود، ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعمد بود براینکه ما را نگذارند به مکتب‌ها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارت‌ها، آنچه که در این جامعه امتیاز بحساب می‌رفت ما محروم بودیم. در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرد ... شما غیر از اینکه جوالی‌کشی بکنید، بار پشت بکنید، در این مملکت دیگر ارزش نداشتید، افغان‌های کوچی در هزاره‌جات میامد، چای و پارچه و اینها را در سر خانه می‌گذاشت و می‌گفت سال دیگر من از این جا پولش را می‌گیرم. این را ما و شما دیدیم و لمس کردیم.» (همان: ۲۱۳)

شهید مزاری^(ره) هم‌چنین در دوران جهاد و نقش خائنین درونی جامعه هزاره نسبت به خلع سلاح هزاره‌های مجاهد اشاره می‌کند که چطور به‌خاطر خوش‌خدمتی به دولت مرکزی کمونیستی پیش‌گام خلع سلاح سازی هزاره‌جات گردیدند: «انقلاب که شروع [شد] ... در ظرف سه ماه تمام مناطق هزاره‌جات آزاد شد؛ چهار تا خائنین که در حزب خلق و پرچم از قبل جذب شده بود، اول منطقه‌ای را که رفتند خلع سلاح کردند و سلاح آوردند، هزاره‌جات بود. در صورتی که هزاره‌جات سلاح نداشت، سلاح مال افغان‌ها و سرحد آزاد بود، سلاحی که در میان مردم ما مجاز بود، موش کش و دان‌پر و چره‌ای بود، دیگر سلاح، مجاز نبود. در

صورتی که وقتی خیل کوچی می آمدند با یازده تیرها [که حتی] در گردن زن های شان آویزان بود در سر مردم ما می آمدند، ولی هیچ کس حاضر نشد در این حکومت مارکسیستی تا افغان ها و کوچی ها را خلع سلاح بکند، ولی خائنین ما پیش گام شدند، رفتند هزاره جات را خلع سلاح کردند، این کار را برای نیکنامی شان، برای خوش خدمتی شان کردند.» (همان: ۲۱۴)

ایشان در ادامه به فاجعه افشار اشاره می کند که چطور خیانت کاران درون جامعه هزاره زمینه ساز خلق آن گردیدند: «ما در این جا برای شما می گوئیم که به زور نمی تواند کسی این کار را بکند، اگر کسی بیاید خیانت بکند، خائن شود از مردم ما، امکان دارد تاریخ تکرار شود، هیچ بحث ندارد. شما می دانید در افشار خیانت شد، ضربه دیدیم، شما می دانید در ۲۳ سنبله توطئه بود، ضربه دیدیم و الا یک وجب سنگر شما را و مردم ما را کسی نمی تواند به زور بگیرد.» (همان: ۲۱۸-۲۱۹) و در جایی دیگر می گوید: «شما باید بدانید که این فاجعه تلخ افشار که بالای شما تحمیل شد و پیش آمد و شما زجرش را کشیدید، خود بخودی نبود؛ یعنی دفعتاً و تصادفی به وجود نیامد، بلکه کسان دیگری بودند که در قضیه از داخل دست داشتند. این در تاریخ گذشته مردم ما نیز ثابت شده که دشمن در رویارویی ما را شکست داده نمی تواند، اما مزدور پیدا می کند و از داخل شکست می دهد.» (همان: ۱۸۸-۱۸۹)

رهبر شهید از قاطعیت و لزوم برخورد با خیانت کاران سخن می گوید: «من مخالف خیانت کاران و معامله گران هستم و اگر خائن و معامله گر از هر قشر و هر طایفه و هر مردمی باشد، هیچ مراعات ندارم.» (همان: ۱۸۲-۱۸۳) و دلیل قاطعیت برخورد با خیانت کاران را نیز این گونه بیان می کند: «ما اگر بخواهیم در افغانستان زندگی بکنیم و زنده باشیم ما مجبور هستیم جلو کسی که تخلف می کند و خیانت می کند بایستیم.» (همان: ۱۵۸) ایشان هم چنین در مصاحبه با «هفته نامه کابل» در جواب خبرنگار می گوید: «ما افراد خودسر را که امنیت مردم را بر هم می زدند، دستگیر کردیم ... تعداد آن ها را به ضمانت آزاد کردیم ... فقط دو نفر را اعدام کردیم که آن ها در سنگر فروشی های افشار دست داشتند و سنگرها را به شورای نظار فروخته بودند که [در اثر آن] فاجعه ای در افشار پیش آمد که پیر و جوان کشته شدند و اموال و منازل آن ها به آتش کشیده شد و تعداد افراد غیر نظامی اسیر شدند و این ها را ما به عنوان خائن دستگیر کردیم که بعد از محاکمه به جرم شان اعتراف کردند.» (مزاری، ۱۳۸۸: ۲۴۳)

۸- گم کردن هدف و درگیر شدن به مسائل حاشیه‌ای

هدف اصلی در جنبش عدالت‌خواهی، مطالبه حقوق از دست رفته مردم، تحقق عدالت و پرچیده شدن ظلم و ستم است نه چیز دیگر. گم کردن هدف و درگیر شدن به مسائلی که چندان ارتباطی با مطالبات مردم و مبارزه علیه ظلم و ستم ندارد، برای جنبش عدالت‌خواهی آسیب‌زننده است؛ زیرا این امر علاوه بر هدر دادن انرژی و توان عدالت‌خواهان و مزاحمت‌های غیر ضروری و غیرمرتبط برای فعالیت‌های جنبش عدالت‌خواهی، باعث سردرگمی و یأس رهروان جبهه عدالت‌خواهی می‌گردد.

شهید مزاری با درک همین مسأله بود که به صورت مکرر بر گم‌نکردن هدف و اصالت داشتن حقوق مردم و مبارزه با انحصارگرایی برای جبهه مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل تأکید می‌کرد و طرح مسأله اختلافات قومی میان هزاره، پشتون، تاجیک، ازبیک و دیگر اقوام ساکن در کشور را بحث انحرافی دانسته و توجه به مطالبات عدالت‌خواهانه مردم و مبارزه با انحصارگرایی در کشور را ضروری می‌دانست. از دید ایشان، مبارزه مقاومت غرب کابل، مبارزه با انحصارگرایی در کشور بوده، نه مبارزه قومی و دامن زدن به اختلافات قومی در کشور. ایشان به دنبال فاجعه افشار خطاب به جامعه هزاره می‌گوید: «ما در طول ۲۵۰ سال باور داشتیم که ظلم را که فقط یک خاندان جاه‌طلب بالای مردم ما می‌کرد تعمیم می‌دادیم و فکر می‌کردیم همه‌ی پشتون‌ها بالای ما ظلم کرده و ظلم می‌کنند و ما در آینده، آن وقت به حق و حقوق خود می‌رسیم که در کنار فارسی زبان‌ها باشیم و از فارسی زبان‌ها دفاع کنیم، [اگر] با این‌ها هم‌سنگر و هم‌موضع باشیم، به حق و حقوق خود می‌رسیم؛ [اما] قضیه افشار و چنداوول این باور را هم باطل کرد، خط بطلان کشید. ... قدرت‌طلبی و انحصارطلبی یک تعداد که خلاف مسیر اسلامی و انسانی رفتار می‌کنند، متعلق به این نژاد و آن نژاد نیست و ما امروز باید تجدید نظر کنیم.» (همان: ۸۶) ایشان هم‌چنین در جایی دیگر با صراحت بیش‌تر می‌گوید: «باید ببینیم و نتیجه بگیریم که ظلم اشخاص، ظلم قوم نیست و این را به مردم افغانستان با صراحت بیان می‌کنم که مردم افغانستان از اقوام مختلف تشکیل شده و همه برادر و همه از یک سرزمین‌اند و می‌خواهند در یک سرزمین زندگی بکنند و مردم، هیچ کدام دشمن دیگری نیستند و هیچ‌کس نمی‌تواند قوم یا اقوام دیگر را حذف بکند. اگر به حساب قومیت [یا] به حساب نژاد ظلم می‌کنند این ظلم مربوط شخص یا اشخاص قدرت طلب است.» (همان: ۲۵۸)

اصالت هدف و گم نکردن آن در هر شرایطی برای شهید مزاری از اهمیت بسیار برخوردار بود و آن را هرگز به مسائل حاشیه‌ای و انحرافی مرتبط نمی کرد؛ ایشان اعلام می کند که «ما طرفدار جنگ نیستیم ... ولی حقوق برای مردم خود می خواهیم، هر کسی که بیاید این حقوق را که حق مسلم مردم ما است که در تصمیم گیری مملکت شریک باشیم و یک چهارم برای ما سهم بدهد، عاشق قیافه هیچ کس نیستیم با آنان مذاکره می کنیم و مسایل را حل می کنیم. لهذا ما با طلبا (طالبان) نفر فرستادیم که مذاکره کند. آقای ربانی پیش من نفر فرستاده بود که طلبا (طالبان) همه را تهدید می کند، اختلافات خود را کنار بگذاریم و دفاع مشترک داشته باشیم، ما گفتیم حرفی نداریم.» (همان: ۲۱۹-۲۲۰) در جایی دیگر با صراحت تمام تر می گوید: «اگر ما برای مردم مان حق می خواهیم و می خواهیم در تصمیم گیری شریک باشیم، هر کس روی این مملکت خیانت بکند باید برایش بگویم و جلوش را بگیریم؛ یک مردمی که در سرنوشتش حساس نباشد، حزبی که موضع سیاسی نداشته باشد، این دیگر حزب سیاسی نیست، این مرده است. این موضوع (حساسیت نسبت به سرنوشت مردم و مطالبه حقوق آن‌ها) ربطی ندارد که حکمتیار یا ربانی موافق باشد یا مخالف باشد. فردا اگر بیاید حکمتیار همین عمل را بکند، ما عین موضع را علیه حکمتیار می گیریم.» (همان: ۱۵۳)

از دید شهید مزاری، در گیر شدن به مناسبات دیگران و خود را محصور کردن به تمایلات آنان امر انحرافی و گم کردن هدف به شمار می آید. لذا در نگاه ایشان، موضع گیری‌های عدالت خواهان براساس اهداف و منافع مردمش باید باشد، نه بر طبق میل و خوش آمد و یا ناخوشایندی دیگران. براین اساس، شهید مزاری موضع گیری‌های مقاومت غرب کابل را مستقل دانسته و آن را بدون توجه به خواسته‌ها و تمایلات حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که گروه‌های رقیب هم بودند، اعلام می کردند. همچنین تفسیر جانبدارانه از موضع گیری‌های جبهه عدالت خواهی را امر نادرست و غلط می دانست. ایشان در جایی تصریح می کند: «اینکه ما وقتی موضع می گیریم در مقابل دولت به اصطلاح خودشان (دولت ربانی) این موضع حزب وحدت و منافع مردم ماست؛ هر کس بیاید در این جا این مسأله را این طور تلقی کند که ما طرفدار حزب اسلامی هستیم ما علیه جمعیت هستیم، این به نفع ما نیست. این را غلط می دانیم چه بزرگ باشد چه کوچک، این طرز تفکر، طرز تفکر غلط است.» (همان: ۱۵۰)

۹- استفاده نکردن از تمامی ظرفیت‌ها و ابزارها

استفاده نکردن از تمامی ظرفیت‌ها و ابزارهای در دست داشته و مشروع، به معنای هدر دادن آن‌ها و محروم کردن عدالت‌خواهان از رسیدن به اهداف‌شان است. بنابراین، بی‌توجهی به ظرفیت‌ها و ابزارهای درست، یکی از آسیب‌های اساسی برای مبارزات عدالت‌خواهانه به شمار می‌آید. رهبر شهید نیز که در نگاهش هدف اصلی برای جبهه عدالت‌خواهی دفاع از مردم ستم‌دیده و تلاش برای دستیابی به حقوق و برقراری عدالت برای آنان است، رسیدن آن را متوقف بر استفاده از تمام ابزارها و ظرفیت‌های ممکن و درست در مبارزات عدالت‌خواهانه می‌داند. ایشان در قسمتی از آخرین سخنرانی خود در غرب کابل به این مطلب اشاره کرده است: «با تمام توان برای رفاه شما، برای امنیت شما، برای حق شما در تلاش هستیم، چه از راه مذاکره باشد، مفاهمه باشد، خارج و داخل اقدام کردیم و چه هم از راه دفاع.» (همان: ۲۲۴) در جایی دیگر به استفاده از ابزار قدرت نظامی برای تحقق اهداف عدالت‌خواهانه اشاره می‌کند: «هیچ تشویش نداشته باشید، مطمئن باشید اگر آمدند مذاکره کرد طلبا (طالبان) مذاکره را قبول کرد، حق داد برای مردم ما، ما جنگ نداریم، وقتی هم که حق مردم ما در این مملکت تأمین شود، به سرنوشت خود شریک باشیم هیچ سلاح کار نداریم. ولی اگر کسی بیاید به ما حق ندهد و سرنوشت ما معلوم نباشد، این سلاح به عنوان ناموس شیعه و هزاره است و کسی این سلاح را زمین نمی‌گذارد و به کسی هم تحویل نمی‌دهد.» (همان: ۲۲۱)

۱۰- تقدم منافع فردی بر منافع جمعی

بر هیچ کسی پوشیده نیست که شرط اول در مبارزات عدالت‌خواهانه و موفقیت آن، ارتباط مستقیم با از خودگذشتگی و در مقام تعارض منافع جمعی عدالت‌خواهان با منافع فردی و شخصی، پانهادن روی منافع فردی و فدا کردن آن است. اگر در جبهه عدالت‌خواهی منافع فردی بر منافع جمعی تقدم یافت، نتیجه منطقی آن آسیب دیدن منافع جمعی و عدالت‌خواهانه است. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که مبارزان موفق جنبش‌های عدالت‌خواهی از منافع فردی و تمایلات و خواسته‌های شخصی خود همواره چشم‌پوشی کرده و خود را ذوب در هدف و آرمان‌های جمعی کرده‌اند. از انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ که بگذریم، در دنیای معاصر نیز افراد عدالت‌خواهی و مبارزان ضد ستم‌گری کم نبوده‌اند که با تحمل مرارت‌ها و پا گذاشتن‌ها روی منافع فردی خود توانسته‌اند جنبش‌های آزادی‌بخش و

عدالت خواهانه را به سرانجام برسانند؛ گاندی، ماندلا، مارتین لوتر کینگ و... نمونه های برجسته ای از این نوع مبارزان عدالت خواه جهان به شمار می روند.

شهید مزاری^(۵) به عنوان رهبر جنبش مقاومت عدالت خواهی غرب کابل نیز در راه رسیدن به اهداف عدالت خواهانه خود، همواره از منافع فردی خود گذشته و به منافع جمعی جامعه عدالت خواه می اندیشید و این را در عمل نیز به اثبات رساند. ایشان در جواب خبرنگار «هفته نامه کابل» درباره شوقش نسبت به چوکی و مقام دولتی، می گوید: «تا حال برای خودم چوکی نخواستم و بعد از این هم نخواهم خواست؛ حتی نمی خواهم که رییس جمهور باشم. ما فقط حقوق دیگران را می خواهیم که به آن ها داده شود و برای خودم مطرح نیست و در آینده ثابت خواهد شد که هیچ نوع پست را قبول نخواهم کرد. البته برای حقوق مردم هزاره و شیعه و در کابل و در پهلوی دیگران اگر حقی برایشان قایل نشوند، مبارزه می کنم.» (همان: ۲۴۵)

رهبر شهید در جایی دیگر، خطاب به مردم عدالت خواه مقاومت غرب کابل می گوید: «برای شما من این جا می گویم که من هیچ منافی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می خواستم روی منافع شخصی خود فکر می کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی نشستم و این را هم برای شما اطمینان می دهم که کمک و یاری از خداست، به امید شما و رحمت الهی، از خدا هیچ وقت نخواستم که من بدون شما در جایی بروم و شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم؛ نه این را از خدا نخواستم. خواستم که در کنار شما خونم این جا بریزد، در بین شما کشته شوم و در خارج از شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.» (همان: ۲۲۲)

بر همه روشن است که سیره و رفتار شهید مزاری^(۵) نیز بر تقدم منافع جمعی مردم عدالت خواه بر منافع فردی خودش بود و اساساً منافی غیر از منافع جمعی مردمش برای خود تعریف نکرد؛ همه می دانند که شهید مزاری هیچ دارای مادی و مقام و منصب سیاسی برای خانواده و بستگان خود بر جای نگذاشت و خودش نیز تا آخرین لحظات حیات خود، هیچ مقام و پست حکومتی را قبول نکرد و سرانجام نیز با عروج خونین و غبار خود تمام باورها و اندیشه های درست و حق خود را عملی کرد و در پای باورهای عدالت خواهی خود ثابت قدم ماند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مجموع مباحثی که مطرح گردید، در نگاه شهید مزاری^(ره) جنبش عدالت‌خواهی با ده آسیب مهم و اساسی ممکن است مواجه گردد.

در نگاه شهید مزاری «مبهم بودن هدف، شعارزدگی و نداشتن برنامه» مهم‌ترین و اساسی‌ترین آسیب جنبش عدالت‌خواهی به شمار می‌آید. عدالت‌طلبی بدون توجه به مصادیق آن، مفهومی بسیار کلی و مبهم است؛ هرکسی با هرانگیزه‌ای می‌تواند ادعای عدالت‌خواهی کند، حتی شخص ظالم و مستبد و ستم‌گر نیز خود را جوینده و مجری عدالت می‌داند. در گفتار و رفتار شهید مزاری موضوعاتی چون «هویت‌خواهی مجموعه‌های محروم»، «حق‌طلبی اقوام مورد ستم» و «شکستن انحصارگرایی قومی و مذهبی» به‌عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین اهداف و روشن‌ترین مصادیق عدالت‌خواهی مقاومت غرب کابل و جنبش عدالت‌خواهی کشور خودنمایی می‌کند. ضمن این‌که ایشان برای رسیدن به اهداف عدالت‌خواهانه، طرح‌ها و برنامه‌های روشن و مشخصی چون «فدرالی کردن سیستم سیاسی کشور»، «سرشماری نفوس»، «رسمیت یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی»، «مشارکت هزاره‌ها در تصمیم‌گیری قدرت سیاسی»، «تقسیمات عادلانه اداری» و... را مطرح کرده و پی‌گیری می‌کردند.

«نداشتن عزم، اراده و تعهد لازم» یکی دیگر از آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی به شمار می‌آید که رهبر شهید به آن توجه داشتند و در نگاه ایشان نداشتن اراده و عزم راسخ و تعهد لازم از سوی عدالت‌خواهان، عدالت‌خواهی آنان را تنها در حد شعار و تبلیغات صرف، به صورت بسیار مقطعی و فرصت‌طلبانه باقی می‌گذارد. در جامعه‌ای مثل افغانستان که عدالت‌خواهان مستقیماً با نظام سیاسی ظالمانه، آن‌هم وحشی‌ترین شکل آن، روبرو است، مبارزه کردن برای عدالت، چشم‌پوشی از منافع شخصی، مواجهه با خطرها و از جان گذاشتن‌های زیادی را در پی دارد، تا عزم و اراده پولادین و تعهد محکم نباشد، عدالت‌خواهی و رسیدن به اهداف عدالت‌خواهانه، حرف و شعاری بیش نبوده و ره به جایی نخواهد برد؛ زیرا در هنگامه‌های خطر کردن، پای بسیاری‌ها به لرزه خواهد افتاد. شهید مزاری یکی از آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی را «بی‌تفاوتی و عدم حساسیت نسبت به اهداف» می‌دانست؛ ایشان با توجه به شکست‌ها و گذشته‌های تلخ جامعه هزاره، همواره به بی‌تفاوتی، غفلت و عدم

حساسیت آنان نسبت به سرنوشت‌شان و آسیب‌های زیادی که ممکن است به مبارزه و فداکاری‌های عدالت‌خواهان بزند، هشدار می‌داد.

«بی‌مبالاتی و سوء استفاده از ارزش‌های دینی» یکی دیگر از آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی است و در نگاه شهید مزاری توجه به خدا و قدرت بی‌انتهای او، مغرور نشدن از پیروزی‌های خود در برابر قدرت خداوند و پرهیز از بی‌مبالاتی نسبت به ارزش‌های دینی و معنوی، همواره در گفتار و رفتار مزاری به شدت تمام رعایت می‌شد و عدالت‌خواهان را مرتب به آن گوشزد می‌کرد. هم‌چنین نسبت به سوء استفاده برخی از رهبران جهادی از ارزش‌های اسلامی و فتوای‌های دینی منتقد بوده و واکنش نشان می‌داد. یکی از آسیب‌هایی که در نگاه شهید مزاری جنبش عدالت‌خواهی را تهدید می‌کند، «فریب خوردن از شعارها و توطئه‌ها» است. ساده لوحی، فریب خوردن از شعارها و توطئه‌های مستبدان و ظالمان و افتادن در دام توطئه آن‌ها جلوه‌های از این آسیب است که ممکن است توده‌های عدالت‌خواه را فریب دهند. ایشان عدالت‌خواهان را نسبت به توطئه‌ها و تظاهرات فریبنده دشمن همواره هشدار داده است. «روحیه تسلیم‌پذیری، خودباختگی و معامله‌گری» از دیگر آسیب‌های اساسی است که جنبش عدالت‌خواهی ممکن در دام آن بیافتند. در نگاه شهید مزاری، دشمنان عدالت‌خواهی از هر نیرو و ابزاری برای سرکوب عدالت‌خواهان بهره می‌برند تا آنان را به زانو درآورند؛ از تهدیدات نظامی و امنیتی گرفته، تا معامله‌های پست و مقام و پول. لذا شهید مزاری همواره تلاش‌های دشمنان جبهه مقاومت غرب کابل را برای ایجاد روحیه تسلیم‌پذیری میان نیروهای عدالت‌خواه برملا می‌کرد تا عدالت‌خواهان متوجه توطئه‌های آنان باشند و مرعوب آنان نشده و در دام دشمن گرفتار نگردند. شهید مزاری همواره از «نفاق و خیانت درونی» به عنوان یکی از آسیب‌های اساسی که ممکن است جبهه مقاومت عدالت‌خواهی را تهدید کند یا می‌کردند و مردم عدالت‌خواه را نسبت به آن هشدار می‌دادند و یکپارچگی درونی و وحدت مردم را عامل موفقیت و تضمین‌کننده تحقق اهداف عدالت‌خواهی می‌دانست.

«گم کردن هدف و درگیر شدن به مسائل حاشیه‌ای» از دیگر آسیب‌هایی جنبش عدالت‌خواهی به شمار می‌آید که شهید مزاری همواره به آن توجه داشته و تذکر می‌دادند که هدف اصلی را نباید گم کرد و نباید گرفتار حاشیه‌ها و مسائل انحرافی گردیم. از دیدگاه ایشان دامن زدن به اختلافات قومی و درگیر شدن به موضع‌گیری‌های دیگر احزاب سیاسی

مسائل انحرافی و حاشیه‌ای است که عدالت‌خواهان را از هدف اصلی شان که همانا مبارزه با انحصارگرایی و تحقق عدالت است، بازمی‌دارد. در نگاه رهبر شهید «استفاده نکردن از تمامی ظرفیت‌ها و ابزارها» یکی از آسیب‌های جنبش عدالت‌خواهی به حساب می‌آید. ایشان برای رسیدن به هدف از تمام ظرفیت‌های ممکن و ابزارهای مشروع و درست، استفاده می‌کردند؛ حتی از ابزار نظامی و دفاعی نیز بهره‌برداری درست و مشروع بردند.

بالاخره «تقدم منافع فردی بر منافع جمعی» از مهم‌ترین آسیب‌هایی است که ممکن است عدالت‌خواهان را گرفتار کنند و شهید مزاری هم در گفتار و هم در رفتار خود نشان داد که هیچ‌وقت منافع جمعی مردم عدالت‌خواه را فدای منافع فردی و شخصی خود نمی‌کند و اساساً منافع شخصی و فردی برای خودش غیر از منافع مردم تعریف نکرد و هیچ اندوخته مادی و مقام و منصب برای خودش کسب نکرد و برای وابستگانش برجای نگذاشت.

منابع

۱. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴) احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید عبدالعلی مزاری^(ره))، تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول.
۲. _____ (۱۳۸۸/۲۰۱۰م) چراغ‌راه (برگزیده‌ای سخنرانی‌ها مصاحبه‌ها و پیام‌های استاد شهید بابا مزاری)، به کوشش؛ رضا ضیایی، بنیاد رهبر شهید بابا مزاری^(ره) - سویدن.

تخریب سیمای رهبر شهید و تحریف تاریخ مقاومت غرب کابل در «دانشنامه هزاره»

■ عبدالعلیم برهانی*

◀ چکیده

دانشنامه‌ی هزاره کتابی است که مجموعه معلوماتی را در حوزه فرهنگ، تاریخ، جمعیت، آداب و رسوم، شخصیت‌ها و نهادهای مرتبط به جامعه‌ی هزاره ارایه می‌دهد. بر این اساس، تولید و تدوین دانشنامه‌ی هزاره به مثابه یک اقدام بزرگ و بنیادین در جهت معرفی و بازنمایی سیمای تخریب شده و تاریخ تحریف شده‌ی انسان و جامعه‌ی هزاره و ارایه داشته‌های علمی، فرهنگی، تاریخی و دستاوردهای سیاسی و نظامی این قوم در طول تاریخ، کاری است ارزشمند، سزاوار حمایت و شایسته تقدیر؛ به همین جهت پس از رونمایی اولین مجلد از دانشنامه هزاره، تولد و تولید این اثر مورد استقبال گسترده مردم، به‌ویژه فرهنگیان هزاره قرار گرفت. اما به فاصله کمی از آیین رونمایی و پس از آشکار شدن ضعف‌ها، کاستی‌ها و در مواردی انحرافات جدی دانشنامه و تخطی از اصول دانشنامه‌نویسی و نیز شیوه‌نامه دانشنامه هزاره، نقدهای جدی حواله دانشنامه و دست‌اندرکاران آن گردید.

نویسنده این سطور نیز ضمن درک اهمیت و ضرورت تداوم این پروژه بزرگ و بنیادین، معتقد است که دانشنامه‌ی هزاره به‌رغم تلاش و تفکر جمعی و کار چندین ساله، کاستی‌ها فراوان و بالتبع ضرورت به نقد جدی و اعمال اصلاحات اساسی دارد. در میان نقص‌ها و نقدها، نقض بی‌طرفی علمی و جهت‌گیری سیاسی در دانشنامه‌ی هزاره بسیار برجسته و آشکار به چشم می‌آید. در دانشنامه هزاره، تاریخ مقاومت غرب کابل تحریف و سیمای تابناک رهبر شهید استاد مزاری^(ره) به‌صورت سیستماتیک تخریب گردیده و نسبت به جریان عدالت‌خواهی قضاوت‌های ناروا و جفاهای آشکاری صورت گرفته است. برای اثبات این ادعا، نشانه‌های فراوانی را می‌توان در دانشنامه هزاره جستجو و نشانه‌گذاری کرد که این مقاله تنها بخش از آن نشانه‌ها را در معرض دید و قضاوت خوانندگان قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: دانشنامه هزاره، رهبر شهید، مقاومت، غرب کابل، تحریف، جهت‌گیری.

* دانش‌پژوه دوره دکتری قرآن و علوم سیاسی



مقدمه

دانشنامه‌ی هزاره محصول برنامه‌ریزی، تلاش و تفکر جمعی نخبگان جامعه‌ی هزاره است. هدف اساسی از برنامه‌ریزی و تدوین اثری با عنوان «دانشنامه هزاره» این است که این اثر بتواند سیمای انسان هزاره را با کلیت فرهنگی و تاریخی آن، به صورت دقیق بازنمایی کرده و هویت کتمان شده‌ی این قوم را احیا نماید. رسالت دانشنامه این است که با روش علمی به تحریف‌ها، تخریب‌ها و تهمت‌های دیگران، پاسخ مستدل و منطقی داده، خبط و خطاها، دروغ‌ها و تهمت‌های آنان را آشکار و برجسته سازند و در برابر، داشته‌های اصیل و قدرت علمی و فرهنگی این قوم را آن گونه که هست عرضه کند. اما اگر دانشنامه نویسان هزاره نیز، آن گونه که دیگران تاکنون در دایرةالمعارف‌ها، مجله‌ها، فیلم‌نامه‌ها، رمان‌ها و اتنوگرافی‌ها و سایر محصولات فرهنگی - که مهم‌ترین رسالت‌شان را تخریب بنیان‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی جامعه‌ی هزاره تعریف نموده‌اند، - سیمای این قوم را به صورت وارونه ترسیم کنند و به همان دروغ‌ها و تهمت‌های پیشین مهر تأیید بزنند، دانشنامه‌ی هزاره در واقع تحصیل حاصل و کاری عبث خواهد بود. بدون شک تدوین دانشنامه کاری بزرگ و اقدامی شایسته‌ی تجلیل و قدرشناسی به حساب می‌آید و اهمیت و ضرورت این کار را همه درک می‌کنند و همه‌ی دلسوزان به سرنوشت این قوم می‌خواهند این گام بلند به سلامت به سرانجام برسد.

هرچند در حلقه‌ی دست‌اندرکاران دانشنامه، چهره‌های شاخص، با پیشینه‌ای درخشان علمی و کار فرهنگی و ادبی حضور دارند و برای تدوین دانشنامه چندین سال زحمت کشیده‌اند و در مجموع، وقت و هزینه‌ی زیادی صرف این پروژه شده است. با وجود این، چنان که ملاحظه خواهید کرد تا این جای کار، دانشنامه از نقایص و کاستی‌های بی‌شماری رنج می‌برد و از جنبه‌های مختلف قابل نقد است. مضاف بر این، از نظر نگارنده نفس نقد سازنده است و نقد مستند و منصفانه‌ی دانشنامه را یک گام مهم و ضرورت جدی در جهت سلامت این پروژه تلقی می‌کند. البته نقدها از این جهت اهمیت پیدا می‌کند که دانشنامه با سرنوشت جمعی جامعه‌ی هزاره ارتباط پیدا می‌کند و عمل کرد جامعه‌ی دیروز و امروز هزاره را در معرض قضاوت و داوری نسل امروز و فردا قرار می‌دهد. بر این اساس، معتقدیم که هر گونه اغماض و بی‌تفاوتی در قبال داده‌های ناسالم دانشنامه، خسارت‌ها و ملامت‌های تاریخی را به دنبال خواهد داشت.

این قلم از آغازین روزهای که دانشنامه هزاره در شهر قم رونمایی گردید و در دسترس قرار گرفت، با نگرانی از تداوم روندی که در جلد اول دانشنامه طی شده است، نقدهایی را به منظور انجام اصلاحات، به آدرس نویسندگان برخی موضوعات و مدخل‌ها حواله داد، اما زمانی که نقدها مورد انکار نویسندگان و اصحاب دانشنامه قرار گرفت، چاره را در آن دید که برخی موارد را در معرض افکار عمومی قرار دهد. بر این اساس تاکنون نقدهای از این قلم، به صورت کتبی، به دفتر شورای علمی دانشنامه و به صورت حضوری در «نشست علمی نقد دانشنامه هزاره در قم» با حضور دبیر علمی دانشنامه و نیز در صفحات مجازی منتشر گردیده است و این بخش نیز، تنها برای اتمام حجت و به امید انجام تمام و کمال اصلاحات وعده داده شده از سوی شورای علمی دانشنامه هزاره ثبت شده است؛ زیرا این قلم معتقد است که در دانشنامه هزاره، تاریخ مقاومت غرب کابل تحریف و سیمایی تابناک رهبر شهید استاد مزاری^(ره) و برخی یارانش به صورت سیستماتیک و هدفمند تخریب شده است و این رسالت آگاهان و قلم به‌دستان جامعه است که از تاریخ جهاد و مقاومت و دستاوردهای آن پاسداری نمایند و لغزش‌ها و خطاها را با عمد و از روی تقصیر، یا از روی قصور، گوشزد و نسبت به اصلاح آن دلسوزانه تلاش نمایند. ما در برابر شهدا و فداکاری‌ها و جانفشانی‌های آنان مدیون و نسبت به حفظ ارزش‌ها مسئول هستیم و در نهایت امیدواریم که دست‌اندرکاران دانشنامه‌ی هزاره نیز با حفظ بی‌طرفی و روحیه‌ی خیرخواهی این پروژه بزرگ علمی را با کمترین خطا در دسترس محققان، پژوهش‌گران و نسل‌های آینده به فرجام نیک برسانند و این نوشته هدفی جز این ندارد.

۱. اهمیت دانشنامه هزاره و ضرورت نقد آن

از آن جهت که دانشنامه هزاره اولین تلاش و تجربه دانشنامه‌نویسی در باره یکی از محروم‌ترین و ستمدیده‌ترین گروه‌های قومی در افغانستان است، انتشار آن در داخل و خارج با استقبال و شور و شوق زایدالوصفی روبه‌رو گردید. جامعه هزاره و مجموعه‌های علمی و فرهنگی در داخل و خارج کشور از تولید آن به مثابه‌ی یک اثر فاخر و فرهنگی تجلیل و دست‌اندرکاران آن را تکریم کردند. این استقبال، به دلیل اهمیت دانشنامه‌نویسی و انتظارات به حقی بود که از این اثر و نیز از برخی نویسندگان آن می‌رفت. برخی دست‌اندرکاران دانشنامه، تولید آن را به مثابه‌ی یک اقدام بزرگ فرهنگی، در کنار تمامی کارهای سیاسی قلمداد

نمودند که تاکنون برای احیا و تثبیت هویت جامعه‌ی هزاره صورت گرفته است. (مظفری، ۱۳۹۷). روشن است که برای احیای هویت هزاره در بعد سیاسی حرکت‌ها، جنبش‌ها و مقاومت‌های سرنوشت‌سازی صورت گرفته و هزینه‌های گزافی نیز پرداخته شده است؛ اما در برابر، ثمرات و برکاتی هم برای جامعه‌ی هزاره داشته است.

تدوین دانشنامه نیز، بدون تردید برای جامعه‌ی ما اهمیتی فوق‌العاده دارد و اگر به صورت بی‌طرفانه و با امانت داری علمی، صورت بگیرد، می‌تواند برکات فراوانی برای مردم ما داشته باشد. اما به همان جهت که دانشنامه اهمیت دارد؛ به پرسش گرفتن و نقد جدی آن نیز اهمیتی حیاتی دارد. زیرا دانشنامه‌ی هزاره اثر یک فرد نیست که اشتباهات آن غیر مهم قلمداد و در آینده به پای یک نفر نوشته شود. دانشنامه یک پروژه کلان و کار گروهی مجموعه‌ای از نخبگان علمی جامعه‌ی هزاره است و در آینده، به یک منبع مهم و مرجع علمی تبدیل می‌گردد. نسل فردا و نیز محققان داخلی و خارجی، سیمای جامعه‌ی هزاره، عملکرد افراد، احزاب، شخصیت‌ها و رهبران جامعه را در آینده‌ی این دانشنامه، نظاره و قضاوت خواهند کرد. براین اساس، تجلیل از دانشنامه‌ی هزاره و تکریم و قدرشناسی از نویسندگان آن، نباید ما را از کاستی‌ها و نارسایی‌ها و تحریف‌های آشکار و خسارت‌بار دانشنامه غافل نماید.

بر حسب همین وظیفه‌ی تاریخی، این قلم، از اولین روزهای مراسم رونمایی دانشنامه در شهر قم، هر چند سهمی اندک در مطالعه و نقدهای از سر خیرخواهی و دلسوزی به مردم و دلبستگی به جامعه‌ی که متعلق به آن هستم، داشتم و همان گونه که در فرازهای پیشین توضیح داده شد، نقدهای را به منظور اصلاح به برخی نویسندگان و دست‌اندرکاران دانشنامه حواله دادم. اما پس از انکارهای اولیه دست‌اندرکاران و نویسندگان، به ناچار، بخش‌های از نقدها و نوشته‌ها در معرض سنجش افکار عمومی قرار داده شد و در آخرین مرحله، «نشست علمی نقد و بررسی دانشنامه هزاره در قم» با حضور دبیر علمی دانشنامه هزاره جناب آقای سید ابوطالب مظفری و ناقدان محترم دکتر محمدجواد محسنی، دکتر عبدالمجید ناصری و نگارنده در ۷ دلو / بهمن ۱۳۹۷ در شهر قم برگزار گردید و مورد استقبال گسترده‌ی علما، طلاب و دانشجویان قرار گرفت. در ادامه این نشست علمی و عمومی، نشست خصوصی با حضور تعدادی از منتقدان و پژوهش‌گران و جناب آقای سید ابوطالب مظفری، به مدت پنج ساعت ادامه یافت و نقدهای گسترده و همه‌جانبه محققان، به صورت حضوری و در فضایی دوستانه و صمیمی

نیز مطرح گردید. سرانجام پس از این نشست جناب آقای مظفری در محضر طلاب و محققان حاضر در نشست خصوصی و نیز شورای علمی دانشنامه‌ی هزاره، طی آخرین اطلاعیه‌ی این شورا، وعده‌ی انجام اصلاحات و اعمال تغییرات در جلد اول دانشنامه‌ی هزاره را به جامعه‌ی علمی و افکار عمومی داده‌اند. امید که این وعده‌ها با اصلاح کامل جلد اول دانشنامه تحقق یابد.

۲. نقص‌ها و کاستی‌های دانشنامه هزاره

طبیعی است که یک اثری مانند دانشنامه‌ی هزاره با شش سال کار جمعی، حضور جمع فرهیخته و فاخر و تحمیل هزینه‌های مالی هنگفت، محاسن بی‌شماری دارد و باید داشته باشد؛ اما در برابر محاسن بی‌شمار، متأسفانه کاستی‌های آن نیز کم نیست؛ آن‌هم نه کاستی‌های جزئی - که در گام نخست و در هر اثر علمی تا حدودی طبیعی است - بلکه کاستی‌های فاحش و غیر قابل اغماض که در دانشنامه هزاره، برخی موارد به منزله‌ی تحریف (عمدی) تاریخ جامعه‌ی هزاره به حساب می‌آید. برای این موارد، می‌توان شواهد و مستندات فراوان را جستجو و نشانه‌گذاری کرد که نویسنده‌ی این قلم، هم در «نشست علمی نقد دانشنامه هزار در قم» و هم در مواردی متعدد از نقدها در فضای مجازی مواردی مختلف و مصادیقی متعدد از انحرافات دانشنامه‌ی هزاره را نشانه‌گذاری کرده است. مهم‌ترین نقص‌ها و کاستی‌های دانشنامه هزاره را می‌توان این‌گونه فهرست کرد:

۱. نقض بی‌طرفی علمی؛
۲. جهت‌گیری‌های سیاسی آشکار؛
۳. عدم جامعیت در مدخل‌یابی و مدخل‌گزینی؛
۴. حاکم نبودن روش و رویه‌ی یک‌سان؛
۵. بی‌دقتی و سهل‌انگاری در ثبت وقایع، رویدادها، مکان‌ها؛
۶. کتمان ارزش‌های اصیل و حاکم بر جامعه‌ی هزاره؛
۷. عدم توازن در پردازش مقالات، مدخل‌ها و موضوعات؛
۸. عدم اتقان و استحکام بسیاری از گزاره‌ها و سندسازی‌های بی‌دلیل؛
۹. عدم ارتباط برخی مدخل‌ها به جامعه‌ی هزاره؛
۱۰. عدم ارزیابی دقیق و عدم ویرایش فنی لازم در بسیاری از موارد.

مهم‌ترین نقص و نقدی که این قلم بر دانشنامه هزاره داشته است، نقض بی‌طرفی علمی و جهت‌گیری سیاسی دانشنامه هزاره نسبت به مقاومت غرب کابل و رهبر شهید استاد مزاری^(ره) است. مواردی که هم خلاف اصول دانشنامه نویسی و هم خلاف «شیوه‌نامه‌ی دانشنامه هزاره» است و هم خلاف شعارهای بی‌طرفی شورای علمی دانشنامه هزاره.

۳. مصادیق نقض بی‌طرفی علمی و جهت‌گیری سیاسی دانشنامه هزاره

بی‌طرفی علمی و پرهیز از جهت‌گیری از اصول اولیه و اساسی هر تحقیق و پژوهش علمی است. در مقدمه و نیز در شیوه‌نامه دانشنامه هزاره نیز بر «بی‌طرفی علمی» تأکید شده است. از این منظر، پردازش تمامی موضوعات دانشنامه، تنها جنبه توصیفی و گزارش‌گری دارد، نه جنبه‌ی قضاوت و ارزش‌گذاری. در این میان، تاریخ جهاد و مقاومت غرب کابل و بامیان از مقاطع حساس تاریخ حیات سیاسی و مبارزات عدالت‌خواهانه مردم ما است. این دوره به لحاظ زمانی کوتاه، اما به لحاظ تأثیرگذاری، بیش‌ترین تأثیر را بر سرنوشت سیاسی و جمعی جامعه هزاره و شیعه داشته است. در ستیغ قله بلند جهاد و مقاومت عدالت‌خواهی، سیمایی پر فروغ رهبر شهید استاد مزاری^(ره) می‌درخشد؛ اما در دانشنامه هزاره، به صورت هدفمند، سیمای رهبر شهید^(ره) تخریب و نسبت به‌شکل‌گیری و تداوم مقاومت غرب کابل قضاوت‌های ناروا و جفاهای آشکاری صورت گرفته است.

قابل تذکر است که موارد نقض بی‌طرفی و جهت‌گیری سیاسی در دانشنامه‌ی هزاره نسبت به رهبر شهید و مقاومت غرب کابل، اگر به یک مورد و حتی چند مورد محدود می‌گردید، قابل اغماض و چشم‌پوشی بود؛ اما وقتی در سرتاسر جلد اول، خبط و خطا نسبت به رهبر شهید به‌صورت مکرر ادامه یافته است، دیگر نمی‌توان تمامی موارد را غیرعمدی تلقی کرد.

در دانشنامه هزاره چند مدخل از جلد اول، غیر مستقیم به رهبر شهید، استاد مزاری^(ره) آثار مرتبط به ایشان و مقاومت غرب کابل و ادبیات مقاومت ارتباط می‌گیرد. مدخل‌های «احیای هویت»، «اسطوره شکسته»، «از محرم تا حوت: قبله خون»، «اکبری محمد» و «بابه» به رهبر شهید ارتباط پیدا می‌کند. با مرور این مدخل‌ها، هر خواننده‌ی آگاه یقین پیدا می‌کند که نویسندگان سعی کرده‌اند در پردازش این موارد با ظرافت‌های خاصی سیمای رهبر شهید را مخدوش جلوه دهند. احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید را ناقص و جهت‌دار معرفی کرده و در مدخل «ادبیات مقاومت» تمامی آثار و اشعار و ادبیات مرتبط با رهبر شهید و مقاومت غرب

کابل را حذف کرده است و نسبت به یاران رهبر شهید، مانند شهید ابوذر غزنوی نیز قضاوت های ناروا صورت گرفته است؛ که در این فرصت، به صورت مصداقی و مستند، به برخی مدخل های مرتبط به رهبر شهید و مقاومت غرب کابل اشاره می شود.

۱-۳. حذف واژه «شهید» از شهید مزاری!

دانشنامه هزاره در تمامی مواردی که از رهبر شهید نام می برد، به تقلید از دانشنامه ها و رسانه های غربی، از واژه «کشته شدن» استفاده می کند. پاسخ شورای علمی دانشنامه به نقد این قلم در این مورد این بوده است که واژه های شهادت، جهاد و مقاومت و... بار ارزشی دارند و دانشنامه نمی تواند در مورد افراد، اشخاص و گزاره ها ارزش گذاری داشته باشد. (شورای علمی دانشنامه هزاره، ۱۳۹۷). بگذریم از این که حذف این موارد، در حقیقت، حذف ارزش ها از جامعه هزاره است و برداشتن اولین گام ها در مسیر سکولاریسم، به حساب می آید، این پاسخ شورای علمی با شیوه نامه دانشنامه هزاره، نیز در تضاد قرار می گیرد. در بخش سوم از «شیوه نامه دانشنامه هزاره»، ذیل «سیاست های کلی دانشنامه در نقل و استفاده از منابع» آمده است: «شهید، شهادت، شهدا استفاده نمی شود جز در اسامی و عنوان های ثبت شده و رسمی». (شورای علمی دانشنامه هزاره، ۱۳۹۶: ۶). مطابق همین شیوه نامه، باید واژه «شهید» در کنار نام رهبر شهید استفاده می شد/ شود زیرا براساس فرمان رسمی شماره ۱۶۲ مورخ ۱۲/۲۱/ ۱۳۹۴ ریاست جمهوری اسلامی افغانستان، عنوان «شهید وحدت ملی» برای رهبر شهید تفویض شده است و این عنوان در تقویم رسمی کشور ثبت شده و در تمامی جراید و مکاتبات باید رعایت شود. اما دانشنامه ی هزاره، در این مورد هم خلاف همین شیوه نامه خود و هم خلاف فرمان رسمی دولت افغانستان عمل کرده است.

۲-۳. قضاوت و داوری در باره آثار مربوط به رهبر شهید

یکی دیگر از اصول دانشنامه هزاره، پرهیز از داوری است و هدف آن تنها معرفی و گزارش گری. اما در ارتباط با رهبر شهید، این شعار در مواردی مختلف نقض شده است. یکی از مدخل های دانشنامه، کتاب «از محرم تا حوت: قبه ی خون» است. نویسنده در این مدخل پس از معرفی موضوعات کتاب، به صراحت آن را ارزش گذاری می کند. نویسنده در یک پاراگراف کتاب را چنین توصیف کرده است:

«نویسنده‌ی مقالات، تلاش کرده بین محرم، عاشورا و ماه حوت (ماه کشته شدن عبدالعلی مزاری به دست طالبان) ارتباط برقرار کند و در نهایت جنگ‌های غرب کابل را به واقعه‌ی عاشورا تشبیه کند. مقالات کتاب، گاه حالت متن ادبی به خود می‌گیرد. از آنجا که نویسنده در ماه‌های بعد از کشته شدن عبدالعلی مزاری قلم می‌زند، تحت تأثیر جو عاطفی آن روزها قرار دارد.» (بنیاد دانشنامه هزاره: ۴۲۰). بدین ترتیب، دانشنامه هزاره با «عاطفی» عنوان کردن کتاب «از محرم تا حوت؛ قبله خون» می‌کوشد آن را غیرعلمی معرفی کرده و در نظر مخاطبان، بی‌ارزش و فاقد اهمیت قلمداد نماید.

۳-۳. معرفی ناقص و جهت‌دار آثار رهبر شهید

دانشنامه‌ی هزاره مدخلی دارد تحت عنوان «احیای هویت». کتاب احیای هویت اثری است که مجموعه‌ای از سخنرانی‌های رهبر شهید در دوران مقاومت غرب کابل در آن گردآوری شده است و در کنار عنوان کتاب این (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید) نیز ثبت شده است. دانشنامه خواسته است که کتاب را به مخاطبان معرفی و محتوای آن را به صورت چکیده گزارش کند. اما موضوعات کتاب را کاملاً ناقص و با جهت‌گیری خاص گزارش می‌دهد. در گزارش از عنوان اولین سخنرانی رهبر شهید، با جهت‌گیری خاص می‌نویسد: «نقش نیروهای مردمی و جهادی در شورش‌ها». (پیشین: ۲۸۳) این در حالی است که چنین عنوانی در سخنرانی رهبر شهید وجود ندارد و رهبر شهید هیچ‌گاه از واژه منفی «شورش» به جای جهاد، در سخنان خود استفاده نکرده است. عناوین و موضوعات بعدی سخنرانی‌های رهبر شهید نیز، به صورت کاملاً در هم ریخته، ناقص و در یک پاراگراف کوتاه، توضیح داده می‌شود که اگر این توضیحات آورده نمی‌شد، بهتر از آوردن آن بود. (همان) بگذریم از این که دانشنامه به سراغ قدیمی‌ترین نسخه‌ی احیای هویت - که در سال ۱۳۷۴، کمی بعد از زمان شهادت رهبر شهید، توسط مرکز نویسندگان افغانستان در قم منتشر شده است - رفته است و از نسخه جدید، که در کابل منتشر شده ۱۸ سخنرانی رهبر شهید را دربر می‌گیرد، گزارش نمی‌دهد. این کتاب تنها حاوی هشت سخنرانی رهبر شهید است.

۴-۳. حذف آثار رهبر شهید از «ادبیات مقاومت».

دانشنامه‌ی هزاره مدخلی دارد با عنوان «ادبیات مقاومت». این مدخل به تعریف و گزارش از ادبیاتی می‌پردازد که در راستای مقاومت و پایداری جامعه‌ی هزاره و شیعه افغانستان علیه تهاجم خارجی و مبارزات علیه ستم و استبداد داخلی، توسط شاعران و ادیبان این قوم سروده شده است. (بنیاد دانشنامه هزاره: ۳۰۴). تردیدی نیست که تاکنون بیش‌ترین ادبیات، ابیات و سروده‌ها، به رهبر شهید و مقاومت غرب کابل اختصاص یافته است و خلق و تولید این حجم از ادبیات به لحاظ کمی و کیفی، در افغانستان بی‌پیشینه خوانده شده است:

«مرگ (شهادت) مظلومانه‌ی مزاری و تبدیل وی به نماد مظلومیت، مقاومت و مبارزه‌ی هزاره‌ها، موج نیرومند و پراحساسی را به ستایش از او در میان مردم برانگیخت و سرایندگان بسیاری، به ویژه از شیعیان و هزاره‌ها، اشعاری در ستایش و سوک او سرودند که برخی از این سروده‌ها، از ارزش هنری جالب توجهی برخوردارند. سوگ سروده‌های که در رثای (شهید) مزاری گفته شده‌اند، از جهت حجم و کیفیت، در نوع خود کم‌نظیر و حتی بی‌سابقه‌اند و در تاریخ معاصر و حتی گذشته‌ی افغانستان در سوک هیچ شخصیتی، این اندازه شعر سروده نشده است. چنان‌که سید ابوطالب مظفری هم متذکر شده، این سروده‌ها چندان ربط و نسبتی با مقوله‌ی مدح ندارد و درواقع ادامه‌ی حرکتی است که در تفکر شاعران مقاومت افغانستان از چندسال قبل آغاز شده بود؛ حرکتی که محصور (محصول) اصلی آن را رنج‌ها و نیازهای جامعه شکل می‌بخشد.» (انوشه و همکاران، ۱۳۸۱: ۹۴۰)

اما متأسفانه در دانشنامه، «از مجموعه آثار، اشعار و ادبیاتی که در رثای رهبر شهید و پایداری و ایستادگی مردم ما در طول سه‌سال مقاومت غرب کابل و بامیان سروده شده‌اند، خبری نیست و این امر موجب ناخرسندی و نارضایتی پیروان رهبر شهید را فراهم ساخته است. «از مجموعه‌های تبر و باغ گل سرخ که در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ با کوشش شریف سعیدی؛ مجموعه‌های بعدی به کوشش سلمانعلی زکی و عبدالعلی شریفی در ایران و مجموعه‌ای تحت عنوان «مرثیه‌ی آفتاب» توسط محمود جعفری در کابل و آخرین مجموعه آن در سال ۱۳۹۳ توسط محمد جاوید با ظرفیت حدود ۶۰۰ صفحه شعر با آهنگ بلند حماسی و مرثیه و ترانه در القای روح غرور و ایستادگی و ایثار و مقاومت پسا شهادت مزاری، از حدود ۶۰ شاعر مطرح

ملی و منطقوی، در کابل گردآوری و به زیور چاپ آراسته گردید.» (محمد عزیزی، ۱۶ فوریه ۲۰۱۹) در دانشنامه هزاره از هیچ کدام از این آثار خبری و اثری نیست.

با آن که در متن دانشنامه‌ی هزاره، ادبیات مقاومت به گونه‌ای تعریف شده است که شامل مجموعه اشعار و سوگ سروده‌های مربوط به رهبر شهید نیز می‌گردد؛ اما جناب آقای سید ابوطالب مظفری، دبیر علمی دانشنامه هزاره، در پاسخ منتقدان می‌گوید: «ادبیات مقاومت، در معنای رایج آن، که این مدخل هم به آن نظر دارد، به ژانری اطلاق می‌شود که در مقابله با تجاوز یک کشور خارجی سروده شده‌اند و شعرهای که در سوگ استاد مزاری سروده شده موضوعاً از آن خارج است.» (گروهی تلگرامی دانشنامه هزاره، ۱۳۹۷) و از دیدگاه نویسندگان دانشنامه هزاره اشعار و سروده‌ها در رثای شهید مزاری و مقاومت غرب کابل، ادبیات مقاومت محسوب نمی‌شود.

«ادبیات مقاومت نوعی از ادبیات است که در واکنش به تجاوز خارجی و پایداری در برابر نظام حاکم استبدادی ایجاد می‌شود و به توجیه حقانیت اعتراض، دعوت به مقاومت و توصیف فاجعه می‌پردازد. از ادبیات مقاومت به ادبیات پایداری نیز یاد شده است. جان‌مایه این آثار مبارزه با بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی دانسته شده است.» (بنیاد دانشنامه هزاره: ۳۰۴).

بر اساس تعریف دانشنامه از ادبیات مقاومت، «پایداری در برابر نظام حاکم استبدادی»، «توجیه حقانیت»، «دعوت به مقاومت» و «مبارزه با بیداد داخلی» بخش از ادبیات مقاومت است؛ اما عمل کردن نویسندگان و پاسخ دبیر علمی دانشنامه با این تعریف که خود برای ادبیات مقاومت برگزیده‌اند، هیچ تطابق و سازگاری ندارد. از سوی دیگر، اگر پاسخ آقای مظفری را منطقی و قناعت‌بخش بدانیم و ادبیات مقاومت تنها به ژانرهای اطلاق شود که در برابر تجاوز خارجی شکل می‌گیرد، پس «شعرهای دادخواهی، در دهه نود با افزایش وخامت اوضاع افغانستان و گسترش انتحار، کشتار، و شکل‌گیری اعتراضات و دادخواهی‌های نوین که در قالب پنج مجموعه اعتراضی و دادخواهانه در سال‌های ۱۳۹۲، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵ و در پاسخ به نسل‌کشی هزاره‌ها در کویت و حادثه دهم‌زنگ سروده شداند.» (پیشین: ۳۰۷)، چگونه در دانشنامه راه یافته‌اند؟. بدتر از همه این که این پاسخ، به لحاظ زمانی پس از وعده انجام اصلاحات جلد

اول دانشنامه از سوی شورای علمی داده شده است و این پاسخ پیروان رهبر شهید را نسبت به اصلاحات و جبران کامل خطاها و کاستی‌ها بیش تر نگران ساخته است.

۵-۳. تخریب یاران رهبر شهید

تحریف‌ها و تخریب‌ها و حق‌کشی‌ها تنها به رهبر شهید اختصاص ندارد؛ بلکه در مواردی دامنه آن، یاران رهبر شهید را نیز فرا گرفته است، به گونه مصداقی:

الف) در میان آثار، هیچ یک از آثار مرحوم استاد عرفانی یک‌هولنگی معرفی نشده است. با آن‌که طبق حروب الفبا کتاب «امر به معروف و نهی از منکر» که از قدیمی‌ترین آثار منتشره استاد عرفانی، از یاران دیرین رهبر شهید است باید معرفی می‌شد. کتاب «اسلام و راهکارهای مقابله با چالش‌ها» و «اسلام و حاکمیت جهانی» از جدیدترین آثار ایشان است؛ اما در دانشنامه‌ی هزاره از معرفی آن‌ها خود داری شده است.

ب) دانشنامه مدخلی دارد در مورد «ابوذر غزنوی» که به معرفی شخصیت و گزارش کارکرد شهید ابوذر غزنوی، یار و همسنگر و همسفر رهبر شهید اختصاص یافته است. در این مدخل پس از معرفی شهید ابوذر، او را به عنوان «فرمانده مخالفان حکومت» معرفی می‌کند. (بنیاد دانشنامه‌ی هزاره: ۲۰۹) و در گزارش از عمل‌کرد شهید ابوذر، ایشان را به عنوان محور منازعات داخلی در غزنی معرفی کرده و می‌نویسد: «با کاهش نفوذ شورای اتفاق، سازمان نصر به نقطه تقابل اصلی با حرکت اسلامی تبدیل شد. این رقابت‌ها به درگیری‌های شدید و خونینی منجر شد و ابوذر به عنوان فرمانده عمده سازمان نصر در ولایت غزنی، نقش محوری در این منازعات داشت.» (پیشین: ۲۱۰) هم‌چنین در دانشنامه، شهید ابوذر، به عنوان کسی معرفی شود که «عملیات نظامی را علیه احزاب رقیب رهبری می‌کرده و برخورد قاطع با کوچی‌ها در مناطق هزاره‌نشین داشته و در چندین مورد شماری از اموال آنان را به غنیمت گرفته است.» (پیشین). از آن‌جا که نویسنده این مقال در غزنی نبوده است؛ از عمل‌کرد شهید ابوذر در آن منطقه اطلاع کافی در اختیار ندارد؛ اما وقتی دانشنامه از عمل‌کرد مخالفان رهبر شهید گزارش می‌دهد، آنان را کاملاً چهره‌های صلح‌طلب، فعالان سیاسی و فرهنگی معرفی می‌کند و گویا هیچ کدام در جنگ‌های داخلی نقشی نداشته‌اند. به گونه مثال، وقتی سید حسین انوری را معرفی و عمل‌کرد او را گزارش می‌کند، او را «فعال سیاسی و نظامی» عنوان می‌دهد و تمامی پرونده او پر است از جهاد و نبرد علیه نیروهای متجاوز روسی و کارهای مثبت او. تنها مورد در پرونده

سید حسین انوری، «فاجعه افشار» است که دانشنامه‌ی هزاره با زیرکی و ظرافت او را از این پرونده مبرا می‌داند و می‌نویسد: «برخی او را در بروز واقعه (فاجعه) افشار ۱۳۷۳ (۱۳۷۱) دخیل می‌دانند (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۱۸۵ تا ۱۸۸)؛ (اما) انوری در سال ۱۳۹۱ ش، با صدور اعلامیه‌ای، خود را از این اتهام مبرا کرد.» (بنیاد دانشنامه هزاره: ۶۹۰).

بر اساس گزارش دانشنامه‌ی هزاره، تنها عمل کرد منفی انوری، دست داشتن در واقعه افشار بوده؛ و از فاجعه افشار نیز به «واقعه‌ی افشار» تعبیر می‌کند و دخیل بودن انوری را تنها به رهبر شهید، در کتاب احیای هویت منتسب می‌کند و از گزارش مرجع بی‌طرفی مانند «پروژه برای عدالت» که در سال ۲۰۰۵، توسط کمیسیون حقوق بشر گردآوری و منتشر شده و در آن از سید حسین انوری به عنوان یکی از فرماندهان دخیل در فاجعه افشار نام برده شده است، سخن نمی‌گوید. هم‌چنین دانشنامه هزاره از «تهاجم نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی به رهبری محمد کریم خلیلی به پنجاب و پیتاب جویی ورس.» (پیشین: ۲۴۳) سخن می‌گوید اما از تهاجم سید حسین انوری در همکاری با نیروهای شورای نظار، به بامیان و یکه‌ولنگ در بهار سال ۱۳۷۴ هیچ‌گاه سخن نمی‌گوید.

د) دانش‌نامه از میان چهار تا انجمن، تنها یک مدخل را به «انجمن طلاب حرکت اسلامی افغانستان» در اصفهان اختصاص داده است و از آن نام می‌برد. (پیشین: ۶۷۵). اما از ده‌ها انجمن پیروان شهید مزاری در داخل و خارج هیچ اثری و خبری نیست. در این میان می‌توان به «انجمن طلاب حزب وحدت اسلامی» که در دهه هفتاد در ایران فعالیت داشت و بعدها این انجمن در دوره مقاومت در بامیان فعال شد و دارای نشریه نیز بود، اشاره کرد. همین اکنون نیز، «انجمن طلاب افغانستان» در قم، از فعال‌ترین انجمن‌ها، دارای نشریه تخصصی و بیشترین فعالیت‌های علمی و فرهنگی و پژوهشی است. باشکوه‌ترین مراسم‌ها، سمینارها و همایش‌ها، از جمله همایش‌های به مناسبت سالروز شهادت رهبر شهید، با حضور رهبران، شخصیت‌های علمی و سیاسی داخل و خارج کشور، توسط این انجمن صورت می‌گیرد. اما در دانشنامه از آن خبری نیست. و نیز ده‌ها انجمن دیگری.

۴. رفتار خلاف اصول علمی دانشنامه‌نویسی در مدخل «محمد اکبری»

در مقدمه دانشنامه هزاره، ذیل عنوان ضابطه‌ها می‌خوانیم:

«از آن جایی که بیش‌تری منابع موجود ما سرشار از داوری‌های ارزشی و برآمده از جریان‌های حزبی، سیاسی و ایدئولوژیک بوده و در این نوع داوری‌های ارزشی و ایدئولوژیک به هر شکلی در دانشنامه خلاف اصول علمی بود، سعی شد تا جایی که ممکن است از نقل قول‌های مستقیم پرهیز شود، مگر در موارد اندک، که در این موارد نیز تلاش جدی شده است تا متن نقل شده بدون جهت‌گیری ارزشی و جانب‌دارانه باشد.» (بنیاد دانشنامه هزاره: ۱۰).

اما در عمل در دانشنامه، هم جهت‌گیری سیاسی صورت گرفته و هم جانبداری از برخی جریان‌ها و گروه‌های سیاسی، به شکل برجسته‌ای خودنمایی می‌کند. دانشنامه‌ی هزاره مدخلی دارد به نام استاد اکبری «اکبری محمد» (پیشین: ۵۰۱). در این مدخل، نویسنده با اتکا به منابعی چون غلام حسین آزادی (مسیح ارزگانی)، سیدباقر مصباح‌زاده و مرحوم علی‌جان زاهدی (هر سه از مخالفان و معاندان سرسخت رهبر شهید)، و نقل قول‌های مستقیم از این سه نفر، به جای این که استاد اکبری را توصیف و ابعاد زندگی سیاسی او را گزارش دهد؛ تمام همت خویش را به تخریب سیمای رهبر شهید و زیر سؤال بردن حقانیت و مشروعیت مقاومت غرب کابل به کار می‌برد. در این مدخل استاد اکبری به داشتن روحیه‌ی صلح‌طلبی و تمایل به توافق با گروه‌های هفتگانه معرفی و در مقابل، رهبر شهید به عدم توافق و متمایل به جنگ بر سر وزارت متهم شده است و این یعنی دقیقاً همان ادعای شیخ آصف محسنی و دشمنان رهبر شهید است که در زمان مقاومت غرب کابل تکرار می‌شد و اکنون در دانشنامه‌ی هزاره بازتاب یافته است. نویسنده مقاله به صورت نقل قول مستقیم آورده است:

«با تصرف کابل به دست گروه‌های جهادی در ۸ ثور ۱۳۷۱ ش/ ۲۸ اپریل ۱۹۹۲م گروه‌های هفت‌گانه جهادی مستقر در پشاور، شورایی را به منظور انتقال قدرت از حکومت نیروهای چپ تشکیل دادند. برخی شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که محمد اکبری با پیشنهاد ائتلاف هفتگانه برای واگذاری چند کرسی به سران حزب وحدت موافق بود و عبدالعلی مزاری توافق حاصله را نپذیرفت.» (پیشین: ۵۶۲).

منظور و مرجع شواهد تاریخی مورد ادعای دانشنامه هزاره بر نپذیرفتن چند کرسی از سوی رهبر شهید، تنها مرحوم زاهدی، از مخالفان سرسخت و جدی رهبر شهید است. مرحوم زاهدی پس از کودتای ۲۳ سنبله و جدایی از رهبر شهید، در بسیاری از آثار خویش از هیچ تهمت و توهینی به شهید مزاری و مقاومت غرب کابل خودداری نکرده است. دانشنامه‌ی هزاره در

همین مدخل، سهم‌خواهی جامعه هزاره، در تصمیم‌های سیاسی کشور را عامل آغاز جنگ‌ها و درگیری‌ها قلمداد می‌کند؛ اما به این که آغاز کننده‌ی این جنگ‌ها چه کسانی بوده‌اند هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. نویسنده گوئی، مشروعیت و حقانیت دولت ربانی را فرض گرفته و بر این اساس، حکم می‌کند که هرنوع موضع و عکس‌العمل منفی در قبال عمل کرد آن، جرم نابخشودنی به حساب می‌آید.

«با سهم‌خواهی سیاسی جامعه هزاره از جوزای ۱۳۷۱ش درگیری شدیدی نظامی میان نیروهای حزب وحدت و نیروهای اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف و نیروهای دولتی به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود در گرفت» (پیشین).

دانشنامه‌ی هزاره در ادامه، اختلاف بر سر توقف یا ادامه درگیری‌ها را عامل جدایی و انشعاب حزب وحدت اسلامی و کودتای ۲۳ سنبله معرفی کرده است: «ادامه منازعات و تشدید درگیری‌ها چند دستگی بین سران حزب وحدت و بیش از همه بر سر توقف یا ادامه جنگ شد. اختلافات شدت یافت و حزب وحدت سرانجام به دو جناح «مزاری» و «اکبری» تقسیم شد... بر اثر تشدید اختلافات در ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ش میان دو جناح جنگ سختی در گرفت. در این جنگ به روایت برخی منابع تعدادی زیادی از مردم غرب کابل از نظامیان و مردم عادی کشته شدند.» (پیشین: ۵۶۳).

دانشنامه هزاره چنین القا می‌کند که گویا استاد اکبری خواهان «توقف جنگ» و رهبر شهید خواهان «ادامه جنگ» بوده است و در نتیجه همین اختلاف باعث انشعاب حزب وحدت اسلامی به دو جناح شهید مزاری و اکبری گردیده است. «با ادامه برخوردهای مسلحانه، محمد اکبری همکاری‌اش را با دولت برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود گسترش داد. عبدالعلی مزاری هم با گلبندین حکمتیار ائتلاف کرد.» (پیشین).

۵ نقدی بر ادعاهای دانشنامه در مدخل مربوط به استاد اکبری

همان‌گونه که ذکر شد، در مدخل مربوط به استاد اکبری (محمد اکبری) چندین ادعای بی‌بنیاد مطرح شده است که اصول علمی و ضابطه دانشنامه نویسی نقض گردیده و جهت‌گیری سیاسی در آن بسیار برجسته و آشکار است:

۱- تمایل استاد اکبری به توافق با گروه‌های هفت‌گانه بر سر چند کرسی و پذیرفتن آن از سوی رهبر شهید؛

۲- آغاز جنگ بین حزب وحدت و دولت نام نهاد ربانی بر سر سهم خواهی جامعه هزاره؛

۳- تمایل استاد اکبری به صلح و توقف جنگ و تمایل رهبر شهید به ادامه جنگ عامل کودتای ۲۳ سنبله؛

۴- کشته شدن تعدادی زیادی از نظامیان و مردم عادی، در جریان کودتای ۲۳ سنبله؛ که مرجع این ادعا بازهم مخالفان رهبر شهید است و گاهی به صورت مضحک، مدعی کشته شدن ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر در این جنگ گردیده و امثال سید باقر مصباح زاده مدعی شده است که رهبر شهید، در این جریان از آی اس آی پول گرفته است.

۵- و در نهایت، همکاری استاد اکبری با دولت ربانی و ائتلاف رهبر شهید با حکمتیار؛ به اعتقاد نگارنده، اگر با سطحی‌نگری برخورد نکنیم، این نوع توصیف و گزارش‌گری دانشنامه، هم تخریب شخصیت رهبر شهید است و هم تخریب چهره استاد اکبری. علاوه بر این، تحریف و تخریب بنیان‌های تاریخ مقاومت غرب کابل هم به حساب می‌آید، با ادعای بی‌طرفی علمی شورای علمی دانشنامه هزاره هم تضاد دارد و دروغ‌هایی است که با ظرافت و زیرکی وارد دانشنامه شده است. برای توضیح مسأله ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

(۱) طرح و توصیف کارنامه یک‌چهره سیاسی و پیوند دادن آن به کارنامه یک حزب سیاسی که در آن مقطع، به مثابه یک دولت عمل می‌کرده و طرزالعمل اداری و قانونی، شورای عالی نظارت و مرکزی و تصمیم‌گیری و چندین کمیته سیاسی، مالی و نظامی و... داشته است، تنها با استناد به منابع موافق و دست‌چندم، بدون توجه به منابع بی‌طرف و فرضیه‌های رقیب و در نهایت، یک‌کاسه کردن تمامی وقایع سه‌سال مقاومت غرب کابل را در چند سطر، نه با روش تحقیق علمی سازگار است و نه با قاعده بی‌طرفی علمی و مورد ادعای شورای علمی دانشنامه هزاره.

(۲) بسیار شایسته بود که نویسندگان/ نویسندگان، حداقل در مورد علل بروز جنگ‌ها و حوادث مقاومت سه‌ساله غرب کابل به منابع بی‌طرفی مانند: «اردو و سیاست» تألیف جنرال نبی عظیمی و «هفته‌نامه وحدت» آن دوره نیز مراجعه می‌کرد. و هم‌چنین خوب بود که در مورد علل و شروع جنگ‌ها، به اثر دیگر مرحوم استاد زاهدی، به قول نویسنده «شواهد تاریخی» نیز مراجعه می‌شد. البته که قاعده تحقیق علمی مقتضی است که به منابع و فرضیه‌های رقیب و ادعاهای مخالف، مانند «احیای هویت» و «امروز ما»، و کتاب‌های مرحوم بصیراحمد

دولت آبادی نیز مراجعه صورت می گرفت؛ تا ثابت می شد که داده هاف واقعاً علمی و بی طرفانه است.

۳) همه می دانیم که تا انتخابات درون حزبی سال ۱۳۷۳ حزب وحدت یک پارچه بود و اختلاف بین رهبر شهید و استاد اکبری وجود نداشت. اگر هم اختلافی بوده، جزئی و اختلافات معمول درون حزبی بوده و تا آن زمان موجب عکس العمل های در بیرون از حزب نگردیده بود. بنابراین، تا آن زمان تمامی مسایل سیاسی اعم از جنگ و صلح و اتحادها و ائتلاف ها با تصویب شورای مرکزی، شورای عالی نظارت و شورای تصمیم گیری حزب وحدت انجام گرفته است؛ نه فقط شخص استاد مزاری^(ه). بگذریم از این که تا خزان سال ۱۳۷۲ استاد اکبری اصلاً در کابل نبود؛ ایشان معاون شورای مرکزی بود و شورای مرکزی هم در بامیان حضور داشت و در خزان سال ۱۳۷۲ این شورا به کابل منتقل گردید.

۴) تمایل استاد اکبری به توافق با احزاب هفت گانه بر سر چند کرسی و نپذیرفتن رهبر شهید و ادامه جنگ بر سر آن از اساس دروغ است و از دروغ های است که مرتب به خورد تاریخ داده می شود. این ادعا اولین بار از سوی شیخ آصف محسنی در زمانی مطرح گردید که ایشان علیه رهبر شهید فتوا داد و رهبر شهید را «محارب» و حزب وحدت را «باند مفسد و تبهکار»ی خواند که به خاطر چوکی و وزارت کلیدی جنگیده است! و آقای محسنی پس از دو دهه از شهادت رهبر شهید نیز این اتهام ها را تکرار کرده و سخنان ایشان در شبکه های مجازی موجود است و اکنون این ادعا متأسفانه وارد دانشنامه هزاره گردیده است. در حالی که پس از استقرار دولت مجاهدان در کابل، در اولین روزها حزب وحدت با دولت آقای مجددی به توافق رسیده بود و افرادی مانند جنرال خدایداد هزاره، انجینیر لعلی و عبدالواحد سرابی به عنوان وزرای حزب وحدت اسلامی و آقای سیدابوالحسن فاضل به عنوان عضو شورای قیادی در دولت معرفی گردیدند. اما بعدها با کارشکنی آقای محسنی و ربانی مواجه گردید. رهبر شهید در این زمینه می گوید

«برای ما پنج وزارت خانه پیشنهاد شده بود؛ ولی ما گفتیم ما تنها یک وزارتخانه کلیدی می خواهیم... بالأخره قناعت کردند که وزارتخانه امنیت ملی را برای ما بدهند. ساعت سه شورای جهادی توافق کردند و ساعت شش شورای رهبری آن وزارتخانه را منحل اعلان کرد! بعد گفتیم اکنون که شما وزارتخانه را منحل اعلام کردید، وزارتخانه معادلش را

برای ما بدهید. امروز آقای ربانی آمدند و گفتند این وزارت خانه از اصل وجود نداشت و ما آن را به ریاست تنزیل دادیم.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۸ و ۷۵).

البته جای انکار نیست که شهید مزاری وزارت کلیدی می خواست؛ در کنار آن «رسمیت مذهب شیعه، مشارکت در تصمیم گیری و حق تعیین سرنوشت، تعدیل واحدهای اداری در رأس مطالباتش بود.» (پیشین، ص ۴۵) اما در منطق رهبر شهید «حق خواستن معنایش جنگ طلبی نیست». این گونه نیست که وزارت کلیدی حق اختصاصی اقوام دیگر بوده و شهید مزاری، می خواسته حق دیگران را با جنگ از جنگ آنان در بیاورد.

۵) در دانشنامه هزاره آمده است که «سهم خواهی جامعه هزاره موجب جنگ ها گردید.» تا کنون هیچ انسان منصف و غیرمعاند نگفته است که حزب وحدت برسر وزارت جنگ را آغاز کرده است. دانشنامه هزاره، گفته های مرحوم زاهدی را علیه رهبر شهید «شواهد تاریخی» عنوان کرده است، اما ای کاش برای فهم علل و عوامل پشت پرده و آغاز جنگ ها نیز به همان «شواهد تاریخی» (آقای زاهدی) و یا منبع بی طرفی مانند جنرال نبی عظیمی نیز مراجعه می کرد. جنرال محمدنبی عظیمی آغاز جنگ ها با حزب وحدت را چنین روایت می کند:

«جنگ اول هزاره ها با اتحاد اسلامی سیاف به روز دوشنبه تاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۷۱ آغاز یافت، ابتدا چهار نفر عضو رهبری حزب وحدت در منطقه سیلوی کابل ترور شدند، کریمی، سید اسماعیل حسینی، چمن علی ابوذر و وثیق که سه نفر اول عضو شورای مرکزی حزب بودند و شورای نظار به حزب وحدت اطلاع داد که افراد سیاف آن ها را ترور کرده اند، بعداً موثر حاجی شیرعلم در منطقه پل سرخ از طرف حزب وحدت توقف داده شد و ... سپس فیضی یکی از قوماندانان حرکت اسلامی به اعضای حزب وحدت اطلاع می دهد که درگیری بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد در منطقه دهمزنگ جریان دارد. در حالی که در آن جا وضع آرام بوده است.» (عظیمی: ۶۰۹) و نیز زاهدی (افسرده خاطر، ۱۳۷۱: ۵).

آقای مجددی که آن زمان رئیس دولت بود، پس از اتمام کارش در دولت، طی بیانیه رسمی، با صراحت تمام، اتحاد اسلامی به رهبری آقای سیاف را آغازگر و شورای نظار را عامل تداوم جنگ معرفی کرده است:

«محترم سیاف به همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمان سوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی به راه انداخت و قرار اطلاع دقیق هنوز هم در تدارک حمله دیگری بر برادران اهل تشیع می باشد.» (عظیمی، پیشین: ۶۲۵).

این آغاز جنگ با اتحاد اسلامی بود که بر خلاف نظر نویسندگان دانشنامه هزاره، هیچ ارتباطی با «سهم خواهی جامعه هزاره» ندارد. زیرا به قول رهبر شهید حق ما نزد سیاف نبود که حزب وحدت و هزاره ها بر سر حق خویش با سیاف بجنگند.

«جنگی از طرف اتحاد سیاف بر ما تحمیل شد، نه حق ما نزد اتحاد بود و نه ما با اتحاد دعوا داشتیم. ما در حالی که با مجددی مذاکره و مفاهمه داشتیم و مشکلات خود را حل می کردیم، آن ها بالای ما حمله کردند تا ما را از کابل بردارند.» (مزاری، پیشین: ۲۹).

برای ختم جنگ آقای مصطفی کاظمی به نمایندگی از حزب وحدت، با احمدشاه مسعود، و احمدشاه احمدزی در کارته چهار مذاکره می کند. آقای کاظمی خطاب به احمدشاه احمدزی می گوید:

«حزب وحدت اسلامی افغانستان برای این جنگ، هیچ گونه فلسفه و انگیزه سراغ ندارد، جنگی است که از نظر ما فلسفه و انگیزه معقول و مشروعی ندارد؛ زیرا که اولاً در طول جهاد چهارده ساله، حتی یک گلوله بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی فیر نشده است. و ثانیاً حزب اتحاد اسلامی و حزب وحدت از نظر موقف در برابر دولت موقت، وضع مشابهی دارد و بدین معنی که هم شما نسبت به ترکیب این دولت معترض هستید و هم ما.» (افسرده خاطر، پیشین: ۳).

اما جنگ حزب وحدت با جمعیت و شورای نظار بدین جهت بود که بعد از مدتی آقای مسعود در حمایت از اتحاد سیاف، با حزب وحدت وارد جنگ شد و آقای مجددی هم در بیانیه رسمی خود آورده است که «در برخورد میان حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی، وزارت دفاع نه تنها موضع بی طرفانه اتخاذ ننمود، بلکه آشکارا جانب اتحاد را گرفت.» (عظیمی، پیشین: ۶۲۵).

اما مخالفان رهبر شهید سال ها است با بوق و کرنا مدعی اند که شهید مزاری به خاطر وزارت کلیدی جنگید، در حالی که هیچ گاه از نحوه شروع جنگ ها و عوامل پشت پرده آن ها سخن نمی گویند. برای فهم علل و عوامل جنگ آقای زاهدی به دلایل که خود در کتاب

آورده، شورای نظار، حرکت اسلامی، حزب اسلامی، ملیشه‌های دوستم را عامل جنگ بین حزب وحدت و اتحاد معرفی می‌کند. (ر.ک: افسرده‌خاطر، پیشین: ۱۳).

۶) اما چرایی ائتلاف حزب وحدت اسلامی با حزب اسلامی افغانستان؟

ائتلاف حزب وحدت و حزب اسلامی یکی از نقطه‌های عطف تاریخ تحولات دهه هفتاد و از مواردی است که مخالفان و معاندان رهبر شهید سال‌ها است آن را مستمسک کوبیدن رهبر شهید قرار داده‌اند و در دانشنامه نیز به آن اشاره شده است. اما مخالفان و معاندان از توافقنامه‌ی جبل‌السراج میان حزب وحدت، جنبش و شورای نظار و مذاکرات هیأت حزب وحدت اسلامی در پنجشیر با احمدشاه مسعود و نقض این توافقات هیچ‌گاه سخن نمی‌گویند. رهبر شهید خود بارها در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود، از جمله در جمع موسفیدان تاجیک از تعهدات و توافقات و نقض عهدهای مکرر آقای مسعود یاد و با آنان «اتمام حجت» کرده است. رهبر شهید در این صحبت طولانی می‌گوید:

«... این را برای شما مردم شمالی و مردم تاجیک می‌گویم که اتمام حجتی باشد، که ما چه قدر گرویده این محرومیت و این تاریخ مشترک بودیم... من هیچ وقت نه شیعه گفته‌ام و نه سنی، نه بعد از این می‌گویم؛ چون شیعه و سنی و این مسایل بازی قدرت‌ها است و الا در این سه صد سال هم شیعه بوده و هم سنی در اینجا زندگی کرده. حالا چرا در تقسیم قدرت مردم شیعه و سنی را مطرح می‌کنند؟ این‌ها بازی است. البته من نمی‌گویم این‌ها را، ولی آقای مسعود گفت من یک سنی‌ام. یعنی نتیجه‌اش چه؟ که من تویی شیعه را نمی‌توانم تحمل کنم، اینجا ما ماندیم، شوخی هم نبود... خوب این‌جا جنگ (پیش) آمد، آقای مسعود در این جنگ برنامه ریخت، سنگرهای ما را خرید، پول توزیع کرد، جدا جدا هم کرد که حزب حدت شاخه مزاری جنگ طلب است، دیگران با من هستند، هم رادیو را می‌شنیدید، هم گفتند، هم اعلامیه دادند... من نه این عمل مسعود را به حساب تاجیک می‌گذارم و نه جنگ‌های که سیاف کرده را به حساب افغان (پشتون) ولی می‌خواستم که یک روز چهارتا ریش سفید برادران تاجیک را پیدا کنم و این رسالت تاریخی خود را برای‌شان بگویم که ما رفتنی هستیم و این مردم ماندنی هستند، آینده‌های ما را نگویند که چرا این کار را کردید؟.. من معتقدم آن قدر که مردم ما، مردم هزاره رعایت این نزاکت تاریخی را می‌کرده و این سنت تاریخ را، متأسفانه شما برادران نکردید... و این فرصت تاریخی برای ما دست نیافت که اقلش برای آینده ما این

مسأله را به طور مفصل (می گفتیم چنان که) برای مردم خود گفتیم. برای مردم ما این سؤال بود و هست که چرا ما رو در رو قرار گرفتیم و این را من برای مردم خود مجبور بودم توضیح بدهم ولی این خواست ما بود که شما را هم ببینم، بزرگان و ریش سفیدان تان را. این کار شما کار خیری است. به هر شکلی که می توانید و هر راه که می سنجید، ما حرفی نداریم؛ ما الآن هم اعلام می کنیم که تصمیم جنگ نداریم... ولی اگر جنگ شروع شود یک نفر هم بمانیم در اینجا دفاع می کنیم.» (مزاری، ۱۳۹۳: ۱۸۷-۱۸۷).

صحبت های تاریخی رهبر شهید با موسفیدان تاجیک مفصل است و ابعاد بسیاری از قضایا را ایشان روشن کرده است. به هر صورت، وقتی حزب وحدت با بی اعتنایی های مکرر از سوی آقای مسعود و ربانی مواجه گردید و غرب کابل از هر سو در محاصره آنان قرار گرفت، مصلحت و منافع مردم ایجاب چنین ائتلافی با حزب اسلامی را می کرد و رهبر شهید نیز سیاست و منطق روشن داشت که «ما عاشق قیافه هیچ کسی نیستیم، حقوق ملت خود را می خواهیم، هر کس این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می فشاریم.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۷۸).

در قانون سیاست و قرآن خداوند نیز نیامده است که ائتلاف با حزب اسلامی یا پشتون ها برای همیشه بد و با تاجیک ها همیشه خوب، مفید و به منافع مردم هزاره و یا یک جریان سیاسی خواهد بود. بعدها (سال ۷۵) همین آقای ربانی و مسعود و استاد اکبری با آقای حکمتیار به توافق رسید و او را وارد کابل ساخت و کابل را به کام طالبان سپردند. در سال ۱۳۷۷ استاد اکبری نیز به طالبان پیوست و مدعی شد که این تسلیمی به خاطر نجات مردم هزارجات بوده است. اگر این جا مصلحت های سیاسی ضرورت پیوستن به طالبان را از سوی استاد اکبری ایجاب می کرده است، در اقدام رهبر شهید نیز مصلحت سیاسی و تاریخی مردم، ایجاب چنین ائتلافی را می کرده است و این ملامتی ندارد.

در باره چرایی ائتلاف حزب وحدت و حزب اسلامی، منطقی ترین پاسخ از آیت الله العظمی محقق کابلی، عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی در آن روزگار است. ایشان یکی از امضا کنندگان این توافق است و بهترین سند برای مشروعیت اقدام حزب وحدت و پاسخ به یاهو سرایی های مخالفان و معاندان رهبر شهید. از آیت الله محقق کابلی در آن زمان سؤال شده است که دلایل همسویی حزب وحدت اسلامی با حزب اسلامی چه بوده است؟ ایشان در پاسخ فرموده است:

«دلیل مسأله این بود که حزب اسلامی زودتر از دیگران خواسته‌های ما را پذیرفتند و سند و امضا دادند؛ ولی از بقیه احزاب چنین برخوردی ندیدیم. البته صد فی صد عدم تخلف در آینده مورد اطمینان نیست؛ ولی ۷۰ درصد ما اطمینان داریم. ما از آقای ربانی تجربه خوبی مشاهده نکردیم؛ ما با آقای حکمتیار در جلسه اول من و آقای بلاغی مأموریت یافتیم که رفتیم و از ما استقبال خوبی کرد و بعد هم افراد دیگر مذاکره را ادامه دادند. سرانجام در سه نقطه به توافق رسیدیم: اول: رسمیت مذهب تشیع؛ دوم: تصمیم‌گیری مشترک سیاسی؛ سوم: تقسیمات اداری کشور بر اساس نفوس. بعد توافقنامه را از طرف حزب وحدت من و آقای مزاری امضا کردیم. از طرف حزب اسلامی آقای حکمتیار و یک نفر دیگر که اسمش در یادم نیست، امضا کردند.» (محقق کابلی، ۱۳۷۲).

بر این اساس، ائتلاف حزب وحدت اسلامی با حزب اسلامی، نه تصمیم شخصی رهبر شهید، بلکه تصمیم حزب و بر اساس مصحلت آن روز صورت گرفته است و این هیچ‌گونه ملامتی در تاریخ ندارد. اگر ملامتی دارد، کسانی زیاد پس از سقوط غرب کابل، با حکمتیار ائتلاف کرد و به ملا عمر تسلیم شدند، پس باید آنان نیز ملامت تاریخ مردم خویش باشند.

جمع‌بندی

۱. تردیدی نیست که تولید و تدوین دانشنامه‌ی هزاره به‌مثابه یک اقدام بنیادین علمی و فرهنگی جهت معرفی و بازسازی تاریخ، فرهنگ و هویت تحریف شده و کتمان شده انسان و جامعه هزاره از هر جهت مهم و شایسته تجلیل و در ادامه سزاوار حمایت است. اما به زعم و باور بسیاری از محققان و آگاهان جامعه هزاره، به‌رغم تلاش و تفکر جمعی و تحمیل هزینه‌های مالی هنگفت، این اثر در اولین گام خویش نه تنها در رسیدن به اهداف و رسالت خویش ناکام بوده است، بلکه خود، دچار انحرافات جدی و خبط و خطاهای فاحشی دیگری گردیده است که به رغم اقبال و استقبال گسترده اولیه، در کمترین زمان، با بداقبالی مواجه گردید و افکار عمومی را جریجه‌دار ساخت. دلیل این بداقبالی روشن است؛ دانشنامه از اصول اولیه دانشنامه‌نویسی و حتی اصول تعریف شده در شیوه‌نامه خود، تخلف کرده است.

۲. به زعم این قلم، دانشنامه به‌رغم محاسن زیاد، نقایص و کاستی‌های فراوان دارد که نقض بی‌طرفی علمی، جهت‌گیری‌ها سیاسی آشکار، عدم جامعیت در مدخل‌یابی و مدخل‌گزینی، حاکم نبودن روش و رویه یک‌سان، بی‌دقتی و سهل‌انگاری در ثبت وقایع و رویدادها، اشتباه

در ثبت مکان‌ها و آمارها، کتمان ارزش‌های حاکم بر جامعه هزاره، عدم توازن در پردازش مقالات و موضوعات، عدم اتقان و استحکام بسیاری از گزاره‌ها و سندسازی‌های بی‌دلیل، عدم ارتباط برخی مدخل‌ها به جامعه هزاره، عدم ارزیابی دقیق و عدم ویرایش فنی لازم از نقایص عمده این اثر به شمار می‌رود. اما در میان نقص‌ها و نقدها، نقض بی‌طرفی علمی و جهت‌گیری سیاسی مهم‌ترین دغدغه این قلم و عامل حساسیت افکار عمومی بود که در دانشنامه هزاره بسیار برجسته خود نمایی می‌کند.

۳. دو مقطع جهاد و مقاومت از مقاطع حساس و پربار تاریخ حیات سیاسی جامعه شیعه و هزاره است. این قلم با جمع‌آوری آثار و نشانه‌ها و مستندسازی مصادیق و دلالت‌ها، به این نتیجه دست یافته است که تاریخ مقاومت غرب کابل در دانشنامه هزاره تحریف و سیمای رهبر شهید استاد مزاری^(۹) به صورت هدفمند تخریب گردیده است و در مجموع، نسبت به جریان عدالتخواهی قضاوت‌های ناروا و جفاهای آشکاری در این دانشنامه صورت گرفته است.

۳. در دانشنامه هزاره، رهبر شهید و یاران پاکبازش مثل شهید ابوذر غزنوی، چهره‌های جنگ‌طلب، ماجراجو، منفعت‌طلب و محور منازعات داخلی قلمداد شده و در مقابل تمامی مخالفان رهبر شهید انسان‌های صلح‌طلب، انعطاف‌پذیر و به‌دور از ماجراها و نزاع‌های داخلی معرفی گردیده‌اند. علت آغاز جنگ‌های غرب کابل در دهه هفتاد، «سهم‌خواهی جامعه هزاره» و علت تداوم جنگ‌ها در غرب کابل، انعطاف‌ناپذیری و جنگ‌طلبی رهبر شهید قلمداد شده است. تمامی این اتهامات و حق‌کشی‌ها مستند و متکی به منابعی از مخالفان و افواهات معاندان رهبر شهید گردیده‌اند. زمانی که مجموعه از دلالت‌ها و نشانه‌های موجود و مستند در دانشنامه کنار هم قرار داده شوند، نقض بی‌طرفی علمی و جهت‌گیری سیاسی دانشنامه بسیار برجسته و آشکار خود را نشان می‌دهد و چنین رفتار غیر علمی، خلاف اصول دانشنامه‌نویسی و نیز خلاف «شیوه‌نامه دانشنامه هزاره» است.

۴. وقتی تمامی شواهد، مصادیق و دلالت‌ها در کنار هم قرار داده می‌شود، به صورت طبیعی غیرعمدی بودن این همه نواقص و تکرار این همه انحرافات غیر طبیعی تلقی می‌شود و به ناچار اقدام دست‌اندرکاران مورد پرسش قرار می‌گیرد و در این جهت، این قلم کوشیده است به برخی این اتهام‌ها و ناروایی‌ها، به‌ویژه در مورد آغاز جنگ‌ها و برخی رویدادهای دوران مقاومت غرب کابل و اقدامات رهبر شهید، پاسخ‌های مستند و منطقی ارائه نماید تا باشد که

هم نسل آگاه امروز، به‌ویژه رهروان رهبر شهید، این پروژه بزرگ علمی را تا فرجام تعقیب و بر حفظ ارزش‌ها و دستاوردهای دوران جهاد و مقاومت عدالت‌خواهی تأکید و در قبال تحریف‌ها از اهداف، ارزش‌های و آرمان‌های شهدا پاسداری نمایند و هم شورای علمی دانشنامه هزاره و نویسندگان به واکنش‌ها و حساسیت افکار عمومی توجه نشان داده، در تداوم و تکمیل پروژه دانشنامه‌نویسی کار آن را با دقت، ظرافت و امانت‌داری به فرجام برسانند و آن‌گاه با وجدان آرام، داده‌های خویش را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهند.

۵. اگر هدف و رسالت دانشنامه، احیای هویت هزاره و معرفی اصالت فرهنگی تاریخی و مذهبی این قوم است و دست‌اندرکاران دانشنامه، آن را به مثابه دومین گام در راستای تثبیت هویت هزاره‌ها در کنار تمامی فعالیت‌های سیاسی قلمداد می‌کنند که تا کنون انجام شده است، دست‌اندرکاران بدانند که مقاومت غرب کابل و بامیان بخشی از تاریخ پرافتخار این قوم است و شهید مزاری به نماد و بخشی از هویت جامعه هزاره تبدیل شده است و هزاره‌ها خود را با شهید مزاری معرفی و خواسته‌ها و مطالبات عدالت‌خواهانه خویش را در قالب گفتمان شهید مزاری برجسته می‌کنند. هرگونه برخورد سبک‌سرانه با شهید مزاری، تحریف شخصیت، آثار و عمل کرد ایشان، به‌منزله تحریف هویت این قوم تلقی خواهد شد و دانشنامه‌نویسی با چنین رویکردی، بازتاب دهنده‌ی نيات افراد مغرض و فرصت‌طلب به حساب می‌آید و پیامد چیزی جز اخلال در روند تکمیل دانشنامه نویسی نخواهد داشت.

۶. نخبگان و آگاهان جامعه هزاره و شیعه نیز بدانند که بی‌تفاوتی در قبال تحریف تاریخ جهاد و مقاومت غرب کابل و بامیان، تحریف بخش از تاریخ این قوم است و نتیجه سکوت در برابر آن تغییر جایگاه مدافع و متجاوز، قاتل و مقتول و خائن و خادم در فردای تاریخ و نزد نسل‌های آینده خواهد بود.

۷. و سخن آخر؛ اگر قرار است دانشنامه هزاره بازتاب‌دهنده‌ی تاریخ، فرهنگ، هنر، ارزش‌ها و باورهای انسان و جامعه هزاره باشد، بایستی تمامی عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی، اعتقادی و مذهبی این قوم، همانگونه که در جامعه ظهور و بروز دارد در دانشنامه بازتاب پیدا کند. شهید، مجاهد معلم، ارباب، خان، خواننده و هنرمند، هر کدام با عنوان متناسب و مربوط به خود به رسمیت شناخته شود. وقتی مفاهیم ارزشی مانند جهاد، مقاومت، ایثار، شهادت و...

از قاموس هزاره حذف می‌شود در واقع، جامعه هزاره از هویت حقیقی و اصلی خود تهی می‌شود و با هویت بیگانه معرفی می‌گردد.

در نهایت، امیدواریم دانشنامه هزاره با تحقق وعده تغییرات و اعمال و انجام اصلاحات به عنوان یک اثر فاخر به سرانجام نیکو برسد و با کمترین ضریب خطا، به عنوان یک مرجع معتبر علمی و تحقیقاتی در میان محققان و پژوهشگران، جایگاه خود را پیدا کند.

منابع

۱. افسرده‌خاطر، ع (علی جان زاهدی) (۱۳۷۱)، نبرد هزاره‌ها در کابل (بی‌جا)، چاپ دوم.
۲. انوشه، حسن و همکاران (۱۳۸۱)، دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در افغانستان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
۳. بنیاد دانشنامه هزاره (۱۳۹۷) دانشنامه هزاره، کابل، انتشارات امیری، چاپ اول.
۴. شورای علمی دانشنامه هزاره (۱۳۹۶ ش/ ۲۰۱۷ م)، شیوه‌نامه دانشنامه هزاره.
۵. عزیزی، محمد (۱۶ فوریه ۲۰۱۹)، صفحه فیسبوک Mohammad Azizi
۶. عظیمی، محمدنبی (۱۳۷۶) اردو و سیاست، سبا کتابخانه، پشاور - پاکستان، چاپ اول.
۷. محقق کابلی، قربانعلی (حمل / فروردین ۱۳۷۲)، هفته نامه وحدت، قم، شماره ۹۰-۹۱.
۸. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، به کوشش: مرکز فرهنگی نویسندگان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول.
۹. _____ (۱۳۹۳)، منشور برادری، (مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و ملاقات‌های رهبر شهید)، مقدمه و تحقیق از مرکز فرهنگی اجتماعی سراج، کویت، نشر فرهنگ هزاره، چاپ سوم.
۱۰. مظفری، سید ابوطالب (۱۳۹۷)، سخنرانی در مراسم رونمایی دانشنامه هزاره - قم.

خورشید در آینه گفت و گو و خاطرات



مصاحبه اختصاصی با جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد انصاری ارزگانی

تهیه کنندگان:

■ علی اکبر شریفی (رهگذر)

■ خالق داد ناصری

س: تشکر می‌کنم از استاد محترم جناب آقای انصاری که وقت خود را در اختیار ما قرار داد. لطفاً در ابتدا خودتان را معرفی کنید!

ج: بسم الله الرحمن الرحيم با تشکر از اعضای محترم انجمن «جنبش عدالت خواهی» بنده سلمان انصاری فرزند رمضانعلی معروف به حاجی کلانتر از قریه اوله توابع حاجی محمد (شش برجه) متولد سال ۱۳۳۹ هستم. تحصیلات ابتدایی را پیش ملای مکتب به نام سید دیوبند شروع



کردم بعد سیابغل پیش آقای استاد افضل‌ی و پدر بزرگوارش مرحوم حاجی آخوند در قریه اربستو با برادرم آقای رحیمی به مدت سه سال صرف و نحو را خواندم بعد شنیدم که در ارزگان استادان جدیدی آمده و آقایان استاد فیاض و شهید مظفری مدرسه‌ای ساخته در سیدان، با پیشنهاد شخص حاجی آخوند، من و برادرم همراه با آقای افضل‌ی وارد اورزگان شدیم و محضر آنها بودیم. نحو، منطق و کمی فقه و اصول را خواندیم تا این‌که مسأله کودتا و حاکمیت

کمونیست‌ها پیش آمد. آقای مظفری و تعدادی از سران پشتون‌ها را دستگیر و به تیری بردند و به شهادت رسید. روزی که جمهوری اسلامی به پیروزی رسید مردم نذر کرده بودند. مأموران و ولسوال دولت کمونیستی شب مدرسه را محاصره کردند وقتی دیدند نذر است رفتند. فردایش آقای استاد فیاض به طلبه‌ها گفتند: هردو، سه نفر مدرسه را ترک کنید و بروید. بعد انقلاب شد اول سال ۱۳۵۹ وارد ایران شدم و مدتی در شاه عبدالعظیم مدرسه بلوان بودم بعد از مدتی در حوزه علمیه قم امتحان دادم و به مدت چهار سال مشغول به تحصیل شدم لمعه



را پیش آیت‌الله وجدانی فخر و نظری، اصول فقه را پیش آیت‌الله صالحی و رسائل را پیش آقای استاد اعتمادی و مکاسب را نزد آقایان؛ دزدوزانی و پسندیده و کفایه را پیش آقای استاد پایانی و آیت‌الله العظمی محقق کابلی خواندم. اوایل ۱۳۶۴ با پیشنهاد شهید مزاری^(ه) (به‌خاطر آشنایی قبلی که داشتم) از راه پاکستان به داخل رفتم و مهر و آرم سازمان نصر را به همراه خود بردم. در داخل وقتی که رفتم در مدرسه علمیه‌ای که قبلاً ساخته شده بود مشغول تدریس شدم تا بستان وقتی بچه‌ها آمدند پایگاهی زدیم به نام پایگاه امام مهدی^(ع) که مربوط به سازمان نصر بود در منطقه حسینی. می‌خواستیم در منطقه مدرسه کلاسی بسازیم که مورد قبول واقع نشد بعد منتقل کردیم به جوی شش‌پر و مسئولیتش به عهده آقای خلیلی گذاشته شد. در سال ۱۳۶۷ خواستم سفری به هزاره‌جات داشته باشم و از آن‌جا به سمت شمال بروم در هنگام مسافرت در دهن اودگه [آبدره] با استاد شهید مزاری و شهید صادقی سرخوردیم. مدت دوماه با آن‌ها بودم تا این که حزب وحدت تشکیل شد و به مدت چهارده سال در داخل بودم گاهی در بامیان و گاهی در کابل بودم. بعد از تسلط طالبان دوباره به ایران آمدم در مرکز جهانی آن زمان کفایه را امتحان و ادامه تحصیل دادم.

من با شهید مزاری^(ه) قبل از این که به داخل بروم رفاقت شخصی و رفت و آمدهایی داشتم و از طرف دیگر یک کلاسی در تهران برگزار کرده بودیم که من با شهید خلیلی در طول هفته نوبتی می‌رفتم در نتیجه این رفت و آمد، ما آشنایی خوب با کارگران پیدا کردیم که دو تا ثمره داشت یکی جمع‌آوری پول از مردم سیابغل و حسینی برای ساخت حوزه علمیه دوم این که تعدادی را فرستادیم برای آموزش نظامی بعداً آن‌ها رفتند در مسیر راه با آقای صالحی سرخوردند و تبدیل شد به پاسداران جهاد.

س: از نحوه آشنایی تان با رهبر شهید بگوئید و این که کی و چگونه آشنا شدید؟ برداشت شما از شخصیت و منش و روش ایشان چه است؟

ج: اسم شهید مزاری^(ه) را برای اولین بار از آقای فیاض ارزگان شنیدم. قبلاً از آقایان؛ حاجی علیرضا و کاشفی برادران آقای خلیلی ارزگان که از ایران آمده بود شنیدم که آن‌ها گفتند: در مسیر اسلام قلعه به طرف قندهار با شیخی همراه شده بودیم که چند سال در زندان ایران بوده و تازه از زندان آزاد شده بود. پرسیدیم: اسم شما چیست؟ گفت عبدالعلی مزاری. این شیخ می‌گفت: جوانان به فکر حکومت اسلامی باشید. این حرف آقایان روی من تأثیر

کرد وقتی به قم آمدم شهید مزاری^(ه) را جستجو کردم آقای شریعتی گفت: بله این آقای مزاری که شما به دنبالش هستید در این جا (قم) هست و شهریه هم نمی گیرد و در تلاش است که حزب تشکیل بدهد. بالاخره بعد از دو ماه در تهران در قرارگاهش که خارج از دفتر سازمان نصر بود، او را پیدا کردم داخل اتاقش رفتم خواب بود اول فکر کردم که این شخص قندهاری این جا چه می کند؟ بعد متوجه شدم که ایشان استاد مزاری است. از جایش بلند شد بعد از احوال پرسی، سؤال و جوابی بین ما مطرح شد متوجه شدم که آدم دلسوز است و شخصیت بالایی دارد. رابطه ام از همین جا شروع شد. ایشان در تهران یک ساختمانی گرفته بود برای بچه های محصلی که جا نداشت من هم همان جا برای دیدنش می رفتم و گاهی هم در قم می رفتم ملاقات می کردم. ایشان با این که می گفت: پدرش پولدار است ولی خیلی خوش برخورد و ساده زیست بود اعتماد به نفس بالایی داشت. همیشه می گفت ما می توانیم سرنوشت افغانستان را تغییر دهیم. باورهای دینیش بالا بود. من از روز اول تحت تأثیر شخصیت ایشان قرار گرفتم و بر همین اساس رفت و آمد داشتم. آدم متعبد بود بچه هایی را در خوابگاه جا می داد که اهل نماز باشد. روز جمعه خودش ماشین می گرفت و بچه های محصل را به نماز جمعه می برد.

س: این که می فرمایید شهید مزاری^(ه) یک شخصیت تأثیر گذار بوده دلایل تأثیر گذارش چیست؟

ج: اول این که ایشان برای نجات هزاره و شیعه تلاش می کرد به علاوه این که اعتماد به نفس بالایی داشت و هم چنین دیگران را و به خصوص جوانان را تشویق می کرد روی آینده جوان ها حساب باز می کرد و در جلسات بین بزرگان فرد شاخص بود لذا آدم تأثیر گذار بود هم از نظر اخلاقی و هم از نظر سیاسی و اجتماعی اما در عین حال به دنبال نام و نشان هم نبود.

س: اگر بخواهید ویژگی های اخلاقی شهید مزاری^(ه) را نام ببرید از چه ویژگی به طور خاص نام می برید؟

ج: اولاً دارای روحیه قناعت بود ثانیاً آدم متواضع بود و برای خودش چیزی نمی خواست یعنی از خودگذشتگی زیادی داشت و آدم صبور بود. صداقت و از خود گذشتگی ایشان منحصر به فرد بود. مزاری که مزاری شد به خاطر همین صداقت و فداکاری ایشان بود.

س: برخی از مخالفان شهید مزاری^(ه) می گویند ایشان بسیار حریص به قدرت بود برای رسیدن به قدرت تمام ارزش ها را زیر پا می گذاشت آیا این حقیقت دارد؟

ج: این حرف ها نسبت به شخصیتی مثل شهید مزاری^(ه) خنده آور است. در دوران سازمان نصر با این که کارها را خودش انجام می داد بعد دیگران خبر می شد اما هیچ گاه خودش را مطرح نمی کرد و عضوه ساده شورای مرکزی سازمان نصر بود. بعد از تشکیل حزب وحدت نیز ایشان آقای اکبری را به عنوان دبیر کل حزب وحدت پیشنهاد می کرد. شهید مزاری^(ه) در غیاب به عنوان دبیر کل حزب وحدت پیشنهاد می شود. شهید صادقی می گفت: اگر آقای مزاری می بود این سمت را قبول نمی کرد. من شخصاً مطمئن هستم که آقای مزاری قدرت را برای خودش نمی خواست. برای خودش حکومت نمی خواست. قدرت طلبی یکی از مظاهر دنیوی است و مزاری معروف است که به دنیا پشت کرده بود نسبت به بیت المال بسیار حساس بود هر کسی در حضور ایشان بد مصرفی می کرد ایشان نصیحت می کرد. حتی اعضای شورای مرکزی حزب که آدم های کلانی بودند نمی توانستند سیگار بکشند. مهم ترین برنامه شهید مزاری^(ه)، مردمش بود که بجایی برسند همان گونه که خودش گفته که: من وقتی که حقوق شما را بر گردانم می روم به زندگی ساده ادامه می دهم. من مطمئن هستم که اگر آقای شهید مزاری^(ه) زنده بود قطعاً در درون دولت نمی رفت نه در معاونت، نه در وزارت و نه کار دیگری به دلیل این که با همان چپن اش حزب وحدت و قدرت حزب وحدت را زنده نگه می داشت و حفظ می کرد. و یکی از اشتباهاتی که در رهبران فعلی رخ داده این بود که در معاونت دولت قرار گرفت. اگر شهید مزاری^(ه) زنده بود کسان دیگر را می فرستاد و به راحتی هم کنترل می کرد. و خودش کاملاً قدرت رهبری و مردمش را حفظ می کرد. بعد از شهادت شهید مزاری^(ه) دو اشتباه برای رهبران فعلی رخ داد اول این که در معاونت رفتند و باید تحت برنامه دولت باید عمل کنند و بیرون از دولت قدرتی نبود که سر این ها تأثیر کند. دوم این که شهید مزاری^(ه) تشکیلات نظامی حزب وحدت را برای حفظ مردمش از دست نمی داد در حالی که این آقایان کردند.

س: برخورد رهبر شهید با رقبای حزبی اش چگونه بود؟ آیا بر مبنای اخلاق و ارزش های دینی بود و یا سیاست حذف را در پیش داشت؟

ج: شهید مزاری^(ره) در زمانی که در ایران بود وقتی که شورای ائتلاف تشکیل شد می گفت: احزاب دارای موضع واحد باشند با حفظ احترام متقابل. و هم چنین روی بعضی از شخصیت ها خیلی حساب باز می کرد ولو این که در حزب دیگر بود. در داخل هم که حزب وحدت تشکیل شد روی همین بود که احترام متقابل افراد حفظ می شد وقتی که من در داخل بودم شهید مزاری^(ره) به قوماندان ها توصیه می کردند که در برخوردهای تان این مسایل (احترام به شخصیت ها) رعایت شود. بعد از تشکیل حزب وحدت بیش تر روی منافع مردم حساب می کرد چون حزب وحدت را نماینده مردم می دانست روی منافع مردم بیش تر حساب باز می کرد. حتی در برخورد با احزاب و شخصیت های اهل سنت با اخلاق رفتار می کرد.

س: اطلاع دارید که ایشان قبل از سازمان نصر در چه قالبی فعالیت می کرده است؟

ج: آن چه گفته می شود این است که یک مجموعه ای در کابل بوده تحت عنوان مستضعفین و یک مجموعه ای در نجف بوده تحت نام روحانیت نوین و شهید مزاری^(ره) در قم بوده و این ها با هم ارتباط داشته اند. تا این که در سال حدود ۱۳۴۸-۱۳۵۰ کم کم وارد فعالیت سیاسی می شوند و بعد از مدتی حزب حسینی را تشکیل می دهند شهید مزاری^(ره) با همین مجموعه بوده و بعد در سال ۱۳۵۸ به صورت رسمی سازمان نصر را تشکیل می دهد. سازمان نصر از همین مجموعه تشکیل می شود.

س: به نظر شما رهبر شهید در تشکیل و رهبری سازمان نصر چه نقش و جایگاهی داشت؟

ج: شهید مزاری^(ره) مؤسس سازمان نصر بود. افرادی که در قم با هم ارتباط داشته اند چهار نفر بوده اند که سازمان نصر را تشکیل داده اند که یکی از آن ها شهید مزاری^(ره) بوده و ایشان عضو شورای مرکزی سازمان نصر بوده اما عضوی که محور هم بوده و بیش تر رهبری سازمان به نام او یاد می شد چون عضو فعال بود و رابطه اش با مقامات ایران هم خوب بود.

س: نقش شهید مزاری^(ره) را در تشکیل حزب وحدت چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: نقش ایشان، نقش محوری بود قبل از داخل رفتن، در ایران هم پیشنهاد ایشان بود و به قول خودش که می گفت: هر چه در ایران برای وحدت تلاش کنیم اثر ندارد و باید برویم کار را از داخل شروع کنیم. لذا ایشان وقتی که مزار می رود اول تلاش می کند به تشکیل جنبش شمال و با ازبک ها و بقیه شخصیت ها ارتباط برقرار می کند تا یک وحدت نسبی به وجود آید. بعد در مناطق هزاره جات حدود دو ماه قبل از تشکیل حزب وحدت من خدمت ایشان در

بهسود در پایگاه شهید دانش رسیدم آقای صادقی پروانی فاتحه رفت و من با شهید مزاری^(ه) تنها بودیم یک نشستی چند ساعته با هم داشتیم من از ایشان پرسیدم که شما در افغانستان تا چه حدی امید وار هستید؟ گفت: چرا این سؤال را می کنی؟ گفتم: هزاره ها در مرکز قرار دارد. ایشان سیاست و مناطق افغانستان را خوب بلد بود. با وضعیت جغرافیا، وضعیت اجتماعی و مسایل افغانستان آشنایی کافی داشت و گره ها را هم خوب می شناخت. به من گفت: در بین پشتون ها افراطی، ملی گرا وجود دارد. تاجیک ها و شمال را هم تحلیل کرد و بعد گفت: برای موفقیت ما یک شرط وجود دارد و آن این که سر مردم خود را جمع کنیم و دارای موضع واحد باشند ولو وحدت واقعی به وجود نیاید. اگر مردم و احزاب به همین کیفیت بماند هر کدام از این احزاب در کام یکی از این گروه های پر قدرت پشتون ها سقوط می کنند. بعد راه کار هم ارائه داده و گفت: ما اول باید با هماهنگی احزاب این زنجیرهای فاسدی که در مسیر راه وجود دارد برداریم. و الا من به تنهایی اقدام می کنم و از خودم (زنجیرهای که مربوط به سازمان نصر است) برداشته شود. مسئله دیگر مسئله احزاب را حل کنیم بین آن ها هماهنگی به وجود بیاوریم. بالخصوص وقتی که در پنجاب [پنجاب] رفتیم گفت: یکی از مشکلات، مشکلی است که بین آقای اکبری و بهشتی وجود دارد و باید حل شود و ما در بامیان به زودی جمع می شویم اگر وحدت نسبی بین ما به وجود آمد مرحله ی بعد با فارسی زبان ها هماهنگ می شویم بعد ما می شویم یک چارکی و دیگران می شود نیم سیری و ما با هر کدام از این ها (پشتون و تاجیک) هماهنگ شویم برنده هستیم و مجبور هستند که به ما حق بدهد.

بعد در سفری که در پنجاب [پنجاب] رفتیم نقش ایشان در صلحی که بین اکبری و بهشتی برقرار شد برجسته بود. ایشان در دیداری با اکبری در این باره صحبت کرد و بعد در ورس رفتیم دو یا سه شب در آن جا بودیم قبل از این سفر شهید مزاری^(ه) یک سفری به ارزگان کرده بود تا صلحی بین آقای صادقی و ناطقی برقرار کند. در شمال انصافاً ایشان نسبت به احزاب دیگر از خودش، خود گذشته گی نشان داد بعد آمدیم یکاولنگ و بامیان. در بامیان از سازمان نصر دونفر وجود داشت که تأثیر گذارش ایشان بود. آقای صادقی پروانی خانه ی خود رفته بود در کنار رهبر شهید آقای حکیمی غزنوی بود. بعد حزب وحدت تشکیل شد. بعد از تشکیل حزب وحدت، یک هیئت را تشکیل دادند و اکبر خان نرگس را خواست که در رأس این ترکیب قرار گیرد. شهید مزاری^(ه) قبل از آمدن به بامیان، در پنجاب آقای اکبرخان نرگس

را برای این کار پیش بینی کرده بود چون تاریخ دان بود. شهید مزاری^(ره) اکبرخان نرگس را برای تحت تأثیر قرار دادن مسعود انتخاب نمود زیرا ایشان بافت اجتماعی دو قوم، مسئله فارسی زبان ها و پشتو زبان ها را می دانست و هیئت را پیش مسعود فرستاد و مسعود از این هیئت استقبال هم کرده بود.

بعد در بامیان یک هیئتی تشکیل شد که به ایران سفر کند و شهید مزاری^(ره) به اتفاق آرا به عنوان ریاست هیئت انتخاب شد از آن جهت که هم روی جمهوری اسلامی اثرگذار است و هم افراد را می تواند جذب کند بعد مدتی ایران آمد و با امکانات برگشت.

س: شما یک نکته ای را فرمودید آن این که شهید صادقی گفت: آشتی بین اکبری و بهشتی فقط از عهده شما (شهید مزاری) برمی آید؟

ج: ما در پنجاب که بودیم بهشتی فراری بود و در ناور رفته بود مناطق بیش تر تحت کنترل آقای اکبری و تا حدودی سازمان نصر بود. قرار بود رضایت آقای اکبری برای برگشتن آقای بهشتی گرفته شود آقای صادقی گفت: این کار، کار هر کس نیست. اگر چه آقای صادقی هم در آن جلسه بود ولی گفت: تنها آقای مزاری می تواند، آقای اکبری را قانع کند که برگشت آقای بهشتی را بپذیرد.

س: چرا برخی احزاب مانند حرکت به رهبری شیخ آصف حزب وحدت را نپذیرفتند دلایلش چیست؟ و اگر شروطی داشتند شروطش چه بود؟

ج: در تشکیل حزب وحدت اسلامی هشت نفر از اعضای شورای مرکزی حرکت اسلامی حضور داشتند از جمله فیاض ارزگان، سید مدرسی شمال، عبداللهی، سید حسینی پروان که در رأس آنها سید هادی بهسودی بود. یک نکته ای که خود شهید مزاری^(ره) در زمانی که رییس هیئت شد در بامیان گفت و آن این که شهید مزاری^(ره) به آقای صادقی پروانی گفت: اگر شما به ایران می رفتید بهتر بود. آقای صادقی گفت: شما در ایران تأثیرگذارید هم روی جمهوری اسلامی و رفاقتی که با رهبری دارید و هم روی احزاب. بعد شهید مزاری^(ره) گفت: من همه اش را حل می کنم منتهی آقای محسنی با من کنار نمی آید بعداً وقتی هیئت در ایران آمد، حزب حرکت شروطی گذاشتند که در رأس آنها نظارت از فقها و شورای امامیه بود. شورای نظارت هم که تشکیل شد شخص آقای محسنی قبول نکرد. بعد هیئتی را هم به سرپرستی جاوید در داخل فرستادند تا قوماندان های حزب حرکت را از پیوستن به حزب

وحدت منصرف نمایند. من به این باور هستم که آقای محسنی با این تشکیلاتی که در رأس آن از مردم هزاره باشد تن نمی‌داد و بعداً هم در داخل حقوق حرکت را مطرح می‌کردند و چیزی به نام حقوق هزاره‌ی شیعه به میان نمی‌آورد. لذا آقای محسنی بهانه‌گیری می‌کرد و در واقع عمده‌ترین دلیلی که ایشان به حزب وحدت نیامد و یا حداقل هم‌کاری نکرد جهت گیری‌ها و گرایش‌های قومی بود.

س: همان‌گونه که فرمودید، هشت نفر از اعضای شورای مرکزی حزب حرکت در جلسات اولیه‌ی برای تشکیل حزب وحدت در بامیان حضور داشتند و به حزب وحدت پیوستند و بعد از مدت کوتاهی اکثر آن‌ها مجدداً به حزب حرکت برگشتند به نظر شما دلیل این کار چه بود؟

ج: یک دلیلش موضع منحصر به فرد آقای محسنی بود چون ایشان رهبر حزب حرکت بود وقتی که به آن‌ها گفت: به حزب حرکت برگردند حرف ایشان روی برخی آن‌ها تأثیر کرد. اما بخشی عظیمی از حرکتی‌ها در حزب وحدت ماندند اصلاً قوماندان‌های قدرت‌مند هزارگی. حتی برخی آن‌ها بعداً به حزب وحدت پیوستند مثل قوماندان فیضی... و یک بخش دیگری هم که در حرکت مانده بودند به خاطر مصالح و منافع که داشتند اما سعی می‌کردند با شهید مزاری^(ه) هماهنگی داشته باشند از جمله صادق مدبر که در کابل در ضمن این که عنوان حرکت را حفظ کرده بود یک هماهنگی نسبی با حزب وحدت و شهید مزاری^(ه) داشت. یک زمانی خود شهید مزاری^(ه) با من صحبت کرد و از برخی قوماندانان حرکت نام برد که آنان با من هم‌کاری می‌کنند با این که در حرکت منافی دارد و از آن‌ها امکانات می‌گیرد. شهید مزاری^(ه) گفت: یک زمانی در جنگ گیرماندیم و امکانات تمام شد به یکی از قوماندانان که با آقای!.. در یک حلقه بود، گفتم: به رفیق خود، تماس بگیر و بگو امکانات تمام شده چه کار کنیم؟ با این تماس، رفیقش امکانات قابل توجهی از جمعیت گرفت به بهانه‌ی این که در ... با حزب وحدت جنگ دارم بعد از گرفتن امکانات به آن قوماندان خبر می‌دهد که بیاید در فلان تپه راه ما را بگیرید و به این بهانه امکانات را ببرید. استاد شهید گفت: با همان امکانات جنگ را پیش بردیم. به‌هرصورت آن‌های که به مردمش دلسوز بود به یک

^۱ یکی از مسئولان و قوماندانان حرکت اسلامی که فعلاً مصلحت نیست که اسم برده شود.

نوعی با حزب وحدت هم کاری می کردند اما شاید امتیازاتش را از حرکت می گرفتند. البته عده‌ای بودند از اعضای بلند پایه‌ی حرکت و شخصی محسنی که متأسفانه حزب وحدت را نپذیرفتند و به همین خاطر حرکت هم بر باد رفت.

س: چرا برخی از شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار حزب وحدت مانند استاد اکبری و ابوالحسن فاضل علیه شهید مزاری^(ه) موضع گرفتند و در نتیجه از حزب وحدت انشعاب کردند به نظر شما مشکل از کجا بود؟

ج: به نظر من بعد از این که استاد مزاری به عنوان رهبر مردم هزاره مطرح شد و محبوبیت خاصی هم بین مردم پیدا کرد، یک بخشی از مخالفت برمی گردد به مسئله‌ی شخصی زیرا وجود شهید مزاری^(ه) به این عنوان برای آن‌ها قابل تحمل نبود. مسئله‌ی دوم مسئله‌ی حزبی بود یعنی هر حزبی با قید منحل بودن هنوز هم زنده بود شاید بتوان گفت: بعضی از قوماندان‌ها نسبت به آقای اکبری در این قسمت تأثیرگذار بود که جایگاه شما در این حزب در کجا قرار دارد؟ مسئله‌ی دوم تسویه حساب بود مسئله‌ی دوم یک حسابی در کابل پیش آمد و آن این که در دوران حاکمیت آقای مجددی یک شورای حل و عقد از طرف ربانی برگزار شد قبل از آن شورای مرکزی حزب وحدت در بامیان بود و شورای تصمیم‌گیری حزب وحدت در کابل بود به ریاست شهید مزاری^(ه) دغدغه‌ی اصلی شورای تصمیم‌گیری، رسمیت مذهب جعفری بود و حزب تصمیم گرفته بود که ما قبل از این که با هر کسی هماهنگ شویم باید امضا بگیریم لذا یک هیئت پرقدرتی به ریاست آیت‌الله العظمی محقق کابلی همراه با آقای کریم خلیلی پیش حکمتیار رفت و یک هیئت دیگر به ریاست سید ابوالحسن فاضل پیش آقای ربانی رفت یک نامه‌ای برده بودند که زیر این نامه را امضا کنند تا رسمیت مذهب جعفری را قبول کنند. آقای حکمتیار این نامه را امضا می کند اما آقای ربانی قبول نمی کند. در این صورت شهید مزاری^(ه) شورای حل و عقد را ملغاً اعلام کرد و با حکمتیار نزدیک شد در این صورت حزب جمعیت و شورای نظار احساس خطر کرد و و در تب و تلاش افتاد که رابطه‌ی آقای اکبری را با شهید مزاری^(ه) بهم بزنند. البته حزب وحدت در قبال آقای اکبری کوتاهی نکرد وی در بامیان ریاست را به عهده داشت چون معاون رهبر شهید بود. و در کابل هم جایگاه مهمی داشت. آقای سید ابوالحسن فاضل یک دغدغه‌ی دیگری هم داشت اگرچه ایشان وقتی که در حزب آمد حزب، بسیار او را کلان مطرح کرد لذا کوتاهی از حزب وحدت نبود. حتی در

سفری که در جاغوری آمده بود روی فیرینی نوشته بودند که آیت الله خوش آمدی!! مردم از عَجور تا سنگ ماشه از ایشان استقبال کرده بودند لذا در حزب وحدت جایگاه بالایی داشت ضمن این که امام جمعه هم بود. بعد سفری در ایران داشت و از ایران برگشت و این اولین سفرش در ایران بود که از طرف حزب رفته بود و در همان روز برگشت از ایران یک گردهمای قوماندان‌ها بود و سخنان این گردهمایی آقای فاضل بود. قبل از آقای فاضل من نیم ساعتی صحبت کردم در باره وحدت سیاسی و موقعیت هزاره‌ها که هزاره‌ها در کجا بود؟ و فعلاً در کجا رسیده؟ بعد ایشان وقتی که برای سخنرانی بلند شد اولین حرفی که زد این بود که: برادران زیاد هزاره، هزاره نکنید. به جای هزاره، شیعه بگویید!! لذا این دغدغه‌ی سید فاضل و دخالت شورای نظار باعث شد که این‌ها در قبال حزب موضع بگیرند.

س: به نظر شما رابطه‌ی متقابل بین مردم و شهید مزاری^(ره) چگونه بوده است؟

ح: شهید مزاری^(ره) تمام برنامه‌هایش برای مردمش بود شهید مزاری^(ره) قبل از تشکیل حزب وحدت همیشه با مردم جلسه داشت و صحبت می‌کرد به خصوص در پنجاب، بهسود و ورس. بعد از تشکیل حزب وحدت وقتی که شهید مزاری^(ره) وارد کابل شد برخلاف دیگران با مردم صحبت کرد. قبل از ایشان آقای محسنی کابل آمده بود و مردم منتظر بود که ایشان از حق و حقوق مردم بگویند ولی ایشان در این باره چیزی نگفته بود. شهید مزاری^(ره) در کابل گفت: من آمده‌ام از حقوق شما حرف بزنم و شما را به جایگاه تان می‌رسانم. با این حرف‌ها توجه مردم را به خود جلب کرد. رابطه شهید مزاری^(ره) با مردم به دو معنی یکی نشست و برخاست مردم با شهید مزاری^(ره) در کابل بود به خاطر مشکلات و سختی‌ها و رفت و آمد قوماندان‌ها، مسایل جنگ رابطه عادی مردم که تحت عنوان جمعیت‌ها بر اساس نوبت گیری انجام می‌گرفت چون شهید مزاری^(ره) گرفتاری زیاد داشت. یک مرتبه نظرات مطرح می‌گردید شهید مزاری^(ره) در سخنرانی‌هایش پیدا است که همه چیز را از مردم می‌دانست پول و امکانات مال شما مردم و برای شما مردم است. تمام حرف‌ها نظریاتی که مطرح می‌کرد برای مردم بود. بر این اساس، لقب باب‌ه که برای شهید مزاری^(ره) داده شد یک لقب تشریفاتی نبود که توسط دولت داده شده باشد بلکه این لقب جوشیده از متن مردم بود. به عنوان نمونه هیئتی برای تجلیل از خانواده‌های شهدا به خانه‌ی می‌رود که دوتا شهید داده و نصف خانه اش فرش است و نصف دیگرش فرش نیست هیئت برای او کمک می‌کند بعد مادر خانه می‌گوید: «به باب‌ه مزاری

بگویید! که، این پول را شما برای کارهای دیگر مصرف کنید ما زندگی خود را می‌چرخانیم.» لذا مردم شهید مزاری^(ره) را دوست داشتند و به او به‌عنوان یک رهبر نگاه می‌کردند. در دوران حیات شهید مزاری^(ره) کسی را سراغ نداریم که به اندازه شهید مزاری^(ره) جا باز کرده باشد و محبوبیت داشته باشد. به قول آقای علی‌جان زاهدی که در سخنرانی خود در کابل گفت: شما مردم آقای مزاری را به‌عنوان رهبر انتخاب کرده‌اید شورای مرکزی برای خود حکومت درست کند یا تشکیلات درست کند مربوط به شورای مرکزی است اما فضای غرب کابل مزاری رهبر و بابه مزاری است.

س: شهید مزاری^(ره) چه اهداف و طرح‌های داشتند اگر اطلاع دارید بفرمایید؟

ج: شهید مزاری^(ره) در افغانستان خواهان عدالت اجتماعی بود. حقوق مردم خود را در عدالت اجتماعی می‌خواست مثلاً وقتی می‌گوید من کاری می‌کنم که در افغانستان هزاره بودن ننگ نباشد، معنایش این است که مانند دیگران که ننگ نباشد. هدف اصلی و اساسی شهید مزاری^(ره) این بود که تمام اقوام ساکن در افغانستان به حقوق سیاسی اش به اندازه‌ی نفوسی که دارند برسند چه در دولت و چه در اقتصاد و چه در کارهای دیگر و طرحش برای اجرای عدالت اجتماعی، تشکیل حکومت وحدت ملی بود. اصصاً این حرف را شهید مزاری^(ره) برای این می‌زد که چهار حزب بزرگ وحدت، حزب اسلامی، جمعیت و جنبش که از چهار قوم هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک نمایندگی می‌کنند، بنشینند حکومت وحدت ملی را تشکیل بدهند و هر قومی به اندازه نفوسش در حکومت وحدت ملی محفوظ باشد.

س: شهید مزاری^(ره) چه تفاوت‌های فکری و شخصیتی با شخصیت‌های معاصر خود داشت؟

ج: شهید مزاری^(ره) شخصیت منحصر به فردی که ایشان داشت تقوا، اخلاص، شجاعت و صداقت او بود مثلاً عدالت اجتماعی مطرح کرد و پای آن ایستاد و همین مسئله آقای مزاری را بزرگ کرد و الان هم بعد شهادتش محبوب دل‌هاست.

س: آیا اطلاع دارید که چرا شهید مزاری^(ره) غیباً به‌عنوان دبیرکل حزب وحدت انتخاب

شد؟

ج: اول که حزب وحدت تشکیل شد دبیرکلش آقای اکبری بود به نظر من بعد از دو سال بود که وقتی که کنگره حزب تشکیل شد شهید مزاری^(ره) در ایران بود وقتی که مسئله‌ی ریاست

مطرح شد من در بامیان بودم یکی دبیر کلی حزب بود و دیگری سخنگویی حزب وحدت بود. آن‌های که سابقه سازمانی داشتند دو نظریه داشتند عده‌ای آقای خلیلی را که از پیشاور آمده بود برای سخنگویی حزب وحدت در تهران در نظر گرفته بودند. عده‌ای دیگر شهید مزاری^(ه) را برای دبیر کلی حزب وحدت کاندید کردند. از طرف دیگر قبلاً این طرح داده شده بود که از سه حزب قدرت‌مند (سپا، نصر و حرکت)، سه پوست مهم گرفته شود که عبارت بودند از دبیرکل حزب، سخنگوی حزب در تهران و نمایندگی سیاسی حزب در تهران. لذا آن‌های که سابقه حزب سپا و حرکت داشتند گفتند: از بین آقای شهید مزاری^(ه) و خلیلی یک نفر کاندید باشد. در آن موقع آیت‌الله صادقی پروانی خانه خود رفته بود من با شفیق انتخاب شدیم که به دنبال آقای صادقی برویم و رفتیم آقای صادقی را از پروان آوردیم تا مشکل پیش آمده را حل کند. در این میان قبل از این که نصری‌های منحل اعلام نظر نمایند سایر احزاب منحل در حزب وحدت به اتفاق نظر اعلام نمودند که حزب وحدت بدون ریاست آقای مزاری پیش نمی‌رود و همه از جمله شخص آقای اکبری دست بلند کردند که ریاست حزب وحدت منحصر به آقای مزاری است زیرا صلابت، شجاعت و قاطعیتی که ایشان دارد دیگران ندارند.

س: چرا کابل به عنوان مرکز حزب وحدت انتخاب شد؟

ج: شورای مرکزی حزب وحدت در بامیان بود و شورای تصمیم‌گیری در کابل تحت ریاست شهید مزاری^(ه) بود. در تحولاتی که پیش آمده بود دو مسئله عمده بود: یکی مسئله افزودن بر قدرت تصمیم‌گیری حزب وحدت در کابل به دلیل این که محل تحولات بود و بعضی از مسایل از بامیان نظرخواهی می‌شد. و این کار برای حزب وحدت سخت بود لذا تصمیم گرفتند که شورای مرکزی در کابل منتقل شود و مرکز سقل تصمیم‌گیری باید در خود کابل باشد. دوم این که از دو تصمیم‌گیری‌های پراکنده جلوگیری شود زیرا ممکن بود در این خلال شورای تصمیم‌گیری یک تصمیم بگیرد و شورای مرکزی در بامیان تصمیم دیگری بگیرد و ممکن است بین حزب وحدت انشعاب به وجود آید لذا برای جلوگیری از انشعاب این کار صورت گرفت.



^۱ آقای شفیق از مسئولان و قوماندانان بهسود بود و بعداً در دوران مقاومت غرب کابل مسئول فرهنگی شد. (انصاری)

س: چرا هنوز هم آقای محسنی و برخی از سادات در حزب حرکت با شهید مزاری^(ره) مخالفت می کنند؟

ج: یک دلیل این که شخص آقای محسنی تفاوت فکری با شهید مزاری^(ره) داشت و مرکزیت هزاره ها را نپذیرفت و هم چنین در ورود به کابل از حقوق مردم سخن نگفت و با آقای ربانی نشست کرد و گفت حق مرا بدهید و به حقوق هزاره ها کاری ندارم از طرف دیگر بعد از شهادت شهید مزاری^(ره) هم مصاحبه ی خوبی نکرد. اما یک بخشی از سادات در درون حزب وحدت بود و با آقای شهید مزاری^(ره) هم نزدیک بود اما آن بخشی از ساداتی که با آقای محسنی بودند تفکر آقای محسنی را داشتند. البته یک نکته را نباید فراموش کنیم که هرقومی از خود سید دارد مثلاً تاجیک سید دارد و پشتون سید دارد و ساداتی که در بین هزاره ها هستند در واقع سید هزاره هستند لذا جزء قوم هزاره هستند. متأسفانه در این قسمت بد تبلیغ شده لذا برخی از خود حساسیت نشان می دادند. به عنوان مثال در کابل شهید مزاری^(ره) عده ای را جمع کردند که آیا در کابل عنوان هزاره بودن را مطرح کنیم یا عنوان شیعه بودن؟ تصمیم بر این شد عنوان هزاره بودن مطرح شود تا با اقلیت های قومی کنار بیایم. از این عنوان بعضی ها سوء استفاده کردند که چرا هزاره بودن را مطرح می کنند؟ نکته دوم این که وقتی حزب وحدت با ربانی به توافق رسیدند که امنیت ملی را به حزب وحدت بدهد آقای مزاری ژنرال خداداد را پیشنهاد کرد و این مسئله هم باعث شد که بعضی سوء استفاده نماید که چرا هزاره را مطرح می کند و چرا کمونیست ها را جای داده است؟ شهید مزاری^(ره) در صحبت های شخصی استدلال می کرد که آن های که کمونیست های اصلی و خلقی بودند کنار حکمتیار و مسعود رفتند. هیچ کسی این ها را بد نمی گویند اما دو بچه هزاره که برای دو لقمه نان در دولت رفته بودند و کمونیست و خلقی را اصلاً نمی شناسند حالا عده ای دست آویز قرار داده علیه حزب وحدت تبلیغ می کنند.

س: با توجه به این که حضرت عالی آشنایی نزدیکی و دراز مدتی با شهید مزاری^(ره) داشتید و از نزدیک در خیلی از صحنه ها بودید، بفرمایید که شهید مزاری^(ره) در حوزه فرهنگی چه ایده ها، طرح ها و اهدافی خاصی داشت؟

ج: آن زمانی که ما ایران بودیم برای اولین بار یک مرتبه با شهید خلیلی و دانش حسینی پیش ایشان رفتیم که راهنمایی کند؟ شهید مزاری^(ره) طرحش این بود که در افغانستان عالم و

روحانی به حد کافی داریم و باید آدم‌هایی تربیت شود که جواب‌گوی مسایل افغانستان باشند و نیروی دانشگاهی تربیت شود. شهید مزاری^(ره) در آن موقع در ایران یک جایگاهی داشت که وقتی نامه در مدارس می‌داد که فلان شخص در افغانستان تا فلان مقطع در مدرسه درس خوانده است فوراً مدرسه ثبت نام می‌کرد روی همین جهت ما هم نامه گرفتیم برای این که برخی از بچه‌ها را در مدرسه ثبت نام کنند. در سال‌های ۶۲ یا ۶۳ ایشان دو تا مدرسه را خودش در ایران برای افغانی‌های مهاجر داشت یکی در تهران از تجریش پایین تر بود خودش اداره می‌کرد و برای آن‌ها معلم گرفته بود و از طریق دولت مدرک برای آن‌ها می‌گرفت یک مدرسه‌ای در قم داشت شخصی به نام جمشیدی نامی بود که خودش به من قصه کرد که من مدرسه را رها کردم و رفتم که طلبه شوم اما شهید مزاری^(ره) آمد به دنبال من که بیا دیپلم تان را بگیر بعد درس آخوندی بخوان. در حوزه فرهنگی مجله حبل‌الله داشت. بعد مجتمع آموزش عالی شهید بلخی را راه انداخت اما از بقیه کارهایش خیلی اطلاع ندارم چون داخل رفته بودم. **س:** در رابطه با جهت‌گیری‌های سیاسی شهید مزاری^(ره) که از تاجیک‌ها روگردانی کرد و با حکمتیار هم پیمان شد و با او یک جبهه سیاسی تشکیل داد برخی تحلیل می‌کنند که حزب وحدت و شهید مزاری^(ره) با ربانی و مسعود می‌بود بهتر از این بود که با گلبدین و یا با پشتون‌ها بود به نظر شما دلایل روگردانی شهید مزاری^(ره) از ربانی و مسعود چیست؟

ج: اجازه دهید که قبل از پاسخ به سؤال شما یک خاطره از رهبر شهید برای شما نقل کنم و آن این که: یک روزی نشسته بودیم با هم صحبت می‌کردیم ایشان گفت: در آینده دو چیز برای ما اصل است اول این که مذهب ما در افغانستان رسمی شود دوم این که در مرکز تصمیم‌گیری افغانستان باید شریک باشیم در آن زمان اتحاد هشتگانه از شیعه در ایران بود و اتحاد هفتگانه از اهل سنت در پاکستان بود و بین این‌ها کم و بیش ارتباط برقرار بود به همین خاطر یک هیئتی از پاکستان به ریاست صبغت‌الله مجددی به تهران آمده بود برای مذاکره با ائتلاف هشتگانه و در همان زمان آقای استاد خلیلی سخنگوی ائتلاف هشتگانه بود در توافقی که بین آقای مجددی و آقای خلیلی پیش آمده بود از پانصد کرسی، صد کرسی را به ائتلاف هشتگانه سهم داده بود. آقای مجددی وقتی که پاکستان رفت اتحاد هفتگانه قبول نکرد. شهید مزاری^(ره) به من گفت: از این برنامه من ناراحت نشدم به دلیل این که اول به خود بیاییم و دیگر این که اگر این کرسی را برای ما هم می‌داد فردا می‌توانست پس گیرد. پس ما در افغانستان

کاری کنیم که به صورت قانون دربیاید که در تصمیم گیری رسمی شریک باشیم و دیگر این که مذهب جعفری را رسمی کنیم. وقتی که به صورت قانون شد هردولتی که باشد نمی تواند از ما بگیرد.

بعد راه کار مطرح کرد و آن این که دیگران نیم سیری هستند و قدرت مساوی دارند ما در این صورت می توانیم تصمیم گیرنده و نقش آفرین باشیم به این که از یک طرف امتیازات مذهبی و مشارکت در قدرت را می گیرم و با او کنار می یایم و این راه کار در حزب وحدت با فارسی زبان ها بود و هیئت رفت با مسعود مذاکره کرد و از طرف هزاره ها و شیعه ها اکبرخان نرگس بود در ابتدا مسعود خوشحال شده بود و در ادامه مذاکره به توافق هم رسیده بودند و مسعود را هم به ریاست انتخاب کرده بودند اما وقتی که مسعود وارد کابل شد زیر قولش زد به دلیل این که اولاً از مردم ما جلوگیری کرد و با مردم ما جنگ را شروع کرد و حتی ربانی گفته بود که ما به خاطر هزاره ها دل حکمتیار را باد نمی کنم. آن چه که از زبان هیئت شنیده شده بود آقای مسعود گفته بود: اگر من مذهب جعفری را به رسمیت بشناسم، در دادگاه لاهه محاکمه می شوم!! آقای ربانی هم از رسمیت مذهب جعفری طفره رفت ولی هیئتی که پیش حکمتیار رفته بود موفق برگشته بود و اما آقای حکمتیار کاغذی را که خواسته حزب وحدت مبنی بر حقوق هزاره ها و رسمیت مذهب جعفری بود امضا کرده بود و حتی گفته بود زمینه مساعد شد از تلویزیون هم اعلام می کنم. در همین زمینه بود که شهید مزاری^(ره) طرح شورای حل و عقد را رد کرد و هماهنگی بین حزب وحدت، حزب اسلامی و جنبش ملی به وجود آمد بعد شهید مزاری^(ره) در همین زمان بود که طرح حکومت وحدت ملی را ریخت البته الآن هم حکومت وحدت ملی می گوید اما طرحی که شهید مزاری^(ره) ریخته بود اساسی بود زیرا از اقوام تشکیل می شد همان گونه که آقای اشرف غنی هم پارسال گفت: مبنای حکومت وحدت ملی ما اساسش سخنان شهید مزاری^(ره) است.

س: اگر در باره شهید مزاری^(ره) و جامعه سیاسی هزاره کدام حرفی مانده و یا توصیه ای دارید بفرمایید؟

ج: من عقیده ام این است که شهید مزاری^(ره) زود از میان ما رفت اگر ایشان می بود جامعه هزاره و شیعه بهتر از این می شد. من عقیده ام این است که شهید مزاری^(ره) تنها رهبر برای هزاره ها نیست چون طرح عدالت خواهی را داد و هستند در میان اقوام پشتون، تاجیک و ازبک

که از استبداد حکومت‌های سابق رنج می‌بردند لذا رهبر همه این‌ها شهید مزاری^(ه) است. و هرکسی به دنبال عدالت‌خواهی است طرحش توسط شهید مزاری^(ه) ریخته شده است یعنی عدالت‌خواهی برای همه افغانستان. به همین خاطر است که شهید مزاری^(ه) در میان اقوام دیگر هم جا باز کرده است.

س: برخی از مخالفان مطرح می‌کنند که شهید مزاری^(ه) در درون حزب وحدت به دنبال حمایت و جذب افرادی بودند که قبلاً با ایشان در تشکیلات سازمان نصر هم حضور داشتند و به‌نحوی شهید مزاری^(ه) را به حزب‌گرایی سابق متهم می‌کنند که کسانی را خارج از سازمان نصر سابق بودند زمینه نمی‌دادند و به تدریج آن‌ها را از متن تشکیلات حزب وحدت کنار می‌زدند تحلیل‌ها و برداشت‌های شما در این رابطه چیست؟

ج: اتفاقاً قضیه بر عکس است شهید مزاری^(ه) روی وحدت مردم تکیه می‌کرد لذا روی شخصیت‌های همه احزاب منحل‌ه حساب باز می‌کرد و سعی می‌کرد شخصیت‌های با نفوذ احزاب گذشته را با خود داشته باشد روی آقای اکبری و آقای شهید صادقی توجه خاصی داشت و آقای سید جگرن را قوماندان عمومی حزب تعیین کرد. من اطلاع دقیق دارم که نسبت به فیاض جاغوری و فیاض ارزگان زیاد حساب باز می‌کرد. اتفاقاً من از جمله افراد دوران سازمان نصر بودم و خیلی از نصری‌ها شکایت داشتند که قربانی این آقا (شهید مزاری) شدیم و می‌گفتند: ما را برای دیگران قربانی کرد. و یکی از دلایلی که ژنرال خداداد به‌عنوان وزیر امنیت ملی مطرح می‌شود به خاطر همین مسئله است که ایشان وابسته به احزاب گذشته نبوده است و روی فردی که وابستگی حزبی داشته باشد، اجماعی وجود نداشت و برای حفظ وحدت این‌گونه کارها را انجام می‌داد. دلو ۱۳۹۶ قم.

همه جا، اشک بود، ناله بود، فریاد و...!

سیدانوراعلا رحمتی*

شب و روز ۲۰ و ۲۱ حوت ۱۳۷۳، ملتعب و پر از نگرانی بود. رسانه‌ها، خبر دستگیری شهید مزاری^(ره) را توسط گروه تروریستی طالب نشر و فضای را پر از التهاب و تشویش ساختند. تمام مردم در همه جای کشور و خارج از آن با امکانات محدود ارتباطی به تعقیب موضوع بودند. لحظاتی خبرهای تأیید نشده همه را بشدت خوشحال و امیدوار می‌ساخت و با



نشر خبر دیگری فضا باز متشنج می‌شد تا این که شب بیست و یکم، رسانه‌ها به انتظارات و بگو مگوها نقطه پایان گذاشت و خبر شهادت رهبر شهید مزاری^(ره) و یارانش را با صحنه‌سازی مضحک قاتلان اعلام کردند.

وضعیت تغییر کرد، دیگه کسی منتظر زنده بودن استاد مزاری و یارانش نبود، بلکه تمام هم و غم همه‌ای دوستان به دست

آوردن اجساد شهدا بود. استاد خلیلی و جمعی از دوستان از پیشاور، استاد حکیمی و دوستان دیگر از غزنی، استاد محقق از مزار شریف، مصطفی اعتمادی از دایکندی، دفتر حزب از تهران و ما از بامیان از طریق مخابره‌ها، یک شبکه‌ای فعال ارتباطی را تشکیل داده بودیم، تا این که استاد حکیمی از غزنی خبر داد که اجساد شهدا را در منطقه‌ای از غزنی تحویل گرفته‌اند و به سوی بهسود و جاغوری تشییع خواهد شد.

شهید ابوذر، شهید اخلاصی و شهید عباس لومانی را به سمت جاغوری انتقال دادند و شهید مزاری، شهید ابراهیمی، شهید سیدعلی علوی و شهید جان محمد ترکمنی به سمت بهسود تشییع می‌شود. تا حدی که می‌شد اخبار را پیگیری کرد تمام مناطق که در مسیر حرکت کاروان شهدا بودند یک‌پارچه و اعم از زن و مرد به پاخواسته بودند و تمام گرایش‌های سیاسی

* والی دایکندی



و حزبی فراموش شده بود. اجساد شهدا روی دوش مردم با آن برف سنگین و سرمای طاقت فرسا از قریه‌ای به قریه دیگر، عاشقانه تشییع می‌شد و هیچ کس شب و روز و برف و سرما نمی‌شناخت!

ما از بامیان نیز دوستان را برای انتقال اجساد شهید مزاری^(ره) و شهید علوی اعزام کردیم ولی مردم بهسود، سیاسنگ و کالو با چنان شور و هیجانی از خانه‌های شان بیرون ریخته بودند که مسئولان امنیتی به سختی می‌توانستند اوضاع را مدیریت کنند. اجساد شهدا به مرکز بامیان رسید. ما بدون این که کسی را دعوت کرده باشیم جمعیت بسیار زیادی از ترکمن، شیخعلی، شیر و بامیان گرد هم آمده بودند و میدانی زیر بودا و حواشی آن موج می‌زد و جمعیت عظیمی گرد آمده و همه یک صدا ناله می‌کردند و اشک می‌ریختند.

جمعی از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت آقایان؛ سید زکی بامیانی، سید محمد هاشمی، عزیزالله حمیدی، شاه حسین مهدوی، کربلایی الف محمدی، مسئولان و اعضای نظامی و غیر نظامی حزب جمع شده بودند. فشار جمعیت برای دقایقی چنان حالتی را به وجود آورد که نزدیک زرهپوش حامل اجساد واژگون شود و بنا چار جنرال خادم و جنرال سید اکبر از افسران نظامی قبل از ختم مراسم سخنرانی به یک بهانه‌ای زرهپوش را از بین مردم خارج ساختند و در مسیر حرکت به یکه ولنک قرار دادند.

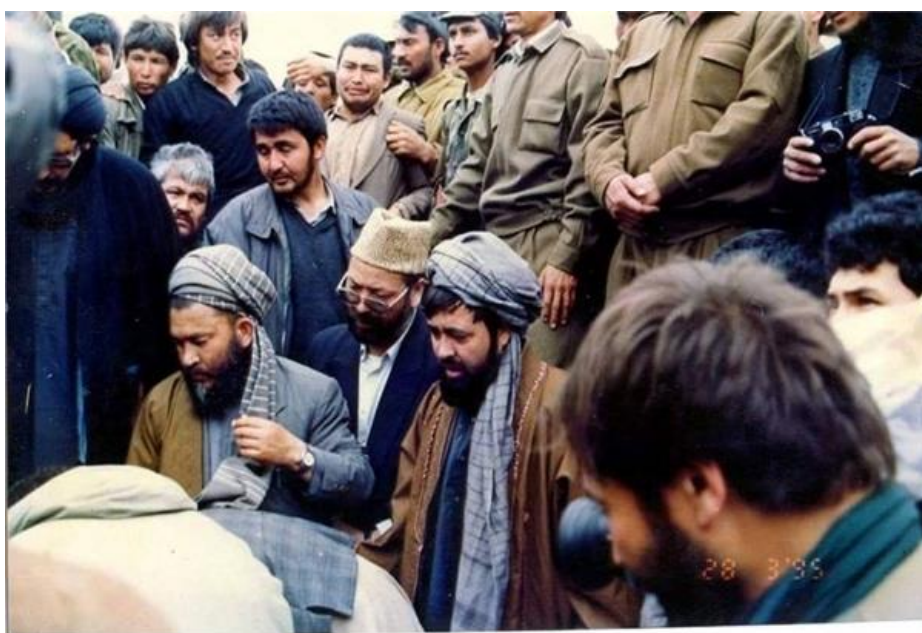
مراسم بامیان تمام شد. حال همه حیران مانده بودیم که این همه آدم که از خارج بامیان آمده چطور می‌پذیرایی کنیم؟ هتل‌ها، قرارگاه‌ها و مهمانخانه‌ها پر شده بود از مهمانان شهدا! یادم نمی‌رود که موسفیدان تولواره از برادران تاجیک را خواستیم و این مشکل را در میان گذاشتیم. بر خلاف انتظار چنان استقبال گرم از طرف آن‌ها صورت گرفت که همه را متعجب ساخت. آن‌ها گفتند: فقط هرچی مهمان دارید به ما معرفی کنید، دیگر همه چیز با ما! چنان شد و از مهمانان به‌خوبی پذیرایی گردید.

نزدیک غروب ما با اجساد شهدا به سمت یکه ولنک حرکت کردیم و کسانی را هم توظیف ساختیم تا به هر شکل ممکن از آمدن مردم به سمت یکه ولنک جلوگیری کنند. مردم شهیدان اعم از زن و مرد به سر سرک عمومی صف کشیده و با شعارهای لا اله الا الله و الله اکبر و صلوات محمدی از شهدا استقبال کردند و ما هم برای تشکر از آن‌ها لحظاتی از موتر پایین شده و از مردم تشکر می‌کردیم. ساعت نه شب در قرغنتو رسیدیم و شاهد یک صحنه‌ای

عجیبی بودیم، انگار تمام دشت قرغنتو چراغان شده بود. مردان و زنان با پای پیاده از آن دور دست‌ها و در شب فوق‌العاده سرد طرف سرک عمومی با آلکین‌ها در حرکت بودند و ما بنا چار صبر کردیم و با رسیدن شان از آن‌ها تشکر نمودیم. مردم رخصت شدند و ما شب در قرغنتو ماندیم. جمعی به خواندن قرآن مشغول شدند و تعدادی هم برای سفر فردا آمادگی می‌گرفتند.

صبح زود طرف یک‌ه و لنگ حرکت کردیم، راه خراب و برف زیاد بود و موترهای شش پای روسی به سختی می‌توانست حرکت کند. هرطوری شد از خم نیل و کوتل‌های سیاه لیک گذشتیم. استاد محمدی و بزرگان یک‌ه و لنگ تا دامنه‌های کوتل حوض‌شاه برای استقبال از شهدا آمده بودند، صحنه‌ای سختی بود، همه بی‌اختیار فریاد می‌کشیدند و یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند...

به هر حال ساعت یازده روز در مرکز یک‌ه و لنگ رسیدیم، حوزه‌ای یک‌ه و لنگ مراسم با شکوهی را تدارک داده بود. تعدادی سخنرانی کردند و با رسیدن هلی‌کوپترها ساعت دو بعد از ظهر به طرف مزار شریف پرواز کردیم و بعد از ساعتی در میدان هوایی مزار شریف فرود آمدیم و همه مردم به میدان هوایی آمده بودند تا از مهمانان شان استقبال کنند... همه جا، اشک بود و ناله بود و فریاد و...!



سرباز خط اول «حزب وحدت اسلامی افغانستان»!

نویسنده: عبدالملک حبیبی

نصیر احمد رضایی (معروف به نصیر دیوانه) یکی از فرماندهان مخلص و نام‌دار جبهه عدالت‌خواهی بود. همیشه در خطوط مقدم نبرد، سنگرهای را انتخاب می‌کرد که از هر نظر موقعیت مهم، استراتژیک و نقطه‌ی حساس بود و دفاع از آن سنگر، مشکل و همیشه مورد تعرض توپخانه و ادوات زرهی دشمن بود.



یکی از موقعیت‌های حساس، کوتل شیر بامیان بود که در فصل زمستان از سردی بی‌اندازه برخوردار بود ایستادگی و مقاومت در آن موقعیت کوهستانی با کوه‌های مرتفع، بلند و کنترل نفوذ دشمن در آن اراضی طولانی و سردی هوای ۵۰ درجه کاری مشکل بود.

در فصل زمستان موتر در

موقعیت کوتل شیر باید روشن می‌بود و هر لحظه باید تانکی موتر را گرم می‌کرد در غیر آن تیل موتر را یخ می‌زد در چنین شرایطی نصیر مدافع کوتل شیر بود.

یکی از روزها بنا شد یک گروپ از نظامیان قطعه‌ی کشف را در کوتل شیر به‌خاطر کنترل قطعات جابجا کنیم. از بامیان حرکت کردیم آمدیم در موقعیت کوتل شیر، موضوع جابجا کردن نظامیان کشف را با ایشان مطرح کردم. چنان‌چه قبلاً هم جنرال احمدی با نصیر به‌خاطر موقعیت گرفتن گروپ کشف با ایشان صحبت کرده و موافقتش گرفته بود وقتی با نصیر رو به رو شدم، با همان ژست خاصی که داشت و چشمانش را کش‌داد و گفت: «افراد کشف را از این جا انتقال بده به‌جای که ضرورت احساس می‌شود. چون نصیر معامله‌گر و سنگر فروش

نیست! ما یتیمان بابه مزاری هستیم سر می دهیم اما سنگر نمی دهیم از افراد کشف در جای کار بگیرد تا کنترل کند که احتمال معامله می رود و آدم های معامله گر هست!



بالاخره توافق شد که افراد کشف در کوتل جا بجا شود اخلاقی تغییر کرد از ما با جای و چاکلت پذیری کرد. از نصیر پرسان کردم: قوماندان نرفتی خارج؟ در حالی که خبر داشتم برای نصیر زمینه ی مسافرت به خارج و یک زندگی آرام آماده است. چشمانش اشک آلود شد و گفت: تا خط گلم است نصیر سنگر عزت و شرف را الا [رها، ترک] دادنی نیست. گفت: موقعی سنگر را ترک کرده و تفنگ را به زمین می گذارم که مذهب ما به رسمیت شناخته شود، حقوق سیاسی و اجتماعی مردم ما اعاده شود، عدالت تامین شود و اذان شیعه هم از تلویزیون پخش شود. آن زمان نصیر تفنگ را به زمین خواهد گذاشت. نصیر آدم با سواد و تحصیل کرده بود، در آکادمی پلیس درس خوانده بود و خط خیلی زیبا داشت. او همیشه در زیر امضای خود، می نوشت، نصیر احمد رضایی سرباز خط اول «حزب وحدت اسلامی افغانستان» هیچ وقت ندیدم که قوماندان نوشته باشد.

وارخ شو ابوذر...!

■ علیزاده مالستانی

تهیه کننده: محمدنبی امینی

زمستان ۱۳۷۳ در شهر غزنی تدریس داشتم، وقتی جنگ شروع شد مسئولان و قوماندانان آقایان؛ فکرت، مرحوم حاجی الله یار، آقای عرفانی، مرحوم عارفی و دیگران - به من گفتند: باید از شهر غزنی بیرون شوی و در قیاق معطل کن اگر بودند برای صلح لازم شد احوال می دهیم، برگرد. سه شب قیاق ماندم احوال دادم چه کنم؟ گفتند: فعلاً نیازی نیست. به مالستان برگشتم و درس را شروع کردم. ۱۵ حوت درس را تعطیل کردم، همراه با یوسف محمدی از برادرانم، عبداللطیف فاتح، حمید فیدل و عالمی قهار، عازم «جاغه شیو» ناهور شدیم. در «اسپی کوتل» - بین داله و ناهور- رسیده بودیم، به کسی برخوردیم، احوال پرسیدم، گفت: نقل می شود که آقای مزاری در محاصره طالبان قرار دارد.

به «جوشو» ناهور در خانه انورخان مهمان شدیم. شب تازه پیش ما کاسه های شوربا گذاشته بود، یک یا دو لقمه تناول کرده بودیم، که رادیو بی بی سی گزارش داد که طالبان آقای مزاری با همراهانش را دستگیر کرده، می خواسته با هلی کوپتر طرف قندهار منتقل کنند، در منطقه «اسپنده» آقای مزاری که دستش باز بوده، حمله می کند و تفنگ یکی از طالبان را به زور می گیرد و فیر می کند، زد و خورد شروع می شود، هلی کوپتر به زمین می نشیند، مزاری با یاران خود کشته می شوند. یکی دو لقمه نان خوردیم، کاسه ها را برداشتند کسی غذا نخورد.

شاید سه دقیقه بعد با آقای محسنی مصاحبه کرد، وی گفت: «به هزار و یک دلیل جنایت کار بود این آدم!!» به درد و سوز ما افزوده شد. فردایش به مسجد «جوشو» خود را رساندم مردم که آثار غم و اندوه در چهره های شان دیده می شد، همه جمع بودند، برای شان سخنرانی کردم. از آن جا به قریه «واغ» رفتم همین که مردم آمدن مرا شنیدند در مسجد جمع شدند، برای شان سخنرانی کردم. از آن جا رهسپار «ورچغو» شدم، هوا ابری بود.

از «ورچغو» به بایی (بهایی) رفتم که منطقه ای بزرگی است، مردم آن منطقه در مسجد «قاره» جمع بودند، گفتم: برای چه جمع شده اید؟ گفتند: برای این که تصمیم بگیریم بعد از



این چه کارکنیم؟ در این زمان گزارش دادند که یک ستون طولانی نفر از طرف «گورله» طرف بهایی می آیند و شعار می دهند. وی آقای شیخ نبی محمدی بود که از منطقه ای «باریک آب» با تعداد زیادی، مسافت زیادی را طی کرده بودند. می گفتند: دیگران نیز با ما همراهی کنند، طرف «جرمتو» برای استقبال جنازه شهید مزاری^(ه) برویم. گفتند: اصلاً امکان ندارد که با این برف زیاد از دشت ناهور عبور بتوانیم، آن‌ها برگشتند.

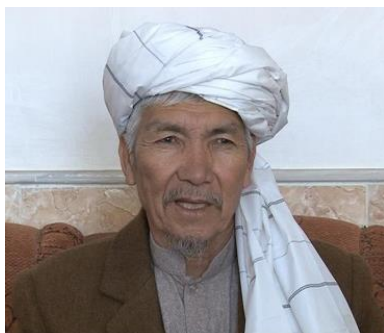
بعد از توقف دو شب در بهایی، طرف «قوریه» برگشتیم، به هر قریه که می رسیدیم مردمی که آثار اندوه و غصه در چهره های شان مشهود بود، در مسجد جمع می شدند و اشک می ریختند، برای شان سخنرانی می کردم. از قریه «جوشو» چند نفر را با خود گرفتم از یک کوتل بلند که خیلی برف گرفته بود، طرف بخارا آمدم. در بخارا به خانه مرحوم مدیر نوروز مهمان شدیم، غذای خوش طعمی برای ما آورد، بعد از صرف غذا چند ملای که بود دعای سفره نمی گفتند، یکی دیگری را تعارف می کردند. به مدیر نوروز گفتم دعا کن ملاها دعا نمی کنند. وی دعای سفره را خوب چمرَس تُو خواند.

از آن جا به منطقه «قوریه» آمدم که منطقه ی وسیعی است، نظامی های زیاد از جاغوری در مساجد پخش و منتظر بودند که جنازه شهید ابوذر را کی طرف ناهور می آورند، تا به استقبال شان بروند، یک زمان مخابره کردند که جنازه را از راه «قلیقل» ظرف قره باغ بردیم از دشت ناهور امکان نداشت. من در مساجد گردش و سخنرانی می کردم. نقل کردند که در قریه «قاش اَمُرُو - عمران» یک نفر خودکشی کرده، سخت متاثر شدم و برای فاتحه اش رفتم، قضیه را پرسیدم، گفتند: در مسجد جمع بودیم نقل شد که مزاری را شهید کردند، این بنده خدا به خانه اش رفت بعد میل تفنگ «نول بُور» را به قلب خود برابر می کند و ماشه را با پای خود خَم کند و خود را می کشد، نقل کردند در یک جای دیگه نیز همین اتفاق افتاده است.

آقای جواد عطایی - یک زمان شاروال غزنی بود - نقل کرد که شب جنازه را به یک قریه قره باغ - نامش یادم نیست - رساندیم، مردم آن قریه همه حرکتی بودند، فردا که می خواستیم جنازه را انتقال دهیم، یک مرد و یک زن آمدند خود را روی جنازه شهید ابوذر انداختند و گریه می کردند، می گفتند: «وارخ شو ابوذر! ...

خاطره‌ای جنرال علی اکبر قاسمی از رهبر شهید استاد مزاری (ره)

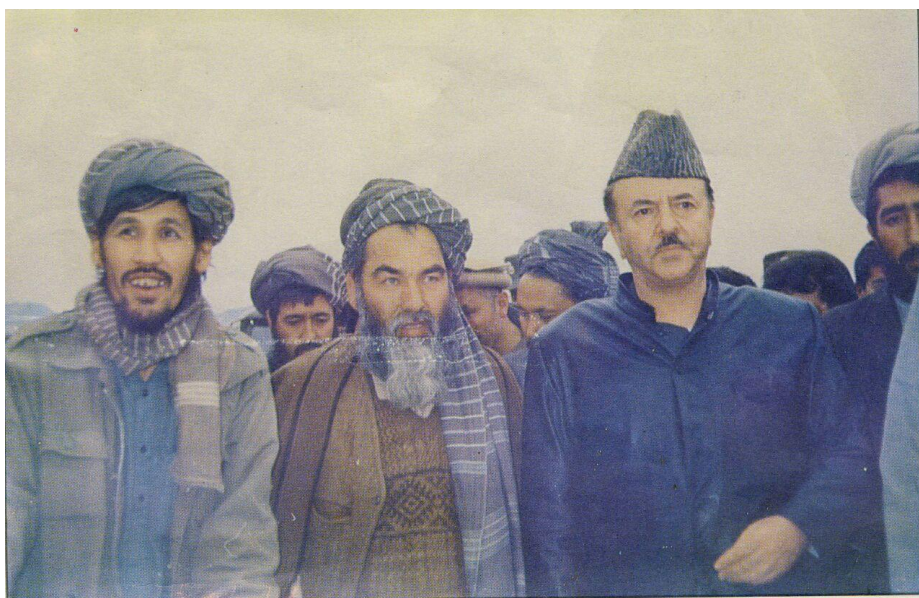
یک شب در زمان مقاومت کنار استاد مزاری رفتم قبل از آن که گزارش یومیه را



برایش ارائه نمایم فرمود: امروز سید منصور نادری نزد من آمده بود. پرسیدم: چه می گفت؟ گفت: او از من پرسید: آقای مزاری، شما چه می خواهید؟ که خود را در این جنجال ها گرفتار کرده اید!

استاد گفت: من گفتم: چیزی نمی خواهم، فقط «می خواهم که بعد از این دیگر هزاره بودن جرم نباشد.» سید منصور نادری، بی اختیار اشک از چشمانش جاری شد و دیگر چیزی نگفت...

این خاطره هزاران پیام دارد..



رهبر شهید استاد مزاری، سید منصور نادری، استاد محقق و حاجی قلاح - مزار شریف - سال ۱۳۷۱



خاطره محمد علی فاضل (دیپلمات)

اواخر پاییز ۱۳۷۳ یکی از نمایندگان و وکلای حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی که از منطقه ما بود، ایران آمد. ایشان از یکسو از علمای معروف و بزرگان منطقه ما بود از سوی دیگر، شوق شنیدن پشت پرده‌ها و خبرهایی که معمولاً از دید رسانه‌ها دور می‌ماند، موجب شد که به دیدن ایشان بروم. وقتی که خدمت ایشان رسیدم متوجه شدم که با عده‌ای از طلاب منطقه برنامه‌ریخته‌اند که به دیدن حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی بروند. بنده نیز همراه شدم. بیش از ۵۰ نفر از طلاب منطقه که عموماً از هواداران و اعضای جریان خاص سیاسی بود، ایشان را همراهی می‌کردند.

برایم اندکی عجیب آمد؛ زیرا مرسوم نبود که پس از مراجعت یک وکیل از مأموریتش، این تعداد آدم همراهش شود و با او به حضور آن مرجع برسند...

به هر حال، بنده نیز به جمع‌شان پیوستم. تصورم این بود که مانعی نیست؛ اما در کمال ناباوری متوجه شدم که حضور من در جمع ایشان چندان خوشایند و باب طبع حضرات نیست، به نحوی که چندین بار از من خواستند که با ایشان همراه نشوم، اما من زیر بار نرفتم و با هم خدمت آیت الله محقق رسیدیم.

نماینده آیت الله در گزارشی اظهار داشت: از جنگ و نبرد در کابل، اطلاعی ندارم و مدتی که در کابل بودم، جنگ ادامه داشت. فضای کابل پر از صدای غرش هواپیماهای جنگی، توپخانه و انفجارهای ممتد بمب بود اما بنده از غالب و مغلوب در این نبردها و وضعیت جنگ، اطلاعی ندارم؛ زیرا در میدان نبرد حضور نداشتم. تمام وقت در زیر زمین مدرسه جامعه الاسلام بودم، وقتی که این طرف آمدم، یکی از فرماندهان (قوماندان) به نام «خروش» آمد و مرا از زیر زمین مدرسه بیرون آورد و به طرف ترکمن برد و از آنجا به طرف بامیان و ولسوالی ورس آمدم. وقتی که به این جا رسید، سیدی، یعنی کسی که سمت رهبری و جهت‌دهی این جمع را داشت و ظاهراً چنین جمعی با تدبیر و اشاره ایشان شکل گرفته بود، سخنان ایشان را قطع کرد و گفت: حاج آقا! از جایگزین شدن نیروهای حزب اسلامی به جای نیروهای حزب وحدت نیز گزارش کنید و از این بگویید که چگونه سنگرهای که به وسیله افراد حزب وحدت از نیروهای مسعود گرفته شده است در اختیار افراد حزب اسلامی قرار می‌گیرد!!



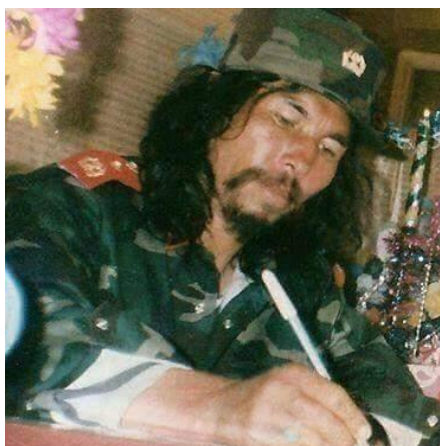
عجیب این بود که جناب نماینده در آغاز گزارش، از میدان نبرد و نتایج جنگ اظهار بی‌اطلاعی کرده بود اما با تلنگر و تذکر سید، بناگهان جهت گزارش را تغییر داد، گویی به یاد قراری افتاد که با هم داشتند، لذا این چنین ادامه داد: بلی، بر اساس اطلاعات من، نیروهای حزب وحدت اسلامی با رشادت تمام سنگرهای نیروهای مسعود را فتح و تصرف می‌کردند اما پس از تصرف، افراد حزب اسلامی سنگرها و خاکریزها را با زور از مجاهدان حزب وحدت اسلامی می‌گرفتند و خود جا به جا می‌شدند و اگر تحویل نمی‌دادند، با بی‌رحمی و بدون هیچ ترحم و ملاحظه‌ای آن‌ها را می‌کشتند.

آیت‌الله العظمی محقق نیز از نحوه گزارش متوجه غیر عادی بودن آن شد؛ لذا تمام سخن خود را به یادآوری یک واقعت تاریخی اختصاص داد و گفت: وقتی هاشم خان، معروف به اخته، صدارت را در دست داشت، تمام امراء، سران نظامی، ملکی و قبائلی و همه کسانی را که با او همراه بودند، گرد هم آورد و به آن‌ها گفت: باید برنامه‌ای برای حفظ قدرت خویش داشته باشیم. بدین منظور لازم است برخی را تطمیع کنیم و ملک و املاک در اختیارشان قرار دهیم، برخی دیگر را مقام و منصب بدهیم، برخی‌ها را با زنان زیبا و لذایذ سرگرم نماییم و ... اما در باره مردم هزاره به این نتیجه رسیدند که اگر یکی از آنان بزرگ شود، دیگران به مخالفت و دشمنی با او مشغول و متمرکز می‌شوند، به نحوی که هیچ تهدیدی برای قدرت ما نیست. تعبیر آیت‌الله این بود که هزاره‌ها به پاچه (پَتین) بزرگ خویش می‌چسبند و بر نابودی او متمرکز می‌شوند و با هم درگیر می‌شوند.

به یاد قوماندان قنبرمظلوم یار معروف به «قنبر لنگ» تکسواری که بیش از بیست زخم داشت.

■ نوروز رجا *

غلام محمد خسته و مانده به لب حوض نشست، لحظه‌ی به ماهی‌های که می‌گفتند، نذری



است خیره شد، نرمی نانی که از چاشت در تهی جیب کورتی برگری اش مانده بود نیت کرده داخل آب برای ماهی‌ها ریخت. با بلند شدن صدای اذان مغرب آستین کهنه اش را بالا زده وضو گرفت، آنگه سر را به سوی آسمان بلند کرد و چند کلمه‌ای زیر لب زمزمه نمود. سپس بیل و کلنگش را به شانه گرفته سوی خانه اش که در بالای تپه قرار داشت به راه افتاد. تا هنوز پا به دهلیز کلبه‌ی محقرانه اش نگذاشته بود که

صدای دلنواز نوزادی پرده گوشش را نوازش داد. سرعش را دو چند کرد، نگاهش به جمال کودکی افتاد که سال‌ها انتظار آمدنش را می‌کشید.

غلام محمد که چشمانش از خوشحالی می‌درخشید نوزادش را در بغل گرفت، به گونه اش نگاه کرد، لبخندی به لبان تر کیده اش شگفت، آهسته صورتش را بوسید، سپس حمله حیدری را از بالای رف پایین کرد، با قلم دودی در پشت آن نوشت: نام قنبرعلی، تاریخ تولد بهار ۱۳۴۱ شمسی. محل تولد قریه پشت مازار ولسوالی جلریز ولایت میدان وردک.

علی محمد پدر کلان قنبر، پیش از سال ۱۳۰۰ ش، از علاءالدین غزنی در پشت مازار آمده بود؛ زمانی که کوچی‌ها با حمایت دولت، خانه و زمین‌هایش را غصب کرده بود، او پس از یک نبرد با آن‌ها که بین شان نفر کشته می‌شود با تعداد از فامیل و بستگانش برای همیشه زادگاه شان را ترک کرده به سرچشمه آمده بودند، به امید این که شاید روزی خورشید چاشتگاهی به بام‌های شان بتابد و سبب گرمی خانه‌های شان شود.

* برگرفته از صفحه فیسبوک نوروز رجا

فصل‌ها سپری شد و ماه‌ها گذشت، کانون خانواده غلام محمد با کلان شدن قبر بیش از پیش گرم‌تر می‌شد. او کمی بزرگ‌تر شد. آهسته، آهسته در جرگه شوخی و بازی‌های کودکانه‌ی دیگر اطفال قریه راه یافت. وقت تعلیم و درس خواندنش فرا رسید، پدرش او را در هشت سالگی، نزد ملای قریه روان کرد که قرآن شریف و کریمایاموزد. او، سپس شامل مکتب دولتی سرچشمه شد، در آن‌جا تا صنف نهم درس خواند.

قبر در کنار درس مکتب، با پدر و برادانش در کار زراعت و کشاورزی نیز کمک می‌کرد؛ او آدم کم حرف بود و بیش‌تر می‌شنید، اما جدی و پرتلاش بود، زمانی که مکتب می‌رفت کوشش می‌کرد گفتن صنفش باشد و در بازی‌ها نیز همیشه سردهسته هم‌قطارانش بود. در سال ۱۳۵۷ هم‌زمان با عنفوان جوانی او، کودتای هفت ثور، به وقوع پیوست، یکسال بعدش انقلاب آغاز شد، مردم علیه حکومت کمونیستی و قوای اشغال‌گر شوروی سابق قیام کردند. سرچشمه و پشت مزار پر از مردان تفنگ بدوش شد. شور جهاد و مبارزه برای آزادی وطن این جوان لاغر اندام را نیز بیتاب ساخت. در سال ۱۳۵۹ تفنگ شکاری حاجی علی محمد پدر کلانش را به دوش گرفت و در کنار شهید غزا و قوماندان سمیع در منطقه باغ لنگک به سنگر جهاد شتافت. در قوس همان سال جهت فرا گرفتن تعلیمات نظامی و آموزش جنگ‌های پارتیزانی به خارج از کشور سفر کرد.

در سال ۱۳۶۰ به وطن برگشت؛ نه به زادگاهش، بلکه چهارسال را در جبهات ولایت‌های جنوبی کشور مثل جاجی، منگل، قلات، پکتیا، جبهه بیان خیل و سنگر خاتم‌الانبیا دوشادوش با پشতوهان‌های آن مناطق علیه ارتش سرخ شوری رزمید. در سال ۱۳۶۴ در یکی از نبردهای خونین در منطقه جاجی از ناحیه پا به شدت زخمی شد و سه تن از یارانش به نام‌های محمد کبیر حسینی، غزا حسین و یعقوب یعقوبی که هر سه تن شان از پشت مازار سرچشمه بودند شهید شدند. زخمی شدن قبرعلی مظلوم‌یار با آن‌که به معلولیت همیشگی پای چپش انجامید و از آن به بعد به قبر لنگک معروف شد، اما او را از هدفش که مبارزه دوام‌دار برای آزادی وطن و تحقق عدالت بود، منصرف نکرد. وی بعد از تداوی این‌بار راهی جبهات بامیان، میدان، سنگلاخ و پغمان گردید.

در ثور ۱۳۷۰ که حکومت داکتر نجیب‌الله سقوط کرد، قوماندان قبر مظلوم‌یار در تصرف فرقه میدان‌شهر نقش بارز داشت. او پیش از سقوط میدان‌شهر، کوتل تخت تنها راه ارتباطی کابل

و میدان را قطع کرد. با آزاد شدن کابل نیروهای تحت فرمانش را در حربی شانزی، قصر دارالامان، تپه اسکارت و دامنه کوه قوریغ جابه جا کرد. زمانی که جنگ میان شورای نظار و حزب وحدت در کابل آغاز شد و مقاومت غرب کابل شکل گرفت، علی رغم آن که شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی، سیدعلی جاوید و سید حسین انوری در کنار دولت برهان الدین ربانی قرار گرفت، اما قوماندان قنبر مظلوم یار از دستورات رهبری آن حزب سر باز زد و قاب عکس فریادگر عدالت بابه پشمینه پوش را زیب سنگرش نمود و در کنارش قرار گرفته در دفاع از مردم غرب کابل پرداخت، رهبر شهید بابه مزاری^(ه) نیز شجاعت و صداقت او را در قبال مردمش می ستود.

آخر تابستان ۱۳۷۵ کابل به دست طالبان سقوط کرد، سایه سیاه آن گروه در بیش تر خاک افغانستان سایه گستراند، هزاره جات را تحریم اقتصادی نموده مورد تهاجم و حملات قرار داد. در این بحبوحه، آن سردار دلاور در حالی که بارها زخمی شده بود و نشان بیش از بیست و پنج زخم را در پا، گردن، دهن، دست و... از دوران ۱۶ سال مبارزه اش در بدن داشت، در جبهات مزار، شیخعلی و میدان شتافت. او در کوتل اونی و جبهه میدان با تعداد دیگری از همسنگرانش چون حاجی علی یار، جنرال سلیم خان، محمدحسین فهمی، سید هادی اصغری، قوماندان یاسین، مراد علی اندیش، غلام سخی مظلوم یار، حاجی عارف میرزای، حاجی فیضی، علی اکبر و...، سنگری مستحکمی را در مقابل طالبان ایجاد کرد. این جبهه در سه و نیم سال مقاومت یک وجب از سنگرش عقب نشینی نکرد. گاهی صاعقه وار ضربات سنگینش را بر فرق سپاهیان جهل و تاریکی وارد می کرد.

به تاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۷۷ بامیان، مرکز اقتدار هزاره جات و ستاد فرماندهی حزب وحدت اسلامی به تصرف گروه طالبان در آمد، اما تا چهار روز بعد از سقوط مرکز بامیان، مقاومت در جبهات میدان و کوته انقلاب ادامه داشت. قوماندان قنبر و یارانش وقتی از سنگرهای شان بلند شدند که دشمن از طرف کوتل اونی و از پشت سر، حملاتش را بالای آن ها آغاز کرد. با سقوط جبهه میدان دیگر هیچ سنگری باقی نماند، همه ی نیروهای مقاومت متواری شدند. اما قوماندان قنبر مظلوم یار طرف مرکز هزاره جات در دامنه های کوه بابا و تیربند ترکستان عقب نشینی کرد.

گروه طالبان در سراسر هزاره‌جات تسلط یافت، اداره‌های شلاق و شریعت را در مراکز ولسوالی‌ها فعال کرد؛ تلاشی خانه به خانه را آغاز نمود، کوشش می‌کرد تمام روزنه‌های امید مقاومت را به روی مردم ببندند؛ حاجی غلام محمد یکی از پشتون‌های متنفذ و قابل احترام دره میدان را نزد قوماندان قنبر فرستاد، او به قنبر گفت: می‌دانم که پایت زخم است، چهره‌ای شناخته شده داری، همه فرار کردند، ولی تو نمی‌توانی جان‌ت را بکشی، پیشنهاد می‌کنم دست از مقاومت بردار، من تو را با ضمانت به پاکستان و ایران می‌فرستم! قنبر با شنیدن این پیشنهاد چشمان نافذش را به بلندترین نقطه کوه بابا دوخت، با دست زخم پایش را که بنداز پیچ بود لمس کرد، تفنگش را به زیر زانو گذاشت، با کشیدن یک آه عمیق نفس تازه کرد. سپس با خنده و بسیار شمرده برای حاجی غلام محمد گفت: تشکر از لطف! همسایه ام هستی و برای احترام دارم، اما حالا خودت بگو در کجا علاقه‌داری که بفرستم، اروپا؟ یا آمریکا و کانادا؟! سکوت و سیاهی هزاره‌جات را فرا گرفته بود، همه سر به گریبان غم فرو برده بودند، مرگ تدریجی گلوی مردم را می‌فشرد، صدای هیچ رهروی سنگینی شب را نمی‌شکست. تعدادی شهید شده بودند، تعدادی هم آواره شدند، کسانی که سرشان به تن شان می‌ارزید و نتوانسته بودند فرار کنند، در محبس‌های قندهار، کابل و مراکز استخباراتی طالبان زیر کیل زجر می‌کشیدند و جان می‌دادند. تنها عده‌ای که همیشه نان به نرخ روز خورده بودند، جهاد را وسیله در آوردن پول و ثروت می‌پنداشتند، ریش‌های شان بلند شد، دستار سیاه به سر بستند، با تاریکی ساختند و کم کم با شب عادت کردند.

وقتی تمام روزنه‌های امید و روشنایی به روی مردم بسته شده بود، قنبر با پای لنگ، تن لاغر و چهره آفتاب زده اش سوار بر اسب سپیدش جنگ و ستیز نموده تمام کوه‌های هزاره‌جات را در نوردید، با برادرانش محرم‌علی معروف به «مولوی»، نادر مظلوم‌یار و تعداد انگشت شمار از مجاهدانش به بلخاب رفت، سپس راهی دره صوف شد. اما پیش از آن که او به دره صوف برسد، سردار جهانی با یک شبخون زدن در قلب دشمن مقاومت را آغاز کرده و سپاهیان چهل و تحجر را در آن جا تار و مار کرده بود. شهید قنبر با وی یکجا شده هردو سردار دلاور جبهه‌ای مستحکمی را ایجاد کردند، پس از شکل گرفتن جبهه مقاومت صدها تن دیگر از چابکسواران تفنگ به دست به آن‌ها پیوستند، نبردهای خونین آغاز کردند و حماسه‌ها آفریدند.

طالبان برای زیر فشار قرار دادن دلیرمردان میدان رزم و مرکز مقاومت تحریم‌های شدید اقتصادی را وضع کرده بودند، اجازه یک زره مواد خوراکی، روغنیت، ادویه جات و البسه را به دره صوف و بلخاب نمی‌دادند، چیزی که پیش از آن در دوران مقاومت جبهات اونی و شیر در تمام هزاره جات اعمال می‌شد و مردم از گرسنگی علف می‌خوردند. در زمان مقاومت دره صوف یک سیر ارد در کابل و غزنی حدود (۱۰۰۰۰۰) یک لک افغانی بود، اما در بلخاب و دره صوف سیر هفت و هشت لک افغانی هم پیدا نمی‌شد. قنبر لنگ، خود و دلیرمردان تحت فرمانش نان به جیره می‌خوردند. بسیاری وقت‌ها گرسنه می‌ماندند و گاهی هم با علف شکم شان را سیر می‌کردند. در همان دوره علاوه بر این مشکلات برخی رقابت‌های منفی، جناح بندی‌ها و پارت بازی‌ها نیز در جبهات مقاومت وجود داشت، اما هیچ کدام این‌ها نتوانست خللی بر اراده آن مرد آهنین وارد نماید.

گذر تاریخ ۲۷ حمل ۱۳۷۸ را نشان می‌داد، سپاه سنگینی از گروه طالبان مجهز با مدرن‌ترین سلاح، پشتوانه توبخانه‌ای و حمایت تخیکی بادارانش حمله را به دره صوف آغاز کرد. نبرد خونینی در منطقه جاروف سفید کوتل در گرفت، کوه و دره به لرزه در آمد، اما آن شب مهتاب دیرتر از پشت کوه‌ها ظاهر شد، خجیل، غبار آلود و کمرنگ بود، گویا از وقوع اتفاق تلخی خبر داشت. فردا عید قربان بود، بسیار از خانواده‌های از شدت فقر چیزی برای قربانی کردن نداشت، برخی شان فقط فرزندان شان را در قربانگاه‌ها فرستاده بودن. قنبر علی مظلوم یار مرد سینه چاک میدان‌های نبرد سینه استخوانی اش را که در داخل آن قلب بزرگی وجود داشت سپر دفاعی مردمش ساخته بود، بی‌باکانه می‌رزمید و پیشانه دشمن را هدف قرار می‌داد تا فردا مردم عید بگیرند، اما یک بار اسپ سید قنبر که در پشت سنگرش بود، شیهه‌ای بلند کشید و سُم‌هایش را به زمین کوبید، سکوت همه جا را فرا گرفت، مهتاب که رنگ خون گرفته بود آهسته در پشت کوه پنهان شد، سکوت همه جا را فرا گرفت، قلب پرتپش قنبر لنگ پس از بیست سال مبارزه‌ای بی‌امان با اصابت گلوله دشمن برای همیشه از کار افتاد. فردای آن روز جای عید همه ماتم گرفتند و قبر قنبر را در منطقه حسنی دره صوف زیارتگاه ساختند. روحش شاد و یادش جاویدان باد!

منبع: حاجی مولوی برادر قنبر، داکتر برات راد، قوماندان رضا، زندگی‌نامه قنبر و برخی همسنگران.

یاران خورشید



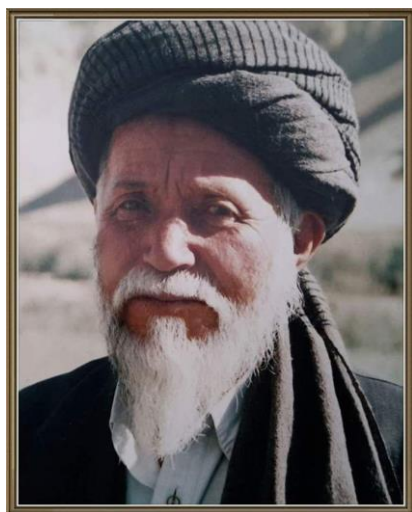
زندگی‌نامه استر جنرال مرحوم حاجی علی یار

■ ارسالی از رجب‌علی علی‌یار؛

■ بازنویسی از عبدالعلیم برهانی

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ
اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء/۹۵)

اشاره



استر جنرال الحاج علی‌یار، به حق از پیشگامان
جهاد عزت‌بخش و از سرداران و فرماندهان
نیک‌نام و نام‌دار مقاومت رهایی‌بخش مردم ما و
از راست‌قامتان تاریخ حیات سیاسی افغانستان
معاصر است. نام حاجی علی‌یار، تداعی‌کننده
حماسه‌های شکوهمند تاریخ جهاد و انقلاب در
برابر تهاجم نیروهای اشغال‌گر شوروی (سابق) و
مزدوران داخلی آن و یادآور روزگار سخت
مقاومت مردم ما علیه تجاوز نیروهای شورای
نظار، طالبان سفاک و تروریسم بین‌المللی به

حریم هزارستان است. نام بابه علی‌یار با انقلاب و جهاد و مقاومت پیوند خورده است، به گونه‌ای
که بررسی تاریخ جهاد و مقاومت جامعه شیعه و هزاره در نیم قرن اخیر، بدون نام بردن از بابه
علی‌یار و بدون تجلیل از حضور و حماسه‌های شکوهمند این پیر روشن‌ضمیر، ناقص و ناتمام
است.

مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی در راستای زنده نگه داشتن فرهنگ مقاومت و
زنده نگه داشتن یاد و نام سرداران دلیر و افتخارآفرینان جبهه و جریان عدالت‌خواهی، این بار،



بخش‌های از زندگی‌نامه استر جنرال حاجی علی‌یار آن مجاهد و مدافع راستین مردم و میهن را به خوانش گرفته و بدین بهانه از سال‌ها حضور و حماسه‌آفرینی‌های این پیر روشن‌ضمیر تجلیل به عمل می‌آورد و بخش‌های از زندگی مجاهدانه و مؤمنانه او را به تصویر می‌کشد.

مقدمه: ستر جنرال بابه علی‌یار در یک نگاه

بدون تردید، بررسی ابعاد مختلف زندگی مبارزاتی و کارنامه‌ی سراسر درخشان استر جنرال حاجی علی‌یار و توصیف روح بزرگ و شخصیت سترگ و سجایای اخلاقی او در قالب مفاهیم و کلمات سخت و دشوار، و به تصویر کشیدن حماسه‌های شکوهمند و حضور مداوم و مؤثر او در صحنه‌های مختلف جهاد و مقاومت در قالب جملات و در چند سطر جفایی آشکار است در حق ایشان؛ زیرا معتقدیم که الحاج بابه علی‌یار یک مجاهد واقعی، سنگردار امین، فرمانده فاتح و ظفر آفرین و مدافع و سپر مطمئن مردم و حریم هزارستان بود که نظیرش را در میان مجاهدان و فرماندهان کمتر می‌توان سراغ داشت. او مردی که اخلاق و دیانتش، تعهد و صداقتش، شجاعت و شهامتش، غرور و صلابتش و پایداری و استقامتش در سنگرهای جهاد و مقاومت، دوست و دشمن را به حیرت وا می‌داشت. از عظمت روح و ابهت نامش دشمن همواره بیم‌ناک و هراسان بود. مردی که به رغم موی سفید و سالی بلند، با قامت رسا و گام‌های استوار، از آغازین روزهای جهاد و انقلاب تا واپسین روزهای مقاومت، در تمامی صحنه‌ها و سنگرها حضور مؤثر و مداوم داشت. در دوران جهاد؛ تمامی قله‌های بلند «بابا» و دشت‌ها و دره‌های هزارستان، از یک‌ه‌ولنگ و «نیک» زادگاهش تا دشت «خَم‌نیل»، دامنه‌های «شیرتو»، دشت‌های «قرغنه‌تو»، تپه‌های «شهیدان»، تنگی «سرخک حصار» و «قرارگاه والفجر» قله‌های «بودا» و بامیان نقش گام‌های این فرمانده فاتح و ظفرمند هزارستان را در سینه حک کرده‌اند. در دوران مقاومت نیز؛ از سنگرهای پرافتخار «کوی کینک» تپه‌های «مارخور» و «اژدر» و «فولادی» در بامیان، تا سنگرهای «شیر» و «شیخ علی» و «کتارخاک» در پروان، از جبهه‌های بهسود و «سیاه‌خاک» در میدان تا دشت‌های بلخ و تنگی شادیان، حضور و حماسه‌آفرینی‌های این پیر خبیر و روشن‌ضمیر را شاهد بوده‌اند و تاریخ جهاد و مقاومت، صفحات زرینی را از مجاهدت و مقاومت بی‌بدیل و حماسه‌های پرشکوه بابه علی‌یار به یادگار گذاشته است.

البته که شهرت و آوازه و نام بلند بابه علی‌یار تنها مدیون جنگاوری و حماسه‌آفرینی او در عرصه‌های نظامی نیست. بدون شک او یک فرمانده با درایت، شجاع و باصلابت و یک

سنگردار امین و سپر مطمئن مردمش در روزهای دشوار و صحنه‌های خون و خطر بود؛ اما نیک‌نامی او بیشتر مرهون پاک‌نفسی، عزتمندی، تعبد و روحیه خداجویی او است. او که نیایش‌های دلنشین شبانه‌اش همدم آشنای شب‌های خلوت سال‌های جهاد بود و مجاهد‌مردی که تقوا، تدین و تواضع، وجود و سراسر زندگی‌اش را آذین بسته و زهد و سادگی و وارستگی اش زینت‌بخش سنگرهای جهاد و مقاومت و افتخار تمام مجاهدین بود.

بیان تمامی ابعاد زندگی و توصیف تمامی ویژگی‌ها و خصلت‌های انسانی و اسلامی استر جنرال بابه علی یار در این مجال و صفحات محدود نه ممکن است و نه لایق شأن و شوکت و شکوه نام بلند او. اما تنها برای تجلیل و قدرشناسی از سال‌ها حضور و حماسه‌های آفرینی‌های بی‌بدیل این فرمانده نیک‌نام و نیک‌خوی فرزند رشید هزارستان اسلامی، گوشه‌ها و گزیده‌های از ابعاد زندگی سراسر افتخار او را تقدیم حضور خوانندگان می‌کنیم؛ باشد که راه و رسم زندگی این پیر طریقت جبهه عدالت‌خواهی، الگو و راه‌گشای راه آینده و نسل جوان امروز و نسل‌های فردا باشد.

۱- دوران کودکی، تعلیم و تکوین شخصیت حاجی علی یار

دوران کودکی، مراحل رشد و تکوین شخصیت الحاج بابه علی یار را می‌توان چنین برشمرد:

الحاج علی بخش «علی یار» فرزند حاج سعید قدم در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی، در قریه سرگر نیتاق از توابع ولسوالی یکه‌اولنگ ولایت بامیان چشم به جهان گشود. الحاج علی یار در آغازین روزهای زندگی مادر را از دست داد و در سن یازده سالگی نیز پدر ایشان از دنیا رفت. ایشان تحصیلات ابتدایی، آموزش قرآن کریم، خواندن و نوشتن فارسی و قسمتی از نحو و صرف و ادبیات عرب را به صورت معمول و طبق شرایط آن روزگار جامعه نزد ملای قریه آموخت اما به دلیل فقدان پدر، سختی روزگار و مشکلات زندگی از ادامه تحصیل بازماند. دوران کودکی بابه علی یار با تعلیم و آموزش‌های دینی، در مکتب‌خانه‌ها آغاز شد و تفکر دینی و شخصیت مذهبی‌اش از همان‌جا شکل گرفت. حاجی علی یار دوران جوانی را با فعالیت‌های ساده کشاورزی سپری کرد. در سال ۱۳۳۷ ش به خدمت سربازی رفت و پس از بازگشت از خدمت عسکری، اندک اندک وارد فعالیت‌های اجتماعی گردید. در سال ۱۳۴۹ ش عازم عتبات عالیات گردید و به زیارت اسوه مجاهدان و پیشوای آزادگان، امام

حسین^(ع) در کربلای معلی و سایر اماکن متبرکه عراق نائل گردید و شاید در همین سفر، شخصیت جهادی و روحیه آزادگی در وجود ایشان نضج گرفت، مقاومت و تسلیم ناپذیری را از رهبر آزادمردان جهان، امام حسین^(ع) با خود به ارمغان آورد.

۲- فرماندهی و فعالیت های نظامی

مهم ترین بعد زندگی حاجی علی یار را شخصیت نظامی و نقش برجسته او به عنوان فرمانده مجاهدان در دو مقطع حساس و سرنوشت ساز جهاد مرم افغانستان علیه تجاوز شوروی و مقاومت در برابر تجاوز نیروهای مهاجم شورای نظار و طالبان و تروریسم بین المللی، شکل می دهد.

۲-۱. دوران جهاد و فرماندهی علیه رژیم کمونیستی

هم زمان با خشم، خروش و خیزش ملت مسلمان افغانستان علیه تجاوز شوروی (سابق) و رژیم دست نشانده آن، مردم مسلمان و متدین هزارستان، به عنوان نخستین مجاهدان بودند که دست به جهاد و قیام مسلحانه زده و به سنگرهای جهاد شتافتند و بخش های مهم مناطق مرکزی و هزارستان را از لوٹ وجود نیروهای خارجی و مزدوران داخلی آن پاک سازی نمودند. در این میان یکه اولنگک به عنوان یک نقطه استراتژیک، همیشه نقش اساسی و محوری را در تحولات سیاسی و نظامی هزارستان در طول سال های جهاد و مقامت بازی کرده است.

از آغاز جهاد علیه دولت کمونیستی، در سال ۱۳۵۸ ش زمانی که مجاهدان ولایت دایکندی و ولسوالی های ورس، پنجاب و دیگر مناطق هزارستان، به فرماندهی مرحوم شهید سید محمدعلی «لم لم» تصمیم به آزادی بامیان گرفتند، حاجی علی یار در تمام معادلات نظامی حضور داشته و در تصمیم گیری ها نقشی محوری داشت. پس از شهادت شهید سید محمدعلی لم لم، در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۸ ش در مرکز بامیان، در حالی که روحیه مردم تضعیف شده و از چهره همگان غم و اندوه می بارید، امیدها به ناامیدی تبدیل شد و مردم آینده سیاه و ناپایداری را انتظار می کشیدند، دولت خلقی باز هم از اعمال خشن پیشین خود دست برنداشته و هم چنان به بهانه های مختلف مردم را دستگیر و زندانی می کرد... مجاهد مردان غیور یکاولنگک، مرکز بامیان، مناطق مرکزی، ولسوالی پنجاب، ورس، شهرستان، کرمان، لعل و سرچنگل، سیغان و کهمرد پس از شهادت لم لم متواری و شیرازه رهبریت از میان رفته و سراسیمگی توأم با یأس همه را فرا گرفته بود. در مجموع مجاهدان سرکوب شده یا صحنه را ترک کرده بودند. تمام سنگرها توسط نیروهای دولتی تخریب شده بود» (مبارز، ۱۳۹۶: ۶۶-۶۸) پس از شهادت سید لم لم

و حاکمیت این وضعیت ناگوار، حاج علی یار به عنوان معاون فرماندهی نیروهای جهادی ولایت بامیان انتخاب گردید. پس از سه ماه از شهادت سید لم لم، به خاطر لیاقت و شایستگی که بابه علی یار از خود نشان داد، از سوی مجاهدان به عنوان فرمانده عمومی جبهات ولایت بامیان برگزیده شد. در سال ۱۳۵۹، که نیروهای کمونیستی، ولسوالی یکه اولنگ را اشغال کردند، حاجی علی یار با شجاعت و درایت و با همکاری دیگر فرماندهان، نیروهای مجاهدان را مجدداً سازماندهی نموده و ولسوالی یکه اولنگ را در کمترین زمان ممکن آزاد کردند و پس از این همواره نام حاجی علی یار با فتح و ظفر همراه بود و از او به عنوان «قوماندان معروف دوران جهاد» یاد می شده است.» (مبارز، پیشین: ۳۱).

با شناختی که مجاهدان ولایت بامیان، از درایت، شجاعت و شایستگی های حاجی علی یار داشتند، در سال ۱۳۶۷ نیز ایشان را به عنوان فرمانده کل عملیات برای باز پس گیری و فتح نهایی ولایت بامیان انتخاب کردند. سرانجام با تدبیر نظامی و فداکاری های ایشان و همدلی و همراهی سایر فرماندهان مجاهدان، ولایت بامیان، به عنوان اولین ولایتی بود که به طور کامل از اشغال رژیم کمونیستی، ۳۰ اسد سال ۱۳۶۷ ش مطابق با ۷ محرم ۱۴۰۹ ه - ق آزاد گردید و فتح این ولایت نقطه عطفی در تاریخ مبارزات مردم شیعه و هزاره افغانستان محسوب می شد و حاجی علی یار یکی از فاتحان اصلی این ولایت به شمار می آید.

مرحوم استاد عرفانی در کتاب تحولات سیاسی اجتماعی بامیان از نقش برجسته استرجنرال علی یار در فتح بامیان به صورت ویژه تجلیل می کند و می نویسد: «در این میان لازم می بینم از برادر مجاهد آقای علی یار که از قوماندان های برجسته یکه اولنگ در ولایت بامیان است، یادآوری نمایم. آقای علی یار مردم مبارزه و جهاد، مردم استقامت و سنگر، مردم با خلوص و تعهد است که از آغاز انقلاب اسلامی در خدمت انقلاب بوده و همواره در سنگر مبارزه و جهاد خوابیده، زندگی ساده و بی آلایشی دارد و در آزادسازی بامیان نقش برجسته ای ایفا نموده و نیروهای سازمان نصر در بامیان تحت قومنده وی به پیروزی های بزرگی نایل آمده اند.» (عرفانی، ۱۳۶۸: ۱۹۶).

۲-۲. دفاع و مقاومت برای احیای هویت

علاوه بر آن که در طول سال های جهاد، نقطه نقطه سرزمین هزارستان نقش قدم های استوار و ظفرمندانه بابه علی یار، آن سردار نامدار و افتخارآفرین جهاد را به یادگار دارد. در دوران

مقاومت نیز نقش حاجی علی یار نسبت به سایر فرماندهان بسیار برجسته است. او از آغازین روزهای شکل گیری مقاومت برای حق و عدالت و دفاع از حریم هزارستان تا واپسین روزهای مقاومت و آزادی بامیان و آخرین روزهای حیات ننگین طالبان در هزارستان، به عنوان یک چهره ثابت و شاخص نظامی در کنار مردم حضور مؤثر و مداوم داشت و همواره سنگردار امین و تکیه گاهی مطمئن برای مردمش بود؛ به گونه که نام بابۀ علی یار، تداعی کننده روزگار سخت مقاومت، در اوج مظلومیت و غربت مردم ما است.

الف) حمایت از مقاومت غرب کابل

پس از پیروزی مجاهدان در بهار سال ۱۳۷۱ تاریخ حیات سیاسی مردم ما وارد مرحله جدید گردید. با تشکیل دولت موقت مجاهدان در پیشاور و در غیاب مردم شیعه و هزاره مقطع دیگری از مبارزه برای شکستن انحصار و مقاومت برای حق و عدالت، با محوریت رهبر شهید آغاز گردید. قدرت و اقتدار و رهبری و موقعیت های سیاسی و نظامی مردم ما برای انحصار طلبان قابل تحلیل و تحمل نبود. به زودترین فرصت ممکن دشمنان جبهه عدالت خواهی، برای برچیدن سنگرهای مقاومت در غرب کابل دست به تحرک نظامی زده و عملیات های مداوم را ترتیب و سازماندهی کردند. با آغاز جنگ های تحمیلی غرب کابل، تمام هستی و هویت مردم ما در معرض خطر جدی قرار گرفته بود. در این مقطع، حاجی علی یار به تربیت، سازماندهی و اعزام نیروهایش به جبهات غرب کابل شتافت و در حمایت از مقاومت غرب کابل و رهبری مقاومت، مزاری بزرگ سهم عمده ای را به عهده گرفت.

ب) مقاومت در برابر تهاجم نیروهای شورای نظامی به بامیان

پس از شهادت پیشوای مقاومت، رهبر شهید استاد مزاری^(ره) و سقوط تمامی سنگرهای عدالت خواهی مردم ما در غرب کابل، با حضور مسئولان، مجاهدان و یتیمان رهبر شهید در بامیان، این ولایت دوباره در محراق توجه دوست و دشمن قرار گرفت. اما هنوز پرچم به خون غنوده رهبر شهید در بامیان به اهتزاز کامل در نیامده بود که تحرکات سیاسی و به دنبال آن تاخت و تاز و تهاجم نظامی دشمن بر پایگاه ها و سنگرهای نظامی باقی مانده از مردم ما در بامیان آغاز گردید. با تهاجم نظامی و وسیع، با عملیات سریع و همه جانبه نیروهای شورای نظامی و پیش قراولان آن به سمت بامیان و سپس یکه اولنگ، تمام هسته و هستی سیاسی و آخرین سنگرهای نظامی مردم شیعه و هزاره در قلب هزارستان در معرض انهدام و نابودی کامل قرار

گرفته بود. دشمن تا نزدیکی‌های «نیک»، آخرین مرکز سیاسی، نظامی و مقر فرماندهی حزب وحدت اسلامی رسیده بود و دشمن هر آن انتظار فتح نیک و یکه‌اولنگ و تمامی هزارستان را در سر می‌پروراند. اما در آخرین لحظه‌های که روحیه ناامیدی بر همه جا و بر تمامی نظامیان غلبه یافته بود، رهبری حزب وحدت از باب‌ه علی‌یار استمداد و یاری طلبید. او نیز مرد سنگر و روزهای خون‌خطر بود. بی‌بهبانه و بدون تعلل به سنگرهای شتافت که از شیر تا شش‌پل، از بامیان تا شهیدان، شیرتو و قرغنه‌تو در ظرف چند روز، در زیر ضربات توب و تانک‌های گول‌پیکر نیروهای تا به دندان مسلح مسعود و ربانی و پیش‌قراولان آن در هم شکسته بودند. دشمن تا «کوی کینک» رسیده و تا «نیک»، مرکز یکه‌ولنگ، چند کیلومتر بیش‌تر فاصله نمانده بود، اما بازهم حضور به موقع و مؤثری باب‌ه علی‌یار و پایداری و مقاومت‌های بی‌نظیری او بود که در دل یک شب به یادماندنی، با آتش مقاومتی که در «کوی کینک» بر افروخت، نور امید و صبح روشنایی را در دل‌های مردم، مجاهدان، مسئولان و رهبری حزب وحدت زنده کرد. پاتک سریع و حمله برق‌آسای حاجی علی‌یار، هم‌چون صاعقه بهاری تمامی هستی دشمن متجاوز و تا به دندان مسلح را در کوی کینک تبدیل به تل از خاکستر نمود. با این مقاومت جانانه، طرح چندین ماهه‌ی دشمن در یک شب نقش بر آب گردید و صبح‌گاهان دشمن نه تنها از «کوی کینک» و مناطق اطراف آن، بلکه از تمامی دشت‌ها و تپه‌های «خَم نیل»، «قرغنه‌تو» و دامنه‌های «شیرتو» تا به «شهیدان» در فاصله ۲۵ کیلومتری مرکز بامیان رسیدند. روزی بعد، باب‌ه علی‌یار و نیروهای حزب وحدت خود را در «قرارگاه والفجر» در تنگی سرخدر رساندند. قرارگاه والفجر، مرکز فرماندهی باب‌ه علی‌یار در دوران جهاد بود، که حدود ۱۵ کیلومتر با مرکز بامیان فاصله دارد. پس از پیروزی‌های متوالی دشمن و شکست‌های پی‌درپی نیروهای حزب وحدت، از لحظه سقوط غرب کابل تا سقوط بامیان، آن شب برای اولین بار بود که ماشین جنگی دشمن در «کوی کینک» از حرکت ایستاد. در آن نبرد غرورآفرین و سرنوشت‌ساز، تعدادی از فرماندهان و نیروهای مؤثر جنگی دشمن از پا درآمدند. چندین دستگاه توب دی‌سی و چندین چین تانک گول‌پیکر دشمن به دست نیروهای حزب وحدت افتاد و تعدادی از تانک‌ها طعمه حریق گردید. پس از این پیروزی غرورآفرین و سرنوشت‌ساز بود که نیروهای حزب وحدت دوباره خود را در صحنه جنگ پیدا کردند.» (برهانی، ۱۳۹۶: ۳۲۳-۳۲۴) و مقاومت جان تازه یافت و با این مقاومت و ضد حمله نه تنها یکه‌اولنگ از سقوط حتمی

رهایی یافت که حملات وحشیانه دشمن تا مرکز بامیان، به طول صد کیلومتر عقب زده شد و برای اولین بار پس از سقوط غرب کابل، حزب وحدت بزرگ‌ترین دستاورد نظامی را از آن خود کرد، صاحب اسلحه سنگین و تجهیزات نظامی مانند توپ و تانک گردید و به دنبال آن موقعیت سیاسی حزب وحدت نیز در بامیان و سراسر افغانستان تثبیت گردید و هزاره‌ها دوباره صاحب آدرس و مرکز سیاسی گردید.

به‌خاطر همین شایستگی‌ها و فداکاری‌ها، در اولین مراسم رژه نظامی حزب وحدت اسلامی افغانستان در روز نیمه شعبان، سال ۱۳۷۴، استاد خلیلی هنگامی رژه نیروهای مسلح حزب وحدت در بامیان، بابه علی‌یار را در کنار خود داشت. هنگام توزیع رتبه‌های نظامی به جنرالان و فرماندهان حزب وحدت، بر ریش سفید بابه علی‌یار بوسه زد و ایشان تنها فردی بود که مفتخر به دریافت بالاترین رتبه نظامی، یعنی «سترنجالی» از سوی رهبری حزب گردید.

ج) مقاومت در برابر لشکر سیاه طالبان در بامیان



میدان هوای بامیان هنگام عزیمت به جبهه نبرد با طالبان در مزار شریف ۱۳۷۷

با سقوط دولت نام‌نهاد ربانی، این بار هجوم نیروهای طالبان به سوی هزاره‌جات از چند محور و چندین جبهه، از جمله شیر و شیخ‌علی در ولایت پروان و سیاه‌خاک در ولایت میدان به سوی بامیان آغاز گردید. با پیشروی طالبان به سوی کوتل اونی، حاجی علی‌یار، به‌عنوان

فرمانده، عازم این جبهه شد، و طالبان را تا منطقه جلریز عقب راند. پس از آن نیز در حدود دوسال در این جبهه، هم چون سدی محکم در برابر تهاجم طالبان، مقاومت و ایستادگی کرد. هنگامی که طالبان بسیاری از ولایات شمال را به اشغال خود درآورده بود، با تهاجم وسیع و همه جانبه طالبان به سوی شهر مزار شریف، رهبری و مسئولان حزب وحدت اسلامی در بامیان، چاره را در این دیدند که برای مقابله و جلوگیری از پیشروی بیش تر نیروهای طالب، نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی به فرماندهی حاجی علی یار به این جبهه اعزام شوند. نیروهای حزب وحدت اسلامی به فرماندهی حاجی علی یار با عزم راسخ و گام های استوار وارد مزار شریف گردیدند و به مدافعه از شهر پرداختند، اما متأسفانه بر اثر غفلت نیروهای محلی و خیانت عده ای از اعضای جبهه متحد، نیروهای طالب از قبل در نقاط استراتژیک مزار شریف جابجا گردیده بود، پیش از این که نیروهای حزب وحدت به فرماندهی حاجی علی یار به سنگربندی شهر و توزیع نیروها آغاز کنند، شهر سقوط کرده و خسارات جبران ناپذیری بر نیروهای حزب وحدت وارد آمد و بابه علی یار تنها موفق شد با تعدادی از نیروهای نظامی حزب وحدت به بامیان برگردند و این هنگامی بود که بامیان نیز در آستانه سقوط قرار گرفته بود.

در آخرین روزهای مقاومت بامیان در برابر طالبان، جبهه ی دفاعی دایمرداد شکست خورد و طالبان تا کوتل انقلاب پیش آمدند، بهسود و به دنبال آن بامیان در معرض سقوط قرار گرفت. در حالی که هنوز گرد و غبار نبردهای سخت و شکننده مزار شریف و مسافرت طولانی مسیر بامیان و مزار از رخسار حاجی علی یار پاک نگردیده بود، رهبری حزب وحدت اسلامی در بامیان بازهم ایشان را برای جلوگیری از پیشروی بیش تر نیروهای طالبان به بهسود و بامیان، به جبهه بهسود فرستاد که با حضور ایشان در جبهه دایمرداد، پیشروی طالبان متوقف گردید. اما متأسفانه با غیبت ایشان و شهادت بسیاری از جنرالان و فرماندهان بامیان، خلأ نظامی در بامیان به وجود آمد و انسجام میان نیروهای مسلح حزب وحدت کم کم از هم پاشید و سرانجام بامیان سقوط و همه هزارستان سقوط کرد.

در تمام سال های سیاه حاکمیت طالبان بر بامیان و هزارستان، با آن که همه ی شخصیت های سیاسی، کشور را ترک کرده بودند اما حاجی علی یار هرگز مردم خود را در معرکه تنها نگذاشت و تا آخر در کنار آنها باقی ماند.

در سال ۱۳۷۹؛ زمانی که استاد خلیلی به یکه‌اولنگ آمد، باز هم طالبان از زمین و هوا این سرزمین را مورد هجوم قرار دادند؛ اما بار دیگر حاج علی‌یار و مجاهدان سرافراز یکه‌اولنگ با حمایت مجاهدان شمال و ولسوالی‌های هزارستان، به صفوف مقاومت پیوست و طالبان را در یکه‌اولنگ و اطراف آن زمین‌گیر کرده و سرانجام بامیان را از لوٹ وجود این موجودات شریر و خون‌ریز آزاد کردند. با آزادی بامیان از وجود لشکر سفاک طالبان، پرونده سال‌ها مقاومت پرشکوه بابه علی‌یار و هم‌زمانش نیز با نیک‌نامی و نیک فرجامی بسته شد. سایه شوم جنگ و ترس و تهدید از سر مردم و مناطق مختلف هزارستان برچیده شد. به برکت سال‌ها حضور و حماسه‌آفرینی‌های بابه علی‌یار و سایر مجاهدان و مقاومت‌گران، کم‌کم زمینه برای مشارکت و فعالیت‌های سیاسی و در نهایت تشکیل حکومت ملی در کشور فراهم گردید.

سوم: فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

تردیدی نیست که مردم و مجاهدان بابه علی‌یار را بیش‌تر به‌عنوان یک فرمانده برجسته نظامی می‌شناسند؛ اما فعالیت‌های بابه علی‌یار، محدود به عرصه‌های نظامی نبود. او در عین حال، به‌عنوان یک فرد خیرخواه و خیراندیش، برای حل مسایل و بسیاری از مشکلات اجتماعی و رفع نزاع‌ها و مخاصمات درونی جامعه و محیط پیرامون خویش نیز مجدانه تلاش می‌کرد و به‌عنوان یک انسان مصلح و خیراندیش همواره محل توجه مردم قرار داشت.

در عرصه سیاسی نیز ایشان نقش برجسته داشت و در کنار مسئولیت‌های نظامی، مسئولیت‌های سیاسی خویش را نیز در مقاطع مختلف و طبق ضرورت، به درستی انجام داده است؛ چنان‌چه پس از سقوط طالبان با شکل‌گیری روند جدید در افغانستان و آغاز فعالیت‌های سیاسی، بابه علی‌یار از طرف مردم یکه‌اولنگ به‌عنوان نماینده در لویه جرگه اضطراری، انتخاب گردید. پس از روی کار آمدن حکومت جدید و تدوین قانون اساسی جدید، حاجی علی‌یار برای اولین بار، سلاحی را که از آغازین روزهای جهاد به دوش گرفته بود، طبق هدایت مسئولان و تقاضای شرایط جدید و به امید یک افغانستان نوین و عاری از جنگ و خون‌ریزی، بر زمین نهاد و تا آخرین روزهای زندگی پر افتخارش در میان مردم خود به فعالیت‌های اجتماعی ادامه داد. زمانی که پس از سی سال جهاد و مقاومت، این مجاهد فی سبیل‌الله با آن همه افتخارات و کسب موقعیت‌های سیاسی و نظامی، به خانه بازگشت باز همان بابه علی‌یار ساده زیست و متواضع همیشه بود و هیچ تغییری در منش و روش زندگی و رفتارش مشاهده

نشد، در حالی که پدر جهاد و پیر مقاومت و بابه قوم و سردار سربلند مردم ما بود، بالاترین رتبه نظامی و عنوان استرجنرالی را داشت، اما بابه علی یار با وجدان آسوده از وظایفی و مسئولیت های که در دوران جهاد و مقاومت به دوش داشته و با نیک نامی این مراحل را پشت سر گذاشته بود، به کار زراعت و دهقانی پرداخت.

چهارم: زیست و زندگی مؤمنانه

مرحوم حاجی علی یار همان گونه که در میدان های نظامی دارای صلابت، همت بلند و روحیه عالی بود، در بعد اخلاقی نیز انسان خوش طینت، فرمانده خود ساخته، شخصیت پاک و وارسته بود. در پاک نفسی و مراقبت از بیت المال شهره بود. با آن که از آغازین روزهای جهاد و انقلاب، بالاترین سمت ها را عهده دار، اموال و امکانات فراوانی از بیت المال را در اختیار داشت و برترین رتبه ای نظامی و بیشترین افتخارات را کسب کرده بود، اما هیچ گاهی از عناوین، القاب و سمت ها در صدد کسب و جاهت و جلت منافع شخصی و امکانات مادی نبود. کسب موقعیت های و رتبه های نظامی برای یک لحظه هم ایشان را فریفته، جلوه ها و مظاهر و مقامات دنیایی هرگز او را به خود آغشته نساخت؛ همان گونه سختی ها و محرومیت های جبهه و جنگ و سنگر، به ویژه تنگناهای روزگار سخت مقاومت، یک لحظه او را آشفته نساخت. تا آخر ساده، بی ریا و بدون آرایش زندگی کرد. در برابر سختی ها صبور و در برابر کمبودها قانع بود. همت بلند، مناعت طبع و عزت نفس عجیبی داشت.

به طوری کلی، از برجسته ترین ویژگی های استرجنرال بابه علی یار، تقوا و دینمداری، تواضع و فروتنی، تعهد و وفاداری، وقار و عزتمندی، بصیرت و دور اندیشی و زندگی مؤمنانه و رفتار مخلصانه ایشان بود. مجموعه این ویژگی ها از بابه علی یار سیمای یک مجاهد راستین، شخصیت متدین، سنگردار امین و در عین حال یک فرمانده با صلابت، با ابهت و مقتدر را به تصویر می کشید و همین رفتار متواضعانه، زندگی ساده و مؤمنانه، روش و منش مجاهد گونه از او شخصیتی ساخته بود که هر فردی را در اولین برخورد مجذوب، شیفته و شیدای رفتار انسانی و اسلامی او می ساخت.

ششم: عروج عاشقانه

با آن که هنوز بیش از ۷۳ سال از زندگی سراسر افتخارآمیز و عزتمندانه این سردار رشید اسلام و بابای سربلند و پرغرور قوم سپری نشده بود و او پس از سال ها مبارزه و جهاد و مقاومت

و حضور در سنگر، آخرین روزهای زندگی را در منزل مصروف کار و پیکار برای تأمین زندگی شخصی بود، در صبحگاه ۱۹ عقرب سال ۱۳۸۸ شمسی، روح بلند و آزاده‌ای بابه علی‌یار، با پیکر رنجور و آزرده از جنگ و بازوان و شانه‌های خسته از حمل اسلحه و تفنگ، خدا حافظی کرد و روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست. تمامی مردم مؤمن و مسلمان را عزادار و مجاهدان و همسنگران را سوگوار ساخت و مرگش بس سخت و جانکاه بود برای مردمی که سال‌های سال مجاهدت‌ها، پایداری‌ها و مقاومت‌های جانانه‌ی او را در برابر متجاوزان به این مردم و میهن و در برابر زورگویان و ستمگران، شاهد بودند.

آری، این بود خلاصه از آغاز و فرجام زندگی مردی که دنیایی از خاطره‌ها و نیک‌نامی‌ها و حماسه را از خود به جا گذاشت. اکنون دیگر بابه علی‌یار در میان ما نیست؛ اما یاد خاطرات فداکاری و جانفشانی‌های او در دل‌های مردم ما زنده و نام نیک او در تاریخ حیات سیاسی مردم ما جاویدانه است. یقیناً نسل امروز و فردای ما هیچ‌گاهی مقاومت‌ها و حماسه‌آفرینی‌های این فرمانده نامدار و سردار سترگ و پرافتخار را از یاد نخواهند برد. قله‌های سربلند بابا در بامیان تا دامنه‌های هندوکش در پروان، تپه‌ها و صخره‌های میدان تا دشت‌های لاله‌گون مزار و بلخ و سمنگان، حضور پرشکوه و گام‌های استوار آن سرباز رشید اسلام و فرزند صدیق میهن و مدافع راستین مردم را فراموش نخواهند کرد.

روح این پیر طریقت جبهه و جهاد و مقاومت عدالت‌خواهی شاد و یاد و نام نیکش گرامی باد!

والسلام علی روحه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیا

منابع:

۱. برهانی، عبدالعلیم (۱۳۹۶)، صاعقه بهاری؛ یادی از نبرد سرنوشت‌ساز بابه علی‌یار در کوی کینک، سومین ویژه نامه «خورشید عدالت»، مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، قم.
۲. عرفانی، قربانعلی (۱۳۶۸)، تحولات سیاسی اجتماعی بامیان، چاپخانه مؤسسه اطلاعات [بی‌جا].
۳. مبارز، سید عبدالعزیز (۱۳۹۶)، گزارش ناتمام؛ ناگفته‌های از جهاد مردم بامیان، انتشارات سعید، افغانستان.

بخش‌های از زندگی نامهٔ مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی

دولت‌آبادی*

«روزی سر معلم محمدعلی خان از من خواست که در مکتب ابتدایی قریه به شکل معلم اجیر کار کنم. اما مدیر تعلیم و تربیه‌ی ولایت بلخ مرا به معلمی قبول نکرد. وقتی زیاد اصرار کردم که به من کمک کنید تا از طریق معلمی دوباره بتوانم به درس خود ادامه دهم، مدیر محترم صریحاً به من پیشنهاد داد: «برو به جای معلمی یک کراچی دستکی پیدا کن، مثل دیگر قومایت جوالی‌گری کن.» این حرف به من به‌حدی سخت تمام شد که نزدیک بود با زنگ روی میز بر فرق مدیر بکوبم که صدای سر معلم را شنیدم: «بیا آب از بالا خیط است.» از آن تاریخ به بعد همه چیز و به‌خصوص تاریخ کشور را با شک و تردید نگاه

کردم. دیگر برایم کتب تاریخ حکومتی مورد اعتماد و اعتبار چندانی نبود، اما خودهم نمی‌دانستم چکار کنم...؟» (از متن زندگی‌نامه)

مقدمه؛ بصیر احمد دولت‌آبادی صادق‌ترین راوی زندگی و مبارزات رهبر شهید!

در کنار فعالیت‌های سیاسی، به‌ویژه فعالیت‌های فرهنگی رهبر شهید استاد مزاری^(ره)، «بصیراحمد دولت‌آبادی»، در میان فرهنگیان، تحصیل‌کردگان و نویسندگان دورهٔ مهاجرت و در میان اوراق مجله‌ها، فصل‌نامه‌ها و هفته‌نامه‌های دوران جهاد و مقاومت جامعهٔ شیعه و هزاره در افغانستان معاصر، نامی است آشنا و شناخته شده برای همه.

مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی با درد، درک، بصیرت، تلاش، پشت‌کار و فعالیت‌های شبانه‌روزی و خلق و تولید انبوهی از آثار فکری و فرهنگی، بارزترین نقش را در رشد جامعه‌ی هزاره و بالندگی جریان و جنبش عدالت‌خواهی، به رهبری شهید مزاری داشته است دولت

* برگرفته از زندگی‌نامه خود نوشت



آبادی در بازسازی تاریخ تحریف شده افغانستان و بازنمایی سیمای تخریب شده انسان و جامعه هزاره در این کشور، نقشی برجسته دارد. آثار قلمی دولت آبادی، بیش از هرمتی، در کشف حقایق و برجسته سازی جعل و تحریف تاریخ افغانستان و انداختن پرده از دروغ و تزویر تاریخ نویسان و رشد و جهت گیری نسل امروز افغانستان تأثیرگذار بوده است. در واقع دولت آبادی به همه آموخت که تاریخ افغانستان را باید با دیده شک و تردید و با ذهن نقاد و نگاهی انتقادی خواند و از این جهت، در میان فرهنگیان کم تر کسی به اندازه بصیر احمد دولت آبادی در بیداری و دادن آگاهی تاریخی به نسل پس از انقلاب نقش ایفا کرده است.

بصیر احمد دولت آبادی را نسل تحصیل کرده امروز افغانستان، از طریق آثارش می شناسند؛ آثاری مانند «هزاره ها از قتل عام تا احیای هویت»، «شناسنامه افغانستان»، «شناسنامه احزاب و جریان های سیاسی افغانستان» و صدها مقاله، تحلیل و تفسیر در مجله ها و لابلای اوراق فصل نامه های سراج، صراط، حبل الله، پیام مستضعفین و هفته نامه وحدت که از ایشان به میراث مانده است و نیز در میان نویسندگان کم تر کسی را می توان یافت که مانند دولت آبادی، از روی ایمان، اخلاص، تعهد و باورهای دینی قلم زده باشد و تا آخرین رمق حیات و زندگی بر سر عهد، ایمان و پیمانش ثابت قدم و استوار باقی بماند و تمامی رنج ها و دردهای گفته و ناگفته را در راه آرمان ها و باورهایش تحمل کند. هم چنین کم تر کسی را می توان در میان فرهنگیان و نویسندگان پیدا کرد که به اندازه دولت آبادی رنج و درد انسان هزاره را با تمام وجود حس کرده و خود نیز از آن رنج کشیده باشد. بر همین اساس نسل امروز، دولت آبادی را «راوی رنج» هزاره لقب داده اند؛ لقبی که به حق پرمعنا و بازتاب دهنده ی تمام فعالیت های علمی و قلمی بصیر احمد می تواند باشد.

در میان یاران و همسنگران، حلقه های فکری و نحله های فرهنگی و نیز تمامی دوستان و چهره های نزدیک به رهبر شهید استاد مزاری^(ره)، به یقین نمی توان کسی را نزدیک تر از بصیر احمد به رهبر شهید پیدا کرد. او نزدیک ترین فرد و در واقع حافظ اسناد و اسرار و یار وفادار رهبر شهید بود و شاهد تمامی ابعاد و زوایای مختلف زندگی ایشان، در تمامی روزگار سخت هجرت و دوران جهاد و مقاومت. شهادت رهبر شهید برای جامعه ی هزاره افغانستان یک فاجعه تلخ و دردناک بود. اما در میان مردم، یاران و همسنگران رهبر شهید، بیش از همه دولت آبادی رنج کشید و از رفتن نا بهنگام بابه متأثر گردید. دولت آبادی آن گاه که خبر

شهادت رهبر شهید را شنید، برای آخرین بار و آخرین دیدار به مزار شریف شتافت زمانی که «مزار را بدون مزاری» یافت، در غربت و مظلومیت مزاری و تنهایی خود، اشک ریخت و برای همیشه با مزار خدا حافظی کرد.

در یک کلام، بصیر احمد دولت آبادی انسانی بود با بصیرت، چهره مؤمن و متدین، نویسنده مخلص و متعهد، آشنا با درد دیرینه و زخم‌های کهنه و تاریخی انسان و جامعه هزاره. او با تمامی دردها و رنج‌ها به مبارزه برخاست و شاید همین دردها، رنج‌ها و عقده‌های متراکم و فروخورده او را از پا درآورد. دولت آبادی، صادق‌ترین روایت‌ها را از زندگی شهید مزاری^(۵) و دشواری‌های زندگی او، برای نسل امروز و فردای افغانستان روایت می‌کند؛ اما زندگی دولت آبادی خود نیز درس است و سراسر رنج و گرفتاری. شاید روایت این یک تکه از زندگی نامه دولت آبادی، نشان دهد که او نیز مانند مزاری زیست و زندگی کرد و تنها و تمام آرزویش نیز این بود که در کنار باب‌ه مزاری بخوابد:

«با تمام این تلاش‌ها در آسمان هیچ کشوری، ستاره و در زمین آن به اندازه یک بوریا جا و مکان ندارم. دستم مثل همیشه خالی بوده و به دهانم نمی‌رسد. اما قلبم با تمام داغ‌هایی که دارد هنوز شب و روز برای افغانستان و مردم آن می‌تپد. دیده شود این قلب زخمی چه وقت از کار می‌افتد؟ و این بدن کجا زیر خاک می‌شود؟ هرچند خودم خوش دارم کنار قبر باب‌ه مزاری می‌خوابم.»

بدون تردید، دولت آبادی از احیاگران هویت انسان هزاره و جامعه شیعه در تاریخ معاصر افغانستان محسوب می‌شود. ما و همه نسل امروز و فردا مدیون همت و تلاش دولت آبادی و نیز شرمندۀ رنج‌ها و ملالت‌ها و حسرت‌های دولت آبادی هستیم. «مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت خواهی افغانستان» و دست‌اندرکاران «ویژه‌نامه خورشید عدالت»، رحلت جانسوز این یار وفادار و محرم اسرار رهبر شهید باب‌ه مزاری^(رحم‌همالله) را به خانواده و دوستان و تمامی رهروان رهبر شهید در داخل و خارج، تسلیت می‌گوید و به روح بلند دولت آبادی، ادای احترام می‌نماید. آن‌چه در سطور بعدی، با عنوان «زندگی نامه بصیر احمد دولت آبادی» خواهید خواند، تنها بخش‌های کوتاهی از جریان زندگی پربار و پر از محرومیت ایشان است که با قلم و بیان خود ایشان به خامه‌ی تحریر در آمده و در مجموعه به نام «راوی رنج» گردآوری شده است. روحش شاد و یادش گرامی باد!

زادگاه و تاریخ تولد

این جانب حمید، مشهور به بصیراحمد دولت آبادی در یکی از سال‌های نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۳۰ش، در روستای «قره‌غجله» از توابع دولت آباد بلخ، چشم به جهان گشودم. تاریخ تولدم مثل خیلی از افغانستانی‌های روستایی آن دوره روشن نیست. ولی در برخی اسناد رسمی تاریخ تولدم را سال ۱۳۴۰ش. مطابق ۱۹۶۱م، نوشته‌اند. اما طبق تحقیقات که خود در سال‌های اخیر انجام دادم، به احتمال زیاد متولد پاییز ۱۳۳۶ش. باشم.

پدرم یک یتیم بچه به نام حسن قلائی و بعدها معروف به حسن چکباشی از طایفه‌ی مسکه جاغوری بود که من شرح حال پدرش را در سایت چکباشی آورده‌ام. حسن تازه دوساله می‌شود که علی جمعه پدرش وفات می‌کند. حسن از نگاه قوم پدری حتی یک خانواده هم در قریه و منطقه نداشت، ولی از نگاه قوم مادری به جمع دایه و گیزاب ارتباط می‌یافت. مادرش از طایفه‌ی دایه بود. مادرم سکینه، دختر «اسلو بای» یکی از بزرگان طایفه‌ی درویش خلیفه بود. من اصلیت این طایفه را نیافتم، ولی از ارزگان آمده بودند. برخلاف دیگر هزاره‌ها، چشمان‌شان کاملاً سبز بودند. به همان خاطر قلعه‌ی آن‌ها معروف به «سوز قلا» یا همان «سبز قلعه» است.

سال ورود به مکتب ابتدایی

من در سال ۱۳۴۵ش، شامل مکتب ابتدایی واعظی قره‌غجله شدم. قبل از آن، قرآن، چهار کتاب و دیوان حافظ را در مکتب‌خانه‌ی غیردولتی شهر و روستا نزد ملای محل خوانده و به اصطلاح معروف «خط خوان» بودم. وقتی من از شهر فرار می‌کردم مادرم به‌خاطری که به قریه نروم مرا تهدید می‌کرد که اگر درس خود را در قریه نخوانم مرا نمی‌گذارند که بروم. من از ترس این که مانع رفتنم به قریه نشوند با تمام سختی‌ها درس را ترک نمی‌کردم و پیش هرکسی که کمی سواد داشت، درس می‌خواندم. لذا از برکت همان مداومت درس مکتب‌خانه‌ی محلی در همان صنف اول دوره‌ی ابتدایی به‌راحتی می‌توانستم کتاب فارسی صنف چهارم مکتب را که در آن شرایط بالاترین صنف مکتب بود، بخوانم.

برعکس نوشتن را کمی دیرتر فراگرفتم. از همان آغازی که «بابا آب داد» را یاد گرفتم، در کنار آن اتفاقات رخ داده در صنف را فقط به شکل علامت برای خود به تصویر می‌کشیدم. از آن جایی که در آن شرایط در مکاتب دولتی و غیردولتی با شاگردان مثل حیوانات اهلی و

غیر اهلی برخورد می‌شد، اندک اشتباه و یا شوخی و درس نخواندن کودکان و... با چوب تر و فلاقه و تاسکی معلم، سرمعلم، چپراسی و کفتان صنف پاسخ داده می‌شد.

اولین نوشته‌ی کودکانه

این برخوردهای خشن و غیرانسانی متولیان مدارس، پدران و مادران بر روحیه‌ام بسیار سنگین تمام می‌شد. از آن جایی که هیچ‌گونه زمینه‌ی اعتراض و انتقاد وجود نداشت، در همان صنف دوم مکتب ابتدایی یک نظم‌گونه بی‌نظم کودکانه را در باره‌ی چوب نوشتن که حدوداً نزدیک به صد فرد بود و در مسیر مکتب با همراهان خود می‌خواندم.

ای چوب! تو بخاری را گرم می‌کنی

وقتی به دست معلم هستی با تو بچه‌ها را کت می‌کند.

پدران با تو مادران را می‌زنند.

مادران هم با تو بچه‌ها را

چوپان‌ها بره‌ها را می‌زنند.

دهقانان با تو اسب‌ها را می‌زنند.

پادوان‌ها با تو گاوها را می‌ترسانند.

و ...

این نوشته را سال‌ها برای خودم حفظ کرده بودم تا این که در سال ۱۳۵۸ ش، وقتی خود در شهر بودم، خانواده کتاب‌ها را از ترس تلاشی زیر خاک گور می‌کنند که متأسفانه آب حوض سر آن می‌رود و همه نابود می‌شوند. از جمله یادگار دوران کودکی‌ام.

بدون این که بدانم خاطره چیست؟ و خاطره نویسی چگونه است؟ نه دفترچه داشتم و نه هم کسی بود که مرا راهنمایی کند، ولی رویدادهای صنف را در حاشیه‌ی دفترچه‌ی املا و انشا همه روزه یادداشت می‌کردم. به حدی در این کار آغشته گشتم که حتی در پارچه‌ی امتحان هم خاطره نوشتم. از جمله در امتحانات سالانه‌ی صنف پنجم، معلم فارسی دو سؤال را از آخر کتاب که هنوز درس نداده بود، انتخاب کرده بود. من در پاسخ این دو سؤال نوشتم: این بخش کتاب را هنوز نخوانده‌ایم ولی معلم صاحب از آن سؤال آورده است. اتفاقاً معلم در پاسخ این دو سؤال نمره‌ی کامل داده بود و نمره‌ی فارسی‌ام ۱۰ بود.

این نشان می‌دهد که در آن شرایط معلمان چقدر به درس جدی بودند که مطلب را نخوانده نمره داده بود. امتحانات تمام شد. سال بعد پس از یکی دو ماه گذشته از شروع سال تحصیلی روزی یک مفتش از مزارشریف به مکتب آمد. از آن تاریخ به بعد برخورد معلم فارسی که یک مولوی بدخشی بود با من بسیار بد شد. به بهانه‌های مختلف مرا تنبیه می‌کرد. آخر یک‌روز حوصله‌ام سر رفت. خطاب به مولوی گفتم: درس را یاد دارم چرا می‌زنی؟ مولوی با ناراحتی گفت: در پارچه‌ی امتحان چه نوشته بودی که مفتش به خاطر آن مرا کسر معاش کرده است؟ این جا بود که دریافتم تاوان همان دو سؤال درس نخوانده را پرداخت می‌کنم.

واقعیت این بود که دهه‌ی چهل شمسی در افغانستان دهه‌ی شر، شور و انقلابی‌گری بود. معلمان جوان در کلاس درس به جای این که درس بدهند، بیش‌تر از کمونیسم و سوسیالیزم می‌گفتند. بچه‌ها هم از این گفته‌ها چیزی نمی‌فهمیدند. برای شان شک ایجاد می‌شد و از همدیگر می‌پرسیدند. معلمان خود سؤال طرح می‌کردند و خود پاسخ می‌دادند، از جمله می‌پرسیدند: افغانستان دموکراسی است یا سوسیالیستی؟ بعد پاسخ می‌دادند، نه دموکراسی است و نه هم سوسیالیستی، بلکه سوته‌کراسی است. بچه‌ها فقط سوته‌کراسی را خوب می‌دانستند چون هرروز با آن سر و کار داشتند.

در جمع سبز قلعه‌ای‌ها، من فردی بودم که خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. قبل از من عمومیم عید محمد چندین سال به مکتب دهاتی شامل بود. هرگز چیزی نیاموخته بود و همیشه مکتب‌گریزی می‌کرد و تاوان آن را روغن زرد به معلمان رشوه می‌داد. یکی دیگر از جوانان سبز قلعه به نام حسین اندک سواد خواندن پیدا کرده بود. او زود وفات کرد. لذا تمام بار «حمله‌خوانی» و داستان‌های رستم و سهراب و نامه نوشتن به عساکر یک بخش عمده‌ی از قریه به دوش من گذاشته شده بود. من در شب‌های دراز زمستان به زور و به‌طور غلط و غلوط کتاب «حمله‌ی حیدری» را برای جمع می‌خواندم. اما بزرگ‌ترها به حدی داستان‌ها را تکرار شنیده بودند که تمام کتاب را حفظ داشتند. هر کدام می‌توانستند غلطی‌ها را تذکر دهند. در بهار و تابستان «جمالی» ما می‌ام قصابی می‌کرد. به زور سر من لیست قرضداری‌ها را می‌نوشت و در عوض همیشه دو گرده‌ی (قلوه) گوسفند یا بز مال من بود.

مادرم در قریه پس از سال‌ها، باردار شد. حسین علی در ۱۵ اسد ۱۳۴۵ش، به دنیا آمد. بعد از حسین علی خواهرم فاطمه به دنیا آمد. خانواده‌ی ما ۵ نفره شد. وضع زندگی ما با وجود

سال‌های قحطی نسبت به خیلی‌ها خوب بود. چند گاو، گوساله، یک اسب و یک الاغ داشتیم. مادرم آن سال جوجه مرغ‌های زیادی پرورش داده بود. شاید تعدادشان نزدیک به صد عدد می‌رسید. ما در حویلی «جلجل بای» کنار سبز قلعه کوچ کردیم و جا زیاد بود. از سر خرمن دو کک گندم و جو را زیاد آورده بودم. مرغ‌ها حسابی بزرگ شده بودند که یک حادثه‌ی شوم همه چیز را دگرگون کرد.

مرگ مادر و ضربات روحی آن

من در فصل پاییز سال ۱۳۵۰ ش، سرما خوردم. مرا به دکتر به شهر مزارشریف برد. دو شب در مزار ماندم. وقتی برگشتیم، حویلی ما پر از آدم بود. وارخطا دویده وارد اتاق شدم. دیدم مادرم خوابیده است. خود را به بغل او انداختم. گردنم را گرفت. دیگر نفهمیدم یک وقت به خود آمدم که عمه‌ها مرا از بغل مادرم جدا کردند. مادرم مرده بود. او در وقت زایمان به اثر خون‌ریزی زیاد دچار ضعف شده بود. پیر زنان فکر کرده بودند که او را «آل» برده جگر او را پشت بام می‌خورد. سگ‌ها را پشت برده بودند. نجف سردار با تفنگ دهان‌پُر خود چند فیر به سقف اتاق خانه کرده بود که دود و بوی باروت همه جا را گرفته بود. مادرم به آن سادگی در آن سن جوانی که شاید بیش‌تر از ۳۰ سال نداشت، چشم از جهان پوشید. ما را به امان خدا رها کرد. از خود یک پسر به جا گذاشته بود که او هم چهل روز بعد از مادر خود رفت. بعد از مرگ مادر دوباره داخل سبز قلعه نزد عمه‌ها رفتیم. حسین و فاطمه کوچک بودند. من سیزده یا چهارده ساله بودم. پدرم دهقان بود. آن همه مرغ خیلی زود در خیرات و خدایی مادر از بین رفتند. همه چیز وارونه شد. خیر و برکت از خانه‌ی ما رفت. آن زمستان قدید گوسفند لاندی را که مادر پرورش داده بود، ما بدون او خوردیم. زمستان گذشت و بهار آمد. من صنف شش ابتدایی را به پایان رساندم. تابستان مثل همیشه در کارهای دهقانی با پدرم هم‌کاری کردم.

ترک قریه به خاطر ادامه‌ی تحصیل

در فصل شروع مکتب به تشویق سر معلم محمدعلی خان که باهم از یک قریه بودیم برای ادامه‌ی تحصیل به مزار شریف رفتیم. در سال ۱۳۵۱ ش، شامل صنف هفتم مکتب متوسطه نادرشاهی مزار شریف شدم. ما باید خرج از خود می‌خوردیم و اتاق کرایه می‌کردیم. این کار بسیار مشکل بود. توان مالی ما اجازه نمی‌داد. از این رو مرا پدرم به خانه‌ی برادر خوانده و رفیق

دوران کودکی خود برد. برادر خوانده‌اش که شخصیت مورد احترام همه بود تازه از دنیا رفته و جای او دو دختر و یک پسر مانده بود. همسر او مرا مثل پسر خود دوست داشت. قبول کرد که در خانه‌ی آن‌ها زندگی کنم. دختر اولی‌اش دو سه سالی از من کوچک‌تر بود و پسرش شاید ۵ سال از من کوچک‌تر بود و دختر آخری‌شان تازه پنج ساله بود. آن خانم محترم برایم مثل مادر بود. همیشه قدر او را خوب می‌دانستم. او تا سال ۱۳۸۵ ش، که به کانادا آمدم هنوز زنده بود.

کتمان‌گری هویت

پدرم تمام خرج مرا از آرد و روغن گرفته تا هیزم به وسیله‌ی شترهای مامایم ارسال می‌کرد. پدرم تازه با یک زن بیوه‌ی دره‌صوفی که از شوهر قبلی خود یک پسر دو ساله داشت، نامزد شده بود. با چه عذر و زاری خانواده‌ی نامزاد خود را راضی ساخت که مرا در خانه‌ی خود جا دهند. این ازدواج نیمه مخفی بود. تنها یک برادر، خواهر و مادرِ زن خبر داشت. برادر کوچک زن و نیز پسر ناتنی او و دیگران بی‌خبر بودند. پدرم با این زن عقد کرده بود. ازدواج‌شان رسمی نشده بود. مرا به خانه‌ی این‌ها در سید آباد برد. آن زمان در سیدآباد بیش‌تر از ده یا دوازده خانواده زندگی نمی‌کردند. اکثر حویلی‌ها خالی بود، چون هیچ‌گونه امکاناتی در آن منطقه وجود نداشت.

خانواده‌ی نامزد پدرم مرا پسر مامای خود معرفی کرده بود که در بلخ زندگی می‌کند. من برای ادامه‌ی تحصیل به مزار آمده‌ام. کتمان هویت علنی. هر کس از من چیزی می‌پرسید حیران می‌ماندم که چه بگویم. نمی‌توانستم دروغ بسازم. خلاصه وقتی مهمان می‌آمد، کوشش می‌کردم خانه را در همان هوای سرد زمستان ترک کنم. در بیرون بین خانه‌های نیمه‌ساخت می‌رفتم. به اثر سردی هوا و فشار روحی، گاهی گریه‌ام می‌گرفت. شب‌ها وقتی مهمان بود و به‌خصوص مهمانان خواستگار زن پدرم، خود را به دروغ به خواب می‌زدم تا مورد سؤال واقع نشوم. یک نوجوان چقدر توان دارد که این همه فشار را تحمل کند. دردهایم را به هیچ‌کس حتی به پدرم نمی‌توانستم بگویم. چقدر پیش او عذر کرده بودم و سر معلم چقدر تلاش کرده بود تا راضی شد مرا بگذارد که برای ادامه‌ی تحصیل به شهر بروم. حالا از شرم نمی‌توانستم شکایت کنم.

تمامی دردها را فقط برای خودم می‌نوشتم. بین سوراخ دیوارها مخفی می‌کردم به این شکل کمی دردهایم را کاهش می‌دادم. از این که از بدو ورود به شهر به «روزنامه‌ی بیدار» که در شهر مزار شریف منتشر می‌شد، اشتراک کرده بودم، تا حدودی با مسایل روزهم آشنا بودم، چرا که علاوه بر بیدار روزنامه‌ی «هیواد» و «انیس» را نیز می‌خواندم و با مجله‌ی جوانان ایران و برخی از مجلات خود افغانستان هم آشنایی پیدا کرده بودم. لذا چیزهای زیادی برای خودم می‌نویشتم و پاره می‌کردم و کسی نبود که مرا راهنمایی کند تا با این نشریات در ارتباط شوم. در هر صورت، قدرت و توان نوشتن پیدا کرده بودم.

با تمام این مشکلات روحی و جسمی که از سیدآباد در شمال شهر به مکتب نادرشاهی در جنوب شهر رفتن برایم به وجود آورده بود، بازهم در امتحانات نیمه‌ی سال، دوم نمره صنف شدم. این دوم نمره گی خود درد سر دیگری برایم خلق کرد. چون که دوم نمره‌ی این صنف یکی از بچه بدماشان شهر به نام رحمان دیوانه بود. او هر روز با بُکس پنجه به بغلم می‌کوبید که نزد سر معلم رفته از دوم نمره گی دست بکشم. به عذاب خدا گرفتار بودم. خوشبختانه یا بدبختانه او قصاب سرِ کوچه خود را با تبرچه بر فرقش کوبیده راهی شفاخانه ساخت. خود به کنج محبس خوابید. به این شکل از شر او رها شدم و گرنه معلوم نبود چه روزهایی بر سرم می‌آورد. از شر رحمان دیوانه خلاص شده بودم ولی به شر دیگری گرفتار!!

خلاصه کتمان‌گری هویت از یک سو و دیدن این صحنه‌های زجرآور از سوی دیگر، جانم را به لب رسانده بود. وقتی هوا کمی گرم شد، آزادتر شدیم. از پنجره بیرون می‌رفتم. در این وقت خُسر پسر ناتنی نامزد پدرم، خواستگار نامزد پدرم شد. خواستگاران بیرونی مشکل‌شان یک‌روزه و یک شب بود و حالا یک مشکل دائمی پیدا شده بود. غلام‌حسن پسر ناتنی نامزد پدرم با همسر خود طرفدار این بودند که نامزد پدرم خُسر او را به شوهری خود قبول کند. خانواده‌ی نامزد پدرم مانده بودند که با این قضیه چگونه برخورد کنند. نزدیکی‌های امتحان سالانه بود که غلام‌حسن دوباره به حویلی خُسر خود کوچ رفت. اولین روز امتحان وقتی به خانه برگشتم، متوجه شدم که اوضاع متشنج است. نامزد پدرم مرا گوشه کرده گفت: زود بسترهات را گرفته برو که غلام‌حسن سرت پلیس می‌آورد. دزد شب خانه‌ی او را زده همه می‌گویند که همان مکتبی بچه دزدی کرده است.

متهم به دزدی شدم

من متهم به دزدی شدم در حالی که حتی نمی دانستم حویلی خُسر غلام حسن در کجاست! زود بارم را بستم. با عجله پیاده راهی اتاق مسافری شدم. در مسیر راه اشکم در آمد. با خود گفتم: من چقدر بدبختم که باید این گونه مورد تهمت قرار بگیرم. به پدرم احوال دادم که قضیه این است. روزها سر امتحان می رفتم، چشمم طرف دروازه‌ی مکتب بود که چه وقت پلیس آمده مرا زندان می برد. همین که امتحانات تمام شد به قریه رفتم. پدرم در شهر مانده بود تا قضیه را حل کند. قضیه‌ی دزدی از شکایت به حکومت به فیصله‌ی موسفیدان تبدیل شده بود. در نهایت روشن شد که هدف از اتهام دزدی بیرون کردن من از آن خانه بوده است. این دعوا به نفع پدرم تمام شد. راز نامزدی‌اش فاش گردید. خانواده‌ی نامزد پدرم راضی شدند که از بقیه‌ی شیربها یا قلین دست بردارند. بایستی پدرم عروسی کند. پدرم نیز از فرصت استفاده کرده با گرفتن پول «سر سود» عروسی کرد. قضیه ختم بخیر شد. یک شب متوجه شدم که پدرم زن خود را با پسرش به قریه آورده است.

تمرین نویسندگی خودسرانه

از صنف ۷ تا ۹ یعنی از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ش، دوره متوسطه مکتب می توانستم مطالب زیادی بنویسم. مکتب در آن شرایط برنامه‌ی برای نوشتن و تشویق به نوشتن نداشت. از بیرون هم کسی سراغ من و امثال ما را نمی گرفت. با محمدنبی ارزگانی که فعلاً در آلمان زندگی می کند و حشمت الله که سال‌ها در مسکو بود و حالا معلوم نیست کجا به سر می برد؟ هم صنفی بودیم. ما به طور خودجوش تمرین نویسندگی می کردیم. هر سه، بدون برنامه و بدون استاد راهنما مقاله می نوشتیم. روزهای جمعه در «باغ ذخیره» در شمال شهر رفته با هم می خواندیم. بعداً به تکیه خانه‌ی عمومی رفته در مراسم روز جمعه که گاهی آقای بحر و گاهی هم شیخ رضی و گاهی سید عابدین سخنرانی می کردند شرکت می کردیم.

تخنیکم نفت و گاز مزار شریف

من و حشمت پس از ختم صنف نهم در سال ۱۳۵۴ش، شامل تخنیکم نفت و گاز مزار شریف شدیم. نبی جان به لیسه باختر رفت. برنامه‌ی مقاله نویسی و مقاله خوانی سه نفره‌ی ما به هم خورد. برخلاف دوره‌ی ابتدایی و متوسطه که شاگرد درس خوان و مطرح در کلاس بودم، در دوره‌ی تخنیکم نتوانستم خود را نشان دهم؛ زیرا مضامین تخنیکم بیش تر ریاضی،

فیزیک و کیمیا بود، ولی علاقه و گرایش من بیش تر به تاریخ جغرافیا و مسایل اجتماعی بود که در تخنیکم وجود نداشت. تا صنف ۱۲ با مشکلات زیاد اقتصادی ادامه تحصیل دادم. گاهی نصف روز نجاری می کردم تا کمک خرجی داشته باشم. در اواسط سال تحصیلی ۵۶-۵۷ش، درس را نیمه کاره رها کرده به قریه برگشتم. از این که مکتب را ترک کردم جز پدرم - که از علاقه‌ی من به درس خواندن خبر داشت و ناراحت شد - خیلی‌ها خوشحال شدند. گفتند: خوب شد از مکتب کافری بیرون شده است.

ترک تحصیل برای دو سال

«نظر کربلایی» - خدا رحمتش کند - به پدرم اصرار می کرد و می گفت: بچه را مدرسه روان کن که ملا شود و مسلمانی‌اش کامل شود. بر اثر فشارهای موجود سرانجام راضی شدم و گفتم: بروم شاید چیزی یاد بگیرم. نظر کربلایی برای کسب ثواب مرا پشت خو سوار کرده به «سرآسیاب» برد تا به حاجی علی‌یاور متولی مدرسه‌ی «پای مشهد» معرفی کند. او در خانه‌ی خود نبود. هردو به ولسوالی دولت آباد رفتیم. پیره مرد اسب را کنترل نمی توانست. غرورش اجازه نمی داد که پشت سر یک جوان سوار شود، چون روزگاری چاپ انداز بود. رانندگان بی انصاف با هارن کردن اسب را در داخل شهر دیوانه ساخته بودند. من از خجالت می مردم. خدا خدا می کردم کسی از آشنایان ما را در این حال نبینند. با هزاران مکافات خود را به مدرسه‌ی پای مشهد رساندیم. من نزدیک دو ماه در مدرسه‌ی دینی ماندم. ای کاش هرگز نمی رفتم. قبلاً ضد خان بودم. با رفتن به مدرسه و مشاهده برخورد خوب روحانیون محترم ضد ملاهم شدم. تنها با کسی که رابطه‌ی خوب داشتم شیخ ضامن پسر ملا امام قریه بود. او جوان آگاه و شاعر بود. وقتی همسرش مرد، مدتی مدرسه را ترک کرد. من هم تاب نیاوردم. ماه‌ها بعد، دوستم «غلام حسین» برادر شیخ حسن کاشفی وسایل مرا از مدرسه به قریه آورد. آن قدر از مدرسه خوشم آمده بود که حتی دنبال وسایل خود نرفتم. بعد از بازگشت از مدرسه‌ی دینی، به قالی بافی شروع کردم.

آشنایی با نهج البلاغه

تنها ثمره‌ی رفتن من به مدرسه‌ی دینی، آشنایی با کتاب نهج البلاغه مولا علی (ع) بود. کتابی که تا امروز با آن انس دارم. سطح درسی مدرسه بسیار پائین بود و مرا راضی نمی کرد. روزی یکی از طلبه‌ها کتاب‌های خود را به فروش گذاشت. من چند جلد کتاب دکتر علی شریعتی و

یک جلد نهج البلاغه از او خریدم. کتاب‌های شریعتی - برخلاف دیگر جوانان که زود شیفته می‌شد - مرا زیاد متحول نکرد. چون من بیش‌تر تحت تأثیر کتاب‌های علامه مجلسی و منتهی‌الامال شیخ عباس قمی و مجله‌ی «مکتب‌الاسلام» بودم. به همین دلیل وقتی در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ ش، دو نفر از کارگران کود برق مزار شریف برای ما و شهید عصمت کتاب‌های مطهری، امام خمینی و بازرگان را می‌دادند با این که می‌خواندیم ولی هرگز با آن دو نفر توافق فکری نداشتیم. دعوت شان را در جذب شدن در گروه‌شان قبول نکردیم. البته بعدها سخت پشیمان شدم که در جایش اشاره می‌کنم.

برخوردی که مسیر زندگی‌ام را عوض کرد

در خلال همین دوره، روزی سر معلم محمدعلی خان از من خواست که در مکتب ابتدایی قریه به شکل معلم اجیر کار کنم. اما مدیر تعلیم و تربیه‌ی ولایت بلخ مرا به معلمی قبول نکرد. وقتی زیاد اصرار کردم که به من کمک کنید تا از طریق معلمی دوباره بتوانم به درس خود ادامه دهم، مدیر محترم صریحاً به من پیشنهاد داد: «برو به جای معلمی یک کراچی دستکی پیدا کن، مثل دیگر قومایت جوای گری کن.» این حرف به من به حدی سخت تمام شد که نزدیک بود با زنگ روی میز بر فرق مدیر بکوبم که صدای سر معلم را شنیدم: «بیا آب از بالا خیط است.» از آن تاریخ به بعد همه چیز و به‌خصوص تاریخ کشور را با تردید نگاه کردم. دیگر برایم کتاب‌های تاریخ حکومتی مورد اعتماد و اعتبار چندانی نبود، اما خودهم نمی‌دانستم چکار کنم؟ قبلاً تمام کتاب‌های شیخ حسن کاشفی را که بعدها یکی از کادرهای مرکزی حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی شد، آن وقت در ایران رفته بود از نزد برادرش به امانت گرفته خوانده بودم.

در بین این کتاب‌ها از مجموعه آثار علامه مجلسی گرفته تا منتهی‌الامال شیخ عباس قمی، آثار ناصر مکارم شیرازی و دیگر نویسندگان آن وقت ایران یافت می‌شد که همه را از الف تا یای آن، با شور و علاقه خوانده بودم. از جمله در بین این کتاب‌ها، یک دوره کامل مجله‌ی مکتب‌الاسلام منتشره سال ۱۳۴۵ ش، بود که رویدادها و اتفاقات جهان را نیز کم و بیش منعکس می‌ساخت، مرا با دنیای از شگفتی‌ها آشنا ساخته بود. از این رو با معلمان، هم شاگردی‌ها، ملاها و هرکسی که چیزی می‌دانست بحث‌ها داشتم. شکست می‌خوردم، شکست می‌دادم ولی صحنه را ترک نمی‌کردم.

در بین بچه‌های منطقه به‌عنوان نفری که بحث می‌کند، مطرح بودم. در سال ۱۳۵۷ش، وقتی مشغول قالی بافی بودم روزی دوستان از مزار شریف برایم پیغام فرستادند که به شهر بروم؛ چون آنان در بحث از یک اخوانی شکست خورده و قول داده بودند که کسی است که با او بحث کند. پاییز سال ۵۷ش، بود و اوج خفقان و بگیر و ببند حکومت. با احتیاط به یک اتاق مخفی راهنمایی شدیم. «رستم» برادر محمدنبی ارزگانی و محمدعلی پسر قاسم‌بای سرآسیاب، مرا برای مبارزه با هم‌صنفی اخوانی‌شان دعوت کرده بودند. وقتی بحث شروع شد، من به سختی شکست خوردم. طرف با تفسیر قرآن شریف، مثنوی معنوی مولانا، آثار سید قطب، حسن بنا و دیگر صاحب نظران دنیای اسلام بخش‌تسنن کاملاً آشنایی داشت. معلومات من در برابر او بسیار سطحی و بی‌پایه بود. دوستانی که زیاد لاف زده و مرا یک فرد آگاه معرفی کرده بودند، پیش هم‌صنفی خود حسابی شرم‌منده شدند. من هم پیش همه شرم شدم. متوجه شدم کتاب‌هایی که من خوانده‌ام فقط به درد جدل با سنتی‌ها می‌خورد نه کسانی که از یک پشتوانه‌ی فکری سیاسی برخوردارند.

وقتی شکست خورده به قریه برگشتم، این‌بار سراغ کتاب‌های شیخ ضامن رفتم که در سال‌های قبل از کابل خریده بود. او که به شرائ کتاب‌ها درمانده بود، همه را برایم داد. من در کاهدان مخفی کردم. شب و روز با سرور کتاب می‌خواندم. در بین این مجموعه، آثاری از مهندس بازرگان، حبیب‌الله پیمان، مطهری، شیخ آصف محسنی، شریعتی، هاشمی‌نژاد و دیگر نویسندگان معاصر ایران بود که مرا به سوی دیگری کشیدند. یقین دارم اگر آن همه کتاب را در سال‌های قبل از کودتای هفت‌ثور و تعدادی را هم‌زمان با این رویداد تاریخی نخوانده بودم، باید یکی از سرسخت‌ترین چپی‌ها می‌شدم. چون از هر رهگذر زمینه‌ی چپی شدنم وجود داشت. با خان و ملا از قبل در افتاده بودم. با حکومت در اواخر ۵۶ و با سرمعلم محمدعلی خان رفیق جان‌جانی بودم که گرایش چپی داشت. یگانه عاملی که از چپی شدن من جلوگیری کرد - با وجود ذهنیت ضدخانی، ضدآخوندی و ضدحکومتی - همان باورهای دینی - مذهبی بود که از کهنه کتاب‌ها وام گرفته بودم و به کتاب نهج‌البلاغه پیوند زده بودم. در حقیقت خمیر مایه‌ی فکری مرا همان ترجمه‌ی نهج‌البلاغه تشکیل داد. رشد و عقب ماندگی‌ام، هر دو به نحوی به همین کتاب ارتباط می‌یابد.

حسّ حسرت گرایانه و درصدد جبران فرصت از دست داده

این جا است که پس از کودتای هفت ثور با این که همه جا با سرمعلم بودم و همه فکر می کردند از هر نگاه با او یکی هستم، ولی سخت دنبال آن دو نفری گشتم که دعوت شان را در سال های ۵۴ و ۵۵ ش، رد کرده بودم. البته تا امروز از آن دو سر نخی نیافته ام. گویی آب شده به زمین رفته اند. بارها خود دنبال شان به شهر رفتم و شهید عصمت را وادار ساختم که دنبال آن ها بگردد، حتی شیخ ضامن را به کابل فرستادیم که شاید سرنخی پیدا کند. هرگز آن ها را نیافتیم. نمی دانم آن دو از کدام گروه و دسته بودند، ولی از پیروان خط امام بودند و سخت به امام خمینی احترام داشتند.

تشکیل یک هسته ی پنج نفره

وقتی از یافتن آن دو مأیوس شدم یک نوع حسّ حسرت گرایانه برایم به وجود آمد. همیشه خود را ملامت می کردم که چرا فرصت را از دست داده ام. روی این اساس، در همان اوایل سال ۱۳۵۸ ش، با این که با سرمعلم هم کاسه و همراه بودم، مخفیانه از او - شاید تا کنون هم اطلاع نداشته باشد - یک گروه پنج نفره به وجود آوردیم که حتی نزدیک ترین دوستان ما نیز از آن بی خبر بودند. روزی شیخ ضامن پسر ملا امام قریه، «سَرور» - بعدها معروف به جاوید - قمبرعلی عصمت، صفدرعلی برادر قمبرعلی و این حقیر در خانه جمع شدیم و با هم تعهد کردیم که یک جریان فکری مبارزاتی ایجاد کنیم. برای هر کدام یک نام مستعار انتخاب کردیم، تا زود شناسایی نشود. با توجه به شرایط دموگرافیک و مذهبی افغانستان، نام های غیر هزارگی در نظر گرفتیم. به عنوان مثال این اسامی را بر اساس حروف الفبا انتخاب کردیم:

محمدعلی - بصیراحمد

صفدرعلی - رحمت الله

شیخ ضامن علی - عبدالرحیم

قمبرعلی - عصمت الله

محمدسرور - محمدکریم

من از این زمان به بعد با نام مستعارم شناخته می شوم. جلسات هم بیش تر اوقات در خانه ی ما دایر می شد. چون پوشش خوبی بود. من قالی می بافتم و کریم بیش تر اوقات به خانه ی ما بود. کسی شک نمی کرد. چون شب ها یا من خانه ی او بودم یا او خانه ی ما بود. شیخ ضامن

همسایه‌ی روبه روی ما بود. عصمت در آن وقت شهر بود. هروقت می‌آمد به بهانه‌ی دیدن با برادر خود می‌آمد.

برگشت دوباره به تخنیکم برای ادامه‌ی تحصیل

سر معلم زودتر از من قریه را ترک گفت: من پس از دو سال ترک تحصیل در سال تحصیلی ۱۳۵۸ش، دوباره به شهر برگشته، درس را از صنف ۱۲ از سر گرفتم. در این دوره با جدیت دنبال درس مکتب نبودم، منظورم بیش تر یافتن یاران هم‌رزم و هم عقیده بود تا درس و مدرک تحصیلی. البته در این دوره نظر به شرایط کشور، کیفیت درسی بسیار پائین آمده بود. به‌طور مثال در صنف ۱۳، در شعبه‌ی مخانیک، استادی برای شاگردان ماشین‌های برمه کاری درس می‌داد که خود از صنف ۱۱ از یکی از مدارس آلمانی زبان جنوب کشور ترک تحصیل کرده بود. بدون این که به زبان روسی وارد باشد از روی کتاب روسی حرف دل خود را می‌گفت. تا این که روزی یکی از محصلان گستاخ به نام شمس‌الدین متوجه شد که استاد اصلاً حواسش نیست و کتاب را چپه گرفته است. در آن جا بود که استاد صادقانه اعتراف کرد که اصلاً روسی نمی‌داند. آن‌چه از خود می‌داند نوت داده است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!

در ابتدای سال تحصیلی ۱۳۵۸ش، با سر معلم در یک اتاق بودیم. او خیلی زود برای خود خانه‌ی مستقل گرفته خانواده‌ی خود را به شهر آورد. حسین برادر سر معلم برای یک دوره‌ی آموزش نظامی از سوی حکومت به کابل رفت. در اتاق فقط من، شهید عصمت و مقصدالله از بک ماندیم. مقصدالله همیشه شب کار بود. روز آن قدر خسته بود که اصلاً خبر نمی‌شد چه گپ است. او اصلاً در دنیای خود بود. چپ و راست را دشنام می‌داد. از این‌رو، اتاق ما محل تلاقی و تبادل اطلاعات دسته‌های پراکنده بود. تعدادی از بچه‌ها اخبار بی.بی.سی را در جاهای دیگر شنیده به ما گزارش می‌دادند. پس از وقوع حادثه ۶ جدی و درگیر شدن حکومت بین خود، یک‌نوع آزادی نسبی به وجود آمد که نسبت به زمان تره کی و امین فرصت بیش تر برای نفس کشیدن وجود داشت.

ارتباط گیری با جریان سیاسی ناشناخته

در زمستان ۱۳۵۸ش، من و شهید عصمت غیرمستقیم با سید مصباح مزاری ارتباط برقرار کردیم. آنان روی ما اعتماد نمی‌کردند. چندین ماه ما را معطل گذاشتند تا مصباح را ملاقات

کنیم. در بهار ۱۳۵۹ش، روزی قرار شد با همدیگر در باغ ذخیره‌ی مزار شریف ملاقات کنیم. من و شهید عصمت تازه از اتاق بیرون شده پیش مسجد سه‌دکان رسیده بودیم که رابط آمد و گفت: برگردیم؛ قرار به‌هم خورده است. ما حتی تا آن لحظه نمی‌دانستیم با چه کسی قرار داریم. چون قرار بود با نماینده‌ی مردم چهارکنت ملاقات کنیم. بعداً روشن شد این شخص، سید مصباح مزاری بوده است که پیش از رسیدن در سر قرار در منطقه‌ی «حاجت روا» دستگیر شده بود. اگر چند دقیقه‌ی دیگر او را نمی‌گرفتند ما هم سر قرار می‌رسیدیم. ما شانس آوردیم، دستگیر نشدیم. مدتی بعد از این رویداد، شهید عصمت رفیق مان عبدالله را پیدا کرد. یک‌روز به من خبر داد که به شهر بیایم. او در نظر داشت با کسی دیدار کنیم.

اولین دیدار با استاد محقق

در اوایل تابستان ۱۳۵۹ش، در منزل حاج کاظم برادر اشرف مزاری در منطقه‌ی حاجت‌روا، برای اولین بار با استاد حاج محمد محقق دیدار کردیم و تعهد نمودیم. اولین سؤال من از ایشان این بود که رابطه‌ی شان با خوانین چطور است؟ گفتیم: ما یک گروه کوچک ضد خان‌خانی هستیم اتفاقاً استاد محقق هم گفت: جریان ایشان هم یک جریان ضد خان‌خانی است. با هم قول دادیم که با هم کار کنیم. قرار شد ما بچه‌ها را برای تعلیمات نظامی به چهارکنت روان کنیم. از این تاریخ به بعد ما به‌طور منظم تحت یک چارچوب شناخته شده کار را ادامه دادیم. از این که رشته‌ی تحصیلی‌ام استخراج معادن جامد بود، دوره‌ی پراکتیک را یک‌بار در تابستان ۱۳۵۹ش، در معدن زغال سنگ کرکر پلخمري و سنگ چونه‌ی دهانه‌ی غوری سپری کردم. رشته‌ی تحصیلی شهید عصمت استخراج نفت و گاز بود. او شیرغان رفته بود.

یافتن کسی که سال‌ها دنبالش بودم

شهید عصمت در زمستان سال ۱۳۵۹ش، مکتب را رها کرد و به چهارکنت رفت. من در شهر ماندم. پس از ختم امتحانات سالانه‌ی ۱۳۶۰ به چهارکنت رفته برای اولین بار با «بابه مزاری» آشنا شدم. این آشنایی مسیر زندگی سیاسی مرا برای همیشه تغییر داد. در حقیقت آن حس حسرت‌گرایانه‌ی از دست دادن آن دو دوست نا آشنا، با یافتن بابه مزاری فرو نشست. دیگر هرگز دنبال کس دیگری نگشتم. آن کسی را که دنبالش می‌گشتم، یافته بودم. بابه نیز گویی دنبال چنین آدمی بوده که از بین آن همه جوانان خوش‌تیب و خوش‌قیافه یک لاغر مردنی

بدقواره را با خود به ایران برد. شرح ماجرا را در کتاب فعالیت‌های فرهنگی بابه مزاری بیش‌تر بخوانید.

کوتل خیرخانه‌ی کابل

در تابستان ۶۰ش، در منطقه تحولات زیادی رخ داد. مناطق زیادی از کنترل حکومت خارج شد. ساحه‌ی دولت آباد قلمرو مجاهدان شد. وقتی سال تحصیلی ۶۰ش، شروع شد، من در چهارکنت بودم. یک ماه از شروع درس‌ها گذشته بود. برای ادامه‌ی صنف ۱۴ تخنیکم به شهر برگشتم. جنگ و ناامنی اکثر معادن را غیرفعال ساخته بود. دوره‌ی پراکتیک یا کار عملی را در معدن سنگ مرمر کوتل خیرخانه‌ی کابل به پایان رساندم. پس از ختم دوره کارهای عملی به مزار شریف برگشتم. مشغول تهیه‌ی پایان نامه و آماده‌ی دفاع از آن بودم که بابه مزاری پیام داد شهر را ترک کنم. وقتی نزدش رفتم گفت: برو منتظر باش، ما خبر می‌کنیم. تمام نوشته‌ها در تخنیکم در نزد یکی از هم‌صنفی‌ها ماند. من بدون مدرک تحصیلی، صرف با داشتن یک کارت تحصیلی که از خطر عسکرگیری مرا نجات می‌داد، همراه بابه مزاری، حاجی معلم و صابر کوچولو افغانستان را به قصد ایران ترک کردیم. روزی که می‌خواستیم از میدان هوایی کابل راهی هرات شویم، هم‌صنفی‌هایم از صنف ۱۴ فارغ التحصیل شدند و مدارج انجینری را کسب کردند. اما من برای همیشه از انجینری محروم شدم.

افغانستان را ترک کردم

اواخر ماه جدی ۱۳۶۰ش، وارد ایران شدیم. برایم محل سکونت در شهر قم، انتخاب شده بود. در بهار ۱۳۶۱ش، در تهران ساکن شدیم. پس از یک دوره‌ی فشرده‌ی مطالعه و فراگیری راه و رسم مطبوعاتی در قم و تهران، در ۱۳۶۲ش، وقتی مجله‌ی حبل‌الله از سوی بابه مزاری تأسیس شد، من - که قرار بود روزی یک معدنچی شوم - مدیر مسئول، سردبیر، ویراستار، صفحه‌بند یا مونتاژگر، آشپز، چایچی، نظافت‌چی و همه کاره‌ی آن نشریه شدم. تا ۱۳۶۹ش، همه کاره و هیچ کاره‌ی این نشریه باقی‌ماندم. البته هم‌زمان با آن در این مدت همه کاره و هیچ کاره بخش شمال سازمان نصر در خارج بودم. با تشکیل حزب وحدت و آمدن هیئت به سرپرستی بابه مزاری در اواخر ۱۳۶۸ش، به ایران، بار سازمان نصر از دوش من برداشته شد. در مجله‌ی حبل‌الله فقط به‌طور سمبلیک مسئول باقی‌ماندم، ولی بیش‌تر به کارهای تحقیقاتی روی آوردم.

فعالیت‌های تحقیقاتی



در کنار مقالات پراکنده و کار روی آثار مرحوم کاتب، در ۱۳۷۱ش، اولین کتاب را به نام «شناسنامه‌ی افغانستان» چاپ و منتشر کردم و در اواخر همان سال، کتاب «شناسنامه‌ی احزاب و جریانات

سیاسی افغانستان» را. بعد جلد اول «شناسنامه انقلاب» و بعداً کتاب‌های «افغانستان ناشناخته»، «مراکز علمی فرهنگی افغانستان»، «جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان»، «شناسنامه‌ی علما و دانشمندان افغانستان» را نوشتم که تاکنون هیچ کدام توفیق چاپ نیافته‌اند. در ۱۳۷۵ش، کتاب «طرح صلح و آشتی ملی در افغانستان» و «هزاره‌ها: پناه‌گزینی و کتمان هویت» را منتشر کردم. در ۱۳۸۵ش، کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» چاپ و منتشر شد. کتاب «از ابدالی تا ربانی» برای مدارس خودگردان مهاجران مقیم قم ایران تدوین کرده بودم که معلوم نشد اصل کتاب کجا شد؟!

تشکیل مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

در کنار کتاب نویسی در ۱۳۷۲ش، با جمعی یاران، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان را تشکیل دادیم. در نشریه‌ی «سراج» ارگان نشراتی این مرکز، گاهی مدیر مسئول، گاهی سردبیر و تا پایان عمر آن، عضو تحریریه بودم. علاوه بر آن عضو تحریریه هفته‌نامه‌ی وحدت، مجله‌ی صراط و هم‌کاری قلمی تعداد دیگر از نشریات مهاجران مقیم ایران، آلمان و آمریکا بودم. علاوه بر کارهای مطبوعاتی، مدت زمانی به عنوان استاد مشاور - به خاطر بی‌مدرکی تحصیلی - در «مرکز جهانی علوم اسلامی» در سطح کارشناسی ارشد (ماستری) بودم. طلاب جوان را ترغیب و تشویق به نوشتن پایان‌نامه در بخش تاریخ و مسایل سیاسی - اجتماعی افغانستان می‌کردم. در پهلوی کارهایی که نام برده شد، روی آثار دیگر نویسندگان نیز کم و بیش کار کرده‌ام. از قبیل «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر مرحوم غبار، چاپ احسانی، «افغانستان در پنج

قرن اخیر» اثر مرحوم فرهنگ، «عین الوقایع» اثر مرحوم محمد یوسف ریاضی و کتاب «وقایع» ملا فیض محمد کاتب هزاره.

سرانجام با بسته شدن دروازه‌ی نشریات مهاجران افغانستانی در ایران و بار سفر بستن فرهنگیان و نشریات به‌سوی کابل، من نه جایی در ایران برایم مانده بود و نه در افغانستان جایی برای رفتن داشتم. به اجبار دست زن و بچه‌ها را گرفته در ۱۳۸۵ش، مطابق با ۲۰۰۶م راه دیار غربت مجدد پیش گرفته در کشور کانادا بار اقامت افگندم.

کانادا و مبارزه‌ی دوامدار با سرطان

هنوز خستگی راه دور و دراز از تنم رفع نشده و آب در روده‌ام گرم نیامده بود که به مرض سرطان مبتلا گردیدم. سال‌ها است با سرطان در نبردم تا دیده شود، پیروزی از آن کی خواهد بود؟ در کنار این مبارزه‌ی سخت و نفس‌گیر با سرطان، چند کتاب در باره «بابه مزاری» و فعالیت‌های او نوشته و نشر کرده‌ام. کتاب‌های چون «مزاری چهره‌ی تاریخ‌ساز یا ساخت تاریخ»، «مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها»، «در مزار بی‌مزاری»، «فعالیت‌های فرهنگی بابه مزاری» و مثل همیشه ثبت رویدادهای روزانه که شاید ۳۰ تا ۴۰ دفترچه باشد. البته اولین کتابی که من در ۱۳۶۵ش، به نام «از نانوایی تا کاشانک همراه با استاد مزاری» نوشته‌ام تاکنون اصل کتاب چاپ نشده است و نیز بیوگرافی بابه مزاری که اصل کتاب چاپ نشده، ولی از روی آن اولین زندگی‌نامه‌ی بابه مزاری تهیه و تنظیم شده که در ابتدا از سوی حزب وحدت و بعد از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان انتشار یافت. در کل بدون مجموعه‌های چاپ نشده شاید در حدود بیش از سه صد مقاله در مجله‌ی جبل‌الله، سراج، صراط، هفته‌نامه‌ی وحدت، اخوت، ندای هزارستان، سپیده، بعثت، کتاب ماه، به نشر رسیده باشد.

با تمام این تلاش‌ها در آسمان هیچ کشوری، ستاره و در زمین آن به اندازه یک بوریاجا و مکان ندارم. دستم مثل همیشه خالی بوده و به دهانم نمی‌رسد. اما قلبم با تمام داغ‌هایی که دارد هنوز شب و روز برای افغانستان و مردم آن می‌تپد. دیده شود این قلب زخمی چه وقت از کار می‌افتد؟ و این بدن کجا زیر خاک می‌شود؟ هرچند خودم خوش دارم کنار قبر بابه مزاری می‌خوابم.

فعالیت‌های مطبوعاتی خود را اولین بار با نوشتن دو مقاله بسیار ساده و ابتدایی به نام‌های «جبهه‌ی ملی پدر وطن» و «ترفندهای خاد جهت فریب مردم» در نشریه‌ی پیام خون در تابستان ۱۳۶۰ش، که از مدرسه‌ی نانوائی چهارکنت ولایت بلخ نشر می‌شد، آغاز کردم. از آن روز تا امروز همواره در نشریات مختلف قلم زده‌ام که حاصل این تلاش ۳۳ ساله چندین کتاب و بیش از ۳۰۰ مقاله است که در فاصله‌های زمانی و مکانی مختلف منتشر شده است. بیش‌ترین مقالات در مجله‌ی جبل‌الله و هفته‌نامه‌ی وحدت و بلندترین و طولانی‌ترین مقالات در فصلنامه‌ی سراج انتشار یافته است. از آنجایی که در جبل‌الله نام نویسندگان در مرحله‌ی اول (سال ۶۲ تا سال ۱۳۷۰) درج نمی‌شده است، لیست کردن مقالات کمی مشکل است. در شرایط فعلی به لحاظ در دسترس نبودن شماره‌های کامل آن نشریه، یافتن تمام مقالات این جانب امکان پذیر نیست. اما می‌توان به‌طور کلی اشاراتی داشت تا خوانندگان بتوانند در فرصت‌های دیگر به اصل منابع دست‌یابند.

منبع

راوی رنج (بررسی کارنامه فرهنگی بصیراحمد دولت‌آبادی)، نشر جامعه هزاره‌های کانادا، کابل، بهار ۱۳۹۴.

زندگی‌نامه‌ی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین استاد جان‌علی عارفی

■ محمد عزیزی*

استاد زنده یاد جان‌علی عارفی معروف به «عارفی ریش» از سرداران و پیشگامانی بود که



در دوره‌ی طولانی جهاد و مقاومت، مسئولیت و فرماندهی نظامی پایگاه سید جمال‌الدین در دره قیاق غزنی را برعهده داشت و در کنار بزرگانی هم‌چون؛ رهبر شهید و مرحوم استاد حکیمی و...، همواره در راستای اکمال جبهه‌های جهاد و تحکیم بنیه‌های دفاعی، مرزهای کشورهای همسایه تا مناطق مرکزی را در کاروان سلاح و مهمات با مجاهدان پیاده پیمود. زندگی این استاد فرزانه و پرتلاش، برای ما و هم نسلان ما، سراسر درس است.

نوشتار ذیل، برش‌های مختصر و برگزیده‌ی از زندگی آن سردار مرحوم است که مبتنی بر اطلاعات برخی یاران نزدیک مقاومت و جهاد و با استفاده از معلومات فرزند ارشد ایشان تهیه و تدوین گردیده و ناگفته پیداست که پرداختن به زندگی‌نامه تفصیلی و تکمیلی آن مرد جهاد پویا و پایدار، وقت بیش‌تر و فحص و بحث عمیق‌تر می‌طلبد. اما دریغ که این متن، در نبود ایشان تهیه می‌شود و روزگار و گرفتاری‌های بی‌شمار، امان نداد تا زوایای پوشیده و پنهان زندگی سراسر مبارزه این یار نخبه و گردن افراخته مزاری شهید، از زبان خودش دقیق و درست ثبت و ضبط شود و در زمان حیاتش، به زیور طبع آراسته و در اختیار نسل امروز و فردای تاریخ قرار گیرد.

سردار رشید جهاد و مقاومت استاد جان‌علی عارفی؛ در سال ۱۳۲۸ در قریه‌ی قلشورای دره‌ی ککرک ولسوالی جغتوی ولایت غزنی، در یک خانواده‌ی زراعت پیشه چشم به جهان گشود. علوم ابتدایی را در مکتب محلی زادگاهش فراگرفت و در آغاز نوجوانی، با خانواده از قریه‌ی

* شاعر و نویسنده



قلشورای ککرک، به شهر پلخمري ولايت بغلان رفت و در آن جا به فراگيري علوم رايج روز در مدارس ديني پرداخت.

با کودتای ۷ ثور و شروع مبارزات رهایی بخش در جبهات مقاومت شمال، ضمن مبارزات سیاسی - نظامی، فعالیت های ارزشمند علمی، فرهنگی و دینی را در سطح مدارس و مساجد سمت شمال در کارنامه اش ثبت کرد و در سال ۱۳۵۸، با خانواده خود به زادگاهش (قریه قلشورای ککرک ولايت غزنی) باز گشت. پس از مدتی بنا به دلایل امنیتی و معیشتی، از قلشورای ککرک، به قریه نوده سراب رفته و در آن جا اقامت گزید.

با فعال شدن جبهه جهادی - فرهنگی سازمان نصر افغانستان (پایگاه سید جمال الدین) در دره قیاق ولسوالی جغتو، در سال ۱۳۶۱؛ مبتنی بر شایستگی های علمی، فکری و اخلاقی، به اتفاق آرای مجاهدان و اراکین نظامی - سیاسی منطقه، از جمله استاد سید عباس حکیمی، مسئولیت و فرماندهی نظامی جبهه قیاق بر عهده استاد عارفی گذاشته شد. پایگاه سید جمال الدین در قیاق؛ از مراکز مهم جهادی - عملیاتی نزدیک به مرکز ولايت غزنی بود که بارها از سوی روس ها و نیروهای دولت کمونیستی، مورد حمله قرار گرفت. اما هیچ گاه نتوانست این پایگاه را از میان بردارد.

عارفی، در سال ۱۳۶۳، با استاد حکیمی، اسدالله عرفانی و برخی یاران و همراهان دیگر، به ایران رفت. هدف ایشان از مسافرت به ایران، بازدید از مهاجران و دادن انگیزه برای بازگشت به کشور جهت پیوستن به جهاد از یکسو و تامین ضرورت های دفاعی، تقویت و تجهیز پایگاه های نظامی - جهادی ولايت غزنی، از سوی دیگر بود. در بازگشت، از مرز هرات تا غزنی، سرپرستی کاروان تسلیحاتی چهارصد نفری مجاهدان و مهاجران را شخصاً به عهده گرفت و پس از چهل روز پیاده روی در برف و سرمای زمستان، تحمل خطر و مواجهه با کمین های دشمن، کاروان را موفقانه به پایگاه های جهاد در غزنی رساند و به مجاهدان در سطح ولايت غزنی، روح تازه ای بخشید.^۱

^۱ مبارک حسینی؛ از مجاهدان همراه استاد عارفی در کاروان حمل سلاح، سال ۱۳۶۴.

بعد از سال ۱۳۶۵ استاد عارفی، هماهنگ با سایر مسئولان سازمان نصر در ولایت غزنی، اسدالله عرفانی را که مسئول عمومی پایگاه نظامی سید جمال‌الدین بود، کمک کردند تا یک سلسله فعالیت‌های علمی- فرهنگی را در سطح ولسوالی جغتو روی دست گیرد، که در نتیجه مدرسه شهید واعظ را در سراب و مدرسه شهید امینی را در جرمتو تأسیس نمود. از این تاریخ به بعد، اسدالله عرفانی مسئولیت فعالیت‌های علمی- فرهنگی را در این مراکز به عهده گرفت و رهبریت کلی سیاسی- نظامی پایگاه سید جمال‌الدین تا انحلال و انتقال به حزب وحدت اسلامی، به استاد عارفی سپرده شد.

عارفی شادروان، در دوران حزب وحدت اسلامی نیز در سمت رهبری سیاسی- نظامی جبهه قیاق تعیین و ابقا شد و با درک درست از مناسبات اجتماعی- مردمی و درایت سیاسی-



نظامی، ساحات تحت پوشش پایگاه سید جمال‌الدین را مدیریت کرد و غایله‌های محلی، ناامنی‌های منطقه‌ای و درگیری‌های احتمالی داخلی را با تکیه بر خصوصیات ممتاز انسانی، ملایمت‌های اخلاقی، تقوای، کفایت سیاسی و قدرت بالای دفاعی- نظامی، به بهترین وجه مهار نمود و این بخش خطر خیز از ولسوالی غزنی را علی‌رغم شرارت برخی جریان‌ها و

دخالت‌های مودیانه و نفاق افکنانه عوامل رژیم کمونیستی، تا آن‌جا که در حیطه صلاحیت و حوزه مسئولیتش بود، از جنگ‌های داخلی و برخوردهای نظامی مصئون و محفوظ نگهداشت. بعد از سقوط دولت کمونیستی، وقتی «شورای جهادی» با حضور مسئولان و فرماندهان همه گروه‌های جهادی ولایت غزنی اعم از شیعه و سنی تشکیل شد، استاد عارفی به نمایندگی از حزب وحدت اسلامی، در این شورا حضور یافت. هم‌زمان با آن، «کمیسیون نظامی» در سطح ولایت غزنی، با حضور فرماندهانی از همه‌ی اقوام و مذاهب شکل گرفت که استاد عارفی از سوی حزب وحدت، به بست جنرالی در فرقه چهارده این ولایت، معرفی و موظف گردید. ایشان، چه در جهاد میهنی دوران اشغال، در عهد سازمان نصر و چه در زمان رویارویی با طالبان در دوران حزب وحدت؛ نیروهای رزمی- مردمی مناطق مرکزی غزنی را در دشوارترین لحظه‌ها، همگام مرحوم استاد حکیمی و بزرگان دیگر، با مهارت وصف ناپذیر، رهبری و سازماندهی کرد و در نقش حلقه وصل غزنی با سایر ولایات و ولسوالی‌های مناطق مرکزی و شمال، توانست مسئولیت بزرگ ملی و میهنی خود را به وجه احسن ادا نماید.

در بحبوحه تهاجم طالبان بر غزنی - که جنرال شهید شفیع، از سوی حزب وحدت و شخص رهبر شهید استاد مزاری^(ده)، برای ایجاد سد دفاعی در برابر طالبان در این منطقه اعزام شده بود - عارفی شادروان، تنها کسی بود که برخلاف نظر استاد حکیمی و بسیاری دیگر از سران سیاسی- جهادی غزنی، از طرح ایجاد این جبهه مقاومت در غزنی استقبال کرد: «وقتی قوماندان شفیع به غزنی آمد، پدرم از ایشان و برنامه‌هایش به گرمی استقبال کرد و از این‌رو، روابطش با استاد حکیمی کمی تیره شده بود، که بعداً دوباره به حالت عادی برگشت.»^۱

در جریان شهادت رهبر شهید و یارانش به دست جنایت کاران طالب، در ۲۲ حوت ۱۳۷۳، که پیکرهای شهدا در منطقه اسپنده ولایت غزنی انداخته شده بود، سران و فرماندهان حزب وحدت شامل استاد مرحوم سید عباس حکیمی، استاد عارفی ریش، اسدالله عرفانی، جنرال قاسمی، سید حسین صالحی، حاجی صادقی و...، برای چگونگی انتقال اجساد شهدا، در منطقه نشست اضطراری برگزار کردند. در نهایت مسئولیت انتقال پیکر پاک بابه مزاری شهید و سیدعلی به عهده استاد عارفی مرحوم گذاشته شد. انتقال پیکر جنرال شهید ابوذر غزنوی، شهید

^۱ علی عارفی؛ فرزند ارشد مرحوم استاد عارفی.

اخلاصی و شهید عباس لومانی را از غزنی تا زادگاه شان ولسوالی جاغوری، مسئولان دیگر بر عهده گرفتند.

زمستان ۱۳۷۳ برف کم‌سابقه و سنگینی، همه جا را پوشانده بود و حجم آن در مناطق مرکزی به خصوص ناهور، بهسود، کوتل حاجی گک و بامیان، به یک‌متر بیش‌تر می‌رسید. روز ۲۲ حوت نیز هوا ابری و بارش برف هم‌چنان ادامه داشت. مرحوم استاد عارفی در انتقال پیکر شهید مزاری^(ره) از اسپنده به لیس‌ه‌ی البیرونی جرم‌تو و بعد بسیج مردمی و هماهنگی منطقه‌ای، در تشیع تاریخی رهبر شهید، در دل دریایی از برف و اشک و اندوه، از غزنی تا ناهور، بهسود، بامیان، یکاولنگ و بعد انتقال باهلی کوپتر به مزارشریف، نقش محوری داشت. تشیع پیکر پاک و پر درد و رنج بابه مزاری؛ از غزنی تا یکاولنگ آن هم از کوتل‌های صعب، سرد و برفگیر در قعر زمستان و خطر برف کوج؛ طولانی‌ترین تشیع است که ثبت تاریخ شده است و دریغ که در آن روزگار سیاه، غم‌بار، تهی‌دستی، اضطراب و یتیمی؛ حداقل یک دوربین فیلمبرداری هم در پایگاه‌های جهاد نبود و گرنه حماسه تشیع پیکر بابه مزاری شهید بر دوش مردم داغدارش در دل دنیای برف و بهمن صدها کیلومتر کوتل و کوهسار بلند و سر به ابر مناطق مرکزی، به‌عنوان سند ماندگار عزت، عظمت، قدر و ارج ملی و مردمی پدر و پیشوای شهید مقاومت دادخواهی و حق‌طلبی قرن، بابه مزاری، به‌عنوان میراث گرانبها به تاریخ سپرده می‌شد.

استاد عارفی؛ این مسئولیت بزرگ تاریخی را در شرایطی آن‌چنان خطیر در عبور از گردونه‌های بلند و برفگیر، به شایستگی و بردباری به سر رساند. وقتی بعد از روزها پیاده روی در زمستان سرد و پربرف، پیکر پاک پیشوای عدالت‌خواهی را به «نیک» یکاولنگ رساند و در اجتماع عظیم مردم لبریز از درد و اندوه، به محمد علم جويا از یاران و وابستگان بابه مزاری شهید رسید؛ بغض دلش به تلخی ترکیب و هم‌چون؛ سرو توفان زده، سر بر بازوی او نهاده و در سیلاب اشک، فقط توانست بگوید: «یتیم شدیم، هزاره یتیم شد».^۱

استاد عارفی، با پیکر پاک بابه مزاری، به مزارشریف رفت و در مراسم شکوهمند وداع و خاکسپاری آن شهید، هم‌گام با مردم، سران و بزرگان حزب وحدت و دیگر شخصیت‌های

^۱ اظهارات محمد علم جويا.

ملی و جهادی حضور یافت و در جلسات و انتخابات بعد از دفن پیکر رهبر شهید در مزار شریف، به عضویت شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی پذیرفته شد و مسئولیت‌های بزرگ‌تری را در فاز جدید دفاع و مقاومت علیه طالبان به عهده گرفت و به جبهه مقاومت حزب و حدت در قیاق ولایت غزنی برگشت.

در دوران مقاومت حزب وحدت در بامیان، طالبان که در رسیدن به بامیان از طریق کوتل شیر، چندین بار شکست خورد، کوشیدند از طریق ولایت غزنی به مناطق مرکزی راه یابند و با تسخیر بامیان، راه شان را به سمت شمال باز نموده و سایه سیاه امارت شان را در افغانستان مستولی سازند؛ اما مقاومت قاطع استاد عارفی و دیگر سرداران حزب وحدت اسلامی در غزنی، مانع از ورود طالبان به مناطق مرکزی شد. عارفی مرحوم، از معدود مجاهدانی بود که با تاسی از فرهنگ غیرت و همت رهبر شهید بابه مزاری، در کنار بزرگان، یاران و سرداران دیگری از جنس تعهد، تلاش، مبارزه، جهاد، ایثار، ایستادگی، ایمان و آرمان، جبهات مناطق مرکزی را به دژ آهنین نظامی- رزمی تبدیل نموده و جرئت هرگونه تعرض و تهدید دشمنان داخلی و خارجی را، در یاد و نهاد شان خشکانده بودند.

بعد از تسلط طالبان بر صفحات شمال و قتل عام مزار و سقوط بامیان، استاد عارفی پس از مدتی زندگی مخفیانه در مناطقی از ولسوالی‌های کوهستانی، بالاخره ناچار ولایت غزنی را ترک گفت و با هزار مشکل، راه مهاجرت به پاکستان و ایران را در پیش گرفت. در حالی که هم خودش در ایران و هم خانواده‌اش در غزنی دایم با مشکلات اقتصادی فراوان مواجه بود: «در دوره مهاجرت، پدرم در ایران وضعیت بد اقتصادی داشت، در آن جا منبع درآمد نداشت و اکثر اوقات از دوستان فامیلی ما پول قرض می گرفت که تا هنوز هم قرض‌هایش پرداخت نشده. زمانی که پدرم در ایران مهاجر بود، ما (خانواده) در قریه قشورای دره ککرک ولسوالی جغتو زندگی می کردیم، و هم چنان در وضعیت بد اقتصادی قرار داشتیم... خیلی مواقع ما حتی یک هفته بدون آرد و امکانات می ماندیم که مادرم از همسایه‌ها قرض می گرفت...»^۱

با ایجاد فصل جدید حضور جامعه جهانی به سرکردگی آمریکا در افغانستان و تشکیل دولت موقت، استاد عارفی بار دیگر به کشور بازگشت و مدت سه سال ریاست شورای ولایتی

^۱ علی عارفی؛ فرزند ارشد مرحوم استاد عارفی.

حزب وحدت اسلامی در غزنی را به عهده گرفت. با وجود این عارفی هم‌چنان، در نهایت فقر و تهیدستی با معاشی ناچیز زندگی می‌کرد: «وقتی پدرم از مهاجرت برگشت، به مرکز شهر غزنی یک حویلی را در ساحه‌ی خاک غریبان به مبلغ نود هزار کلدار گرو گرفتیم و در آن‌جا مسکن گزیدیم (این مبلغ را پدرم از حاجی نوروز الیاسی قرض گرفته بود که تا هنوز پرداخت نشده). پدرم از زمان برگشت از مهاجرت تا زمانی که فوت شد، در بدترین شرایط اقتصادی قرار داشت؛ پنج‌هزار افغانی ماهانه از حزب وحدت معاش دریافت می‌کرد. با همین پنج‌هزار باید خرج خانه، خوراک، پوشاک و همه نیازها تامین می‌شد، که خیلی سخت بود...»^۱

وقتی دچار بیماری مزمن قلبی شد، داروندار زندگی فقیرانه و حتی یک نمره زمینی را که در غزنی داشت، فروخت و پول آن را خرج زندگی و صرف تداوی‌اش نمود و در ادامه این وجهه سخت زندگی و افتادن در ورطه صعب تهیدستی؛ ستم کاری‌های روزگار، پنج‌صد هزار افغانی قرض را نیز برشانه‌های رنجورش گذاشت: «پدرم مریض بود، تکلیف قلبی داشت، که نصف معاش پدرم، فقط مصرف معاینات و دواهایش می‌شد. در این مدت پدرم در حدود پنج لک افغانی، به‌خاطر خرج خانه و تداوی خودش از مردم قرض گرفته بود که تا هنوزهم پرداخت نشده؛ در شهر غزنی فقط یک نمره زمین در ساحه نوآباد داشتیم که به‌خاطر قرض‌داری فروخته شد، و هیچ‌خانه‌ای در غزنی نداشتیم و نداریم. در کابل هم‌چنان خانه نداریم و چند سال است که در خانه‌های کرایه زندگی می‌کنیم.»^۲

عارفی در مدت مدید بیماری به ناچار از انجام هرگونه مسئولیت سیاسی-اجتماعی دست برداشت و به مبارزه با پنجه‌های نیرومند درد و رنج پرداخت. سرانجام روح بزرگ و رنج‌کشیده این سردار شب‌زنده‌دار و پرهیزگار، از تلخی‌های دنیا و نامردی‌های یاران نیمه راه، رهایی یافت و در ۲۲ دلو ۱۳۸۹، در آرامگاه ابدی خود در جوار زیارت کارته سخی کابل آرام گرفت. به‌عنوان یک درد و گلایه، باید یادآور شد که با تمام زحمات و فداکاری‌های خالصانه‌ی عارفی، اما متأسفانه روزهای آخر زندگی خود را غریبانه به پایان برد و همه‌ی کسانی که روزگاری دوش به دوش او در سنگرهای جهاد و مقاومت، مبارزه می‌کردند، در روزگار سخت و طاقت‌فرسای بیماری، ایشان را به فراموشی سپردند. کما این که بسیاری از

^۱ همان.

^۲ همان

چهره‌های مخلص مانند عارفی نیز، با همین سرنوشت تلخ و وضعیت دردناک، غریبانه از کنار ما رفتند. «زمانی که پدرم مریض بود، استاد خلیلی و استاد محقق، هیچ نوع کمک مالی نکردند. هربار که پدرم به کابل می‌آمد، انجنیر کاظم احمدی، و حاجی نوروز به مقدار کمی پول، به‌عنوان رفیق برایش شبیه سفر خرج می‌دادند، و حتی استاد خلیلی و محقق، به عیادتش به شفاخانه و خانه نیامدند. تنها در روز فاتحه‌گیری اش، دفتر استاد خلیلی، مبلغ ده هزار افغانی کمک شد.»^۱

زنده یاد عارفی، در زندگی شخصی، انسانی مؤمن، متین، متدین، متبسم و متواضع بود. خانواده، یاران و دوستانش را همواره به تواضع و فروتنی فرا می‌خواند. نماز شب و نوافلش، قضا نمی‌شد و نمونه‌ راستین یک مجاهد فی سبیل‌الله، یک بنده خاضع و خاشع خدا، بود. دید باز، و اندیشه فراخ داشت و با روحیه شاد و شکوفا، در موطن سهمگینی از درد و اندوه، خوشی و لبخند به جان‌ها و دل‌ها می‌کاشت. با خانواده و مردم رفتارش ملایم، مهربان و مؤدب بود و در سخت‌ترین شرایط، اثر هیچ‌گونه نگرانی و یاس در چهره‌اش مشاهده نمی‌شد. وقتی خسته از رنج جهاد و شکسته از سنگینی بار مقاومت، گاهی به خانه می‌آمد، چیزی جز تفنگی برای دفاع از جان برشانه و کتابی در دست برای روشنایی خرد و اندیشه در دستش دیده نمی‌شد. در خانه گلین و محقرش، کتابخانه کوچکی داشت که تمام دارایی‌اش در این دنیا را نشان می‌داد و هر کتاب، عطر دست‌ها و نگهت نگاه‌هایش را از ورق ورق خود انتشار می‌داد. با گرفتاری‌های دایم‌الوقت جهاد، مقاومت و مصروفیت‌های بیش از حد در اجتماع، آثار مکتوب و مضبوطی جز ویدیوی دو سخنرانی، چیزی از آن بزرگ به یادگار نماند: «از پدرم هیچ دست نوشته‌ای باقی نمانده، جز دو نوار ویدیویی سخنرانی؛ یکی در تشیع پیکر شهید میثم و دیگری در شهر جیرفت کرمان ایران. تنها چیزی که از پدرم به میراث ماند، صدها جلد کتاب بود که ما آن‌ها را به چندین کتابخانه اهدا کردیم، و بیش از پنج لک افغانی قرض که باید ما آن‌ها را پرداخت کنیم»^۲

عارفی زنده یاد، سرداری از جنس آزادگان و فرزندگان مکتب و طریقت باب‌ه مزاری شهید بود. بازمانده و بقیت‌السیف مردان و سپهدارانی از قبیله عشق و قافله ایتار و بزرگوارانی از راحله

^۱ همان

^۲ همان

جهاد و جانبازی در راه ایمان و آرمان، که برای گسستن زنجیر زجر و جبر از پای انسانیت این سرزمین برخاسته، سر به کف گرفته، ققنوسوار در دل آتش رفته، جان ناآرام شان را پرچم پراهنراز غرور بر قله‌های بلند رهایی ساخته، گل قطره‌های خون‌شان را زمزم زلال حیات و حریت گرفته، هستی شان را پشتوانه احیای هویت و همت مردمی کردند که یک قرن در دل گرگسار سرد و صعب خاموشی و فراموشی، کوه کاویده و فرهادگونه برپای آزادی و استقلال میهن شیرین عشق‌شان عرق ریخته، شمشیر زده، جراحت دیده، جانبازی کرده، سرافرازی آورده و خون سرخ‌شان مدال رنگین بردوش فتح و ظفر حاکمیت بیداد و استبداد کشور شده است.

سپیده کاران و دلاورانی که پاداش سال‌ها جهاد و مقاومت شان را جز رنج و جانبازی و جنازه به دوشی و سوختن و هم‌چون؛ شمع قطره قطره آب شدن از درد و داغ یاران و برادران شهید جهاد و مقاومت‌شان نیافتند و در سال‌های فراز و امتیاز و آرامش و آسایش پیروزی منبعث از مبارزه و جهاد؛ تهی‌دست‌تر و فقیرتر از هر انسان دیگر مردم و جامعه، زندگی و در عین حال عزت و آزادگی داشتند. از مال و منال جهاد و مقاومت، جز رنج و درد، حبه و دیناری نیندوختند و در سایه کاخ‌های رنگین و بلورین دیگران، با فقر و فاقه سوختند؛ اما عزت، عظمت، پاکی و پارسایی شخصیت، حیثیت و غرور جهاد و شکوه مقاومت و طهارت روح و شرافت وجدان و نزهت روان و پاکی جان و درخشش ایمان و تشعشع آرمان شان را هرگز ارزانی نام، نان، نشان، مقام، موقف، منزلت، ثروت، شهرت، ریاست و موهبتی نکردند. روح شان شاد و بهشت برین جایگاه شان باد.

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) علی عارفی، فرزند ارشد مرحوم استاد عارفی ۱۳۹۷
- (۲) مبارک حسنی، از مجاهدان همراه استاد عارفی در کاروان حمل سلاح، در سال ۱۳۶۴.
- (۳) اظهارات محمد علم جويا از بستگان رهبر شهید استاد مزاری^(ره).

زندگی‌نامه‌ی شهید سید محمد امین سجادی

به روایت سید جمال‌الدین سجادی*

شهید سید محمد امین سجادی در سال ۱۳۳۹ش، در منطقه‌ی «لعل» زاده شد؛ قبلگاهش



مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین معروف به سید حاجی از مفاخر منطقه بود و جایگاه معنوی بالایی در میان مردم داشت. او محمد را تا یازده سالگی با دانش‌های مقدماتی آشنا کرد و در سال ۱۳۵۲ به‌منظور پرورش فکری و روحی فرزندان از جمله سید محمد، بار سفر عراق بست و در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف رحل اقامت افکند. مهاجرت و تحصیل در نجف؛ حوزه‌ای که با نام و برکت مولاعلی عطرآگین و شوق انگیز بود، افق‌های جدیدی را به‌روی سید محمد گشود و نخستین

سنگ بناهای شخصیت وی را شکل داد. این مقطع مصادف بود با خیزش‌های اصلاحی در بلاد اسلامی از جمله لبنان، فلسطین، ایران، افغانستان و...، حوزه‌های علمیه کانون گرم نهضت‌ها و مامن اکثر مبارزان مسلمان به حساب می‌آمد.

حضور امام خمینی^(ره) در حوزه‌ی با عظمت نجف باعث شده بود که این شور انقلابی افزون‌تر گردد. شهید سجادی در چنین حال و هوایی درس‌های دینی را فرا گرفت. اما دیری نپایید که دولت عراق در اقدامی، تمام طلاب افغانستانی را از نجف اخراج کرد که خانواده شهید سجادی نیز با این موج به زادگاهش «لعل» بازگشت. سالی پس از آن والدش سید حاجی، داعی حق را لبیک گفت و به دنبال آن، محمد همراه با برادران بزرگ‌ترش شهید «سید عبدالحمید سجادی» و شهید «سیدضیاء حسینی» - که هر دو در شهادت از او سبقت گرفتند - به ایران مهاجرت کرد و در جوار ثامن‌الائمه^(ع) سکونت گزید.

در حوزه علمیه‌ی مشهد، محمد خیلی زود تبارز کرد. مراحل تحصیل را به سرعت پشت سر نهاد و در کنار درس‌های حوزه‌ای، دروس جدید را نیز به‌گونه‌ای جهشی طی کرد و با شرکت در کنکور سراسری ۱۳۵۵ دانشگاه‌ها، موفق به اخذ «رتبه یازدهم» در میان بیش از ۱۵۰

* خبرنگار و فرزند شهید سید عبدالحمید سجادی



هزار نفر و ورود به دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران گردید. سید محمد در این ایام به عنوان پرچمدار جنبش روشن فکری در جمع طلاب و دانشجویان افغانستانی مطرح می شود و خیلی زود نامش بر سر زبان‌ها می افتد. در طول مدت کوتاهی، سجادی حلقات فکری و اعتقادی زیادی را راه اندازی نمود. سلسله جلسات مطالعاتی و تحقیقاتی که شخصاً آن‌ها را مدیریت می کرد از او چهره‌ای بی بدیل در میان روشن فکران و صاحبان قلم آن روزگار معرفی کرد. در این باره استاد حمزه واعظی می گوید: سید محمد گل سرسبد جوانان اهل قلم بود و از این رو بعدها وی سید آل قلم نامیده شد. در این خصوص استاد سید موحد بلخی دوبیتی زیبایی با این مضمون سروده است:

گل کرد به شاخه‌ی کهنسال قلم
طرحی زد و جراحی زد با بال قلم
در لوحه‌ی آفتاب ازین رو، ثبت است
آوازه‌ی او به سید آل قلم ...

در اوایل انقلاب، رهبر شهید، استاد مزاری که با تأسیس سازمان نصر افغانستان تلاش می کرد تا نخبگان علمی هزاره را حول یک محور مشترک جمع کند، با سجادی جوان آشنا شد و این آشنایی بعدها ثمرات زیادی برای جامعه‌ی هزاره به ارمغان آورد. به گفته‌ی مرحوم اعتمادی سید محمد جزء آخرین نفراتی بود که به سازمان نصر پیوست، او بسیار سرسخت بود و به سختی به چیزی ایمان می آورد اما وقتی ایمان می آورد دیگر خللی در ایمان راسخش پیدا نمی شد و وقتی به نصر پیوست جزء معدود افرادی شد که در مدتی کوتاه توانست پله‌های ترقی را پیماید.

شهادت «سید عبدالحمید سجادی»، در سال ۱۳۶۹ و بعد از تشکیل حزب وحدت، سید محمد را عملاً وارد عرصه‌ی سیاست کرد. شهادت برادر بزرگ تر وی، در حالی اتفاق افتاد که شهید سجادی مشغول اتمام تحصیلات تکمیلی خود در دانشگاه تهران بود اما اصرار شخص رهبر شهید به وارد شدن محمد، او را از تحصیل بازداشت و به همسنگرانش در کابل پیوست. سجادی با پیروزی مجاهدان به کابل رفت و لیاقت و شایستگی و نیز کارنامه‌ی درخشان سیاسی اش او را تا سطح عالی ترین رتبه‌ی حزبی در شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی ارتقا داد. شهید سجادی در مدیریت بحران توانمندی بالایی داشت و به گفته‌ی قاسمی لعلی،

مشکلات درونی حزب در سطوح بالا، با سرانگشتان اندیشه‌ی سجادی حل و فصل می‌شد. او در آخرین انتخابات دبیرکلی، تمام دسیسه‌های مخالفان رهبر شهید را برملا کرد و مقتدرانه تمام توطئه‌های داخلی و خارجی را خنثی نمود.

شهید سجادی به‌عنوان امین‌ترین و صادق‌ترین فرد، طرف مشورت‌های استاد شهید بود، استاد محمد محقق در این باره می‌گوید: محمد سجادی کسی بود که رهبر شهید بدون مشورت او هیچ تصمیمی نمی‌گرفت و در غرب کابل اغلب طرف مشورت رهبر شهید در سطوح بالای حزب بود، این در حالی است که در آن زمان سجادی تنها ۳۴ سال سن داشت.

بر شانه سحر، محمد سجادی

رهیار پدر، محمد سجادی

ای دست غیور ایزدی! حفظ نما

از خار خطر محمد سجادی

این دوییتی را نیز استاد موحد بلخی در وصف شهید سجادی در غرب کابل سروده است. مرحوم واعظی شهرستانی در این باره می‌گوید: سید محمد سجادی همیشه از دیگران یک‌گام جلوتر بود و در شورای عالی نظارت که مرجع تصمیمات اساسی حزب وحدت در شرایط بحرانی بود، حرف اول و آخر را ایشان می‌زد. در سال ۱۳۷۳ زمانی که او در مأموریت خارج به‌سر می‌برد، مقاومت مظلومانه‌ی غرب کابل درهم شکست و رهبر شهید، با جمعی از پاک‌بازترین یارانش به شهادت رسید، نقش شهید سجادی در این زمان از لحاظ روحیه بخشی به مردم و انتخاب سریع استاد خلیلی به‌عنوان دبیر کل حزب وحدت بر همگان روشن است. استاد محمد ناطقی در این باره می‌گوید: بعد از شهادت رهبر شهید، و سقوط غرب کابل حزب وحدت با یک بحران رهبری مواجه شد و خطر متلاشی شدن حزب هم وجود داشت اما شهید سجادی با درایتی که داشت توانست در کوتاهترین زمان ممکن تصمیمات اساسی را اخذ و اجرا کند. استاد موحد بلخی در این باره هم دوییتی زیبایی سروده است با این مضمون:

او قشقرقِ زاغ و زغن‌ها را بست بر ایل چمن، راه لجن‌ها را بست

با سوره‌ای از جنس کلام و خورشید نا پاک‌ترین یاوه دهن‌ها را بست ...

شهید سجادی پس از تدفین رهبر شهید، از مزار به تهران آمده و در مقطع دکترا در رشته حقوق به تحصیل پرداخت، اما ضرورت‌های منطقه باعث شد که شورای عالی نظارت یکبار

دیگر او را در بامیان تقاضا کند. از این‌رو، او به ناچار برای بار دوم تحصیل را رها کرد تا مصدر خدمت به مردمش باشد، حضور وی در شورای عالی نظارت و نبوغ ذاتی او در حل منازعات و کشمکش‌های درونی حزب و همچنین قدرت شناخت دسیسه‌های خارجی و حل و فصل آن‌ها از سید محمد چهره‌ای شاخص برای عدالت‌خواهان و رهروان رهبر شهید ساخته بود. سجادی جزء معدود افرادی بود که با طالبان به گفتگو نشست و آن‌ها را قانع کرد تا قاتلان رهبر شهید را به حزب وحدت تحویل دهند و مذهب شیعه را به رسمیت بشناسند. (گفتگو با ملابورجان). در ماه اسد سال ۱۳۷۶ شهید سجادی به همراه هیاتی عالی‌رتبه از سوی حزب وحدت مکلف شد تا با سران جبهه‌ی متحد به مذاکره بنشیند، سخنرانی او در جبل‌السراج و تبیین مواضع حزب وحدت باعث شد تا سران جبهه‌ی متحد بیش از پیش به هزاره‌ها به‌عنوان یک قطب قدرت‌مند افغانستان ایمان بیاورند.

در شامگاه سی‌ام اسد که طیاره‌ی حامل شهید سجادی و هیات دولت افغانستان شامل: غفورزی صدر اعظم، زارع وزیر تعلیم و تربیت، عزیز مراد، دانش‌یار، سید یزدان‌شناس هاشمی قوماندان قول اردوی حزب وحدت و حاجی عبدالحسین مقصودی رییس کمیته‌ی سیاسی حزب وحدت از فیصله‌ی پنجشیر به سوی بامیان عازم بود؛ طیاره حین نشست در میدان هوایی بامیان به طرز مشکوکی به زمین خورده و متلاشی شد و تمام سرنشینان بجز دوتن در این سانحه جان باختند. شهدای سانحه‌ی هوایی بامیان را کاروان شهدای «وفاق ملی» نامیده‌اند. پیکر شهید سجادی بعد از شهادت از بامیان به روی دوش دوست‌دارانش تا مرکز «لعل» تشییع و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

سجادی در سن ۳۸ سالگی شهید شد، او در مدت کوتاه عمر خود توانست افتخارات زیادی برای مردمش کسب کند، حضور او در غرب کابل دوشادوش رهبر شهید، استاد مزاری و پس از شهادت رهبر شهید و سقوط غرب کابل، افشاگری‌های او در داخل و خارج علیه کسانی که دست شان به خون مردم بی‌گناه آلوده بود او را به‌عنوان خاری در چشم دشمنان تبارز داد. سجادی با وجود سن اندک خود در عالی‌ترین تصمیمات کشوری دخیل بود و تا لحظه شهادت پای آرمان‌های خود و عهد و پیمانی که با بابه مزاری داشت ماند، این است که او را به سان اسطوره‌ای در تاریخ معاصر می‌شناسند و در قلب مردم رنج کشیده و داغ دیده جای دارد.

آشنایی با زندگی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های حجت‌الاسلام شهید محمدعلی فیاض

تهیه و تنظیم: محمدعوض اعتمادی

مقدمه

تاریخ سیاسی، اجتماعی افغانستان نشان می‌دهد که همواره قدرت در این کشور با انسداد



سیاسی و اختناق اجتماعی همراه بوده است. چه در دوران سیاه عبدالرحمانی و اختناق آل یحیی و چه در دوران حاکمیت حکومت مارکسیستی «خلق» و «پرچم» که کشور را به سوی تباهی و نابودی کامل سوق دادند. و به قول شهید ابوذر غزنوی^(ره) ضربه‌های جبران ناپذیری را بر فرهنگ و معنویت دیرپای کشور ما وارد کرد. بعد از کودتای هفت ثور، حبس، زندان، قتل عام و کشتارهای دسته جمعی مردم به خصوص ادیبان، نویسندگان، روشن‌فکران، دانشمندان، استادان دانشگاه‌ها و

حوزه‌های علمی و عناصر سیاسی آغاز گردید و در این راستا شخصیت‌های بزرگ و صاحبان اندیشه هم چون؛ «استاد اسماعیل مبلغ» و «استاد بصیر مالستانی» از مردم، تاریخ و نسل ما گرفته شد. تمام مراکز فرهنگی و علمی اعم از مدارس قدیم، مساجد و حسینیه‌ها و مکاتب جدید، دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها تعطیل شدند یا تغییر ماهیت دادند. (شهید ابوذر غزنوی، جرقه در ظلمت، جمهوری سکوت، ۲ اسد ۱۳۹۲)

در این میان، نخبگان جامعه، عالمان دینی و دانشمندان متعهد علی‌رغم کمبود امکانات، انسداد سیاسی و اختناق اجتماعی وظایف و رسالت دینی خویش را نسبت به جامعه و مردم به خوبی انجام داده و نقش اساسی و مهمی در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایفا کرده اند و همواره در طول تاریخ، مبارزه با ظلم، ستم، تبعیض، خرافات و انحرافات را سرلوحه



زندگی خویش قرار داده، نه تنها همراه و همگام با مردم بلکه پیش‌گام و پیش‌قدم میدان‌های مبارزه بوده‌اند چنان‌که دکتر علی شریعتی می‌گوید: تاریخ سیاسی افغانستان شاهد مبارزات آنان است.

حجت‌الاسلام شهید فیاض یکی از عالمان مبارز، دردمند و متعهد و از شخصیت‌ها و چهره‌های سیاسی، مبارز و انقلابی بود که در اوج خفقان حاکم بر کشور در راستای رسالت دینی و ملی خویش پرچم مبارزه در برابر ظلم، ستم و بیدادگری‌های حاکمان را بر دوش کشید و با قامت استوار ایستاد و مردم مالستان را در جهت مبارزه و دفاع از ارزش‌های دینی، ملی و...، هدایت و قیام عمومی مردم را رهبری نمود. سپس در واپسین روزهای آزادسازی مناطق مرکزی و هزارستان اسلامی مردم مالستان به‌خاطر صداقت، لیاقت و شایستگی ایشان، او را به عنوان نماینده خویش در شورای انقلابی اتفاق اسلامی برگزیده و راهی مرکز «ورس بامیان» کردند. شهید فیاض نیز با پذیرش مسئولیت و بار سنگین نمایندگی در این راستا از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نکرد به‌گونه‌ای که در حین انجام مأموریت محوله در منطقه‌ی «دره علی» ولسوالی «یکاولنگ بامیان» به درجه شهادت نایل گردید.

به‌منظور پاسداشت خدمات، گرامی‌داشت و تجلیل از شخصیت این شهید والامقام، گوشه‌های از زندگی، شخصیت علمی و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی ایشان را که البته قبلاً نیز در کتاب «عالمان شیعه غزنی» چاپ شده، با ویرایش جدید و افزودن نکات و مطالبی مفید و ارزنده‌ای از زبان هم‌زمان شهید فیاض و افراد اهل اطلاع و خبره، به‌منظور آشنایی با زندگی، شخصیت و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی آن شهید بزرگوار، خدمت خوانندگان محترم تقدیم می‌گردد.

(۱) تولد، کودکی و تحصیل

حجت‌الاسلام محمد علی فیاض، فرزند حاج شیخ محمد باقر، در سال ۱۳۲۹ش، در قریه «ورده مکنک» مالستان از توابع غزنین، چشم به جهان گشود. وی پس از سپری کردن دوران کودکی، سواد خواندن و نوشتن را نزد پدرش و روحانی محل فرا گرفت. پس از آن، وارد مدرسه علمیه مرحوم استاد سید غلام حسن نجفی مالستانی در منطقه «سبزک» مالستان شد و در آن مدرسه، ادبیات عرب را فرا گرفت. از آن‌جا در مدرسه استاد الحاج عارفی در «ألوم بلقسان» رفته سطوح متوسط را از ایشان آموخت.

آقای فیاض سپس به خدمت عسکری رفته و پس از سپری کردن دوران خدمت، در مدرسه علمیه‌ی مرحوم آیت‌الله اوحدی در منطقه «قول یا قول قره‌باغ» به تحصیل و آموختن سطوح عالیه مشغول شد. آقای فیاض بعد از مدتی در سال ۱۳۵۴ همراه با مرحوم فصیحی برای ادامه‌ی تحصیل و فراگیری دانش راهی شهر کابل گردید. ایشان در آن‌جا سطوح عالیه را از محضر مرحوم آیت‌الله تقدسی در حوزه علمیه قلعه شاده (شهادت) و سید سرور واعظ بهسودی بهره برده و در کنار آن، فلسفه را از حجت‌الاسلام آقای استاد سید میراحمد «عالم» فرا گرفت. در آن دوره، مدرسه جامع‌الاسلام حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی (حفظه‌الله) در پل سوخته دایر بود که تحصیل در آن وجهه خاص و امتیاز فوق‌العاده‌ی برای طلاب داشت. آقای فیاض و مرحوم فصیحی، به زودی در این مدرسه راه یافتند و شهید فیاض توانست در امتحانات عمومی در میان ۱۲۰ نفر از طلاب مدرسه، با کسب بالاترین امتیاز، نمره اول را از آن خود کند. (فیاض، ۱۳۹۶: ۳۱۲)

شهید فیاض در کنار فراگیری دانش، با حلقه‌های اولیه‌ی مبارزان که بعدها به هسته مرکزی «سازمان نصر افغانستان» تبدیل گردیدند، در کابل آشنا گردید و این آشنایی سرنوشت او را تغییر داد و فیاض را در صف مبارزان عدالت‌خواه قرار داد و سرآغاز مبارزات سیاسی، اجتماعی وی شد.

۲) فعالیت‌های تبلیغی، سیاسی و مبارزاتی

۲-۱. فعالیت‌های تبلیغی

در روزهای پایانی ماه عقرب سال ۱۳۵۵ش، شهید فیاض و مرحوم شیخ محمدظاهر فصیحی، به مزار شریف رفتند تا در محرم آن سال ضمن آشنایی با مناطق شمال کشور، به تبلیغ مسایل و احکام دینی بپردازند. آقای مبلغ در مورد سفر تبلیغی شهید فیاض و مرحوم فصیحی چنین توضیح می‌دهد: «در این سفر مرحوم شیخ سلطانعلی مزاری، قریه‌ای را به نام «کورگاه» به آن‌ها معرفی می‌کند تا در محرم مردم آن محل را ارشاد نمایند. اما شهید فیاض ترجیح می‌دهد در فرصت تبلیغی که دارند، در قریه‌های دور دست و قشلاق‌ها میان مردم بروند و از این طریق با روحیات، آداب و رسوم و احیاناً با نیازهای تبلیغی آنان بیش‌تر آشنایی پیدا نمایند.

در همین سفر شهید فیاض و مرحوم فصیحی قصد داشتند که با رهبر شهید استاد مزاری^(ره) هم ملاقاتی داشته باشند. ولی به دلایلی موفق نشدند.^۱

۲-۲. فعالیت‌های سیاسی

سال ۱۳۵۷ از راه رسید. با کودتای کمونیست‌ها در ۷ ثور، اوضاع عمومی برای اکثر مردم دشوار گردید. مسئولان محلی سازمان نصر افغانستان در آن وقت در یک خانه‌ی مشغول آموزش مسایل جنگ و مبارزه بودند. شهید فیاض نیز از جمله اعضای فعال این تیم بود. در همان روزها شهید استاد بصیر مالستانی که یکی از رهبران «جریان روشن فکری» در کابل و از بنیان‌گذاران «سازمان نصر افغانستان» بود، به دست نیروهای کمونیستی، دستگیر شده بود که در نهایت به شهادت رسید. در این شرایط استاد فیاض و مرحوم فصیحی کابل را ترک کرده و به مالستان برگشتند.

در آن زمان جو مالستان سرشار از ارباب و خفقان بود. حجت‌الاسلام آقای فیاض، بعد از بازگشت، به زادگاه خود، مالستان، وارد فاز فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و نظامی گردید و برای سازماندهی روحانیت جهت انجام وظیفه‌ی شرعی و نشر معارف اسلامی و مبارزه با تبلیغات سوی دشمن، انجمنی را تحت عنوان «روحانیت مبارز»^۲ به وجود آورد.

۲-۳. فعالیت‌های مبارزاتی، نظامی

۲-۳-۱. آغاز قیام مالستان و آزادسازی ولسوالی

شهید فیاض، بعد از کودتای ننگین و خونین مارکسیستی هفت ثور ۱۳۵۷ش، بر اثر فعالیت‌های یاد شده، یکی از کسانی بود که تحت تعقیب نیروهای دولتی قرار گرفته و مخفیانه زندگی می‌کرد. چنان که حجت‌الاسلام آقای قنبرعلی نهضت یکی از هم‌زمان شهید فیاض می‌گوید: شهید فیاض یکی از کسانی بود که بیش از دیگران در خطر گرفتار شدن قرار داشت. زیرا ایشان در کابل تحصیل کرده بود و در آن‌جا در جمع افرادی چون؛ شهید مزاری^(ره)، شهید بصیر مالستانی، شهید ضامن علی واحدی، استاد شفق بهسودی، استاد حکیمی و... تربیت یافته بود که بعدها «سازمان نصر افغانستان» را به وجود آوردند. وی مسایل سیاسی، اجتماعی را خوب

^۱ مبلغ، عقیل، گفت و گویی اختصاصی توسط آقایان؛ اعتمادی و امینی، تابستان ۱۳۹۶ - کابل.

^۲ همان

درک می کرد و رژیم کودتا و سران آن را نیز خوب می شناخت از این رو، تحت تعقیب بود. (نهضت، ۱۳۹۱: ۲۱۰)

الف) چگونگی آغاز قیام

بر اثر فعالیت های افراد مانند شهید فیاض و عمل کرد ضد اسلامی نیروهای دولتی، مردم مومن و مسلمان مالستان تصمیم به قیام بر ضد حکومت و آزادسازی ولسوالی را گرفتند. آقای نهضت یکی از پیش گامان مبارزه و قیام و از یاران صمیمی و نزدیک شهید فیاض در باره چگونگی آغاز قیام مردم مالستان چنین توضیح می دهد: «روزی در منزل شهید فیاض رفتم ضمن صحبت از وضع جاری کشور، سخن بدین جا کشیده شد که وظیفه علما چیست؟ چه کاری باید انجام دهیم؟ زیرا رژیم اگر فرصت پیدا کند، از ما دست بر نمی دارد. تصمیم بر این شد که باید قیام کرد و از ارزش های دینی پاسداری نموده و به روشن گری مردم پرداخت. به تعقیب این بحث ها هر دو با هم تعهد سپردیم که سر از امروز بی کار ننشسته و زمینه ی یک قیام عمومی را آماده کنیم.» (همان: ۲۱۲)

سپس تقسیم کار شد من (نهضت) موظف شدم که با آقای شیخ نوروزعلی ناصری سوکه هماهنگی کنم. ایشان از شخصیت های بارز آن روز بود و نقش محوری در دنگ امل، میان اقوام ملکی، مریدی، باسی و میر احمد داشت و آن ها را جهت می داد. شهید فیاض وظیفه گرفت که در خردکزاییده رفته با علمای آن منطقه هماهنگی نماید که فرد شاخص شان در آن دوره آخوند غلام محمد مصباح بود.

قرار شد که آقای ناصری علمای دنگ امل و آقای مصباح هم علمای خردکزاییده را ببینند و هماهنگی های لازم انجام شود و شبی در «کوتل ناله» یا جای دیگری، در باره چگونگی و کیفیت آغاز قیام مشوره و تصمیم گیری کنیم.

ب) زمزمه های قیام عمومی

مردم مالستان به دلیل اوج اختناق، ظلم و ستم حاکمان دیگر کاسه ی صبر شان لبریز گشته و گویا کارد به استخوان رسیده بود از این رو، تصمیم به قیام گرفتند به قول شهید بلخی؛ چاره ی این همه یک باره قیام است این جا!! چاره همه گرفتاری ها را در قیام عمومی دیدند و زمزمه های قیام عمومی در میان مردم طنین انداز شد. آقای نهضت در این مورد می گوید: «روزی شهید فیاض به منزل آمد و گفت: زمزمه های راجع به قیام عمومی علیه حکومت در

میان موسفیدان و بزرگان قوم به وجود آمده و ما نیز باید هماهنگ و هم گام با آن‌ها حرکت کنیم.»

آقای الحاج قریه‌دار امیرشاه مجاهد^۱ در باره تصمیم بزرگان و موسفیدان مالستان به قیام بر ضد حکومت چنین می‌گوید: «در بازگشت از شینه‌ده به خانه مرحوم ملک محمد حیدر رفتیم ... سپس حرف از قیام به میان آمد قرار شد سران و بزرگان اقوام مالستان را ببینیم و در باره قیام مذاکره کنیم. ... شبی در «گرگگ» گرد هم آمدیم بعد از بحث و گفتگو اکثریت به این نتیجه رسیدیم که قیام بدون مشارکت علما به سرانجام نخواهد رسید. سپس قرار شد شب دیگری با حضور علما جلسه‌ای تشکیل گردد در شب دیگر عده‌ای از علما و روحانیت از جمله شهید فیاض در جلسه شرکت کرده بودند.» (همان: ۲۱۳)

ج) شهید فیاض و رهبری قیام

حجت‌الاسلام آقای شهید فیاض در قیام مردم مالستان نقش محوری، اساسی و مهمی داشت. وی در کنار سایر علمای مبارز، بزرگان و متنفذان منطقه وظیفه هدایت و رهبری قیام را بر عهده گرفته شبانه روز، در جهت پیروزی آن تلاش و کوشش نمودند.

شهید فیاض با اعتقاد و باور به پیروزی، رنگ «سبز» را برای پرچم قیام و مبارزه علیه حکومت کمونیستی انتخاب می‌کند و خود در این مورد چنین می‌گوید: «پرچم ما پرچم شهادت است و باید سرخ می‌بود اما متأسفانه این رنگ را کمونیست‌ها از ما به غارت برده و آن را از آن خود کرده اند حال پرچم ما باید رنگ «سبز» داشته باشد و بر آن با خط سرخ کلمه‌ی طیبی «لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص)» نوشته شود.» (همان: ۲۱۷)

سرانجام با تلاش، کوشش و فعالیت شخصیت‌های مبارز، بزرگان، متنفذان قوم و فداکاری‌های مردم مومن و متدین مالستان به ویژه شهید فیاض در بهار ۱۳۵۸ ش، ولسوالی مالستان از وجود نیروهای حکومت خلقی پاک سازی و آزاد شد.

^۱ یکی از پیش‌تازان قیام مردم علیه دولت دست‌نشانده بود. بعد از سقوط ولسوالی و در دوره‌ی فرماندهی شهید بوستانعلی مجاهد، در جبهه‌ی مالستان در منطقه‌ی هنگی، از سوی مردم به‌عنوان معاون او، تعیین گردید و همیشه در سنگر جهاد در کنار شهید مجاهد بود. بعد از شهادت بوستانعلی مجاهد در لومان جاغوری، از طرف حزب پاسداران جهاد افغانستان به حیث قوماندان کل انتخاب شد و تمام مسئولیت جبهه پاسداران مالستان به عهده او قرار گرفت.

۳) نمایندگی مردم مالستان در «شورای اتفاق»

با قیام مردم شجاع، قهرمان و مومن مناطق مرکزی (هزارستان) و آزادسازی این مناطق از سلطه‌ی حکومت مارکسیستی، خلأ قدرت و نبود سازمان‌های اداری، امنیتی و قضایی به وجود آمد. از این رو، رهبران قیام تصمیم گرفتند اولین نهاد مردمی را برای اداره «هزارستان اسلامی» به وجود آورند، بدین منظور، از سراسر مناطق یادشده، نمایندگان برای تأسیس حکومت مردمی در «ورس بامیان» گرد آمدند و سازمانی را به نام «شورای انقلابی اتفاق اسلامی» تأسیس و بنیان نهادند، که شهید فیاض نمایندگی مردم مالستان را در این شورا، بر عهده داشت.

۴) سفر به ایران

شهید فیاض در راستای انجام مأموریت‌های محوله از سوی شورا، در سال ۱۳۵۹ش، در قالب هیأتی عازم جمهوری اسلامی ایران شد و چند ماهی را در این کشور به سر برد. با انجام مأموریت، دو باره به ورس بازگشت، که این برگشت ایشان هم‌زمان شد با تهاجم نیروهای روسی و عوامل داخلی آن‌ها به مرکز ورس

این حمله با پایداری، مقاومت و دفاع مردم روبه رو شد و بعد از سه شبانه روز، قوای مهاجم روسی و عوامل داخلی شان شکست خورده و منطقه را ترک کردند. در این مقاومت و دفاع جانانه، نیز شهید فیاض نقش فعال، اساسی و مهمی را بر عهده داشت.

۵) ویژگی‌های شخصیتی شهید فیاض

شهید فیاض یکی از چهره‌های سیاسی و شخصیت‌های مبارز و آگاه به مسایل سیاسی افغانستان و جهان، بود. تدین، تقوی، صداقت، تعهد، اخلاص، ایثار، فداکاری، وقار، متانت، شجاعت و صراحت در گفتار و قاطعیت در عمل از ویژگی‌های بارز آن شهید والامقام و بزرگوار بود.

چنان که آقای نهضت در باره قاطعیت در عمل و صراحت در گفتار ایشان می‌گوید: «در مجلس نخبگان، بزرگان و مردمی مالستان که در منطقه خاکریزک (بازار وحدت) گرد آمده بودند از علما خواهان تعیین تکلیف شرعی در برابر رژیم حاکم خلقی شدند. این سؤال از سه نفر استاد بزرگ آقایان حجج اسلام نجفی، عارفی و مهدوی شد. خطاب به آقای نجفی پرسیدند: آغا صاحب جهاد واجب است یا نه؟ ایشان بسیار هوشیارانه و سنجیده گفت: خود می‌دانید که رژیم کافر است و در برابر رژیم کافر چه باید کرد؟ این جا بود که شهید فیاض با

صراحت کامل گفت: «آغا صاحب چرا صریح سخن نمی‌گویید؟! مردم همه گوش به حرف شما می‌باشند، رژیم کافر و الحادی به مقدسات ما تجاوز کرده قصد دارد، همه‌ی ارزش‌های دینی، مذهبی و ملی ما را از بین ببرد، چرا صریح فتوا نمی‌دهید؟ باید گفت: جهاد واجب است.» (نهضت، پیشین: ۲۱۷)

۶) شهادت و عروج

سرانجام حجت‌الاسلام شهید فیاض در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱ ش، همراه با هیئتی از مرکز ورس عازم «یکاولنگ بامیان» بود که در منطقه «دره‌ی علی یکاولنگ» با قوای روسی، که عازم بامیان بودند، مواجه شد و طی یک نبرد نابرابر با قوای مهاجم روسی به شهادت رسیده و در همان‌جا به خاک سپرده شد. مزار و مرقد او هم اکنون زیارت‌گاه مردم مؤمن و متدین آن سامان است. روانش شاد و یادش گرامی باد!

منابع

- ۱) ابوذر غزنوی، حسین علی (۱۳۹۲)، «جرقه در ظلمت» و سایت جمهوری سکوت، ۲ اسد.
- ۲) بخش فرهنگی پاسداران جهاد اسلامی افغانستان [بی‌تا]، زندگی‌نامه سردار شهید بوستان‌علی مجاهد و هم‌زمانش.
- ۳) شریفی، علی‌مدد، «مالستان سرزمین حماسه سازان»، بنیاد وحدت، شماره‌های ۸۳ - ۸۶ و ۵ - ۲۶، صص ۶-۷.
- ۴) شریفی، علی‌مدد و فصیحی، قربان‌علی (۱۳۹۳)، عالمان شیعه غزنی، تهران، موسسه انتشاراتی عرفان.
- ۵) فیاض، محمدصادق (۱۳۹۶)، زندگی‌نامه مرحوم فصیحی مالستانی، سومین ویژه‌نامه‌ی «خورشید عدالت»، مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، صص ۳۱۲-۳۱۳.
- ۶) مبلغ، محمدعقیل (تابستان ۱۳۹۶)، گفت و گویی اختصاصی توسط آقایان؛ اعتمادی و امینی، کابل.
- ۷) نهضت، قنبرعلی (۱۳۹۱)، «قیام مردم مالستان در آئینه‌ی تاریخ»، سخن صبا، ش ۸-۹، سال سوم، مجله بنیاد علمی فرهنگی صبا.

خوشیدر آینه هنر و ادب



سردار

نام تو یک سره سبز است چنان فصل بهار
 آن چنان که کسی هرگز نتواند انکار
 تو ز باران خبر آوردی به ما هنگامی
 که علف سبز نبوده ست به هر گوشه کنار
 نام سبز تو که در باور ده آمده است
 رمق تازه گرفته ست تن بید و چنار
 نی چوپان پی رمه سخن از عشق نداشت
 پیش از آن که تو بیایی به سر قول و قرار
 پیش از آن که تو بیایی دل ویرانه ما
 جز به غم های دو - سه قرن نمی کرد اقرار
 پرچمت بابه! بلند است به هر جا، اما
 درد آن است که در صحنه نباشد سردار
 گنج اسرار بُدی، رفتنت اسرار دیگر
 چه زمانی، چه کسی باز گشاید اسرار؟
 از مزار آمده بودی و به آن برگشتی
 تا زیارتگه ما گردی در دشت مزار
 بعد تو سیل بلا در همه جا راه افتاد
 آسمان خالی شد از ماه و از نقش و نگار
 بعد تو «مامد» ما ماند به سنگر تنها
 برنوش خالی شد و داد زد او چندین بار

هیچ مردی نشتابید به سویش اما

قصه ها داشت به هر کوه و بیابان گفتار
 بعد تو چشم «تبسم» نگران ماند به راه
 سخن از تیغ و گلو بود، تن خسته و زار
 بعد تو بابه! تبر باز به حرف آمده است
 باز با ریشه ی خود شاخه شده در پیکار
 بعد تو بابه! دوصد سرو به خون افتادند
 جگر پاره ی قوم تو شده در منقار
 آن که یک روز به دنبال چراغ آمده بود
 هر کجا رفته ندیده است به جز دشنه و دار
 گفته شد پایه خانه شده محکم چون کوه
 روی صغه بنشینم به هر شام و نهار
 آخرش در همه خاطره ها ماند به جا
 پاسبان دیده نشد هیچ، مگر وقت فرار
 کشت بی حاصل ما حرف زمستان دارد
 باز ماییم و همین تکه زمین شد یار
 مانده ای در وسط دشت میان گرگان
 این چنین روز بدی هیچ ندارد غم خوار
 این چنین روز بدی هیچ ندارد غم خوار
 آه از دردی که هر روز بگردد تکرار.

■ محمدحسین فیاض - ۱۸ حوت ۱۳۹۷

بابه یعنی...

بابه یعنی پیر و پرچمدار قوم
بابه یعنی مرد بی تکرار قوم
در دل رنگین کمان زندگی
بابه یعنی دلبر و دلدار قوم
در میان رنگ و نیرنگ زمان
بابه یعنی دیده بیدار قوم
در مصاف عدل با بیدادگر
بابه یعنی سرور و سدار قوم
بابه یعنی سرد گرم روزگار
تک درفش قلّه سار افتخار
در اُحد و خندق و بدر زمان
تیغ برآن دولای «ذوالفقار»

■ غلام عباس فیاضی - ۱۳۹۷/۱۲/۶ قم

.....
سوارِ اسبِ نقره یادم آید
غرورِ دشت و درّه یادم آید
دلم از بید لرزان به طوفان
گرفته! آی صخره یادم آید

■ طاهر هجران

.....
خاموش شده آتش جرأت در ما
یخ بسته هر آینه حمیت در ما
بعد از توسر نرفت بالا، انگار
تعطیل شده مردی و غیرت در ما

■ بشیر رحیمی



قصیده‌ای به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد
رهبر شهید

پشمینه پوش ما شد؛ عقده گشای خورشید
ای راهیان عزت؛ نسل صفای خورشید!
گامی دگر گذارید ای همنوای خورشید!
یک سو غبار نفرت؛ از جهل و جور خیزد
یک سوی نسل بیدار از کربلای خورشید
دیدند آخر خط؛ در خیز و تاب سبقت
زاغ و زغن خمیدند از ترس پای خورشید
در خم و پیچ وادی؛ هم بر فراز گردون
پشمینه پوش ما شد؛ عقده گشای خورشید
آواز نور پاکش؛ آینه دار تاریخ
بر شیشه‌ای خراسان تصویر جای خورشید
فصل بهار رویش؛ بر میسه‌ها رسیده است
دیدی که ابرپس زد؛ رنگین صدای خورشید
در محضر شهیدان؛ بنگر به مسجد ما:
بر سجده سر فرو شد خصم خدای خورشید
پیر و جوان عاشق؛ مستی کنان گرفتند
صد تاج افتخاری؛ از لابلای خورشید
■ محمد علم جويا

پامیر پایدار

برخیز و پاره کن کفن سرد خاک را
بشکن دوباره هیمنهٔ بیم و باک را
برخیز و از گلوی غرورت اذان بگو
بردار از دهان همه مهر و لاک را
چون آفتاب صبح بهاری طلوع کن
پایان ببخش عمر شب آک آک را
برخیز و باز خانه به خانه و ده به ده
با دست خود کلید بزن هر پلاک را
هر قطره بی‌خروش تو از هم جدا شدیم
تجدید کن شکوهٔ بیم اشتراک را
انگورهای غیرت مان خشک میشود
بار دیگر به آب نشان بیخ تاک را
دستان دور رفته زهم را بهم رسان
پیوند کن هر آینه دل‌های چاک را
هم گام هیرمند و هریرود باز هم
جریان بده به باغ و چمن آب پاک را
ای نوبهار! مزرعه را برف می‌برد
بشکن غرور بهمن سرد هلاک را
گردیده‌اند هار تبرها که کم کنند؛
شاید شکوه سروی چو تو ریشه ناک را
ای امتداد قامت پامیر پایدار!
تفسیر کن حقارت این انهماک را
بی‌تو شکست قامت صلصال از فراق
تنهای بینوا چه کند دوش خاک را؟!

■ محمد عزیزی ۱۳۹۷/۱۲/۷

هویت سبز

گذشتن از گل خون تو سهل و آسان نیست
 تو آن هویت سبزی که جای پُرساں نیست
 تو آن شهاب بلندی که هیچ شیطان را
 به پیش جلوۀ چشم تو جای جولان نیست
 تو آن عقاب غیوری که هیچ کرکس را
 به قله‌های غرور تو تاب طیران نیست
 تو شاهبازی و سیمرغ عرش پردازی
 که شأن بال و براز تو در کلاغان نیست
 تو آن پلنگ خطر رنگ کوهسارانی
 که بیشه گاه تو جای گراز و گرگان نیست
 تو آن درخت ستبری به دوش جنگل سبز
 که اوج‌های تو در گزنه و مغیلان نیست
 تو آن تهمتن آتش نژاد کوهزادی
 که هفتخوان تو در همت شغادان نیست
 تو آن عزیزترینی به مصر عزت عشق
 که عطر پیرهن در پرند اخوان نیست

تو آن قلندر پیری که کهنه دستارو
 شکوه کفش تودرتخت و تاج سلطان نیست
 تو آن ستبرترین سرو سرکش باغی
 که امتداد تو جز قامت درختان نیست
 تو آن ترانه رود روان به هر فصلی
 که با بهار بلوغت دگر زمستان نیست
 تو آن قرائت مشحون ز محنت قرنی
 که لحن جهر تو جز جَذوه‌های ایمان نیست
 کدام آیه رخشنده عدالت و حق
 که از گلوی گدازان تو فروزان نیست
 کدام سوره سبز کلامت ای باران
 که همچو نگهت گل، تر ز عطر قرآن نیست
 کدام متن مسیحایی سخن هایت
 که همچو زمزم جاری به درد درمان نیست
 هزاره بی تو چو مه در محاق پنهان بود
 و با تو بدر مُنیر است جای پنهان نیست

■ محمد عزیزی

۱۳۹۷/۱۱/۱۷

منشور آفتاب

ای در نگاه آینه منشور آفتاب
تنها ترین گزینه به هرفصل انتخاب
"احیاگر هویت" خاموش ایل ما
نامت "هزاره" را به جهان داده بازتاب
نامت نمایه ایست به دیوان عدل و داد
در گفتمان قرن به ایوان انقلاب
نامت ستاره ایی است که در آسمان ایل
بر جان دیوهای ستم می شود شهاب
نامت تلاوتی است به لب های رودها
کوهسار مانده پیش شکوه تو لاجواب
گلزخم های جان و دلت گشته تا ابد
آژنگ درد و رنج به رخسار ماهتاب
بر قلب سنگ هر چه حرامی روزگار
خون تو خنجری ست گدازنده و مذاب
خون تو پرششی ست که در رگ رگ وطن
جاری و جوشمند و جوان مانده بی جواب
خون تو زمزمی است روان در نهاد باغ
گل می کند بهار ازین خاک چون گلاب
خون تو پرچمی است که بردوش صخره ها
مانده در اهتزاز چو بال و پر عقاب
خون تو ای «شهید» بزرگ زمان ما
جاریست تا به روی زمین جاری است آب
■ محمد عزیزی ۱۳۹۷/۱۰/۱۷

چلچراغ

به تو امسال شعر نو بگویم
ز فصل بیخودی و خو بگویم
ز بی دردی نسل ای زمانه
ز وحدت خانه ی پرچو بگویم
بگویم از غم بیچارگی ها
ز چاه و چشمه ی بی او بگویم
بگویم از مسیر پیچ و در پیچ
ز جنگ خانگی نو بگویم.
میان کاخ مردم جا نداری
به بازار سیاه سودا نداری
تویی تنها ترین در قصر شاهان
به دنیایی بدی ها راه نداری.
پلی پایت آکو مالوم نموشه
مانایی نام تو مردم نموشه
آوور دشت برچی بلخ و غزنی
ده بیست و دویی حوتم چوم نموشه
مزاری چیل چیراغ کوشه گنگ مو
ارگ و سرای تو ایچ مالوم نموشه
فقط عکس تو هر جای هسته آزو
خدارا شکر، که او ناووم نموشه.
تو دیگر دشت و صحرا ره گرفتی
نوخته باران و دریا ره گرفتی
به جز آنان که ادلی تو نموشند
دل کم پیرو اورناره گرفتی
مزاری؛ مرد بی مرزو زمانه
تو سلطانی دل هاره گرفتی.

اسماعیل صفدری - ۱۳۹۷/۱۲/۵

مرثیه نا تمام

آی بابَه سر برآور بَعْدِ بیست و چند برف
 سر بر آور حال و روز ما تماشایی شده
 میزند جولان چه باد سهمناکی در کویر
 ما بیابان در بیابان باد و باران دیده‌ایم
 گم شود شاید مسیر ما در این باد شدید
 بیست و سه برف است راه ما میان برف‌ها
 یک نفر نام بلند ات را میان گل نوشت
 نسل بَعْدِ بیست و سه با حنجر ات آواز خواند
 با «تبسم» چون شروع تازه می‌کردیم ما
 دست ما آیا به سیب کال دیگر می‌رسید
 قد ما کوتاه تر از ارتفاع سیب‌ها
 یک نفر نام بلند ات را به آب و تاب برد
 اینک این ما و زمستان‌های سرما بار آه
 سر برآور توس بازی این نگاره گشته است
 ما که نام ات را برای لذت نان می‌بریم
 آی بابَه سر برآور دشمن ات چون دوست شد
 حالیا قوَاد از نام تو نانی پخته است
 دشمن ات آنکه تو را دشنام می‌داد یک زمان
 بعد پرپر شدن ات آب نبات تقسیم داشت
 آی بابَه سر بر آور ما سیاست می‌کنیم
 این سیاست نه سفر در قندهار است ای عزیز
 حلقه حلقه ما به خلق این طناب افتاده ایم
 سر برآور بعد بیست و سه زمستان کار کن
 گر نمی آیی برای ما «بوذر» را فرست
 آه این ناممکن است اما امید ما زیاد

راه را سد کرده سرما راه ما را بند برف
 وقتی جرم یاورانت فهم و دانایی شده
 ترسم از اینکه شود کج رهروانت از مسیر
 آه نامردی چه نامردی ز یاران دیده‌ایم
 گم شود شاید نکو نام شهید ابن‌الشهید
 دوست و دشمن می‌زنند از تو حدیث و حرف‌ها
 یاد گاری بر سر هر خانه کا بل نوشت
 از تکان‌های بلند از متن یک آغاز خواند
 قد خود بار دیگر اندازه می‌کردیم ما
 این زمستان تا بهار سال دیگر می‌رسید؟
 از گشادی بسیط جیب‌ها و جیب‌ها
 خانه از پا بست ویران شد و آن را آب برد
 هر وجب در هر وجب این حلقه‌های دار آه
 خاک غم در خانه هر چه هزاره گشته است
 عرض خود نزد همه نزد این و آن می‌بریم
 عکس این ضرب المثل اشکبه‌ها هم گوشت شد
 گردن و بند کمر سینه و رانی پخته است
 چه پلشتی‌ها که او انجام می‌داد یک زمان
 چون که از نام تو از نام تو آری بیم داشت
 یعنی اینکه از مرام تو حراست می‌کنیم؟
 این در آوردن ز روز خود دمار است ای عزیز
 چون خرد گم کرده گان ما در عذاب افتاده ایم
 یک نظر بر غرب کا بل یکی بر افشار کن
 شاهبال سبز یک جوهره کبوتر را فرست
 گرچه بسیارند اینجا ملجم و ابن زیاد



ابن ملجم گر چه ضربت بر تن کرار زد
می‌شود آیا علی عبدالعلی را محو کرد؟
ابن ملجم می‌رود محراب اما باقی است
یا علی عبدالعلی سر کاروان اند در بهشت
سر برآور خواب دوشین مرا تعبیر کن
خواب - کابل از نو می‌شود مثل بهار
قریه قریه بامیان ات می‌کشد ضحاک را
می‌زند فواره لاله در بهارستان بلخ
در - رستم قوم تو می‌تازد به پیش
در هرات اوراق عکس ات چون زیارت می‌شود
می‌رسی در غزنه مردم اقتدایت می‌کنند
در ارزگان می‌دمد باد موافق بعدازین
آی بابۀ خواب شیرین مرا تعبیر کن
بعد بیست و سه زمستان بعد این ایام سرد
رهروانت اندک اندک می‌شوند از حد فزون
قوده قوده متن و کاغذ قوده قوده ما قلم
ما تو را در سینه هامان باز سازی می‌کنیم
ما صدای غرب کابل را به انجم می‌بریم
در سرک پرپر شدن ما را دگر عادت شده
واژه واژه نام زیبایت به جهر افتاده است
واژه وقتی قرائت می‌شود
سر برآور ما دگر شرمنده کس نیستیم
نام ایل ات را به محلول طلا باید نوشت
ما جلوداران فرهنگ عدالت بوده ایم
اینک این پرچم شبیه ننگ و ناموس من است
تا که مردم تا هزاره تا ارزگان زنده است
تا هزاره تا که مردم تا ارزگان زنده است

تیغ زهرآگین به قلب مردم افشار زد
بعد پرپر گشتن گل سجده‌های سهو کرد؟
یا علی در حوض نور و کوثر اما ساقی است
ابن ملجم می‌برد محصول هر آنچه که کشت
آیه آیه راه و رسم ات را بیا تفسیر کن:
می‌رسد از ره دوباره یک یل چابک سوار
سبز می‌گرداند هر چه ریشه‌های تاک را
می‌شود شهیدینه جام و کوزه و فنجان تلخ
نام ات ار باشد کسی آیا نمی‌نازد به خویش؟
خط بطلان بر سر متن اسارت می‌شود
آی با به گفته در هر جا صدایت می‌کنند
هی به کوری دو چشم هر منافق بعدازین
آیه فتح و ظفر را بیش ازین تکثیر کن
می‌رسد پایان فصل محنت و آلام و درد
جوپه جوپه تکسوارانی پر از عشق و جنون
در وسیع سینه دنیا به دست ما قلم
بادشاه دل اگر باشی ایازی می‌کنیم
خوشه خوشه ساقه‌های سبز گندم می‌بریم
وقتی گرت شفتل ایل تو پر آفت شده
شور و مستی در دل هر چه که شهر افتاده است
صحبت گسترده از حق و عدالت می‌شود
باورت باید که دیگر آهن جس نیستیم
از ورس تا سرزمین کربلا باید نوشت
آیه حق را همیشه در تلاوت بوده ایم
محتوای زندگانی متن قاموس من است
غنچه‌های سرخ و سبز عشقه پیچان زنده است
غنچه‌های سرخ و سبز عشقه پیچان زنده است

من خبر دارم که وزنی در ترازو می‌رسد
از ارزگانت پلنگی سر برون خواهد نمود
سر برون از غزنه "مسعود و سنایی" می‌کند
یک سمندگان رستم از نام بلندت قد کشد
کا بل از هرم نفس ها یت بلند آوازه است
می‌رسم در غرب کابل جای پایت دیدنیست
اینک از اینجا ازین سرحد فراتر رفته‌ای
چون به شکل کهکشان هر شب منور می‌شوی
می‌شود آیا کمی با تو بگویم راز دل ؟
آی باب‌ه سر برآور من که کم آورده ام
از نفس افتاده ام اما به ساحل راه نیست
تو که ما را از ریاضی ضرب و جمع آموختی
از چه ما تفریق گشتیم از چه ما تقسیم ها

انعکاس این ترانه تا فراسو می‌رسد
تخت و بخت دشمن ات را سرنگون خواهد نمود
مرقد سبز تو را رنگ طلایی می‌کند
بیرون این آوازه از مرز و خط و سرحد کشد
ای که عشق ات در دل مردم چه بی اندازه است
بر در و دیوار خانه عکس ها یت دیدنیست
چون که در یم خون خودت شناور رفته‌ای
در دل من تازه تازه هی مصور می‌شوی
اینکه چه سر کرده ناوقت شب اینک ساز دل ؟
زورق نازک متنی را به یم آورده ام
"زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست"
جان نثاری مثل جان گرم شمع آموختی
مثل روز سرد و نحس صفحه تقویم ها

■ محمود حکیمی، حوت ۱۳۷۶

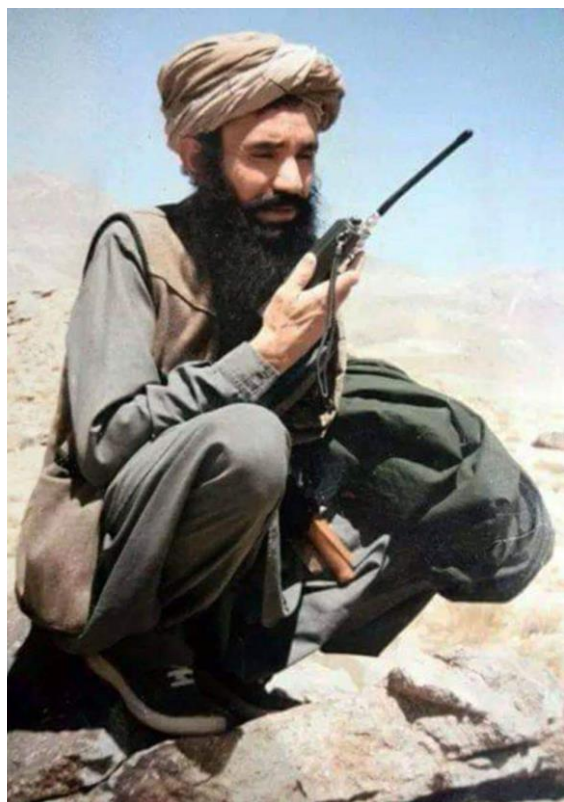


به یاد استاد زنده یاد جان‌علی عارفی معروف به «عارفی ریش»

شراره بود به شب‌های سرد و تار وزید
ستاره‌وار به یلدای روزگار وزید
بسان اخگر روشن تمام سوز و گداز
به گاه واقعه در متن گیر و دار وزید
در آسمان «سنایی» بلند چون شهباز
چه سال‌ها که در آغوش کوهسار وزید
گریه‌های خطر را به چشم خشم تفنگ
پلنگ گونه وزید و خطر سوار وزید

چه فصل‌های خزانی سرد چون باران
زالال گشت و به رگ‌های جویبار وزید
چو باد صبح بهاری همیشه تازه نفس
به لاله زار وطن سبز و داغ‌دار وزید
به زمهریر زمستان برف و بهمن و باد
پراز شکوفه لبخند چون بهار وزید
میان مزرعه در رهگذار هر توفان
هماره سبز چو یک قامت چنار وزید
رها ز غبطه نام و مقام چون شاهین
بر اوج‌های قناعت عقاب‌وار وزید
گه شکفتن و رفتن ز خاک تا به خدا
غریب و عاشق و تبار و بی‌قرار وزید

■ محمد عزیزی - ۱۳۹۷/۱۱/۲۸



افشار برای ما قداست دارد

رهبر شهید: «افشار برای ما قداست مذهبی دارد، قداست تاریخی دارد و قداست ملی دارد، و این فاجعه را هم کسی فراموش نمی کند، کسی هم نگفته که مصلحت نیست از افشار صحبت بکنیم... من معتقد هستم که اگر ما بیایم با جمعیت اسلامی جنگ هم نکنیم، دوست هم باشیم، هیچ منافات ندارد که ما از مسأله افشار و فجایع افشار صحبت بکنیم و هیچ مخالفتی با این مسأله نداریم. صحبت کردن قضایای تاریخی و صحبت کردن درد یک مردم، مظلومیت یک مردم، ظلمی که شده، معنایش جنگ نیست، حالا اگر ما این معنی اش را جنگ بدانیم پس در تاریخ گذشته‌ی افغانستان صحبت باید نکنیم، از مظلومیت مردم خود هیچ چیز نباید بگوییم. در صورتیکه ما مظلوم و محکوم در این جامعه بودیم و تا حالا هستیم.» (احیای هویت، ۱۳۷۴: ۱۳۶ و ۱۴۵)



به یاد افشار و کودکان معصومش

پرسم از آن دل و آن دیده و وجدان، که نیست!
مدعی دین و دین داری و ایمان، که نیست!
جرم این کودک آغشته بخون چیست بگو
قاتل سنگ دل و خیره سرش کیست بگو
نظر نیک تو این بود که "محارب" خواندی
باز "فتوای" تو درباره ما چیست بگو!

شبی کاتش زدند این شهر خون را
درون کودک افشار می سوخت!
میان آتش و خون و خیانت
دلش از داغ حسرت بار می سوخت!

■ غلام عباس فیاضی

برگ دیگر از جنایت‌ها در فاجعه افشار!

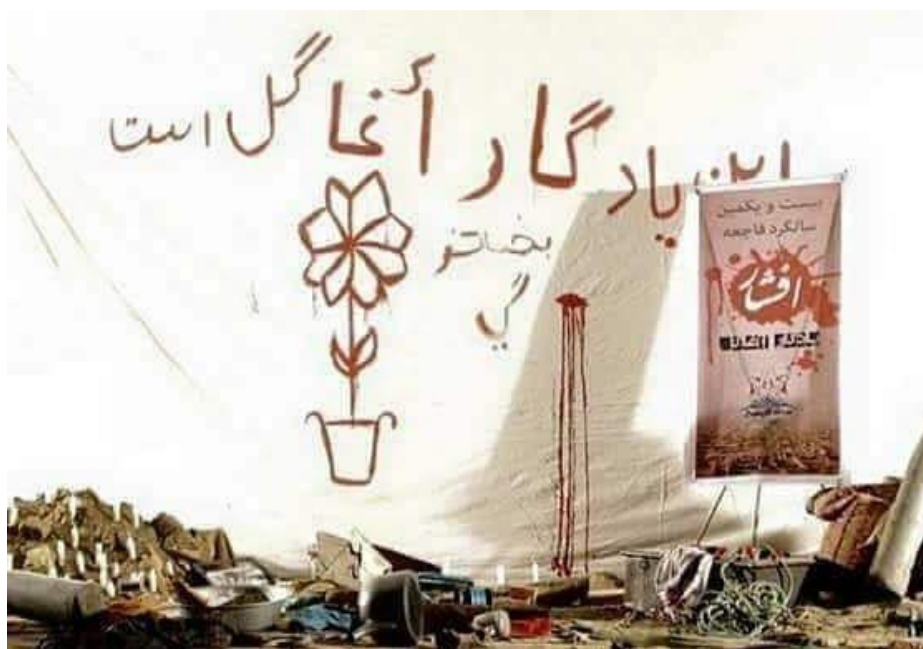
جنرال محمدنبی عظیمی: «جنگ سوم هزاره‌ها و شورای نظار در ۱۴ قوس [۲۲ دلو] سال ۱۳۷۱ رخ داد و در نتیجه‌ی آن افشار کابل با خاک یک‌سان گردید و زن و مرد و طفل هزاره‌های افشار از دم تیغ بی‌دریغ مسعود و سیاف کشیده شده و نابود گردیدند... احمد شاه مسعود برای آن که هزاره‌ها را کاملاً مرعوب نماید آن چه تانک، هاوان توپچی، دستگاه‌های راکت و طیاره داشت، بالای دو نقطه‌ی شهر، چنداول و افشار متوجه کرد. افشار با خاک یک‌سان گردید و چنداول تخریب شد. احمد شاه مسعود خودش بالای تپه‌ی تلویزیون بالا شده بود، از همان‌جا جریان جنگ را سوق و اداره می‌کرد. این جنگ پنج‌شنبه روز طول کشید. مردم هزاره و اهل تشیع در زیر خروارهای خاک منازل شان زنده به گور شدند و یا از اثر حریق‌ها زنده کباب شدند و سوختند. تعداد شهدا به صدها بلکه به هزارها نفر رسید (نبی عظیمی، اردو و سیاست، ص ۶۳۲).



شلیک آخر

کشیدی موی کودک را، گرفت دامن چادر را
دوید و در سرک ها ماند آن شب ردّ مادر را
تنی افتاد در راهش، لباسش آشنا می زد
به یاد آورد چندی، لحظه ی مرگ برادر را
گل آغا غرق خون و یادگاری ماند در جایش
همان متنی که آتش زد درو دیوار باور را
صدای شیرخواری که لبانش پوست می انداخت
نمک پاشید، زخم باز و خون آلود مادر را
و افشار غم انگیزی که در شام دلو آمد
به پستان های خون آلود کرد شلیک آخر را

■ فاطمه خاوری - استکھلم









آن مرد که مهتاب در جیش بود
صد آینه، نور ناب در جیش بود
مانند سپیده، روشنایی به بغل
هر آینه آفتاب در جیش بود

شاعر: بشیر رحیمی
مینیاتور: طاهره امینی

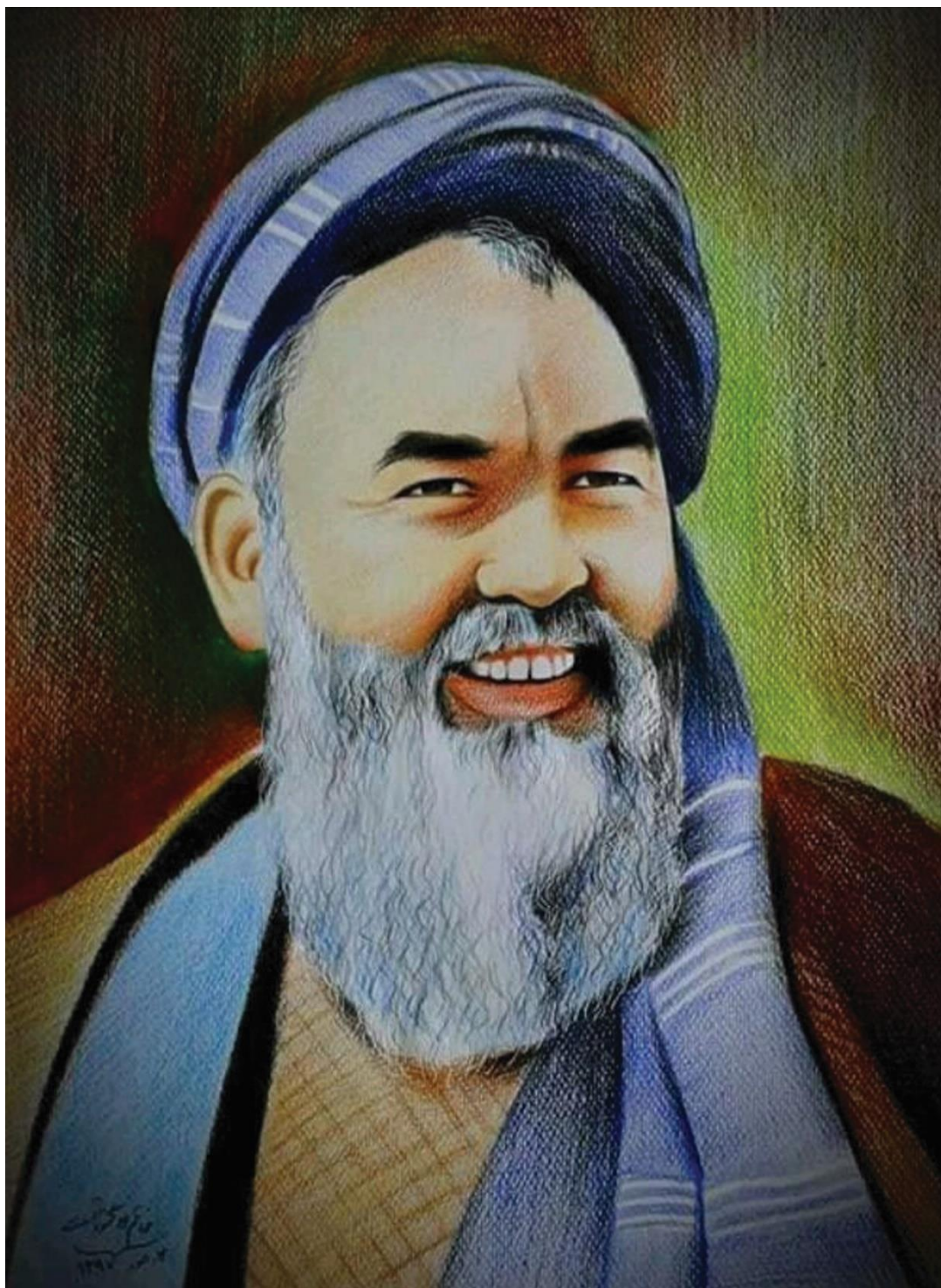


ای در نگاه آینه مشور آفتاب
 "احیاگر" بهوت خاموش لیل ما
 نامت نایه دست به دیوان عدل و داد
 نامت ستاره نی است که در آسمان لیل
 نامت کلاوئی است به لب های رود
 کهنرم نامی جان و دولت گشته تا ابد
 بر قلب سنگ هر چه حسه امی روزگار
 خون تو پریشی است که در رک رک وطن
 خون تو زمزمی است روان در شاو باغ
 خون تو پریشی است که بر دوش صفو
 خون تو ای "شهباز" بزرگ زمان ما

تس ترین کینه به هر فعل استغاب
 نامت «بر زار» در اید جان و داد به انتاب
 در گشتان قرن به ایوان انکتاب
 بر جان دیو نامی ستم می شود شتاب
 کو بهار مانده پیش سکو تو لا جواب
 آنگاه در درون رخ به رخسار با شتاب
 خون تو خنجر می است که ازنده و نذاب
 جاری و جوشنده و جوان مانده بی جواب
 گل می کند بهار ازین خاک چون کلاب
 مانده در است از چوبال و پرستاب
 جاری است تا به روی زمین بجای استاب

شاعر محمد عزیز





نقاشی یکی از مریضان کمپ معتادین سنگ ماشه جاغوری؛ برگرفته از صفحه خدام فیاض

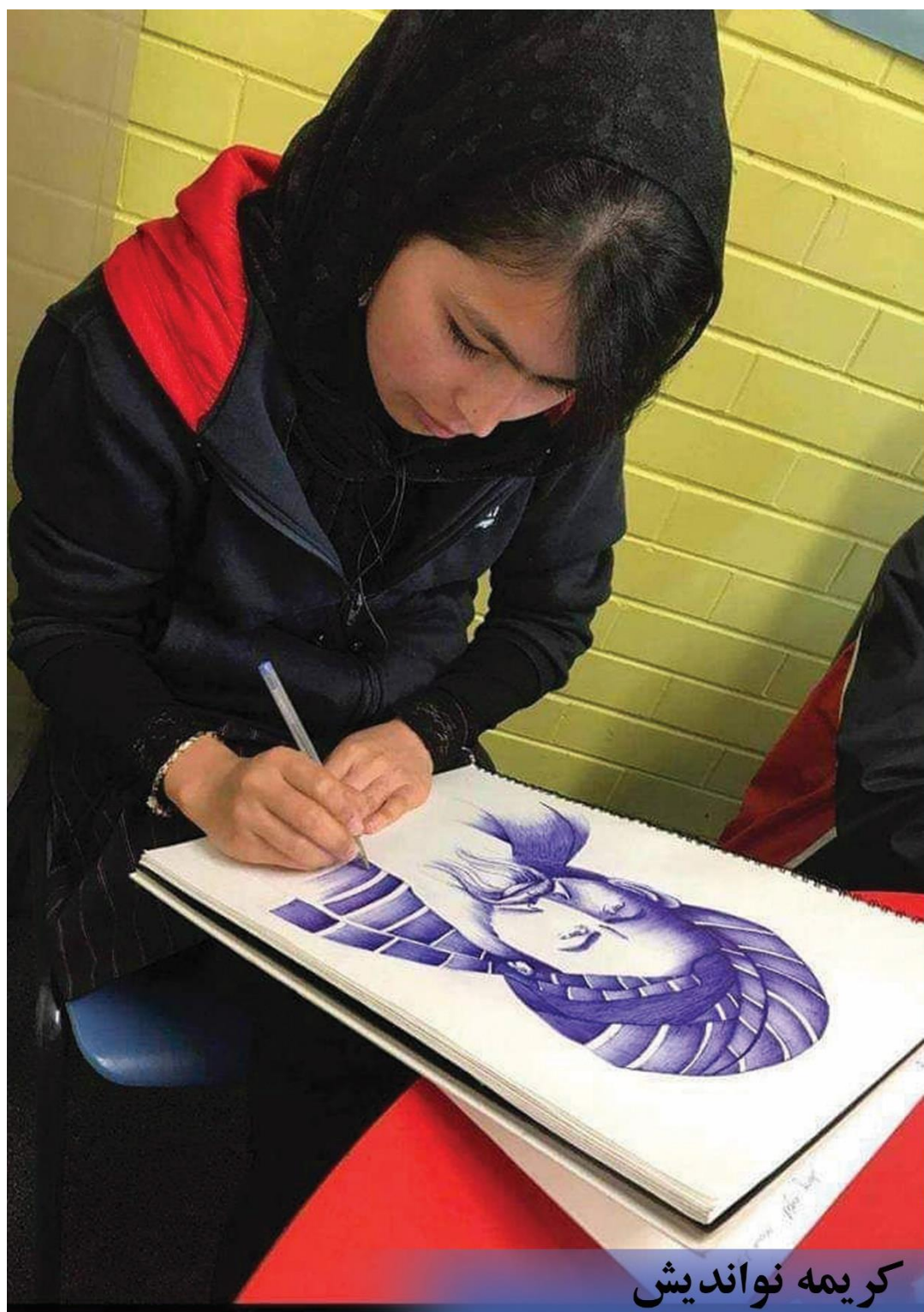


نقاشی روی کاشی در ابعاد ۱۲۰ در ۱۴۰
کاری از: غلام رسول حسینی



نقاشی روی کاشه در ابعاد ۱۲۰ در ۱۴۰

کاربر از: غلام رسول حسینی

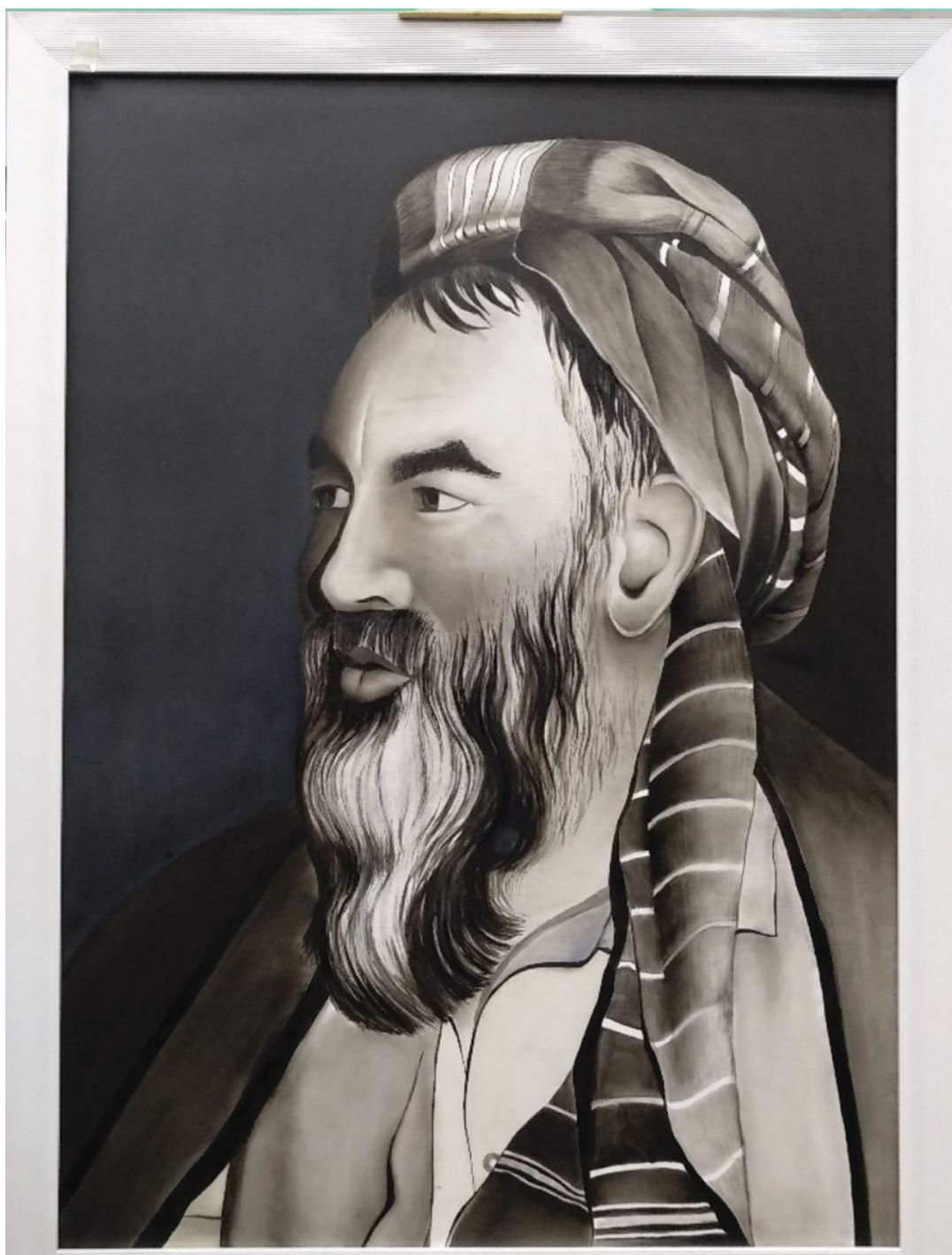


کریمه نواندیش





خانم ربابه محمدی نقاشی و هنرمند مبدل که با دهن شان نقاشی می کند

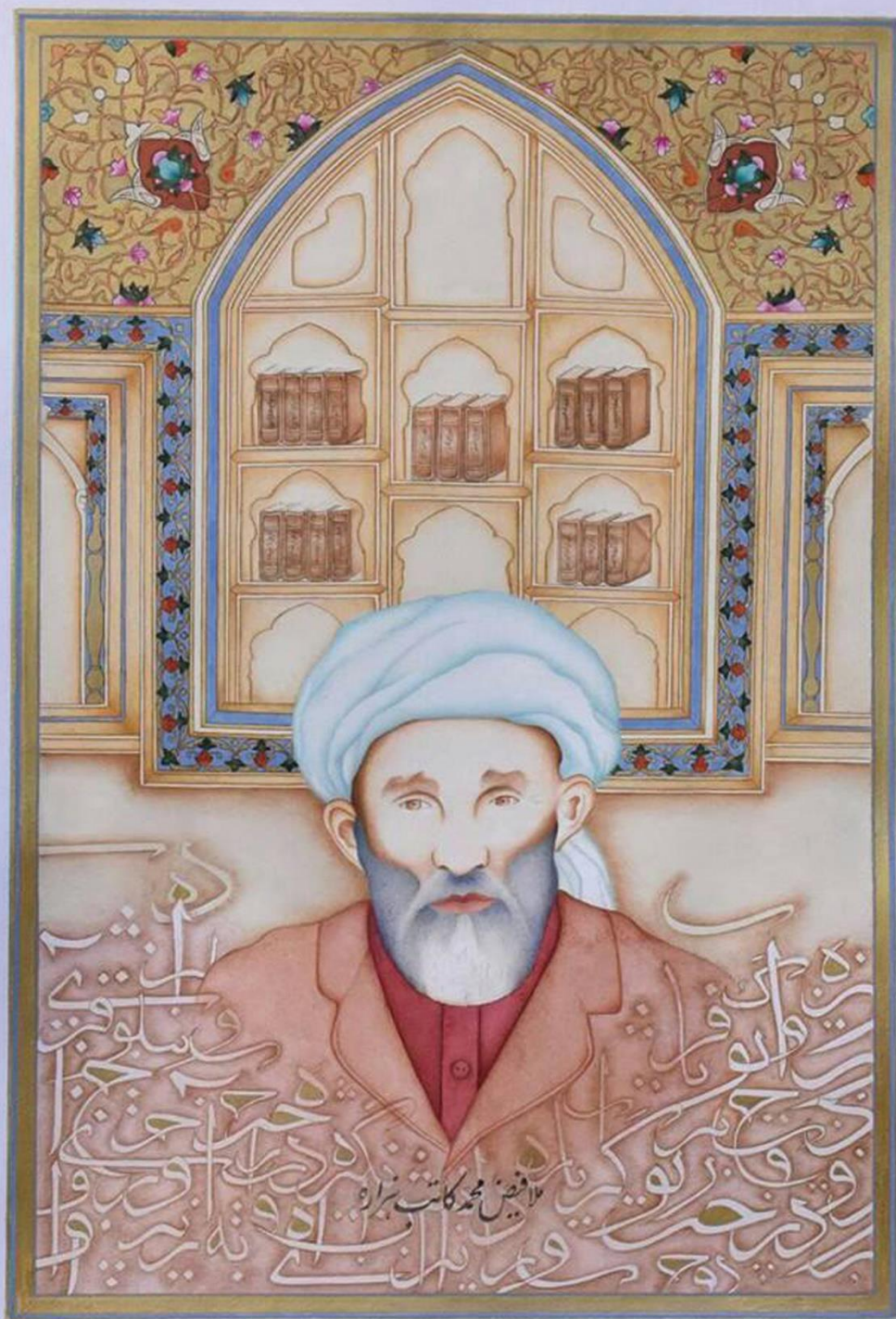


اثر: خانم راضیه توحیدی کاردانی رشته هنرهای تجسمی - نقاشی دانشگاه علمی کاربردی فرهنگ هنر قم
مشخصات اثر: رنگ روغن تک رنگ روی بوم ۱۰۰ در ۷۰





نقاشی هنرمند ایرانی، خانم ساحل ذوقی، مقیم ترکیه



Art By: Shahida Shaygan



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۶۲